تفسیر

معارف القرآن

مؤلف:

دانشمند عالم اسلام حضرت علامه مفتی محمد شفیع عثمانی

دیوبندی (ره)

مترجم:

حضرت مولانا محمد یوسف حسین پور

جلد سیزدهم

انتشارات شیخ الاسلام احمد جام

تفسیر معارف القرآن

جلد سیزدهم

مؤلف:

دانشمند عالم اسلام حضرت علامه

مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی (رح)

مترجم:

جناب شیخ الحدیث و التفسیر مولانا محمد یوسف حسین پور

عثمانی، محمد شفیع، ۱۸۹۷ - ۱۹۷۶.
تفسیر معارف القرآن/ مولف محمد شفیع، مترجم محمد یوسف حسین پور.
- تربت جام: احمدجام، ۱۳۷۷-۱۳۸۳.
ISBN: 964-6765-70-x (دوره)
ISBN: 964-8688-14-1 (ج.۱۳)
فهرستنویسی براساس اطلاعات فیپا.
اردو.
کتابنامه.
مندرجات: ج.۱
-- ج.۲.(شامل آیات ۱۴۲ - الی آخر سوره بقره). -- ج. ۳. شامل تمام سوره آل عمران و ۴۷ آیه از سوره نساء. -- ج. ۴. شامل قسمتی از سوره مبارکه نساء و قسمتی از سوره مبارکه مائده. -- ج. ۵. شامل سوره انعام و سوره اعراف. -- ج. ۶. شامل سوره انفال و سوره توبه و سوره یونس. -- ج. ۷. شامل سوره هود و سوره هود و سوره یوسف و ...
ج. ۱۱ (چاپ اول: ۱۳۸۴).
ج. ۱۲ (چاپ اول: ۱۳۸۵).
ج. ۱۴ (چاپ اول: ۱۳۸۴).
۱- تفاسیر اهل سنت - قرن ۱۴. الف. حسین پور، محمد یوسف، مترجم. ب. عنوان.
۷ ت ۲۵ع /۹۸ BP   ۲۹۷ /۱۷۹
کتابخانه ملی ایران   ۱۷۲۹۷ - ۷۷ م



تفسیر معارف القرآن - جلد سیزدهم

تالیف: **حضرت علامه مولانا مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی(رح)**

ترجمه: **مولانا محمد یوسف حسین پور**

ناشر: **شیخ الاسلام احمدجام - تلفن: ۲۲۵۲۳۸ - ۰۵۲۸۲**

نوبت چاپ: **دوم ۱۳۸۶**

تیراژ: **۳۰۰۰ نسخه**

چاپ: **دقت (۷خط) ۳۱۲۵۰۵۲**

قیمت: ۴۰۰۰۰ ریال

شابک: **۱-۱۴-۸۶۸۸- ۹۶۴**

مرکز پخش: تربت جام - انتشارات شیخ الاسلام احمد جام

تلفن: ۲۲۲۵۲۳۸ - ۲۲۲۴۴۷۱ - ۰۵۲۸

سورة مُحَمَّد

سورة محمّد مدنية و هی ثمان و ثلٰثون آية و اربع ركوعات
سورهٔ‌ی محمّد در مدينه نازل شده و دارای سی و هشت آيه و چهار ركوع می‌باشد

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ
آغاز می‌كنم به نام خدای بی حد مهربان و بی نهايت بخشاينده

اَلَّذِينَ كَفَرُوا وَ صَدُّوا عَن سَبِيلِ اللّٰهِ أَضَلَّ أَعْمَـٰلَهُمْ ﴿۱﴾ وَ اَلَّذِينَ
آنانكه منكر شدند و باز داشتند ديگران را از راه خدا، ضايع كرد خدا كردار آنهارا. و آنانكه

ءَامَنُوا وَ عَمِلُوا اَلصَّـٰلِحَـٰتِ وَ ءَامَنُوا بِمَا نُزِّلَ عَلَىٰ مُحَمَّدٍ و
ايمان آوردند و كارهای نيک انجام دادند و ايمان آوردند به آنچه نازل شده بر محمّد و

هُوَ اَلْحَقُّ مِن رَّبِّهِمْ ۙ كَفَّرَ عَنْهُمْ سَيِّـَٔاتِهِمْ وَ أَصْلَحَ
همان است دين برحق از طرف رب ايشان دور كرد از ايشان بديهای ايشان را و اصلاح كرد

بَالَهُمْ ﴿۲﴾ ذَٰلِكَ بِأَنَّ اَلَّذِينَ كَفَرُوا اَتَّبَعُوا اَلْبَـٰطِلَ و أَنَّ اَلَّذِينَ ءَامَنُوا
حال ايشان را. اين از آن سبب است كه منكران از باطل تبعيت كردند و ايمانداران از

اَتَّبَعُوا اَلْحَقَّ مِن رَّبِّهِمْ كَذَٰلِكَ يَضْرِبُ اَللّٰهُ لِلنَّاسِ
حقّی كه از جانب پروردگارشان بود پيروی كردند همچنين بيان می‌كند خداوند برای مردم

أَمْثَـٰلَهُمْ ﴿۳﴾
احوال ايشان را.

خلاصه‌ی تفسیر

کسانی که (خود) کافر شدند و (دیگران را نیز) از راه خدا باز داشتند (مانند سران کفّار که جهت مسدود کردن راه خدا، از هیچ نوع تلاش مالی و جانی دریغ نمی‌کردند، پس) خداوند متعال اعمال آنها را کالعدم قرار داد (کارهایی را که آنها نیک می‌پنداشتند، چون ایمان نداشتند، پذیرفته نشدند، بلکه برعکس پاره‌ای از آن امور مستوجب عتاب است مانند انفاق، جهت جلوگیری از راه خدا، هم چنان‌که خداوند در آیه‌ی ۳۶ از سوره‌ی «انفال» می‌فرماید: ﴿**فسينفقونها ثم تكون حسرة عليهم**﴾) و (بر عکس ایشان) آنانکه ایمان آوردند و کارهای نیک انجام دادند و (کیفیت تفصیلی ایمانشان آن است که) بر تمام آنچه بر محمّد (ﷺ) نازل شده است، ایمان آوردند و آن (چه) از جانب پروردگارشان (نازل شده است) امری است واقعی (که تسلیم در برابر آن الزامی است، پس) الله تعالی گناهان‌شان را دور می‌کند (می‌آمرزد) و به وضع آنان (در هر دو جهان) بهبود می‌بخشد (در این جهان بدین نحو که به آنان توفیق عمل صالح عنایت می‌فرماید و در آخرت از آن جهت که آنان را از عذاب جهنّم نجات می‌دهد و به دخول جنّت نایل می‌گرداند، و) این (سرور مؤمنین و بدی احوال کفّار) از آنجا ناشی می‌شود که کفّار قدم در راه اشتباه گذاشتند و اهل ایمان بر راه راستی که از طرف پروردگارشان (آمده) است، رفتند و روشن است که رفتن به راه باطل و اشتباه ناکامی و گام گذاشتن به راه صحیح باعث کامیابی است، لذا آنها ناکام گشتند و ایشان کامیاب و اگر در صحیح و درست بودن راه اسلام شبهه‌ای باشد از جمله: ﴿**مِن رَّبِّهِمْ**﴾ به آن پاسخ داده شده که دلیل صحّت و درستی آن این‌که از جانب خداست، و از معجزات نبوی و به ویژه از اعجاز قرآنی ثابت است که آن از جانب خداوند می‌باشد و) الله تعالی هم چنان (که

این حالت را بیان فرمود) برای (نفع و هدایت) مردم احوال آنان (ذکر شده‌ها) را بیان می‌فرماید. (تا که از هر دو راه ترغیب و ترهیب، هدایت شوند).

معارف و مسایل

نام دیگر سوره‌ی محمّد (ﷺ) سوره‌ی قتال است؛ زیرا در آن احکام قتال و جهاد بیان شده است و این سوره‌ی پس از هجرت به مدینه‌ی منوّره فوراً نازل شد، به طوری که حضرت عبدالله بن عبّاس فرموده که: آیه‌ی ۱۳، ﴿**كَأَيِّن مِّن قَرْيَةٍ**﴾ مکّی است؛ زیرا زمانی نازل شد که آن‌حضرت ﷺ، به عزم هجرت از مکّه بیرون آمده بود و به آبادی مکّه و بیت الله نگاه می‌کرد و می‌فرمود: ای مکّه از تمام شهرهای جهان تو پیش من محبوب‌تر هستی و اگر اهل مکّه مرا از اینجا بیرون نمی‌کردند، من با اختیار خودم مکّه را ترک نمی‌کردم، و در اصطلاح مفسّرین به آیاتی که حین سفر هجرت به مدینه نازل شده، مکّی می‌گویند.

خلاصه: این سوره فوراً پس از هجرت نازل شده و پس از تشریف فرمایی آن‌حضرت ﷺ، به مدینه، احکام قتال و جهاد با کفّار نازل شده است.

﴿**صَدُّوا عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ**﴾ مراد از ﴿**سَبِيلِ ٱللَّهِ**﴾ اسلام است، ﴿**أَضَلَّ أَعْمَـٰلَهُمْ**﴾ مراد از اعمال کفّار در جمله‌ی ﴿**اضل اعمالهم**﴾ آن اعمالی است که فی نفسه نیک باشند، مانند کمک به مساکین و حمایت و نگهبانی از همسایه و صدقه و خیرات و غیره که اگر چه این اعمال فی نفسه نیک و خوب هستند؛ امّا مفید و مثمر ثمر بودن آنها در آخرت وابسته به شرط ایمان است و چون شرط ایمان در کفّار یافت نمی‌شود، پس این اعمال در آخرت سودی به آنها نخواهند بخشید، البتّه پاداش اعمال نیکشان در دنیا به صورت آرامش و استراحت به آنان می‌رسد.

﴿وَ ءَامَنُوا بِمَا نُزِّلَ عَلَىٰ مُحَمَّدٍ﴾ اگر چه در جمله‌ی گذشته ضمن بیان ایمان و عمل صالح، رسالت آن‌حضرت ﷺ، و وحی نازل شده بر او نیز آمده بود، امّا هدف از ذکر صریح آن در اینجا این است که بنیان اصیل ایمان مبتنی بر قبول تمام تعالیم خاتم النبیّین از صمیم قلب و صدق دل می‌باشد.

﴿وَ أَصْلَحَ بَالَهُمْ﴾ لفظ «بال» گاهی به معنای شأن و حال می آید و گاهی به معنای قلب می آید، و در اینجا می‌توان هر دو معنی را مراد گرفت؛ در صورتی که معنی اوّل مراد باشد، مقصود آیه این می‌باشد که خداوند متعال حال یعنی امور دنیا و آخرت‌شان را درست و اصلاح نمود و در صورت دوم معنایش این است که الله تعالی قلوب آنها را اصلاح فرمود و این نیز همان نتیجه را دارد که تمام کارهای آنان را درست کرد؛ زیرا درست شدن امور با درست شدن قلب لازم و ملزوم می باشند.

فَإِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقَابِ حَتَّىٰ إِذَا أَثْخَنتُمُوهُمْ
پس هنگامی که در مقابل کفار قرار گرفتید گردنهای ایشان را بزنید تا وقتی که خوب قتل کردید

فَشُدُّوا الْوَثَاقَ فَإِمَّا مَنًّا بَعْدُ وَ إِمَّا فِدَاءً حَتَّىٰ تَضَعَ
مستحکم کنید قیدها را پس یا احسان کنید و یا معاوضه بگیرید تا این‌که به زمین بگذارد

الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا
جنگ اسلحه را،

خلاصه‌ی تفسیر

(چون در آیات گذشته مصلح بودن اهل ایمان و مفسد بودن کافران بیان گردید، به همان مناسبت، در اینجا به خاطر رفع فساد کفر و دفاع از دین احکام جهاد ذکر گردید) پس چون شما با کفّار در قبال یکدیگر قرار گرفتید

پس گردنهای‌شان را بزنید تا این‌که چون شما آنان را به طور کامل نابود کردید (که در نهایت، شوکت و نیروی کفّار شکست و با آتش بس احساس ضرر و خطری از آنها باقی نماند) پس (آنگاه کفّار را اسیر کرده) محکم ببندید که بعد از آن (شما در دو امر مختار هستید که) بدون اخذ معاوضه و یا با اخذ معاوضه آنها را رها سازید (و این دستور اسارت) تا زمانی (باقی است) که (دشمن) جنگجو اسلحه‌ی خود را بر زمین بگذارد (مراد از آن اسلام یا استسلام است یعنی یا مسلمان شوند و یا در عهد ذمه مسلمانان درآیند و در این صورت قتل و اسارت جایز نیست).

معارف و مسایل

از این آیه دو امر ثابت شد: اوّل این‌که چون به وسیله‌ی قتال شوکت و نیروی کفّار درهم شکسته شود، آنگاه به جای راه انداختن کشتار باید آنها را اسیر کرد و نیز در خصوص اسیران جنگی، مسلمانان بین دو امر مختارند: یکی این‌که به آنها احسان شود و بدون اخذ فدیه و معاوضه رها گردند. دوم آن که ضمن گرفتن فدیه آزادشان کنند. باز اخذ فدیه دو صورت دارد: یکی این که رهایی اسیران کفّار فدیه‌ای برای رهایی اسیران مسلمانی قرار بگیرد که در دست کفّارند، دوم این‌که ما اسیر در دست آنها نداشته باشیم، بلکه در قبال رها ساختن آنها قدری مال گرفته آزادشان بکنیم، این حکم ظاهراً مخالف حکمی است که در سوره‌ی «انفال» گذشت که در آن بر گرفتن فدیه از اسیران بدر و رها ساختن آنها عتاب آمد و رسول خداﷺ، فرمود که: به علّت این عملکرد ما، نزدیک بود عذاب الهی نازل شود و اگر عذاب می‌آمد کسی جز عمر بن خطاب و سعد بن معاذ نجات نمی‌یافت؛ زیرا آنان با رأی اخذ فدیه و آزاد کردن اسیران مخالف بودند و تفصیل این واقعه بطور کامل در جلد چهارم همین کتاب از صفحه ۲۸۳ تا ۲۸۸ گذشت خلاصه این‌که



آیه‌ی ۶۸ سوره‌ی «انفال» از فدیه گرفتن و آزاد کردن اسیران بدر منع فرموده؛ لذا رها ساختن آنها بدون اخذ فدیه به‌صورت اوّل ممنوع می‌باشد، در حالی که آیه‌ی مذکور سوره‌ی «محمّد» انجام هر دوی آن را مجاز قرار داده است، بنابر این بیشتر صحابه و ائمّه فقها فرموده‌اند که این آیه‌ی سوره‌ی «محمّد»، آیه‌ی سوره‌ی «انفال» را منسوخ کرده است.

در تفسیر «مظهری» است که نظریه حضرت عبدالله بن عمرو و حسن بصری و عطا و بیشتر صحابه و جمهور فقها بر همین است و مذهب سفیان ثوری و امام شافعی و اسحٰق نیز همین می‌باشد.

حضرت ابن عبّاس فرموده که هنگام جنگ بدر تعداد مسلمانان کم بود بنابر این از منّت گذاشتن و فدیه گرفتن منع شد و هنگامی که بر شوکت وعدّه‌ی مسلمانان افزوده شد، در سوره‌ی محمّد به منّت گذاشتن و فدیه گرفتن اجازه داده شد.

حضرت قاضی ثناءالله پس از نقل این در تفسیر «مظهری»، فرموده که قول صحیح و مختار همین است؛ زیرا خود رسول خدا ﷺ، بر این عمل فرموده و پس از او خلفای راشدین نیز بر آن عمل کرده‌اند، لذا این آیه ناسخ آیه‌ی سوره‌ی «انفال» است؛ زیرا آیه‌ی سوره‌ی «انفال» به هنگام غزوه بدر که در سال دوم هجری به وقوع پیوسته بود، نازل شد و آزادی اسیران حدیبیه در سال ششم هجری مطابق به آیه‌ی سوره‌ی «محمّد» است.

در صحیح «مسلم» از حضرت انس مروی است که ناگهان هشتاد نفر از اهل مکّه از جبل تنعیم فرود آمدند تا رسول خدا ﷺ، را غافل کرده، از بین ببرند. و رسول خدا ﷺ، آنها را زنده اسیر کرد و بلا معاوضه آزادشان کرد و پس از این عمل، آیه‌ی ۲۴ سوره‌ی فتح: ﴿**وَ هُوَ الَّذِی کَفَّ أَیْدِیهِمْ عَنْکُمْ وَ أَیْدِیکُمْ عَنْهُمْ بِبَطْنِ مَکَّةَ مِن بَعْدِ أَنْ أَظْفَرَکُمْ عَلَیْهِمْ**﴾، نازل شد.

مذهب مشهور امام اعظم به روایتی آن است که آزاد و رها ساختن

اسیران جنگی، بدون فدیه یا با اخذ فدیه جایز نیست، بنابر این علمای احناف آیه‌ی سوره‌ی «محمّد» را نزد امام ابوحنیفه منسوخ دانسته و آیه‌ی سوره‌ی «انفال» را ناسخ قرار داده‌اند. ولی تفسیر «مظهری» این را روشن کرده که نزول آیه‌ی سوره‌ی «انفال» مقدّم بر نزول آیه سوره‌ی محمّد است، لذا آیه‌ی سوره‌ی محمّد ناسخ و آیه سوره «انفال» منسوخ می‌باشد و نیز مذهب امام اعظم موافق به مذهب جمهور صحابه و فقها نیز جواز آزاد کردن اسیران بدون معاوضه می‌باشد، البتّه به شرط این‌که مصلحت مسلمانان در آن باشد و فرموده که همین است اصلح و مختار.

و از علمای احناف علاّمه ابن همام در «فتح القدیر» به قول اوّل اظهار تمایل نموده است و نوشته که طبق روایت قدوری و هدایه نمی‌توان اسیران را در ازای اخذ فدیه آزاد کرد و این روایتی است از امام ابوحنیفه ولی از روایتی دیگر مطابق به قول جمهور در سیرکبیر جواز اخذ فدیه منقول است و از جمع دو روایت این اظهر است و امام طحاوی در شرح معانی الآثار آن را مذهب امام ابوحنیفه قرار داده است.

خلاصه آن که، هیچ کدام از آیه‌های سوره‌ی محمّد و سوره‌ی «انفال» نزد جمهور صحابه و ائمّه، منسوخ نیست، بلکه امام المسلمین، مختار است تا به تناسب حال مسلمین و نیازهای ایشان یکی را اجرا نماید.

امام قرطبی از عملکرد رسول خداﷺ، و خلفای راشدین ثابت کرده که اسیران جنگی گاهی به قتل رسیده‌اند و گاهی به بردگی گرفته شده‌اند و گاهی در ازای فدیه رها گشته‌اند و گاهی بدون فدیه آزاد شده‌اند.

اخذ فدیه شامل تعویض و مبادله‌ی اسرای مسلمان با غیر مسلمان نیز می‌شود؛ همچنان‌که شامل آنان که در ازای پرداخت مال آزاد می‌شوند، نیز می‌شود؛ زیرا هر دو مورد از عمل رسول خداﷺ، و خلفای راشدین ثابت است، پس از نقل تفصیل مذکور، فرموده است که حالا روشن شد که آیاتی

که نسبت به آنها گفته شده که ناسخ و منسوخ‌اند، در حقیقت همه از محکمات‌اند و هیچ یک از آنها منسوخ نیست؛ زیرا هرگاه کفّار به دست مسلمانان اسیر گردند، امام اختیار دارد که از چهار مورد مذکور، هر کدام بیشتر مناسب به وضع مسلمانان باشد، آن را اعمال کند؛ یعنی اگر مناسب بداند آنها را به قتل برساند و یا به بردگی بگیرد و یا فدیه گرفته و یا بدون فدیه آزادشان بکند.

قرطبی پس از نقل این تفصیل فرموده: «**و هذا القول یروی من اهل المدینة والشافعی و ابی عبید و حکاه الطحاوی** مذهبا عن أبی حنیفه **والمشهور ما قدمناه**» یعنی همین است قول علمای مدینه و امام شافعی و ابی‌عبید و امام طحاوی، این را مذهب امام ابوحنیفه قرار داده است اگر چه قول مشهور او بر خلاف این است(۱).

اختیارات چهارگانه‌ی امام‌المسلمین در خصوص اسرای جنگی

از تقریر فوق روشن شد که اختیار امام المسلمین در خصوص به قتل رساندن اسرای جنگی یا به برده گرفتن آنها، مورد اجماع تمام امّت اسلامی است؛ امّا آزاد کردن آنها در ازای اخذ فدیه و یا بدون آن اگر چه مورد اختلاف است، ولی نزد جمهور امّت این دو صورت اخیر نیز جایز می‌باشد.

بردگی در اسلام

در اینجا سؤالی مطرح می‌شود که اگر چه در آزاد گذاشتن اسیران جنگی اندک اختلافی بین فقها وجود دارد، ولی در جواز قتل و به برده گرفتن آنها هیچ اختلافی وجود ندارد و مورد اجماع همه می‌باشد که این هر دو صورت به اتّفاق جایز می‌باشند، حالا سؤال این است که چرا این دو مورد متّفق‌علیه در قرآن مجید ذکر نشده است؟ و فقط یادی از دو صورت آزاد گذاشتن آمده است، نسبت به این سؤال امام رازی در «تفسیر کبیر» فرموده

۱ - قرطبی، ج ۱۶، ص ۲۲۸.

که در اینجا از آن جهت آن دو صورت ذکر گردیده که در همه جا و همیشه جایز هستند و برده قرار دادن از آن جهت ذکر نشده که برده گرفتن عرب جایز نیست و هم چنین قتل معلول و فلج جایز نیست و علاوه بر این بحث قتل در بالا ذکر گردید[۱].

امر دیگر این‌که جواز قتل و برده گرفتن بسیار معروف و مشهور بود و همه می‌دانستند که این هر دو صورت جایز می‌باشند، ولی برعکس آزاد گذاشتن در غزوه‌ی بدر ممنوع اعلام گردید و هدف در اینجا تجویز آزاد گذاشتن است، بنابر این، در اینجا دو صورت منّت گذاشتن و فدیه گرفتن بیان گردید و نیازی به ذکر آنچه قبلاً جایز بود، باقی نماند؛ لذا در این آیات نسبت به آن سکوت کرده شد، بنابر این چنین استنباطی از آیات قرآن جایز نیست که پس از نزول این آیات اجازه قتل و برده گرفتن منسوخ است؛ زیرا اگر برده گرفتن منسوخ می‌شد، می‌بایست حد اقل در یک جایی از قرآن و موضوع ممنوعیّت آن اعلام می‌شد و اگر این آیه بجای آن اعلام است پس چرا آن‌حضرتﷺ، و اصحاب جان نثار قرآن و حدیث در بسیاری از غزوات اسیران جنگی را برده می‌گرفتند و ذکر برده گرفتن در روایات حدیث به آن کثرت و تواتر معنوی آمده است که انکار آن چیزی جز مکابره نیست.

امّا این سؤال که اسلام که بزرگترین محافظ حقوق انسانی است چرا برده گرفتن را اجازه داده است؟ در حقیقت این اشکال از آنجا پدید می آید که بردگی در اسلام را با بردگی در مذاهب و ملّت‌های دیگر مقایسه می‌کنند، در صورتی که حقوقی را که اسلام به بردگان داده و مقامی که در معاشرت به آنها داده با توجّه به آن، فقط اسمی از بردگی باقی مانده است که در حقیقت باید گفت نوعی اخوت و برادری است و اگر به حقیقت و روح

---

۱ - تفسیر کبیر، ج ۷، ص ۵۰۸.

آن با دقت دیده شود، در خواهیم یافت که سلوکی بهتر از آن با اسیران جنگی ممکن نیست.

مستشرق مشهور موسیوگستاولیبون در کتاب خود به نام «تمدّن عرب» نوشته است:

هنگامی که لفظ برده به گوش یک اروپایی می‌رسد که عادت به خواندن آن روایات آمریکایی داشته در عهد سی سال نوشته شده است فوراً خیال آن مسکینانی به دل او خطور می‌کند که دست و پای بسته گرفتار زنجیرهایی هستند که بر گردنشان طوق گذاشته زیر شلاّق قرار گرفته بودند و غذای آنها برای سد رمق کفایت نمی‌کرد و جهت سکونت آنها جز اتاقهای تاریکی مکان دیگر مهیّا نبود؛ من اینجا بحث نمی‌کنم که این تصوّر تا چه حدّی صحیح است و آیا این موارد با آنچه انگلیسها ظرف چند سال در آمریکا مرتکب شدند، صادق می‌آید یا خیر؟ ولی بدیهی است که تصوّر برده، نزد اهل اسلام، با آنچه نزد نصارا وجود دارد، متفاوت است[1].

حقیقت آن است که در بسیاری موارد جز برده قرار دادن، راهی دیگر وجود ندارد؛ زیرا اگر برده قرار داده نشود عقلاً سه صورت دیگر ممکن است: ۱- قتل، ۲- آزاد رها ساختن، ۳- اسارت دایم و بسا اوقات هر سه صورت مخالف با مصلحت می‌باشند، قتل از آن جهت مناسب نمی‌باشد که گاهی اسیر دارای صلاحیت خوبی می‌باشد و در صورت آزاد گذاشتن بسا اوقات این خطر احساس می‌شود که او به دارالحرب برگردد و خطری علیه مسلمانان ایجاد شود، پس حالا دو صورت دیگر باقی می‌باشد یکی برای همیشه اسیر نگهداشته شود و چون امروز به جزیره‌ی جداگانه‌ای اعزام شود، دوم این‌که برده قرار داده از لیاقت و شایستگی او استفاده گردد و حقوق انسانیتش کاملاً مراعات گردد، هر کس می‌تواند دریابد که از این دو

۱ - منقول از دائرةالمعارف فرید و جدی ج ۴، ص ۲۷۹، ماده استرقاق.

صورت کدام بهتر است، بخصوص وقتی که نکته نظر اسلام در خصوص بردگان آن است که در حدیث معروف آن‌حضرت ﷺ، آمده است:

«اخوانکم جعلهم الله تحت ایدیکم فمن کان اخوه تحت یدیه فلیطعمه مما یأکل و لیلبسه مما یلبس و لا یکلفه ما یغلبه فان کلفه ما یغلبه فلیعنه»[۱].

بردگان شما برادران شما هستند که خداوند آنها را زیر دست شما قرار داده است، چون برادری زیر دست کسی قرار گیرد، باید غذایی به او بدهد که خود می‌خورد و او را لباسی بپوشاند که خود می‌پوشد و او را به کاری دستور ندهد که خارج از توانش باشد و اگر او را به کاری مشکل امر کرد به یاری او بشتابد.

مقام و پایه‌ای راکه اسلام از نظر حقوق و تمدّن و معاشرت به بردگان داده است تقریباً مساوی با افراد آزاد است؛ چنان‌که اسلام برخلاف مذاهب دیگر نه این‌که به بردگان تنها حق نکاح داده است، بلکه به وسیله‌ی آیه‌ی ۳۲ سوره‌ی نور به آقایان دستور داده که: ﴿**أَنْكِحُوا الْأَيَامَىٰ مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَ اِمَائِكُمْ**﴾ تا جایی که بردگان می‌توانند با زنان آزاد ازدواج کنند و سهم آنها در مال غنیمت مساوی با سهم مجاهدان آزاد است و در تأمین دادن به دشمن قول ایشان مانند قول افراد آزاد معتبر می‌باشد و در قرآن و حدیث احکامی فراوان در خصوص حسن سلوک به آنها آمده است که جمع کردن آنها کتاب مستقلی می‌خواهد.

حضرت علی کرّم‌الله وجهه فرموده که: آخرین الفاظی که بر زبان آن‌حضرت ﷺ جاری بود و پس از آن به خالق حقیقی پیوست این بود: **«الصلوة الصلوة اتقوا الله فیما ملکت ایمانکم»** به فکر نماز باشید، به فکر نماز باشید، و در خصوص بردگان و زیردستان خود از خدا بترسید[۲].

فرصتی که اسلام برای تعلیم و تربیت بردگان فراهم نموده است را

۱ - بخاری، مسلم، ابواود و غیره.

۲ - ابوداوود، باب حقوق المملوک.

می‌توان از این قضیه اندازه گیری کرد که در عهد عبدالملک بن مروان تقریباً در تمام استانهای سلطنت اسلامی بالاترین مراجع علم و فضل، همه برده بودند که داستانش در کتب متعدّد تاریخ مذکور است.

باز برای پایان دادن به رسم بردگی و یا کاستن آن در خصوص آزاد کرن بردگان آن قدر فضایل در قرآن و حدیث بیان شده که شاید کمتر نیکی بتواند با آن مساوی باشد و برای آزاد کردن بردگان راههای مختلفی در احکام فقه تلاش شده است، مانند کفّاره‌ی صوم، کفّاره قتل، کفّاره ظهار و کفّاره یمین که در تمام این صورتها نخستین دستور آزاد کردن برده است تا جایی که در حدیث آمده که اگر کسی ناحق به برده‌ی خود سیلی بزند، کفّاره‌اش آن است که او را آزاد بکند(۱).

و صحابه‌ی کرام در این میدان چنان پیشی گرفتند که کثرت آزاد کردن ایشان را می‌توان از این اندازه‌گیری کرد که صاحب «النجم الوهاج» آمار بعضی از بردگان آزاد شده توسط بعضی صحابه را نقل فرموده است: حضرت عایشه ۶۹ نفر، حضرت عبّاس ۷۰ نفر، حضرت حکیم بن حزام ۱۰۰ نفر، حضرت عبدالله بن عمر ۱۰۰۰ نفر، حضرت عثمان غنی ۲۰ نفر، حضرت ذوالکلاع حمیری (فقط یک روز) ۸۰۰۰ نفر، حضرت عبدالرحمٰن بن عوف ۳۰/۰۰۰ نفر(۲).

از این معلوم می‌شود که تنها هفت نفر از صحابه سی و نه هزار و دویست و پنجاه و نه (۳۹۲۵۹) برده آزاد کرده‌اند و واضح است که هزاران اصحاب دیگر چندین برابر بیش از این آمار، برده آزاد فرموده‌اند.

خلاصه اسلام نظام بردگی را آنقدر همه جانبه اصلاح نموده است که اگر کسی به دیده‌ی انصاف بنگرد به این نتیجه می‌رسد که مقایسه‌ی آن با

۱ - صحیح مسلم، باب الممالیک.
۲ - فتح العلام شرح بلوغ المرام از نواب صدیق حسن‌خان، ج ۲، ص ۲۳۲، کتاب العتق.

نظام بردگی ملل دیگر، کاملاً اشتباه است و با توجّه به این اصلاحات، اجازه به برده گرفتن اسیران احسان بس عظیمی است که در حق آنها شده است، در اینجا قابل ذکر است که حکم برده گرفتن اسرای جنگی فقط در حد جواز و اباحت است، یعنی اگر حکومت اسلامی مصلحت بداند می‌تواند آنها را برده قرار دهد و این عمل مستحب و یا واجبی نیست، بلکه از مجموعه راهنماییهای قرآن و حدیث چنان استنباط می‌گردد که آزاد کردن آنها افضل و بهتر است و این اجازه برده گرفتن اسرا در صورتی است که برخلاف آن با دشمن معاهده‌ای برقرار نگردد و اگر با دشمن چنین معاهده‌ای بشود که نه او اسرای مسلمان را برده بگیرد و نه ما اسرای او را، پس پایبندی بر این معاهده لازم است، در زمان حاضر بسیاری از ممالک چنین معاهداتی منعقد کرده‌اند، لذا ممالکی که این معاهدات را پذیرفته‌اند، برده گرفتن اسرا برای آنها مادام که آن عهدنامه وجود دارد، جایز نمی‌باشد.

ذَٰلِكَ وَ لَوْ يَشَآءُ ٱللَّهُ لَٱنتَصَرَ مِنْهُمْ وَ لَٰكِن لِّيَبْلُوَا۟ بَعْضَكُم

شنیدید، اگر بخواهد خدا انتقام می‌گیرد ازآنها ولی می‌خواهد امتحان بگیرد بعضی را از شما

بِبَعْضٍ وَ ٱلَّذِينَ قُتِلُوا۟ فِى سَبِيلِ ٱللَّهِ فَلَن يُضِلَّ أَعْمَٰلَهُمْ ﴿۴﴾ سَيَهْدِيهِمْ

به‌وسیله‌ی بعضی وکسانی که کشته‌شدنددر راه‌خدا پس ضایع نمی‌کند کردار آنهارا. راهنمایی

وَ يُصْلِحُ بَالَهُمْ ﴿۵﴾ وَ يُدْخِلُهُمُ ٱلْجَنَّةَ عَرَّفَهَا لَهُمْ ﴿۶﴾

واصلاح می‌کند حال آنهارا. وداخل می‌کند آنهارا در بهشت که معرفی کرده آن‌را برای ایشان.

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓا۟ إِن تَنصُرُوا۟ ٱللَّهَ يَنصُرْكُمْ وَ يُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ ﴿۷﴾

ای ایمانداران اگرکمک کنید خدارا اوکمک می‌کند شمارا وثابت نگه‌می‌دارد گام‌های شمارا.

وَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ فَتَعْسًا لَّهُمْ وَ أَضَلَّ أَعْمَٰلَهُمْ ﴿۸﴾ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ

وکسانی‌که منکر شدند پس سرنگون شدند و به‌باد داد کردارایشان‌را. این به‌آن خاطر است

كَرِهُوا مَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَٰلَهُمْ ﴿٩﴾ أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِى ٱلْأَرْضِ
پسندنکردند آنچه‌را خدا نازل‌کرده پس برباد کرد کردار ایشان‌را. آیا سیرنکردند در زمین

فَيَنظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَٰقِبَةُ ٱلَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ ۚ دَمَّرَ ٱللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ
که ببینند چگونه شد سرانجام کسانی که پیش از آنها بودند هلاک کرد الله آنها را و

لِلْكَٰفِرِينَ أَمْثَٰلُهَا ﴿١٠﴾ ذَٰلِكَ بِأَنَّ ٱللَّهَ مَوْلَى ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا
به‌منکران می‌رسد امثال‌این. این به‌آن خاطر است‌که الله رفیق کسانی‌است‌که یقین کردند

وَأَنَّ ٱلْكَٰفِرِينَ لَا مَوْلَىٰ لَهُمْ ﴿١١﴾
و برای منکران هیچ رفیقی نیست.

خلاصه‌ی تفسیر

این حکم (جهادکه در بعضی مواقع برای انتقام‌گیری از کفّار مقرّر شده است) را بجا بیاورید (زیرا آن مبنی بر حکمت خاصی است) و اگر (نه) خدا می‌خواست (خود او به‌وسیله‌ی عذابهای آسمانی و زمینی) از آنها انتقام می‌گرفت (هم چنان‌که از ملل گذشته انتقام گرفته است که بر بعضی سنگ بارانیده و بعضی دیگر گرفتار طوفان باد شدند و بعضی به‌وسیله‌ی دریا غرق شدند و اگر چنین می‌کرد، احتیاجی به جهاد نمی‌بود) ولی (دستور جهاد به شما از آن جهت داده شد) تا شما را به‌وسیله‌ی یکدیگر بیازماید (آزمایش مسلمین این‌که چه کسی جانش را بر حکم او ترجیح می‌دهد و آزمایش کفّار آن‌که چه کسانی از مشقّت قتال و جهاد متنبّه شده حق را می‌پذیرند) و (در جهاد چنانکه کشتن کفّار پیروزی است کشته شدن از دست آنها در راه خدا شکستی نیست؛ زیرا) آنانکه در راه خدا (در جهاد) کشته می‌شوند، خداوند متعال عملکرد آنان را (که جهاد نیز جزء آن است) هرگز ضایع نخواهد نمود (چنان‌که در ظاهر فهمیده می‌شود که اگر مجاهدی نتوانست

بر کفّار غالب شود و خود کشته شد، گویا کردارش تباه شده است ولی حقیقت چیز دیگری است؛ زیرا او به نتیجه‌ای دیگر که به مراتب بالاتر از این پیروزی ظاهری است، دست یافته است و آن این‌که) خداوند متعال او را به (سر منزل) مقصودش (که بیانش در آینده خواهد آمد) می‌رساند و حال او را (در قبر و حشر و گذر از پل صراط و تمام موارد دیگر آخرت) درست می‌فرماید (که در هیچ جا به او ضرر و زیانی نمی‌رسد) و (توضیح رسیدن به سر منزل مقصود این‌که) او را داخل جنّت می‌کند که آن را بـه او مـعرّفی می‌نماید (به گونه‌ای که هر بهشتی به منزل تعیین‌شده‌ی خویش بدون تلاش و جستجو و بی‌زحمت می‌رسد، از این ثابت شد که عدم پیروزی ظاهری در جهاد و کشته شدن در راه خدا، پیروزی بسیار بزرگی است. سپس با ذکر فواید دنیوی جهاد و فضایل آن به شرکت در آن ترغیب می‌نماید که) ای اهل ایمان اگر (دین) خدا را نصرت دهید پس او به شما کمک خواهد کرد. (که نتیجه‌ی آن، پیروزی بر دشمنان است چه این پیروزی در بدو امر باشد و چه پس از مدّتی سرانجام کار به‌دست بیاید و شکست در بعضی موارد و یا کشته شدن، منافی آن نیست) و (هـم چـنین) قـدمهای شـما را (در قـبال دشمن) ثابت نگه می‌دارد (مقصود از گفتن «هم چنین» این‌که این ثبات قدمی یا در ابتدا و آغاز کار و یا سرانجام پس از عقب نشینی موقّت به‌دست می‌آید که مسلمانان را بر کفّار غالب می‌گرداند چنان‌که این امر بارها در خود این جهان مشاهده گردیده است، آنچه ذکر شد توضیح وضع مسلمانان بود) و آنان که کافر شده‌اند (چون در دنیا علیه مسلمانان جبهه‌گیری بکنند) برای آنها تباهی (و شکست) است و (در آخرت) خداوند متعال اعمال آنان را کالعدم قرار می‌دهد (چنان که در ابتدای سوره، توضیح داده شد، الغرض، کفّار در هر دو جهان در نقصان می‌باشند و) این (نقصان کفّار و تباهی اعمال آنان) به سبب آن است که آنان احکام نازل شده خدا را (چه عـملاً و چـه

اعتقاداً) قبول نکردند، پس خداوند متعال اعمال آنان را (پیشا پیش) حبط کرد (زیرا اثر کفر که درجه‌ی اعلای ستمگری است، آن است که از عذاب الهی نمی‌ترسند) آیا آنان در زمین به سیر و سیاحت نپرداختند و ندیدند که فرجام آنان که پیش از آنها بودند به کجا ختم شد و خداوند متعال چگونه آنان را به خاک تباهی نشاند (که از منازل و مکان‌های مخروبه‌ی آنها ظاهر است، پس ایشان نباید از آن ماجرا بی‌فکر باشند و اگر ایشان از کفر خود باز نیامدند، پس) برای این کفّار نیز آنچنان معامله‌ای خواهد شد (در آیات بعدی وضع اجمالی هر دو گروه ذکر شده است که) این (پیروزی مسلمانان و تباهی کفّار) از آنجا ناشی می‌شود که خداوند متعال کارپرداز مسلمانان است و کفّار (چنین) کارسازی ندارند (که در قبال خداوند بتواند امور آنها را درست بکند، بنابر این آنان در هر دو جهان ناکام می‌مانند، اگر چه مسلمانان در پاره‌ای مواقع به عدم پیروزی موقّتی، مواجه می‌شوند، امّا سرانجام پیروز خواهند شد و رستگاری آخرت از آن آنان است، بنابر این مسلمان همیشه پیروز، و کافر ناکام است).

معارف و مسایل

حکمت مشروعیّت جهاد

﴿وَ لَوْ يَشَاءُ اللّٰهُ لَانتَصَرَ مِنْهُمْ﴾ حق تعالی در این آیه بیان فرموده است که مشروع بودن جهاد و قتال، در حقیقت رحمتی است برای این امّت، چه آن به جای عذابهای آسمانی است؛ زیرا سزای کفر و شرک و بغی با خدا، در آیین‌های گذشته، توسط عذابهای آسمانی و زمینی انجام گرفته است و در امّت محمّدی نیز امکان داشت چنین باشد؛ امّا به برکت رحمة للعالمین، این امّت از چنین عذابهایی نجات داده شد و جهاد شرعی جایگزین آن شده است که نسبت به عذاب عمومی سهولت و مصالح زیادی را در بر دارد.

نخست آن‌که در عذاب عمومی همه‌ی افراد مرد و زن، کودک و جوان، تباه می‌شوند ولی در جهاد، زنان و کودکان مصون می‌مانند و تنها مردانی کشته می‌شوند که در میدان کار زار در قبال محافظان دین و مجاهدان اسلام به قتال برخیزند، باز در این صورت هم تمام کشته نمی‌شوند، بسیاری از آنان به قبول ایمان و اسلام توفیق می‌یابند.

و نیز این هم از فواید مشروعیت جهاد است که به وسیله‌ی آن هر دو گروه مسلمان و کافر در معرض آزمایش قرار می‌گیرند و معلوم می‌شود که چه کسی جهت نثار کردن مال و جان خود به انجام حکم خدا آماده می‌شود و کدام یک در کفر و سرکشی اصرار می‌ورزد و یا با مشاهده‌ی دلایل روشن اسلام، به اسلام می‌گراید.

﴿**وَ الَّذِينَ قُتِلُوا فِى سَبِيلِ اللهِ فَلَن يُضِلَّ أَعْمَـٰلَهُمْ**﴾ در ابتدای سوره آمده بود که کسانی که بر کفر و شرک متّحد می‌شوند و نیز دیگران را از اسلام باز می‌دارند، خداوند متعال اعمال نیک آنان را ضایع و برباد می‌کند، یعنی صدقه و خیرات و کارهای دیگری که جهت رفاه عموم انجام می‌دهند، در آخرت به بارگاه خدا ثواب و پاداشی ندارند.

در قبال آن، در این آیه فرمود: کسانی که در راه خدا شهید می‌شوند کردار آنها ضایع نخواهد شد یعنی اگر چه آنها مرتکب بعضی از گناهان هم شده باشند باز گناهان‌شان بر اعمال نیک آنها تأثیری نمی‌گذارد، و چه بسا اوقات اعمال نیک آنها کفّاره‌ی گناهان‌شان واقع می‌شود.

﴿**سَيَهْدِيهِمْ وَ يُصْلِحُ بَالَهُمْ**﴾ در اینجا دو نعمت برای شهید راه خدا ذکر شده است: یکی آن‌که خداوند او را هدایت می‌فرماید. دوم آنکه کلّیّه‌ی احوال او را اصلاح می‌فرماید و مراد از احوال، احوال هر دو جهان است.

در دنیا آنطور که اگر در جهاد شرکت جست امّا شهید نشد و سالم ماند باز هم مستحق ثواب شهید شده است و در آخرت از عذاب قبر و



پریشانی محشر نجات می‌یابد و اگر چیزی از حقوق مردم بر ذمّه‌ی او باشد خداوند اصحاب حقوق را از او راضی نموده و او را از آن حقوق سبکدوش می‌فرماید(۱).

و منظور از هدایت پس از مرگ آن است که او را به سر منزل مقصود یعنی جنّت می‌رساند، چنان‌که در آیه‌ی ۴۳ سوره‌ی اعراف آمده است که چون اهل جنّت به آن‌جا می‌رسند، می‌گویند: «**الحمد لله الذی هدانا لهذا**»، «**و یدخلهم الجنة عرفها لهم**» این سومین انعام است که آنها نه تنها به جنّت رسانیده می‌شوند، در دلهایشان نسبت به منازل جنّت و نعمات و حور و قصور آن که در آنجا به آنها می‌رسند، نوعی آگاهی پدید می‌شود که گویی آنها در آنجا همیشه بوده و به آن انس و آشنایی داشته‌اند؛ زیرا اگر چنین نمی‌بود جنّت برای آنان عالم جدیدی نمودار می‌شد که در تلاش منازل و تعلّق و انس گرفتن با اشیا در آنجا دقت لازم می‌بود و مدّتها به علّت بیگانگی، قلب مطمئن نمی‌شد.

از حضرت ابوهریره روایت است که رسول خداﷺ، فرمود: قسم به ذاتی که به من دین داده و مبعوث فرموده است، همان‌گونه که شما در دنیا به زنان و منازل خویش آشنایی دارید، بیشتر از آن به منازل و زنان جنّت آشنا و مأنوس خواهید بود(۲).

و در بعضی روایات آمده است که فرشته‌ای برای هر یک از اهل جنّت مقرّر می‌گردد که منازل و زنان جنّت را به او معرّفی کند، والله اعلم.

﴿**وَ لِلْكَـٰفِرِينَ أَمْثَـٰلُهَا**﴾ «الف و لام» تعریف در للکفرین برای عهد خارجی است و مراد از آن کفّار مکّه می‌باشند و منظور ترساندن آنهاست که همانگونه که امتّهای گذشته گرفتار عذاب شده‌اند، امکان دارد شما نیز به آن

---

۱ ـ کما ورد فی حدیث ابی‌نعیم والبزار والبیهقی. مظهری.
۲ ـ رواه ابن‌جریر والطبرانی و ابویعلی والبیهقی. مظهری.

گرفتار شوید، پس بی‌فکر نباشید.

﴿وَ أَنَّ ٱلْكَـٰفِرِينَ لَا مَوْلَىٰ لَهُمْ﴾ لفظ: «مولیٰ» به معانی بسیاری به‌کار می‌رود، یکی از آنها کارساز است که مراد از آن در اینجا همین است و معنای دیگرش مالک است چنان‌که در آیه‌ی ۳۰ سوره‌ی یونس نسبت به کفّار آمده است.

﴿وَ رُدُّوا إِلَى اللهِ مَوْلَاهُمُ الْحَقِّ﴾ که در آنجا خداوند متعال را مولای کفّار گفته است؛ زیرا معنایش در آنجا مالک است و مالکیت الله تعالی عام و شامل همه می‌باشد و هیچ یکی از مؤمن و کافر از آن خارج نیست.

إِنَّ ٱللَّهَ يُدْخِلُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا وَ عَمِلُوا ٱلصَّـٰلِحَـٰتِ جَنَّـٰتٍ
همانا الله داخل می‌کند کسانی را که یقین آوردند و کردند کارهای نیک در باغهایی که

تَجْرِى مِن تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَـٰرُ وَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا يَتَمَتَّعُونَ وَ يَأْكُلُونَ كَمَا
جاری‌می‌باشد زیر آنهاجویها وکسانی‌که منکرند استفاده می‌برند و می‌خورند همانگونه

تَأْكُلُ ٱلْأَنْعَـٰمُ وَٱلنَّارُ مَثْوًى لَّهُمْ ﴿۱۲﴾ وَكَأَيِّن مِّن قَرْيَةٍ هِىَ أَشَدُّ
که می‌خورند چهارپایان و آتش است خانه‌ی آنها. و چقدر روستا بود که سخت‌تر بودند در

قُوَّةً مِّن قَرْيَتِكَ ٱلَّتِىٓ أَخْرَجَتْكَ أَهْلَكْنَـٰهُمْ فَلَا نَاصِرَ لَهُمْ ﴿۱۳﴾
قدرت‌از روستای تو آنکه تورا بیرون‌کرد ماهلاک‌کردیم‌آنهارا پس‌نیست‌برای‌آنها مددگاری.

أَفَمَن كَانَ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّهِۦ كَمَن زُيِّنَ لَهُۥ سُوٓءُ عَمَلِهِۦ
آیاکسی‌که‌برود بر راه‌راست‌پروردگارخود،برابراست باکسی‌که‌آراسته‌شد برای‌او عمل‌بدش

وَٱتَّبَعُوٓا أَهْوَآءَهُم ﴿۱۴﴾ مَّثَلُ ٱلْجَنَّةِ ٱلَّتِى وُعِدَ ٱلْمُتَّقُونَ
و پیروی‌می‌کنند خواهش‌های خود را. احوال آن بهشتی که وعده داده شده به ترسندگان،

فِيهَآ أَنْهَـٰرٌ مِّن مَّآءٍ غَيْرِ ءَاسِنٍ وَ أَنْـهَـٰرٌ مِّـن لَّـبَنٍ لَّـمْ يَـتَغَيَّرْ طَـعْمُهُ وَ
در آن جویهای آب است غیر بو گرفته و جویهای شیر است‌که مـزه‌اش تـغییر نکـرده‌است و

أَنْهَـٰرٌ مِّنْ خَـمْرٍ لَّـذَّةٍ لِّـلشَّـٰرِبِينَ وَ أَنْـهَـٰرٌ مِّـنْ عَسَـلٍ مُّـصَفًّى وَ لَـهُمْ
جویهای‌شراب لذیذاست بـرای‌نـوشندگان وجـویهای‌عسل تـصفیه‌شده‌است وبـرای‌آنـهاست

فِيهَا مِن كُلِّ ٱلثَّمَرَٰتِ وَ مَغْفِرَةٌ مِّـن رَّبِّـهِمْ كَـمَنْ هُـوَ خَـٰلِدٌ فِـى ٱلنَّـارِ
درآن هرنوع میوه و آمرزش از رب ایشان آیااین برابر است بـا آنکـه هـمیشه در جـهنم‌باشد

وَ سُقُـوا مَـآءً حَمِيـماً فَقَطَّـعَ أَمْعَـآءَهُـمْ ﴿۱۵﴾
و نوشانده شوند آبجوش پس تکه‌تکه کرده بیرون کند رودهای آنهارا.

خلاصه‌ی تفسیر

یقیناً الله تعالیٰ کسانی راکه ایمان آورده و کارهای نیک انجام داده‌اند در چنان باغهایی (جنّت) داخل می‌کند که در زیر آنها جـویبارها جـاری باشد و کسانی که کافرند (در دنیا) عیش می‌کنند و چنان (از آخرت غافل هستد که) می‌خورند (و مـی‌آشامند) کـه چـهارپایان مـی‌خورند (و فکـر نمی‌کنند که به چه دلیل این خور و خواب برای ما در نظر گرفته شده و به موجب آن چه حقّی بر ذمّه‌ی ما واجب می‌گردد) و جهنّم جای آنهاست (و از آنچه که در بالا در خصوص عیش کفّار به میان آمد نباید مخالفین شما فریب بخورند و شما نیز نباید از این غفلت آنان اندوهگین و ملول باشید؛ زیرا این سبب مخالفت آنهاست که نگذاشتند شما در مکّه سکونت بفرمایید چراکه) بسیاری شهرها روستاها چنان بود که از نظر نیرو (و قدرت جسمی و مالی و مقام) از این روستای شما که اهالی آن، شما را از خانه بیرون کردند، قدرتمندتر بودند که ما آنها را به هلاکت رسانیدیم، پس کسی بـرای آنـها مددگار پیدا نشد (پس این بیچارگان که باشند و نباید فریب بخورند چون

هرگاه خدا بخواهد می‌تواند آنها را نیست و نابود کند و شما از عیش چند روزه‌ی آنها پریشان نباشید؛ زیرا خداوند متعال در وقت مقرّر خویش، آنها را سزایی خواهد داد) پس آیا کسانی که در راه روشن (ثابت بالدلیل از جانب) پروردگارشان باشند امکان دارد، مانند کسانی باشند که کردار بدشان برای‌شان تزیین شده و پیرو خواهش‌های نفسانی خویش هستند (وقتی در عمل این دو گروه تفاوت باشد، پس تفاوت در مآل و سرانجام نیز ضروری است اهل حق مستحق ثواب و اهل باطل مستحق عذاب و عقاب می‌باشند و بیان آن از این قرار است) کیفیت بهشتی که به پرهیزکاران وعده داده شده است، این است که در آن جوی آب خالص فراوان هست که کوچکترین تغییری (در رنگ و بو و مزه) ندارند و بسیاری جوی شیر است که در مزه‌ی آن اندک تغییری نمی‌باشد و همچنین جوهای عسل که (کاملاً از موم) تصفیه شده و برای آنان در آنجا هر نوع میوه مهیّا می‌باشد و (برای ایشان قبل از ورود در آن) آمرزش از طرف پروردگار (برای گناهان‌شان) می‌باشد، پس آیا چنین اشخاصی می‌توانند مانند آنان باشند که همیشه در دوزخ باقی می‌مانند و به آنها نوشابه‌ی، آب جوش داده می‌شود که روده‌ها را قطعه قطعه می‌کند.

معارف و مسایل

چون آب دنیا گاهی در رنگ و گاهی در بو و گاهی در مزه تغییر می‌یابد و نیز شیر دنیا فاسد می‌گردد و هم چنین شراب دنیا تلخ و بدمزه می‌باشد که فقط به خاطر بعضی منافع نوشیده می‌شود حتّی مانند تنباکو که باوجود تلخی، از آن استفاده می‌شود و سپس اعتیاد پدید می‌آید. در خصوص آب جنت و شیر و شراب آن چنان‌که گفته شد خالی از بدمزگی و این تغیّرات و مفاسد می‌باشد و خالی بودن بهشت از مفاسد و مضرّات دیگر

در آیه‌ی ۴۷ سوره‌ی «صافات»: ﴿لا فِيهَا غول و لا هُمْ عَنْهَا ينْزَفُونَ﴾ بیان شده است هم چنین عسلهای دنیا با موم و فضلات دیگر آمیخته هستند ولی در باره نهرهای عسل جنّت آمده است که از این چیزها تصفیه شده است، حقیقت این است که رودبارهای چهارگانه‌ی بهشت از آب، شیر، شراب و عسل در معنی حقیقی خود به کار رفته‌اند و نیازی نیست که ما آنها را بر معنی مجازی حمل بکنیم، البتّه بدیهی است که نمی‌توان امور جنّت را با اشیای دنیا مقایسه کرد و نظیری برای لذّت اشیای آنجا در این جهان وجود ندارد.

و مِنْهُمْ مَن يسْتمعُ إليكَ حتّىٰ إذا خرجُوا منْ عندكَ قالُوا
و بعضی از آنها گوش فرا می‌دهد بسوی تو تا چون از نزد تو خارج می‌شوند می‌گویند

لِلَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مَاذَا قَالَ ءَانِفاً أُوْلَـٰئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ
به‌آنانکه علم‌داده‌شده‌اند که‌آن شخص‌اکنون چه‌گفت ایشانندکه‌مهر زد خدابر دلهای‌شان

و اتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ ﴿۱۶﴾ و الَّذِين اهْتَدَوْا زَادَهُمْ
و پیروی کردند خواهش‌های خود را. و کسانی که به راه آمدند اضافه نموده برای ایشان

هُدىً وَ ءَاتَـٰهُمْ تَقْوَىٰهُمْ ﴿۱۷﴾ فَهَلْ يَنظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَن تَأْتِيَهُم بَغْتَةً
راهنمایی و رسیده به آنها تقوی. حالا انتظار قیامت را دارند که برپا گردد ناگاه

فَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا فَأَنَّىٰ لَهُمْ إِذَا جَاءَتْهُمْ ذِكْرَىٰهُمْ ﴿۱۸﴾
پس آمدنشانیهای آن پس کی نصیب‌شان می‌شودوقتی برسدبه‌آنهاقیامت، پندگرفتن.

خلاصه‌ی تفسیر

و (ای نبی!) بعضی از مردم (منافقان) چنانند که (به هنگام تعلیم و تبلیغ ظاهراً) به شما گوش فرا می‌دهند (امّا از ته دل اصلاً به آن متوجّه

نمی‌شوند) تا این‌که چون از محضر شما (برخاسته از مجلس) بیرون می‌روند با گروهی دیگر از اهل علم (صحابه) می‌گویند که آن‌حضرت (ﷺ) حالا (که ما در حضورش بودیم) چه گفت.

(این گفته‌ی آنها یک نوع استهزایی بود، منظورشان این بود که صحبت شما قابل توجّه ما نبود و این نیز شعبه‌ای از نفاق است) و ایشان آنانند که خداوند بر دلهای‌شان مهر زده است (که از هدایت به دوراند) و مطابق هوای نفسانی خود حرکت می‌کنند و کسانی که (از قوم ایشان) هدایت یافته (مسلمان) هستند خداوند (به هنگام شنیدن احکام) آنان را بیشتر هدایت می‌فرماید (که آنان به این احکام جدید نیز ایمان می‌آورند یعنی میزان ایمان آنان بالا می‌رود یا منظور این است که ایمان آنها قوی‌تر و پخته‌تر می‌گردد که این اثر خاص اعمال صالح می‌باشد و از آن در ایمان پختگی به وجود می‌آید) و آنان را بر تحصیل تقویٰ توفیق می‌دهد (سپس به وعید منافقان می‌پردازد، وقتی که با شنیدن قرآن مجید و احکام الهی متأثّر نمی‌شوند) پس (معلوم می‌شود که) آنها فقط منتظر قیامت هستند که ناگهان بر آنها واقع شود (این موضوع را بعنوان توبیخ فرمود که وقتی در حال حاضر متنبّه و متأثّرنمی‌شوند آیا در قیامت تذکّر و هدایتی به‌دست می‌آورند) پس (به یاد داشته باشید که قیامت نزدیک است و) علایمی (متعدّد) از آن به ظهور پیوسته است (چنان‌که در حدیث آمده است که خود بعثت و نبوّت آن‌حضرتﷺ، نیز از نشانی‌های قیامت می‌باشد و شق‌القمر علاوه بر این‌که معجزه‌ی آن‌حضرتﷺ، بود نیز علامت قیامت است و تمام این علایم به هنگام نزول قرآن وجود داشتند، حالا این را بیان می‌فرماید که برای ایمان آوردن و هدایت یافتن انتظار قیامت، فقط جهالت و نادانی است؛ زیرا قیامت زمان فهم و عمل نیست) پس چون قیامت ناگهان برپا گردد، پس آنان کی موفّق به فهمیدن می‌شوند (وقوع قیامت در حق آنها مفید نمی‌باشد).

معارف و مسایل

اشراط به معنی علایم است و علایم قیامت از بعثت خاتم‌النبّیینﷺ، آغاز شده است؛ زیرا ختم نبوّت از علایم نزدیکی قیامت است و نیز در قرآن مجید شق‌القمر را با: ﴿إِقْتَرَبَتْ ٱلسَّاعَةُ﴾ ذکر کرده به این اشاره فرموده است که این نیز از علامات قیامت می‌باشد، اینها علایم ابتدایی می‌باشند که به هنگام نزول قرآن مجید به ظهور پیوسنه بودند و علایم دیگری که بر نزدیک شدن قیامت دلالت دارند نیز در احادیث صحیح ذکر گردیده است.

چنان که در بخاری و مسلم از حضرت انس منقول است که: من از رسول خداﷺ، شنیدم که فرمود: که علایم قیامت عبارتند از: برداشته شدن علم، اضافه شدن جهل، انجام گرفتن مکرّر زنا، نوشیدن مکرّر شراب، کم شدن تعداد مردان، و اضافه شدن آمار زنان، به گونه‌ای که یک مرد قیم پنجاه تا زن می‌باشد و در روایتی دیگر آمده که علم کاسته می‌شود و جهل گسترش می‌یابد.

و از حضرت ابوهریره روایت است که رسول‌خداﷺ، فرمود: هرگاه مال غنیمت، ثروت شخصی محسوب شود و امانت، غنیمت قرار داده شود (که آن را حلال فهمیده بخورند) و زکات، تاوان به حساب آید، (به هنگام ادا نمودن آن در دل تنگی احساس شود) و تحصیل علوم دینی، به خاطر اغراض دنیا باشد و مرد، فرمانبردار زن، و نافرمان مادر باشد و دوست را با خود نزدیک نموده، پدر را از خود دور کند و در مساجد، شور و شرّ و سر وصدابرپا گردد و سردار قوم، فاسق و بدکردارتر باشد و رذیل‌ترین انسانها نماینده آنان قرار بگیرند و به خاطر دفع شر، از مردمان شریر احترام بجا آورده شود و سرود خوانی زنان سرودخوان، عام گردد و مزامیر و آلات لهو، گسترش یابد و شراب، نوشیده شود و آخرین افراد امّت، بر گذشتگان خود لعنت و نفرین کنند؛ پس در آن هنگام، ای مردم انتظار بکشید به باد

سرخ رنگی و زلزله و فرو رفتن مردم در زمین و مسخ شدن صورت‌های مردم و باریدن سنگ از آسمان و علایم دیگر قیامت که یکی پس از دیگری چنان می‌آید که چون رشته‌ی مروارید قطع بشود و آنها دانه دانه بیفتند.

فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا ٱللَّهُ وَٱسْتَغْفِرْ لِذَنۢبِكَ وَلِلْمُؤْمِنِينَ
پس‌بدان که معبودی جز خدانیست وآمرزش‌بخواه برای‌گناه‌خود وبرای مردان ایماندار

وَٱلْمُؤْمِنَٰتِ وَٱللَّهُ يَعْلَمُ مُتَقَلَّبَكُمْ وَمَثْوَىٰكُمْ ﴿۱۹﴾
و زنان ایمان‌دار و خداوند بازگشت و خانه‌ی شما را می‌داند.

خلاصه‌ی تفسیر

(چون شما وضع حال دو گروه بندگان مطیع و فرمانبردار و نیز سرکشان را شنیدید) پس (به طریق اکمل) به این، یقین داشته باشید که جز خدا کسی دیگر شایسته و لایق عبادت نیست (این آیه مشتمل و متضمّن تمام اصؤل و فروع دین می‌باشد؛ زیرا مراد از علم، علم کامل و اکمل است و برای علم کامل ضروری است که بر کلّیّه‌ی احکام الهی کاملاً عمل شود، خلاصه این‌که در عمل کردن به احکام الهی پایداری کنید) و (اگر گاهی لغزشی از شما سر زد که با توجّه به عصمت پیامبری شما، آن گناهی نیست، حد اکثر خلاف اولی می‌باشد، امّا با شأن رفیع شما به صورت خطاست، پس) شما برای آن لغزش (و خطای ظاهری) خود آمرزش بخواهید و برای مردان و زنان مسلمان نیز (آمرزش بخواهید) و (نیز یادت بماند که) خداوند متعال بر تمام حرکات و سکنات (و همه‌ی اعمال و احوال) آگاهی دارد.

معارف و مسایل

خداوند در اینجا به رسول‌الله ﷺ، خطاب فرمود: بدان که جز خدا کسی دیگر شایسته‌ی عبادت نیست و بدیهی است که هر مؤمن و مسلمان به این موضوع علم و آگهی دارد، پس چگونه ممکن است که سیّدالانبیا ﷺ به آن عالم نباشد، لذا دستور به تحصیل این علم به دو معنی می‌تواند باشد:

۱- ثابت قدم ماندن بر آن، ۲- عمل به مقتضای آن.

چنان‌که قرطبی نقل فرموده است که: کسی از سفیان بن عیینه در خصوص فضیلت علم سؤال کرد، او فرمود: آیا این فرموده قرآن مجید را نشنیده‌ای که فرمود: ﴿**فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَاۤ إِلَـٰهَ إِلَّا ٱللَّهُ وَٱسْتَغْفِرْ لِذَنۢبِكَ**﴾ که در آن پس از تحصیل علم دستور به عمل آمده است، هم چنین در آیه‌ی ۲۰ سوره‌ی حدید فرموده: ﴿**وَٱعْلَمُوٓا أَنَّمَا ٱلْحَيَوٰةُ ٱلدُّنْيَا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ**﴾ و باز فرمود: ﴿**سَابِقُوٓا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ**﴾ و در آیه‌ی ۲۸ از سوره‌ی «انفال» فرموده است: ﴿**وَٱعْلَمُوٓا أَنَّمَآ أَمْوَٰلُكُمْ وَ أَوْلَـٰدُكُمْ فِتْنَةٌ**﴾ و سپس فرموده: ﴿**فَٱحْذَرُوهُمْ**﴾ که در تمام مواضع یاد شده، نخست به علم و سپس به عمل به مقتضای آن، دستور داده شده است.

در اینجا هم اگر چه رسول خدا ﷺ، قبلاً به این عالم بودند، امّا هدف دستور دادن، عمل به مقتضای آن است بنابر این پس از آن دستور به استغفار داده شد و اگر چه از آن‌حضرت ﷺ، بنابر عصمت نبوّت، احتمال عملی خلاف آن، وجود نداشت، ولی چه بسا از انبیا علیهم‌السلام، باوجود عصمت لغزش در اجتهاد پیش می‌آید که آن در قوانین شرع گناهی نیست؛ بلکه موجب اجر است و انبیا علیهم‌السلام، بر آن متنبّه گردانیده می‌شوند، ولی باتوجّه به مقام شامخ آنان این هم به لفظ «ذنب» تعبیر می‌شود.

چنان که در سوره‌ی «عبس» عتابی بر آن‌حضرت ﷺ، وارد شد که مثالی از این لغزش اجتهادی بود و تفصیل آن در سوره‌ی عبس خواهد آمد

که اگر چه آن لغزش اجتهادی گناهی نبود، بلکه بر آن هم وعده‌ی اجری آمده بود، امّا باتوجّه به مقام رفیع او این مورد پسند قرار نگرفت و بر آن ناپسندیدگی اظهار گردید پس مراد از ذنب در آیه‌ی مذکور هم می‌تواند این قبیل لغزش باشد.

فایده: از حضرت صدّیق اکبر رضی الله عنه، روایت است که رسول خدا ﷺ، فرمود: «لا اله إلا الله» و استغفار را زیاد بخوانید؛ زیرا ابلیس می‌گوید: من مردم را به گناه مبتلا کرده از بین بردم، و آنان با گفتن کلمه «لا اله إلا الله» مرا از بین بردند، و چون من این را مشاهده کردم آنان را مشغول خیالات باطل کردم که آن را نیکی تصوّر کرده، انجام می‌دهند مانند عموم بدعات که در اثر آن موّفق به توبه نمی‌شوند.

﴿مُتَقَلَّبَكُمْ وَ مَثْوَىٰكُمْ﴾ معنای لفظی «متقلب» زیر و رو، یا دگرگون است و معنای «مثویٰ» جای قرار گرفتن است، در تعیین مراد آن احتمالات گوناگونی وجود دارد، بنابر این مفسّرین برای آن معانی مختلفی بیان کرده‌اند و حق آن است همه‌ی این معانی می‌توانند مراد قرار بگیرند؛ زیرا بر هر انسانی دو حالت عارض می‌شود: یکی آن‌که موقّتاً به آن مشغول باشد؛ دوم آن‌که آن را شغل دایمی خود قرار دهد.

هم چنین در بعضی اماکن سکونت عارضی و در بعضی دایمی اختیار می‌کند، پس امکان دارد که مسکن عارضی را به لفظ «متقلب» و دایمی را به لفظ «مثویٰ» تعبیر کرده باشند و در این صورت مفهوم آیه این است که تمام احوال در علم خداوند است.

وَ يَقُولُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا لَوْلَا نُزِّلَتْ سُورَةٌ فَإِذَآ أُنزِلَتْ سُورَةٌ مُّحْكَمَةٌ

ومی‌گویندایمانداران که چرا نازل نشد سوره‌ای، باز وقتی که نازل بشود سوره‌ای منتخب شده

وَ ذُكِرَ فِيهَا ٱلْقِتَالُ رَأَيْتَ ٱلَّذِينَ فِى قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يَنظُرُونَ
و ذکر شود در آن جنگ، می‌بینی کسانی را که در دل آنان مرض هست، نگاه می‌کنند

إِلَيْكَ نَظَرَ ٱلْمَغْشِىِّ عَلَيْهِ مِنَ ٱلْمَوْتِ فَأَوْلَىٰ لَهُمْ ﴿۲۰﴾
به سوی تو مانند نگاه کسی که عارض شده بر او بیهوشی مرگ، پس هلاکت باد به آنها.

طَاعَةٌ وَ قَوْلٌ مَعْرُوفٌ فَإِذَا عَزَمَ ٱلْأَمْرُ فَلَوْ صَدَقُوا ٱللَّهَ
فرمانبرداری‌است وگفتارمعروف، پس وقتی‌که پخته‌شد کار، پس‌اگر راستگو ماندند باخدا

لَكَانَ خَيْراً لَّهُمْ ﴿۲۱﴾ فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِن تَوَلَّيْتُمْ
بهتر است برای آنها. پس از شما این هم توقع می‌رود که اگر برسد برای شما حکومتی

أَن تُفْسِدُوا فِى ٱلْأَرْضِ وَتُقَطِّعُوا أَرْحَامَكُمْ ﴿۲۲﴾ أُوْلَـٰئِكَ ٱلَّذِينَ لَعَنَهُمُ
فساد به‌پا کنید در زمین وپاره کنید رشته‌ی خویشاوندی خود را. ایشانندکه لعنت کرده

ٱللَّهُ فَأَصَمَّهُمْ وَ أَعْمَىٰ أَبْصَـٰرَهُمْ ﴿۲۳﴾ أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ ٱلْقُرْءَانَ أَمْ
خدا بر آنها پس کر کرده آنها را و کور کرده چشم‌هایشان‌را آیا نمی‌اندیشند در قرآن یا

عَلَىٰ قُلُوبٍ أَقْفَالُهَآ ﴿۲۴﴾ إِنَّ ٱلَّذِينَ ٱرْتَدُّوا عَلَىٰٓ أَدْبَـٰرِهِم مِّنۢ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ
قرارگرفته بردلهای آنان‌قفلها. یقیناً کسانی‌که برگشتند .ر جانب پشت خود بعداز این که ظاهرشد

لَهُمُ ٱلْهُدَى ٱلشَّيْطَـٰنُ سَوَّلَ لَهُمْ وَ أَمْلَىٰ لَهُمْ ﴿۲۵﴾ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ
راه‌راست، شیطان وسوسه‌انداخت‌در دلهای‌شان‌و وعده‌ی‌طولانی‌داد.این‌به‌آن خاطراست

قَالُوا لِلَّذِينَ كَرِهُوا مَا نَزَّلَ ٱللَّهُ سَنُطِيعُكُمْ فِى بَعْضِ ٱلْأَمْرِ
که‌آنها گفتند باکسانی‌که بیزارند از کتاب نازل شده‌ی خدا، که ما سخن شما را در برخی امر

وَ ٱللَّهُ يَعْلَمُ إِسْرَارَهُمْ ﴿۲۶﴾ فَكَيْفَ إِذَا تَوَفَّتْهُمُ ٱلْمَلَـٰٓئِكَةُ
قبول‌داریم‌وخدامی‌داند مشورت‌آنهارا.پس‌چگونه‌می‌شودحال، وقتی‌که فرشتگان‌بگیرند

يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَ أَدْبَـٰرَهُمْ ﴿۲۷﴾ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمُ ٱتَّبَعُوا
روح‌را درحالی‌که بزنند برصورتهاوپشتهای‌شان. این‌به‌آن خاطراست‌که آنها به‌راهی‌رفتند

مَا أَسْخَطَ اللهَ وَ كَرِهُوا رِضْوَٰنَهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَٰلَهُمْ ﴿۲۸﴾ أَمْ حَسِبَ
که‌خدا بیزار است ونپسندیدند رضامندی اورا، پس‌بربادکرد کردارشان‌را. چه‌گمان‌می‌برند

ٱلَّذِينَ فِى قُلُوبِهِم مَّرَضٌ أَن لَّن يُخْرِجَ ٱللهُ أَضْغَٰنَهُمْ ﴿۲۹﴾ وَ لَوْ نَشَآءُ
آنانکه در دلهایشان مرض هست که الله ظاهر نمی‌کند کینه‌های‌شان را. و اگر ما بخواهیم

لَأَرَيْنَٰكَهُمْ فَلَعَرَفْتَهُم بِسِيمَٰهُمْ وَ لَتَعْرِفَنَّهُمْ فِى
به تو نشان می‌دهیم آنهارا، پس می‌شناسی آنها را از سیمای‌شان و می‌شناسی آنها را در

لَحْنِ ٱلْقَوْلِ وَ ٱللهُ يَعْلَمُ أَعْمَٰلَكُمْ ﴿۳۰﴾ وَ لَنَبْلُوَنَّكُمْ حَتَّىٰ نَعْلَمَ
لحن گفتار و خدا می‌داند تمام کردار شما را. و البته می‌آزماییم شما را تا دریابیم

ٱلْمُجَٰهِدِينَ مِنكُمْ وَ ٱلصَّٰبِرِينَ وَ نَبْلُوَا أَخْبَارَكُمْ ﴿۳۱﴾
مجاهدان شما را و قایم مانندگان را و تحقیق می‌کنیم اخبار شمارا.

خلاصه‌ی تفسیر

آنان که اهل ایمان هستند (همیشه مشتاق‌اند که کلامی دیگر از جانب خداوند نازل شود تا ایمان‌شان تجدید شود و احکام جدیدی بیاید تا ثواب آن را نیز دریابند و اگر از آن تأکیدی برای احکام گذشته شود بیشتر ثابت قدم باشند و با همین ذوق) می‌گویند که چرا سوره‌ای (جدید) نازل نمی‌گردد (و در صورت نزول آرزوی آنان برآورده می‌شود) و چون سوره‌ای (روشن و واضح) نازل می‌شود و (اتّفاقاً) در آن حکم جهاد (به صراحت) بیاید پس کسانی را که در دل مرض (نفاق) دارند، می‌بینی که چون کسی (به نظر وحشت) به شما می‌نگرد که بیهوشی مرگ بر او غالب شده باشد (و علّت چنین نگاه، ترس و بزدلی است که اکنون برای پنهان نگهداشتن ادّعای ایمان باید در جهاد شرکت جست و این مصیبتی است و



کسانی که چنین خود را از دستور خدا می‌دزدند) پس (اصل این است که) به زودی بدبختی بر آنها واقع خواهد شد (چه در این جهان به مصیبتی گرفتار آیند و چه بعد از مرگ، که آن حتمی است. اگر چه سر فرصت از اطاعت و فرمانبرداری صحبت می‌کنند، امّا حقیقت) اطاعت و گفتگوهای آنان معلوم است (که اکنون به هنگام نزول دستور جهاد و قتال وضع و حالت آنها بر همه واضح و روشن شد) باز هم (پس از نزول حکم جهاد) وقتی که تمام امور (و وسایل جنگ) مهیّا (و آماده) شوند (آنگاه هم) اگر ایشان (در ادّعای ایمان) با خدا راستگو می‌بودند (یعنی اگر به مقتضیات ایمان، عمل می‌کردند که عموماً شامل تمام احکام شرعی و به‌ویژه شامل حکم جهاد است و با صداقت کامل جهاد می‌کردند) پس برای آنها این بهتر می‌بود (اگر در ابتدا منافق بودند نهایتاً از نفاق توبه می‌کردند باز هم ایمان آنها قبول می‌شد و نباید توبه‌ی نهایی را منحصر در این دانست، بلکه تا دم مرگ از صدق دل مقبول است، اکنون نسبت به جهاد تأکید نموده و عقب‌نشینان از جهاد را مورد خطاب قرار داده در خصوص ترک جهاد می‌فرماید: شما که از جهاد کراهیت دارید) پس (آن مشتمل بر یک زیان دنیوی است که) اگر شما (و کسان دیگر کلاً از جهاد) کناره بگیرید آیا این احتمال وجود دارد (یعنی باید وجود داشته باشد) که شما (همه مردم) در دنیا فساد به پا کنید و خویشاوندی را در بین خود قطع کنید (بزرگترین فایده جهاد اقامه‌ی عدل و اصلاح و ایجاد امنیّت است و اگر آن متروک ماند، مفسدان در جهاد تسلّط پیدا می‌کنند و انتظامی که تضمین کننده‌ی مصالح تمام مردم باشد، باقی نخواهد ماند و در صورت عدم چنین انتظامی فساد عام می‌گردد و اضاعه‌ی حقوق اجتناب ناپذیر خواهد شد، پس عقب‌نشینی از جهادی که متضمّن نفع دنیوی است، بسی شگفت انگیزتر است؛ لذا نسبت به منافقان مذکور، تقبیح و توبیخ شده است که) آنها کسانی هستند که خداوند متعال آنان را از

رحمت خویش دور نگه داشته است (بنابر این توفیق عمل به احکام برایشان حاصل نمی‌شود و) باز (به علّت دوری از رحمت، حق تعالی گوش پذیرش احکام) آنها را کر کرده است و چشمان (باطنی) آنان را (از دیدن راه حق) کور نموده است (سپس آنها را توبیخ نمود که باوجود این که در قرآن مجید وجوب جهاد و احکام دیگر و دلایل حقّانیت قرآن و مصالح و منافع اخروی، آن احکام به صورت لازم و مصالح دنیوی احیاناً ذکر می‌شود و نیز بر مخالفت از احکام وعید آمده است.

باز اگر ایشان به آن طرف التفات نمی‌کنند) پس آیا ایشان در (اعجاز و مضامین) قرآن نمی‌اندیشند (از اینجاست که به آنها آگاهی دست نمی‌دهد) یا (می‌اندیشند ولی) بر دلها قفلهای (غیبی) زده شده است (این قضیه مانعة الخلو است یعنی وجود یکی از این دو امر الزامی است و امکان دارد هر دو بشوند و فی‌الواقع در اینجا هر دوتا جمع هستند که نخست آنها انکار ورزیدند و در اثر آن بر دلهای‌شان قفل زده شد که به طبع و ختم یعنی مهرزدگی تعبیر شده است و دلیل بر این ترتیب، آیه‌ی سوم از سوره‌ی «منافقین» است که می‌فرماید: ﴿ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ ءَامَنُوا۟ ثُمَّ كَفَرُوا۟ فَطُبِعَ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ﴾ و بر مجموع این جمله: ﴿فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ﴾ مترتّب است، سپس بنابر عدم تدبّر می‌فرماید) پشت کرده برگشتند بعد از آنکه راه راست (به دلایل عقلی مثل اعجاز قرآن و دلایل نقلی چون پیش‌گویی‌های کتب سابق) برای آنها روشن شد، شیطان آنها را وسوسه کرد و وعده‌های طولانی به آنها داد (که به موجب ایمان آوردن فلان مصالح موجود و یا آنچه در آینده متوقّع است، از دست می‌رود، نتیجه آنکه، علّت عدم تدبّر، عناد است. که پس از ثبوت و وضوح هدایت باز هم عقب‌نشینی می‌کنند و پس از آن این فریب شیطانی آمد و این اشتباه مهلک را آراسته نمود و نشان داد که در اثر این فریب، عدم تدبّر حاصل شد و نتیجه‌ی عدم تدبّر ختم و طبع یعنی مهر زده شدن بر دلها

عاید گشت و باوجود آمدن) این (هدایت برگشت و دوری) از آن جهت اتّفاق افتاد که آنها با چنین اشخاصی که احکام نازل شده‌ی خدا را (از روی حسد) پسند نمی‌کنند (که مراد از آنان رؤسای یهود می‌باشند که به آن‌حضرتﷺ، حسد می‌ورزیدند و باوجود معرفت، تبعیّت حق را عار می‌دانستند و در نتیجه منافقان با رؤسای یهود) چنین می‌گفتند که در برخی امور، گفتار شما را قبول داریم، یعنی آنچه از پیروی محمّدﷺ، منع می‌کنید متشکل از دو جز است: یکی عدم پیروی در ظاهر، دوم عدم پیروی در باطن، پس در قسمت نخست بنابه مصلحت ما نمی‌توانیم تسلیم گفتار شما باشیم ولی در جزو دوم تسلیم شما می‌باشیم؛ زیرا در عقاید با شما هستیم چنان‌که در آیه‌ی ۱۴ از سوره‌ی بقره آمده بود که: ﴿**إِنَّا مَعَكُمْ**﴾.

مطلب این‌که علّت بازگشت از حق، در اثر تعصّب ملّی‌گرایی و تقلید کورکورانه می‌باشد، خلاصه این‌که آغاز این سلسله از اینجاست و نهایتش بر ختم و طبع منتهی می‌شود و (اگر چه منافقین چنین گفته‌هایی را در خفا انجام می‌دادند امّا) الله تعالی صحبتهای پوشیده‌ی آنها را (کاملاً) می‌داند (و شما را بر بعضی امور به وسیله وحی مطّلع می‌گرداند، سپس در باب وعید بیان می‌فرماید که می‌تواند این تفسیر: ﴿**اولی لهم**﴾ باشد؛ یعنی آنان که مرتکب چنین حرکاتی می‌شوند) پس چگونه می‌شود حال آنها هنگامی که فرشتگان ارواح‌شان را قبض می‌کنند و بر صورت و پشت آنان می‌زنند (و) این (مجازات) از آن جهت است که آنان قدم در راهی گذاشتند که مورد رضایت خداوند نبود و از (عملکرد مورد) رضای او سرباز زدند، بنابر این خداوند متعال جمله اعمال (نیک) آنان را (از اول) کالعدم قرار داد (بنابر این سزاوار این مجازات قرار گرفتند و اگر کسی عمل مقبولی داشته باشد به برکت آن از عقوبتش کاسته می‌شود؛ سپس در تشریح مضمون: ﴿**والله یعلم اسرارهم**﴾ آمده است که) کسانی‌که در دل مرض (نفاق) دارند و می‌خواهند

آن را پوشیده نگه دارند) آیا چنین فکر می‌کنند که خداوند متعال گاهی عداوت قلبی آنها را آشکار نمی‌کند (و باتوجّه به عالم الغیب بودن خداوند چگونه اطمینان حاصل کردند) و اگر ما می‌خواستیم نشانی کامل آنها را به شما می‌دادیم و شما از روی آن، آنها را می‌شناختید (مراد از نشانی کامل، آن است که حیله‌ی هر یک از آنان را نشان می‌داد) و (اگر چه بنابه مصلحت به اینگونه، آنها را نشان ندادیم، امّا) شما آنان را از لحن کلام آنها می‌شناسید (زیرا گفته‌ی آنان مبتنی بر صدق نمی‌باشد و خداوند متعال از فضل خویش به آن‌حضرت ﷺ، از نور فراست شناخت صدق و کذب عطا فرموده بود که صدق اثری دیگر از کذب بر قلب دارد، چنان‌که در حدیث آمده است که: راستی دل را اطمینان می‌بخشد و دروغ آن را در شک می‌اندازد) و (به ترتیب مؤمنان و منافقان را ترغیب و ترهیب می‌فرماید که) خداوند عملکرد همه‌ی شما را می‌داند (در نتیجه مسلمانان را بر اساس اخلاص‌شان پاداش و به منافقان برحسب نفاق و فریب‌بازی شان سزا خواهد داد) و (سپس حکمت بعضی احکام مشکل چون جهاد را بیان می‌فرماید، هم چنان‌که در جمله‌ی گذشته: ﴿**فَهَلْ عَسَيْتُم**﴾ حکمتی بیان فرموده بود، یعنی) ما (که به چنین امور مشکل دستور می‌دهیم) حتماً از همه‌ی شما آزمایش خواهیم گرفت تا که (در ظاهر هم) کسانی را که از جمع شما مجاهد و (در جهاد) ثابت قدمند بدانیم (و مشخص نماییم و) تا اوضاع شما را بیازماییم (اضافه نمودن این آیه از آن جهت است که علاوه بر حکم جهاد احکام دیگر و علاوه از احوال مجاهدت و صبر، احوال دیگر را نیز در برگیرد).

معارف و مسایل

﴿**سُورَةٌ مُّحْكَمَةٌ**﴾ معنی لفظی: «محکمة» مضبوط و مستحکم است و باتوجّه به معنای لغوی کلیه سوره‌های قرآن مجید محکم می‌باشند، ولی در



اصطلاح شرع مقدّس محکم در قبال منسوخ به‌کار برده می‌شود و در اینجا سوره از آن جهت به محکم مقیّد شده است که شوق در عمل، زمانی پدید می‌آید که سوره، منسوخ نباشد،

حضرت قتاده فرموده که کلّیه‌ی سوره‌های قرآن که در آنها احکام جهاد و قتال بیان شده است محکم می‌باشند و چون در این مقام، هدف اصلی حکم جهاد، عمل به آن است، بنابر این، لفظ محکم را بر سوره‌ی اضافه نموده به احکام جهاد اشاره شده است که در آینده نزدیک به صراحت بیان می‌شوند[1].

﴿فَأَوْلَىٰ لَهُمْ﴾ معنی آن طبق قول اصمعی این است که: «**قاربه ما یهلکه**» یعنی اسباب هلاکت آن نزدیک شده است[2].

﴿**فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِن تَوَلَّيْتُمْ أَن تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَ تُقَطِّعُوا أَرْحَامَكُمْ**﴾ لفظ «تولّیٰ» با توجّه به لغت می‌تواند دو معنی داشته باشد: یکی اعراض، دوم اقتدار و حکومت بر قوم یا گروهی، بعضی از مفسّرین در این آیه معنی اوّل را مراد گرفته‌اند که در خلاصه‌ی تفسیر قبلاً گذشت و ابوحیان در تفسیر «بحر محیط» همین معنی را ترجیح داده است، پس باتوجّه به آنچه گفته شده، مقصود آیه این‌است که اگر شما از احکام شرعی الهی روگردان شدید که شامل حکم جهاد هم می‌باشد، نتیجه، آن خواهد بود که بر مسیرهای قدیم جاهلیت ثابت می‌مانید و اثر ضروری آن، فساد و قطع ارحام است. چنانکه در کلّیه‌ی امورِ زمان جاهلیت مشاهده‌ی می‌گردید که قبایل به قتل و غارت یکدیگر اقدام می‌کردند و فرزندان خود را به دست خود زنده به گور می‌کردند. اسلام همه‌ی این‌رسوم جاهلیّت را نابود کرد و جهت نابودی آن دستور به جهاد داد. دستوری که اگر چه به ظاهر متضمّن خونریزی است، ولی در حقیقت چون قطع عضو فاسد از جسم است تا سایر اعضای

۱ - قرطبی. ۲ - قرطبی.

باقیمانده سالم بمانند، و به واسطه‌ی جهاد عدل و انصاف و احترام اقربا و خویشاوندان برقرار می‌شود.

و در تفسیر «روح المعانی و قرطبی» و غیره «تولّیٰ» را در اینجا به معنی حکومت و امارت گفته‌اند، پس مقصود آیه این است که اقتضای احوال ذکر شده‌ی شما در سابق، آن است که اگر مقصودتان برآورده شود که با همین وضع به شما ولایت و اقتدار ملک و ملّت تفویض گردد، پس نتیجه‌اش بجز آن نخواهد شد که بر روی زمین فساد برپا کنید و خویشاوندی و اخوّت را از هم بپاشید.

تأکید شدید در خصوص صله‌ی رحم

لفظ «ارحام» جمع رحم است که جای خلقت آدمی در شکم مادر می‌باشد و چون رشته‌ی خویشاوندی و قرابت از آنجا ناشی می‌شود، لذا در محاورات، رحم به معنای قرابت و خویشاوندی استعمال می‌شود.

صاحب «روح المعانی» در این خصوص بحث مفصّلی ایراد فرموده است که لفظ: ذوی الارحام یا ارحام مشتمل چه نوع از خویشاوندی است؟ اسلام ایفای حقوق خویشاوندی را شدیداً تأکید فرموده است، چنانکه در «صحیح بخاری» از حضرت ابوهریره و دو نفر دیگر از اصحاب، حدیثی در این خصوص نقل شده که خداوند متعال فرموده هر کسی صله رحم بکند خداوند او را به خود نزدیک خواهد کرد و هر کسی آن را قطع کند، خداوند او را از خود جدا و قطع خواهد کرد، از این معلوم شد که به اکرام و حسن سلوک با نزدیکان و خویشاوندان، چه در گفتار و کردار و چه در انفاق اموال، دستور اکیدی داده شده است، حضرت ابوهریره در حدیث فوق به این آیه نیز حواله داده که اگر می‌خواهید، این آیه مبارکه را تلاوت کنید.

و در حدیثی دیگر آمده است که: سزای هیچ گناهی که خداوند در

دنیا و آخرت به کسی بدهد برابر با ظلم و قطع خویشاوندی نیست[۱].

و از حضرت ثوبان حدیثی مروی است که رسول خداﷺ، فرمود: هر کسی می‌خواهد عمر طولانی بیابد و در روزی‌اش برکت حاصل شود، باید که صله‌ی رحم بجا بیاورد (به خویشان احسان پیشه کند)، در احادیث صحیح وارد شده است که در ایفا به حق خویشاوندی نباید چشم به مکافات دوخت و اگر برادر دیگر قطع رابطه و طریقه‌ی نامطلوبی در پیش گیرد، شما باز هم باید حسن سلوک را در پیش گیرید.

در «صحیح بخاری» آمده است که: «**لیس الواصل بالمکافی و لکن الواصل اذا قطعت رحمه و صلها**»، یعنی صله‌ی رحم کننده آن نیست که فقط روش مساوات را در پیش گیرد، بلکه او کسی است که اگر طرف مقابل رابطه را قطع کرد آن را وصل کند و کار وصل کننده انجام دهد[۲].

﴿**أُوْلَـٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ لَعَنَهُمُ ٱللَّهُ**﴾ یعنی کسانی که در زمین فساد به‌پا می‌کنند و خویشاوندی را از هم می‌پاشند، خداوند آنان را لعنت نموده است، یعنی آنان را از رحمت خویش دور کرده است، حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه، به استناد همین آیه بیع ام الولد را تحریم نموده است، یعنی چون فروختن آن کنیز که از آقای خویش فرزندی بزاید سبب قطع رحم فرزند است و این موجب لعنت است، بنابر این بیع ام الولد را حرام نموده است[۳].

بحثی پیرامون لعنت شخص معیّن و لعنت یزید

عبدالله از پدرش امام احمد بن حنبل پرسید: آیا لعنت بر یزید جایز است؟ او فرمود: که چرا به کسی لعنت نشود که خداوند در کتابش او را لعنت کرده است، عبدالله عرض کرد: من تمام قرآن را خوانده‌ام در هیچ

۱ - رواه ابوداوود، ترمذی و ابن‌کثیر. ۲ - ابن کثیر.
۳ - رواه الحاکم و صححه و ابن‌المنذر عن بریده.

جای آن، بر یزید لعنت نشده است، آنگاه امام احمد این آیه فوق را تلاوت فرمود و گفت: چه کسی بیشتر از یزید مرتکب به قطع ارحام شده است که قرابت و خویشاوندی رسول‌خداﷺ، را نیز ملاحظه نکرد؟! ولی جمهور امّت لعنت بر شخص معیّن را مجاز نمی‌دانند، مگر این‌که ثابت شود که او بر کفر مرده است، البتّه لعنت کردن به صوت عمومی جایز می‌باشد مانند این که کسی بگوید: **لعنة‌الله علی الکاذبین، لعنة الله علی المفسدین و لعنة‌الله علی قاطع الرحم** و غیره، علاّمه آلوسی در این مقام از «روح المعانی» بحث مفصّلی ایراد فرموده است، ملاحظه فرمایید ج ۲۶، ص ۲۷.

﴿أَمْ عَلَىٰ قُلُوبٍ أَقْفَالُهَآ﴾ مقفول شدن دل به آن معناست که در آیات دیگر به ختم و طبع تعبیر شده است، یعنی مُهر زدن و مراد از آن سختی دل و چنان بی‌حسی است که خوب را از بد تشخیص نداده و بی‌تحاشا مسلسل به آن مرتکب باشد، نعوذ بالله منه.

﴿ٱلشَّيْطَـٰنُ سَوَّلَ لَهُمْ وَ أَمْلَىٰ لَهُمْ﴾، در اینجا دو چیز به سوی شیطان منسوب است: یکی تسویل که به معنای تزیین است، یعنی مزیّن ساختن کار یا چیز بد در نظر کسی، دوم املیٰ که به معنای امهال و مهلت دادن است، مراد آن است که اوّلاً شیطان اعمال بد را در نظر آنان مزیّن و آراسته نمود، ثانیاً آنها را به آنچنان تمنّا و آرزوهای طولانی امیدوار ساخت که ماندنی نیستند.

﴿أَمْ حَسِبَ ٱلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَن لَّن يُخْرِجَ ٱللَّهُ أَضْغَـٰنَهُمْ﴾، «اضغان» جمع ضغن است که به معنای عداوت مخفی، حسد و کینه می‌باشد. این آیه در خصوص منافقین که ظاهراً ادّعا می‌کردند که مسلمانند و محبّت رسول‌خداﷺ، را در دل دارند ولی در باطن نسبت به آن‌حضرتﷺ، عداوت و کینه داشتند، نازل شد که آنها باوجود این‌که می‌دانند که خداوند متعال عالم الغیب است، چرا فکر نمی‌کنند که خداوند

راز باطن و عداوت مخفی آنان را برای مردم افشا کند.

ابن کثیر فرموده است که الله تعالی در سوره‌ی برائت، افعال و اعمال و حرکات آنان را چنان آشکار نمود که نفاق منافقین به واسطه‌ی آن ظاهر گردیده شناخته شوند، بنابر این، به این سوره‌ی فاضحه به معنای رسوا کننده نیز گفته می‌شود؛ زیرا خصوصیات منافقین را آشکار نموده است.

﴿**وَ لَوْ نَشَآءُ لَأَرَيْنَـٰكَهُمْ فَلَعَرَفْتَهُم بِسِيمَـٰهُمْ**﴾، یعنی اگر ما می‌خواستیم منافقین را برای شما مشخّص می‌کردیم به گونه‌ای که هویّت و اوصاف آنها را بیان می‌کردیم که شما هر یکی از آنها را می‌شناختید. قرآن مجید این مطلب را با حرف شرط «لو» بیان کرد و آن در موقعی به‌کار برده می‌شود که مشروط واقع نشود؛ لذا معنای آیه این می‌شود که اگر ما می‌خواستیم هر منافقی را شخصاً به شما معرفی می‌کردیم ولی با توجّه به حلم و بردباری و حکمت و مصلحت خویش آنها را چنین رسوا نکردیم تا این قاعده برجا بماند که تمام امور بر ظاهر باید حمل گردد و احوال باطنی و مضمرات قلبی را فقط به علیم و خبیر باید سپرد، البتّه به شما چنان بصیرتی عطا کرده‌ایم که منافقان را با گفته‌های‌شان می‌شناسید چنان‌که خداوند در همین آیه، بعد از این جمله می‌فرماید: ﴿**وَ لَتَعْرِفَنَّهُمْ فِى لَحْنِ ٱلْقَوْلِ**﴾[1].

حضرت عثمان بن عفّان رضی الله عنه، فرموده است: چون کسی چیزی را در دل خود پنهان کند خداوند متعال آن را در صورت و سبقت زبانی او ظاهر می‌گرداند یعنی در اثنای صحبتش کلماتی بر زبانش جاری می‌شود که راز درون او را آشکار می‌سازد.

و نیز در حدیث آمده است که چون کسی چیزی را در دل پنهان کند، خداوند متعال حجاب را از آن بر می‌دارد، اگر چنانچه نیک باشد، ظاهر می‌گردد و اگر بد باشد باز هم آشکار می‌شود، و در روایات دیگر از احادیث

۱ـ ابن کثیر.

نیز آمده است که خداوند گروهی از منافقین را به آن‌حضرتﷺ، معرّفی کرده بود، چنان‌که در مسند امام احمد از عقبه بن عمرو مروی است که در خطبه‌ای آن‌حضرتﷺ، به صراحت از بعضی منافقین نام برده و آنان را از مجلس بلند کرد که اسامی سی و شش نفر در آن آمده بود[۱].

﴿حَتَّىٰ نَعْلَمَ ٱلْمُجَـٰهِدِينَ مِنكُمْ﴾ خداوند متعال در ازل با علم ازلی خویش از اعمال و کردار هر شخص آگاه است و مراد از علم در اینجا ظهور و وقوع است؛ یعنی آنچه از قبل برای خداوند متعال معلوم بوده است، الآن ظاهر و واقع شده علم وقوعی متحقّق گردد،[۲] والله اعلم.

إِنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا وَ صَدُّوا عَن سَبِيلِ ٱللهِ وَ شَآقُّوا ٱلرَّسُولَ مِن بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ
کسانی‌که منکرشدند وباز داشتند ازراه‌خدا ومخالف شدند بارسول پس ازاین‌که ظاهرشد

لَهُمُ ٱلْهُدَىٰ لَن يَضُرُّوا ٱللهَ شَيْئاً وَ سَيُحْبِطُ أَعْمَـٰلَهُمْ ﴿۳۲﴾
برای‌آنهاراه‌راست نمی‌توانند ضرربدهند به‌خدا چیزی واز بین می‌برد تمام‌کارهای آنان‌را.

يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓا أَطِيعُوا ٱللهَ وَأَطِيعُوا ٱلرَّسُولَ وَلَا تُبْطِلُوٓا أَعْمَـٰلَكُمْ ﴿۳۳﴾
ای ایمانداران به دستور خدا بروید و به دستور رسول بروید و ضایع نکنید کردار خود را.

إِنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا وَ صَدُّوا عَن سَبِيلِ ٱللهِ ثُمَّ مَاتُوا وَ هُمْ كُفَّارٌ
کسانی که منکر شدند و باز داشتند مردم را از راه خدا باز مردند در حالی که کافر بودند

فَلَن يَغْفِرَ ٱللهُ لَهُمْ ﴿۳۴﴾ فَلَا تَهِنُوا وَ تَدْعُوٓا إِلَى ٱلسَّلْمِ وَ أَنتُمُ
پس‌هرگز نمی‌آمرزد آنهارا خدا. پس سست‌نباشید ودعوت دهید به‌صلح و شما می‌باشید

ٱلْأَعْلَوْنَ وَ ٱللهُ مَعَكُمْ وَ لَن يَتِرَكُمْ أَعْمَـٰلَكُمْ ﴿۳۵﴾ إِنَّمَا ٱلْحَيَوٰةُ ٱلدُّنْيَا لَعِبٌ وَ
غالب، و خدا با شماست و نقصان نمی‌دهد به شما در کارتان. این زندگی دنیا بازیچه و

۱ - ابن کثیر.

۲ - ابن کثیر.

لَـــهُوٌ وَ إِن تُـؤْمِنُوا وَ تَـتَّقُوا يُـؤْتِكُمْ أُجُـورَكُـمْ وَ لَا يَسْـئَلْكُمْ
تماشایی‌است واگـر شـما یقین‌کنیدوبپرهیز ید مـی‌دهدبه‌شما مـزدتان را ونـمی‌خواهـداز شـما

أَمْـــوَٰلَكُـمْ ﴿۳۶﴾ إِن يَسْـئَلْكُمُوهَا فَـيُحْفِكُمْ تَـبْخَلُوا وَ يُـخْرِجْ
امـــوال‌شـمارا. واگـر بخواهـد ازشـماآن‌را پس‌فشـار بیاوردبرشما بـخیلی‌می‌کنیدوبیرون‌می‌آورد

أَضْـغَـٰنَكُمْ ﴿۳۷﴾ هَـٰأَنـتُمْ هَـٰؤُلَاءِ تُـدْعَوْنَ لِـتُنفِقُوا فِـى سَـبِيلِ ٱللَّهِ
خشم شما را. بیدار بـاشید شـما هسـتید کـه خـوانـده مـی‌شوید تـا انـفاق کـنید در راه خـدا

فَـمِنكُم مَّـن يَـبْخَلُ وَ مَـن يَـبْخَلْ فَـإِنَّمَا يَـبْخَلُ عَـن نَّـفْسِهِۦ وَٱللَّهُ
پس بعضی ازشما کسی‌است که‌نمی‌دهد و کسی‌که نـمی‌بخشدپس بـه‌خودش نـمی‌دهد وخـدا

ٱلْـغَنِىُّ وَ أَنـتُمُ ٱلْـفُقَرَاءُ وَ إِن تَـتَوَلَّوْا يَسْـتَبْدِلْ قَـوْمًا غَـيْرَكُـمْ
بی‌نیاز است و شما هستید فقیر، و اگر شما برگردید پس عوض مـی‌آورد قـومی غـیر از شـما

ثُمَّ لَا يَكُونُوٓا أَمْثَـٰلَكُمْ ﴿۳۸﴾
که نمی‌باشد مانند شما.

خلاصه‌ی تفسیر

یقیناً آنان که کافر شدند و (دیگران را نیز) از راه (دین حق) خدا بـاز داشتند و پس از این‌که برای آنها راه (دین از روی دلایل عقلی برای مشرکین و از روی دلایل نقلی برای اهل کتاب) واضح شده بود، با رسول خداﷺ، مخالفت کردند؛ نمی‌توانند به (دین) خدا ضرر برسانند (بلکه دیـن در هـر صورت تکمیل خواهد شد؛ چنان‌که شد) و خداوند متعال سعی آنان را (که در جهت نابودی دینش صرف می‌کردند) نقش بر آب خواهد کرد (پس) ای اهل ایمان از خداوند متعال اطاعت کنید و (چون رسول خداﷺ، احکـام

الهی را بیان می‌فرماید، چه خود آن احکام به صراحت در وحی الهی آمده باشد و یا ضابطه‌ی کلّی در آن آمده باشد که آن‌حضرتﷺ، آن حکم را از روی آن ضابطه بیان بفرمایند لذا شما در هر دو صورت) از رسول (خداﷺ،) اطاعت کنید و (چون کفّار با مخالفت خویش با خدا و رسول) اعمال خود را برباد ندهید (و تفصیل آن در معارف و مسایل خواهد آمد) یقیناً آنان‌که کافر شدند و از راه خد باز داشتند و (نیز) در حالی مردند که کافر بودند، هیچ‌گاه خداوند آنها را نمی‌آمرزد (صد عن سبیل الله، شرط کفر جهت عدم مغفرت نیست، بلکه مرگ در حالت کفر این اثر را دارد، امّا اضافه شدن این قید به خاطر زیادت تشنیع است؛ زیرا این چیز نیز در میان رؤسای آن زمان وجود داشت، سپس به خاطر نتیجه‌گیری از مدایح مؤمنین و تقبیح کفّار می‌فرماید که وقتی مسلمانان محبوب خداوند و کفّار مبغوض او می‌باشند.) پس (ای مسلمانان) شما (در مقام مبارزه با کفّار) سست نشوید و (بر اثر آن آنها را) به صلح نخوانید و شما غالب خواهید شد (و آنان مغلوب؛ چرا که شما محبوب خدا و آنان مبغوض او تعالیٰ می‌باشند) و خدا با شماست (و این پیروزی دنیوی شماست) و (پیروزی اخروی آن است که خداوند) نقصی در (پاداش و ثواب) اعمال شما هرگز وارد نخواهند فرمود (این یک گونه همّت افزایی جهت ترغیب جهاد است، سپس فناپذیری دنیا را متذکّر شده تمهیدی جهت ترغیب به جهاد و انفاق فی سبیل الله بیان فرموده است که) این زندگی دنیوی لهو و لعبی بیش نیست (پس اگر کسی بخواهد که جان و مال خویش را جهت استفاده شخصی حفظ کند آن استفاده چند روزی است و از آن چه سودی بر می‌دارد) و اگر شما ایمان و تقویٰ اختیار کنید (که مشتمل جهاد بالنفس والمال نیز می‌باشد) پس (خداوند بهره‌ای به شما عطا خواهد فرمود (بدین صورت که) به شما اجر خواهد داد و (هیچ نوع نفعی از شما نمی‌خواهد حتّی)

مال‌تان را (که از جان ادنی‌تر و اهون است برای نفع خود) از شما طلب نمی‌کند (وقتی که چنین چیزی را که دادنش آسان‌تر باشد از شما نمی‌خواهد چگونه جانی را که دادنش مشکل‌تر باشد، از شما می‌خواهد و این بدیهی است که از دادن جان و مال کوچکترین نفعی به خداوند متعال نمی‌رسد و نه امکان دارد. چنان‌که در آیه‌ی ۱۴ از سوره‌ی انعام می‌فرماید: ﴿وَ هُوَ يُطْعِمُ وَ لَا يطعمُ﴾، پس) اگر (من باب امتحان) مالی از شما بخواهد و روی آن بر شما فشاری هم بیاورد (که همه‌ی آن را از شما بخواهد) پس (بیشتر) شما بخل خواهید ورزید (دنیا را گوارا تصوّر نکنید که آنگاه) خداوند ناگواری شما را ظاهر خواهد ساخت، یعنی از عدم انفاق که امری ظاهری است ناگواری باطنی ظاهر خواهد شد. بنابر این، به این امر ممکن هم جامه‌ی عمل پوشانیده نشد و) آگاه باشید شما کسانی هستید که برای انفاق مقداری از مال (که عاید شدن نفعش برای شما یقینی است) در راه خدا خوانده می‌شوید (و بیشتر آن مال در اختیار خود شما گذاشته می‌شود) پس (بر این امر هم) بعضی از شما هستند که بخل می‌ورزند و (سپس این افراد مذمّت شده‌اند) هر کسی که (در چنین موارد از انفاق) بخل ورزد او (در حقیقت) بر ضرر خود بخل می‌ورزد (خود را از نفع دایمی آن محروم می‌دارد) و (اگر نه) خداوند متعال محتاج کسی نیست تا این احتمال وجود داشته باشد که به او ضرری وارد می‌شود و (بلکه) همه‌ی شما محتاج (او) هستید (و با توجّه به این نیازمندی که دارید به شما دستور انفاق داده شد؛ زیرا در آخرت شما به ثواب آن نیازمند می‌باشید و طریق حصول آن، عمل به این وظایف است که) اگر شما (از احکام ما) رو بگردانید خداوند به جای شما قوم دیگری را خلق می‌فرماید که چون شما (روگردان) نمی‌باشند (بلکه بی‌نهایت فرمانبردار خواهند بود و این وظیفه را آنان انجام می‌دهند و بدین صورت آن حکمت به پایه تکمیل می‌رسد).

معارف و مسایل

﴿إنَ الّذين كفرُوا و صدوا عن سبيل الله﴾، این آیه نیز در خصوص منافقین و یهود بنی قریظه و بنی نصیر نازل شده است.

حضرت ابن عبّاس رضی الله عنهما، فرموده است که این موضوع دربارهٔ منافقینی است که به هنگام غزوه بدر به کفّار قریش کمک کردند؛ بدین نحو که دوازده نفر از ایشان هزینه‌ی کلّ لشکر آنها را به عهده گرفت و هر روز یکی از ایشان غذای آنها را آماده می‌کرد.

﴿و سيُحبط أعمـٰلهم﴾، مراد از حبط اعمال در اینجا می‌تواند آن باشد که نگذارد مساعی آنان در جهت مخالف اسلام به پیروزی برسد؛ بلکه آنها را خنثی کند. چنان‌که در خلاصه‌ی تفسیر بیان گردید و این معنی نیز می‌تواند مراد باشد که به سبب کفر و نفاقشان اعمال نیک‌شان از قبیل صدقه و خیرات و غیره همه به باد رفته و قابل پذیرش نباشد.

﴿و لا تُبطِلُوا أعمـٰلكم﴾، قرآن کریم در اینجا به جای حبط اعمال ابطال اعمال را به‌کار برده است که مفهوم آن بسیار عام است؛ زیرا یکی از صور ابطال آن است که به سبب کفر پیش می‌آید و در آیه‌ی فوق به حبط اعمال تعبیر شد؛ زیرا هیچ عملی از کافر به علّت کافر بودنش مقبول نمی‌افتد و کسی که بعد از اسلام مرتد گردد اگر چه اعمال زمان مسلمانی او قابل قبول بودند ولی کفر و ارتداد او همه‌ی آنها را به باد داد.

صورت دوم ابطال اعمال آن است که بعضی از اعمال صالح شرط پذیرش اعمال صالح دیگر می‌باشد؛ پس چون کسی شرط را ضایع کند اعمال صالح دیگرش که مشروط بر آن شرط بودند، ضایع می‌گردند. مثلاً شرط پذیرش هر عمل صالحی آن است که خالص برای خدا و فاقد از ریا و «سمعه» باشد، یعنی به جهت نشان دادن مردم یا شنواندن آنان انجام نگیرد.

قرآن در آیه‌ی پنجم از سوره‌ی «بیّنه» فرموده است: **﴿وَ مَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ﴾**، و در آیه‌ی سوم از سوره‌ی «زمر» فرموده است: **﴿أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ﴾**، پس اگر کسی که اعمال نیک او به خاطر ریا و نشان دادن به مردم انجام گیرد، آن عمل نزد خدا باطل می‌گردد. هم چنین قرآن در باره‌ی صدقات در آیه‌ی ۲۶۴ از سوره‌ی «بقره» تصریح فرموده است که: **﴿لَا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَىٰ﴾**، یعنی صدقات خود را با منّت گذاشتن و ایذا دادن به فقیران باطل نکنید؛ پس معلوم شد کسی که با صدقه دادن، بر فقیری منّت گذاشت یا به او اذیت و آزاری رسانید، صدقه‌ی او باطل است و امکان دارد، مطلب قول امام حسن بصری که فرمود: نیکیهای خود را به وسیله‌ی گناهان باطل نکنید نیز همین باشد.

چنان‌که ابن جریج فرموده است که: بالریاء والسمعة و مقاتل و غیره فرموده‌اند: بالمنّ، زیرا به اتّفاق اهل سنّت غیر از کفر و شرک هیچ گناه دیگری اگر چه کبیره باشد، این اثر را ندارد که تمام اعمال شایسته‌ی مؤمن را حبط و باطل بکند مثلاً اگر کسی باوجود این‌که پایبند نماز و روزه است دزدی کرد نمی‌توان نسبت به او شرعاً گفت که نماز و روزه‌ی تو باطل است و قضای آنها را به‌جا بیاور؛ لذا مراد از ابطال اعمال بالمعاصی آن معاصی است که عدم انجام آنها مدار پذیرش اعمال صالح باشد، مانند: ریا و نمود که عدم آن شرط پذیرش هر عمل صالحی می‌باشد و این نیز ممکن‌است که مراد از ابطال اعمال صالح در قول امام حسن بصری محرومیت از برکات آنها باشد نه حبط و بطلان آنها و این در تمام معاصی شرط است؛ زیرا کسی که در اعمالش معاصی غالب باشد اعمال صالح اندک و دارای این برکات نمی‌باشند که او را از عذاب نجات دهند، بلکه طبق مقرّرات سزای اعمال خود را خواهد دید و سرانجام پس از رسیدن به سزای اعمالش به برکت ایمان نجات می‌یابد.

مسئله: صورت سوم از ابطال اعمال صالح آن است که کسی عمل نیکی انجام داد، عمداً آن را باطل کند، مثلاً کسی شروع به خواندن نماز و گرفتن روزه نفلی کند و سپس بدون عذری عمداً آنها را فاسد کند که این عمل نیز به وسیله‌ی این آیه ممنوع شده است و مذهب امام اعظم ابوحنیفه رحمه الله، نیز همین می‌باشد که هر عمل صالحی که از ابتدا فرض یا واجب نبود، ولی کسی اقدام به انجام آن نمود، تکمیل آن از روی این آیه واجب می‌باشد، این‌که مرتکب ابطال عمل صالح نشود؛ لذا اگر کسی چنین عملی را شروع کرد و سپس بدون عذر آن را ترک کرد یا آن را فاسد کرد گنهکار می‌شود و قضایش بر او واجب می‌گردد و در نزد امام شافعی نه قضا بر او لازم است و نه گنهکار می‌شود؛ زیرا چون در ابتدا این عمل بر او فرض یا واجب نبود، پس بعد از شروع نیز فرض و واجب نمی‌گردد، که به موجب ترک یا افساد آن، گناه لازم آید، امّا نزد احناف، الفاظ آیه عام و مشتمل هر عمل صالح است، چه فرض یا واجب باشد یا من باب نفل آن را شروع بکنند، که به محض شروع، آن عمل نفلی نیز واجب می‌گردد، این بحث در تفسیر مظهری به نقل احادیث زیادی به تفصیل بیان گردیده است.

﴿**إِنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا وَ صَدُّوا عَن سَبِيلِ ٱللهِ ثُمَّ مَاتُوا وَ هُمْ كُفَّارٌ**﴾، این حکم با همین الفاظ قبلاً بیان گردید و تکرار آن بدان خاطر است که در آیه‌ی قبلی خسارت دنیوی کفّار بیان شد و مراد در این آیه خسارت اخروی آنهاست؛ هم چنان‌که در خلاصه‌ی تفسیر بیان گردید، و نیز می‌تواند منظور آن باشد که در آیه قبلی از عموم کفّار ذکر شده بود که بعضی از آنان بعداً ایمان آوردند، پس هر عمل راکه در حالت کفر انجام داده‌اند، نیز حبط شده است که پس از اسلام در مقابل به آن ثوابی نمی‌رسد و در این آیه تنها کفّاری ذکر شده‌اند که تا هنگام مرگ بر کفر و شرک مصرّ مانده‌اند که در آخرت هرگز آمرزیده نخواهند شد، والله اعلم.

﴿فَلَا تَهِنُوا وَ تَدْعُوا إِلَى السَّلْمِ﴾، در این آیه از دعوت کفّار به صلح منع شده است و در آیه‌ی ۶۱ از سوره‌ی «انفال» آمده است که: ﴿وَ إِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا﴾، یعنی اگر کفّار به صلح مایل شدند، شما نیز به آن متمایل باشید، از این آیه مجاز بودن صلح با کفّار معلوم می‌گردد، بنابر این بعضی فرموده‌اند که اجازه‌ی مذکور در آیه، مشروط به آن است که صلح جویی از جانب کفّار آغاز گردد و آنچه در آیه‌ی فوق از آن ممانعت آمده است، آن است که مسلمانان نباید متقاضی آن باشند؛ لذا هیچ تعارضی بین این دو آیه وجود ندارد. ولی صحیح این است که آغاز صلح از جانب مسلمانان هم جایز است به شرطی که متضمّن مصلحت مسلمین باشد و تنها علّتش بزدلی و عیّاشی نباشد و در آوردن جمله: ﴿فَلَا تَهِنُوا﴾، ابتدا به این امر اشاره شده است که صلح ممنوع، آن است که علّت آن بزدلی و فرار از راه خدا باشد، لذا در این هم، هیچ تعارضی وجود ندارد و آیه: ﴿وَ إِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ﴾، به آن صورت مقیّد می‌گردد که سبب صلح، سستی و بزدلی نباشد، بلکه بر حسب مقتضای مصلحت خود مسلمین باشد، والله اعلم.

﴿وَ لَن يَتِرَكُمْ أَعْمَـٰلَكُمْ﴾، یعنی خداوند متعال از پاداش اعمال شما چیزی نمی‌کاهد، در این اشاره به آن است که اگر در دنیا کوچکترین مصیبتی پیش بیاید، در آخرت در ازای آن مستوجب اجر عظیم خواهد شد، لذا مؤمن در حالت مشقّت هم ناکام نیست.

﴿إِنَّمَا الْحَيَوٰةُ الدُّنْيَا﴾، چون محبّت دنیاست که می‌تواند مانع از جهاد باشد و آن متضمّن محبّت جان، مال، زن و فرزند نیز می‌باشد، در این آیه بیان گردید که تمام این امور در هر حال فانی هستند و اگر در حال حاضر آنها را نجات هم بدهد بعداً به وقت خود، از دست خواهند رفت. لذا محبّت امور و اشیای فانی و ناپایدار نباید بر نعمات دایمی آخرت غالب آید.

﴿وَ لَا يَسْئَلْكُمْ أَمْوَٰلَكُمْ﴾، مفهوم ظاهری آیه آن است که خداوند اموال

شما را از شما نمی‌خواهد، ولی در تمام قرآن احکام زکات و صدقات و انفاق فی سبیل‌الله به کثرت بیان شده است، به ویژه در آیه‌ی بعدی در خصوص انفاق فی سبیل‌الله تأکید شده است؛ لذا ظاهراً چنان می‌نماید که بین این دو آیه تعارضی وجود دارد؛ لذا بعضی از حضرات معنای ﴿**لا يَسْئَلْكُمْ**﴾، را به این‌که خداوند متعال اموالتان را برای نفع شخصی خویش نمی‌خواهد تعبیر کرده‌اند و بلکه آن هم به نفع شما می‌باشد که آن را با عبارت: ﴿**يُؤْتِكُمْ أُجُوْرَكُمْ**﴾ بیان فرموده است که منظور از دستور به انفاق در راه خدا بدان جهت است که چون در آخرت نیاز شدیدی به نیکی پیدا می‌شود، در آنجا انفاق مورد نیاز شما خواهد بود تا پاداشش به شما برسد و در خلاصه‌ی تفسیر همین معنی اختیار شده است و نظیر آن آیه‌ی ۵۷ سوره‌ی ذاریات می‌باشد که می‌فرماید: ﴿**مَا أُرِيْدُ مِنْهُمْ مِن رِزْقٍ**﴾ که ما از شما طلب رزق نمی‌کنیم و نه نیازی به آن داریم.

و بعضی از حضرات مفهوم آیه را چنین بیان فرموده‌اند که: مراد از ﴿**لَا يَسْئَلْكُمْ**﴾، خواستن کلّ مال است و هو قول ابن عيينه[1].

زیرا ﴿**يُحْفِكُمْ**﴾، از «احفاء» مشتق است که به معنای مبالغه و رسیدن به انتهای کار است. و مفهوم آیه‌ی بعدی در نزد همه‌ی مفسّرین آن است که اگر خداوند متعال کل اموال را از شما می‌خواست بخل می‌ورزیدید که این، سرانجام ناگواری در پی داشت تا این‌که به هنگام انجام این، ناگواری شما ظاهر می‌شد خلاصه این‌که مراد از: ﴿**لَا يَسْئَلْكُمْ**﴾، در آیه‌ی اوّل همان است که در آیه‌ی دوم با قید ﴿**فَيُحْفِكُمْ**﴾، آمده است، پس مقصود هر دو آیه آن است که خداوند متعال فرایض مالی چون زکات و غیره‌ای را که بر شما واجب نموده‌است اوّلاً برای استفاده خود شماست و خداوند هیچ نفعی از آن نمی‌برد.

۱ - قرطبی.



ثانیاً خداوند متعال در اثر مهربانی خویش مقدار جزئی از اموال را فرض نموده که در هیچ صورت نباید بار خاطر تصوّر شود؛ مثلاً در زکات یک چهلم و در محصولات زمین یک دهم یا یک بیستم و از صد گوسفند یکی را فرض قرار داده است، پس معلوم شد که خداوند کلّ مال شما را طلب ننموده است که دادن آن طبعاً ناگوار بود و نگرانی خاطر را فراهم می‌ساخت. در نتیجه مقداری اندک از آن را طلب نموده است، پس فریضه‌ی شماست که آن را با کمال مسرّت ادا کنید و آنچه در آیه‌ی دوم فرموده است که: ﴿يُخْرِجْ أَضْغَـٰنَكُمْ﴾، «اضغان» جمع ضغن است که به معنای کینه‌ی مخفی و کراهیّت نهانی می‌آید و مراد از آن در اینجا کراهیّت مخفی است یعنی بذل و بخشش کل مال طبعاً برای انسان ناگوار می‌باشد که نمی‌تواند آن را در ظاهر هم انجام دهد و به هنگام ادا با امروز و فردا کردن ناگواری ابراز می‌گردد، پس حاصل این فرمان آن است که اگر الله تعالی کلّ مال را از شما طلب می‌کرد، شما بخل می‌ورزیدید، و ناگواری و کراهتی که در اثر بخل در دل پدید می‌آید، حتماً ظاهر می‌گشت، لذا او بجای کلّ مال، بخش اندکی و ناچیزی بر شما فرض نمود.

﴿تُدْعَوْنَ لِتُنفِقُوا فِى سَبِيلِ ٱللَّهِ فَمِنكُم مَّن يَبْخَلُ﴾، یعنی شما خوانده می‌شوید تا که مقداری از مال خود را در راه خدا انفاق کنید؛ باز عدّه‌ای از شما در این خصوص بخل می‌ورزند، سپس فرمود که: ﴿وَمَن يَبْخَلْ فَإِنَّمَا يَبْخَلُ عَن نَّفْسِهِۦ﴾، یعنی کسی که در این باره بخل می‌ورزد او به خدا ضرری وارد نمی‌سازد، بلکه با آن، نسبت به خود ضرر وارد می‌سازد که از ثواب آخرت محروم می‌ماند و گرفتار سزای ترک فرض می‌گردد؛ سپس این امر را با وضوح بیشتر بیان فرمود که: ﴿وَٱللَّهُ ٱلْغَنِىُّ وَأَنتُمُ ٱلْفُقَرَآءُ﴾، یعنی خدا بی‌نیاز است و شما محتاج می‌باشید و انفاق فی سبیل‌الله نیازهای شما را برآورده می‌نماید.

﴿وَ إِن تَتَوَلَّوْا يَسْتَبْدِلْ قَوْماً غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوا أَمْثَالَكُمْ﴾، در این آیه، غنی‌الاغنیا بودن خداوند چنان توضیح داده شده است که خداوند چه نیازی به اموال شما دارد؛ بلکه او حتّی نسبت به وجود شما هم نیازی ندارد واگر همه‌ی شما کلاً به احکام ما عمل نکنید پس تا زمانی که ما بخواهیم که دنیا و اسلام را در آن باقی نگهداریم، برای نگهداری دین حق خود و اجرای احکام خویش قوم دیگری خلق می‌کنیم که چون شما از احکام شرعی گریز و اعراض نخواهند کرد، بلکه کاملاً مطیع خواهند بود.

امام حسن بصری فرموده است: که مراد از این قوم، مردم عجم است و حضرت عکرمه فرموده که مراد از این فارس و روم می‌باشند و از حضرت ابوهریره روایت است که زمانی که رسول خدا این آیه را بر اصحاب کرام تلاوت فرمود، صحابه عرض کردند: یا رسول‌الله! آن چنان قوم چه کسانی می‌باشند که اگر ما (العیاذ بالله) از احکام دین روی بگردانیم آنان به جای ما آورده می‌شوند که مثل ما روی‌گردانی نخواهند کرد، آن‌حضرتﷺ، بر ران حضرت سلمان فارسی (که در جلسه حضور داشت) دست گذاشت و فرمود که ایشان و قوم اوست. که (بالفرض) اگر دین حق بر ستاره ثریا باشد (که رسیدن مردم تا آنجا مشکل است) باز هم عدّه‌ای از اهل فارس به آنجا رسیده دین را حاصل خواهند نمود و به آن عمل خواهند کرد[1].

شیخ جلال الدّین سیوطی در کتاب خود که آن را در مناقب امام ابوحنیفه نگاشته است فرموده که: مراد از آن، امام ابوحنیفه و شاگردان او می‌باشند؛ زیرا از ابنای فارس هیچ گروهی به آن پایه از علم نرسیده که ابوحنیفه و اصحاب او به آن پایه رسیده‌اند[2].

تمت بحمدالله و عونه سورة محمدﷺ، للرابع عشر من شعبان سنه ۱۳۹۲هـ یوم السبت بعد

۱ - رواه‌الترمذی والحاکم و صححاه و ابن حبان و مظهری.

۲ - حاشیه تفسیر مظهری.

العصر.

وكذٰلك تمت الترجمة للثالت عشر من جمادى الاخرىٰ سنه ۱۴۰۹ھ یوم السبت بعد الظهر.

❋ ❋ ❋

سورة الفَتْح

سورة‌الفتح مدنية‌وهی تسع و عشرون آية و أربع ركوعات

سوره‌فتح درمدینه نازل‌شده ودارای‌بیست ونه‌آیه و چهار رکوع‌می‌باشد

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

شروع به‌نام‌خداکه بی‌حد مهربان‌و بی‌نهایت رحیم‌است

إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحاً مُبِيْناً ﴿۱﴾ لِيَغْفِرَ لَكَ اللهُ مَا تَقَدَّمَ مِن ذَنبِكَ

ما گشایش کردیم برای‌تو گشایشی‌آشکار. تا عفو نماید تو را خدا از آنچه‌گذشته از گناهانت

وَ مَا تَأَخَّرَ وَ يُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَ يَهْدِيَكَ صِرٰطاً مُسْتَقِيماً ﴿۲﴾ وَ يَنصُرَكَ

و آنچه مانده، و تمام کند احسان خود را بر تو و ببرد تو را به راه راست. و کمک کند تو را

اللهُ نَصْراً عَزِيزاً ﴿۳﴾

خدا کمک غالب.

خلاصه‌ی تفسیر

یقیناً ما (در صلح حدیبیّه) فتح آشکاری را نصیب شما کردیم، (از این صلح آن استفاده به دست آمد که سبب فتح مطلوب «فتح مکّه» قرار گرفت، بنابر این، این صلح، فتحی شد و به فتح مکّه از آن جهت فتح مبین گفته

می‌شود که هدف از فتح در شرع مقدّس اسلامی، حکمرانی نمی‌باشد، بلکه مقصود غلبه‌ی دین اسلام می‌باشد، و با فتح مکّه این مقصود با مقیاس زیادی برآورده شد؛ زیرا تمام قبایل عرب منتظر بودند که اگر آن‌حضرتﷺ، بر قوم خود غالب آید، ما نیز از او اطاعت خواهیم کرد چون مکّه فتح شد، قبایل عرب از اطراف چهارگانه به سوی اسلام هجوم آوردند، و مستقیماً و یا با واسطه به دین مبین اسلام، مشرف شدند[1].

و چون آثار بزرگ غلبه‌ی اسلام با فتح مکّه نمایان شد، از این جهت به آن فتح مبین نامیده شد، و صلح حدیبیه از آن جهت وسیله فتح مکّه قرار گرفت، که مسلمین همیشه با اهل مکّه در ستیز بودند، و با صلح حدیبیّه، مسلمانان با اطمینان کامل در تبلیغ اسلام کوشیدند، و در اثر آن بسیاری از مردم مسلمان شدند، و بر جمع مسلمانان افزوده شد، و با فتح خیبر و دیگر فتوحات وضع مسلمانان روبه‌راه شد، و چنان مقتدر گشتند که می‌توانستند بر دیگران فشار وارد نمایند، باز از طرف قریش عهدشکنی آغاز شد که آن‌حضرتﷺ، با لشکری متشکل از ده هزار نفر، برای مقابله با آنان عازم مکّه شد، و اهل مکّه چنان مرعوب شدند که جنگ طولی نکشید و مطیع شدند، و جنگ و درگیری در آن کم اتّفاق افتاد، حتّی اهل علم در این خصوص که آیا مکّه به وسیله‌ی صلح و یا به وسیله‌ی جنگ فتح شده است، اختلاف دارند، خلاصه؛ این صلح، بنابر آنچه گفته شد، سبب فتح قرار گرفت. و چون در آن نسبت به فتح مکّه پیش‌گویی شده بود، مجازاً به آن «فتح مبین» گفته شد.

آیات بعدی ثمرات و برکات دینی و دنیوی این فتح را بیان می‌کنند که حصول این فتح از آن جهت بوده است) تا که (نتیجه‌ی زحمات شما در تبلیغ دین و دعوت به حق، آنچنان نمایان گردد که مردم به کثرت در اسلام

---

۱ - رواه‌البخاری عن عمر بن سلمه.

داخل بشوند، و اجر شما بالا برود، و از برکت کثرت اجر و قرب) الله تعالی تمام اشتباهات (ظاهری) گذشته و آینده‌ی شما را عفو می‌فرماید، و (خداوند متعال) احسانات خود را (که پیاپی به شما عطا می‌نمود، چنان‌که به شما نبوّت عطا فرمود، و قرآن عنایت کرد، و علوم بسیاری داد، و بسیاری اعمال را قرین ثواب نمود، و آن احسانات خویش را بیشتر) بر شما تکمیل فرماید (تا که بسیاری از مردم به دست شما مسلمان شوند. و در اثر آن اجر و مقام قرب شما بلندتر شود، و این هر دو نعمت یاد شده متعلّق به آخرت می‌باشند) و (دو نعمت دنیوی نیز وجود دارد: یکی این که) شما را (بدون منع و جلوگیری) در راه راست (دین) قرار دهد (اگر چه رفتن شما بر صراط مستقیم از قبل یقینی است ولی در آن از جانب کفّار، ایجاد مزاحمت می‌شد، که اکنون این مزاحمت باقی نخواهد ماند) و (نعمت دیگر دنیوی آنست که) خداوند متعال شما را چنان غالب کند که متضمّن عزّتی بر عزّت، باشد. (از آن پس از کسی مرعوب نشوی تا این‌که به‌جایی رسید که آن‌حضرتﷺ، بر تمام جزیرة العرب مسلّط شد).

معارف و مسایل

به اتّفاق جمهور صحابه و تابعین و ائمّه‌ی تفسیر، سوره‌ی فتح در سال ۶ هجری زمانی نازل شد که آن‌حضرتﷺ، به قصد عمره، با جمعی از صحابه عازم مکّه‌ی مکرّمه بود، و در نزدیکی حرم در مقام حدیبیّه رسیده، قیام فرمود، و قریش از ورود وی به مکّه جلوگیری کردند، و پس از آن برای صلح آماده شدند؛ مبنی بر این‌که آن‌جنابﷺ، در آن سال برگردند و در سال آینده قضای این عمره را به‌جا بیاورند، بسیاری از صحابه به‌ویژه فاروق اعظمرضی الله عنه، از این صلح ناراحت شد. ولی آن‌حضرتﷺ، با اشارات ربّانی آن را منعقد ساخت و آن را وسیله‌ی پیروزی مسلمانان دانست که

تفصیلش در آینده خواهد آمد.

چون آن‌حضرتﷺ، احرام خود را باز کرد و از حدیبیّه بازگشت کلّ این سوره، در آن شب نازل شد، و در آن بیان گردید که خواب آن‌حضرتﷺ، درست بوده است و حتماً به‌وقوع خواهد پیوست.

ولی هم اکنون زمان آن فرا نرسیده است، و بعداً به هنگام فتح فرا خواهد رسید و این صلح حدیبیّه را به «فتح مبین» از آن جهت تعبیر فرمود که این صلح در حقیقت مقدّمه‌ی فتح مکّه قرار گرفت.

حضرت عبدالله بن مسعود و عدّه‌ای دیگر از صحابه فرموده‌اند که: شما مردم، فتح مکّه را فتح می‌گویید؛ ولی ما صلح حدیبیّه را فتح می‌دانستیم. و نیز حضرت جابر فرموده است که: ما صلح حدیبیّه را فتح می‌دانیم، و حضرت براء بن عازب فرموده است که: شما مردم فتح مکّه را فتح تصوّر می‌کنید و در این شکی نیست که آن فتح بود، ولی ما بیعت رضوان را که به هنگام واقعه‌ی حدیبیّه بود، فتح می‌پنداریم که رسول خداﷺ، در آن از اصحاب حاضر که آمارشان بالغ به هزار و چهارصد نفر بود، در زیر درختی بر جهاد بیعت گرفت؛ چنان‌که ذکر تفصیلی آن بیعت بعداً خواهد آمد[1].

وقتی معلوم شد که این سوره، در و'قعه حدیبیّه، نازل شده است و قسمت زیادی از آن واقعه در این سوره، مذکور است، مناسب می‌باشد که قبلاً حکایت این واقعه بیان گردد. در تفسیر ابن‌کثیر قسمت زیادی از آن به تفصیل آمده است و نیز تفصیل آن با حواله به کتب معتبر و مستند مشتمل بر بسیاری معجزات و نصایح و فواید علمی و دینی و سیاسی و حِکَم، در حدود چهارده صفحه در تفسیر مظهری مذکور است که از آن جمله در اینجا فقط قسمت‌هایی آورده می‌شود که خود این سوره، به ذکر آنها

---

۱ - ملخص از ابن کثیر.

متعرّض شده و یا این‌که این سوره، تعلّق عمیق به آنها دارد، تا فهم تفسیر آیاتی که به آن حکایت تعلّق دارد، آسان گردد و تمام این تفاصیل مأخوذ از تفسیر مظهری است و هر جا که از تفسیری دیگر اخذ شده، به آن حواله داده شده است.

واقعه‌ی حدیبیّه

حدیبیّه نام جایگاهی است خارج از مکّه، متّصل به حرم که امروزه به آن شمیسه گفته می‌شود و این واقعه در آن جا به‌وقوع پیوست.

نخستین قسمت از این واقعه خواب رسول‌خدا ﷺ است

یک قسمت از این واقعه طبق روایت عبد بن حمید و ابن جریر و بیهقی و غیره آن است که رسول‌خدا ﷺ، در مدینه‌ی منوّره خواب دید که همراه با اصحاب کرام با اطمینان و امنیّت کامل، وارد مکّه شده و از احرام فارغ می‌شوند که بعضی از مردم سرهای خود را می‌تراشند و بعضی موها را می‌گیرند و نیز دیدند که در داخل کعبه تشریف بردند و کلید آن را به دست مبارک خویش گرفتند، این یک قسمتی از آن واقعه است که ذکرش در این سوره می‌آید، و چون خواب انبیاء علیهم السلام، وحی می‌باشد، بنابر این وقوع این صورت یقینی بود، ولی در خواب سال و ماهی برای آن معیّن نشده بود، و در حقیقت مصداق این خواب به هنگام فتح مکّه به‌وقوع پیوست، امّا وقتی رسول‌خدا ﷺ، خواب خود را با اصحاب بیان فرمود، در آنان، جهت رفتن به مکّه و طواف و مناسک دیگر، چنان اشتیاقی پدید آمد که فوراً خود را مهیّا ساختند، و وقتی از اصحاب اجتماعی خاص ترتیب یافت، آن‌حضرت ﷺ، نیز اظهار آمادگی نمود؛ زیرا در خوابش سال و ماهی خاص، متعیّن نبود، و این احتمال داشت که هم اکنون مصداق آن به‌وقوع بپیوندد[۱].

۱ - کذا فی بیان‌القرآن به حواله روح.

قسمت دوم دعوت صحابه و برخی از مسلمانان روستانشین توسط آن‌حضرتﷺ، و انکار بعضی از آنان است

از ابن سعد و غیره روایت است که چون آن‌حضرتﷺ، و اصحاب اراده عمره نمودند، و این خطر احساس می‌شد که قریش آنان را از عمره باز دارد، و نیز امکان داشت که جهت دفاع، جنگی درگیرد، در نتیجه آن‌حضرتﷺ، در روستاهای نزدیک مدینه اعلام فرمود و اهالی آن روستاها را برای شرکت در عمره دعوت نمود که بسیاری از آنان جهت شرکت در مراسم عمره عذر خواستند و گفتند: آن‌حضرتﷺ، و همراهان او می‌خواهند که ما را با قریش که دارای ساز و برگی فراوان هست، درگیر سازند و سرانجامش آن خواهد شد که از این سفر باز نگردند[1].

قسمت سوم حرکت به سوی مکّه

مطابق روایات امام بخاری، احمد، ابوداوود، نسائی و غیره، آن‌حضرتﷺ، قبل از حرکت، غسل فرمود و لباس نو پوشید و بر شتر خویش به نام قصویٰ سوار شد و حضرت امّ‌المؤمنین امّ سلمه را همراه خود برد و تعداد زیادی از مهاجرین و انصار و بسیاری از روستاییان دور و بر نیز همراه او بودند، که تعدادشان هزار و چهارصد نفر نوشته شده است. و بنابر خواب آن‌حضرتﷺ، کسی شک نداشت که مکّه‌ی مکرّمه در همین سفر فتح خواهد شد، و جز شمشیر سلاح دیگری همراه نداشتند، و آن‌حضرتﷺ، در آغاز ماه ذوالقعده سال ۶ هجری به روز دوشنبه حرکت کرد، و در مقام ذوالحلیفه احرام بست[2].

۱- مظهری.

۲- مظهری.

قسمت چهارم آماده شدن برای مقابله با اهل مکّه

از طرف دیگر چون اهل مکّه اطّلاع یافتند که رسول‌خداﷺ، با عده‌ی زیادی از اصحاب کرام عزم مکّه نموده‌اند با یکدیگر به مشورت پرداختند، که درست است آنان جهت عمره می‌آیند، ولی اگر ما بگذاریم که آنان وارد مکّه شوند، در میان تمام عرب چنان مشهور می‌شود که آنها بر ما غلبه کرده‌اند تا به مکّه رسیده‌اند. در حالی که در میان ما و آنان به کرّات جنگ به‌وقوع پیوسته است و همگی با یکدیگر عهد بستند که هرگز نگذارند آنان وارد مکّه شوند، و جهت جلوگیری تحت رهبری خالد بن ولید (که هنوز مسلمان نشده بود) گروهی را خارج از مکّه در مقام «کراع الغمیم» فرستادند، و او ساکنان اطراف مکّه را با خود همراه کرد و قبیله بنی ثقیف نیز از طایف آمد و به جمع آنان پیوست، و در مقام «بلدح» سنگر گرفتند، و همگی جهت جلوگیری از ورود آن‌حضرتﷺ، به مکّه، و جنگ با وی عهد و پیمان بستند.

روشی ساده و عجیب جهت خبر رساندن

آنان جهت اطّلاع یافتن از مسلمانان چنان برنامه ریزی کردند که از مقام بلدح تا محلّ استقرار آن‌حضرتﷺ، بر قلل کوهها افرادی را گذاشتند که ضمن مشاهده احوال خاص صدا بلند کنند و شخصی را که بر قلّه‌ای دیگر استقرار یافته است، آگاه سازند، و این تسلسل ادامه می‌یافت تا این‌که ظرف چند دقیقه کسانی‌که در بلدح بودند از نقل و انتقال مسلمین با خبر می‌شدند.

مخبر پیامبرﷺ

آن‌حضرتﷺ، قبلاً بشر بن ابی سفیان را به مکّه فرستاد تا به طور پنهانی احوال اهل مکّه را مشاهده و به اطّلاع او برساند، چنان‌که وی از مکّه آن‌حضرتﷺ، را آگاه نمود و آن‌حضرتﷺ، فرمود: متأسّفانه

چندین جنگ، قریش را خُرد کرده باز هم از جنگ دست برنمی‌دارند و این برای آنها فرصت مناسبی بود که مرا با اهالی دیگر عرب آزاد می‌گذاشتند که اگر اعراب بر من تسلّط می‌یافتند، مقصود آنان در حالی‌که در خانه نشسته‌اند برآورده می‌شد، و اگر من بر آنان مسلّط می‌شدم، آنان نیز در اسلام داخل می‌شدند، و اگر نمی‌خواستند که مسلمان بشوند تازه نفس و قوی می‌ماندند. تا با من به مقابله برخیزند، نمی‌دانم قریش چه تصوّر می‌کند، قسم به خدا جهت آن حکمی که خدا به من داده و مرا بدان خاطر مبعوث کرده است، همیشه خلاف آنان و لو این‌که تنها باقی بمانم، جهاد خواهم کرد.

قسمت پنجم واقعه‌ی نشستن شتر آن‌حضرت ﷺ

سپس آن‌حضرت ﷺ، مردم را جمع نموده به ایراد سخن پرداخت و با مردم مشورت فرمود که آیا صلاح است همین جا بمانیم و برخلاف قریش جهاد کنیم، و یا این‌که به سوی بیت‌الله حرام پیش برویم، اگر کسی جلو ما را گرفت با او بجنگیم، حضرت ابوبکر صدّیق رضی الله عنه، و تعدادی دیگر از اصحاب مشورت دادند که شما به قصد بیت الله حرام بیرون آمده‌اید و بر این هدف پایدار باشید، تا این‌که اگر کسی جلو ما را گرفت با او می‌جنگیم، آنگاه حضرت مقداد بن اسود بلند شد و عرض کرد که یارسول‌الله! ما چون بنی‌اسرائیل نیستیم که به شما بگوییم: ﴿**إذهب أنت و ربّك فقاتلا**﴾ (شما با پروردگارتان بروید و بجنگید و ما اینجا نشسته‌ایم) بلکه ما در هر صورت در رکاب شما باقی خواهیم ماند و قتال خواهیم کرد، رسول خدا ﷺ، با شنیدن این فرمود که اکنون با نام خدا به سوی مکّه پیش بروید. چون آن حضرت ﷺ، به نزدیک مکّه رسید و خالد و همراهانش دیدند که آن‌حضرت به پیش می‌رود، او صفوف لشکر خویش را به جانب قبله مستحکم نموده،

دستور آماده باش داد، آن‌حضرتﷺ، عباد بن بشر را با گروهی به پیش فرستاد، و ایشان در قبال خالد بن ولید لشکر آراستند، در همین زمان نماز ظهر فرا رسید، و حضرت بلال اذان گفت و آن‌حضرتﷺ، و اصحاب کرام به نماز مشغول شدند و از آن طرف خالد بن ولید و لشکریانش مشاهده می‌کردند، سپس خالد بن ولید گفت که ما فرصت مناسبی را از دست دادیم، چون همه‌ی آنان مشغول نماز بودند می‌بایست بر آنها هجوم می‌بردیم، ولی باکی نیست زمان نماز دیگر آنان اکنون فرا می‌رسد، در انتظار آن باشید.

جبرئیلعليه السلام، با احکام نماز خوف نازل شد و رسول خداﷺ، را از سوء قصد آنها آگاه ساخت که به هنگام نماز لشکر را دو قسمت کن تا شما با مسلمین از شرّ آنان در امان باشید.

قسمت ششم ظهور معجزه‌ای در حدیبیّه

وقتی رسول خداﷺ، به مقام حدیبیّه رسید، دست شترش سُر خورد و به زمین نشست اصحاب کرام سعی نمودند که بلندش کنند امّا بلند نشد، گفتند: قصویٰ (نام شتر است) مانده است، آن‌حضرتﷺ، فرمود که: خیر او نمانده و به ماندن عادت ندارد بلکه ذاتی آن را باز داشته است که فیل را باز داشته بود؛ (غالباً از آنجا رسول خداﷺ، در یافت واقعه‌ای که در خواب به او وعده داده شده بود، زمانش فرا نرسیده است) آن‌جنابﷺ، ضمن مشاهده‌ی این حادثه فرمود: قسم به ذاتی که جانم در قبضه‌ی قدرت اوست، هر آنچه در آن تعظیم شعائر الله باشد و قریش از من بخواهد، آن را خواهم پذیرفت. سپس آن‌حضرتﷺ، شتر را صدا زد شتر بلند شد و آن‌حضرتﷺ، از جهتی که به سوی خالد بن ولید می‌رفت برگشت و در قسمت دیگری از حدیبیّه منزل گرفت و در این جهت آب بسیار کم بود؛ زیرا خالد و همراهانش آب را قبضه کرده بودند، اینجا بود که از

آن‌حضرتﷺ، معجزه‌ای ظهور کرد، و آن این بود که: آن‌حضرتﷺ، مضمضه نموده آب دهن را در چاهی که از آن آب بر می‌داشتند و کمی آب داشت، ریخت، و از ترکش خود تیری در آورده به آنان داد تا آن را در چاه فرو ببرند، آب چاه به جوش آمد تا آن‌که به دهانه چاه رسید، تا جایی که مردم با ظرف از آن آب برداشتند و سیراب گردیدند.

قسمت هفتم صحبت نمودن با اهل مکّه با فرستادن سفیران

بدین ترتیب همه اصحاب اطمینان یافته، اقامت گزیدند و مذاکره‌ای با اهل مکّه ضمن فرستادن سفیران شروع شد، نخست بدیل بن ورقاء (که بعداً مسلمان شد) با همراهانش حاضر شد و از روی خیرخواهی به آن‌حضرتﷺ، عرض کرد که قریش با تمام قدرت جهت مقابله بیرون آمده و چاهای آب را نیز قبضه کرده‌اند، و هرگز نمی‌گذارند که شما وارد مکّه شوید، رسول خداﷺ، فرمود که: ما برای جنگ با کسی در اینجا نیامده‌ایم، و بدیهی است اگر کسی ما را از به‌جا آوردن عمره باز دارد، با او خواهیم جنگید، و باز آن‌حضرتﷺ، همان جمله را تکرار فرمود که با بشر فرموده بود، و آن این‌که قریش از جنگهای پیاپی خسته شده است، اگر آنها بخواهند تا مدّتی با ما صلح و آشتی کنند تا بتوانند به آماده کردن خویش، مشغول باشند، و ما را با بقیه‌ی عرب رها سازند، پس اگر آنان بر ما تسلّط یافتند در نتیجه مقصود قریش در حالی که در خانه‌هایشان نشسته‌اند برآورده می‌شود، و اگر ما غلبه پیدا کردیم آنان اختیار دارند که به دین اسلام مشرّف شوند، و یا با ما قتال کنند، و ضمناً در این صورت با حفظ نیروی قبلی بر تعدادشان افزوده خواهد شد، و اگر قریش این پیشنهاد را نپذیرفت به خدا قسم در این معامله با آنها قتال خواهم کرد. اگر چه در معرکه تنها بمانم، بدیل گفت من برمی‌گردم،و پیشنهاد شما را با قریش درمیان

می‌گذارم، چون او برگشت بعضی افراد از قریش حاضر نشدند تا به صحبت بدیل گوش فرا دهند، بلکه در جوش قتال سرمست بودند، و عدّه‌ای دیگر گفتند که گفته‌ی او را گوش کنید که از جمله آنان عروة بن مسعود سردار قوم خودش بود، چون این پیشنهاد را شنید به سران قریش گفت: این پیشنهاد محمّد (ﷺ) صحیح است، آن را بپذیرید و به من اجازه دهید تا بروم و با او صحبت کنم.

در مرحله‌ی دوم شخص عروة بن مسعود جهت گفتگو حاضر شد، و خدمت رسول خداﷺ، عرض کرد: که اگر شما قوم خود را از بین ببرید، آیا در دنیا شنیده‌اید که کسی قوم خود را از بین برده باشد! و نیز با اصحاب گفتگویی تند و تیز انجام داد، عروه در اثنای گفتگو به وضع اصحاب نظر می‌انداخت و می‌دید که اگر رسول خداﷺ، آب دهنی می‌انداخت، اصحاب کرام آن را به دست گرفته بر صورت خود می‌مالیدند، و چون آن‌حضرتﷺ، وضو می‌گرفت، اصحاب بر آب مستعمل وضوی او هجوم برده آن را می‌گرفتند، و بر صورتهای خویش می‌مالیدند؛ و چون آن‌حضرتﷺ، صحبت می‌کرد همه، صداهای خود را پایین می‌آوردند و به سخنان او گوش فرا می‌دادند، عروه ضمن بازگشت اوضاعی را که شخصاً مشاهده کرده بود، با سران قریش در میان گذاشت و گفت: من به دربار بزرگ پادشاهان، قیصر و کسریٰ، و نیز نزد نجاشی رفته‌ام، قسم به خدا هیچ پادشاهی را آن چنان ندیده‌ام که قومش در حق او چنین فداکار باشند که قوم محمّد (ﷺ) در حق او روا می‌دارند، او پیشنهاد صمیمی عرضه نموده و مشورت من بر آن است که شما پیشنهاد او را بپذیرید؛ مردم گفتند ما نمی‌توانیم آن را بپذیریم جز این‌که او امسال برگردد، و سال آینده بیاید وقتی که پیشنهاد عروه پذیرفته نشد، او با قوم خویش برگشت و پس از آن شخص دیگری به نام جلیس بن علقمه که سردار اعراب بود، به خدمت

آن‌حضرت ﷺ، حاضر شد و صحابه‌ی کرام را در حال احرام در صورتی‌که هدایایی را همراه داشتند، ملاحظه کرده برگشت و قوم خود را در جریان گذاشت که یاران محمّد (ﷺ) برای عمره‌ی بیت الله الحرام آمده‌اند، و جلوگیری از آنان به هیچ وجه درست نمی‌باشد؛ قریش به گفته‌ی او گوش فرا نداد. در نتیجه او و همراهانش نیز برگشتند، و نفر چهارم جهت گفتگو حاضر شد و با آن‌جناب ﷺ، صحبت کرد. آن‌حضرت ﷺ، آنچه را با بدیل و عروه گفته بود نیز با او گفت، او نیز باز گشت و پاسخ آن‌حضرت ﷺ، را به قریش رسانید.

قسمت هشتم، اعزام حضرت عثمان به عنوان قاصد نزد قریش

امام بیهقی از حضرت عروه روایت کرده‌است که چون رسول خدا ﷺ، به مقام حدیبیّه رسید و اقامه فرمود، قریش در وحشت افتاد، آن‌حضرت ﷺ، خواست کسی را از یاران خود به نزد آنان بفرستد تا آنان را تفهیم کند، که ما برای جنگ نیامده‌ایم، بلکه جهت ادای عمره به سوی مکّه عزیمت نموده‌ایم؛ لذا راه را بر ما نبندید، و جهت این‌کار حضرت عمر فرا خوانده شد، او عرض کرد که قریش سخت‌ترین دشمن من هست و از عداوت و شدّت من‌کاملاً آگاه است، و چنان کسی از قوم من در مکّه نیست که بتواند از من حمایت کند، من‌کسی را به خدمت شما معرفی می‌کنم که به سبب قبیله‌ی خویش در مکّه دارای قوّت و عزّت خاصّی است یعنی عثمان ابن عفّان، آن‌حضرت ﷺ، برای انجام این کار حضرت عثمان را مأمور ساخت و فرستاد، و نیز به او فرمود که: نزد مسلمین مستضعف اعم از زن و مرد که نتوانستند هجرت کنند برو و آنان را تسلّی خاطر بده که مبادا پریشان باشند که ان‌شاءالله مکّه‌ی مکرّمه فتح خواهد شد، و مشکلات شما برطرف خواهد گردید.

حضرت عثمان نخست نزد کسانی رفت که در بلدح جمع شده بودند و ضمن بستن راه برای مقابله در حالت آماده باش بودند، و پیشنهادی را که آن‌حضرتﷺ، با بدیل و عروه فرموده بود با آنان در میان گذاشت؛ گفتند که ما پیام تو را شنیدیم پس برو و به بزرگ خود بگو: که این کار شدنی نیست.

حضرت عثمان پس از شنیدن پاسخ آنان به سوی مکّه حرکت کرد و با ابان بن سعید (که بعداً مسلمان شد) ملاقات نمود و او ضمن استقبال گرمی که از حضرت عثمان بجا آورد او را پناه داد و گفت: در مکّه‌ی مکرّمه هر جا که می‌خواهی پیامت را برسان و در این خصوص هیچ اندیشه‌ای به‌خود راه نده، و حضرت عثمان را سوار بر اسب خود وارد مکّه کرد؛ زیرا قبیله‌ی او بنوسعید در مکّه بسیار قوی و صاحب عزّت بودند، حضرت عثمان با تمام سران قریش ملاقات کرده، پیام آن‌حضرتﷺ، را به آنان رسانید، که ما برای جنگ نیامده‌ایم، به محض انجام عمره، برخواهیم گشت، و بدیهی است اگر کسی جلو ما را بگیرد با او خواهیم جنگید، و قریش بر اثر جنگهای قبلی خسته است و برای آنان مناسب است که ما را با دیگر قبایل عرب آزاد بگذارند، و با ما مقابله نکنند که اگر اعراب بر ما غلبه کردند مقصود آنان برآورده خواهد شد، و اگر ما پیروز شدیم آنها مختار خواهند بود، این‌که با ما قتال کنند و این مدّت برای آنان فرصتی خواهد بود که استحکامات و نیروی خود را ترقّی دهند؛ ولی همه‌ی آنان این پیشنهاد را رد کردند، آنگاه حضرت عثمان با مسلمانان مستضعف ملاقات کرد و پیام رسولﷺ، خدا را به آنان رساند، آنان بسیار احساس خوشبختی کردند، و به رسول خداﷺ، سلام فرستادند، وقتی که حضرت عثمان از ابلاغ پیام رسول خداﷺ، فارغ شد، اهل مکّه به او گفتند اگر میل داری می‌توانی به بیت الله طواف بکنی، حضرت عثمان فرمود: تا زمانی که رسول خداﷺ، طواف نکند، من طواف نخواهم کرد، حضرت عثمان تا سه شبانه‌روز در مکّه ماند و

سران قریش را جهت پذیرفتن پیام رسول خداﷺ، دعوت نمود.

قسمت نهم، درگیری مسلمانان با اهل مکّه و اسارت هفتاد نفر از اهالی مکّه

در این اثنا قریش پنجاه نفر از افراد خود را گماشتند تا به پیامبر نزدیک شوند و ضمن درنظر گرفتن فرصت به وقت مناسب (معاذالله) آن‌حضرتﷺ، را از بین ببرند، در این انتظار بودند که نگهبان آن‌حضرتﷺ، محمّد بن مسلمه همه‌ی آنان را دستگیر کرده و به عنوان اسیر به خدمت آن‌حضرتﷺ، آورد، و از طرف دیگر قریش حضرت عثمان را با ده نفر مسلمان دیگر که به مکّه رفته بودند در قبال پنجاه نفر خود بازداشت کردند، و گروهی دیگر از قریش به سوی مسلمانان حرکت نموده به تیراندازی و پرتاب سنگ به سوی آنان اقدام نمودند، که در اثر آن یکی از مسلمانان به نام ابن زنیم شهید شد، و مسلمانان ده سوار از قریش را دستگیر کردند، و کسی شایعه‌ای مبنی بر شهادت حضرت عثمان را به رسول خداﷺ، رساند.

قسمت دهم، واقعه‌ی بیعت رضوان

رسول خداﷺ، به محض شنیدن این شایعه، صحابه را در زیر درختی جمع کرد و از آنان جهت جهاد بیعت گرفت، و همه‌ی صحابه دست بیعت در دست مبارک او نهادند، که ذکرش در همین سوره خواهد آمد و در احادیث صحیح برای این گروه از صحابه که در این بیعت شرکت داشتند، فضایل زیادی بیان گردیده است، و چون حضرت عثمان بنابه دستور آن‌جنابﷺ، به مکّه رفته بود، آن‌حضرتﷺ، یک دستش را بر دست دیگر خود زد و فرمود، این نیز بیعت حضرت عثمان است، و این فضیلت ویژه حضرت عثمان می‌باشد که آن‌حضرتﷺ، دست خود را جای دست

حضرت عثمان قرار داد و از طرف او بیعت نمود.

قسمت یازدهم، واقعه‌ی حدیبیّه

از طرف دیگر خداوند متعال رعب مسلمین را بر اهل مکّه مسلّط نمود تا این‌که خود جهت صلح اعلام آمادگی کردند و از طرف خود سه نفر به نامهای سهیل بن عمرو و حویطب بن عبدالعزّی و مکرز بن حفص را برای عذرخواهی نزد رسول خداﷺ، فرستادند، که از سه نفر دو نفرشان یعنی سهیل بن عمرو و حویطب بن عبدالعزّی پس از مدّتی کوتاه مسلمان شدند.

سهیل بن عمرو آمد و عرض کرد که آنچه به شما رسیده مبنی بر این‌که عثمان و رفقای او کشته شده‌اند، کاملاً اشتباه است، ما آنان را نزد شما می‌فرستیم، شما اسیران ما را آزاد کنید، رسول خداﷺ، اسیران آنها را آزاد فرمود، در مسند امام احمد و صحیح مسلم از حضرت انس روایت است که آیه بیست و چهارم از همین سوره: ﴿**وَ هُوَ ٱلَّذِی كَفَّ أَیْدِیَهُمْ عَنكُمْ**﴾، متعلّق به همین واقعه است، سپس سهیل و همراهانش برگشتند و آنچه از جان‌نثاری اصحاب کرام که برای رسول خداﷺ، و مسارعت آنان در بیعت الرضوان را که برای آنان منظره‌ای عجیب و غریب بود، برای قریشیان بیان کردند، پس صاحبان رأی از قریش با خود گفتند، چیزی بهتر از این نیست که با محمّد (ﷺ) صلح کنیم، مبنی بر این‌که او امسال برگردد تا در میان همه‌ی عرب مشهور نگردد که ما می‌خواستیم جلوی او را بگیریم امّا او با قدرت خویش وارد مکّه شد، و در سال آینده جهت ادای عمره بیاید، و سه روز در مکّه بماند، و اکنون هدایای خود را ذبح نموده و از احرام بیرون آید و خود سهیل بن عمرو این پیام را به خدمت آن‌حضرتﷺ، آورد، آن‌حضرتﷺ، ضمن دیدن او فرمود: چنین معلوم می‌شود که این قوم اراده صلح را کرده‌اند که باز سهیل را فرستاده‌اند، آن‌حضرتﷺ، چهار زانو نشست و از میان

اصحاب عباد بن بشر و مسلمه در حالی که مسلّح بودند، جهت نگهبانی از آن‌حضرتﷺ، ایستادند، سهیل حاضر شد و با ادب در محضر رسول خداﷺ، نشست و پیام قریش را رساند، عموم اصحاب کرام بر این راضی نبودند که احرام خود را بدون به جا آوردن عمره باز کنند، و لحن صحبتشان با سهیل شدید بود، و صدایشان گاهی بلند می‌شد و گاهی پایین می‌آمد، عباد بن بشر سهیل را تهدید کرد که صدایت را در محضر رسول خداﷺ، بلند نکن، پس از مذاکره‌ی طولانی آن‌جنابﷺ، این شرط را پذیرفتند، و به صلح راضی شدند، سهیل گفت بیایید که صلح نامه‌ای بین ما و شما نوشته شود، رسول‌خداﷺ، حضرت علی را طلب کرد و فرمود که بنویس: «**بسم الله الرحمن الرحيم**» سهیل به مجادله برخاست و گفت که کلمات رحمٰن و رحیم در محاورات ما به‌کار نمی‌روند، پس همان کلمه‌ای را بنویسید که قبلاً می‌نوشتید، یعنی: «**باسمك اللّهم**» آن‌جناب ﷺ، این را نیز قبول فرمودند، و به حضرت علی دستور دادند که همانگونه بنویسد.

آنگاه رسول خداﷺ، به حضرت علی فرمود که بنویس این عهد نامه‌ای است از جانب محمّد رسول الله، سهیل بر این امر نیز اعتراض کرد و گفت: اگر ما تو را رسول خدا می‌دانستیم، به هیچ وجه از بیت الله الحرام باز نمی‌داشتیم؛ (پس عهدنامه نباید متضمّن امری باشد که مخالف به عقیده یکی از دو طرف باشد) پس شما فقط محمّد بن عبدالله بنویسید. آن‌حضرتﷺ، این را نیز پذیرفت، و به حضرت علی فرمود: آنچه را نوشته است پاک کند، و بنویسد محمّد بن عبدالله، حضرت علی با این‌که سراپا تجسمّی از اطاعت بود، عرض کرد: این‌کار از من ساخته نیست که نام مبارک شما را خط بزنم، و از میان حضّار اسید بن حضیر و سعد بن عباده دست حضرت علی را گرفتند که این را پاک نکن و غیر از محمّد رسول الله چیز دیگری ننویس و اگر آنها قبول نکردند، شمشیر در بین ما و آنها داوری

خواهد کرد، و از دو طرف فریادها بلند شد، آنگاه رسول خداﷺ، کاغذ را در دست مبارک خویش گرفت و باوجود این‌که امّی بود و قبلاً چیزی ننوشته بود، امّا در آن روز خود شخصاً قلم را به‌دست گرفت و نوشت: «**هـٰذا ما قاضیٰ محمد بن عبدالله و سهیل بن عمرو صلحاً علی وضع الحرب عن الناس عشر سنین یأمن فیه الناس و یکف بعضهم عن بعض**» یعنی این آن توافق نامه‌ای است که محمّد بن عبدالله و سهیل بن عمرو باهم کردند، که تا ده سال جنگ متوقّف باشد، و مردم در آن در امان بمانند، و از حمله و جنگ با یکدیگر اجتناب ورزند.

آنگاه رسول خداﷺ، فرمود: یکی از شرایط صلح آن است که شما نباید هم اکنون ما را از طواف باز دارید، سهیل گفت قسم به خدا این ممکن نیست، آن‌حضرتﷺ، این را نیز قبول نمود، سپس سهیل یکی از شرایطش را چنین نوشت که اگر هر کسی از اهالی مکّه بدون اجازه‌ی ولی و سرپرست خویش نزد شما آمد او را باید برگردانید، اگر چه بر دین شما باشد، فریاد عموم مسلمانان برخاست که سبحان الله! چنین چیزی چگونه می‌تواند ممکن باشد، ما برادر مسلمان خویش را به مشرکین باز گردانیم، ولی رسول خداﷺ، این را نیز پذیرفت، و فرمود که: اگر کسی از ما پیش آنان برود خداوند متعال او را از ما دور کرده‌است، و چرا ما برای او در اندیشه باشیم و اگر کسی از آنان به نزد ما بیاید و ما او را برگردانیم، خداوند متعال برای او فرجی پدید خواهند آورد.

حضرت براء موضوع این صلح نامه را در سه چیز خلاصه کرده است:

۱- چون کسی از آنان پیش ما بیاید ما باید او را برگردانیم.

۲- اگر کسی از ما پیش آنان برود آنها نباید او را برگردانند.

۳- آن‌که مسلمین باید جهت .دای عمره در سال آینده بیایند و بیش از سه روز در مکّه توقف نکنند، و سلاح زیادی با خود نیاورند. و در پایان

نوشته شد که این عهد نامه بین اهل مکّه و رسول خدا ﷺ، دستاویزی است محفوظ که هیچ کسی نباید بر خلاف آن عمل کند، و سایر اعراب آزادند که در عهد محمّد ﷺ، داخل شوند، یا در عهد قریش، و قبیله‌ی بنوخزاعه فوراً برخاست و گفت ما در عهد محمّد ﷺ، داخل می‌شویم و بنوبکر پیش آمده، گفتند که ما در عهد قریش داخل می‌شویم.

نارضایتی و رنجش عموم اصحاب از شرایط صلح

وقتی که این شرایط طی گردید، حضرت عمر بن خطاب رضی الله عنه، نتوانست خود را کنترل کند، و به محضر رسول خدا ﷺ، عرض کرد که: یا رسول الله! آیا شما نبی بر حق خدا نیستید؟ آن‌جناب ﷺ، فرمود: آری، سپس عرض کرد: آیا شما بر حق و آنها بر باطل نیستند؟ آن‌جناب ﷺ، فرمود: چرا، باز عرض کرد: آیا کشته شدگان ما در جنّت و کشته شدگان آنان در جهنّم نخواهند بود؟ آن‌جناب ﷺ، فرمود: بلی، آنگاه حضرت عمر عرض نمود که: پس ما چرا این زبونی را تحمّل کنیم که بدون بجا آوردن عمره باز گردیم، و خداوند در میان ما و آنها قضاوت نفرموده باشند، آن‌حضرت ﷺ، فرمود: من بنده‌ی خدا و رسول او هستم و هرگز برخلاف او کاری نمی‌کنم و خداوند مرا ضایع نخواهند کرد؛ بلکه مرا نصرت خواهد داد.

حضرت عمر عرض کرد که: یا رسول الله! مگر شما نفرمودید که به بیت الله خواهیم رفت و آن را طواف خواهیم نمود؟ آن‌جناب ﷺ، فرمود: یقیناً گفته بودم، ولی آیا گفتم که این امر امسال متحقّق می‌گردد؟ حضرت عمر گفت: خیر، شما چنین چیزی نگفته بودید، آن‌جناب ﷺ، فرمود: این واقعه چنان‌که گفته بودم انجام می‌پذیرد، و شما به بیت الله می‌روید و آن را طواف خواهید کرد.

حضرت عمر خاموش شد، امّا آتش غم و غصّه‌اش فرو ننشست و با خروج از خدمت آن‌حضرتﷺ، خدمت حضرت ابوبکرؓ رسید و همان گفتگو را اعاده فرمود، که با رسول خداﷺ، انجام داده بود، حضرت ابوبکر فرمود که: محمّد ﷺ، بنده‌ی خدا و رسول اوست و برخلاف دستور او کاری انجام نمی‌دهد، و خداوند کمک و یاور اوست؛ لذا شما تا زمان مرگ در صحبت او پایدار بمانید، قسم به خدا که او برحق است،

الغرض حضرت فاروق اعظم از شرایط صلح بسی رنجور و غمگین بود و خود او فرموده است که قسم به خدا از روزی که به اسلام مشرّف شدم هیچ وقت به شک مبتلا نشدم مگر در واقعه‌ی حدیبیّه[1].

حضرت ابوعبیده او را تفهیم نمود که از شرّ شیطان پناه بخواه، فاروق اعظم فرمود که از شرّ شیطان پناه می‌خواهم، و می‌فرماید هرگاه متوجّه این اشتباه خود می‌شدم، پیاپی صدقه و خیرات می‌دادم و روزه می‌گرفتم و غلام آزاد می‌کردم تا اشتباهم عفو گردد.

حادثه‌ای دیگر و پایبندی بی‌نظیر آن‌حضرتﷺ بر معاهده

صلح به تازگی منعقد شده بود و اصحاب کرام هنوز ناراحت بودند که ناگهان ابوجندل پسر سهیل که صلح را منعقد کرده بود و طرف معاهده قریش بود مسلمان شده و مقیّد به زنجیرهایی که پدر به پاهایش بسته بود و شکنجه‌اش می‌کرد به نحوی گریخته و خود را به محضر رسول خداﷺ، رساند تا در پناه او قرار گیرد، عدّه‌ای از مسلمانان پیش قدم شده او را پناه دادند، امّا سهیل اعتراض کرد که این نخستین تخلّفی است که نسبت به عهدنامه صورت می‌گیرد اگر او برگردانیده نشود هیچ شرطی از شرایط صلح پذیرفته نخواهد شد!

---

۱ - رواه‌البخاری.

چون رسول خداﷺ، عهد نموده بود و به عهدش پایبند بود، از این سبب به ابوجندل گفت که شما چند روزی صبر کنید، خداوند برای شما و سایر مسلمانان مستضعف که در مکّه محبوس می‌باشند فرجی خواهد آورد، حادثه ابوجندل باز بر قلوب مجروح مسلمانان نمک پاشید؛ زیرا او با این یقین آمده بود که مکّه فتح می‌گردد و با دیدن این اوضاع رنج و نگرانیش به نهایت رسید تا آنجاکه نزدیک بود هلاک گردد؛ امّا صلح تکمیل شده بود، و از طرف مسلمانان حضرات ابوبکر و عمر و عبدالرحمن بن عوف و عبدالله بن سهیل بن عمرو و سعد بن ابی‌وقاص و محمّد بن مسلمه و علیّ بن ابی‌طالب و غیره رضی‌الله عنهم اجمعین این صلح‌نامه را امضا کردند و هم‌چنین از طرف قریش سهیل و همراهان او امضا نمودند.

گشودن احرام و ذبح هدایای حرم

چون صلح‌نامه نوشته و تکمیل شد، رسول خداﷺ، فرمود: (اکنون می‌بایست مطابق با مفاد قرارداد صلح برگردیم) هر کسی قربانی دارد آن را ذبح کند و سر خود را بتراشد و از احرام بیرون آید.

صحابه‌ی کرام چنان در رنج و تألّم پیاپی گرفتار بودند که علی رغم این دستور صریح از جای بر نخاستند، رسول خداﷺ، مغموم شده به نزد حضرت امّ سلمه رفت و با او اظهار ناراحتی نمود، امّ المؤمنین مشورتی بسیار مناسب و پسندیده داد که شما به صحابه‌ی کرام چیزی نگویید؛ زیرا آنان از شرایط صلح و بازگشت بدون عمره بسیار رنج می‌برند، بلکه در پیش آنان دلاّک را بخوانید و سر مبارک خود را بتراشید و قربانی خود را ذبح نموده از احرام بیرون بیایید.

آن‌حضرت طبق مشورت حضرت امّ‌المؤمنین امّ سلمه عمل نمود، چون صحابه دیدند همه برخاستند و سرهای یکدیگر را تراشیدند و

هدایای خود را ذبح نمودند، سپس آن‌حضرتﷺ، برای همه، دعای خیر فرمودند.

رسول خداﷺ، با اصحاب کرام حدود نوزده الی بیست روز در حدیبیّه ماندند و سپس از آنجا به مدینه بازگشتند و با گروه اصحاب نخست به محل «مرّالظهران» و باز به «عسفان» رسیدند، در این زمان تقریباً تمام توشه‌ی اصحاب نزدیک بود تمام شود و مقدار کمی غذا مانده بود؛ آن‌حضرتﷺ، سفره راگسترد و به همه دستور داد هر کس چیزی دارد، در آن قرار دهد که با این دستور هر چه باقی مانده بود، همه روی سفره قرار داده شدند، مجموع اصحاب به هزار و چهارصد نفر می‌رسد. رسول‌خداﷺ، دعا فرموده و به همه دستور داد که بخورند، اصحاب کرام نقل نموده‌اند که هر هزار و چهارصد نفر به حد کافی غذا خوردند و ظروف خود را پر کردند، باز به همانقدر که قبلاً جمع شده بود، غذا باقی ماند. در اینجا این دومین معجزه بود که به وقوع پیوست و رسول خداﷺ، از مشاهده‌ی آن بسیار مسرور شدند.

امتحانی دیگر از ایمان و اطاعت اصحاب از دستور رسولﷺ، و قوّت بی‌نظیر ایمان آنان

در گذشته معلوم شد که پذیرش این صلح با شرایط فوق و نیز بازگشت بدون عمره و بدون جنگ بسی بر صحابه گران آمد، و نیروی ایمان آنان بود که با همه این اوضاع بر ایمان و اطاعت رسول ثابت قدم ماندند. پس از بازگشت چون به «کراع غمیم» رسیدند، سوره‌ی فتح بر آن‌حضرتﷺ، نازل گردید، و آن‌حضرتﷺ، آن را برای اصحاب تلاوت فرمود؛ نزول این‌به صحابه که از شرایط صلح و بازگشت بدون عمره قلوبشان مجروح بود، نشان داد که به فتح مبین دست یافته‌اند.

حضرت عمر فاروق سؤال نمود که یا رسول الله! این فتحی است؟ آن‌جنابﷺ، فرمود: قسم به ذاتی که جان من در قبضه‌ی قدرت اوست، این فتحی مبین است، صحابه‌ی کرام در قبال آن سر تسلیم فرود آوردند و همه‌ی آنان یقین نمودند که آن فتحی مبین می‌باشد.

ظهور ثمرات و برکات صلح حدیبیّه

قبل از همه این واقعیت به‌وقوع پیوست که ضدیت و لجاجت قریش و پیروان‌شان بر آنها آشکار گردید، و در میان آنها تشتّت آرا پدید آمد.

بدیل بن ورقاء با رفیقانش از آنان جدا شدند، و نیز عروه بن مسعود و گروه او فاصله گرفتند؛ از طرف دیگر قریش از مشاهده جان‌نثاری بی‌نظیر صحابه و تعظیم و محبّت و اطاعت از مقام رسالت چنان مرعوب گشتند که به صلح تمایل پیدا کردند، در صورتی که فرصت مناسب‌تر از آن برایشان جهت ریشه کن کردن مسلمانان به‌دست نمی‌آید؛ زیرا آنها همه در منازل خود سکونت داشتند و مسلمانان مسافر بودند؛ آنها بر آب مسلّط شده بودند، و مسلمانان در موضع بی‌آبی قرار گرفته بودند و همچنین آنها از نیروی کامل برخوردار بودند، و مسلمانان سلاحی چندان در اختیار نداشتند، ولی خداوند بر قلوب آنان رعب انداخته بود.

در اثر اختلاط و آمیزش با مسلماان و ملاقات با رسول خداﷺ، در قلوب بسیاری از آنان، ایمان و اسلام رسوخ پیدا کرده بود، که سپس به اسلام مشرّف شدند، ثالثاً به موجب صلح و امنیّت راهها امن شدند و مسیرها جهت دعوت به سوی اسلام باز شد، عربها مجال یافتند که سفیرانی به خدمت آن‌حضرتﷺ، بفرستند، رسول خداﷺ، و اصحاب کرام دعوت اسلام را به اقصیٰ نقاط جهان گسترش دادند و به همین جهت به شاهان جهان نامه نوشتند که بعضی از پادشاهان بزرگ از آن نامه‌ها متأثّر

شـدند، و در اثـر هـمین فـتح مـبین بـود کـه بـاوجود عـام بـودن دعـوت آن‌حضرتﷺ، و تأکید شدید او برای شرکت در این عمره بیش از هزار و پانصد نفر شرکت نکرد، ولی پس از این صلح مردم دسته دسته بـه اسـلام مشرّف شدند، و در این اثنا با فتح خـیبر در سـال ۷هـ وضـعیت اقـتصادی مسلمانان مستحکم گردید، و هنوز دو سال از این صلح نگذشته بود که آمار مسلمانان به حدّی افزایش یافت که در تمام مـدّت قـبل از آن بـه آن حـد نرسیده بود، و آنجا بود که چون قریش مکّـه نسـبت بـه مـعاهده، غـدر و عهدشکنی کردند. آن‌حضرتﷺ، در خفا جهت فتح مکّه شروع به آمادگی کرد، از آن معاهده فقط بیست یا بیست و یک ماه گذشته بود که تعدادی بالغ بر ده هزار نفر جهت فتح مکّـه در رکـاب آن‌حـضرتﷺ، اعـلام آمـادگی کردند، و چون قریش مکّه اطّلاع یافتند، پریشان شده، ابوسفیان را جهت عذرخواهی بـه خـدمت آن‌حـضرتﷺ، فـرستادند، ولی آن‌حـضرتﷺ، معاهده را تجدید نفرمود، و سرانجام با ده هزار نفر حزب الله عازم مکّه شد، کفّار مکّه چنان مغلوب و مرعوب شده بودند که در مکّه‌ی مکرّمه فرصت جنگ پیدا نشد، و سیاست حکمت آمیز آن‌حضرتﷺ، جلوی جـنگ را گرفت؛ زیرا اعلام فرمود: هر کسی در خانه‌ی خود را ببندد او در امان است، و هر کسی وارد مسجد شود در امان است، و هر کسی وارد خانه‌ی ابوسفیان شود، در امان است، و بدین ترتیب همه‌ی مردم به فکر خود افتادند و نوبتی به جنگ نرسید، از این جهت بین ائمّه‌ی فقها اختلاف وجود دارد که مکّه‌ی مکرّمه به صلح فتح شده است، یا به جنگ.

خـلاصه، مکّـه‌ی مکـرّمه بـه سـهولت کـامل فـتح شـد و خـواب آن‌حضرتﷺ، تحقّق یافت و اصحاب کرام بدون خطر بیت الله را طواف و حلق و قصر کردند و آن‌حضرتﷺ، و اصحاب کرام وارد کعبه شدند و کلید بیت الله به‌دست مبارک او قرار گرفت، آنگاه رسول خداﷺ، حضرت عمر را

خصوصاً و اصحاب کرام را عموماً مورد خطاب قرار داده فرمود که: این است آن واقعه‌ای که من به شما گفتم، و نیز آن‌حضرت ﷺ، در حجّة الوداع حضرت فاروق اعظم را مورد خطاب قرار داده، فرمود: این بود آن واقعه‌ای که به تو گفتم، حضرت فاروق اعظم فرمود: یقیناً هیچ فتحی بالاتر و بهتر از صلح حدیبیّه به‌دست نخواهد آمد، و حضرت ابوبکر صدیق از ابتدا می‌فرمود: هیچ فتحی در اسلام برابر با صلح حدیبیّه نبود، ولی اندیشه و بصیرت مردم تا آنجا نرسیده بود که این یک حقیقت طی شده‌ای بین خدا و رسول او بوده است. لذا مردم شتاب‌زدگی می‌کردند و خداوند از شتاب آنان متأثّر نشد تا او هم شتاب کند؛ بلکه هر امری را طبق برنامه‌ی حکمت و مصلحت خویش در موعد مقرّر انجام داد، لذا خداوند در سوره‌ی فتح واقعه‌ی حدیبیه را فتح مبین اعلام فرمود. آنچه گذشت قسمت‌هایی از واقعه‌ی حدیبیّه بود که در فهم آیات بعدی سهولت ایجاد می‌کند و اکنون به تفسیر آیات توجّه فرمایید.

﴿**لِيَغْفِرَ لَكَ اللّٰهُ مَا تَقَدَّمَ مِن ذَنبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ**﴾، در اینجا اگر لام «لیغفر» برای تعلیل یعنی بیان علّت محسوب شود، این مطلب حاصل می‌شود که فتح مبین از آن جهت به شما عنایت گردیده است تا شما به سه کمالی که در آیه مذکور است نایل گردید؛ نخستین کمال آن است که اعلام عفوی از تمام خطایا و لغزشهای گذشته و آینده است، قبلاً در سوره‌ی محمّد معلوم شد که انبیا علیهم‌السلام، از گناه معصوم‌اند، لذا هر کجا در قرآن مجید ذنب و عصیان به آنان نسبت داده شده است، با توجّه به مقام والای آنان، اینگونه نسبت در خصوص اموری به‌کار برده شده که خلاف اولی بوده است؛ زیرا با در نظر گرفتن مقام رفیع نبوّت، عمل بر غیر افضل، چنان لغزشی است که قرآن من باب تهدید از آن به ذنب و گناه تعبیر فرموده است، و مراد از ماتقدّم لغزش‌هایی است که قبل از نبوّت صادر شده است و مقصود از ما تأخّر

لغزش‌هایی است که بعد از رسالت و نبوّت صادر شده است[۱].

علّت این‌که فتح مبین سبب این مغفرت است آنست که در اثر فتح مبین بسیاری از مردم دسته دسته به اسلام مشرّف شدند، و عمومیت دعوت اسلام هدف بزرگی از حیات آن‌حضرتﷺ، بود؛ زیرا این، موجب ازدیاد اجر و ثواب است که باعث کفّاره‌ی سیئات نیز می‌باشد[۲].

﴿وَ يَهْدِيَكَ صِرَ ٰطاً مُّسْتَقِيماً﴾ این نعمت دیگری است که بر فتح مبین مترتّب است، در اینجا این سؤال پیش می‌آید که آن‌حضرتﷺ، از نخست بر صراط مستقیم بوده است، نه این‌که او خود بر صراط مستقیم بوده است، بلکه دعوت مردم به سوی صراط مستقیم شغل همیشگی او بوده است، پس در سال ششم هدایت به سوی صراط مستقیم به‌وسیله‌ی فتح مبین چه معنی دارد؟ پاسخ این پرسش در تفسیر سوره‌ی فاتحه ذیل تحقیق لفظ هدایت گذشت، که هدایت مفهومی چنان عام است که درجات غیرمتناهی دارد؛ زیرا معنای هدایت نشان دادن راهِ سر منزل مقصود، و یا رساندن به آنجا می‌باشد، و سر منزل هر انسانی،تحصیل رضا و قرب الهی است، و درجات متفاوت قرب و رضای الهی بی‌شمار است که با رسیدن به یک درجه نیاز به درجه‌ی دوم و سوم در نظر می‌آید، و با توجّه به این، بزرگترین اولیا، بلکه انبیا و رسل هم نمی‌توانند از آن بی‌نیاز باشند، و هم چنان‌که تعلیم دعا به لفظ: **﴿إِهْدِنَا ٱلصِّرَاطَ ٱلْمُسْتَقِيمَ﴾**، در هر رکعت از نماز به امّت تلقین شده است، در مصداق آن، خود رسول خداﷺ،نیز شامل می‌باشد حاصل آن هدایت به سوی صراط مستقیم، یعنی پیشرفت در درجات قرب و رضای الهی است، که خداوند بر فتح مبین مقام بسیار منیعی از قرب و رضا را، به او عنایت فرموده، که به لفظ، **﴿يَهْدِيَكَ﴾** تعبیر شده است.

﴿وَ يَنصُرَكَ ٱللَّهُ نَصْراً عَزِيزاً﴾ این سوّمین نعمت الهی است که بر فتح

۱ - مظهری.

۲ - بیان‌القرآن.

مبین مرتّب گردیده است که درجه‌ای بسیار بزرگی از نصرت و امداد الهی، که همیشه از جانب پروردگار شامل حال او بود، به آن‌حضرتﷺ عنایت گردید.

هُوَ ٱلَّذِى أَنزَلَ ٱلسَّكِينَةَ فِى قُلُوبِ ٱلْمُؤْمِنِينَ لِيَزْدَادُوٓا إِيمَـٰنًا مَّعَ إِيمَـٰنِهِمْ
اوست آن‌که نازل‌کرد اطمینان‌را در دل ایمانداران تا اضافه‌شود ایمان همراه با ایمان‌آنان،

وَ لِلَّهِ جُنُودُ ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَ ٱلْأَرْضِ وَ كَانَ ٱللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا ﴿۴﴾ لِّيُدْخِلَ
و برای خداست تمام لشکرهای آسمانها و زمین، و هست خدا دانای با حکمت. تا برساند

ٱلْمُؤْمِنِينَ وَ ٱلْمُؤْمِنَـٰتِ جَنَّـٰتٍ تَجْرِى مِن تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَـٰرُ خَـٰلِدِينَ
مردان‌ایماندار وزنان‌ایماندار رادرباغهایی‌که‌جاری‌است‌در زیرآنهاجویها، همیشه‌می‌مانند

فِيهَا وَ يُكَفِّرَ عَنْهُمْ سَيِّـَٔاتِهِمْ وَ كَانَ ذَٰلِكَ عِندَ ٱللَّهِ فَوْزًا عَظِيمًا ﴿۵﴾ وَ
در آنها، و دور می‌کند از آنها بدیهای آنها را و این است در نزد خدا پیروزی بزرگ. و

يُعَذِّبَ ٱلْمُنَـٰفِقِينَ وَ ٱلْمُنَـٰفِقَـٰتِ وَٱلْمُشْرِكِينَ وَ ٱلْمُشْرِكَـٰتِ ٱلظَّآنِّينَ
تاعذاب بدهد مردان‌منافق وزنان منافق ومردان مشرک وزنان مشرک را که گمان می‌برند

بِاللَّهِ ظَنَّ ٱلسَّوْءِ عَلَيْهِمْ دَآئِرَةُ ٱلسَّوْءِ وَ غَضِبَ ٱللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ لَعَنَهُمْ
بر خدا گمان‌بد، بر آنها واقع‌می‌شود گردش بد، وخشم گرفت خدا بر آنها و لعنت‌شان کرد

وَ أَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ وَ سَآءَتْ مَصِيرًا ﴿۶﴾ وَ لِلَّهِ جُنُودُ ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَ
و آماده کرد برای آنان جهنم را و بد بازگشتی است. و برای خداست لشکرهای آسمانها و

ٱلْأَرْضِ وَكَانَ ٱللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا ﴿۷﴾
زمین و هست خدا غالب با حکمت.

خلاصه‌ی تفسیر

او تعالی آن ذات مقدّسی است که تحمّل را در قلوب مسلمانان پدید آورد (که دو اثر بر آن مترتّب است: یکی سبقت در بیعت به هنگام جهاد، و عزم و همّت به آن، چنان‌که ذکرش در واقعه‌ی بیت‌الرضوان گذشت.

دوم کنترل خویش به هنگام ضدّیت بی‌مورد کفّار و فرو نشاندن آتش خشم و غضب که در جز دهمین واقعه تفصیلش گذشت، و نیز در آیه‌ی: ﴿فَأَنزَلَ اللهُ سَكِينَتَهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ﴾، خواهد آمد) تا که ایمان آنان بر ایمان قبلی‌شان اضافه شود؛ (زیرا اطاعت رسول در حقیقت موجب ازدیاد نور ایمان است، و در این واقعه از ابعاد مختلف، نسبت به اطاعت رسول امتحال به عمل آورده است، که چون او به سوی جهاد دعوت نمود و از مردم بیعت گرفت، همه با نهایت خوشی و سرور، در بیعت سبقت جستند و به جهاد آماده شدند، و چون رسول خداﷺ، با در نظر گرفتن حکمت و مصلحت، آنان را از قتال باز داشت، در صورتی که همه‌ی اصحاب در جوش جهاد برای قتال بی‌قرار بودند، باز در مقابل، آن‌حضرتﷺ، سر تسلیم فرود آوردند و از قتال باز ماندند) و تمامی جنود آسمان و زمین (از قبیل ملایکه و تمامی خلق جهان) از آنِ خدا می‌باشند، (لذا خداوند جهت رفعت دین اسلام و شکست کفّار، به قتال شما احتیاجی ندارد، و اگر او بخواهد جنودی از ملایکه می‌فرستد، هم چنان‌که در غزوات بدر و احزاب و حنین مشاهده گردید. و این ارسال لشکر برای افزایش همت مسلمانان است و اگر نه اعزام یک فرشته هم کافی است، لذا شما با مشاهده‌ی کثرت کفّار نباید در قتال و جهاد تردّد داشته باشید، و چون دستور خدا مبتنی بر ترک جهاد باشد، نباید در آن تردّد داشته باشید، که متأسّفانه صلح برگزار شد و کفّار باقی ماندند و به مکافات عمل خود نرسیدند؛ زیرا نتایج قتال و ترک آن را خداوند متعال بهتر می‌داند، چرا که) خداوند (نسبت به مصالح،) بسی دانا و

حکیم است؛ (زیرا که اگر قتال متضمّن حکمتی باشد به آن حکم می‌کند، و هرگاه در ترک آن مصلحتی باشد، دستور به ترک آن می‌دهد، لذا مسلمانان می‌بایست در هر دو صورت جذبات خود را تابع دستور آن‌حضرتﷺ، قرار دهند که موجب ازدیاد ایمان است، سپس ثمره‌ی ازدیاد ایمان را بیان می‌کند که) خداوند متعال (به برکت چنین اطاعتی) مردان مسلمان و زنان مسلمان را داخل بهشتی می‌سازد که در زیر آنها جویهایی جاری است، که همیشه در آنها جاودانه باقی خواهند ماند، و تا (به برکت این اطاعت) گناهان آنان را از بین ببرد؛ (زیرا اطاعت رسول خداﷺ، مشتمل اجتناب از ذنوب، و انجام دادن اعمال صالح می‌باشد، که کفّاره‌ی سیئات و گناهان می‌باشند) و این (که ذکر شد) پیروزی بزرگی در نزد خداست، (در این آیه نخست نعمت سکینه و تحمّل بر قلوب مؤمنین ذکر گردید، سپس این را ذکر می‌کند که این نعمت در اثر اطاعت رسول موجب ازدیاد ایمان شد، و اطاعت رسول سبب دخول جنّت است، و این همه بر نزول سکینه در قلوب مؤمنین مترتّب گردیدند، سپس محرومیت منافقان در اثر عدم نزول سکینه را موجب تعذیب آنها بیان می‌فرماید؛ یعنی این سکینه را بر قلوب مؤمنان نازل فرمود و کفّار و منافقین را از آن محروم ساخت) تا خداوند متعال مردان و زنان منافق را (به علّت کفرشان) به عذاب مبتلا کند، آنان که به خداوند گمان بدی داشتند (مراد از گمان بد با توجّه به سیاق کلام، گمان کسانی است که در سفر حدیبیّه برای عمره دعوت شده بودند، و از شرکت در این سفر اجتناب ورزیدند، و باز هم گفتند که ایشان می‌خواهند ما را با اهل مکّه درگیر جنگ کنند، بگذارید تا آنان بروند؛ زیرا آنان از دست اهل مکّه سالم برنخواهند گشت.

گوینده‌ی این مضمون غیر از منافقین کسانی دیگر نمی‌توانند باشند، و این گمان با توجّه به عام بودنش مشتمل کلّیّه‌ی عقاید کفری و شرکی

می‌باشد، لذا این وعیدی برای همه‌ی آنهاست، که در دنیا) وقت بدی به آنها خواهد رسید (چنان که پس از چند روزی مقتول و محبوس شدند، و تمام عمر منافقین در حسرت و پریشانی گذشت، که اسلام رو به پیشرفت نهاد، و آنها کمتر شدند که این سزای دنیوی آنها بود) و (در آخرت) خداوند بر آنها خشمگین می‌شود و آنها را از رحمت دور می‌اندازد، و او دوزخ را برای آنان آماده کرده است که بسیار جای بدی است، و (سپس این وعید ذکر می‌گردد که) کلیه لشکریان آسمان و زمین از آن خداست، و خدا غالب (کاملاً تواناست که اگر بخواهد با یکی از لشکرهای خود آنها را تباه می‌سازد؛ زیرا آنها سزاوار این هستند، امّا چون) حکیم است. (در سزا دادن مهلتی را برای آنها در نظر گرفته است.)

معارف و مسایل

در سه آیه‌ی نخستین سوره، جوایز ویژه‌ای ذکر شد که در این فتح مبین بر آن‌حضرتﷺ، مبذول شده بود، بعضی از اصحاب که در سفر حدیبیّه شرکت داشتند، عرض کردند: یا رسول الله! ذکر این جوایز برای شما بود، پس برای ما چه چیزی وجود دارد؟ که در پاسخ به آنان آیات بعدی نازل گردیدند، که اصالاً متضمّن جوایز حاضرین حدیبیّه و شرکت کنندگان بیعت الرضوان می‌باشند، و چون سبب نایل شدن به آن انعامات، ایمان و اطاعت از رسول خداست، شامل همه‌ی مؤمنین خواهد شد که هر کسی که به‌طور کامل ایمان داشته باشد و از رسول خداﷺ، اطاعت کند مستحق آن جوایز قرار خواهد گرفت.

إِنَّـا أَرْسَلْنَـٰكَ شَـٰهِداً وَ مُبَشِّراً وَ نَذِيراً ﴿۸﴾ لِتُؤْمِنُوا بِاللهِ وَ

ما فرستادیم تو را بیان‌کننده احوال و مژده دهنده و ترساننده. تا شما یقین کنید بر خدا و

رَسُولِهِ وَ تُعَزِّرُوهُ وَ تُوَقِّرُوهُ وَ تُسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَ أَصِيلاً ﴿۹﴾ إِنَّ
رسول‌او وکمک کنید به‌او و تعظیم بجا آورید از او وپاکی اورا صبح وشام بیان کنید. یقیناً

ٱلَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ ٱللَّهَ يَدُ ٱللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ
کسانی‌که بیعت می‌کنند با تو آنان بیعت می‌کنند با خدا، دست خدا بالای دست آنهاست

فَمَن نَّكَثَ فَإِنَّمَا يَنكُثُ عَلَىٰ نَفْسِهِ وَ مَنْ أَوْفَىٰ
پس هر کسی‌که قول خود را بشکند، پس آن‌را به‌ضرر خود می‌شکند، وهر کسی وفا بکند

بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهُ ٱللَّهَ فَسَيُؤْتِيهِ أَجْراً عَظِيماً ﴿۱۰﴾
به‌آنچه‌باخداعهدکرده‌است،پس‌خدامی‌دهدبه‌اومزدبسیاربزرگی.

خلاصه‌ی تفسیر

(ای محمّد!) ما شما را گواهی دهنده (بر اعمال امّت در روز قیامت) و بشارت دهند (برای مسلمانان در دنیا) و ترساننده (برای کفّار) قرار داده فرستاده‌ایم (و ای مسلمانان هدف از فرستادن او آن بوده) تا شما به خدا و رسول او ایمان بیاورید، و به (دین) او کمک کنید و او را مورد تعظیم قرار دهید (و از نظر عقیده او را به تمام کمالات متّصف و از تمام نقایص و عیوب پاک بدانید، و در عمل از او اطاعت کنید) و صبح و شام را در تسبیح (و تقدیس) او سپری کنید (که اگر مراد از این تسبیح نماز باشد، پس به نمازهای صبح و شام تفسیر می‌ردد، و اگر مراد از آن مطلق ذکر باشد، تمام اذکار را در برمی‌گیرد، اگر چه آن مستحب باشند، سپس نسبت به بعضی حقوق ویژه‌ای اشاره می‌فرماید، که) کسانی که (در روز حدیبیّه دست در دست شما گذاشته بر این امر) بیعت می‌کنند که (از میدان جنگ نمی‌گریزند) پس آنان (در حقیقت) با خداوند بیعت می‌کنند؛ (زیرا هدف از بیعت با شما بجای آوردن احکام خداوند متعال است، و وقتی که حقیقت

چنین است پس گویا) دست خدا در دستهای آنان است، پس هر کسی که (پس از بیعت) عهد را بشکند (و به جای اطاعت مخالفت کند) وبال نقض عهد بر او واقع خواهد شد، و کسی که به این عهد وفا کند که او (در بیعت) باخدا بسته است، خداوند به زودی اجر بزرگی به او خواهند داد.

معارف و مسایل

در آیات پیشین انعامی ذکر شده بود که شامل حال رسول خداﷺ، و امّتش، به خصوص شرکت کنندگان بیعت الرضوان، شده بود و چون عطا کننده‌ی این نعمتها خداوند، و واسطه‌ی آن رسول کریمﷺ، می‌باشد، بنابر این، در این آیات حقوق و تعظیم و تکریم او ذکر شده است، پس نخست آن‌حضرتﷺ، را مورد خطاب قرار داده، سه صفت از صفات او را بیان فرموده است: شاهد، بشیر و نذیر، شاهد به معنای گواه است که در تفسیر آیه‌ی ۴۱ سوره‌ی نساء: ﴿**فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَ جِئْنَابِكَ عَلَىٰ هَـٰؤُلَاءِ شَهِيداً**﴾ در جلد سوم، صفحه‌ی ۵۱۷ از معارف القرآن گذشت، که هر پیامبری گواهی خواهد داد که احکام خدا را به امّت خود رسانیده است که عدّه‌ای فرمانبرداری نمود و گروهی دیگر نافرمانی کردند و نیز پیامبراسلامﷺ، بر امّت خود گواهی خواهند داد.

و نیز قرطبی در تفسیر همین آیه سوره‌ی نساء نوشته است که این گواهی انبیاعليهم‌السلام، در خصوص کسانی می‌باشد که در حیات آنان وجود داشته‌اند، مبنی بر این‌که چه کسانی دعوت حق آنان را پذیرفته‌اند، و چه کسانی از آنان نافرمانی کرده‌اند، و گواهی رسول خداﷺ، نیز متعلّق به مردم زمان خودش می‌باشد.

و بعضی دیگر فرموده‌اند: این‌گواهی شامل اعمال و طاعات و سیئات همه‌ی امّت می‌باشد؛ زیرا در بعضی روایات آمده است که فرشتگان اعمال

امّت را هر صبح و شام به محضر آن‌حضرت ﷺ، عرضه می‌کنند، لذا آن‌جناب ﷺ، از تمامی اعمال امّت با خبر خواهد شد[۱].

و بشیر به معنای مژده دهنده و نذیر به معنای ترساننده است، به این معنی که آن‌جناب ﷺ، به مؤمنین و اطاعت کنندگان امّت، جنّت را مژده می‌دهند، و کفّار و فجّار را از عذاب می‌ترسانند. سپس در مقام بیان هدف ارسال رسول، این حقیقت بیان شده است، که تا مردم به خدا و رسول او ایمان بیاورند، و نیز توأم با ایمان سه صفت بیان شده است که مؤمنین باید به آنها متّصف باشند: تعزروه، تؤقروه و تسبحوه؛ تعزروه از تعزیر مشتق است، به معنای کمک کردن، و سزای مجرمین. از آن جهت تعزیر نامیده شده است که در حقیقت مجازات مجرم کمکی به اوست[۲].

و تؤقروه از توقیر مشتق است؛ به معنای تعظیم و تسبّحوه از تسبیح به معنای به پاکی یاد کردن، مشتق می‌باشد. از میان سه لفظ فوق، لفظ اخیر، فقط برای خداوند متعال متعیّن است؛ زیرا احتمال دیگری در ضمیر تسبحوه، جز این‌که به سوی خدا راجع باشد، وجود ندارد. بنابر این، بعضی از حضرات ضمایر دو لفظ دیگر را نیز به خدا راجع نموده، چنین معنی کرده‌اند که: به خدا ایمان بیاورید و خدا را، یعنی دین و رسولش را کمک کنید و تعظیم او را به‌جا بیاورید و او را به پاکی یاد کنید.

و بعضی دیگر ضمایر «تؤقروه و تعزروه» را به سوی رسول خدا ﷺ، راجع می‌دانند، و معنی آیه را چنین بیان کرده‌اند که: رسول خدا را یاری دهید و تعظیم او را بجا بیاورید و خدا را به پاکی یاد کنید؛ امّا بعضی فرموده‌اند که در این صورت انتشار ضمایر لازم می‌آید، که مخالف با بلاغت می‌باشد؛ سپس بیعتی را ذکر می‌کند که در قسمت دهم واقعه‌ی حدیبیّه بیان گردید.

۱ ـ ذکره القرطبی عن سعید بن المسیب.
۲ ـ مفردات القرآن، راغب.

حق تعالی در خصوص این بیعت فرموده است: کسانی که با رسول خدا بیعت کرده‌اند چون هدف از آن اجرای احکام الهی و طلب رضایت او بوده است گویی مستقیماً با خدا بیعت کرده‌اند. لفظ دست خدا از متشابهات است که نه کسی حقیقت و کیفیّت آن را می‌داند و نه اندیشه و تفکّر در آن صحیح است، فضایل این بیعت در آینده خواهد آمد.

بیعت در اصل عبارت است از: تعهّد نمودن برای انجام کاری، روش قدیمی و مسنون آن، عبارت است از گذاشتن دست تعهّد در دست کسی که بااو بیعت می‌شود؛ ولی گذاشتن دست در دست دیگر، ضروری و الزامی نیست، بلکه هر عملی که بر عهده‌ی کسی گذاشته شود، پایبندی به آن شرعاً واجب و لازم است.

و تخلّف از آن حرام می‌باشد، از این جهت فرمود که: چون کسی این بیعت را بشکند، عملی به ضرر خود انجام داده است، و ضرری به خدا و رسول از این جهت نخواهد رسید، و کسی که به آن پایبند بماند خداوند به او اجری بزرگ عطا خواهد نمود.

سَيَقُولُ لَكَ الْمُخَلَّفُونَ مِنَ الْأَعْرَابِ شَغَلَتْنَا أَمْوَٰلُنَا وَ أَهْلُونَا
اکنون می‌گویند به تو بازماندگان بیابان‌نشین، که مشغول داشت ما را اموال ما و افراد خانواده‌ی ما،

فَاسْتَغْفِرْ لَنَا يَقُولُونَ بِأَلْسِنَتِهِم مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ قُلْ
پس آمرزش بخواه برای ما، می‌گویند به زبانهای خود آنچه نیست در دلهای‌شان، بگو

فَمَن يَمْلِكُ لَكُم مِنَ اللهِ شَيْئاً إِنْ أَرَادَ بِكُمْ ضَرّاً أَوْ أَرَادَ بِكُمْ نَفْعاً
چه کسی اختیار دارد برای‌شما از خدا چیزی، اگر او بخواهد ضرر شما را، یا بخواهد نفع شما را

بَلْ كَانَ اللهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيراً ﴿۱۱﴾ بَلْ ظَنَنْتُمْ أَن لَن يَنقَلِبَ الرَّسُولُ
بلکه هست خداوند بر تمام کارهای شما آگاه. بلکه شما پنداشتید که هرگز برنمی‌گردد رسول

وَ ٱلْمُؤْمِنُونَ إِلَىٰٓ أَهْلِيهِمْ أَبَداً وَ زُيِّنَ ذَٰلِكَ فِى قُلُوبِكُمْ وَ ظَنَنتُمْ ظَنَّ ٱلسَّوْءِ
ومسلمانان به‌خانه‌های خود هرگز، و آراسته شد این‌در دلهای شما، وگمان بردید گمان‌بد

وَ كُنتُمْ قَوْماً بُوراً ﴿۱۲﴾ وَ مَن لَّمْ يُؤْمِن بِٱللَّهِ وَ رَسُولِهِ فَإِنَّآ أَعْتَدْنَا
و بودید قوم تباه شونده. و هر کسی یقین نکند به خدا و رسول او، پس ما آماده کرده‌ایم

لِلْكَٰفِرِينَ سَعِيراً ﴿۱۳﴾ وَ لِلَّهِ مُلْكُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَ ٱلْأَرْضِ يَغْفِرُ لِمَن
برای‌منکران آتشی سوزان. وازآن خداست پادشاهی‌آسمانهاوزمین، می‌آمرزد هرکسی‌را

يَشَآءُ وَ يُعَذِّبُ مَن يَشَآءُ وَكَانَ ٱللَّهُ غَفُوراً رَّحِيماً ﴿۱۴﴾
که‌بخواهدوعذاب‌می‌دهدهرکسی‌راکه‌بخواهدوهست‌خداوندآمرزنده‌مهربان.

خلاصه‌ی تفسیر

بادیه نشینانی که (از سفر حدیبیّه) باز ماندند (و در سفر شرکت نکردند) عنقریب (چون به مدینه برسید) به شما (من‌باب معذرت) خواهند گفت (که علّت این‌که ما با شما در این سفر شرکت نکردیم، آن بود که) اموال و اهل و عیال به ما مجال ندادند (به ضروریات آنها مشغول بودیم) پس (ای پیغمبر! به جهت این کوتاهی) برای ما مغفرت طلب کن (آنگاه خداوند متعال آنان را تکذیب می‌کند که) آنان سخنانی را بر زبان جاری می‌سازند که در دل ندارند، (و باز آن‌حضرتﷺ، را تلقین می‌فرماید که چون از شما عذر خواستند، پس به آنان) بگو که (اوّلاً اگر این عذر خواهی درست هم باشد، در قبال دستور قطعی خدا و رسولش عذری باطل می‌باشد؛ زیرا می‌پرسیم) چه کسی (در برابر خداوند متعال) اختیاری (در خصوص نفع و ضرر) دارد، اگر الله تعالی بخواهد که منفعت یا نقصانی به شما برساند (به این معنی که نفع و ضرری که بنابر تقدیر الهی می‌بایست بر مال یا جان و عیال شما وارد آید، کسی قدرت تخلّف و برگشت آن را ندارد. البتّه شریعت اسلام در

اینگونه موارد، عذر این قبیل حضرات را پذیرفته و اجازه داده است، در صورتی که آن عذر واقعی باشد، و هر زمان که شریعت، آن عذر را قبول نکرده و مجاز ندانسته است؛ بلکه حکم قطعی صادر نموده است چون واقعه‌ی ما نحن فیه، که خدا و رسولش اشتغال به اهل و عیال را در آن، عذر قابل قبولی، تلقّی نفرموده‌اند، اگر چه عذر واقعی هم باشد.

ثانیاً معذرت خواهی که شما می‌کنید واقعی و درست هم نیست؛ چنان که بعداً خواهد آمد، و شما فهمیدید که من از این دروغ شما آگهی ندارم؛ امّا حقیقت این است که) خداوند متعال بر همه‌ی اعمال شما آگاهی دارد (و مرا به واسطه وحی، مطّلع ساخته است که علّت عدم حضور شما آن نیست که شما بیان می‌کنید) بلکه علّت اصلیش آن بود که می‌پنداشتند که رسول خدا و مؤمنان به خانه و کاشانه‌ی خویش باز نمی‌گردند (و مشرکان همه‌ی آنان را از بین می‌برند) و این امر در قلوبتان مزیّن شده بود (و بنابر عداوتی که با خدا و رسولش داشتید، این را در دل آرزو هم کردید) و چه می‌پنداشتید و شما (به واسطه آن بدگمانی‌هایی که تخیّلات کفر آمیزند) بودید، برباد شونده، (و اگر با شنیدن این وعیدها اکنون نیز ایمان بیاورید چه بهتر، و در غیر این صورت) هر کسی که به خدا و رسولش ایمان نیاورد، پس ما دوزخ را برای کافران مهیّا کرده‌ایم، (و از تقرّر قانون یاد شده برای مؤمن و غیر مؤمن تعجّب نشود؛ زیرا) سلطنت کل آسمانها و زمین از آن خداست، کسی را که او بخواهد می‌آمرزد، و کسی را که بخواهد عذاب می‌دهد، و (اگر چه کفّار سزاوار عذاب می‌باشند، لیکن) خداوند متعال بسی غفور و رحیم است (حتّی اگر آنها با صدق دل، ایمان بیاورند آنان را نیز می‌آمرزد.)

معارف و مسایل

مضمونی که گذشت در خصوص بادیه‌نشینانی بود که چون

آن‌حضرت ﷺ، آنها را جهت شرکت در سفر حدیبیّه دعوت کرده بود، به بهانه‌گیری متوسّل شدند، چنان‌که ذکر آن در قسمت اوّل واقعه‌ی حدیبیّه آمده است، و از بعضی روایات ثابت می‌شود که عدّه‌ای از آنها بعداً توبه نموده و از خود اخلاص نشان دادند.

سَيَقُولُ ٱلْمُخَلَّفُونَ إِذَا ٱنطَلَقْتُمْ إِلَىٰ مَغَانِمَ لِتَأْخُذُوهَا ذَرُونَا
اکنون می‌گویند بازماندگان، وقتی بروید برای جمع‌کردن اموال غنیمت بگذارید که ما هم

نَتَّبِعْكُمْ يُرِيدُونَ أَن يُبَدِّلُوا كَلَٰمَ ٱللَّهِ قُل لَّن تَتَّبِعُونَا كَذَٰلِكُمْ قَالَ ٱللَّهُ
می‌آییم باشما، می‌خواهند تغییر دهند گفته‌ی خدا را، بگو هرگز نمی‌آیید باما، چنین گفته است الله

مِن قَبْلُ فَسَيَقُولُونَ بَلْ تَحْسُدُونَنَا بَلْ كَانُوا
جلوتر، پس خواهند گفت چنین نیست بلکه شما می‌سوزید از استفاده‌ی ما، چنین نیست،

لَا يَفْقَهُونَ إِلَّا قَلِيلًا ﴿۱۵﴾ قُل لِّلْمُخَلَّفِينَ مِنَ ٱلْأَعْرَابِ سَتُدْعَوْنَ
بلکه آنان نمی‌فهمند مگر اندکی. بگو به پس‌ماندگان بادیه‌نشینان، به‌زودی خوانده می‌شوید

إِلَىٰ قَوْمٍ أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ تُقَٰتِلُونَهُمْ أَوْ يُسْلِمُونَ فَإِن تُطِيعُوا
به‌سوی قومی جنگجو که با آنان می‌جنگید یا آنان مسلمان می‌شوند، پس اگر اطاعت کردید

يُؤْتِكُمُ ٱللَّهُ أَجْرًا حَسَنًا وَإِن تَتَوَلَّوْا كَمَا تَوَلَّيْتُم مِّن قَبْلُ
می‌دهد خداوند به شما پاداش خوب، و اگر برگردید هم چنانکه برگشتید از پیش.

يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا ﴿۱۶﴾ لَّيْسَ عَلَى ٱلْأَعْمَىٰ حَرَجٌ وَلَا عَلَى ٱلْأَعْرَجِ حَرَجٌ
عذاب می‌دهد به شما عذاب دردناک. نیست بر کور، تنگی، و نه بر لنگ، تنگی،

وَلَا عَلَى ٱلْمَرِيضِ حَرَجٌ وَمَن يُطِعِ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ يُدْخِلْهُ
و نه بر مریض تنگی، و هر کسی که اطاعت کند از خدا و رسولش داخل می‌کند او را در

جَنَّـٰتٍ تَجْرِى مِن تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَـٰرُ وَ مَن يَتَوَلَّ يُعَذِّبْهُ عَـذَاباً أَلِـيماً ﴿١٧﴾
باغهایی‌که جاری‌است به‌زیر آنـها‌جویها، وهـرکسی‌برگردد عـذاب‌مـی‌دهداوراعـذاب‌دردنـاک.

خلاصه‌ی تفسیر

کسانی که (از سفر حدیبیّه) باز مانده‌اند، به زودی چون شما جهت جمع کردن اموال غنیمت (خیبر) می‌روید، (چون برای فتح خیبر می‌روید، و در آنجا توقّع حصول غنیمت وجود دارد، پس به شما) می‌گویند که به ما نیز اجازه بدهید تا با شما بیاییم (علّت چنین تقاضایی، توقّع مال غنیمت بود، که از قراین، حصولش معلوم شده بود، برخلاف سفر حدیبیّه که در آن زحمت متوقّع، بلکه به خود همراه داشت، و حق تعالی در این خصوص فرمود که) آنان می‌خواهند دستور خدا را تغییر دهند؛ (زیرا دستور خدا چنین بود که در این غزوه کسانی شرکت کنند که در حدیبیه و بیعت الرضوان حضور داشته‌اند، و غیر از آنان کسی دیگر شرکت نکند، بویژه آنان که در سفر حدیبیّه تخلّف نموده و بهانه جویی پیش کردند) پس بگویید که شما هرگز نمی‌توانید با ما بیایید (ما نمی‌توانیم این خواسته‌ی شما را بپذیریم؛ زیرا این متضمّن تبدیل شدن حکم خداست، چرا که) خداوند متعال قبلاً چنین فرموده است (به هنگام بازگشت از حدیبیّه چنین دستور داده بود که: در غزوه‌ی خیبر کسی دیگر، از اهل حدیبیّه نباید شرکت کند، و این دستور الهی ظاهراً در قرآن مذکور نیست، لذا معلوم می‌گردد که به آن‌جناب ﷺ، به وسیله‌ی وحی غیر متلو (تلاوت شده) دستور رسیده که الآن توسط احادیث بیان می‌گردد، و این احتمال هم وجود دارد که مراد از فتح قریب در آیه‌ی هیجدهم سوره‌ی فتح که پس از بازگشت از حدیبیّه نازل شد، همین فتح خیبر باشد، و این آیه مشیر به این‌که فتح خیبر نصیب اهل حدیبیّه می‌باشد، و چون شما به آنان چنین پاسخ بدهید) پس آنان می‌گویند (ظاهر

چنین است که مراد از گفتن، شفاهاً نمی‌باشد، بلکه به دیگران می‌گویند، همراه نبردن ما بنابه دستور خدا نیست) بلکه شما بر ما حسد می‌برید، (بنابر این، شرکت ما را نمی‌پسندید، در حالی که شایبه‌ای از حسد در وجود مسلمانان نبود) بلکه خود آنان کم می‌فهمند (اگر فهم کامل می‌داشتند، می‌توانستند حکمت این دستور الهی را به آسانی دریابند، که آنان در حدیبیّه در معرض خطر بزرگ و آزمایش سختی قرار گرفته و پیروز شدند، و منافقین اغراض دنیوی را پیش کشیدند، و این است علّت تخصیص آنان و محرومیّت منافقان، تا اینجا بحث در خصوص خیبر بود، که بعداً در خصوص واقعه‌ای دیگر بحث می‌کند که؛ پس به این بازماندگان بادیه‌نشین بگویید که (در خیبر شرکت نکردید باکی نیست، موارد دیگری برای تحصیل ثواب وجود دارد که) به زودی شما به سوی (جنگ با) کسانی دعوت می‌شوید که بسیار جنگجو می‌باشند (که مراد از آن فارس و روم می‌باشند[1]، چرا که مبارزان آنها تربیت یافته و مجهز بودند تا) آنان جنگ کنید و یا آنها به اطاعت (اسلام) در آینده (چه این اطاعت با قبول اسلام باشد، و چه با اطاعت از حکومت اسلام و پرداخت جزیه حاصل بشود، حاصل مطلب این‌که برای این فراخوانده خواهید شد) پس (آنگاه) اگر اطاعت بجا آورید (و با آنها جهاد نمودید) خداوند متعال به شما پاداش خوبی عطا خواهد کرد، و اگر در آن زمان باز روگردانید، چنان‌که قبلاً (در حدیبیّه و یا موارد دیگری) روگردانید. پس او شما را به عذاب دردناکی گرفتار خواهد کرد، (البتّه افراد معذور از این دعوت به جهاد مستثنی می‌باشند، چنان که) نه بر کور، گناهی عاید می‌گردد، و نه بر لنگ، گناهی می‌باشد، و نه بر بیمار، گناهی می‌آید، و (و وعده‌ای که قبلاً به مجاهدان مبنی بر دخول جنّت، و وعیدی برای متخلّفین مذکور است، مختص به آنان

۱ - کذا فی الدر المنثور عن ابن عباس.

نمی‌باشد؛ بلکه قاعده‌ای کلّی است که) هر کسی که گفتار خدا و رسول او را بپذیرد او را در چنان بهشتی داخل می‌کند که در زیر آن جویباران جاری است، و چون کسی از حکم او رو بگرداند او را به عذاب دردناک سزا خواهد داد.

معارف و مسایل

در آیات مذکور، از واقعه‌ای یاد می‌شود که پس از برگشت آن‌حضرتﷺ، از حدیبیّه در سال ۷ هجری به وقوع پیوست، زمانی که آن‌حضرتﷺ، تصمیم گرفت که به جنگ خیبر تشریف ببرد، کسانی را با خود به همراه برد که در سفر حدیبیّه و بیعت‌الرضوان شرکت داشتند، و خداوند به پیامبرش مژده داده بود که خیبر را فتح نموده و اموال زیادی را به غنیمت خواهید گرفت.

و بادیه‌نشینانی که باوجود دعوت آن‌حضرتﷺ، از شرکت در حدیبیّه باز مانده بودند، خواستند در جهاد خیبر شرکت جویند؛ زیرا از قراین فهمیده بودند که امیدی به فتح خیبر و نایل شدن به اموال غنیمت وجود دارد، و یا با مشاهده‌ی برکات صلح حدیبیه و معامله‌ی خدا با مسلمانان، از بازماندن خویش پشیمان شده بودند؛ لذا هم اکنون می‌خواستند آن را جبران کنند که قرآن در مقام پاسخ به آنان فرمود، که آنان می‌خواهند کلام خداوند، یعنی حکم او را تغییر دهند.

﴿**يُرِيدُونَ أَن يُبَدِّلُوا كَلَـٰمَ ٱللَّهِ**﴾ و مراد از حکم در اینجا اختصاص اهل حدیبیّه به فتح خیبر و مغانم آن است، و بعداً در عبارت: ﴿**كَذَٰلِكُمْ قَالَ ٱللَّهُ مِن قَبْلُ**﴾ نیز تخصیص اهل حدیبیّه بیان شده است، ولی این سؤال پدید می‌آید که این تخصیص در هیچ جایی از قرآن مذکور نیست، پس چگونه صحیح است که این تخصیص به کلام الله و قال الله تعبیر شود.

وحی الهی تنها در قرآن منحصر نیست، بلکه احکامی که به ذریعه‌ی وحی بجز قرآن آمده و احادیث رسول هم در حکم کلام الله می‌باشند.

علما فرموده‌اند که وعده‌ای که اهل حدیبیّه به شرکت در جنگ خیبر به صورت ویژه که خداوند آن را بیان فرمود، در هیچ جایی از قرآن ذکر نشده است، بلکه خداوند آن را در سفر حدیبیّه به وسیله‌ی وحی غیر متلّو برای رسولش بیان فرموده بود، و از آن جهت در اینجا به کلام الله و قال الله تعبیر شده است، لذا معلوم گردید که علاوه بر احکامی که قرآن مجید متضمّن آنهاست، احکام احادیث صحیح نیز بر حسب تصریح قرآن مجید در حکم کلام الله و قول الله می‌باشند، جهت برملا ساختن الحاد آنانی که احادیث رسول خداﷺ، را حجّت نمی‌دانند، آیات فوق کافی است؛ و استدلال از جمله‌ی: ﴿أَثَـٰبَهُمْ فَتْحاً قَرِيباً﴾ که در سوره‌ی «فتح،» در سفر حدیبیّه نازل شده و مراد از آن به اتّفاق مفسّرین فتح خیبر است، بر این‌که وعده‌ی فتح خیبر و نایل شدن به اموال غنیمت، در آن می‌تواند مصداق کلام الله و قال الله باشد؛ لذا چگونه می‌توان گفت که در هیچ جای قرآن وعده‌ی شرکت اهل حدیبیّه در فتح خیبر ذکر نشده است.

جوابش این‌که اگر چه در اینجا وعده‌ای به غنیمت داده شده است، امّا در هیچ جایی ذکر نشده است که این مختص به اهل حدیبیّه است، و کسانی دیگر نمی‌توانند در آن شرکت جویند، و این تخصیص بدون شک از احادیث رسول خداﷺ، معلوم گردیده است، و مصداق کلام الله و قال الله در حقیقت همین است، و بعضی که آیه‌ی ۸۳ سوره‌ی توبه: ﴿فَاسْتَأْذَنُوكَ لِلْخُرُوجِ فَقُلْ لَنْ تَخْرُجُوا مَعِىَ أَبَداً وَ لَنْ تُقَاتِلُوا مَعِىَ عُدَوّاً إِنَّكُمْ رَضِيتُمْ بِالْقُعُودِ أَوَّلَ مَرَّةٍ﴾، را مصداقش قرار داده‌اند از این لحاظ صحیح نمی‌باشد که این آیات در خصوص غزوه تبوک نازل شده‌اند، و آن پس از غزوه‌ی خیبر در سال ۹هـ

واقع شده است[۱].

﴿قُل لَّن تَتَّبِعُونَا﴾ آنچه در اینجا خطاب به متخلّفین حدیبیّه فرمود، مبنی بر این‌که شما هرگز نمی‌توانید با ما همراه باشید، تنها مختص به غزوه‌ی خیبر است و دلالت بر این‌ندارد که در آینده نیز نمی‌توانند در جهاد شرکت جویند، چنان‌که هر دو قبیله مزینه و جهینه بعداً با رسول خداﷺ، در غزوات شریک شدند[۲].

بعضی از متخلّفین حدیبیّه، پس از این، توبه نموده به راستی مسلمان شدند

در زمان غزوه‌ی خیبر متخلّفین حدیبیّه از شرکت در جهاد باز داشته شدند، در صورتی‌که همه‌ی آنها منافق نبودند، بعضی از آنان مسلمان بودند، و بعضی دیگر اگر چه در آن زمان منافق بودند، ولی توفیق یافتند که مسلمان و مؤمنان وارسته‌ای گردند، بنابر این، جهت دلجویی آنان، آیات بعدی نازل شده و به آنان تسلّی داده شد، که اگر چه غزوه‌ی خیبر به خاطر وعده‌ی الهی به اهل حدیبیّه اختصاص یافته است، ولی کسانی که مسلمان مخلص هستند و از اعماق قلب خود می‌خواهند که در جهاد شرکت کنند، موارد دیگری را در پیش دارند، و آن موارد را قرآن مجید به عنوان پیش‌گویی خاص، بیان فرمود که بعد از آن‌حضرتﷺ، به ظهور خواهند پیوست، چنان‌که می‌فرماید:

﴿سَتُدْعَوْنَ إِلَىٰ قَوْمٍ أُوْلِى بَأْسٍ شَدِيدٍ﴾ یعنی وقتی فرا خواهد رسید که شما برای جهاد فرا خوانده خواهید شد، و طرف مقابل جهاد قومی خواهد بود که مبارزانش بسیار جنگجو می‌باشند، و تاریخ اسلام گواه است که این وقایع در عهد مبارک آن‌حضرتﷺ، اتّفاق نیفتاد؛ زیرا اوّلاً ثابت نیست که

---

۱ - قرطبی و غیره.

۲ - کمافی الروح عن البحر. بیان القرآن.

آن‌حضرت ﷺ، اعراب را به جهاد دعوت نموده باشند، ثانیاً پس از واقعه‌ی خیبر مبارزه با قومی که قرآن مجید آنچنان شجاعت و دلاوری آنها را بیان می‌کند، اتّفاق نیفتاد، و در غزوه‌ی تبوک اگر چه مبارزه با چنین قومی به وقوع پیوست، امّا دعوت نمودن اعراب جهت شرکت در آن جهاد، به ثبوت نرسیده و در آن قتالی پیش نیامد؛ زیرا خداوند متعال طرف مقابل را مرعوب ساخت و حاضر به مبارزه نشدند، و آن‌حضرت ﷺ، و اصحاب بدون مقاتله برگشتند، و هم چنین ثابت نیست که آنها برای غزوه‌ی حنین دعوت داده شده باشند و نه طرف مقابل قومی بود که بسیار جنگجو و مجهّز باشد، بنابر این بعضی از ائمّه‌ی تفسیر فرموده‌اند که مراد از این قوم، فارس و روم یعنی لشکر کسریٰ و قیصر می‌باشند، که جهاد با آنها در عصر حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه، اتّفاق افتاد[1].

حضرت رافع بن خدیج نیز فرموده است که ما این آیه‌ی قرآن را تلاوت می‌کردیم و نمی‌فهمیدیم که مراد از آن، چه قومی است تا این‌که بعد از وفات آن‌حضرت ﷺ، حضرت صدّیق اکبر در زمان خلافتش ما را برای جهاد با قبیله‌ی بنوحنیفه (اهل یمامه) دعوت نمود، آنگاه فهمیدیم که مراد از این آیه اهل یمامه می‌باشد و در بین این دو قول تضادی وجود ندارد؛ زیرا آیه شامل همه‌ی این اقوام می‌باشد.

امام قرطبی پس از نقل آیه‌ی گذشته فرموده است که این آیه دلیلی بر حقّانیت خلافت حضرات صدّیق اکبر و فاروق اعظم رضی‌الله‌عنهما می‌باشد که خود قرآن دعوت آنان را در این آیه ذکر فرموده است.

﴿تُقَـٰتِلُونَهُمْ أَوْ يُسْلِمُونَ﴾ در قرائت حضرت ابّی بن کعب حتی یسلموا بدون نون آمده است، بنابر این قرطبی او را، به معنای حتّی قرار داده است، یعنی قتال با آن قوم تا زمانی ادامه خواهد داشت که آنها مطیع و فرمانبردار

---

۱ ـ و هو قول ابن عباس و عطا و مجاهد و ابن ابی لیلیٰ والحسن، قرطبی.

گردند، و این اطاعت چه با قبول اسلام و چه با پذیرفتن اطاعت از حکومت اسلامی باشد.

﴿لَّيْسَ عَلَى ٱلْأَعْمَىٰ حَرَجٌ﴾ حضرت ابن عبّاس فرموده است که وقتی در ضمن آیات سابق وعید به عذاب برای متخلّفین آمده که: ﴿إِن تَتَوَلَّوْا كَمَا تَوَلَّيْتُم مِّن قَبْلُ يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا﴾، بعضی از صحابه به این فکر فرو رفتند که ما صلاحیّت شرکت در جهاد را نداریم، نکند که این وعید شامل حال ما نیز بشود، که این آیه نازل گردید که کور و لنگ و مریض از حکم شرکت در جهاد مستثنی می‌باشند، والله اعلم.

لَّقَدْ رَضِيَ ٱللَّهُ عَنِ ٱلْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ ٱلشَّجَرَةِ فَعَلِمَ
به تحقیق که خداوند راضی شد از مؤمنان، وقتی که بیعت کردند با تو زیر درخت، پس دریافت

مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنزَلَ ٱلسَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَ أَثَـٰبَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا ﴿١٨﴾ وَ
آنچه در دلهایشان بود، پس نازل کرد بر آنها اطمینان، و انعام داد به آنها فتحی نزدیک. و

مَغَانِمَ كَثِيرَةً يَأْخُذُونَهَا وَ كَانَ ٱللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا ﴿١٩﴾ وَعَدَكُمُ
بسیار غنیمت، که آنهارا خواهند گرفت، و هست خداوند غالب وحکیم. وعده داده به شما

ٱللَّهُ مَغَانِمَ كَثِيرَةً تَأْخُذُونَهَا فَعَجَّلَ لَكُمْ هَـٰذِهِ وَ كَفَّ
خداوند، غنایم زیادی که شما آنها را می‌گیرید، پس زود داد به شما این را، و باز داشت

أَيْدِيَ ٱلنَّاسِ عَنكُمْ وَ لِتَكُونَ ءَايَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ وَ يَهْدِيَكُمْ
دستهای مردم‌را از شما، و تا باشد نمونه‌ای از قدرت برای مسلمانان، وهدایت کند شما را

صِرَٰطًا مُّسْتَقِيمًا ﴿٢٠﴾ وَ أُخْرَىٰ لَمْ تَقْدِرُوا عَلَيْهَا قَدْ أَحَاطَ ٱللَّهُ بِهَا وَ كَانَ
به راه راست. و فتح دیگری که در قدرت شما نیامد و آن در قدرت خداست، و

اَللهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيراً ﴿۲۱﴾
خداوند می‌تواند هر چیز بکند.

خلاصه‌ی تفسیر

به تحقیق خداوند از مسلمانانی (که با شما همسفر شدند) راضی شد وقتی که (جهت ثابت‌قدم ماندن در جهاد) با شما بیعت می‌کردند، و آنچه (از اخلاص و تصمیمی که برای ایفای عهد) در دل داشتند، خداوند بر آن آگاهی داشت، و در قلوب آنان اطمینان پدید آورده (که بنابر این در مقابل حکم خدا کوچکترین تردیدی نداشتند، این از نعمات معنوی خداوند بود) و (همراه با این قدری نعمت محسوسی هم شامل حال آنان شد، که نعمت معنوی نیز در بر داشتند چنان که) فتحی فوری (فتح خیبر را) نصیب آنان نمود، و (در آن) غنیمتهای بی‌شماری نیز (بر آنان مبذول داشت) که آنان از آنها بهره‌مند می‌گردند، و خداوند بسیار غالب و بسیار حکیم است (که با قدرت و حکمت خویش چون مناسب بداند، فتح را نصیب کسی می‌کند، و این فقط منحصر در فتح خیبر نیست، بلکه) خداوند شما را به غنایم بسیار (دیگری نیز) وعده داده است، شما آنها را تحویل خواهید گرفت، پس سردست (از آن جمله) اینها را هم نصیب شما نموده است، و (برای رسیدن به آنها) دست مردم (خیبر و هم عهدان آنها) را از شما باز داشت (دلهای همه‌ی آنها را مرعوب ساخت تا همّت تعرّض به‌دست نیاوردند، و هدف از آن نفع دنیوی شما بود، تا بدین وسیله، به فراغت و آرامش به آن دست بیابید) و (نفع دینی هم در برداشت) تا این (واقعه نمونه‌ای باشد بر صدق وعده‌های دیگر) برای اهل ایمان (ایمان به صدق وعده‌های الهی پخته‌تر گردد) و تا شما را (بدین وسیله در تمام امور آینده) به راه راست هدایت فرماید (و مراد از آن راه، توکّل و اعتماد به خداوند کریم است تا برای

همیشه این واقعه را به‌یاد بیاورید و با اعتماد بر خداکار کنید.

در این صورت دو نفع دینی حاصل شد، یکی علمی و اعتقادی که آن را با لفظ: «لتکون» بیان فرموده است. و دیگری عملی و اخلاقی که آن را با لفظ: «یهدیکم» بیان فرموده است) و فتح دیگری نیز (وعده شده) است که (تا این زمان) به‌دست شما نرسیده است (فتح مکّه که تازمان نزول این آیه به وقوع نپیوسته بود، ولی) خداوند متعال آن را در احاطه (قدرت خویش) قرار داده است (که چون بخواهد شما را به آن نایل می‌گرداند، و (به این منحصر نیست، بلکه) الله تعالی بر همه چیز قادر است.

معارف و مسایل

﴿لَّقَدْ رَضِىَ ٱللهُ عَنِ ٱلْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ ٱلشَّجَرَةِ﴾، مراد از این بیعت، بیعت حدیبیّه می‌باشد، که قبلاً ذکر آن در جمله: **﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ﴾**، گذشت و این آیه نیز متعلّق و مؤکّد آن است که خداوند در این آیه از شرکت کنندگان این بیعت اعلام رضایت نموده است، و از این جهت به آن «بیعت الرضوان» گفته می‌شود، و هدف از آن، گرامی داشت شرکت کنندگان آن بیعت و نیز تأکیدی بر آن است، تا به آن جامه‌ی عمل بپوشانند.

و در صحیحین از حضرت جابر رضی الله عنه، روایت است که در روز حدیبیّه آمار ما بالغ بر هزار و چهارصد نفر بود، و رسول خدا صلی الله علیه وسلم، به ما فرمود: «**أنتم خير أهل ٱلأرض**» یعنی شما بهترین مردم روی زمین هستید. و در صحیح مسلم از ام بشر نیز روایت است: «**لا يدخل ٱلنار أحد ممن بايع تحت ٱلشجرة**»، یعنی هیچ یک از آنان که در زیر درخت، دست بیعت در دست آن‌حضرت صلی الله علیه وسلم، نهادند وارد آتش جهنّم نمی‌شوند[1].

بنابر این، شرکت کنندگان بیعت الرضوان، مانند شرکای غزوه‌ی بدر

---

۱ - مظهری.

می‌باشند، و همانطوری که آیات قرآنی و احادیث پیامبرﷺ، به آنان مژده رضایت الهی می‌دهد، برای شرکت کنندگان در بیعت الرضوان نیز چنین مژده‌ای آمده است، و نتیجه‌ی این مژده‌ها آن است که سرانجام همه‌ی آنان به ایمان و اعمال صالح و مرضیّه ختم خواهد شد؛ زیرا اعلام رضایت الهی ضامن آن است.

طعن و تشنیع صحابه، و مباحثه پیرامون لغزش‌های آنان، مخالف با این آیه می‌باشد

در تفسیر مظهری آمده است که آن عدّه از افراد خیار امّت، که خداوند در خصوص آنان اعلام غفران و مغفرت فرموده است، اگر لغزش و گناهی از آنان صادر شود، باز هم بر اساس این آیه، مورد عفو خداوند تبارک و تعالی قرار گرفته‌اند؛ پس بحث و مباحثه و فکر و اندیشه در آن قسمت از معاملات آنان که به ظاهر مستحسن نبود، بدبختی و مخالفت با ظاهر این آیه می‌باشد، و نیز این آیه دلیل روشنی است علیه روافض که حضرات ابوبکر و عمر و دیگر اصحاب پیامبر خداﷺ، را متّهم به کفر و نفاق می‌کنند.

شجرة الرضوان

درختی که در این آیه ذکر شده درخت مغیلان است، و مشهور آن است که بعد از وفات آن‌حضرتﷺ، بعضی از مردم زیر آن می‌رفتند ونماز می‌خواندند، حضرت فاروق اعظمؓ، احساس خطر کرد که مبادا در آینده جاهلان به پرستش آن بپردازند، چنان‌که چنین وقایعی در امم گذشته به‌وقوع پیوسته است، بنابر این، دستور داد تا آن درخت را قطع کردند، ولی در صحیحین از حضرت طارق بن عبدالرحمٰن روایت است که من باری به حج رفتم و در راه گذرم بر عدّه‌ای افتاد که در مقامی اجتماع کرده بودند و نماز می‌خواندند، از آنان پرسیدم که این کدام مسجد است، گفتند این، آن

درختی است که رسول خداﷺ، در زیر آن از مردم بیعت گرفته است.

در خدمت سعید بن مسیب حاضر شدم و این واقعه را به او اطّلاع دادم؛ فرمود: پدرم از جمله کسانی بود که در این واقعه شرکت داشته است، او به من گفت: چون در سال بعد در مکّه‌ی مکرّمه حضور یافتیم، آن درخت را جستجو کردیم، جایش را فراموش کرده، نتوانستیم آن را بیابیم. باز سعید بن مسیب فرمود: اصحابی که در این بیعت شرکت داشتند، نتوانستند آن را دریابند، شما چگونه آن را پیدا کردید؟ بسی جای تعجّب است! آیا شما اطّلاع بیشتری از آنان داشتید؟[۱].

از این واقعه معلوم شد که بعضی با گمان محض درختی را انتخاب کردند، و در زیر آن حاضر شده، نماز خواندند، و حضرت فاروق اعظم می‌دانست که این، آن درخت نیست، باز احساس خطر کرد که مبادا مردم به شرک مبتلا شوند؛ دستور داد تا آن را قطع کنند.

فتح خیبر

خیبر عبارت از ولایتی است که مشتمل بر روستاها و قلعه‌ها و باغهای بسیار بود[۲].

﴿وَ أَثَـٰبَهُمْ فَتْحاً قَرِيباً﴾ به اتّفاق مفسّرین مراد از فتح قریب، فتح خیبر است، که پس از بازگشت از حدیبیّه به‌وقوع پیوست، که مطابق بعضی روایات اقامت آن‌حضرتﷺ، پس از بازگشت از حدیبیّه در مدینه‌ی منوّره بیست روز بوده است، که پس از آن عازم خیبر شد، و مطابق روایت ابن اسحاق آن‌حضرتﷺ، در ماه ذوالحجه به مدینه‌ی منوّره تشریف آورده و در ماه محرم‌الحرام سال ۷ هجری عازم غزوه‌ی خیبر گردید، و در ماه صفر سال مذکور خیبر فتح شد، و در «مغازی واقدی» نیز این موضوع آمده

۱ - روح المعانی.

۲ - مظهری.

است، حافظ ابن حجر فرموده است که قول راجح همین است[۱].

به هر حال ثابت شد که واقعه‌ی فتح خیبر بعد از مدّتی از سفر حدیبیّه واقع شده است، و به اتّفاق همه، نزول سوره‌ی فتح در اثنای سفر حدیبیّه بوده است، آری در این مورد اختلاف است که آیا کلّ سوره در آن زمان نازل شده است یا بعضی آیات از آن بعداً نازل گردیده است، و اگر صورت نخست راجح باشد، بیان واقعه‌ی خیبر در این آیات به صورت پیشگویی آمده است، و بنابر واقعی بودن و یقینی بودنش با صیغه ماضی آورده شده است، و اگر قول دوم راجح باشد، امکان دارد این آیات پس از وقوع فتح خیبر نازل شده باشد، والله اعلم.

﴿**وَ مَغَانِمَ كَثِيرَةً يَأْخُذُونَهَا**﴾، مراد از آن اموال غنیمت خیبر است که مسلمانان با سهولت و فراغ خاطر به‌دست آوردند.

﴿**وَعَدَكُمُ اللهُ مَغَانِمَ كَثِيرَةً تَأْخُذُونَهَا فَعَجَّلَ لَكُمْ هَـٰذِهِ**﴾، مراد از آن تمامی فتوحات اسلامی و غنایم آنهاست که تا قیام قیامت به‌دست خواهد آمد، غنایم قبلی بنابه دستور الهی به اهل حدیبیّه اختصاص یافت و آنچه در این آیه وعده شده است به همه می‌رسد، از اینجا معلوم می‌شود که حکم تخصیص، در این آیات ذکر نشده، بلکه به طور جداگانه به وسیله‌ی وحی به رسول الله اطّلاع داده شده است، و آن‌حضرتﷺ، به آن عمل نموده و به اصحاب نشان دادند.

﴿**وَكَفَّ أَيْدِيَ النَّاسِ عَنكُمْ**﴾، مراد از آنها، کفّار اهل خیبر است که موفّق نشدند تا از خود قدرتی نشان دهند.

امام بغوی فرموده است که مراد از آن قبیله‌ی غطفان حلیف یهود خیبر است، که چون شنیدند که رسول خداﷺ، به خیبر حمله نموده است، جهت کمک به یهود خیبر با تجهیزات قابل ملاحظه‌ای بیرون آمدند، ولی

۱ ـ تفسیر مظهری.

خداوند در قلوب آنها رعب انداخت و به این فکر افتادند که اگر به آن طرف برویم، بعید نیست که مسلمانان پشت سر به خانه‌های ما حمله آورند، در نتیجه، همه پشیمان شدند و بر سر جای خود نشستند[۱].

﴿وَ يَهْدِيَكُمْ صِرَاطاً مُسْتَقِيماً﴾، آنان از قبل به صراط مستقیم نایل آمده بودند، ولی همانطوری که قبلاً بیان شد، هدایت دارای درجات بسیاری است، و در اینجا مراد درجاتی است که هنوز به آن نایل نیامده بودند، و آن توکّل بر خدا و ازدیاد نیروی ایمان می‌باشد.

﴿وَ أُخْرَىٰ لَمْ تَقْدِرُوا عَلَيْهَا قَدْ أَحَاطَ اللّٰهُ بِهَا﴾، خداوند متعال به مسلمانان وعده‌ی فتوحات زیادی را داده است که آنان هنوز برای به‌دست آوردن آنها قادر نیستند، و چون از جمله‌ی آن فتوحات یکی فتح مکّی می‌باشد؛ لذا بعضی حضرات مراد آیه را فتح مکّه تلقّی کرده‌اند، ولی الفاظ آیه عام و مشتمل بر تمام فتوحات اسلامی تا قیام قیامت می‌باشد[۲].

وَ لَوْ قَـٰتَلَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوَلَّوُا الْأَدْبَـٰرَ ثُمَّ لَايَجِدُوْنَ وَلِيّاً وَ لَانَصِيراً ﴿۲۲﴾

واگرجنگ‌می‌کردند باشماکفار، برمی‌گشتند، پس‌نمی‌یافتند حمایت‌کننده‌ای‌ونه‌مددکاری.

سُنَّةَ اللّٰهِ الَّتِى قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلُ وَ لَن تَجِدَ لِسُنَّةِ اللّٰهِ تَبْدِيلاً ﴿۲۳﴾ و

سنت الهی است که از قبل جاری است، و هرگز نمی‌یابی سنت الهی را تغییر یافته. و

هُوَ الَّذِى كَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنكُمْ وَ أَيْدِيَكُمْ عَنْهُم بِبَطْنِ مَكَّةَ

اوست که باز داشت دستهای آنان را از شما و دستهای شما را از آنها در شهر مکه،

مِن بَعْدِ أَنْ أَظْفَرَكُمْ عَلَيْهِمْ وَ كَانَ اللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيراً ﴿۲۴﴾ هُمُ

پس از اینکه شما را بر آنها غلبه داد، و هست خداوند به آنچه، شما می‌کنید بینا. و اینها

۱ ـ مظهری.

۲ ـ مظهری.

اَلَّـذِينَ كَـفَرُوا وَ صَـدُّوكُمْ عَـنِ الْـمَسْجِدِ الْـحَرَامِ وَالْـهَدْىَ مَـعْكُوفاً
کسانی هستند که منکر شدند و باز داشتند شمارا از مسجد حـرام و قـربانی حـبس شـده را

أَن يَبْلُغَ مَحِلَّه وَ لَوْلَا رِجَالٌ مُؤْمِنُونَ وَ نِسَاءٌ مُؤْمِنَٰتٌ لَمْ تَعْلَمُوهُمْ
از اینکه برسد بجای خود، و اگر نمی‌بودند مردان ایماندار و زنان ایماندار که نـمی‌دانـید شـما

أَن تَطَـُٔوهُمْ فَتُصِيبَكُم مِّنْهُم مَّعَرَّةٌ بِغَيْرِ عِلْمٍ
آنهارا از اینکه پایمال‌شان می‌کنید، پس برسد بـه شـما از نـاحیه آنـان ویـرانـی نـا آگـاهانه،

لِيُدْخِلَ اللهُ فِى رَحْمَتِه مَن يَشَاءُ وَ لَوْ تَزَيَّلُوا
تاداخل کند خداوند در رحمت خویش هر کسی را که بخواهـد و اگـر بـه یک طـرف مـی‌شدند

لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَاباً أَلِيماً ﴿۲۵﴾ إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِى
مـی‌انـداخـتیم بـر آنـها آفت عـذاب دردنـاک را. وقـتی کـه جـای دادنـد کـفّار در

قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ حَمِيَّةَ الْجَـٰهِلِيَّةِ فَأَنزَلَ اللهُ سَكِينَتَهُ عَلَىٰ رَسُولِه وَ عَلَى
دلهای خود ضد نادانـی را، پس نـازل کـرد خـداونـد اطـمینان خـویش را بـر رسـولش و بـر

الْمُؤْمِنِينَ وَ أَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَىٰ وَ كَانُوا أَحَقَّ بِهَا وَ أَهْلَهَا وَ
مسلمانان و پایبند قرار داد آنان را بر کلمه‌ی ادب و بـودند آنـان سـزاوار بـه آن و اهـل آن، و

كَانَ اللهُ بِكُلِّ شَىْءٍ عَلِيماً ﴿۲۶﴾
هست خداوند به هر چیـز دانـا.

خلاصه‌ی تفسیر

و (چون مقتضیات سرکوبی کفّار به‌وجود آمده بود، چنان‌که بعداً توضیح داده خواهد شد، پس) اگر (این صلح در میان شما مسلمانان و کفّار مکّه برقرار نمی‌شد، بلکه) این کفّار با شما جنگ می‌کردند، پس (آنها بنابر همان مقتضیات) بر می‌گشتند، و می‌گریختند، و در آن صورت هیچ حامی

و مددکاری نمی‌یافتند، (و) خداوند متعال (در خصوص کفّار) همان قاعده‌ای را جاری ساخته است که از قبل معمول بوده است (و آنکه اهل حق غالب و اهل باطل مغلوب گردند، و اگر گاهی بنابر حکمت و مصلحت، تأخیری در آن پیش بیاید، منافاتی با آن ندارد) و هرگز در دستور الهی (از طرف هیچ کس) تغییری نخواهی یافت، (به این معنی که خداوند متعال بخواهد کاری انجام دهد و دیگری مانع گردد که انجام نگیرد) و اوست که دستهای شما را از (قتل) آنان و دستهای آنان را از (قتل) شما در (نزدیکی) مکّه (حدیبیّه) باز داشت، پس از این‌که شما را بر آنان مسلّط گردانیده بود (اشاره به واقعه‌ای است که در قسمت هشتم داستان حدیبیّه قبلاً بیان گردید که صحابه پنجاه نفر از قریش را دستگیر کرده بودند، و گروه دیگری نیز اسیر شده در دست مسلمانان قرار گرفته بود (که مسلمانان می‌توانستند آنها را به قتل برسانند؛ و از طرف دیگر حضرت عثمان و همراهانش در مکّه بازداشت بودند که کفّار می‌توانستند آنها را به قتل برسانند، و اگر خداوند چنین فرصتی به دو طرف می‌داد، یقیناً آتش جنگ شعله‌ور می‌شد، و اگر چه خداوند در نخستین آیه از آیات مذکور به وضوح بیان فرموده بود که در صورت وقوع جنگ باز هم مسلمانان فاتح می‌شدند؛ ولی بنابر علم الهی مصلحت مسلمانان در آن مضمر بود که در آن زمان جنگ به وقوع نپیوندد؛ و از طرف دیگر در قلوب مسلمانان رحم انداخت تا اسیران را نکشند و بدین صورت مسلمانان را از قتل آنان باز داشت، و از آن طرف قریش را از مسلمانان مرعوب ساخت که به صلح روی آوردند، و سهیل را به خدمت اقدس آن‌حضرتﷺ، اعزام کردند، و بدین ترتیب خداوند نگذاشت آتش جنگ در میان دو طرف شعله‌ور گردد) و خداوند (در آن زمان) کارهای شما را می‌دید (و سرانجام آنها را می‌دانست، لذا نگذاشت که چنین اتّفاقی بیفتد تا منجر به جنگ شود، و بعداً این بیان گردید که اگر جنگ در

می‌گرفت، کفّار به سبب چه چیزی و چگونه مغلوب قرار می‌گرفتند) آنان کسانی هستند که کفر ورزیدند و شما را از (به جا آوردن عمره به) مسجد حرام باز داشتند (مراد از آن مسجد الحرام و فاصله‌ی بین صفا و مروه است که در آن سعی انجام می‌گیرد، اگر چه مراد هر دو می‌باشد، امّا اکتفا به ذکر بازداشتن از مسجد حرام، بدان خاطر است که طواف، اصل است و نخست آن در مسجدالحرام به‌جا آورده می‌شود) و نیز چهارپایانی که جهت قربانی (در حدیبیّه همراه) نگاه داشته از رسیدن به محلّش (که منیٰ باشد) باز داشتند، (و ارتکاب این جرایم و ظلم در حرم، خواستار آن شد که به مسلمانان اجازه جنگ داده شود، تا آنها را سرکوب کنند، ولی بعضی مصالح و حکمتها مانع این اقتضا گردید، و یکی از آن حکمتها آن بود که بسیاری از مسلمانان در آن زمان در مکّه در دست کفّار محبوس بودند، و مورد ظلم قرار می‌گرفتند، هم چنان‌که در قسمت دهم واقعه‌ی حدیبیّه ذکر آن گذشت، و بیان گردید که ابوجندل به هنگام رسیدن از آن‌حضرت ﷺ، استغاثه نمود که اگر در آن زمان جنگ در می‌گرفت و ناخواسته و نا آگاهانه به آنان گزند می‌رسید، بلکه امکان داشت کشته شوند، که موجب تأسّف و حسرت می‌شد؛ بنابر این، خداوند اوضاعی پیش آورد که جنگ در نگیرد، و این مطلب را بعداً چنین بیان فرمود که) اگر (در آن زمان) بسیاری از مسلمانان مرد و زن (در مکّه) نمی‌بودند که شما از آنان آگاهی نداشتید (اگر احساس این خطر نمی‌بود که شما آنان را) پایمال می‌کردید و در اثر آن به شما نیز ناآگاهانه ضرر (رنج و غم) می‌رسید و کار خاتمه می‌یافت، ولی به این خاطر چنین وضعی پیش نیامد، تا خداوند متعال هر کسی را که بخواهد در رحمت خویش داخل نماید، (چنان‌که در اثر عدم قتال، جان آن مسلمانان نجات یافت، و شما نیز از گناه قتل آنها و حسرت و تأسّف بر آن، محفوظ ماندید، البتّه) اگر آنان (مسلمانان یاد شده از مکّه به جای دیگری)

منتقل می‌شدند، آن دسته (از اهل مکّه) را که کفر ورزیده بودند (به وسیله‌ی مسلمانان) به عذاب دردناکی گرفتار می‌نمودیم، (و اقتضاءات دیگری نیز برای مقتول و مغلوب بودن کفّار وجود داشت، و آن این‌که) وقتی که عار را در قلوب خود جای دادند و آن عار هم عار جاهلیت، (مراد از آن ضدّیتی است که به هنگام نوشتن لفظ بسم الله و رسول الله بروز دادند، هم چنان‌که در بیان معاهده‌ی صلح حدیبیّه ذکر شده است) پس (مقتضای آن، این بود (که مسلمانان به جوش آمده جنگ می‌کردند، ولی) خداوند متعال چنان تحمّلی از جانب خود به رسول خود و مؤمنان عطا فرمود که (در اثر آن از اصرار بر نوشتن کلمه‌ی بسم الله و رسول الله دست برداشتند، و صلح به پایان رسید) و (آنگاه) خداوند مسلمانان را بر کلمه‌ی تقویٰ پایدار نگاه داشت، (مراد از کلمه‌ی تقوا، کلمه‌ی طیّبه اقرار به توحید و رسالت است، و مراد از پایدار نگاه داشتن، آن است که به مقتضای اعتقاد به توحید و رسالت، از خداوند و رسول اطاعت شود، و آن ضبط و صبر مسلمانان برخلاف جذبات‌شان، از آن جهت بود که رسول خداﷺ، آنان را به ضبط و صبر دستور داده بود، در چنین برهه‌ای حسّاس، علیرغم جذبات خویش، اطاعت نمودن از رسولﷺ، به استقامت بر تقوا تعبیر شده است) و آنان (مسلمانان) بیشتر به این (کلمه‌ی تقوا در دنیا) حق دارند؛ (زیرا قلوبشان در تلاش حق است، و عاقبت این تلاش به ایمان منتهی می‌گردد) و (در آخرت نیز) اهل (ثواب) آن هستند، و خداوند همه چیز را کاملاً می‌داند.

معارف و مسایل

﴿بِبَطْنِ مَكَّةَ﴾، معنای اصلی بطن مکّه خود شهر مکّه است، ولی مراد از آن در اینجا مقام حدیبیّه می‌باشد، که بنابر اتّصال کامل آن به مکه، از آن، ﴿بِبَطْنِ مَكَّةَ﴾ تعبیر شده است، و از این تعبیر، آن امر تأکید می‌شود که

احناف فرموده‌اند که قسمتی از حدیبیّه جزو حرم است.

﴿وَ ٱلْهَدْیَ مَعْكُوفاً أَن يَبْلُغَ مَحِلَّهُ﴾، از این معلوم می‌شود که بر **محصر عن الحج و العمره**، یعنی کسی که پس از احرام بستن به علّتی از وارد شدن به مکّه باز داشته شود، به اتّفاق فقها لازم است که با ذبح قربانی از احرام بیرون آید ولی مورد اختلاف این است، که آیا می‌توان این قربانی را همانجا ذبح نمود که باز داشته شده است، یا این‌که شرط است که چون قربانیهای دیگر در حرم ذبح گردد؛ نزد احناف شرط است که در حدود حرم ذبح گردد و به این آیه استدلال می‌نمایند، که قرآن مجید برای این قربانیها محلّ خاصّی را مقرّر کرده است، که کفّار مسلمانان را از ورود به آنجا باز داشته بودند، پس از این معلوم گردید که برای صحّت این قربانی ذبح آن در حرم شرط است، ولی بنابه اعتراف خود احناف که حدیبیّه جزئی از حرم است، پس بازداشتن قربانیها از حرم چگونه ثابت می‌گردد؟ جوابش این است که اگر چه ذبح قربانی در هر کجای حرم از نظر شرع کافی است، ولی انجام آن در جای خاصّی از حرم که در مِنیٰ به نام منحر موسوم است افضل می‌باشد، و کفّار مکّه در آن زمان مسلمانان را از بردن قربانی تا این مقام افضل باز داشته بودند.

﴿فَتُصِيبَكُم مِّنْهُم مَّعَرَّةٌۢ بِغَيْرِ عِلْمٍ﴾، لفظ معرة را بعضی به گناه تفسیر کرده‌اند، و بعضی آن را مطلق ضرر و بعضی عیب گفته‌اند، و مراد از آن به ظاهر در این مقام، عیب می‌باشد، که اگر جنگ در می‌گرفت و مسلمانان مکّه ناآگاهانه به قتل می‌رسیدند این امر، معیوب و شرم آور، می‌بود، که کفّار از مسلمانان عیب می‌گرفتند، و به آنان طعنه می‌زدند، که برادران دینی خود را کشتند، و ضرری نیز در برداشت؛ زیرا ضرر مسلمانان مقتول بدیهی است، و وقتی که مسلمانان قاتل متوجّه می‌شدند، شدیداً پشیمان گشته متأسّف می‌شدند، و ضرر آنان متوجّه مسلمانان می‌گردید.

انتظام نمودن خداوند برای حفظ صحابه از اشتباه و عیب

امام قرطبی فرموده است که اگر مسلمانی ناآگاهانه به‌دست مسلمانی دیگر به قتل برسد، اگر چه این عمل، گناهی به حساب نمی‌آید، ولی عیب و عاری بوده موجب تأسّف خواهد شد، و در صورت وقوع قتل خطا احکام دیه و غیره اجرا خواهد گشت، و خداوند اصحاب رسولﷺ، خود را از این‌گونه اشتباه و خطا هم در حفظ خود نگاه داشت؛ لذا معلوم گردید که رو به خداوند در خصوص اصحاب، به گونه‌ای است که اگر چه آنان چون انبیاعليهم‌السلام، معصوم نمی‌باشند ولی جهت حفظ آنان از اشتباه و عیوب حفاظتی عمومی از جانب پروردگار صورت می‌گیرد.

﴿لِّيُدْخِلَ ٱللهُ فِى رَحْمَتِهِ مَن يَشَآءُ﴾، یعنی خداوند در آن زمان در قلوب مسلمانان تحمّل پدید آورده جهت عدم قتال برنامه‌ریزی فرمود؛ زیرا خداوند می‌دانست که بسیاری از آنان در آینده، اسلام را خواهند پذیرفت، پس جهت ترحّم بر آنان و نیز بر مسلمانانی که در مکّه محبوس بودند، چنین انتظامی بخشید.

﴿لَوْ تَزَيَّلُوا﴾، تزییل در اصل به معنای تفرّق است، به این معنی که اگر مسلمانان محبوس در مکّه، از کفّار جدا و ممتاز می‌بودند، تا مسلمانان آنان را شناخته از گزند نجاتشان می‌دادند؛ مقتضای اوضاع و احوال کافران آن بود که در همان وقت به وسیله‌ی مسلمانان به کیفر اعمال خود می‌رسیدند، ولی چون مسلمانان مستضعف و زندانی چنان با آنها مخلوط بودند که اگر جنگ در می‌گرفت راهی برای نجات آنان باقی نمی‌ماند؛ لذا خداوند بنابر رحم همیشگی خود، جنگ را متوقّف فرمودند.

﴿وَ أَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ ٱلتَّقْوَىٰ وَ كَانُوٓا أَحَقَّ بِهَا وَ أَهْلَهَا﴾، مراد از کلمه تقویٰ کلمه‌ی اهل تقواست یعنی کلمه‌ی توحید و رسالت، و از این جهت به آن

کلمه‌ی تقوا گفته شده است که آن کلمه، اساس تقواست، و نسبت به اصحاب فرمود: آنان مستحق و اهل این کلمه هستند، و هدف کفّار رسوا نمودن آنان بود که آنها را به کفر و نفاق متّهم می‌کردند، ملاحظه فرمایید در حالی که خداوند متعال آنان را به اهل و احق به کلمه‌ی اسلام قرار می‌دهد، آن بدبختان از ایشان برائت و بیزاری می‌جویند.

لَقَدْ صَدَقَ اللهُ رَسُولَهُ الرُّءْيَا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلُنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ
خداوند تصدیق فرمود برای‌رسولش خواب واقعی اوراکه داخل می‌شوید در مسجد حرام

إِن شَاءَ اللهُ ءَامِنِينَ مُحَلِّقِينَ رُءُوسَكُمْ وَ مُقَصِّرِينَ لَا تَخَافُونَ فَعَلِمَ
اگر خداوند بخواهد با آرام، تراشنده سرهای خود را و موگیرنده بدون ترس، پس دانست

مَا لَمْ تَعْلَمُوا فَجَعَلَ مِن دُونِ ذَٰلِكَ فَتْحاً قَرِيباً ﴿۲۷﴾ هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ
آنچه شمانمی‌دانید، پس مقررکرد جلوتر ازآن‌فتح نزدیکی. اوست‌که‌فرستاد رسول‌خودرا

بِالْهُدَىٰ وَ دِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ كَفَىٰ بِاللهِ شَهِيداً ﴿۲۸﴾
بر راه‌راست وبر دین حق، تاکه بر تر کند آن‌را از هر دین، وکافی‌است خدا ثابت‌کننده حق.

مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ وَ الَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ
محمدرسول‌خدا وکسانی‌که با او هستند زورآورند بر کفار، نرم دلند باهم، می‌بینی آنان‌را

رُكَّعاً سُجَّداً يَبْتَغُونَ فَضْلاً مِنَ اللهِ وَ رِضْوَاناً سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِم
در رکوع، در سجده تلاش می‌کنند فضل‌خداراو رضایت اورا، نشانی‌آنان درصور تشان‌است

مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَٰلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَاةِ وَ مَثَلُهُمْ فِي الْإِنجِيلِ كَزَرْعٍ
از اثر سجده، این صفت آنهاست در تورات، و صفت آنها در انجیل مانند زراعتی است،

أَخْرَجَ شَطْـَٔهُ فَـَٔازَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَىٰ عَلَىٰ سُوقِهِ
که‌بیرون آورده شاخ خودرا، پس قوی کرد آن‌را باز ضخیم شد باز استوار شد بر ساق خود،

يُعْجِبُ ٱلزُّرَّاعَ لِيَغِيظَ بِهِمُ ٱلْكُفَّارَ وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا
به‌شگفت‌می‌آوردکشاورز را تابسوزد به‌آنان‌دل‌کفار، وعده‌دادخداوندبه‌کسانی‌که‌یقین‌آورده

وَعَمِلُوا ٱلصَّٰلِحَٰتِ مِنْهُم مَّغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا ﴿۲۹﴾
و کارهای نیک کرده‌اند از آنان، آمرزش و ثواب بزرگ.

خلاصه‌ی تفسیر

یقیناً خداوند رؤیای صادقه‌ای به رسولش نشان داد که منطبق با واقعیت است که شما ان شاءالله با آرامش وارد مسجد حرام خواهید شد، در حالی که بعضی از شما سرهایتان را می‌تراشید، و بعضی دیگر مویها را می‌گیرید، (هم چنان‌که در سال آینده چنین شد، و علّت تأخیر در این، آن است که) خداوند امور (و حکمتهایی) را می‌داند که شما نمی‌دانید، (که از آن جمله یکی این‌است) که قبل از تحقّق (مصداق) آن (خواب) به شما فتح قریبی (چون فتح خیبر را) داد (تا مسلمانان به آن تقویت و مجهز شده بتوانند با اطمینان کامل عمره به‌جا آورند، چنان‌که همانطور شد،) خداوند متعال آن ذات مقدّسی است که رسول خود را با (وسایل) هدایت (قرآن) و دین برحق (اسلام) مبعوث فرمود، تا آن (دین) را بر تمام ادیان غالب گرداند، (و این غلبه به اعتبار حجّت و دلیل همیشه مستدام خواهد ماند، و به اعتبار شوکت و سلطنت هم غالب خواهد شد، به شرط آن‌که اهل دین اهلیّت داشته باشند، و چون این شرط وجود نداشته باشد، پس وعده‌ی غلبه‌ی ظاهری هم وجود ندارد، و چون این شرط در صحابه‌ی کرام وجود داشت، چنان که آیات بعدی که در خصوص صحابه می‌باشند، متضمّن این صلاحیّت هستند، بنابر این، هم چنانکه در این آیات به رسالت رسول خداﷺ، مژده داده شده است، متضمّن نوید فتوحات صحابه نیز می‌باشند، چنان‌که مشاهده گردید که هنوز بیست و پنج سال از وفات

آن‌حضرت ﷺ، نگذشته بود که اسلام و قرآن فاتحانه به تمامی اکناف جهان رسید) و (اگر آنان بنابه تعصّب جاهلیّت، از نوشتن لفظ رسول همراه با نام شما وحشت دارند، شما از این، ناراحت نباشید؛ زیرا) خداوند متعال (به رسالت شما) گواه کافی است، (که رسالت شما را با دلایل واضح و معجزات روشن، به اثبات رسانیده است، و از آن ثابت گردید که) محمّد (ﷺ) رسول خداست، (آوردن کامل جمله‌ی محمّد رسول‌الله در اینجا بدان اشاره دارد که اگر چه لجبازان جاهلیّت، آن را برای خود گوارا نکردند، که همراه با نام او، رسول الله نوشته شود، باکی نیست؛ زیرا خداوند این کلمه را همراه با نام خود به گونه‌ای نوشته است که تا قیامت باقی خواهد ماند، و بر زبانها تلاوت خواهد شد؛ پس از این، فضایل و بشارات پیروان آن‌حضرت ﷺ، که اصحاب او باشند، ذکر گردید که) آنان که به صحبت شما نایل آمده‌اند، (این لفظ مشتمل تمامی صحابه کرام است چه آنان که توفیق صحبت طولانی آن‌حضرت ﷺ، را به‌دست آورده بودند، و چه در مدّت کوتاهی به این مقام رسیده‌اند، ولی در واقع آن عدّه از صحابه‌ی کرام که در حدیبیّه در رکاب آن‌حضرت ﷺ، قرار گرفته بودند، مصداق اصلی این آیه می‌باشند، خلاصه آن‌که همه‌ی اصحاب به این صفات کمال متّصف می‌باشند، که) آنان در مقابل کفّار شدیدانند، (و) با یکدیگر مهربان می‌باشند، (و) آنان را گاهی در حالت رکوع و گاهی در سجده می‌بینی، (و) در تلاش برای کسب فضل و رضای (ثواب و قرب) خدا قرار گرفته‌اند، نشانه‌ی (بندگی) از آثار سجده در صورتهای‌شان نمایان است، (مراد از آن آثار، انوار خشوع و خضوعی است، که عموماً از صورتهای اشخاص مؤمن و متّقی، مشاهده می‌گردد، و) این اوصاف (مذکوره) آنان در تورات است، و در انجیل وصف آنان چنین (آمده) است، چون کِشتی که (تازه) سر خود را (از زمین) بیرون آورده است، باز (از خاک و آب و باد تغذیه حاصل نموده،

خود را تقویت نموده است، سپس تنومند گردیده، و بر ساق خود ایستاده است که (از سرسبزی و شادابی خود) برای کشاورزان خوشنما به نظر می‌رسد، (هم چنین صحابه در ابتدا ضعیف بودند، روز به روز بر قوّت آنان افزوده شد، و چنان نشو و نمای به آنان داد، تا با این (وضع آنان) کفّار (در آتش حسد) بسوزند و (در آخرت) به ایمانداران و نیکان وعده‌ی آمرزش (گناهان‌شان) و اجر عظیم داده است.

معارف و مسایل

وقتی که صلح حدیبیّه تکمیل شد و این امر به تصویب رسید که اصحاب بدون ورود به مکّه و بدون ادای عمره، به مدینه بازگردند، چون صحابه بنابه خواب آن‌حضرتﷺ، که یک نوع وحی بود به نیّت عمره آمده بودند، و در قلوب عدّه‌ای از آنان با مشاهده‌ی خلاف آن خود به خود این شبهه پدید آمد، که العیاذ بالله خواب آن‌حضرتﷺ، درست درنیامد، و از طرف دیگر کفّار و منافقین به مسلمانان طعنه زدند که خواب رسول شما راست در نیامد، برای ازاله‌ی این شبهه و پاسخ به طعنه‌ی کفّار، نازل گردید که: ﴿لَقَدْ صَدَقَ اللهُ رَسُولَهُ﴾[1].

﴿لَقَدْ صَدَقَ اللهُ رَسُولَهُ الرُّءْيَا بِالْحَقِّ﴾، لفظ «صدق» در قبال «کذب» در اقوال به‌کار می‌رود، و هر قولی که مطابق واقع باشد صدق و آنچه مطابق واقع نباشد، کذب گفته می‌شود، و بسا اوقات این در افعال هم به کار می‌رود، و در آن صورت معنای آن ثبوت و تحقّق فعلی است، چنان‌که در آیه‌ی ۲۳ سوره‌ی احزاب آمده است: ﴿رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللهَ﴾، یعنی عده‌ای از مؤمنان مردانی هستند که معاهده‌ی خود را با خدا به پایه کمال رسانیدند، در این صورت لفظ صدق خواهان دو مفعول می‌باشد: مانند همین آیه که

---

۱ - رواه البیهقی و غیره عن مجاهد.

مفعول اوّل آن رسوله، و مفعول دومش الرُّءیا می‌باشد، و معنای آیه این است که: خداوند رسول خود را در خوابش راستگو قرار داد[۱]، اگر چه واقعه‌ی راستگو قرار دادنش بعداً ذکر می‌گردد، ولی به خاطر اشاره به قطعی و یقینی بودن آن، به صیغه‌ی ماضی، از آن تعبیر نمود؛ سپس به لفظ مستقبل فرمود که: ﴿لَتَدْخُلُنَّ ٱلْمَسْجِدَ ٱلْحَرَامَ﴾، یعنی آنچه در خواب دیده بودید که ما در مسجد حرام وارد شدیم، حتماً واقع خواهد شد، البتّه این موضوع پس از یک سال به وقوع خواهد پیوست، چون در خواب، وقتی برای آن مشخص نبود، صحابه‌ی کرام بنابر اشتیاق خود، در همان سال عزم سفر نمودند، و رسول خداﷺ، نیز با آنان موافقت فرمود، که حکمتهای زیادی از جانب خداوند در آن نهفته بود، که هنگام صلح حدیبیّه ظاهر گردید.

چنان که حضرت صدّیق اکبرؓ، قبلاً به حضرت فاروقؓ، فرموده بود که نباید در شک قرار گیرید؛ زیرا در خواب رسول خداﷺ، وقتی وسالی معیّن نشده بود، پس اگر در این وقت فرصت نباشد، وقتش فرا خواهد رسید[۲].

تأکید در خصوص گفتن إن شاءالله نسبت به کارهای آینده

حق تعالی در این آیه نسبت به ورود به مسجد حرام در آینده لفظ: إن‌شاءالله را به کار برد، در حالی که خودش به مشیّت خویش داناست، و نیازی به گفتن إن شاءالله نداشت؛ امّا جهت تعلیم رسولش و نیز سایر بندگان در اینجا لفظ ان‌شاءالله را به کار برد[۳].

﴿مُحَلِّقِينَ رُءُوسَكُمْ وَ مُقَصِّرِينَ﴾، در صحیح بخاری آمده است که سال

---

۱ - بیضاوی.
۲ - قرطبی.
۳ - قرطبی.

بعد، در عمرة‌القضا حضرت معاویه موی سر مبارک آن‌حضرتﷺ، را قیچی نموده بود، این واقعه عمرة‌القضاست؛ زیرا در حجّة‌الوداع آن‌حضرتﷺ، سر مبارک خویش را تراشیده بودند[1].

﴿فَعَلِمَ مَا لَمْ تَعْلَمُوا﴾، خداوند می‌توانست در همان سال شما را توفیق بدهد تا به مسجد حرام وارد شده، عمره به جا بیاورید، امّا در تأخیر آن به سال آینده مصالح بزرگی، که گفته بود خداوند آنها را می‌دانست و شما نمی‌دانستید، وجود داشت، که از آن‌جمله یکی فتح خیبر بود که جلوتر به‌دست بیاید تا بر نیرو و تجهیزات مسلمین بیفزاید، و به فارغ البالی و با اطمینان خاطر، عمره به‌جا بیاورند، لذا فرمود: ﴿فَجَعَلَ مِن دُونِ ذَٰلِكَ فَتْحاً قَرِيباً﴾، مراد از «دون ذٰلك» دون الرؤیاست، یعنی مسلمانان قبل از به وقوع پیوستن مصداق خواب، به فتح قریب خیبر نایل آیند، و بعضی فرموده‌اند که مراد از فتح قریب، خود صلح حدیبیّه است، که مقدّمه‌ی فتح مکّه و بسیاری از فتوحات دیگر قرار گرفت، که سپس صحابه آن را بـه اعظم الفتوحات یاد می‌کردند، پس مطلب آیه این می‌شود که مصالح و حِکَمی که در عزم سفر شما و عدم پیروزی‌تان به‌وقوع پیوست، شما آنها را نمی‌دانستید؛ ولی خداوند به همه‌ی آنها آگاه بود، و می‌خواست که قبل از وقوع مصداق خواب، شما را به وسیله‌ی صلح حدیبیّه به فتح قریبی نایل گرداند، که همه، نتیجه‌ی آن فتح قریب را مشاهده کردند، که تعداد صحابه به هنگام صلح حدیبیّه بیش از یکهزار و پانصد نفر نبود، و در فتح مکّه به ده هزار نفر رسید[2].

﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَ دِينِ الْحَقِّ﴾، آیات سابق متضمّن وعده‌ی فتوحات و غنایم و نیز متضمّن فضایل و بشاراتی، بالخصوص برای اهل حدیبیّه و بالعموم برای اصحاب بودند، و اکنون در خاتمه‌ی سوره،

---

۱ - قرطبی.

۲ - قرطبی.

چکیده‌ای از مضامین گذشته به صورت تأکید بیان می‌گردد؛ و چون همه‌ی این نعمتها و بشارات در اثر اطاعت و تصدیق رسول خداﷺ، انجام پذیرفته است، لذا برای مزید تأکید تصدیق و اطاعت، و نیز جهت تردید منکرین رسالت محمّدیه و ازاله‌ی شکوک و شبهاتی که در قلوب بعضی از مسلمانان در هنگام صلح حدیبیّه پدید آمده بود، در این آیات ضمن اثبات رسالت، به غلبه‌ی دین او بر تمام ادیان، مژده داده شد.

﴿**مُحَمَّدٌ رَّسُولُ ٱللهِ**﴾، در تمام قرآن به جای نام مبارک خاتم الانبیاﷺ، ذکری از آن‌حضرتﷺ، عموماً به واسطه اوصاف و القاب او بیان شده است، به‌ویژه به هنگام ندا مانند: ﴿**يَا أَيُّهَا ٱلنَبِيُّ، يَـا أَيُّـهَا ٱلرَّسُـول، يَـا أَيُّـهَا ٱلْمُزَمِّلُ**﴾ و غیره؛ به خلاف انبیای دیگر که با نام ندا شده‌اند، مانند یا ابراهیم یا موسیٰ و یا عیسیٰ و غیره، و در تمام قرآن مجید فقط در چهار جا آن‌حضرتﷺ، با لفظ مبارک محمّد ذکر شده است، که در این چهار جا، ذکر نام مبارکش متضمّن مصالح و حکمتهایی بوده است، و در: «**ما نحن فیه**» مصلحت آن بود که وقتی حضرت علی در صلح نامه‌ی حدیبیّه همراه با نام مبارکش محمّد رسول الله را قرین ساخت، کفّار اصرار کردند که لفظ رسول‌الله را پاک کرده بنویسید: محمّد بن عبدالله، و آن‌حضرتﷺ، بنابه دستور خداوند آن را قبول کردند. خداوند در پاداش به آن، در این جا به صورت ویژه با نام مبارک او در قرآن لفظ رسول الله را آورده و آن را دایمی قرار داد که تا قیامت چنین خوانده شود.

﴿**وَ ٱلَّذِينَ مَعَهُ**﴾، در اینجا فضایل اصحاب کرام بیان می‌شود، اگر چه نخستین مخاطبین، آن دسته از اصحاب هستند که در حدیبیّه و بیعت‌الرضوان شریک بودند، امّا از نظر عمومیت الفاظ، شامل تمام اصحاب کرام می‌باشد؛ زیرا همه به صحبت و معیّت او نایل آمده بودند.

اوصاف، فضایل و علامات ویژه‌ی صحابه‌ی کرام

در این مقام، خداوند رسالت آن‌حضرتﷺ، و غلبه‌ی دین او بر تمام ادیان را بیان فرموده، اوصاف، فضایل و علامات خاص اصحاب او را با تفصیل ذکر فرموده است: از آن جمله، جایزه‌ای است که در قبال امتحان شدیدی که در صلح حدیبیّه از آنها گرفته شد، به آنان اعطا گردید، و آن امتحان این بود که بر خلاف یقین قلبی و جذبات درونی آنان، صلح برقرار شد، و بدون دخول مکّه و سایر مراسم ظاهراً ناکام برگشتند، و باوجود این، قدمهای‌شان متزلزل نشدند و چنان از خود، در ایمان به خدا و اطاعت از رسول او، ثابت قدمی نشان دادند که نظیری در جهان ندارد.

در بیان تفصیل فضایل و علاّمات صحابه‌ی کرام بعید نیست که این حکمت وجود داشته باشد که چون بعد از آن‌حضرتﷺ، نبی و رسولی مبعوث نخواهد شد، آن‌حضرتﷺ، بعد از خود، اصحابش را درکنار کتاب الله به طور نمونه به‌جا گذاشت و به پیروی و اقتدای آنان دستور فرمود، بنابر این، قرآن مجید نیز برخی از فضایل و علامات آنها را بیان فرموده، مسلمین را بر پیروی از ایشان ترغیب و تأکید فرمودند، نخستین صفت صحابه‌ی کرام که در اینجا یاد شده، این است که نسبت به کفّار شدّت و در بین خود مهربان می‌باشند. شدّت آنان در قبال کفّار در همه جا به ثبوت رسیده است، که آنان خویشاوندی و قومیّت را فدای اسلام کردند، و در هنگام حدیبیّه این موضوع بطور ویژه و بیشتر در معرض ظهور قرار گرفت، و مهربان بودن آنها با همدیگر و ایثارگر بودن آنان، بویژه وقتی ظاهر شد که بین مهاجرین و انصار مؤاخات (برادری) برقرار گردید، و انصار در همه چیز خودشان، مهاجرین را شریک نمودند، قرآن مجید این وصف آنان را جلوتر از همه صفات دیگر، بیان فرمود؛ زیرا که این در حقیقت متضمّن این نتیجه است که دوستی و دشمنی و محبّت و عداوت آنان برای خودشان نبود، بلکه همه

آنها برای خدا و رسول خداﷺ بود، و این بالاترین مقام ایمان کامل است.

در صحیح بخاری و غیره آمده است: «**من أحب لله و أبغض لله فقد استكمل إيمانه**»، یعنی چون کسی محبّت و عداوت و بغض خود را برای رضای خدا خالص بگرداند، ایمانش را به پایه‌ی کمال رسانیده است، از این، نیز ثابت شد که مراد از شدّت صحابه‌ی کرام در قبال کفّار، این نیست که هیچ موقع بر کفّار رحم نمی‌کنند، بلکه مراد آن است که چون در موردی دستور خدا و رسول مبتنی بر شدت در قبال کفّار بیاید، روابط خویشاوندی و دوستی هیچ کدام نمی‌تواند مانع اعمال دستور خدا بشود. و در جایی که باید با رحم و کرم با آنها معامله شود، خود قرآن فیصله فرموده است: چنان‌که در آیه‌ی ۸ سوره‌ی «ممتحنه» فرموده است: ﴿**لَا يَنْهَاكُمُ اللهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَ لَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِن دِيَارِكُمْ أَن تَبَرُّوهُمْ وَ تُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ**﴾، یعنی کفّاری که در پی آزار و مقاتله با مسلمانان نیستند، خداوند کریم از حسن سلوک با آنان منع نفرموده است، و از رسول خداﷺ، و اصحاب کرام واقعات زیادی منقول است که متضمّن کرم و احسان نسبت به کفّار ضعیف و نیازمند است و مراعات عدل و انصاف در خصوص آنان حکم عمومی اسلام است و در میدان کارزار هیچگونه عملی برخلاف عدل و انصاف جایز نیست.

دومین صفت صحابه‌ی کرام آن می‌باشد که مشغول به رکوع و سجده و نماز می‌باشند، و آنان بیشتر در این حال مشاهده می‌شوند؛ نخستین وصف، نشانه‌ی کمال ایمان و دومین، نشانه‌ی کمال عمل است؛ زیرا افضل اعمال، نماز است.

﴿**سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِم مِّنْ أَثَرِ السُّجُودِ**﴾، یعنی نماز چنان وظیفه‌ی زندگی آنان قرار گرفته است که آثار ویژه‌ی نماز و سجده در صورتهای آنان نمایان است، مراد از این آثار، انوار بندگی و خشوع و خضوع می‌باشد که از صورت هر شخص متّقی و عابد مشخص می‌باشد، و مراد از آن اثر سجده

نیست که بر پیشانی می‌افتد، و آن نور بیشتر از نماز تهجّد نمایان می‌شود؛ چنان‌که در سنن ابن ماجه به روایت حضرت جابر آمده است که رسول خداﷺ، فرموده است: «**من کثرت صلوته باللیل حسن وجهه بالنهار**»، یعنی کسی که در شب بیشتر نماز بخواند در روز زیبا و نورانی می‌گردد. و حسن بصری فرموده است که: مراد از آن صورت نمازگزاران است که در روز قیامت نمایان می‌گردند.

﴿ذَٰلِكَ مَثَلُهُمْ فِى ٱلتَّوْرَاةِ وَ مَثَلُهُمْ فِى ٱلْإِنجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْـَٔهُۥ﴾، علایمی که در خصوص صحابه‌ی کرام در بالا ذکر شد که در مقابل کفّار، نور نماز و سجده از سیمای ایشان نمایان است، در ادامه‌ی آیه فرموده که: عیناً این صفت در تورات نیز آمده است، و در انجیل مثالی دیگر برای آنان ذکر شده است با این عبارت، که مثال آنان چنان است که کشاورزی در زمین بذری بیفشاند که نخست چون سوزن نمودار می‌گردد؛ سپس شاخ و برگش پدید می‌آید و بعداً تقویت شده تنه‌اش درست و مستحکم می‌گردد، هم چنین اصحاب پیامبرﷺ، در ابتدا بسیار کم و ضعیف بودند؛ در زمانی تعداد آنان جز پیامبرﷺ، بیش از سه نفر نبود، از بزرگسالان حضرت ابوبکر و از زنان حضرت خدیجه و از کودکان حضرت علی رضوان الله علیهم اجمعین، سپس به تدریج بر تعداد آنان افزوده شد، تا این‌که در حجّة‌الوداع نزدیک به یکصد و پنجاه هزار نفر در رکاب آن‌حضرتﷺ، شرکت داشت.

در آیه، سه احتمال، وجود دارد: یکی این‌که بر جمله فی‌التوراة وقف شود، و علامت نور سیمای آنان با حواله‌ی تورات بیان شده است، و بر جمله‌ی و مثلهم فی‌الإنجیل وقف نشود؛ بلکه آن به مابعد وصل شده، خوانده شود، و معنایش این می‌شود که مثال صحابه‌ی کرام در انجیل مانند مزرعه‌ای است که ابتدا ضعیف می‌باشد که به تدریج قوی و تنومند می‌گردد.

احتمال دوم این‌که بر، فی‌التوراة وقف نشود؛ بلکه بر فی‌الإنجیل وقف شود که معنایش این می‌باشد که نشانی سابق یعنی نور سیما در تورات و انجیل هر دو آمده است، و مثال بعدی کزرع، مثال دیگری می‌باشد.

احتمال سوم این‌که کلام بر فی‌التوراة ختم نگردد و همچنین بر فی‌الإنجیل نیز وقف نگردد، بلکه اشاره به تمثیل مابعد قرار گیرد، پس معنای آیه این می‌باشد که مثال آنان در تورات و انجیل هر دو مانند مزرعه‌ای می‌باشد، و اگر در زمان حاضر، تورات و انجیل به حالت اصلی خویش باقی می‌ماندند، می‌شد با مشاهده به آنها مراد قرآنی را متعیّن ساخت، ولی سلسله‌ی تحریفات در آنها از حد، گذشته است، لذا نمی‌توان به یک قضاوت قطعی دست یافت، البتّه بیشتر مفسّرین احتمال اوّل را ترجیح می‌دهند که از آن مثال سابق در تورات و مثال دوم در انجیل معلوم می‌گردد.

امام بغوی فرموده است که در انجیل آمده است که صحابه‌ی کرام در ابتدا قلیل می‌باشند، امّا به تدریج اضافه می‌گردند و تقویت می‌شوند، هم چنین حضرت قتاده فرموده است که در انجیل در وصف صحابه‌ی کرام آمده است که: چنان قومی پدید می‌آیند که چون مزرعه رو به فزونی می‌گذارند و به کارهای نیک دستور و از کارهای بد باز می‌دارند[1].

در تورات و انجیل فعلی باوجود تحریفات بی‌شماری که در آنها شده است، هنوز الفاظی نسبت به پیشگویی آن‌حضرتﷺ، موجود است، چنان که در تورات سفر استثنا باب سی‌وسوم (۳۳) از آیه‌ی یک تا سه آمده است، که خداوند از سینا آمد و از شعیر بر آنان آشکار شد و از کوه فاران جلوه نمود، با ده هزار مقدس آمد که برای آنان در دست راست شریعت آتشین داشت، او با مردم خود بسیار محبّت دارد تمامی مقدسان او در دست تو

---

۱ - مظهری.

هستند، و در جلو قدمهای تو نشسته از تو اطاعت می‌کنند.

قبلاً گذشت که آمار صحابه‌ی کرام به هنگام فتح مکّه ده هزار نفر بود که همراه آن پیکر نورانی، از فاران طلوع کننده در شهر خلیل داخل شدند، از لفظ: «داشتن شریعت آتشین در دست راست» به ﴿**أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ**﴾، اشاره شده است و از عبارت: «محبّت داشتن با مردم خود» مضمون ﴿**رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ**﴾، مستفاد می‌گردد، جهت دریافت تفصیل این موضوع با حواله‌های دیگر به کتاب اظهار الحق باب ششم صفحه‌ی ۲۵۶ جلدسوم تألیف حضرت مولانا رحمت الله کیرانوی رحمه الله، ملاحظه فرمایید که آن را جهت توضیح حقیقت عیسویت به هنگام مبارزه با پادری فندر نوشته بود، و در این کتاب تمثیل مذکور در انجیل چنین نقل شده است، ملاحظه کنید: به انجیل متی باب سیزده آیه سی و یکم، او تمثیل دیگری در جلوی آنها بیان کرده است، که پادشاهی آسمانی مانند دانه‌ی ارزنی است، که انسانی آن را در زمین خود کاشته است، آن از همه بذرها کوچکتر است، امّا چون بزرگ می‌شود از همه سبزی‌ها بزرگتر چنان درختی می‌شود که پرندگان آسمان می‌آیند و بر شاخسارهای آن آشیانه می‌سازند.

در انجیل مرقس ۲۶/۴ با الفاظی نزدیکتر با الفاظ قرآن مجید چنین آمده است: او گفت پادشاهی خدایی مانند آن است که انسانی در زمین بذر بیفشاند و شب بخوابد و چون روز بیدار می‌شود، آن بذر چنان بروید و بزرگ بشود که او نداند، زمین خود به خود ثمره می‌دهد، نخست برگ، سپس شاخه‌ها، باز دانه‌های آماده شده در شاخه‌ها، سپس بعد از پخته شدن محصول فی‌الفور، وسایل درو را فراهم می‌کند؛ زیرا زمان درو کردن رسیده است[۱]. از مواضع متعدّد انجیل معلوم می‌گردد که مراد از پادشاهی آسمان نبی آخرالزمان است، والله اعلم.

---

۱ ـ اظهارالحق ج ۳، باب ٦، ص ۳۱۰.

﴿لِيَغِيظَ بِهِمُ ٱلْكُفَّارَ﴾، یعنی خداوند متعال صحابه‌ی کرام را با چنین صفاتی مزیّن فرمود، و به آنان پس از ضعف قدرت، و پس از قلّت، کثرت عطا فرمود، و این‌کار از آن جهت انجام گرفت که با مشاهده‌ی آن، کفّار در غیظ در آیند، و در آتش حسد بسوزند.

حضرت ابوعروه زبیری می‌فرماید که: ما در محضر امام مالک حاضر بودیم که یکی نسبت به بعضی از صحابه کلمات انتقاد آمیزی گفت، آنگاه امام مالک کل این آیه را تلاوت فرمود، تا این‌که به ﴿لِيَغِيظَ بِهِمُ ٱلْكُفَّارَ﴾، رسید، فرمود: هر کسی که در دل او نسبت به یکی از صحابه‌ی کرام غیظ وجود داشته باشد، او مصداق وعید این آیه قرار می‌گیرد[1].

حضرت امام مالک نفرمود که او کافر می‌گردد، ولی فرمود که او در مصداق وعید فوق در می‌آید، خلاصه‌ی مطلب این‌که او کاری چون کفّار انجام می‌دهد.

﴿وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا وَ عَمِلُوا ٱلصَّـٰلِحَـٰتِ مِنْهُمْ مَّغْفِرَةً وَ أَجْراً عَـظِيماً﴾، حرف «من» در اینجا به اتّفاق مفسّرین بیانیه است، و معنایش این است که آنهایی که جامع ایمان و عمل صالح می‌باشند، خداوند آنان را به مغفرت و اجر عظیم وعده فرموده است. از این موضوع دو نکته معلوم شد: یکی‌همه صحابه جامع ایمان و عمل صالح هستند، دوم آن‌که به همه‌ی آنها مغفرت و اجر عظیم وعده شده است، و «مِن» بیانیه به کثرت در قرآن به کار رفته است، چنان که در آیه‌ی ۳۰ سوره‌ی حج فرموده است: ﴿فَاجْتَنِبُوا ٱلرِّجْسَ مِنَ ٱلْأَوْثَانِ﴾، که من‌الاوثان بیان لفظ رجس می‌باشد، هم چنین در اینجا لفظ: مِنْهُمْ بیان ﴿ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا وَ عَمِلُوا ٱلصَّـٰلِحَـٰتِ﴾، می‌باشد.

و آنچه بعضی از روافض می‌گویند که مِن برای تبعیض است و چنین فکر می‌کنند که این وعده، متعلّق به بعضی است که بر ایمان و عمل صالح

---

۱ - قرطبی.

هستند، کّلاً مخالف سیاق کلام و منافی آیات گذشته است؛ زیرا نخستین مصداق این آیه بدون شک آن عدّه از صحابه‌ی کرام می‌باشند که در سفر حدیبیّه و بیعت الرضوان شرکت داشته‌اند، و حق تعالی نسبت به همه‌ی آنها رضایت و خشنودی خود را اعلام فرموده که: **﴿لَّقَدْ رَضِيَ ٱللَّهُ عَنِ ٱلْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ ٱلشَّجَرَةِ﴾**، و این اعلام رضایت الهی ضامن آن است که همه‌ی آنها تا دم مرگ بر ایمان و عمل صالح ثابت قدم خواهند ماند؛ زیرا خداوند متعال علیم و خبیر است، و اگر می‌دانست که عدّه‌ای بعداً از ایمان برمی‌گردند، هیچ وقت نسبت به آنان اعلام رضایت نمی‌فرمود.

ابن عبدالبر در مقدمه استیعاب ضمن نقل این آیه نوشته است که: «**و من رضی الله عنه لم یسخط علیه أبداً**»، یعنی چون خداوند از کسی راضی باشد، هیچ وقت از او ناراضی نخواهد شد، و رسول خداﷺ، با استناد به این آیه فرموده است که: کسی از شرکت کنندگان بیعت الرضوان وارد جهنّم نمی‌گردد، و استثنا نمودن بعضی از این وعده را که اصالتاً به آنها داده شده است، قطعاً باطل است، و از اینجاست که امّت بر ثقه و عادل بودن صحابه‌ی کرام اجماع دارند.

همه‌ی اصحاب کرام اهل جنّت می‌باشند و اشتباهات آنان بخشیده شده و ایراد نقص بر آنان گناهی عظیم است

این مطلب در آیات متعدّدی که بعضی از آنها در این سوره‌ی مذکور به صراحت بیان شده است: **﴿لَّقَدْ رَضِيَ ٱللَّهُ عَنِ ٱلْمُؤْمِنِينَ﴾**، **﴿وَ أَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ ٱلتَّقْوَىٰ وَ كَانُوا أَحَقَّ بِهَا وَ أَهْلَهَا﴾**، علاوه بر آنها در آیات زیادی این مطلب آمده است، که برای مزید اطّلاع ملاحظه شود به آیه‌ی ۸ از سوره‌ی تحریم: **﴿يَوْمَ لَا يُخْزِى ٱللَّهُ ٱلنَّبِىَّ وَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا مَعَهُ﴾** و آیه‌ی ۱۰۰ از سوره‌ی توبه: **﴿وَ ٱلسَّابِقُونَ ٱلْأَوَّلُونَ مِنَ ٱلْمُهَاجِرِينَ وَ ٱلْأَنْصَارِ وَ ٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ ٱللَّهُ**

عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْه وَ أَعَدَّ لَهُمْ جَنَّـٰتٍ تَجْرِى تَحْتَهَا ٱلْأَنْهَـٰرُ﴾، و نیز حق تعالی در آیه‌ی ۱۰ سوره‌ی حدید نسبت به صحابه‌ی کرام فرموده است: ﴿كُلاً وَعد ٱللهُ ٱلْحُسْنَىٰ﴾، یعنی خداوند تبارک و تعالیٰ به همه‌ی آنها وعده به حسنیٰ داده است، سپس در باره حسنیٰ در آیه‌ی ۱۰۱ سوره‌ی انبیا فرموده است: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُم مِنَّا ٱلْحُسْنَىٰ أُوْلَـٰئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ﴾، یعنی کسانی که از طرف ما در حقّ آنها فیصله حسنیٰ شده است، از آتش جهنّم دور نگه داشته می‌شوند، و رسول خداﷺ، فرموده است: «**خير القرون قرني ثم الذين يلونهم ثم الذين يلونهم**»[1]. یعنی بهترین عصر، عصر من‌است، سپس عصری که به عصر من متّصل است و سپس عصری که در پی آن بیاید.

و در حدیثی دیگر فرموده است که: به اصحابم بد نگویید؛ زیرا که (وضع آنان با توجّه به قوّت ایمان‌شان چنان است که) اگر یکی از شما به قدر کوه احد طلا در راه خدا انفاق کند، به یک مُدّ صدقه آنها نمی‌رسد، و حتّی به اندازه‌ی نصف مُدّی که آنان انفاق کرده‌اند هم نمی‌رسد[2]. مد در عرب پیمانه‌ای است که تقریباً به اندازه نیم سیر ما می‌باشد.

و از حضرت جابر روایت است که رسول خداﷺ، فرمود که: خداوند اصحابم را از میان تمام مردم جهان انتخاب فرمود، و سپس از میان آنها چهار کس را برای من برگزید و آنان: ابوبکر و عمر و عثمان و علی می‌باشند[3].

و در حدیثی دیگر فرموده است که: «**اللهَ اللهَ فِي أَصحابي لا تتخذوهم غرضاً بعدي فمن أحبهم فبحبي أحبهم و من أبغضهم فببغضي أبغضهم و من اٰذاهم فقد اٰذاني و من اٰذاني فقد اٰذیٰ الله و من اٰذیٰ الله فيوشك أن يأخذ**»[4].

---

۱ - بخاری. ۲ - بخاری.
۳ - رواه البزار بسند صحیح.
۴ - رواه الترمذی عن عبدالله بن المغفل، از جمع الفوائد.

در باره‌ی اصحابم از خدا بترسید، از خدا بترسید، و بعد از من آنها را مورد طعن قرار ندهید، چه اگر کسی به آنان محبّت کند، به خاطر محبّت من به آنان محبّت کرده است، و کسی که آنان را مورد بغض خود قرار دهد پس به خاطر بغض با من به آنان بغض ورزیده است، و اگر کسی به آنان اذیت برساند، گویا مرا اذیت کرده است، و چون کسی مرا آزار دهد او به خدا آزار داده است، و کسی که خدا را بیازارد، نزدیک است که خداوند او را به عذاب مبتلا سازد.

آیات و احادیث در این خصوص فراوان‌اند که آنها را در کتابی تحت عنوان مقام صحابه این‌جانب گرد آورده‌ام و آن کتاب[1]، منتشر شده است،

کلّ امّت اجماع دارند که تمامی اصحاب عادل و ثقه می‌باشند

مسئله بحث و تمحیص و نیز تنقید و تحقیق و یا سکوت در خصوص اختلاف آنان که منجر به جنگ و قتال شده است، را نیز مفصّلاً در آن کتاب نوشته‌ام، و آنچه از آن مورد نیاز بود در تفسیر سوره‌ی محمّد ذکر گردید، در آنجا ملاحظه کنید، والله المستعان و علیه التکلان.

تمت بحمدالله و عونه سورة الفتح للتاسع و العشرين من شعبان سنه ۱۳۹۲هـ و لله الحمد اوله و آخره.

و تمت الترجمة بحمده و تعالى للتاسع والعشرين من جمادى الاخرىٰ سنه ۱۴۰۹هـ و لله الحمد اولاً و آخراً.



۱ - ترجمه فارسی آن از مولانا عبدالرحمن ملازهی چابهاری مدظله نیز منتشر شده است.

سورة الحُجرات

سورة الحجرات مدنية و هی ثمان و عشرة آية و فيها ركوعان

سوره حجرات درمدينه نازل شده است که دارای هیجده آیه و دو رکوع می باشد

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

شروع به نام خدا که بی حد مهربان و بی نهایت رحیم است

يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَىِ ٱللهِ وَ رَسُولِهِ وَ ٱتَّقُوا ٱللهَ إِنَّ ٱللهَ

ای ایمانداران جلو نروید از خدا و رسول او و بترسید از خدا، یقیناً الله

سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿١﴾ يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا لَاتَرْفَعُوٓا أَصْوَٰتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ ٱلنَّبِىِّ

می‌شنود و می‌داند. ای ایمانداران بلند نکنید صداهای خود را بالای صدای پیامبر(ص)

وَ لَا تَجْهَرُوا لَهُ بِٱلْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَن

و صحبت نکنید با او به صدای بلند، مانند بلند صحبت کردن بعضی‌ازشما با بعضی، مبادا که

تَحْبَطَ أَعْمَـٰلُكُمْ وَ أَنتُمْ لَا تَشْعُرُونَ ﴿٢﴾ إِنَّ ٱلَّذِينَ يَغُضُّونَ أَصْوَٰتَهُمْ

ضایع شوند اعمال شما و شما خبر نداشته باشید. کسانی که به صدای پایین و آرام صحبت می کنند

عِندَ رَسُولِ ٱللهِ أُوْلَـٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ ٱمْتَحَنَ ٱللهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوَىٰ لَهُم مَّغْفِرَةٌ

پیش رسول‌خدا، ایشانندکه آزموده خداوند دلهایشان را برای تقوا، برای آنهاست آمرزش

وَأَجْرٌ عَظِيمٌ ﴿٣﴾ إِنَّ ٱلَّذِينَ يُنَادُونَكَ مِن وَرَآءِ ٱلْحُجُرَٰتِ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ ﴿٤﴾

و ثواب بزرگ. کسانی که صدا می‌کنند تو را از پشت دیوارها، بیشتر آنان عقل ندارند.

وَ لَوْ أَنَّهُمْ صَبَرُوا حَتَّىٰ تَخْرُجَ إِلَيْهِمْ لَكَانَ خَيْراً لَهُمْ وَ ٱللهُ
و اگر آنها صبر می‌کردند تا بیرون می‌آمدید به سوی آنها، بهتر می‌بود در حق آنها، و خدا

غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿٥﴾
آمرزنده‌ی، مهربان‌است.

خلاصه‌ی تفسیر

ارتباط سوره به ماقبل و شأن نزول آن

دو سوره پیشین متضمّن احکام جهاد بودند، که هدف از آن اصلاح عالم و آفاق بود، و در این سوره احکام و آداب اصلاح نفس ذکر شده است، خصوصاً احکامی‌که به آداب معاشرت مربوط می‌باشد، حکایت نزول این آیات از این قرار است که وفدی از قبیله بنی‌تمیم در محضر آن‌حضرت ﷺ، شرف‌یاب شد، و این امر مورد بررسی بود که چه کسی حاکم آنها باشد، حضرت ابوبکر قعقاع بن معبد را پیشنهاد کرد و حضرت عمر رأی به اقرع بن حابس داد، که در میان شیخین در این خصوص بحثی درگرفت و صدایشان بلند شد که این آیات نازل شدند[1].

ای ایمانداران (بدون اجازه در هیچ قول یا فعلی) در جلوی خدا و رسول (ﷺ) سبقت نگیرید، (مادام که با قرائن قوی و یا صراحتاً به شما اجازه داده نشود، صحبت نکنید، چنان‌که در همین واقعه که سبب نزول آیات می‌باشد، می‌بایست انتظار می‌کشیدند که خود آن‌حضرت ﷺ، چیزی می‌گفت، و یا از حاضرین در مجلس سؤال می‌کرد، و بدون اجازه خودسرانه صحبت کردن درست نبود؛ زیرا جواز صحبت موقوف بر اذن شرعی می‌باشد؛ چه این اذن شرعی قطعی یعنی با صراحت داده شود و یا این‌که ظن

---

۱ - رواه البخاری.

یا قرائن قوی باشد و اشتباه از آنجا بود که انتظار نکشیدند؛ لذا این آیات نازل گردیدند) و از خدا بترسید، یقیناً خداوند (به همه اقوالتان) شنوا (و به تمام افعالتان) داناست، (و) ای ایمانداران صدای خود را از صدای پیامبر (ﷺ) بلندتر نکنید، و با او با صدای بلند صحبت نکنید، آنچنان‌که با همدیگر بدان صورت صحبت می‌کنید (هنگامی که در محضر او با هم صحبت می‌کنید با صدای بلند صحبت نکنید، و چون با خود او صحبت می‌کنید صدای خود رابرابر با صدای او قرار ندهید) مبادا که اعمالتان به باد بروند و شما متوجّه نباشید، (مقصود آن این‌که بلند کردن صدا به ظاهر بی‌باکی و بی‌اعتنایی است، صحبت نمودن با صدای بلند آنچنان‌که با همدیگر بدون تکلّف صحبت می‌کنند، یک نوع گستاخی می‌باشد و بدین‌گونه صحبت کردن با زیردستان و خدمه پسندیده و گوارا نیست، چه برسد به رسول خداﷺ؛ پس آزار رسانیدن به رسول خدا برباد کننده تمامی اعمال می‌باشد؛ آری زمانی که در طبیعت انبساط بیشتری باشد و این امور باعث ناراحتی قرار نگیرند آنگاه به علّت عدم ایذای رسول چنین صحبت کردن موجب حبط اعمال نمی‌باشد؛ ولی درک این مطلب که این صحبت نمودن ما ناپسندیده و موجب آزار نمی‌باشد، کار آسانی نیست، امکان دارد گوینده چنین تصوّر کند که چنین صحبت کردن او، به رسول خدا آزار و اذیّت نمی‌رساند، امّا فی‌الواقع از آن صحبت رسول خدا رنجیده باشند، و این صحبت کردن او اعمال وی را برباد کند، او گمان نمی‌برد که از این نحوه گفتگو چقدر خسارت و زیان به او رسیده است، بنابراین، مطلق بلند کردن صدا و جهر بالقول، ممنوع قرار گرفت و اگر چه بعضی از این‌گونه گفتگوها موجب حبط اعمال نباشد، ولی تعیین آن چگونه ممکن است؛ لذا کلیه اقسام جهر بالقول را باید ترک داد. تا اینجا از بلند کردن صدا بر حذر داشت، و در آینده به پست نمودن صدا ترغیب شده است) یقیناً کسانی‌که صدای خود را در

محضر رسول خدا (ﷺ) پایین می آورند، ایشان هستند که خداوند دلهایشان را برای تقوا آزموده است، (چیزی برخلاف تقوا بر قلوب آنان نمی‌گذرد، از این عبارت معلوم می‌گردد که آنان با کمال تقوا آراسته شده‌اند، و در حدیث مرفوعی از سنن ترمذی نسبت به کمال تقوا آمده است که: **«لا يبلغ العبد أن يكون من المتقين حتى يدع مالا بأس به حذر الماء به باس»** یعنی هیچ بنده‌ای به کمال تقوا و مقام متّقین نمی‌رسد، مگر آنکه اموری را که هیچگونه گناهی را در بر ندارند، ترک کند؛ از ترس آنکه ذریعه‌ی گناهی قرار نگیرند.

مراد، آن اموری است که مشتبه هستند، که احساس خطر وقوع گناه از آنها می‌شود، همچنین بعضی از بلند کردن صداها به‌گونه‌ای است که در آن گناهی نیست یعنی آنکه از آن به مخاطب اذیتی نرسد، و بعضی دیگر به گونه‌ای است که در بردارنده‌ی اذیّت می‌باشد؛ لذا کمال تقوا در آن است که مردم مطلقاً بلند کردن صدا را ترک نمایند. سپس فواید اخروی اعمال آنان بیان می‌گردد) برای آنان مغفرت و اجر عظیم است. (حکایت آیات بعدی از این قرار است که مردم بنو تمیم حاضر شدند و آن‌حضرتﷺ، بیرون حضور نداشتند؛ بلکه در یکی از حجره‌های ازواج مطهّرات تشریف داشتند، و آنها مردمی غیر مهذّب و روستایی بودند، و از بیرون، آن‌حضرتﷺ، را با این عبارت صدا کردند که: **«یا محمّد أخرج إلينا»** ای محمّد به سوی ما بیرون بیا. بر این واقعه، این آیات نازل گردیدند[1]، بیشتر آنان که از آن سوی حجره‌ها شما را صدا می‌زنند، مردمانی بی‌عقل هستند؛ (زیرا اگر عقل می‌داشتند ادب را به‌جا می‌آوردند و جرئت نمی‌کردند از بیرون با بردن نام، شما را صدا کنند؛ و علّت آنکه **«أكثرهم»** گفته شد، آن است که بعضی از آنان فی نفسه گستاخ نشوند، بلکه با مشاهده‌ی دیگران به این اشتباه

---

۱ - كذا في الدرالمنثور برواية ابن اسحٰق عن ابن عباس.

مبتلا نگردند، یا این‌که اگر چه همه یکنواخت بودند ولی با گفتن اکثرهم کسی عصبانی نشود؛ زیرا هر کسی می‌تواند چنین تصوّر کند که مراد از آن من نمی‌باشم، راه و رسم موعظه همین است که از چنین کلماتی باید اجتناب کرد که مخاطب از آن خشمگین‌گردد) و اگر آنان (اندکی) صبر می‌کردند (و انتظار می‌کشیدند) تا این‌که شما بیرون می‌آمدید، بسی برای آنها بهتر بود؛ (زیرا طریقه‌ی ادب نیز همان بود) و (اگر الآن هم توبه کننند آمرزیده می‌شوند؛ زیرا که) خداوند غفور و رحیم است.

معارف و مسایل

به نقل از قرطبی در احادیث در خصوص شأن نزول این آیات شش واقعه بیان شده است: و قاضی ابوبکر بن عربی فرموده است که همه‌ی این وقایع صحیح می‌باشند؛ زیرا عمومیت مفهوم آیات می‌تواند همه را در بر گیرد، از آن‌جمله یکی آن واقعه‌ای است که در خلاصه‌ی تفسیر به روایت صحیح بخاری نقل شد.

﴿لَا تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللهُ وَ رَسُولِهِ﴾ معنی اصلی بین الیدین در میان دو دست می‌باشد، مراد از آن، جهت مقابل است، یعنی در قبال رسول خداﷺ، از آن‌حضرتﷺ، پیشی نگیرید؛ قرآن مجید بیان نفرمود که این سبقت در خصوص چه چیزی است، در نتیجه از عمومیت الفاظ معلوم می‌گردد که در هیچ فعل یا قولی از آن‌حضرتﷺ، سبقت نگیرید و انتظار بکشید که رسول خداﷺ، چه جوابی می‌دهند، اگر آن‌حضرتﷺ، مسئولیت پاسخگویی را بر عهده‌ی کسی گذاشت، او می‌تواند پاسخ گوید؛ و نیز اگر آن‌حضرتﷺ، راه می‌رود، پس کسی از او جلو قرار نگیرد، و اگر در مجلسی جهت غذا خوردن نشسته است، از او جلوتر غذا نخورد؛ مگر آن که از تصریحش و یا از قرائن قوی معلوم گردد که آن‌حضرتﷺ، نظر بر

سبقت کسی دارد؛ چنان‌که در سفر و یا در جنگ، بعضی را جلوتر می‌فرستاد.

با علما و مقتدایان دینی نیز باید چنین احترام گذاشت

بعضی از علما فرموده‌اند که این قاعده در خصوص علما و مشایخ دین نیز جاری است؛ زیرا که آنان وارثان انبیاعلیهم‌السلام، هستند.

واقعه‌ای بر این امر دلالت دارد که روزی رسول اکرمﷺ، مشاهده فرمود که حضرت ابوالدرداء جلوی حضرت ابوبکر صدیق راه می‌رفت؛ آن‌جنابﷺ، او را متنبّه ساخت و فرمود آیا جلوتر از شخصی راه می‌روی که در دنیا و آخرت از تو بهتر است و فرمود: خورشید بعد از انبیاعلیهم‌السلام، بر کسی طلوع و غروب نکرده که از حضرت ابوبکر صدّیق افضل باشد[1].

بنابراین علما فرموده‌اند که این ادب در خصوص استاد و مرشد نیز باید مراعات گردد.

﴿لَا تَرْفَعُوٓا۟ أَصْوَٰتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ ٱلنَّبِىِّ﴾ دومین ادب در مجلس نبوی آن است که در محضر آن‌حضرتﷺ، نمی‌بایست صدا را به گونه‌ای بلند کرد که از صدای آن‌حضرتﷺ، بلندتر باشد و نیز صحبت کردن با بی‌باکی و صدای بلند آنچنان که با همدیگر صحبت می‌کنند، این هم یک نوع بی‌ادبی و گستاخی به شمار می‌رود.

با نزول این آیه چنان دگرگونی در میان اصحاب پدید آمد که حضرت ابوبکر صدّیق قسم یاد کرد که یا رسول الله! تا دم مرگ چنان با شما صحبت خواهم کرد که کسی با دیگری نجویٰ و درگوشی بکند[2].

حضرت عمر چنان آهسته صحبت می‌کرد که بسا اوقات به پرسش و

---

۱ - روح البیان از کشف الاسرار.

۲ - در منثور از بیهقی.

تکرار نیاز می‌شد[۱]. و حضرت ثابت بن قیس جهیرالصوت بود و با شنیدن این آیه لرزه به اندامش افتاد و گریه سر داد و صدای خود را کم کرد[۲].

بلند نمودن صدا، به هنگام عرض سلام، در جلوی روضه‌ی اقدس نیز ممنوع است

قاضی ابوبکر بن عربی فرموده است که: تعظیم و ادب آن‌حضرتﷺ، بعد از وفاتش چنان لازم است که در زمان حیاتش ضروری بود، بنابر این، بعضی از علما فرموده‌اند که: بلند کردن صدا به هنگام عرض سلام، در مقابل قبر شریف، نیز خلاف ادب می‌باشد.

نیز بلند نمودن صدا در مجالسی که احادیث رسول خداﷺ، خوانده می‌شوند، نیز بی‌ادبی است؛ زیرا هنگامی که کلام از زبان مبارک آن‌حضرتﷺ، بر می‌آمد، خاموش شدن و استماع لازم و واجب بود؛ هم چنین سر و صدا بلند کردن در مجلسی که بعد از وفاتش احادیث او بیان می‌گردند، بی‌ادبی به‌شمار می‌آید.

مسئله: هم چنان‌که ممنوعیت تقدم علی النبیﷺ، از آن جهت که علمای دین وارث نبیﷺ، می‌باشند؛ شامل حال آنهاست، صحبت کردن با صدای بلند در مجالس اکابر علما به گونه‌ای که صدای آنان پایین باشد، نیز شامل این حکم می‌باشد[۳].

﴿أَن تَحْبَطَ أَعْمَـٰلُكُمْ وَ أَنتُمْ لَا تَشْعُرُونَ﴾ لفظ «أن تحبط» مفعول له «لا ترفعوا» است که در آن با حذف مصدر علّت حکم بیان شده است، یعنی «خشية أن تحبط» و معنی آن است که صدای خود را بلندتر از صدای آن‌حضرتﷺ، نکنید؛ به سبب آن‌که این خطر وجود دارد که مبادا اعمال

---

۱ - کذا فی الصحاح.
۲ - بیان القرآن از در منثور.
۳ - قرطبی.

شما ضایع شود. و شما در آن باره خبر نداشته باشید، در اینجا با توجّه به کلّیّات شرع و اصول مسلّم اسلام، چند تا سؤال مطرح است: یکی آن‌که کفر به اتفاق اهل سنّت موجب حبط اعمال یعنی ضایع شدن اعمال صالح است؛ و اعمال صالح با هیچ مصیبت و گناهی دیگر ضایع نخواهند شد، در اینجا مؤمنین و اصحاب کرام با لفظ: ﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا﴾ مورد خطاب قرار گرفته‌اند، و از آن معلوم می‌گردد که آنان عمل کفرآمیزی انجام نداده‌اند، پس این بلند کردن صدا چگونه موجب حبط اعمال قرار گرفت؟!

سؤال دوم این‌که: هم چنان‌که ایمان فعلی اختیاری است و تا کسی به اختیار خود ایمان نیاورد، مؤمن نمی‌باشد، کفر هم فعلی اختیاری است و تا کسی قصداً کفر را اختیار نکند، کافر نمی‌شود. و در آخر آیه تصریح شده است که: ﴿وَ أَنتُمْ لَا تَشْعُرُونَ﴾ یعنی حتّی شما به آن خبر ندارید. پس حبط اعمال که مجازات کفر است، چگونه به اجرا در می‌آید؟!

سیدی حکیم الامة در تفسیر «بیان القرآن» آن را چنین توجیه فرموده‌اند که با تشریح آن این سؤالات و ایرادات خاتمه می‌یابند، و آن این که ای مسلمانان از بلند کردن صدایتان در مقابل صدای پیامبرﷺ، و صحبت بی‌باکانه با او برحذر باشید؛ زیرا در صورت ارتکاب چنین عملی آن خطر احساس می‌شود که اعمالتان ضایع گردند، و آن خطر این است که سبقت گرفتن از آن‌حضرتﷺ، یا بلند کردن صدا در محضر آن‌حضرتﷺ، امری است که متضمّن احتمال بی‌ادبی و گستاخی در شأن مبارک آن‌حضرتﷺ می‌باشد، که موجب آزار رسول‌اکرمﷺ، است. اگر چه در خصوص اصحاب کرام چنین گمانی نمی‌رود که قصداً چنین کاری را انجام دهند که سبب ایذای آن‌حضرتﷺ، قرار گیرد؛ ولی بعضی از اعمال و افعال چون تقدّم و بلند کردن صدا، اگر چه به قصد ایذا نباشد، باز هم در آن احتمال ایذا هست؛ بنابراین، مطلقاً از آن جلوگیری به‌عمل آمده است، و ارتکاب آن،

معصیت شمرده شده است، بعضی از گناهان، این خاصیت را دارند که توفیق توبه و اعمال صالح از مرتکب آن، سلب می‌گردد، و او در گناه جدّیّت به خرج می‌دهد، که سرانجام منجر به کفر می‌گردد که بالاخره سبب ضایع شدن اعمال است.

اذیت مقتدای دینی، استاد و مرشد چنان معصیتی است که از آن، این خطر احساس می‌شود که توفیق سلب گردد، و هم چنین تقدّم بر نبیّ اکرمﷺ، نیز بلند کردن صدا در محضر او، از جمله گناهانی هستند که این خطر وجود دارد که از مرتکب، توفیق سلب گردد. و سرانجام به خذلان و کفر منجر گردد، که به موجب آن تمام اعمال ضایع گردد. و چون مرتکب قصد ایذا نداشته است، لذا از آن آگهی هم ندارد که به چه علّت به کفر و حبط اعمال مبتلا گردیده است.

بعضی از علما فرموده‌اند که اگر کسی نسبت به استاد و مرشد خود بی‌ادبی و گستاخی کند، موجب سلب توفیق از وی می‌شود و بالاخره به سلب ایمان می‌انجامد، نعوذ بالله منه.

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ يُنَادُونَكَ مِن وَرَآءِ ٱلْحُجُرَٰتِ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ﴾ این آیه متضمّن سومین ادب، نسبت به رسول خداﷺ، می‌باشد؛ چون آن‌جنابﷺ، در خانه و استراحتگاه خویش تشریف داشته باشد، از بیرون او را صدا کردن بخصوص به روش روستایی‌ها که با بردن نام مبارک صدا می‌کردند، بی‌ادبی است و کار عاقلانه‌ای نیست.

«حجرات» جمع حجره است و حجره در اصل، عبارت از مکانی است که محدود به چهاردیوار باشد که مقداری از آن صحن باشد و مقدار دیگر سقفش پوشیده باشد، و تعداد ازواج مطهرات در مدینه‌ی منوّره نه (۹) نفر بود که هر کدام حجره‌ای جداگانه داشت، که آن‌حضرتﷺ، به نوبت به حجره‌ی هر یک تشریف می‌بردند.

حجرات امّهات المؤمنین

ابن سعد به روایت از عطای خراسانی نوشته است که این حجرات از شاخه‌های درخت خرما ساخته شده بودند، و بر در هر یک از آنها پرده‌ای از پلاس سیاه آویزان بود.

امام بخاری در ادب المفرد و بیهقی از داوود بن قیس روایت نموده‌اند که او فرمود: من این حجرات را زیارت کردم و به گمان من از در حجره تا سقف خانه شش الی هفت دست می‌باشد و خود اتاق ده دست و ارتفاع سقف آنها هفت الی هشت دست می‌باشد، حجرات امّهات المؤمنین در عهد حکومت ولید بن عبدالملک بنابه دستور او، جزو مسجد نبوی شدند، که اهل مدینه آن روز را با گریه و زاری سپری کردند.

سبب نزول

امام بغوی به روایت از قتاده نقل کرده است که: عدّه‌ای از مردم قبیله بنوتمیم، در محضر رسول اکرمﷺ، حاضر شدند، هم چنان‌که ذکرشان در بالا گذشت، آنها به وقت نیمروز وارد مدینه شدند و آن‌حضرتﷺ، در یکی از حجرات استراحت می‌فرمود. آن بادیه نشینان که از آداب معاشرت ناآگاه بودند، از بیرون حجره شروع کردند به صدا زدن که «اخرج الینا یا محمّد» و در اثر وقوع این حادثه آیات فوق الذکر نازل گردیدند که به موجب آن، از این روش جلوگیری به عمل آمد، و منتظر فرمان شدند. و این روایت با الفاظی متفاوت در مسند امام احمد، ترمذی و غیره آمده است[1].

تذکر: صحابه و تابعین در خصوص علما و مشایخ خویش، این ادب را مراعات نموده‌اند؛ در صحیح بخاری و غیره از حضرت ابن عبّاس منقول

---

۱ - مظهری.

است که فرمود: چون من می‌خواستم از یکی از علمای صحابه، حدیثی دریافت کنم، به هنگام رسیدن بر در خانه، از در زدن اجتناب می‌ورزیدم و بیرون در می‌نشستم تا وقتی که او بیرون می‌آمد، آنگاه حدیث را از او دریافت می‌کردم و او با دیدن من می‌گفت: ای پسر عمّ پیامبرﷺ! چرا در را نزدید؟ سپس ابن عبّاس فرمود که: عالِم در میان قوم خویش چون پیامبر است. و خداوند در شأن نبیﷺ، فرموده است که بیرون از در باید در انتظار او نشست.

حضرت ابوعبیده فرموده است: من هر وقت به در خانه‌ی عالمی رفته‌ام، در را نزده‌ام؛ بلکه بیرون در، به انتظار او نشسته‌ام، وقتی خود او بیرون می‌آمد، با او ملاقات می‌کردم[1].

مسئله: با اضافه کردن قید «الیهم» در آیه‌ی مذکور «حتی تخرج الیهم» ثابت شد که صبر و انتظار باید تا زمانی ادامه یابد که آن‌حضرتﷺ، به خاطر ملاقات و گفتگو با مردم بیرون تشریف بیاورند و اگر آن‌حضرتﷺ، به قصد ملاقات با دیگری بیرون بیاید و فرصتی مناسب برای درمیان گذاشتن مطلب آنان نمی‌باشد باید انتظار بکشند تا آن‌حضرتﷺ، خود متوجّه آنان گردند، آنگاه مطلب خود را با او درمیان بگذارند.

يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓا۟ إِن جَآءَكُمْ فَاسِقٌۢ بِنَبَإٍ فَتَبَيَّنُوٓا۟ أَن تُصِيبُوا۟ قَوْمًۢا
ای ایمانداران اگر بیاورد پیش شما گناهکاری خبری، پس تحقیق کنید که نریزید هرگز بر قومی

بِجَهَـٰلَةٍ فَتُصْبِحُوا۟ عَلَىٰ مَا فَعَلْتُمْ نَـٰدِمِينَ ﴿۶﴾
به نادانی، پس بر کردار خود پشیمان شوید.

---

۱ - روح‌المعانی.

خلاصه‌ی تفسیر

ای ایمانداران! اگر انسان شروری خبری پیش شما بیاورد (که متضمّن شکایتی از کسی باشد) پس (بدون تحقیق به آن عمل نکنید، بلکه اگر هدف عمل باشد پس) دقیقاً تحقیق کنید تا این‌که به قومی به علّت عدم آگاهی ضرری نرسانید، پس بر کردار خود پشیمان می‌شوید.

معارف و مسایل

شأن نزول

در خصوص شأن نزول این آیه، ابن کثیر با حواله به مسند امام احمد، چنین نقل فرموده است که: رئیس قبیله‌ی بنوالمصطلق، حارث بن ضرار بن- ابی ضرار که دخترش میمونه بنت حارث، یکی از امّهات‌المؤمنین است می‌فرماید: من در خدمت رسول خدا ﷺ، حاضر شدم و آن‌حضرت ﷺ، مرا به اسلام دعوت نمود و به ادای زکات دستور داد، من به اسلام مشرّف شدم و به پرداخت زکات اقرار کردم و عرض نمودم که به میان قوم خویش می‌روم و آنان را به سوی اسلام و پرداخت زکات دعوت می‌دهم، هر کسی که دعوت مرا پذیرفت و زکات ادا کرد، زکاتشان را جمع آوری می‌کنم و شما در فلان تاریخ و فلان ماه قاصدتان را بفرستید تا آنچه را از زکات جمع آوری شده است، به او بسپارم، چون حارث طبق وعده، زکات اهل ایمان را جمع کرد و میعادی که برای فرستادن قاصد معیّن شده بود، سپری شد و قاصد آن‌حضرت ﷺ، نرسید؛ حارث احساس خطر کرد که مبادا رسول خدا ﷺ، بنابر علّتی از او ناراضی شده و در غیر این صورت امکان نداشت آن‌جناب ﷺ، طبق وعده‌ی خویش کسی را نفرستد؛ حارث احساس خطر خویش را با سرانی که مسلمان شده بودند در میان گذاشت و تصمیم گرفتند که همه‌ی آنها به خدمت رسول خدا ﷺ، برسند و از طرف دیگر

آن‌حضرتﷺ، سر موقع ولید بن عقبه را قاصد خود قرار داد و برای وصول زکات نزد آنان فرستاد، ولی او در اثنای راه با این خیال که من از قدیم الایام با این قوم عداوت داشته‌ام، مبادا بنابر همان عداوت قدیمی مرا به قتل برسانند، بر اثر این واهمه از وسط راه برگشت و به خدمت رسول خداﷺ، رسید و عرض کرد که آن طایفه از پرداخت زکات، سر باز زدند و می‌خواستند که مرا به قتل برسانند، آن‌حضرتﷺ، ناراحت شد و گروهی را تحت فرماندهی حضرت خالد بن ولید تشکیل داد و به سوی آنها گسیل داشت، وقتی که این گروه از مجاهدین، از این سو حرکت کردند در نزدیکی مدینه‌ی منوّره به حارث و همراهان که قصد حضور در خدمت آن‌حضرتﷺ، را داشتند، برخورد کردند، حارث پرسید که به جانب چه گروهی گسیل داشته شده‌اید؟ گروه خالد جواب دادند که به طرف شما، حارث پرسید: به چه سبب؟ آنها واقعه‌ی اعزام ولید و بازگشت او را بیان کردند، که او به خدمت رسول‌خداﷺ، آمده و گزارش داده است که بنوالمصطلق از ادای زکات سرباز زدند، و قصد کشتن مرا داشتند، حارث با شنیدن این ماجرا، قسم یاد کرد به ذاتی که محمّدﷺ، را به حق مبعوث کرده که ولید را ندیده است و او نزد من نیامده است، چون حارث در محضر رسول‌خداﷺ، حاضر شد، آن‌حضرتﷺ، از او پرسید: آیا از پرداخت زکات سرباز زده‌اید؟ حارث گفت: قسم به ذاتی که تو را به حق مبعوث فرموده است که قاصد شما پیش من نیامده و من او را ندیده‌ام و چون در تاریخ مقرّر قاصد شما نرسید، من احساس خطر کردم که مبادا به علّتی آن‌حضرتﷺ، از من ناراضی شده باشد، بنابر این شخصاً به خدمت رسیدم، حارث می‌گوید: بعد از آن آیات سوره‌ی حجرات نازل گردید[۱].

و در بعضی روایات آمده است که ولید حسب دستور به بنی‌المصطلق

---

۱ - ابن کثیر.

رسید و چون مردم قبیله، قبلاً در انتظار به سر می‌بردند که در این تاریخ قاصد پیامبرﷺ، فرا خواهد رسید، جهت تعظیم او برای استقبالش بیرون آمدند، و ولید بن عقبه در اشتباه قرار گرفت که شاید آنان به سبب دشمنی قدیمی، برای کشتن او آمده‌اند، و از همانجا بازگشت و مطابق پندار خویش به حضور آن‌حضرتﷺ، گزارش داد که آنان برای پرداخت زکات آماده نیستند؛ بلکه در صدد قتل من برآمده‌اند، بنابر این گزارش، آن‌حضرتﷺ، خالد بن ولید را مأمور ساخت و توصیه فرمود که پس از بررسی و تحقیق کامل اقدام کند.

هنگامی که خالد بن‌ولید به نزدیکی روستا رسید، شب هم فرا رسید و او در آنجا اقامت گزید، چند نفر را به پنهانی به عنوان جاسوس فرستاد تا تحقیق و بررسی کنند، آنان پس از بررسی و تحقیق گزارش دادند که این مردم بر اسلام و ایمان استوار و بر نماز و زکات پایبند می‌باشند؛ هیچ چیزی دالّ بر مخالفت اسلام از ایشان مشاهده نشد، خالد بن‌ولید بازگشت و ماجرا را خدمت آن‌حضرتﷺ، گزارش داد آنگاه این آیه نازل شد[۱].

از این آیه ثابت شد که چون شخص شرور و فاسقی حامل شکایتی از شخص و یا قومی باشد و به آنها تهمت بزند، بدون تحقیق و بررسی عمل کردن به قول و شهادت او جایز نیست.

احکام و مسایل مربوط به آیه

امام ابوبکر جصاص در «احکام القرآن» فرموده است که: از این آیه ثابت شد که عدم پذیرفتن خبر فاسق و عمل بر آن تا زمانی است که با وسایل دیگر بررسی نشده و صدقش معلوم نگردد؛ زیرا در این آیه قرائت دیگر «فثبتوا» نیز آمده است که معنایش می‌شود که بر این عمل نکنید؛ بلکه

---

۱ - این چکیده‌ای از روایات متعدد ابن کثیر است.

ثابت بمانید تا صدق آن از جایی دیگر به ثبوت برسد. و چون گزارش فاسق مقبول نیست، پس شهادت او به طریق اولی قبول نخواهد شد؛ زیرا هر شهادت خبری است که با حلف و قسم مؤکّد می‌باشد؛ بنابر این، نزد جمهور علما خبر و شهادت فاسق در شرع مقدّس مقبول نیست، البته در بعضی معاملات و احوال خبر یا شهادت فاسق پذیرفته می‌شود و آن صورت از این حکم مستثنی می‌باشد؛ زیرا در آیه قرآن برای این حکم علّتی خاص ذکر شده است، و آن است: ﴿**أَن تُصِيبُوا قَوْماً بِجَهَـٰلَةٍ**﴾ پس معاملاتی که در آنها این علّت موجود نباشد، مدخول حکم این آیه نمی‌باشند و یا از حکم این آیه مستثنیٰ می‌باشند. مثل آن‌که شخص فاسقی و یا کافری چیزی به کسی بدهد و بگوید که این را فلان شخص برای شما هدیه فرستاده است، پس عمل نمودن بر اینگونه خبر او جایز است.

تفصیل بیشتر این موضوع در کتب فقه «معین‌الحکام» و غیره آمده است، جهت کسب اطّلاع بیشتر، به آنجا ملاحظه شود، و این‌جانب در «احکام القرآن» عربی حزب سادس، آن را با تفصیل نوشته‌ام، اهل علم می‌توانند به آنجا مراجعه نمایند.

سؤال و جوابی مهم در خصوص عدالت صحابه

نزول این آیه، در خصوص ولید بن عقبه از روایات صحیح ثابت است و در آیه نسبت به او، فاسق گفته شده است و به ظاهر این مخالف آن ضابطه‌ی مسلّم و متّفق علیها می‌باشد که فرموده‌اند: «**الصحابة کلهم عدول**» یعنی تمام صحابه ثقه و عادل می‌باشند؛ لذا بر هیچگونه خبر و شهادت آنان نمی‌توان کوچکترین ایرادی وارد کرد.

علاّمه آلوسی در تفسیر «روح المعانی» فرموده است که: قول حق در این خصوص، همان است که جمهور علما به آن قایل هستند و آن این که،

اصحاب کرام معصوم نیستند؛ در نتیجه، ممکن است گناه کبیره‌ای هم از آنها صادر شود، و به هنگام صدور چنین‌گناهی با آنان چنان رفتاری شود که آنان مستحق آن می‌باشند، یعنی مجازات شرعی بر آنها جاری می‌شود، و اگر کسی از آنان مرتکب دروغی شود، خبر و یا شهادت او مسترد می‌گردد، ولی عقیده اهل سنّت و جماعت با توجّه به نصوص قرآن و حدیث، این است، که از صحابه گناه صادر می‌شود ولی هیچ صحابی‌ای نیست که پس از آن توبه نکرده و پاک نشده باشد؛ زیرا قرآن پاک مطلقاً خشنودی خدا را در خصوص آنان، اعلام فرموده‌اند، به آیه‌ی ۱۱۹ از سوره‌ی مائده مراجعه کنید؛ می‌فرماید: **﴿رضی‌الله عنهم و رضوا عنه﴾** و خشنودی خداوند بدون عفو گناه، حاصل نمی‌شود، چنان‌که قاضی ابویعلیٰ فرموده است: رضا، صفت قدیمی خداست، و رضای او شامل حال کسی می‌شود که خداوند بداند که او بر موجبات رضا فوت خواهد کرد[۱].

خلاصه آن‌که در میان جماعت صحابه، گاهی از چند نفر انگشت شمار، گناهانی سر زده که فوراً توفیق توبه حاصل کرده‌اند، و حق تعالی به برکت صحبت و همراهی رسول خداﷺ، آنها را به گونه‌ای ساخته بود که عمل بر شریعت جزء طبیعت آنان قرار گرفته بود، و صدور کاری خلاف شرع و یا گناهی از آنان بی‌نهایت استثنایی و نادر بود. و عمل به صالحات از قبیل جان‌نثاری برای اسلام و رسول خداﷺ، و پیروی آن‌حضرتﷺ را، وظیفه‌ی زندگی خود قرار داده بودند، و چنان مجاهداتی که نظیرش در امّتهای گذشته یافت نمی‌شود، از خود نشان دادند، و صدور گناهی در قبال این اعمال صالح و فضایل و کمالات کالعدم قرار می‌گیرد.

ثانیاً محبّت و عظمت خدا و رسول و خوف و خشیّت آنان به هنگام صدور کوچک‌ترین لغزشی، در قلوب آنان تا حدّی بود که فوراً توبه

---

۱ - کذا فی الصارم المسلول لابن تیمیه.

می‌کردند، و یا این‌که شخصاً جهت مجازات حاضر می‌شدند، گاهی اوقات خود را به ستون مسجد می‌بستند، و سایر اعمال، بنابر روایت حدیث، امری معروف و مشهور می‌باشد. و مطابق به حکم حدیث: «**التائب من الذنب کمن لا ذنب له**» توبه کننده از گناه چون کسی است که اصلاً گناهی نکرده باشد.

ثالثاً مطابق فرمان قرآن، اعمال صالح و حسنات، کفّاره‌ی گناه قرار می‌گیرند به آیه‌ی ۱۱۴ از سوره‌ی هود توجّه فرمایید: ﴿**إِنَّ ٱلْحَسَنَـٰتِ يُذْهِبْنَ ٱلسَّيِّئَاتِ**﴾ بخصوص وقتی که حسنات‌شان چون حسنات عموم مردم نباشد، بلکه حال مبارک آنان آن است که ابوداوود و ترمذی از حضرت سعید بن زید نقل کرده‌اند، که: «**والله لمشهد رجل منهم مع النبی ﷺ یغبر فیه وجهه، خیر من عمل أحدکم و لو عمّر عمر نوح**» یعنی، قسم به خدا که شرکت یکی از آنان همراه با پیامبر ﷺ، در جهاد که غباری بر صورت مبارک او بنشیند، از تمام عبادات و طاعات کلّ عمر شما افضل است، اگر چه عمری معادل عمر حضرت نوح علیه السلام، به شما داده شود.

اگر چه با آنان به هنگام صدور گناه همان رفتاری می‌شود که سزاوار آن می‌باشند، ولی با این حال، برای کسی جایز نیست که آنان را فاسق بگوید؛ بنابر این، اگر در عهد آن‌حضرت ﷺ، گناهی از صحابی که موجب فسق باشد، سر بزند و در آن زمان به او فاسق هم گفته شود، جایز نیست که این فسق را در حق او مستمر دانسته امروز او را فاسق بگوییم[1].

با توجّه به آیه‌ی مذکور، لازم نیست که به ولید بن عقبه فاسق گفته شود اگر چه واقعه‌ی او سبب نزول آیه است، امّا با این حال لازم نیست که در خصوص او لفظ فاسق به‌کار برده شود؛ زیرا پیش از این واقعه از ولید بن عقبه چنین‌کاری سر نزده بود که بتوان او را فاسق نامید، و در این واقعه نیز که سخنی بی‌مورد به قبیله بنوالمطلق نسبت داد، آن را مطابق پندار خویش

---

۱ - کذا فی الروح.

صحیح تلقّی کرده، به آنان نسبت داد، اگر چه فی‌الواقع صحیح نبود؛ بنابر این، بدون تکلّف، مفهوم و مطلب آیه همان می‌باشد که در خلاصه‌ی تفسیر گذشت، و این آیه متضمّن قاعده‌ی کلّی در خصوص عدم پذیرش خبر فاسق است، و نزول این آیه در هنگام واقعه‌ی مذکور، موضوع را تأکید می‌کند که ولید بن‌عقبه اگر چه فاسق نبود، ولی خبر او با توجّه به قرائن قوی مقبول نیامد، و رسول خداﷺ، از عمل کردن بر آن سرباز زد، خالد بن ولید را مأمور کرد تا در این خصوص تحقیق و بررسی کند؛ پس وقتی که بر خبر مردی ثقه و معتبر به علّت قرائن، احتمال شک پدید آمد و حکمش چنین قرار گرفت که قبل از تحقیق و بررسی به آن عمل نشد، پس عدم پذیرش قول فاسق و عدم اقدام بر اساس آن، بیشتر روشن می‌گردد.

بحث کامل عدالت صحابه در کتابی که به نام مقام صحابه تألیف کرده‌ام و انتشار یافته، آمده است. و مقداری از آن مطالب در ذیل آیه‌ی ۹ از سوره‌ی حجرات: ﴿وَإِن طَآئِفَتَانِ مِنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ﴾ خواهد آمد.

وَٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّ فِيكُمۡ رَسُولَ ٱللَّهِ لَوۡ يُطِيعُكُمۡ فِي كَثِيرٖ مِّنَ ٱلۡأَمۡرِ
وبدانید که درمیان شمارسول خدا هست، اگرقبول‌می‌کرد سخن‌شمارا در بسیاری‌از کارها

لَعَنِتُّمۡ وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ حَبَّبَ إِلَيۡكُمُ ٱلۡإِيمَٰنَ وَ
البتّه در مشقّت قرار می‌گرفتید، باز خداوند محبوب گردانید به سوی شما ایمان را و

زَيَّنَهُۥ فِي قُلُوبِكُمۡ وَكَرَّهَ إِلَيۡكُمُ ٱلۡكُفۡرَ وَٱلۡفُسُوقَ وَٱلۡعِصۡيَانَۚ أُوْلَٰٓئِكَ
آراسته‌کرد آن‌را در دلهای‌شما، و منفور گردانید در دلهایتان کفر وگناه ونافرمانی را، آنان

هُمُ ٱلرَّٰشِدُونَ ﴿٧﴾ فَضۡلٗا مِّنَ ٱللَّهِ وَنِعۡمَةٗۚ وَٱللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٞ ﴿٨﴾
هستند بر راه نیک. از فضل‌خدا واحسان او، وخدا به‌همه چیز داناوحکیم‌است.

خلاصه‌ی تفسیر

و بدانید که رسول خدا (ﷺ) در میان شما (نعمت بزرگی از جانب خدا) است (کما قال تعالیٰ فی آیة ۱۶۴ من سوره‌ی آل عمران، ﴿**لَقَدْ مَنَّ اللّٰهُ**﴾ و شکر این نعمت آن است که در هیچ امری با او مخالفت نکنید؛ اگر چه امری دنیوی باشد، و به این فکر نباشید که در امور دنیوی رسول خداﷺ، موافقتان باشند؛ زیرا) بسیاری امور وجود دارد که اگر آن حضرت (ﷺ) به گفته‌ی شما عمل کند، متضمّن ضرری بسیار برای شما خواهد بود؛ (زیرا اگر آن خلاف مصحلت باشد، پس در عمل کردن موافق آن، حتماً بر شما زیانی وارد می‌شود، ولی اگر موافق رأی آن‌حضرتﷺ، عمل شود، ضرری بر شما وارد نخواهد شد؛ زیرا اگر از امور دنیوی باشد و از این جهت احتمال خلاف مصلحت بودنش اگر چه فی نفسه بعید و خلاف شأن نبوّت نمی‌باشد، امّا اوّلاً وجود چنین اموری که متضمّن اینگونه احتمال باشد، استثنایی و نادر می‌باشد، باز هم اگر موجود باشند و به ظاهر متضمن مصلحتی هم نباشند، ولی نعم البدل اجر و ثواب اطاعت رسولﷺ، را در بر دارند، آن هم نعمت بسیار بزرگی است، ولی در عمل کردن موافق رأی شما اگر چه به ندرت متضمّن احتمال مصلحتی باشد، چون این در حد احتمالی است که وجود مصلحت در آن متعیّن نیست، بلکه احتمال مضرّت بیشتر می‌باشد، لذا ضرری در بردارد که تدارکش ممکن نیست، با توجّه به این بحث فایده قیه کثیر معلوم گردید؛ به هر حال اگر آن‌جنابﷺ، موافق رأی شما عمل می‌کرد، شما در مشقّت بزرگی می‌افتادید،) ولی خداوند (شما را از مشقّت رهانید، به گونه‌ای که) ایمان (کامل) را محبوب قلوب شما قرار داد، و (تحصیل) آن را در قلوبتان مزیّن و مرغوب گردانید، و شما را از کفر و فسق (گناه کبیره) و عصیان (گناه صغیره) متنفّر ساخت (که در اثر آن شما به‌صورت مداوم در کسب رضای رسول کوشیدید، و در پی آن، احکامی را

قبول می‌کنید که موجب رضای رسول است؛ چنان‌که وقتی اطّلاع پیدا کردید که اطاعت رسول در امور دنیوی هم واجب است، و بدون اطاعت مطلق؛ ایمان کامل نمی‌گردد، و رغبت تحصیل ایمان کامل را از قبل در دل داشتید، پس فوراً آن حکم را پذیرفتید. و با پذیرش آن، ایمان خود را تکمیل کردید) ایشان (که دوستدار تکمیل ایمان هستند) در اثر فضل و انعام خدا بر صراط مستقیم هستند، و خداوند متعال (که این احکام را صادر فرموده است، به مصالح آنان) داناست (و چون) حکیم است (وجوب این احکام بر اساس حکمت او می‌باشد.)

معارف و مسایل

آیه‌ی ماقبل در مقام بیان واقعه‌ی ولید بن عقبه و قبیله‌ی بنی المصطلق بود که ولید گزارش داده بود که بنوالمصطلق مرتد شده‌اند و از پرداخت زکات سر باز می‌زنند، در نتیجه صحابه‌ی کرام برانگیخته شدند و پیشنهاد نمودند که برای سرکوبی آنها دسته‌ای از مجاهدین گسیل داده شود، ولی آن‌حضرتﷺ، از قرائن، خبر ولید بن عقبه را خلاف تصوّر نموده حضرت خالد بن ولید را برای بررسی و تحقیق اعزام نمود، از آیه ماقبل این قانون مستفاد می‌گردد که اگر در خبر کسی به قرائن، تردیدی پدید آید، عمل کردن به آن قبل از بررسی و تحقیق، جایز نیست، و نیز صحابه‌ی کرام را راهنمایی دیگر می‌کند که اگر چه با شنیدن ارتداد بنی مصطلق، غیرت دینی شما براگیخته شد، ولی پیشنهادتان صحیح نبود، و روشی را که نبی اکرمﷺ، انتخاب نمود، بهتر بود[1].

خلاصه این‌که اگر چه به هنگام مشورت پیشنهاد دادن درست است، ولی اصرار بر این‌که رسول خداﷺ، آن پیشنهاد را قبول کند، درست نیست؛

۱- مظهری.

زیرا اگر چه به‌طور نادر این احتمال وجود داشته باشد که در امور دنیوی نظر آن‌حضرت ﷺ بر خلاف مصلحت باشد و این امر منافی با نبوّت هم نیست؛ ولی دانش و فراستی که حق تعالی به رسول خود عنایت فرموده است، شما به آن درجه نایل نیامده‌اید؛ لذا اگر رسول خدا در بسیاری از امور به پیشنهاد شما عمل کند، دچار نقصان و خسارت خواهید شد، و اگر نظریات شما به‌طور نادر، بر صواب باشد، شما آن را فدای اطاعت رسول ﷺ کنید، و اگر در اثر آن، ضرر دنیوی به شما برسد، به حد آن ضرر، قابل توجّه نمی‌باشد که رسول خدا از شما تبعیت می‌کرد و عمل می‌کرد؛ زیرا در این صورت اگر اندک ضرر دنیوی هم متوجّه شما شود، اجر و ثواب اطاعت رسول، من باب نعم البدل، عایدتان می‌گردد. لفظ «عنتم» از عنت مشتق است که هم به معنای گناه و نیز به معنای ابتلای به مصیبت می‌آید، و در اینجا هر دو معنی می‌توانند، مراد باشند.

وَ إِن طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِن
و اگر دو گروه از مسلمانان با هم بجنگند، پس در میان آنان صلح برقرار کنید، پس اگر

بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَىٰ فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّىٰ تَفِيءَ إِلَىٰ أَمْرِ اللَّهِ
تجاوزکند، یکی‌از آنها بر دیگری، پس بجنگید باآن متجاوز، تا این‌که برگردد به‌حکم خدا،

فَإِن فَاءَتْ فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَ أَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ
پس اگر برگشت، پس صلح برقرار کنید میان آنها برابر، و انصاف کنید یقیناً خداوند

يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ ﴿۹﴾ إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ
خوشش می‌آید از انصاف کنندگان. مسلمانان با هم برادرند پس اصلاح کنید در میان

أَخَوَيْكُمْ وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ﴿۱۰﴾
دوتا برادرخود واز خدا بترسید تا برشما رحم بشود.

خلاصه‌ی تفسیر

و اگر در میان دو گروه از مسلمانان جنگ درگرفت، پس در میان آنها صلح برقرار کنید، (ضمن قطع رشته‌ی جنگ، آتش بس برقرار کنید) و اگر (بعد از کوشش جهت اصلاح) یکی بر دیگری تجاوز کرد، (و از جنگ دست نکشید) پس با متجاوز بجنگید، تا این‌که به حکم خدا رجوع کند (مراد از حکم خدا آتش بس است) پس اگر (گروه) متجاوز (به حکم خدا) رجوع کند، (پایبند آتش بس باشد،) پس بین آنان با در نظر گرفتن عدالت اصلاح کنید، (مطابق حدود شرعی معامله را خاتمه دهید، و تنها به آتش بس اکتفا نکنید؛ زیرا اگر صلح به اتمام برسد، باز احتمال جنگ باقی می‌ماند) و به فکر انصاف باشید (که مبادا اغراض نفسانی تسلّط یابد،) یقیناً خداوند متعال اهل انصاف را دوست می‌دارد (و از آن جهت دستور به اصلاح آمده است که) مسلمانان همه (به موجب اشتراک دینی که رشته‌ی روحانی و معنوی است) برادر (یکدیگر) می‌باشند؛ لذا بین دو برادر خویش صلح برقرار کنید، (تا آن‌که اخوّت اسلامی پایدار بماند) و (در هنگام اصلاح) از خدا بترسید (حدود شرعی را رعایت کنید) تا به شما رحم شود.

معارف و مسایل

ربط آیات: آیات گذشته، متضمّن حقوق و آداب رسول خداﷺ، و اجتناب از اعمالی که موجب ایذای آن‌حضرتﷺ، هستند بودند، این آیات مشتمل احکام عمومی معاشرت هستند که در آنها آداب اجتماعی، انفرادی و حقوق یکدیگر بیان می‌گردد، نقطه‌ی وفاق همه‌ی آنها اجتناب از ایذا رسانی است.

سبب نزول

در خصوص شأن نزول این آیات مفسّرین وقایع گوناگونی ذکر نموده‌اند که مبتنی بر درگیری بین دو گروه از مسلمانان است، و بعید نیست که مجموعه‌ی آن وقایع سبب نزول این آیات قرار گرفته باشند، یا این‌که واقعه‌ای خاص، موجب نزول آنها باشد و سایر وقایع به علّت وجه اشتراک، سبب نزول آنها قرار یافته باشند.

مخاطب اصلی این آیه بیشتر حاکمان و ملوک هستند، که اسباب جهاد و قتال را در اختیار دارند[1]. و غیر مستقیم جمله‌ی مسلمانان مخاطب آن می‌باشند، که در این خصوص به اولیای امور کمک کنند. و هر کجا که امام، امیر، پادشاه و رئیسی نباشد، دستور آن است که حتّی الامکان دو گروه تفهیم شوند، و جهت ترک قتال آماده گردند، و اگر هر دو گروه قبول نکردند، از آنها جدا شوند. بدون آن‌که مخالف یا موافق کسی باشند.

مسایل مربوط

جنگ در میان مسلمانان چند صورت دارد: یکی آن‌که هر دو گروه تحت ولایت امام مسلمین باشند. دوم آن که، هر دو گروه تحت ولایت امام المسلمین نباشند. سوم آن‌که یکی تحت ولایت باشد و گروه دیگر نباشد.

در صورت اوّل بر همه‌ی مسلمین لازم است که هر دو گروه را تفهیم نموده و از جنگ باز دارند، و اگر با این تفهیم از جنگ دست برندارند، بر امام مسلمین واجب است که در میان آنها صلح برقرار کند و اگر با مداخله‌ی حکومت اسلامی هر دو گروه از جنگ دست کشیدند، احکام قصاص و دیه در میان آنها به موقع اجرا گذاشته خواهد شد، و اگر دست نکشیدند، با آنان چون باغی رفتار خواهد شد، و اگر گروهی دست کشید و گروه دیگر بر

---

۱ - کذا قاله ابوحیان فی‌البحر و اختاره فی روح‌المعانی.

جنگ اصرار داشت، همین‌گروه در حکم باغی است که چون بغاوت با آنان معامله می‌شود؛ و کسی که مطیع شد، عادل است. جهت تفصیل احکام بغاوت می‌توان به کتب فقه مراجعه نمود. و حکم جامع و مختصر آن از این قرار است که قبل از قتال خلع سلاح شوند، ضمن دستگیری راهی زندان شوند، تا توبه کنند، و در حین‌قتال و یا بعد از آن زن و فرزندانش بَرده و کنیز قرار داده نمی‌شوند، و اموالشان به غنیمت برده نمی‌شود، تا هنگام توبه از دخالت در اموال خویش باز داشته می‌شوند، و پس از توبه به آنان باز گردانیده می‌شود.

هدف از آنچه در ضمن آیه آمده است که: ﴿**فَإِن فَاءَتْ فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَ أَقْسِطُوَا**﴾، این است که اگر گروه متجاوز از مقاومت و قتال دست کشید، تنها بر آتش بس آنها اکتفا نکنید؛ بلکه در فکر از بین‌بردن علل جنگ و شکایت طرفین جنگ باشید. تا که بغض و عداوت از قلوبشان بیرون رود، و زمینه‌ی برادری و اخوّت برای همیشه فراهم گردد، چون آنان برخلاف امام مسلمین هم جنگ کرده‌اند، لذا این احتمال وجود داشت که انصاف کامل در خصوص آنان اعمال نشود، بنابر این، قرآن مجید تأکید نمود که در استماعِ ادلّه‌ی هر دو گروه، عدالت و انصاف کامل مراعات شود[1].

مسئله: اگر گروه نیرومندی از مسلمانان از قید اطاعت امام مسلمین خارج شوند، امام وظیفه دارد نخست به شکایات آنها توجّه نماید، اگر سوء تفاهم یا اشتباهی شده باشد آن را از بین ببرد، و اگر آنان دلیل عصیان امام مسلمین را، ظلم و ستم قرار دهند، شرعاً اقدام علیه او را جایز بدانند، در این صورت بر عموم مسلمانان واجب است که از آن گروه حمایت کنند، تا این که امام از ظلم دست بکشد، و این در صورتی است که ظلم امام بدون

---

۱ - تمام این تفاصیل از بیان القرآن با حواله هدایه ماخوذ می‌باشد.

شبهه قطعی باشد[۱].

اگر نتوانستند دلیل روشنی به خاطر این عدم اطاعتشان بیان کنند، باز با امام مسلمین آماده‌ی جنگ شوند، برای مسلمین حلال است که به حمایت از امام مسلمین علیه آنان بجنگند؛ امام شافعی رحمه الله فرموده است: تا وقتی که خود آنها جنگ را آغاز نکنند، آغاز کردن قتال از جانب مسلمانان جایز نیست[۲].

و این حکم زمانی است که باغی و ظالم بودن آن گروه، به طور قطعی و یقینی باشد، و اگر وضعی پیش بیاید که هر دو گروه حجّت شرعی دارند و به مشکل نتوان تشخیص داد که کدام یک، متجاوز است و کدام یک عادل، هر کسی که بنابر ظنّ قوی خویش گروهی را بر حق بشناسد می‌تواند او را یاری دهد، و اگر کسی نتواند هیچ گروهی را بر دیگری ترجیح دهد، باید از هر دو گروه جدا شود؛ هم چنان‌که در مشاجرات صحابه‌ی کرام اتّفاق افتاده بود.

مشاجرات صحابه‌ی کرام رضوان الله علیهم اجمعین

امام ابوبکر بن العربی فرموده است که: آیه متضمّن حال تمام صورتهایی است که در بین مسلمین قتال اتّفاق می‌افتد، و صورتی را هم که هر دو گروه حجّت شرعی داشته‌اند و بنابر آن، برای جنگ آماده گردند، شامل می‌شود، و مشاجرات صحابه‌ی کرام نیز جزء همین صورت است.

علاّمه قرطبی بعد از نقل قول ابن العربی، اصل و حقیقت مشاجرات صحابه در جنگ جمل و صفین را بیان فرموده است، نسل آینده‌ی مسلمانان را راهنمایی نموده است تا در خصوص مشاجرات، چه موضعی داشته باشند، این جانب تمام این موضوعات را در احکام القرآن به زبان

---

۱ - کذا قال ابن الهمام، مظهری.

۲ - مظهری.

عربی و در مقام صحابه به زبان اردو[۱]، به تفصیل آورده‌ام و در اینجا به خلاصه‌ی آن از تفسیر قرطبی، ج ۱۰، ص ۳۲۲ که در آن رساله ذکر شده است، اکتفا می‌کنم.

جایز نیست که اشتباهی به یک طرف از صحابه‌ی کرام منسوب گردد؛ زیرا همه‌ی آنها در عمل خویش، به اجتهاد خود عمل می‌کردند و هدف همه‌ی آنها کسب رضای خداوند تبارک و تعالی بود، همه آنان مقتدای ما هستند، و ما موظّف هستیم که در خصوص اختلاف آنان، لب‌گشایی نکنیم و از همه‌ی آنها به بهترین وجه یاد کنیم؛ زیرا صحبت و مجالست رسول اکرمﷺ، فضیلت بسیار والایی است، رسول خداﷺ، از بد گفتن به آنها، منع فرموده است و خبر داده است که خداوند، آنها را آمرزیده است و از آنان راضی می‌باشد.

علاوه بر آن، این حدیث با سند متعدّد ثابت است که آن‌حضرتﷺ، در خصوص حضرت طلحه فرموده است: «**ان طلحة شهيد يمشي على وجه الارض**» یعنی طلحه شهیدی است که بر روی زمین راه می‌رود. و اگر خروج حضرت طلحه برای جنگ علیه حضرت علی عصیان و گناه آشکاری می‌بود، نمی‌توانست با مقتول شدن در این جنگ، به مقام شهادت برسد، و نیز اگر این عمل حضرت طلحه اشتباهی در تأویل و یا تقصیری در ادای واجب تلقّی شود، باز هم نمی‌توانست به مقام شهادت برسد؛ زیرا شهادت وقتی حاصل می‌گردد که کسی به موجب اطاعت از خدا کشته شود، لذا می‌بایست معامله آنان بر آن عقیده حمل شود که در سابق ذکر گردید.

دلیل دیگر این امر، احادیثی است صحیح و معروف و مشهور که از خود حضرت علیؓ، که در آن رسول خداﷺ، فرموده است که: قاتل حضرت زبیر در جهنّم است.

---

۱ - مقام صحابه اکنون به فارسی ترجمه شده است.



و نیز حضرت علی فرموده است که از حضرت رسول خداﷺ، شنیدم که فرمود: به قاتل پسر صفیه خبر بده که در جهنّم است، وقتی که وضع چنین است ثابت می‌شود که حضرات طلحه و زبیر در این جنگ عاصی و گنهکار نشدند، و اگر چنین نمی‌بود، آن‌حضرت نمی‌فرمود که حضرت طلحه شهید است، و در خصوص قاتل زبیر پیشگویی نمی‌کرد که در جهنّم است، نیز آنان در شمار عشره‌ی مبشّره می‌باشند، که تقریباً حدیث بهشتی بودن آنان متواتر است.

و نیز آنان را که از این جنگ کناره گرفتند، نمی‌توان خطاکار دانست، بلکه باید گفت که روش آنان هم از آن جهت که مبتنی بر اجتهاد بوده است، درست می‌باشد، در نتیجه، لعن و طعن و اظهار برائت از آنان، و فاسق دانستن آنان جایز نمی‌باشد، و نیز فضایل و مجاهدات و مقام معظم دینی آنان را نادیده گرفتن و کالعدم تصوّر کردن، به هیچ وجه جایز نیست.

از یکی از علما پرسیدند که نظر شما در خصوص خونهایی که در مشاجرات صحابه ریخته شده است چیست؟ وی در جواب آیه‌ی ۱۳۴ سوره‌ی بقره که: ﴿**تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ لَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَ لَا تُسْئَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ**﴾ را تلاوت فرمود. یعنی آنان امّتی بودند که گذشتند، برای آنهاست آنچه کسب کردند و برای شماست آنچه کسب می‌کنید، و از شما در خصوص اعمال آنان سؤال نمی‌شود.

از بزرگی دیگر، این پرسش شد، فرمود: اینها خونهایی‌اند که خداوند دستهایم را از آمیخته شدن در آن حفظ فرمود. اکنون چرا زبانم را به آن آلوده کنم یعنی حاضر نیستم گروهی را به طور قطع و یقین خطاکار بدانم و دچار این اشتباه شوم.

علاّمه ابن فورک فرموده است: بعضی از اصحاب ما گفته‌اند که مشاجراتی که در میان اصحاب کرام، اتّفاق افتاده مانند وقایعی است که بین

حضرت یوسف علیه السلام، و برادران او اتّفاق افتاد، که باوجود همه‌ی اختلافات از حدود ولایت و نبوّت خارج نشدند.

حضرت محاسبی می‌فرماید: نظر دادن در خصوص خونریزیها بین اصحاب، برای ما بسیار مشکل است؛ زیرا در این خصوص بین خود اصحاب کرام اختلاف وجود داشت، وقتی که از امام حسن بصری در ارتباط به این موضوع سؤال شد، فرمود: آن جنگی بود که اصحاب در آن حضور داشتند و ما غایب بودیم؛ آنان اوضاع را کاملاً می‌دانستند و ما نمی‌دانیم. در موضوعی که تمامی صحابه بر آن اتّفاق نظر دارند، ما از آن پیروی می‌کنیم و در آنچه با هم اختلاف دارند، سکوت را اختیار می‌کنیم.

حضرت محاسبی فرمود که: در این خصوص ما چیزی را می‌گوییم که امام حسن بصری فرموده‌اند. ما می‌دانیم که آنچه صحابه در آن مداخله نموده‌اند، از ما بهتر بر آن اطّلاع داشته‌اند؛ لذا بر ماست که در آن‌چه همه اتّفاق نظر دارند، از آن پیروی کنیم و در آنچه آنان اختلاف کرده‌اند، خاموشی را اختیار نماییم و اظهار نظر نکنیم؛ زیرا یقین‌داریم که همه‌ی آنان اجتهاد کرده‌اند و در پی تحصیل رضای الهی قرار گرفته‌اند. و نیز آنان بالاتر از این هستند که در امور دینی شکّ و تردیدی داشته باشند.

يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا لَا يَسْخَرْ قَوْمٌ مِّن قَوْمٍ عَسَىٰٓ أَن يَكُونُوا خَيْراً مِّنْهُمْ وَ

ای ایمانداران تمسخر نکند قومی بر دیگری، شاید آنها بهتر باشند از ایشان، و

لَا نِسَآءٌ مِّن نِّسَآءٍ عَسَىٰٓ أَن يَكُنَّ خَيْراً مِّنْهُنَّ وَ لَا تَلْمِزُوٓا أَنفُسَكُمْ وَ

نه زنانی بر زنان دیگر، شاید آنها بهتر باشند از ایشان و عیب نگیرید یکدیگر را و

لَا تَنَابَزُوا بِالْأَلْقَـٰبِ بِئْسَ ٱلِاسْمُ ٱلْفُسُوقُ بَعْدَ ٱلْإِيمَـٰنِ وَ مَن لَّمْ يَتُبْ

لقب بد نگذارید بر یکدیگر، نام بدی است گناهکاری پس از ایمان، و هر کس توبه نکند،

﴿فَأُوْلَـٰٓئِكَ هُمُ ٱلظَّـٰلِمُونَ ﴿١١﴾

پس همانها هستند بی‌انصاف.

خلاصه‌ی تفسیر

ای ایمانداران نباید مردانی بر مردانی دیگر بخندند، چه بسا که (کسانی که به آنها می‌خندیدند) آنان از ایشان که می‌خندیدند، پیش خدا بهتر باشند (پس آنان چگونه ایشان را تحقیر می‌کنند) و نباید زنانی به زنانی دیگر بخندند چه بسا (کسانی که بر آنها می‌خندیدند) آنان از ایشان (که می‌خندیدند پیش خدا) بهتر باشند، (پس آنان چگونه به ایشان تحقیر می‌کنند) و یکدیگر را با القاب بد صدا نکنید؛ (زیرا که همه‌ی این امور گناه محسوب می‌شوند، لذا) پس از ایمان آوردن نام گذاری (مسلمانی) به گناه، بد است (وقتی که مرتکب گناهی شوید و در حقّ شما گفته شود که فلانی مرتکب نافرمانی خدا شده است یا امر منفوری است، پس، از آن بر حذر باشید) و کسانی که (از این امور) توبه نکنند ایشان (با تلف کردن حقوق‌الناس) ظالم هستند (و هر سزایی که شایسته‌ی ظالمان است به آنها نیز خواهد رسید.)

معارف و مسایل

آغاز سوره، متضمّن بحث از حقوق رسول خداﷺ، و آداب او بود، سپس آداب معاشرت عموم مسلمانان با یکدیگر ذکر گردید، و در دو آیه‌ی ماقبل احکام اصلاح اجتماعی و گروهی مسلمانان بیان شده است، و در آیات فوق‌الذکر حقوق و آداب معاشرتی افراد و اشخاص مذکور است، که در آن از سه چیز ممانعت به عمل آمده است: اوّل مسخره و استهزای مسلمان، دوم طعنه زدن اشخاص، سوم یاد کردن کسی به لقبی که متضمّن توهینی باشد، و یا از آن خوشش نیاید.

امر نخست سخریه یا تمسخر است. قرطبی فرموده است: سخریه و یا تمسخر و یا استهزا عبارت از ذکر عیب کسی بخاطر توهین و یا تحقیر به او می‌باشد، که در اثر آن مردم بخندند، و این موضوع همچنان‌که با زبان صورت می‌گیرد، با اشاره‌ی دست و پا و نقالی آن نیز ممکن است، و هم چنین است وقتی که با شنیدن کلامش به طور تحقیر آمیز، شروع به خنده کنند.

بعضی دیگر فرموده‌اند که: سخریه یا تمسخر آن است که کسی را در مجلسی چنان ذکر کنند که مردم بخندند، و تمام این امور به نصّ صریح قرآن مجید حرام هستند.

در خصوص جلوگیری از سخریه، قرآن مجید چنان اهتمامی قایل شده، که مردان و زنان را جداگانه مورد خطاب قرار داده‌است، و از مردان بدان جهت به لفظ «قوم» تعبیر فرمود که این لفظ در اصل برای مردان وضع شده است، اگر چه به طور مجاز و توسع بیشتر اوقات شامل زنان هم می‌باشد، و قرآن مجید عموماً لفظ: «قوم» را در خصوص مردان و زنان به کار برده است؛ ولی در اینجا لفظ «قوم» مختصّ مردان به کار رفته است، و از زنان با لفظ نساء یاد شده است، و هر دو گروه را، چنین هدایت می‌فرماید: آن مردی که مردی دیگری را مسخره و استهزا می‌کند، چه می‌داند! شاید کسی که مسخره شده، نزد خداوند، از این مسخره کننده بهتر باشد، و هم چنین آن زنی که زنی دیگر را استهزا می‌کند، چه خبر دارد؟ شاید نزد خدا او بهتر باشد. قرآن مجید، حرمت استهزای مردان را نسبت با یکدیگر و زنان را با یکدیگر ذکر فرموده و از آن منع فرموده است، در صورتی که این حکم در خصوص مردانی که زنان را مسخره کنند و یا برعکس نیز صادق می‌آید، و عدم ذکر این موضوع شاید اشاره‌ای به این باشد که اختلاط و آمیزش مرد و زن در شرع مقدّس ممنوع و مذموم است؛ سپس وقتی که اختلاط نباشد،

تمسخری متحقّق نمی‌گردد، حاصل آیه آن‌که اگر عیبی متوجه بدن یا صورت و یا قد و قامت کسی باشد، نباید دیگری جرئت پیدا کند که به او بخندد، و یا او را استهزا کند؛ زیرا معلوم نیست، شاید او به علّت صدق و اخلاص و سایر خصوصیات خویش، در نزد خدا، از این خنده کننده افضل و بهتر باشد، با شنیدن این آیه، در سلف صالحین چنان حالی پدید آمد که عمرو بن شرحبیل فرموده است که: اگر کسی را ببینم که پستان گوسفندی را به دهن گرفته و آن را می‌مکد و از آن خنده‌ام بیاید، می‌ترسم که شاید مستحق توبیخ این آیه باشم، حضرت عبدالله بن مسعود فرموده است اگر سگی را استهزا کنم، می‌ترسم که مبادا سگی شوم[1].

در صحیح مسلم از حضرت ابوهریره مروی است که رسول خداﷺ، فرمود: خداوند به صورت، مال و ثروت مسلمانان نظر نمی‌فرماید؛ بلکه قلوب و اعمال آنها را می‌نگرد.

قرطبی فرموده است: قانون و ضابطه‌ای از این حدیث معلوم می‌گردد، که حکم کردن با مشاهده‌ی حال ظاهری اشخاص جایز نیست؛ زیرا این امکان وجود دارد شخصی که ما اعمال او را خوب تصوّر می‌کنیم، خداوند بر کیفیّات قلبی و احوال باطنی او آگاه است، و اینها به نزد او مذموم می‌باشد، کسی که احوال ظاهری او بد باشد، امکان دارد احوال باطنی و کیفیّات قلبی او کفّاره‌ی اعمال بد او قرار گیرند؛ لذا چون کسی را در وضعی بد و یا مبتلا به اعمال بد مشاهده کردید، این وضع او را بد بدانید، ولی اجازه ندارید خود او را ذلیل و حقیر بدانید.

چیز دیگری که در این آیه از آن ممانعت به عمل آمده است «لمز» است، که معنایش آن است که از کسی عیبی بگیرند و یا عیب او را ظاهر کنند، و یا بنابر عیبی او را مورد طعن قرار دهند.

---

۱ - قرطبی.

در آیه فرمود: ﴿**وَ لَا تَلْمِزُوَا أَنفُسَكُمْ**﴾ یعنی از خود عیب نگیرید این حکم مانند آن است که در آیه‌ی ۲۹ سوره‌ی سبأ فرموده است: ﴿**وَ لَا تَقْتُلُوا أَنفُسَكُمْ**﴾ خود را نکشید. که در هر دو جا، مراد از عیب گرفتن از خویش و یا کشتن، آن است که همدیگر را نکشید و هم چنین یکدیگر را مورد طعن قرار ندهید، و تعبیر آن با این عنوان متضمّن حکمتی است، که قتل کردن دیگری از یک جهتی کشتن خویش است؛ زیرا اکثر چنین اتّفاق می افتد که اگر کسی دیگری را کشت حامیان مقتول او را خواهند کشت، و اگر چنین هم نشود، مسلمین همه با یکدیگر برادرند و کشتن برادر چون کشتن خویش است، و این معنی در جمله: ﴿**وَ لَا تَلْمِزُوَا أَنفُسَكُمْ**﴾ نیز صادق می آید، به این معنی که بر دیگران عیب نگیرید و آنان را مورد طعن قرار ندهید، و به یاد داشته باشید که هیچ انسانی عادتاً از عیب خالی نیست، پس اگر شما بر دیگری عیب بگیرید، او نیز بر شما عیب می‌گیرد و طعنه می‌زند، چنان‌که بعضی از علما فرموده‌اند: «**فیك عیوب و للناس أعین**» یعنی در شما عیبهاست و مردم چشم دارند و آنها را می‌بینند، وقتی شما بر دیگری عیب می‌گیرید و به او طعنه می‌زنید، او با شما همین کار را خواهد کرد، و اگر فرض کنیم که او با صبر و شکیبایی کار گرفت و در عوض شما را مورد طعن و عیب قرار نداد، باز هم سخن بجای خود درست که اگر به فکر تذلیل و بدنام کردن برادری باشید، آن تذلیل و تحقیر خود شما می‌باشد.

علما فرموده‌اند که: سعادت و خوش شانسی انسان، در آن است که به عیوب خود نظر کرده، در فکر اصلاح آنها باشد، و کسی که چنین کند فرصتی جهت عیب گرفتن از دیگران برای او باقی نمی‌ماند.

ظفر، آخرین پادشاه مسلمان هندوستان، چه نیک گفته است:

نه تهی حال کی جب همین اپنی خبر
رهـ دیکـتهـ لوگـونکـ عـیب و هـنر

پـری اپـنی بـرائـیون پـر جـو نـظر
تـو جـهان مـین کـوئی بـرا نـه رهـا

یعنی وقتی از احوال و اوضاع خویش آگهی نداشتیم به عیب و هنر دیگران چشم دوخته بودیم، ولی وقتی که بدیهای خود را دیدیم، پس کسی دیگر در جهان بد باقی نماند.

سومین چیزی که در این آیه از آن ممانعت به عمل آمده است، صدا کردن دیگران با لقب بد است؛ به نحوی که او از آن ناراضی باشد. مثلاً کسی را کور یا لنگ بگویید و نیز صدا کردن کسی با نامی که به منظور تحقیر در حق او به‌کار برده می‌شود، حضرت ابوجبیره‌ی انصاری فرموده است که: این آیه در خصوص ما نازل شد؛ وقتی که رسول خداﷺ، به مدینه‌ی منوّره تشریف فرما شد، بعضی از مردم دو یا سه نام داشتند و بعضی از نامها به‌گونه‌ای بود که مردم بخاطر تحقیر و توهین و شرمسار کردن آنان، مشهور کرده بودند، و چون آن‌حضرتﷺ، از موضوع آگاهی نداشت، با همان نام مردم را خطاب می‌کرد، صحابه عرض می‌کردند که یا رسول‌الله! او از این نام ناراحت می‌شود؛ بر این وضع، این آیه نازل گردید.

حضرت ابن عبّاس فرموده است: مراد از ﴿**تَنَابَزُوا بِالْأَلْقَـٰبِ**﴾ این است که کسی مرتکب گناه و یا کار بدی بشود، و سپس توبه نماید، باز هم مردم او را به همان نام بد بخوانند، مانند: دزد، زانی، شرابخوار و غیره، در حالی که او از دزدی، زنا و شرابخواری توبه کرده است؛ پس او را شرمسار ساختن به سبب آن کار، و تحقیر و تذلیل نمودن، حرام است، در حدیثی از حضرت رسولﷺ، آمده است که: هر کسی مسلمانی را به خاطر گناهی، شرمنده سازد که او از آن گناه توبه کرده است، خداوند تعهّد کرده است که شخص عیب‌جو را به همان گناه مبتلا سازد و در دنیا و آخرت رسوایش کند(۱).

---

۱ - قرطبی.

استثنای بعضی القاب

بعضی از مردم به چنان نامی مشهورند که فی نفسه بد هستند، ولی آنان بدون آن نامها شناخته نمی‌شوند، پس علما به اتّفاق اجازه داده‌اند که آنها را با همان نامها ذکر کنند؛ به شرطی که هدف از ذکر آنها تحقیر و تذلیل نباشد، چنان‌که بعضی از محدّثین بنام: اعرج و احدب مشهورند و خود رسول خداﷺ، صحابی را که نسبتاً دستهایش قدری بلند بودند، به «ذوالیدین» یاد فرمود.

از حضرت عبدالله بن مبارک پرسیده شد که در اسناد احادیث نام مردانی وجود دارد که با القابی چون: حمیدالطویل، سلیمان الاعمش، مروان الاصفر و غیره یاد می‌شوند، آیا ذکر آنها با چنین القابی جایز است؟ فرمود: اگر هدف شما از ذکر این القاب عیب جویی نباشد، بلکه فقط شناخت آنها باشد، جایز است[1].

سنّت آن است که مردم با القاب خوب یاد شوند

در حدیث آمده است که رسول خداﷺ، فرمود: حقّ مؤمن بر مؤمن دیگر، آن است که او را با چنان نام و لقبی یاد کند که بیشتر در نزد او پسندیده است؛ بنابر این در عرب کنیه رواج داشت و آن‌حضرتﷺ، نیز آن را پسندید. خود آن‌حضرتﷺ، بعضی از اصحاب را به القابی خاص ملقّب کرده بود؛ صدّیق اکبر را به لقب عتیق و حضرت عمر را به لقب فاروق و حضرت حمزه را به اسدالله و حضرت خالد را به سیف الله ملقّب ساخته بودند.

---

۱ - قرطبی.

يَـٰأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا ٱجْتَنِبُوا كَثِيراً مِّنَ ٱلظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ ٱلظَّنِّ إِثْمٌ وَ
ای ایمانداران برحذر باشید از بسیاری تهمتها، همانا بعضی تهمت‌ها گناه است و

لَا تَجَسَّسُوا وَ لَا يَغْتَب بَّعْضُكُم بَعْضاً أَيُحِبُّ
تجسّس نکنید راز کسی را و بد نگویید پشت سر، یکدیگر را آیا خوش می‌گذرد

أَحَدُكُمْ أَن يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتاً فَكَرِهْتُمُوهُ
برای یکی از شما که بخورد گوشت برادر مرده‌ی خود را، پس ناگوار می‌گذرد برای شما

وَ ٱتَّقُوا ٱللَّهَ إِنَّ ٱللَّهَ تَوَّابٌ رَّحِيمٌ ﴿۱۲﴾
وازخدابترسید یقیناًخداوندعفوکننده‌ومهربان‌است.

خلاصه‌ی تفسیر

ای ایمانداران از بسیاری گمان‌ها برحذر باشید؛ زیرا بعضی از گمانها گناه می‌باشد، (لذا هر نوعی از ظن و گمان را مورد تحقیق و بررسی قرار دهید که کدام یک از آنها جایز و کدام یک ناجایز است؛ پس در حدود ظن جایز قرار گیرید) و (از عیب کسی) تجسّس نکنید و کسی غیبت دیگری را نکند (سپس غیبت کردن را مورد مذمّت قرار می‌دهد با این عبارت که) آیا کسی از شما می‌پسندد که گوشت برادر مرده‌ی خویش را بخورد، (جز این نیست) که شما آن را بد می‌دانید، (پس بدانید که غیبت کردن از برادر دیگر مشابه آن می‌باشد) و از خدا بترسید (و غیبت را بگذارید و توبه کنید) و خداوند یقیناً توبه پذیر و مهربان است.

معارف و مسایل

این آیه نیز در خصوص رعایت حقوق یکدیگر و آداب معاشرت است، که در آن سه چیز تحریم شده است: اوّل ظن که تفصیلش بعداً خواهد

آمد. دوم تجسّس یعنی، جستجو کردن عیب دیگران، سوم غیبت یعنی چیزی پشت سر دیگری گفتن که اگر او آن را می‌شنید، برایش ناگوار می‌گذشت، معنای ظن گمان غالب است که قرآن مجید در خصوص آن فرموده است که اوّلاً از بسیاری گمانها برحذر باشید؛ سپس علّت آن را چنین بیان فرمود که بعضی گمانها گناه می‌باشد، پس معلوم شد که هر گمانی گناه نیست، و بر شنوندگان واجب است که جستجو کنند تا بدانند که کدام گمان گناه است تا از آن برحذر باشند، و مادامی که نسبت به جواز گمانی کسب اطّلاع نکنند، به آن نزدیک نشوند.

علما و فقها تفاصیل آن را بیان فرموده‌اند؛ چنان‌که علاّمه قرطبی فرموده است: مراد از ظن در اینجا تهمت است، یعنی بدون دلیل قوی به کسی تهمت عیب و گناه زدن.

امام ابوبکر جصاص رازی در «احکام القرآن» تفصیل جامعی نوشته است، که ظن بر چهار قسم است: یکی از آنها حرام است، دوم مأموربه واجب است، سوم مستحب و مندوب است، چهارم مباح و جایز می‌باشد. ظن حرام این‌که نسبت به خداوند گمان بد داشته باشد که او مرا عذاب می‌دهد و یا به مصیبت مبتلا می‌سازد؛ چنان‌که گویی از مغفرت و رحمت خداوند مأیوس می‌باشد.

از حضرت جابر رضی الله عنه، روایت است که رسول خدا ﷺ، فرموده است: **«لا یموتن أحدکم إلا و هو یحسن الظن بالله»** یعنی احدی از شما نباید بمیرد مگر آن‌که نسبت به خداوند متعال حسن ظن داشته باشد، و در حدیثی دیگر از رسول خدا ﷺ، آمده است: **«أنا عند ظن عبدی بی»** یعنی من با بنده‌ام چنان معامله می‌کنم که او به من گمان می‌برد، و اکنون اختیار در دست اوست که چگونه در خصوص من گمان کند. معلوم گردید که حسن ظن به خداوند فرض است و بد گمانی نسبت به او حرام می‌باشد، هم چنین بد گمانی کردن

نسبت به مسلمانانی که ظاهری نیک و صالح دارند، بدون دلیل قوی، حرام است.

از حضرت ابوهریره روایت است که رسول خداﷺ، فرمود: «**ایاکم والظن فإن الظن اکذب الحدیث**» از گمان بپرهیزید؛ زیرا گمان بدترین دروغی است، و مراد از ظن در این حدیث به اتّفاق، بدگمانی نسبت به مسلمانان بدون احراز دلیل قوی است، و هر کاری که در آن عمل کردن به یک جانب ضروری است. و نسبت به آن در قرآن و حدیث دلیل روشن وجود ندارد، در آنها عمل بر گمان غالب واجب است، مانند قضاوت در فصل خصومات به استناد گواهی گواهان مورد اعتماد؛ زیرا بر حاکم و قاضی که پرونده، در نزد او مطرح است، واجب می‌باشد که در خصوص آن حکم صادر کند، و حال آن‌که در خصوص این مورد، در قرآن و حدیث نصّی موجود نیست؛ لذا در اینگونه موارد عمل کردن بر گواهی گواهان مورد اعتماد، واجب است؛ اگر چه این احتمال و امکان نیز وجود دارد که شاید گواه ثقه نیز دروغ گفته باشد، لذا راست گفتن او بر گمان غالب است که عمل کردن بر آن واجب می‌باشد. و هم چنین در جایی که قبله معلوم نباشد و کسی هم نباشد که بتوان جهت قبله را از او پرسید، در آنجا عمل کردن بر ظن غالب خویش واجب است.

هم چنین اگر تاوان چیزی بر کسی لازم باشد، در تعیین قیمت آن چیز ضایع شده، عمل کردن بر ظن غالب واجب است. دوم ظن مباح و آن مانند آن که کسی در تعداد رکعات نماز شک داشته باشد که آیا سه رکعت خوانده است یا چهار رکعت؛ در این عمل کردن بر ظن غالب جایز است، و اگر ظن غالب را رها کرده، بر یقین عمل کند، یعنی بر سه رکعت بنا کند، این هم جایز است. و ظن مستحب و مندوب آن است که بر هر مسلمان ظن نیک داشته

باشد، که به‌موجب آن نایل به ثواب می‌باشد[۱].

قرطبی فرموده است: قرآن مجید در آیه‌ی ۱۲ سوره‌ی نور ﴿**لَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ ٱلْمُؤْمِنُونَ وَٱلْمُؤْمِنَٰتُ بِأَنفُسِهِمْ خَيْراً**﴾ به حسن ظن تأکید فرموده است، و مطلب آنچه مشهور است که: «**ان من الحزم سوءالظن**» یعنی احتیاط در آن است که بر هر کس سوء ظن داشته باشد، این است که چنان رویه‌ای را انتخاب کند که در صورت ظاهر، بدگمانی اختیار کرده می‌شود که بدون اعتماد قوی، چیزی را به کسی نسپارد؛ نه این‌که او را دزد بداند، و تذلیل و تحقیر کند. در نهایت، بدون این‌که کسی را دزد و یا خاین بداند، در معامله با او، با احتیاط عمل کند.

چنان‌که شیخ سعدی نیز این مطلب را در همین باره بیان فرموده است:

نگهدارد آن شوخ در کیسه دُر   که داند همه خلق را کیسه بر

چیز دیگری که در این آیه از آن ممانعت به عمل آمده است، تجسّس می‌باشد؛ یعنی تلاش نمودن جهت پی بردن به عیب کسی، در این جمله دو قرائت آمده است: یکی «**لا تجسسوا**» به جیم، دومی «**لا تحسسوا**» به حای مهمله، و در حدیث حضرت ابوهریره در صحیحین هر دو لفظ: «**لا تجسسوا و لا تحسسوا**» آمده است، و هر دو لفظ با هم متقارب می‌باشند. اخفش فرق این دو تا را چنین بیان فرموده است که: تجسّس با جیم به تلاش و جستجوی امری گفته می‌شود که مردم آن را پنهان کرده باشند، و تحسس با حاء به معنای مطلق تلاش و جستجو می‌آید، و جمله ﴿**تحسسوا من یوسف و اخیه**﴾ در آیه ۸۷ سوره‌ی یوسف، به همین معنی آمده است. شما می‌توانید آنچه را در جلوی شما بیاید بردارید؛ امّا در تلاش و جستجوی عیوب مردم قرار گرفتن و اظهار نمودن آن، جایز نیست. رسول خداﷺ، در حدیثی فرموده است: «**لا تغتابوا المسلمین و لا تتبعوا عوراتهم فان من اتبع عوراتهم یتبع الله**

---

۱ - جصاص ملخصا.



عورته و من یتبع الله عورته یفضحه فی بیته.[۱]»، از مسلمانان غیبت نکنید و در تلاش عیوب آنها نباشید؛ زیرا کسی که در جستجوی عیوب مسلمانان باشد، خداوند متعال در تلاش عیوب او قرار می‌گیرد و هر کسی که خداوند متعال در جستجوی عیب او باشد، او را در خانه‌اش رسوا می‌گرداند.

در «بیان القرآن» آمده است: به پنهانی گوش دادن به صحبت دیگران و یا خود را شخصی خوابیده جلوه دادن، در حکم تجسّس می‌باشد، البتّه اگر این احتمال وجود داشته باشد که از ناحیه‌ی کسی ضرری وارد می‌شود، پس برای حفظ خویش و یا مسلمانان دیگر، تجسّس و یا تدابیر مخفی جایز است.

سومین چیز ممنوع در آیه، غیبت است؛ غیبت یعنی پشت سر کسی، چنان صحبت کردن که اگر خودش آنها را می‌شنید، ناراحت می‌شد، و لو این‌که آن سخن راست هم باشد؛ زیرا که اگر سخنی بی‌جا به او نسبت بدهد، تهمت است که حرمت آن در موضع دیگری از قرآن مجید آمده است. و از قید پشت سر در تعریف غیبت، چنین تصوّری نشود که صحبت آزار دهنده در محضر کسی جایز است؛ زیرا اگر چه غیبت نیست، ولی جزء «لمز» می‌باشد، که حرمت آن در آیه‌ی ماقبل گذشت.

﴿أَیُحِبُّ أَحَدُکُمْ أَن یَأْکُلَ لَحْمَ أَخِیهِ مَیْتاً﴾ این آیه، آبروریزی و توهین و تحقیر مسلمانان را مرادف با خوردن گوشت آنان، قرار داده است. و اگر آن شخص که عیب او بیان می‌شود، در جلسه حاضر باشد، پس این به آن می‌ماند که کسی گوشت انسان زنده‌ای را گاز گرفته بخورد که آن در قرآن مجید به لفظ «لمز» تعبیر شده، حرام قرار داده شد. هم چنان‌که اکنون گذشت که: **﴿وَ لَا تَلْمِزُوا أَنفُسَکُمْ﴾** و نیز در آیه‌ی ۱ سوره‌ی همزه: **﴿وَیْلٌ لِکُلِّ هُمَزَةٍ﴾** می‌آید، و اگر آن شخص غایب باشد و پشت سرش چنان صحبتی

---

۱ - قرطبی.

شود که موجب آبروریزی و تحقیر او بشود، مانند: آن است که گوشت انسان مرده‌ای خورده شود؛ یعنی هم چنان‌که از خوردن شخص مرده، آزار جسمانی به مرده نمی‌رسد؛ هم چنین به شخص غایب تا زمانی که از غیبت با خبر نباشد، آزاری نخواهد رسید، ولی هم چنان‌که خوردن گوشت مسلمان مرده، حرام و خسّت و دنائتی به شمار می‌آید، غیبت نیز حرام و خسّت و دنائت محسوب می‌گردد؛ زیرا که پشت سر، به کسی بد گفتن، شجاعت نیست. این آیه متضمّن حرمت ظن و تجسّس و غیبت است؛ امّا در خصوص حرمت غیبت اهتمامی بیشتر قایل است، که آن را به خوردن گوشت مسلمان مرده، تشبیه داده، حرمت و خسّت و دنائت آن را توضیح داده است، و اکنون حکمت و فلسفه‌ی آن بیان می‌گردد:

و آن این‌که اگر چه اظهار عیب کسی در جلویش نوعی آزار رسانیدن است و حرام می‌باشد، ولی خود آن شخص می‌تواند از خود دفاع کند، و از ترس دفاع، هیچ کسی جرئت اظهار عیوب دیگران را پیدا نمی‌کند، و آن طبق عادت نمی‌تواند تا مدّت زیادی باقی بماند؛ بر خلاف غیبت که در آنجا کسی مدافع نیست، و هر انسان کوچکی می‌تواند از شخص بزرگتری غیبت بکند، و چون در آنجا دفاعی صورت نمی‌پذیرد، این سلسله عموماً به‌طول می‌انجامد، و مردم بیشتر به آن مبتلا می‌شوند، بنابر این، حرمت غیبت، با تأکید همراه است؛ برای عموم مسلمانان لازم است که در مقابل آنچه می‌شنوند از طرف برادر غایب خود به قدر توان خویش دفاع نمایند، و اگر قدرتی برای دفاع نداشتند، حد اقل از شنیدن آن اجتناب نمایند؛ زیرا استماع غیبت به قصد اختیار، مانند خود غیبت کردن است.

مسایل متعلّق به غیبت

حضرت میمون رحمه الله فرموده است: که روزی در خواب دیدم که جسد



مرده‌ای زنگی را نهاده‌اند و کسی به من می‌گوید که از این بخور؛ من گفتم: ای بنده‌ی خدا من آن را چگونه بخورم! پس او گفت بدان جهت که تو غیبت غلام زنگی فلان شخص را کرده‌ای، من گفتم: قسم بخدا من در خصوص او هیچ سخن نیک و بدی نگفته‌ام. او گفت: درست است ولی تو با شنیدن غیبت او راضی شده‌ای، در حضرت میمون چنان حالتی پس از رؤیت آن خواب پدید آمد که نه خود از کسی غیبت می‌کرد و نه اجازه می‌داد که در مجلس او از کسی غیبت شود.

در احادیث به روایت حضرت انس بن مالک منقول است، که حضرت رسول خدا ﷺ، در حدیث شب معراج فرموده است که: مرا جایی بردند و بر قومی گذر کردم که ناخنهایشان از قیر بودند و آنها گوشت صورت و بدن خود را با انگشت بر می‌داشتند، از جبرئیل علیه‌السلام، پرسیدم: که آنها چه کسانی هستند، فرمود: کسانی هستند که از برادران خود غیبت می‌کردند، و آبروی آنان را می‌ریختند[1].

از حضرت ابوسعید و جابر روایت است که رسول خدا ﷺ، فرمود: **«الغیبة أشدّ من الزنا»** یعنی غیبت کردن از زنا بدتر است. صحابه‌ی کرام عرض کردند چگونه یا رسول الله! آن جناب فرمود: کسی که زنا می‌کند، سپس توبه می‌کند گناهش آمرزیده می‌شود، ولی گناه غیبت کننده تا زمانی آمرزیده نمی‌شود که آن شخص او را عفو نکند[2]. از این حدیث ثابت می‌شود که در غیبت هم حق الله و هم حق العباد ضایع می‌گردد؛ لذا لازم است که از شخصی که غیبت شده نیز عفو طلب شود.

بعضی از علما فرموده‌اند: تا زمانی که صاحب غیبت از غیبتش اطّلاع نیافته است، حق بنده ثابت نمی‌شود؛ لذا طلب عفو از او لازم نیست[3].

---

۱ - رواه البغوی، مظهری.
۲ - رواه الترمذی، ابوداوود و مظهری.
۳ - نقله فی‌الروح عن الحسن الخیاطی و ابن الصباغ والنووی و ابن الصلاح والزرکشی و ابن عبدالبر عن

ولی حضرت حکیم الامة بعد از نقل آن در «بیان القرآن» فرموده است: در این مورد اگر چه طلب عفو از آن شخص لازم نیست، ولی باید نزد کسانی که این غیبت صورت گرفته است موضوع را تکذیب کند و به گناه خود اقرار نماید، و اگر آن شخص مرده است و یا آدرس او معلوم نیست کفّاره‌اش در حدیث حضرت انس چنین آمده است که آن‌حضرت ﷺ، فرمود: «**ان من کفارة الغيبة أن يستغفر لمن اغتابه يقول اللهم اغفر لنا و له**»[1]. یعنی کفّاره غیبت آن است که برای غیبت شده از خداوند طلب مغفرت نماید و بگوید خداوندا گناهان من و او را بیامرز.

مسئله: غیبت کردن از کودک و مجنون و کافر ذمی هم حرام است؛ زیرا نوعی ایذاست و ایذا رساندن به آنان نیز حرام است. و اذیت کافر حربی اگر چه حرام نیست، ولی غیبتش چون موجب تضییع اوقات است باز هم مکروه می‌باشد.

مسئله: غیبت همانگونه که با قول و کلام بوجود می‌آید، با فعل و اشاره هم صورت می‌پذیرد، چنان‌که ادایی از رفتار شخص لنگ در آورده شود.

مسئله: از بعضی روایات معلوم می‌گردد که در این آیه به‌طور عام غیبت تحریم شده است، ولی این عام مخصوص منه البعض است؛ زیرا در بعضی صورت غیبت جایز است، مثلاً اگر بنابر ضرورت و یا مصلحتی بدی کسی ذکر شد و آن ضرورت و یا مصلحت از نظر شرع معتبر باشد، پس آن در حکم غیبت داخل نیست. مانند شکایت از دست ظالم پیش کسی که می‌تواند ظلم را برطرف سازد، یا شکوه از زن و یا بچه‌ی کسی در نزد پدر و شوهرش که می‌توانند چاره‌ای برای او بیندیشند، یا اظهار واقعه در نزد مفتی جهت دریافت فتویٰ و یا برای برحذر داشتن مسلمانان از شرّ دینی و یا دنیوی کسی، و یا جهت استشاره در خصوص کسی که حال او را بیان

۱- رواه البیهقی و مظهری. ابن المبارک.

می‌کند، یا غیبت کسی که علناً در نزد همه‌ی مردم گناه می‌کند، و بر اظهار فسق خود افتخار می‌نماید، ذکر اعمال بد چنین شخص، غیبت محسوب نمی‌شود. ولی غیبت نمودن از این قبیل اشخاص بنابه تضییع اوقات نیز مکروه می‌باشد[1]. و قدر مشترک در تمام این مسایل، آن است که هدف از بیان غیبت و یا بدی کسی بنابر تحقیر او نباشد، بلکه به خاطر مجبوری و نیاز باشد.

يَـٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَـٰكُم مِّن ذَكَرٍ وَ أُنثَىٰ وَ جَعَلْنَـٰكُمْ شُعُوباً وَ قَبَآئِلَ
ای مردم آفریدیم شما را از یک مرد و زن و گردانیدیم شما را نژادها و قبیله ها

لِتَعَارَفُوٓا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِندَ ٱللَّهِ أَتْقَىٰكُمْ إِنَّ
تایکدیگر را بشناسید یقیناً عزت در نزد خدا برای کسی است که پرهیزگارتر باشد، همانا

ٱللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ ﴿۱۳﴾
خداوندهمه‌چیز رامی‌داندوباخبراست.

خلاصه‌ی تفسیر

ای مردم ما (همه‌ی) شما را از یک مرد و زن (آدم و حوا) آفریدیم (بنابر این همه‌ی مردم در این برابرند) و (اگر در اموری بین شما فرق گذاشتیم که) شما را قومهای گوناگون و (سپس در آن اقوام) قبایل متفاوت قرار دادیم (برای این بود) تا یکدیگر را بشناسید (که این نیز متضمّن مصالح فراوانی است، و این تفاوت از آن جهت نبود تا بر یکدیگر تفاخر کنید؛ زیرا که) شریف‌ترین شما در نزد خدا کسی است که پرهیزگار باشد، و پرهیزگاری چنان حالتی است که از آن بجز) خدا کسی آگاه نیست، و آن را

---

۱ - تمام این مسایل در بیان القرآن به حواله روح المعانی بیان شده است.

فقط) خداوند به طور کامل می‌داند و خبر دارد. (بنابر این نباید بر قوم و نژاد فخر کرد.)

معارف و مسایل

و در آیات سابق در مقام تعلیم حقوق و آداب معاشرت انسانی و اسلامی، از شش چیز ممانعت به‌عمل آمد؛ زیرا آنها موجب نفرت و عداوت نسبت به یکدیگر می‌باشند، و در این آیه، تعلیم جامعی در رابطه بامساوات انسانی داده شده است، تا هیچ کسی دیگری را از خود ذلیل‌تر و کمتر نپندارد؛ زیرا که این امور در حقیقت موجبات فخر نیستند، بلکه اساس نفرت و عداوت روی اینگونه تفاخر گذاشته شده است، لذا فرمود: تمام مردم از یک پدر و مادر متولّد شده‌اند، و از این جهت با یکدیگر برادرند و تفاوتی که خداوند در زمینه خاندان و قبیله و یا ثروت و مال مقرّر کرده است، برای تفاخر نیست؛ بلکه به جهت تعارف و آشنایی می‌باشد.

شأن نزول

این آیه به هنگام فتح مکّه و در وقتی نازل شد که حضرت رسول گرامی ﷺ به بلال حبشی دستور داد که اذان بگوید، و یکی از قریش مکّه که هنوز مسلمان نشده بود، گفت: خدا را شکر که پدرم جلوتر وفات کرد و به دیدن این روز بد، موفّق نشد، و حارث بن هشام گفت: آیا محمد ﷺ، جز این کلاغ سیاه کسی دیگر را نیافت که در مسجد الحرام اذان بگوید؟ ابوسفیان گفت: من می‌ترسم که چیزی بگویم؛ زیرا مالک آسمانها به او اطّلاع می‌دهد، روی این، حضرت جبرئیل علیه‌السلام، به خدمت رسید و آن‌حضرت ﷺ، را از تمام این ماجرا آگاه کرد، آن‌حضرت ﷺ، ضمن احضار، از آنها پرسید: شما چه گفتید؟ آنان به ماوقع اقرار کردند، که در پی آن، این آیه نازل گردید،

و نشان داد که آنچه موجب فخر و عزّت است، ایمان و تقویٰ است که شما از آن بی‌بهره هستید، و حضرت بلال به آن آراسته است؛ لذا از شما اشرف و افضل می‌باشد(۱).

از حضرت عبدالله بن عمر روایت است که رسول خداﷺ، در روز فتح مکّه، بر ناقه‌ی خویش سوار شد و طواف نمود، (تا همه بتوانند او را ببینند) و پس از طواف، خطابه‌ای ایراد فرمود که: «**الحمد لله الذی اذهب عنکم عبیة الجاهلیة و تکبرها، الناس رجلان: بر تقی کریم علی الله، و فاجر شقی هین علی الله، ثم تلا ﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَـٰكُم﴾ الآية**»(۲).

خدا را شکر می‌گویم که رسوم جاهلیّت و تکبّر آن را از میان برداشت، و اکنون همه‌ی مردم به دو صنف تقسیم می‌شوند: یکی نیک و متّقی که در نزد خدا شریف و محترم می‌باشد. دومی فاجر و شقی که در نزد خدا ذلیل و خوار است؛ سپس این آیه را تلاوت فرمود.

حضرت ابن عبّاس فرموده است: عزّت نزد مردم به واسطه‌ی مال و ثروت است، و پیش خداوند بنابر تقواست.

﴿شُعُوباً وَ قَبَآئِلَ﴾ شعوب جمع شعب است و گروه بزرگی که بر یک اصل جمع شوند به آنها شعب گفته می‌شود، و در آن شعب قبایل و خاندان گوناگون وجود دارد، و باز در زبان عرب برای خاندان بزرگ و قسمتهای کوچک نامهای جداگانه‌ای وجود دارد که بزرگتر از همه شعب و کوچکتر از همه عشیره نامیده می‌شود.

ابووراق گفته است: شعب و شعوب به قبایل عجم گفته می‌شود که انساب آنها محفوظ نمی‌باشد، و قبایل، مختصّ مردم عرب است که نسب شأن محفوظ است، و اسباط به بنی‌اسرائیل اختصاص دارد، (حکمت و مصلحت در امتیازات نسبی، وطنی و یا زبانی تعارف است) اگر چه قرآن

---

۱ - مظهری به نقل از بغوی.
۲ - ترمذی و بغوی.

کریم در این آیه، این موضوع را روشن فرموده است که خداوند همه‌ی مردم را از یک پدر و مادر پدید آورده و با هم برادر قرار داده است؛ ولی تقسیم بندی آنها به اقوام و قبایل مختلف، بنابر فرموده‌ی خداوندی مبتنی بر این حکمت است که تعارف و شناخت مردم آسانتر گردد. مثل این‌که اگر دو نفر از یک نام برخوردار باشند، به اعتبار تفاوتِ خاندان، می‌توان بین آنها امتیاز قایل شد، و مردم در این رشته‌های دور و نزدیک باز شناخته می‌شوند، و بنا به معیار قرب و بعد نسبی از حقوق شرعی مستفاد می‌گردد، و قرب و بعد عصبات شناخته می‌شود، که در تقسیم ارث به آن نیاز هست، و خلاصه‌ی مطلب آنکه تفاوت نسبی را برای شناخت و تعارف به‌کار ببرید نه برای اظهار تفاخر.

قَالَتِ ٱلْأَعْرَابُ ءَامَنَّا قُل لَّمْ تُؤْمِنُوا وَ لَٰكِن قُولُوٓا
می‌گویند بادیه نشینان که ما ایمان آوردیم، بگو شما ایمان نیاورده‌اید ولی بگویید که

أَسْلَمْنَا وَ لَمَّا يَدْخُلِ ٱلْإِيمَٰنُ فِى قُلُوبِكُمْ وَ إِن تُطِيعُوا ٱللَّهَ وَ
ما مسلمان شدیم و تاکنون ایمان در قلوب شما داخل نشده است و اگر بر دستور خدا و

رَسُولَهُۥ لَا يَلِتْكُم مِّنْ أَعْمَٰلِكُمْ شَيْئًا إِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿۱۴﴾
رسول او راه بروید، نمی‌کاهد از اعمال شما چیزی، خداوند بخشنده، مهربان است.

إِنَّمَا ٱلْمُؤْمِنُونَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا بِٱللَّهِ وَ رَسُولِهِۦ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَ جَٰهَدُوا
ایمانداران کسانی‌هستند که‌ایمان‌آوردند به‌خدا و به رسول‌او، باز شک‌نکردند، وجنگیدند

بِأَمْوَٰلِهِمْ وَأَنفُسِهِمْ فِى سَبِيلِ ٱللَّهِ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلصَّٰدِقُونَ ﴿۱۵﴾ قُلْ أَتُعَلِّمُونَ
در راه خدا با جان و مال خویش؛ ایشانند راستگویان. بگو آیا خبر می‌دهید

ٱللَّهَ بِدِينِكُمْ وَ ٱللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِى ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَ مَا فِى ٱلْأَرْضِ وَ ٱللَّهُ
خدا را به دینداری خویش، و خدا می‌داند آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، و خدا

بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿۱۶﴾ يَمُنُّونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا قُلْ لَا تَمُنُّوا عَلَيَّ
همه چیزها را می‌داند. منت می‌گذارند بر شما که مسلمان شدند، بگو منت نگذارید بر من

إِسْلَامَكُمْ بَلِ اللَّهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ أَنْ هَدَاكُمْ لِلْإِيمَانِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿۱۷﴾
به‌اسلام‌خود، بلکه‌خدا برشما منت‌دارد که‌او راه‌نمود شمارا بر ایمان، اگر راست می‌گویید.

إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿۱۸﴾
الله می‌داند رازهای نهفته آسمانها و زمین را، و خدا می‌بیند آنچه شما عمل می‌کنید.

خلاصه‌ی تفسیر

(بعضی از) این بیابان نشینان (بنی اسد که در خدمت حاضر و مدّعی ایمان آوردن هستند، مرتکب چندین گناه می‌باشند، یکی است دروغ گفتن ایشان که بدون تصدیق قلبی تنها به زبان اظهار ایمان نموده) می‌گویند که ما ایمان آورده‌ایم، (پس به آنان) بگو که شما ایمان نیاورده‌اید؛ (زیرا آن موقوف است بر تصدیق قلبی، و آن هم پیش شما موجود نیست، چنان‌که عنقریب خواهد آمد که: ﴿وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ﴾) ولی بگویید که (ما مخالفت را کنار گذاشته و) مطیع شده‌ایم (و اطاعت به معنی ترک مخالفت تنها با موافقت ظاهری هم متحقّق می‌شود) و تاکنون ایمان در قلوب شما داخل نشده است، (پس مدّعی ایمان نباشید) و (اگر چه تاکنون ایمان نیاورده‌اید باز هم) اگر اکنون دستور خدا و رسول او را (در تمام امور) بپذیرید، (که این حکم ایمان آوردن قلبی را نیز شامل است) پس خداوند چیزی از اعمالتان (که پس از ایمان انجام می‌دهید، به سبب کفر و کذب زمان سابق) نمی‌کاهد، (بلکه با تمام کمال، به همه‌ی آنها پاداش کامل می‌دهد؛ زیرا که) خداوند یقیناً غفور و رحیم است، (پس خصوصیات مؤمن کامل را از ما بشنوید که اگر قصد ایمان داشته باشید، چنان عمل کنید، پس) مؤمن کامل کسی است

که به خدا و رسولش ایمان بیاورد، و سپس (بر ایمان پایدار بماند، یعنی در تمام عمر هیچ گاه) شک نکند و با مال و جان خویش در راه خدا (برای دین) زحمت بکشد (که این شامل جهاد و غیره نیز می‌گردد، پس) ایشانند راستگویان (راستگویانی کامل، و اگر چنین تصدیقی باشد نفس صدق در آن حاصل می‌شود، برخلاف شما که از ادنی‌ترین درجه‌ی ایمان که تصدیق است برخوردار نیستید، در عین حال باز مدّعی ایمان کامل می‌باشید، پس یکی از کارهای زشت آنها کذب می‌باشد، چنان‌که در آیه‌ی ۸ سوره‌ی بقره آمده است: **﴿وَ مِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَقُولُ ءَامَنَّا بِٱللَّهِ﴾** الی قوله **﴿وَ مَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ﴾** و امر دیگر فریب دادن آنهاست، چنان‌که در آیه‌ی ۹ سوره‌ی بقره آمده‌است: **﴿يُخَـٰدِعُونَ ٱللَّهَ﴾** پس ای پیامبر به آنها) بگو که آیا خدارا از دین خود (که آن را اختیار کرده‌اید) آگاه می‌سازید، (خداوند می‌داند که شما ایمان نیاورده‌اید، باوجود این، وقتی که ادّعا می‌کنید که ایمان آورده‌اید، لازم می‌آید که چیزی به خداوند نشان دهید که او را نمی‌داند) در حالی که (چنین امری محال است؛ زیرا) خداوند بر همه‌ی امور آسمانها و زمین (کاملاً) آگاه است، و (علاوه بر آنچه در آسمانها و زمین است) خداوند همه‌ی چیزها را (دیگر را نیز) می‌داند، (پس چه جای می‌ماند که کسی اطّلاعی به او بدهد، پس معلوم می‌گردد که علم خداوندی مبتنی بر عدم ایمان شما صحیح و درست است.

سومین امر قبیحی که به آن مرتکب می‌شوند، آن است که) آنان بر شما منّت می‌گذارند که مسلمان شده‌اند، (که این بی‌نهایت گستاخی است، با این عبارت که ما بدون جنگ و درگیری ایمان آورده‌ایم، در حالی که دیگران پس از پریشان کردن شما مسلمان شده‌اند، پس (شما بگویید که بر من منّت نگذارید که ایمان آورده‌اید؛ (زیرا صرف‌نظر از گستاخی، از مسلمان شدن شما برای من چه نفعی عاید می‌گردد) و (از ممسلمان‌نشدن شما چه ضرری

متوجّه من می‌گردد، و اگر راست گفته‌اید به نفع آخرت شما بود، و در صورت دروغ بودن آن باز هم نفع دنیوی برای شما دربر دارد که از قتل و اسارت نجات یافتید، پس منّت گذاشتن آن بر من جز نادانی چیز دیگری نخواهد بود) بلکه خداوند شما را مورد منّت قرار می‌دهد، که شما را به ایمان هدایت فرمود، به شرطی که در ادّعای ایمان راستگو باشید؛ (زیرا ایمان نعمتی بس بزرگ است، که بدون تعلیم و توفیق حق تعالی میسّر نخواهد شد، پس عنایت خداوندی است که چنین نعمت بزرگی را عطا فرمود، لذا می‌بایست از فریب دادن و منّت نهادن دست بردار باشند و بدانند که) خداوند متعال بر کلّیّه‌ی امور مخفی آسمانها و زمین آگاهی دارد، و(به‌واسطه‌ی این علم محیط خود) تمامی اعمال شما را می‌داند (که مطابق آن به شما جزا می‌دهد، پس بهانه‌جویی در محضر او چه فایده‌ای دارد.)

معارف و مسایل

در آیات قبلی مشخص شد که عزّت و شرف در نزد خداوند متعال، بر اساس تقوا می‌چرخد، و آن یک امر باطنی است، که فقط خداوند از آن اطّلاع دارد؛ پس برای کسی جایز نیست که ادّعای تقدّسی برای خود داشته باشد، و در آیات فوق بنابر واقعه‌ی خاصّی نشان داده شد که بنای اصلی ایمان، تصدیق قلب است، و بدون آن فقط به زبان خود را، مؤمن معرّفی کردن صحیح نیست.

در این سوره‌ی نخست حقوق مقام نبوّتﷺ، تعظیم و تکریم آن‌حضرتﷺ، و سپس حقوق مسلمانان با یکدیگر و آداب معاشرت بیان گردید، و در خاتمه بیان نمود که مبنای پذیرش کل اعمال در آخرت بر ایمان و تصدیق قلبی و اطاعت از خدا و رسول استوار است.

شأن نزول

شأن نزول این آیه مطابق روایت امام بغوی آن است که: چند نفر از قبیله بنی اسد، در مدینه، زمانی در محضر رسول خداﷺ، رسیدند که قحطی شدیدی به‌وجود آمده بود، و آنان قلباً مؤمن نبودند و فقط جهت به‌دست آوردن صدقات، مسلمان شدن خود را اظهار می‌داشتند، و چون در حقیقت مؤمن نبودند، از احکام و آداب اسلامی غافل و ناآگاه بودند، و در راههای مدینه نجاست و کثافات می‌ریختند، و در بازار نرخ اشیا را بالا می‌بردند، و در محضر آن‌حضرتﷺ، نخست به دروغ ادّعای ایمان کردند، و سپس خواستند که آن‌جنابﷺ، را فریب دهند، و باز بر آن‌حضرتﷺ، منّت گذاشتند که دیگران تا مدّتی با شما پیکار کردند، و علیه شما جنگ کردند، سپس مسلمان شدند، ولی ما بدون جنگ و با پای خود در خدمت حاضر شده، اسلام را پذیرفته‌ایم، پس باید قدر ما را دانست، که این امور در شأن رسالت، نوعی گستاخی بود، که بر آن‌حضرتﷺ، منّت می‌گذاشتند که اسلام آورده‌اند، و هدفی جز این نداشتند که با استفاده از صدقات مسلمین از مفلسی رهایی یابند، و اگر آنان حقیقتاً مسلمانانی راستین می‌بودند، پس چه جای منّت بر رسول خداﷺ، وجود داشت و ایمانشان به نفع خودشان بود، بر این، آیات مذکور نازل گردیدند، و در آن، ادّعای دروغین آنها تکذیب و منّت گذاشتن‌شان تقبیح گردید.

﴿**وَلَـٰكِن قُولُوٓاْ أَسۡلَمۡنَا**﴾ چون قلباً ایمان نداشتند، و فقط بر مبنای افعال ظاهری ادّعا می‌کردند، قرآن ایمان آنها را نفی نموده، بیان نمود که ادّعای ایمان آنان اشتباه است، و نیز بیان فرمود که: «ءَامَنَّا» گفتن شما دروغ است، آری حداکثر می‌توانید بگویید: «أسلمنا» زیرا معنی لفظی اسلام اطاعت در افعال ظاهری است، و آنها به خاطر تصدیق ادّعایشان، شروع به بعضی اعمال، مانند مسلمانان کردند؛ لذا به اعتبار لفظی نوعی اطاعت بود، لذا با

توجه به معنی لغوی، أسلمنا گفتن آنها را می توان درست گفت.

آیا اسلام و ایمان یکی هستند یا فرقی میان آنها وجود دارد؟

از تقریر فوق معلوم گردید که مراد از اسلام در این آیه معنی لغوی آن است، نه معنی اصطلاحی؛ لذا نمی توان از این آیه به فرق میان اسلام و ایمان استدلال کرد، اگر چه ایمان و اسلام اصطلاحی از نظر معنی و مفهوم از یکدیگر جدا هستند، و ایمان اصطلاحی در شرع مقدّس عبارت است از: تصدیق قلبی، یعنی پذیرفتن توحید خدا و رسالت رسول اوﷺ، از اعماق قلب، و اسلام عبارت است از: اطاعت خدا و رسولش در اعمال ظاهری؛ امّا در شرع، تصدیق قلبی وقتی معتبر است که آثار آن بر افعال و اعمال جوارح نمایان گردد، که حدّاقل از درجات آن، اقرار زبانی به کلمه‌ی اسلام است؛ و نیز اگر چه اسلام بر اعمال ظاهری اطلاق می‌گردد، ولی در شریعت زمانی معتبر است که با جایگزینی تصدیق در قلب همراه باشد، و در غیر این صورت نفاق می باشد.

در نتیجه ایمان و اسلام به اعتبار مبدأ و منتهیٰ از یکدیگر جدا هستند، به این عبارت که ایمان از باطن و قلب، سرچشمه می‌گیرد، و به ظاهر اعمال منتهی می‌شود. و اسلام از افعال ظاهری آغاز می‌گردد، و به تصدیق باطن منتهی می‌شود، ولی از نظر مصداق هر دو لازم و ملزوم یکدیگر می‌باشند، که ایمان بدون اسلام و اسلام بدون ایمان اعتباری ندارد.

در شریعت مقدّس اسلام، کسی نمی‌تواند مسلمان بوده و مؤمن نباشد، و یا مؤمن بوده و مسلمان نباشد، ولی این بحث مختّص ایمان و اسلام اصطلاحی است، و از نظر لغت کسی می تواند مسلمان بوده و مؤمن نباشد، مانند منافقین که این حالت را داشتند که به اعتبار اطاعت از احکام ظاهری، به آنها مسلمان گفته می‌شد، ولی به علّت عدم ایمان قلبی مؤمن

نبودند.

والله سبحانه و تعالی اعلم. تمت بحمدالله و عونه سورةالحجرات للثامن من شعبان سنه۱۳۹۲هـ ق یوم الاحد ولله الحمد المنة

و تمت الترجمة فی لیلة الخمیس ثامن رجب سنه ۱۴۰۹هـ ق بعد صلوة العشاء.

***

سورة قٓ

سورة ق مكّية و هى خمس و عشرون آية و فيها ثلاث ركوعات

سوره‌ق درمكّه نازل‌شده‌است‌كه دارای‌چهل وپنج‌آيه و سه ركوع‌می‌باشد

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

شروع به‌نام‌خداكه بی‌حد مهربان‌و بی‌نهايت رحيم‌است

قٓ وَالْقُرْءَانِ الْمَجِيدِ ﴿۱﴾ بَلْ عَجِبُوٓا أَن جَآءَهُم مُّنذِرٌ

ق، قسم به اين قرآن با عظمت. بلكه آنها تعجب كردند كه آمد در نزدشان ترساننده‌ای

مِّنْهُمْ فَقَالَ الْكَٰفِرُونَ هَٰذَا شَىْءٌ عَجِيبٌ ﴿۲﴾ أَءِذَا مِتْنَا وَ

از خود آنها، پس گفتند منكران، اين چيز تعجب‌آوری است. چه عجب هرگاه ما بميريم و

كُنَّا تُرَاباً ذَٰلِكَ رَجْعُۢ بَعِيدٌ ﴿۳﴾ قَدْ عَلِمْنَا مَا تَنقُصُ الْأَرْضُ مِنْهُمْ وَ

باشيم خاک، اين برگشت بسيار دور است. ما می‌دانيم كه چقدر كم می‌كند زمين از آنها و

عِندَنَا كِتَٰبٌ حَفِيظٌ ﴿۴﴾ بَلْ كَذَّبُوا

هست پيش ما كتابی كه در آن هر چيز محفوظ است. چيزی نيست، بلكه تكذيب می‌كنند

بِالْحَقِّ لَمَّا جَآءَهُمْ فَهُمْ فِىٓ أَمْرٍ مَّرِيجٍ ﴿۵﴾ أَفَلَمْ يَنظُرُوٓا إِلَى السَّمَآءِ

دين برحق را وقتی كه رسيد به آنها، پس افتادند در امر سردرگم. آيا نمی‌بينند آسمان را

فَوْقَهُمْ كَيْفَ بَنَيْنَٰهَا وَ زَيَّنَّٰهَا وَ مَا لَهَا مِن فُرُوجٍ ﴿۶﴾ وَ

بالای سر خود كه چگونه ساختيم آن را و آراسته كرديم و نيست در آن هيچ سوراخی. و

الْأَرْضَ مَدَدْنَـٰهَا وَ أَلْقَيْنَا فِيهَا رَوَٰسِيَ وَ أَنبَتْنَا فِيهَا مِن كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ ﴿۷﴾
زمین را گسترانیدیم و انداختیم در آن بار و رویـانیدیم در آن از هـر نـوع چـیزهای بـا رونـق.

تَبْصِرَةً وَ ذِكْرَىٰ لِكُلِّ عَبْدٍ مُّنِيبٍ ﴿۸﴾ وَ نَزَّلْنَا مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءً مُّبَـٰرَكاً
برای تفهیم و یاد دهانی هر بندهای که رجـوع کـند. و نـازل کـردیم از آسـمان آب بـا بـرکت

فَأَنبَتْنَا بِهِ جَنَّـٰتٍ وَ حَبَّ ٱلْحَصِيدِ ﴿۹﴾ وَٱلنَّخْلَ بَاسِقَـٰتٍ
پس‌رویانیدیم به‌آن باغ ومحصول کـه کشت‌آن درو مـی‌شود. ودرخت‌خـرمای بـلند کـه‌هست

لَّهَا طَلْعٌ نَّضِيدٌ ﴿۱۰﴾ رِّزْقاً لِّلْعِبَادِ وَ أَحْيَيْنَا بِهِ بَلْدَةً مَّيْتاً
برای آن خوشه لابلای. برای رزق رسانی بندگان، و زنـده کـردیم بـه آن شـهر خـرابـه‌ای را،

كَذَٰلِكَ ٱلْخُرُوجُ ﴿۱۱﴾ كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَأَصْحَـٰبُ ٱلرَّسِّ وَثَمُودُ ﴿۱۲﴾
چنین‌می‌باشد بیرون شدن. تکذیب کردند پیش‌از ایشـان قـوم نـوح وصـاحبان چـاه و ثـمود.

وَ عَادٌ وَ فِرْعَوْنُ وَ إِخْوَٰنُ لُوطٍ ﴿۱۳﴾ وَ أَصْحَـٰبُ ٱلْأَيْكَةِ وَ قَوْمُ تُبَّعٍ كُلٌّ كَذَّبَ
و عاد و فرعون و برادران لوط. و سـاکـنان جـنگل و قـوم تـبع، هـمه‌ی آنـها تکـذیب کـردند

ٱلرُّسُلَ فَحَقَّ وَعِيدِ ﴿۱۴﴾ أَفَعَيِينَا بِٱلْخَلْقِ ٱلْأَوَّلِ
پیامبران‌را، پس‌درست‌واقـع‌شد تـرساندن‌من. آیـامانده‌شدیم‌ازآفـرینش‌اول، نـیست‌چیزی،

بَلْ هُمْ فِي لَبْسٍ مِّنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ ﴿۱۵﴾
بلکه آنها در فریبند از آفرینش تازه‌ای.

خلاصه‌ی تفسیر

ق (خداوند معنای آن را می‌داند) قسم به قرآن مجید (که بـر سـایر کتب فضیلت و شرف دارد، که ما تـو را بـرای تـرساندن از عـذاب قـیامت فرستاده‌ایم، ولی آنها تسلیم نشدند) بلکه تعجّب کردند که ترسانندهای از خودشان (به عنوان پیامبر) بـر آنـها فـرستادیم (تـا آنـان را از روز قـیامت

بترساند،) پس کفّار گفتند که (اوّلاً خود) این امر عجیب است (که بشر پیامبر باشد، و باز عجیب‌تر آن‌که ادّعا کند که مردم پس از مردن بار دیگر زنده می‌شوند، آیا) وقتی که مردیم و خاک شدیم، باز زنده می‌شویم دوباره زنده شدن، بسی دور (از امکان) است (خلاصه‌ی مطلب آن‌که اوّلاً او انسانی مانند ماست، و حق ندارد که ادّعای نبوّت کند، و باز امری محال را ادّعا می‌کند که پس از مردن و خاک شدن، انسان دوباره زنده می‌گردد، حق تعالی در پاسخ به این موضوع، امکان زنده شدن پس از مرگ را به اثبات رسانیده است، و محال بودن آن را رد می‌فرماید، حاصل مطلب این‌که وقتی شما زنده شدن را محال می‌گویید، برای اثبات محال بودنش می‌توان دو دلیل ذکر کرد، اوّلاً آن‌که آنها صلاحیت زنده بودن را نداشته باشند و از مشاهده معلوم می‌گردد که این بسی اشتباه است؛ زیرا آنها اینک در مقابل شما زنده و موجود هستند و اگر صلاحیت زندگی را نمی‌داشتند، پس اکنون چگونه زنده هستند. دلیل دیگر این‌که فاعل حقیقی یعنی خداوند متعال بر آفرینش و زنده کردن باری دیگر توان نداشته باشد؛ زیرا اجزای میّت خاک شده و پخش و پراکنده شده‌اند و خداوند به آنها اعیاذ بالله علم نداشته باشد، که در پاسخ به این فرمود: که علم ما به‌گونه‌ای است که) ما آن اجزای آنها را می‌دانیم که خاک (از آنها می‌خورد و) می‌کاهد و (این علم ما امروز حاصل نشده بلکه علم قدیمی است، که ما احوال همه‌ی چیز را قبل از وقوع، بنابر علم قدیمی خود در لوح محفوظ نوشته بودیم، که آن) کتاب (لوح) محفوظ نزد ما (موجود) است، (و در آن جایگاه آن اجزای پراکنده و وضع و وصف آنها ثبت می‌باشد، و اگر کسی نمی‌تواند علم قدیم خداوندی را بفهمد، پس بداند که دفتری محتوی همه‌ی امور نزد خداوند حاضر است، و آنها بدون جهت متعجّب شده‌اند، نه تنها تعجّب) بلکه سخن حق را (که متضمن مسئله نبوّت و زندگی دوباره است) وقتی که به آنها می‌رسد تکذیب

می‌کنند، الغرض آنها در حالتی متزلزل قرار گرفته‌اند (که گاهی تعجّب و گاهی دیگر تکذیب می‌کنند، این موضوع، در میان، به صورت جمله معترضه بیان گردید. سپس قدرت خداوندی را بیان می‌فرماید که) آیا آنها (از قدرت ما آگاهی ندارند، و آیا) آسمان را بر بالای سر خود نمی‌بینند که ما چگونه آن را (مرتفع و بزرگ) آفریده‌ایم، و (به‌وسیله‌ی ستارگان) آن را آذین بسته‌ایم (و از جهت استحکام کامل) در آن هیچ رخنه‌ای هم نیست (آن چنان‌که در بیشتر ساختمانها پس از مرور زمان شکافهایی پدید می‌آید، پس قدرت ما در خلقت آسمان آشکار است) و (هم چنین قدرت ما در) زمین (نیز ظاهر است که ما آن) را پهن کردیم، و کوهها را در آن جایگزین کردیم، و همه گونه اشیای بارونق را در آن رویانیدیم، که واسطه دانش و بینش‌اند (برای شناخت قدرت ما).

برای هر مراجع (که از نکته نظر آن‌که چه کسی آن مصنوعات را آفریده است می‌نگرد) و (نیز قدرت ما از این ظاهر می‌گردد که) ما آب با برکت را از آسمان بارانیدیم، و سپس در اثر آن باغات و محصولات کشاورزی و درخت خرمای بلند را که دارای خوشه‌های لابه‌لاست، برای روزی رساندن بندگان رویانیدیم، و (نیز جهت مهیّا ساختن نباتات دیگر مانند گیاه و غیره) ما به‌وسیله‌ی این (باران) زمین را زنده کردیم (پس باید بفهمید) بیرون آوردن (مردگان) را از زمین؛ (زیرا که به اعتبار قدرت ذاتی، تمام مقدورات برابر هستند، و آن ذاتی که بر همه‌ی امور بزرگ قادر است، قدرتش بر امور کوچک ظاهرتر است، بنابر این خلقت آسمان و زمین از آن جهت ذکر گردید که از زنده نمودن مردگان بسی بالاتر است، چنان‌که خداوند در آیه‌ی ۵۷ سوره‌ی غافر می‌فرماید: ﴿**لخلق ٱلسمٰوات و ٱلأَرض أكبر**﴾ پس وقتی که قدرت خداوند به کارهای بزرگ تعلّق گرفت، معلوم می‌گردد که زنده کردن مردگان محال نیست؛ زیرا که زنده کننده‌ی آن، فاعل

مختار و تواناست، پس چه جای تعجّب و تکذیب است، سپس به خاطر ترساندن تکذیب کنندگان به‌طور تهدید وقایع امم گذشته را بیان فرمود که هم چنان‌که ایشان با انکار قیامت، رسول خدا را تکذیب می‌کنند) قبل از آنان قوم نوح و اصحاب الرس و ثمود و فرعون و قوم لوط و اصحاب ایکه و قوم تبع نیز تکذیب نمودند، (یعنی) همه‌ی (آنها) پیامبران را (بطوری که هر قبیله‌ای پیامبر خود را) دروغگو پنداشتند، پس (در نتیجه) وعید من (بر آنها) تحقّق یافت، (که عذاب بر تمام آنان نازل گردید، پس هم چنین بر این، تکذیب کنندگان نیز عذاب خواهد آمد، چه در دنیا و چه تنها در آخرت، و با بیان وعید، بار دیگر به مضمون نخست بازگشت که) آیا در خلقت نخستین مانده شدم (که نتوانم بار دیگر زنده بکنم، یعنی یکی از موانع، این می‌تواند باشد که کار ممکن باشد و کننده هم توان داشته باشد ولی مانع و عارض موقّتی پیش بیاید، مانند آن که فاعل خسته گردد و نتواند آن را انجام دهد، در این آیه آن را نفی فرمود که خداوند از چنین عیوبی مبرّاست، و از هیچ چیزی متأثّر نمی‌گردد، و خستگی و ماندگی بر او عارض نمی‌گردد؛ لذا زندگی دوباره‌ی قیامت، با دلایل ثابت شد؛ و برای منکرین دلیلی باقی نماند) بلکه (بدون دلیل) نسبت به آفرینش جدید در شک و تردید قرار گرفته‌اند، (که آن در مقابل دلایل، به هیچ وجه قابل التفات نمی‌باشد.)

معارف و مسایل

خصوصیات سوره قٓ: بیشتر مضامین سوره‌ی ق در ارتباط با آخرت و قیامت و زنده شدن مردگان و حساب و کتاب است، و در نتیجه، ارتباطش با سوره‌ی حجرات از آن جهت است، که این مطالب در آخر آن نیز ذکر گردیده بودند.

اهمّیّتی خاص از سوره‌ی ق، از این حدیث معلوم می‌گردد، که ام

هشام بنت حارثه بن النعمان می‌گوید که خانه‌ام به خانه‌ی رسول خداﷺ، بسیار نزدیک بود، و حدود دو سال تنور ما و آن‌حضرتﷺ، (که در آن نان می‌پختیم) یکی بود، و سوره‌ی ق را از آنجا که روز جمعه آن‌حضرتﷺ، آن را روی منبر تلاوت می‌کرد، حفظ کردم[۱].

حضرت عمر بن الخطاب از ابو واقد لیثی پرسید که رسول خداﷺ، در نمازهای عیدین کدام سوره را تلاوت می‌فرمود، گفت: سوره ﴿قٓ وَٱلۡقُرۡءَانِ ٱلۡمَجِيدِ و اقترب ٱلساعة﴾ را، و از حضرت جابر منقول است که رسول خداﷺ، سوره‌ی ق را در نماز صبح به کثرت تلاوت می‌فرمود، (این سوره قدری طویل است) ولی باوجود این، نماز خفیف بود[۲].

این اثر از ویژگیهای تلاوت آن‌حضرتﷺ، بود که قرائت طولانی ترین سوره در طولانی ترین نماز بر نمازگزاران خفیف می‌نمود.

آیا آسمان دیده می‌شود؟

﴿أَفَلَمۡ يَنظُرُوٓاْ إِلَى ٱلسَّمَآءِ﴾ به ظاهر از این آیه چنین معلوم می‌گردد که آسمان دیده می‌شود، و مشهور آن است که رنگ نیلگونی که به نظر می‌رسد رنگ فضاست، ولی دلیلی بر نفی آن هم وجود ندارد که این رنگ آسمان باشد، و از آن گذشته مراد از نظر می‌تواند نظر عقلی باشد، به این معنی که مقصود اندیشه و تفکّر باشد[۳].

پاسخ به یک شبهه‌ی مشهور بر احیای بعد از مرگ

﴿قَدۡ عَلِمۡنَا مَا تَنقُصُ ٱلۡأَرۡضُ مِنۡهُمۡ﴾ کفّار و مشرکین که از بعث پس از مرگ یعنی زنده شدن مردگان انکار می‌کنند، بزرگترین دلیل آنها، تعجّب بر

۱- رواه مسلم از قرطبی.
۲- قرطبی.
۳- بیان القرآن.

این است که پس از مرگ بیشتر اجزای جسم انسانی خاک می‌شود، و سپس پراکنده شده و در دنیا پخش می‌شود، آب، باد، ذرّات آن را از جایی به جای دیگر می‌برند، برای دوباره زنده کردن در قیامت جمع کردن تمام ذرّات پراکنده در کلّ جهان و شناخت آنها که این جزء از چه کسی است و آن از چه کسی، و تجزیه‌ی آنها از همدیگر در قدرت و توان چه کسی می‌تواند باشد؟ قرآن مجید جواب داد که: انسان علم غیر محدود و لامتناهی خداوند را بر علم و بصیرت محدود خویش قیاس کرده است، و از این جهت در گمراهی قرار گرفته است؛ ﴿**قَدْ عَلِمْنَا مَا تَنقُصُ الْأَرْضُ**﴾ علم خداوندی چنان وسیع و محیط می‌باشد که پس از مرگ نیز همه‌ی اجزای انسان در نظر اوست، و می‌داند که کدام جزء انسان جذب زمین شده است؛ زیرا وضع بعضی از استخوانها طوری است که جذب زمین نمی‌گردد، و آنچه جذب زمین می‌گردد و خاک می‌شود، و آن خاک در گوشه و کنارهای جهان پخش می‌شود، همه در نظر خداوندی است، هرگاه بخواهد همه را یکجا جمع می‌کند، و اگر قدری تأمّل شود، مشاهده می‌گردد که اکنون نیز اجزای جسم انسان در تجزیه، ترکیب، نقل و انتقال است، که از گوشه و کنار جهان جمع شده است، برخی به صورت غذا و بعضی دیگر به صورت دارو، محصول شهرها و جنگلهای مختلف هستند که جسم انسان از آنها ترکیب یافته است، پس چه مشکلی متوجّه خداوند است که بار دیگر این اجزای پراکنده در دنیا را جمع کند، چنین نیست که علم خداوند فقط پس از مردن و خاک شدن به این اجزا متعلّق باشد، بلکه قبل از آفریدن انسان تمام لمحات حیات و پدید آمدن تغییرات در او، و حالات و اوضاع عارض بر او، همه در لوح محفوظ نزد خداوند متعال موجود است.

پس تعجّب نمودن در چنین ذات علیم و بصیری که دارای قدرتی کامل و شامل باشد، خود جای تعجّب است، و تفسیر ﴿**مَا تَنقُصُ الْأَرْضُ**﴾ از

حضرت ابن عبّاس و مجاهد و جمهور مفسّرین منقول است[1].

﴿فِیَ أَمْرٍ مَّرِیجٍ﴾ لفظ مریج در لغت به معنای مختلط می‌باشد که در آن اشیای مختلف آمیخته و ملتبس باشند و چنین چیزی عموماً فاسد می‌باشد، فلذا حضرت ابوهریره مریج را به فاسد ترجمه نموده است، و ضحاک، قتاده، حسن بصری و غیره آن را به مختلط و ملتبس ترجمه کرده‌اند. مراد آن است که کفّار و منکرین رسالت در انکار خویش بر یک امر، ثابت قدم نمی‌باشند، گاهی آن‌حضرتﷺ، را ساحر و جادوگر معرّفی می‌کنند، و گاهی شاعر می‌نامند، گاهی دیگر کاهن و منجّم می‌پندارند، در نتیجه کلامشان مختلط و فاسد می‌باشد، و به کدام‌یک از آنها پاسخ داده شود.

سپس اشاره به قدرت کامل و مطلق خداوندی با آفرینش اشیای بزرگ در آسمانها و زمین شده است، که در آن نسبت به آسمانها فرموده است که: ﴿مَا لَهَا مِن فُرُوجٍ﴾ فروج، جمع فرج است که به معنای شکاف می‌آید، مراد آن است که حق تعالی آسمان را با عظمت آفریده که اگر از مصنوعات انسانی می‌بود، مستلزم هزاران وصله و پیوند و شکاف می‌شد، ولی شما آسمانها را در حالی مشاهده می‌کنید که نه در آن پیوندی ملاحظه می‌گردد، و نه جای و اثری از وصله و دوختن به نظر می‌آید، از آنچه گفته شد نفی وجود ابواب نیست؛ زیرا به ابواب شکاف گفته نمی‌شود.

﴿کَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ﴾، آیات سابق مشتمل بر تکذیب کفّار نسبت به رسالت و آخرت بودند، و ظاهر است که در اثر آن، حضرت رسول‌اکرمﷺ، مورد اذیت و آزار قرار می‌گرفت، خداوند متعال در این آیه جهت تسلّی خاطر آن‌حضرتﷺ، احوال پیامبران گذشته و امّتهای آنان را بیان فرمود، که به هر یک از پیامبران از طرف منکرین و کفّار چنین آزارهایی رسیده

---

۱ - بحر محیط.

است، و این سنّت انبیای الهی می‌باشد؛ لذا شما از این موضوع آزرده خاطر نباشید.

قصّه‌ی قوم نوح به کرات در قرآن مجید آمده است که آن‌حضرت علیه السلام، نه صد و پنجاه سال در اصلاح آنان کوشید، ولی آنها نه این که فقط انکار می‌کردند، بلکه به طرق مختلف او را مورد آزار قرار می‌دادند.

اصحاب الرّس چه کسانی هستند؟

﴿**أَصْحَـٰبُ ٱلرَّسِّ**﴾ لفظ رسّ در زبان عرب، معانی مختلفی دارد، و معنای مشهور آن، چاهی است که دهنه‌ی آن با سنگ و سیمان و غیره بسته نباشد، و مراد از اصحاب الرس، بازماندگان قوم ثمود می‌باشند، که پس از نزول عذاب باقی ماندند، ضحاک و تنی چند از مفسّرین داستان آن را چنین نوشته‌اند که وقتی قوم حضرت صالح، دچار عذاب شد، چهار هزار نفر از آنان که بر حضرت صالح علیه السلام، ایمان آورده بودند، از عذاب محفوظ ماندند، و از جایگاه خود به حضرموت رفتند و در آنجا سکونت اختیار کردند. حضرت صالح نیز با آنان همراه بود تا بر سر چاهی سکنیٰ گزیدند، و حضرت صالح در آنجا فوت نمود و آنجا به حضر موت (مرگ حاضر شد) موسوم گردید، و آن طایفه همانجا ماندند؛ سپس نسل آنان بت‌پرستی را در پیش گرفتند، و حق تعالی پیامبری جهت اصلاح آنان ارسال نمود که آنها او را به قتل رسانیدند، آنگاه عذاب الهی بر آنها نازل گردید، و جایگاهشان خالی از سکنه ماند، و چاهی که آنان منحصراً از آن استفاده می‌کردند بی‌کار ماند، و ساختمانها به خرابه‌ای تبدیل شدند که قرآن مجید در آیه‌ی ۴۵ از سوره‌ی حج در این خصوص می‌فرماید: ﴿**وَ بِئْرٍ مُعَطَّلَةٍ وَ قَصْرٍ مَشِيدٍ**﴾ یعنی چاه بی‌استفاده و ساختمانهای ویرانه‌ی آنان، برای اهل بصیرت جهت عبرت، کافی هستند.

ثمود، امّت حضرت صالح علیه السلام، است که داستان آنها چندین بار در قرآن مجید آمده است که قبلاً گذشت و عاد قومی بود که در شکل، هیئت، قوت و شجاعت ضرب‌المثل بود، حضرت هود علیه السلام، برای آنان مبعوث گردید، و آنان او را مورد اذیت قرار دادند، و از او نافرمانی کردند. سرانجام عذاب الهی در طوفان باد ظهور نمود، و همه‌ی آنان را از بین برد.

فرعون شخصی بسیار معروف و مشهور است که پادشاه مصر بود. اخوان لوط، امّت حضرت لوط علیه السلام، است که حکایت آنان نیز چندین بار قبلاً ذکر شده است.

﴿**وَ أَصْحَـٰبُ ٱلْأَيْكَةِ**﴾ ایکه به جنگل و بیشه‌ای که پر از درخت باشد، می‌گویند؛ که این قوم در آنجا سکونت داشتند، حضرت شعیب علیه السلام، بر آنان مبعوث گردید، که آنها از او نافرمانی کردند، و سرانجام به وسیله‌ی عذاب الهی تباه شده به هلاکت رسیدند. و قوم تبع، تبع لقبی از القاب پادشاهان یمن است، که تحقیقات لازم در این خصوص، در جلد دوازدهم ضمن دخان گذشت.

وَ لَقَدْ خَلَقْنَا ٱلْإِنسَـٰنَ وَ نَعْلَمُ مَا تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ
و البته ما آفریدیم انسان را، و ما می‌دانیم آنچه در دل او می‌آید و ما نزدیکتریم با او از

حَبْلِ ٱلْوَرِيدِ ﴿۱۶﴾ إِذْ يَتَلَقَّى ٱلْمُتَلَقِّيَانِ عَنِ ٱلْيَمِينِ
رگ حرکت کننده، (شاهرگ گردن) وقتی که می‌گیرند و می‌برند دو گیرنده به جانب راست

وَ عَنِ ٱلشِّمَالِ قَعِيدٌ ﴿۱۷﴾ مَّا يَلْفِظُ مِن قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ ﴿۱۸﴾ وَ
و به‌جانب چپ نشسته، نمی‌گوید هیچ سخنی‌که نباشد نزد او چشم دارنده‌ای آماده. و

جَآءَتْ سَكْرَةُ ٱلْمَوْتِ بِٱلْحَقِّ ذَٰلِكَ مَا كُنتَ مِنْهُ تَحِيدُ ﴿۱۹﴾ وَ نُفِخَ فِى ٱلصُّورِ
آمد بیهوشی مرگ به حق، این است آنکه تو از آن دور می‌شدی. و دمیده شد در صور،

ذَٰلِكَ يَوْمُ الْوَعِيدِ ﴿۲۰﴾ وَ جَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَّعَهَا سَائِقٌ وَ شَهِيدٌ ﴿۲۱﴾
این است روز ترساندن. و آمد هر شخصی که با اوست یک سوق دهنده و یک گواه.

لَّقَدْ كُنتَ فِي غَفْلَةٍ مِّنْ هَٰذَا فَكَشَفْنَا عَنكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ ﴿۲۲﴾
تو بودی بی‌خبر از آن‌روز، اکنون برداشتیم‌از تو تاریکی تورا، پس‌چشم‌تو امروز تیزاست.

وَ قَالَ قَرِينُهُ هَٰذَا مَا لَدَيَّ عَتِيدٌ ﴿۲۳﴾ أَلْقِيَا فِي جَهَنَّمَ
وگفت (فرشته) همراه او، این است آنچه نزد من‌حاضر بود، بیندازید شما دوتا در دوزخ

كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ ﴿۲۴﴾ مَّنَّاعٍ لِّلْخَيْرِ مُعْتَدٍ مُّرِيبٍ ﴿۲۵﴾ الَّذِي جَعَلَ مَعَ اللَّهِ
هر ناشکرِ مخالف‌را. جلوگیراز خیر متجاوز از حدو درشک اندازنده‌را. آنکه قرارداد باخدا

إِلَٰهًا آخَرَ فَأَلْقِيَاهُ فِي الْعَذَابِ الشَّدِيدِ ﴿۲۶﴾ قَالَ قَرِينُهُ رَبَّنَا
معبودی دیگر، پس بیندازید او را در عذاب سخت. گفت (شیطان) همراه او، ای رب ما

مَا أَطْغَيْتُهُ وَ لَٰكِن كَانَ فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ ﴿۲۷﴾ قَالَ لَا تَخْتَصِمُوا لَدَيَّ
من او را شریر بار نیاوردم، او بود در گمراهی بسیار دوری. فرمود مخاصمه نکنید پیش من

وَ قَدْ قَدَّمْتُ إِلَيْكُم بِالْوَعِيدِ ﴿۲۸﴾ مَا يُبَدَّلُ الْقَوْلُ لَدَيَّ وَ
و من جلوتر ترسانیده بودم شما را، از عذاب. تغییر نمی‌خورد قول در نزد من. و

مَا أَنَا بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيدِ ﴿۲۹﴾
من ظلم نمی‌کنم بر بندگانم.

خلاصه‌ی تفسیر

(پیش از این امکان زنده شدن مردگان ثابت شد، سپس وقوع آن بیان می‌گردد، که وقوع منوط است به علم و قدرت کامل؛ پس نخست این را بیان فرمود که) ما انسان را خلق نمودیم (که این بزرگترین دلیل قدرت است) و می‌دانیم آنچه بر دل او می‌گذرد (پس افعالی را که از دست و پا و یا زبان او

صادر می‌گردد و به طریق اولیٰ خواهیم دانست) و (بلکه نسبت به احوال او به میزانی علم داریم که خود او نسبت به احوال خویش نمی‌داند، پس به اعتبار علم)، ما از رگ گردن (که به محض قطع شدن آن، او می‌میرد) به او نزدیکتر هستیم، (و چون در عموم عادت جهت اخراج روح از بدن بریدن گردن معمول است، چنین تعبیری اختیار گردید، اگر چه رگهای گردن مشتمل ورید و شریان هر دو می‌باشد، ولی در اینجا مراد گرفتن شریان بیشتر مناسب است؛ زیرا در آنها روح غالب و خون مغلوب می‌باشد، و این موضوع در ورید برعکس است، و در این مقام مراد گرفتن آنچه روح در آن دخالت بیشتری داشته باشد، مناسب‌تر است، و تعبیر آن در سوره‌ی «حاقه» به لفظ «وتین» به معنای رگ دل مؤیّد این نظر است؛ زیرا رگهایی که از دل بیرون می‌آیند به آنها شرایین می‌گویند، و اگر چه در قرآن مجید لفظ ورید آمده است؛ ولی معنای لغوی آن عام است، که رگهای شرایین را که از قلب بیرون می‌آیند، نیز شامل می‌شود، و هم چنین است وضع رگهایی که از جگر بیرون می‌آیند؛ پس مقصود این شد که ما به اعتبار علم از روح و نفس او به او، نزدیکتر هستیم، یعنی به میزانی که انسان بر احوال خود آگاهی دارد، ما از او آگاه‌تریم، چنان‌که او نسبت به بسیاری از احوال خویش آگاهی ندارد، و نیز چیزهایی را که می‌داند بسا اوقات آنها را فراموش کرده و یا از آنها غافل می‌باشد، در حالی که چنین احتمالی در ذات باری تعالیٰ محتمل نیست، بدیهی است علمی که مستدام است بیشتر از علمی است که در بعضی موقع حاصل می‌شود.

خلاصه آن‌که تعلّق علم الهی به جمیع احوال انسانی ثابت شد، و سپس برای مزید تأکید فرمود نه آن‌که فقط اعمال و احوال آدمی در علم الهی محفو است، بلکه جهت اتمام حجّت ظاهری هم که شده، آن اعمال توسط فرشتگان نوشته و محفوظ شده‌اند، چنان‌که می‌فرماید) وقتی که دو

فرشته‌ی گیرنده که در اطراف راست و چپ نشسته‌اند و (همیشه اعمال او را می‌نویسند، چنان‌که خداوند در آیه‌ی ۲۱ از سوره‌ی یونس می‌فرماید: ﴿**إِنَّ رُسُلَنَا يَكْتُبُونَ مَا تَمْكُرُونَ**﴾ و در آیه‌ی ۲۹ از سوره‌ی جاثیه می‌فرماید: ﴿**إِنَّا كُنَّا نَسْتَنْسِخُ مَا كُنْتُم تَعمَلُونَ**﴾ تا جایی که همه‌ی اعمال انسان حتّی کلام و گفتار آهسته‌ی او را نیز از او) می‌گیرند، (با این کیفیت که او هیچ سخنی از دهان خود خارج نمی‌سازد (صحبتی نمی‌کند) مگر آن‌که در نزد او مراقبی آماده (موجود و حاضر) می‌باشد، (که اگر آن کلام، کلامی نیکو باشد، مراقب دست راست آن را ضبط و تحریر می‌نماید، و اگر به اعمال بد تعلّق داشته باشد، مراقب دست چپ آن را ثبت می‌کند، و وقتی که تک تک کلمات خارج شده از زبان، محفوظ و مکتوب‌اند، پس اعمال دیگر چگونه مکتوب و محفوظ نخواهند بود، و چون مرگ مقدّمه‌ای برای زندگی آخرت و جزا و سزای اعمال است؛ بنابر این، به خاطر هشدار انسان، ذکری از آن به میان خواهد آمد؛ زیرا انکار قیامت در حقیقت نتیجه‌ی غفلت از مرگ می‌باشد، می‌فرماید: ای انسان هوشیار باش که) شدّت مرگ در واقع (نزدیک) آمده است (چنان که ظاهر است مرگ هر کس نزدیک است) این است آن (مرگی) که تو از آن (متنفّر شده) فرار می‌کردی، (و فرار از مرگ طبعاً در نیک و بد یکسان است، و فرار کافر و فاجر از مرگ به خاطر حّب دنیا بیشتر واضح است؛ لذیذ و مطلوب بودن مرگ برای بندگان خاص خدا در اثر غلبه‌ی شوق ملاقات با او، منافی این مطلب نیست؛ زیرا آن حالتی فوق العاده از عموم عادات انسانی است) و (پس از بیان مقدّمه‌ی ذکر مرگ اکنون وقوع قیامت که مقصود اصلی است بیان می‌گردد، یعنی در روز قیامت وقتی برای بار دوم) صور دمیده می‌شود، (که همه‌ی مردم در اثر آن زنده می‌گردند) همین است روز وعید، (که همه‌ی مردم از آن ترسانیده می‌شدند) و (سپس حالات و وقایع هولناک قیامت را بیان فرمود: که) هر

کسی چنان (در میدان قیامت) می آید که (دو فرشته) با او (همراه می‌باشند که) یکی او را (به سوی میدان قیامت) با خود می آورد، و دیگری (بر اعمال او) گواه می‌باشد (در حدیثی مرفوع آمده است، که سایق و شهید همان دو تا فرشته می‌باشند که در زندگی جانب راست و چپ او قرار گرفته اعمال او را می‌نوشتند[1]. اگر این حدیث مطابق شرایط محدّثین قوی نباشد، پس احتمال می‌رود که آنان فرشتگان دیگری باشند؛ چنان‌که بعضی از علما قایل به این نظر هم هستند، اگر در این صورت هم بنابه حدیث فوق الذکر احتمال اوّل راجح است، و چون آنها در میدان قیامت حاضر می‌شوند، به کفّارشان خطاب می‌شود که) تو از آن روز بی‌خبر بودی (قایل به آن نبودی)، پس اکنون پرده‌ی (غفلت و انکار) تو را برداشتیم (و قیامت را به تو نشان دادیم پس نگاهت امروز بسیار تیز است، (که هیچ چیزی مانع ادراک نیست، وای کاش در دنیا هم این پرده غفلت را برطرف می‌کردی تا روزگارت بهتر می‌شد، و سپس) فرشته‌ای (کاتب اعمال) که با او همراه بود (اکنون به عنوان سایق و شهید قرار گرفته و پرونده‌ی اعمال او را حاضر نموده) عرض می‌نماید، که این است آن (پرونده‌ای) که در نزد من آماده بود[2].

چنان که طبق این پرونده در باره کفّار به دو فرشته چه همان سایق و شهید باشند یا فرشتگانی دیگر، دستور داده می‌شود که) کسی را در جهنّم بیندازید که کافر باشد، و (باحق) عناد داشته باشد، و از کار نیک جلوگیر باشد، و از حدود (عبودیت) متجاوز باشد، و (نسبت به دین) تردید داشته باشد، و با خداوند معبودی دیگر مقرّر کرده باشد؛ پس چنین شخصی را در عذاب سخت بیندازید، (و چون کفّار متوجّه می‌گردند که دارند در خسران ابدی قرار می‌گیرند، جهت نجات خویش به گمراه کنندگان تهمت می‌زنند

---

۱ - رواه فی‌الدر.

۲ - کذا فسّر هذا لملک ابن جریج، والقرین بالشیطان، رواه‌فی‌الدر.

که ما تقصیری نداریم؛ زیرا دیگران ما را گمراه کردند، و چون شیاطین جزو گمراه کنندگان می‌باشند، لذا فرمود) شیطان که قرین او بود می‌گوید: پروردگارا من او را (بالاجبار) گمراه نکردم، (چناکه از تهمت زدن او مفهوم می‌شود، که اختیار خود او در آن دخلی نداشته باشد،) ولی (حقیقت آن است که) او خود در گمراهی (به اختیار خود قرار گرفته) بود (اگر چه من هم او را اغوا کردم، ولی اجباری در کار نبود؛ لهذا نباید تهمت زدن به گمراهی از او به من متوجّه باشد، خداوند) می‌فرماید که در حضور من خصومت نکنید، (که فایده‌ای ندارد) و من قبلاً شما را تهدید کرده بودم، (که چون کسی به اختیار خود و یا به تحریک دیگری کفر اختیار بکند، و نیز هر کسی که به کفر دستور بدهد، چه از طرف خود و یا به اجبار دیگری، همه‌ی آنها را با در نظر گرفتن تفاوت پایه و مقام هر کسی، در جهنّم وارد خواهم نمود، پس) کلام (وعید مذکور) در نزد من تبدیل نخواهد شد، (بلکه همه‌ی شما در جهنّم داخل خواهید شد) و من (با این تصویب) نسبت به بندگان ظالم نیستم (بلکه خود آنان مرتکب چنین عمل ناشایستی شده‌اند که امروز به سزای آن مبتلا می‌باشند.)

معارف و مسایل

در آیات گذشته شبهات منکرین حشر و نشر، و کسانی‌که زنده شدن پس از مرگ را، دور از عقل و قیاس می‌پندارند، چنان ازاله گردید، که شما علم خدا را بر علم و بصیرت خویش قیاس می‌کردید، بنابر این، اشکال وجود داشته است که پس از خاک شدن و پراکنده شدن اجزای مردگان در کل جهان، چگونه می‌توان آنها را جمع کرد. حق تعالی بیان فرمود که: علم ما محیط به ذرات کل جهان است، و جمع کردن آنها هرگاه که بخواهیم مشکلی دربر نخواهد داشت، و در این آیات هم وسعت و همه گیر بودن علم الهی بیان شده است، با این بیان که مهمتر از دانستن اجزای پراکنده آدمی،

آن است که ما همه‌ی خیالات خطور کننده بر دل انسان را هر وقت و در همه‌ی احوال می‌دانیم، و علّت آن در آیه بعدی چنین بیان شده است، که ما از رگ گردن او که مدار زندگی اوست، به او نزدیکتر هستیم؛ لذا ما احوال او را از خود او بیشتر و بهتر می‌دانیم.

تحقیقی پیرامون این‌که خداوند به آدمی از شاهرگ گردن نزدیکتر است

﴿نحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ ٱلْوَرِيدِ﴾ جمهور مفسّرین چنین بیان فرموده‌اند که: مراد از قرب، قرب و احاطه‌ی علمی می‌باشد، نه قرب مسافت؛ لفظ «ورید» در لغت عرب عبارت از آن رگهایی است که جریان خون از آنها به تمام بدن می‌رسد، و در اصطلاح پزشکی، آنها دو نوع رگ هستند: یکی آنکه از کبد بیرون می‌آید و خون خالص به تمام بدن انسانی می‌رساند، و در اصطلاح طب به آنها ورید و به جمع آن «اَوردِه» گفته می‌شود. دوم آن‌که از قلب حیوان بیرون می‌آید و بخار لطیف خون را که در اصطلاح طب به آن روح گفته می‌شود در تمام بدن انسانی می‌رساند، که به آنها شریان و به جمع آنها شرایین گفته می‌شود، نوع اوّل ضخیم‌تر و ستبر و نوع دوم باریک می‌باشد.

ضروری نیست که مراد از ورید در آیه، موافق به اصطلاح طب، آن رگی باشد که از کبد بیرون می‌آید، بلکه به رگ بیرون شونده از قلب هم به اعتبار لغت می‌توان ورید گفت؛ زیرا در آن هم یک نوع خون در گردش هست، و چون در اینجا هدف آیه، اطّلاع یافتن از خیالات و احوال قلبی انسان است، لذا مراد گرفتن این رگهای قلبی، مناسب‌تر است، به هر حال چه مراد از ورید حسب اصطلاح طب رگهای کبدی باشند، یا شرایین قلبی، در هر دو صورت آنها مدار زندگی حیوانند که با بریدن آنها روح از بدن خارج می‌شود. پس خلاصه این‌که ما از آنچه زندگی انسان بر آن موقوف است، نیز

به او نزدیکتر هستیم یعنی همه‌ی چیز او را می‌دانیم.

صوفیان کرام گفته‌اند که مراد از قرب در اینجا، قرب و احاطه‌ی علمی نیست؛ بلکه مراد از آن اتّصالی خاص است که کسی نمی‌تواند حقیقت و کیفیت آن را بداند، ولی این قرب و اتصال بدون این‌که کیفیت آن را درک کنیم وجود دارد؛ آیات و احادیث صحیح متعدّدی بر آن گواه است، حق تعالی در آیه‌ی ۱۹ سوره‌ی «علق» می‌فرماید: **﴿وَٱسْجُدْ وَٱقْتَرِب﴾** یعنی سجده کن و به ما نزدیک شو، و در واقعه‌ی هجرت آن‌حضرتﷺ، به حضرت ابوبکر صدّیق فرمود: **﴿إِنَّ ٱللَّهَ مَعَنَا﴾** یعنی، الله با ماست، و حضرت موسیٰعليه السلام به بنی‌اسرائیل فرمود: **﴿إِنَّ مَعِيَ رَبِّي﴾**[1]، یعنی رب من با من است، و نیز در حدیث آمده است که انسان زمانی با خدا از همه بیشتر نزدیک می‌شود که در سجده باشد، و نیز در حدیث آمده است که حق تعالی فرموده است: بنده‌ی مؤمن به عبادات به من تقرّب حاصل می‌کند، و قرب و تقرّبی که به واسطه‌ی عبادات حاصل می‌شود و نتیجه‌ی کسب و عمل انسان می‌باشد، مختص به مؤمن است، و به چنین مؤمنانی، اولیاءالله گفته می‌شود که به این تقرّب الی الله نایل گردند، و این تقرّب و اتّصال، جدا از آن قرب و اتّصالی است که حق تعالی با جان هر انسان مؤمن و کافر دارد.

خلاصه این‌که آیات و روایات مذکور، بر این دلالت دارند که انسان با خالق و مالک خویش نوعی اتّصال خاصّی دارد؛ اگر چه ما از حقیقت و کیفیت آن بی‌خبر هستیم، مولانا رومی این نوع اتّصال را چنین بیان فرموده است:

اتّصالی بی‌مثال و بی‌قیاس هست‌رب‌الناس‌رابا جان‌ناس

این قرب و اتّصال را نمی‌توان با چشم دید؛ بلکه می‌توان آن را با فراست ایمان دریافت. در تفسیر مظهری همین قرب و اتصال را مفهوم این

---

۱ - شعراء، ۶۲.

آیه قرار داده است، و قول جمهور مفسّرین قبلاً معلوم شد که مراد از اتّصال، اتّصال و احاطه‌ی علمی است، و ابن کثیر علاوه بر معانی فوق. تفسیر سومی نیز ذکر فرموده است، که بر اساس آن مراد از لفظ «نحن» در آیه، ذات حق تعالی نیست؛ بلکه مراد فرشتگان او هستند، که همیشه همراه با انسان می‌باشند، و آنان از نفس انسان چنان با خبر هستند که خود انسان آنچنان از خود با خبر نیست، والله اعلم.

با هر انسانی دو تا فرشته همراه است

﴿إِذۡ يَتَلَقَّى ٱلۡمُتَلَقِّيَانِ﴾ معنای لغوی «تلقی» اخذ کردن و گرفتن و حاصل کردن است؛ چنانکه خداوند در آیه‌ی ۳۷ از سوره‌ی «بقره» می‌فرماید: **﴿فَتَلَقَّىٰٓ ءَادَمُ مِن رَّبِّهِۦ كَلِمَٰتٖ﴾** یعنی حضرت آدم علیه السلام، کلماتی چند از پروردگار خویش گرفت و حاصل نمود، مراد از متلقیان در این آیه. آن دو تا فرشته می‌باشند که با هر انسان به خاطر نوشتن نامه‌ی اعمال او همیشه همراه هستند، و اعمال او را در صحایف اعمال می‌نویسند.

﴿عَنِ ٱلۡيَمِينِ وَعَنِ ٱلشِّمَالِ قَعِيدٞ﴾ یعنی، از آن دو یکی در طرف راست قرار دارد که اعمال نیک او را می‌نویسد، و دیگری به طرف چپ که گناهان او را می‌نویسد، «قعید» به معنای قاعد است که هم بر مفرد و نیز بر جمع اطلاق می‌شود، اگر چه قعید به معنٰی قاعد چون جلیس به معنای جالس می‌باشد، ولی باز هم قعید و جلیس از قاعد و جالس فرق دارند، به این تفاوت که قاعد و جالس بر کسی اطلاق می‌شوند، که در حال نشستن باشد و قعید و جلیس عام‌اند برای کسی که با دیگری همراه باشد چه نشسته باشد یا ایستاده، یا در حال راه رفتن در هر صورت به او قعید و جلیس می‌گویند. و چنین است حال این دو فرشته که همیشه و در تمام احوال با انسان همراه هستند، چه نشسته باشد یا ایستاده یا در حال راه رفتن یا در خواب، فقط

وقتی از او کناره می‌گیرند که او برای قضای حاجت، کشف عورت کند، ولی خداوند به آنها چنان ملکه‌ای عنایت فرموده است که در این حال هم اگر او مرتکب گناهی شود، آنها متوجّه شده آن را می‌نویسند.

ابن‌کثیر با حواله به رایت احنف بن قیس، نوشته است که از میان آن دو تا فرشته صاحب الیمین اعمال نیکو را می‌نویسد و بر صاحب‌الشمال نظارت هم می‌کند که اگر انسان گناهی مرتکب شود صاحب الیمین به صاحب الشمال می‌گوید که اکنون آن را در نامه‌ی اعمال ننویس، بلکه به او فرصتی بده که شاید توبه کند، و در غیر آن صورت آن را در نامه‌ی اعمال درج کن.

فرشته‌ی نویسنده‌ی نامه‌ی اعمال

حضرت حسن بصری ضمن تلاوت آیه: ﴿**عَنِ ٱلْيَمِينِ وَ عَنِ ٱلشِّمَالِ**﴾ فرموده است ای فرزند آدم! برای تو نامه‌ی اعمال گسترانیده شده و دو فرشته مأمور گشته، یکی به طرف راست و دیگری به چپ که صاحب راست اعمال نیک تو را می‌نویسد و صاحب چپ، سیئات و گناهان تو را می‌نویسد، و اکنون با در نظر گرفتن این حقیقت، آنچه دلت می‌خواهد عمل کن، چه زیاد و چه کم، تا این‌که چون بمیری این صحیفه یعنی نامه‌ی اعمال پیچیده و در گردن تو آویزان کرده خواهد شد، که با تو همراه در قبر خواهد رفت، و خواهد ماند، و چون تو در قیامت از قبر برمی‌خیزی حق تعالیٰ آن را طوق گردنت می‌گرداند، چنان‌که در آیه‌ی ۱۳ از سوره‌ی «اسراء» می‌فرماید: ﴿**كُلُّ إِنسَـٰنٍ أَلْزَمْنَـٰهُ طَائِرَهُ فِى عُنُقِهِ وَ نُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ ٱلْقِيَـٰمَةِ كِتَـٰباً يَلْقَـٰهُ مَنشُوراً، إِقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ ٱلْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيباً**﴾ یعنی نامه‌ی اعمال هر انسانی را به گردنش آویزان نموده‌ایم که آن را در روز قیامت کشاده می‌یابد، اکنون خودت اعمال نامه‌ی خویش را بخوان و خودت برای محاسبه‌ی خویش کافی هستی. سپس حضرت حسن بصری فرمود که:

قسم به خداوند که او با عدل و انصاف با تو عمل می‌کند که شخص خودت را محاسب اعمالت قرار می‌دهد[۱].

بدیهی است که نامه‌ی اعمال کاغذ دنیوی نیست که بر رفتنش در قبر و باقی ماندنش تا قیامت اشکالی وارد شود، بلکه امری معنوی است که حقیقت آن را فقط خداوند می‌داند؛ بنابر این، آویزان شدن آن به گردن و باقی ماندنش تا قیامت تعجّب آور نیست.

هر گونه لفظ وسخن آدمی به ثبت می‌رسد

﴿مَّا يَلْفِظُ مِن قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ﴾ یعنی انسان هیچ گفتاری را بر زبان نمی‌آورد که فرشتگان نگهبان، آن را ننوشته باشند. حضرت حسن بصری و قتاده فرموده‌اند که فرشتگان تک تک کلمات آدمی را می‌نویسند؛ چه متضمّن ثواب یا گناهی باشند یا خیر.

حضرت ابن عبّاس فرموده است: تنها کلماتی نوشته می‌شوند که شامل ثواب یا عقابی باشند. ابن‌کثیر پس از نقل این دو قول فرموده است که: از عمومیّت آیه‌ی قرآن، معلوم می‌گردد که آن قول راجح است که تک تک الفاظ نوشته می‌شوند، و باز روایت علی بن ابی طلحه را از ابن عبّاس نقل نموده است، که می‌تواند مشتمل هر دو قول باشد، که نخست تک تک کلمات نوشته می‌شوند چه متضمن ثواب و عقابی باشند یا خیر، ولی در روز پنج‌شنبه از هر هفته فرشته آن را مجدداً مورد بررسی قرار می‌دهد و تنها کلماتی را بجا می‌گذارد که متضمّن ثواب و عقاب و خیر و شر باشند، و بقیه را پاک می‌کند؛ چنان‌که خداوند در آیه‌ی ۳۹ از سوره‌ی «رعد» فرموده است: **﴿يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَ يُثْبِتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ﴾**، و این محو و اثبات در مفهوم این آیه داخل است.

---

۱ - ابن کثیر.

امام احمد بن حنبل از حضرت بلال بن حارث مزنی روایت کرده است، که رسول خداﷺ، فرموده است: در بسیاری از اوقات انسان سخن خیری می‌گوید که خداوند متعال از آن راضی می‌گردد، و او آن را سطحی در نظر می‌گیرد، و متوجّه نمی‌باشد که ثوابش تا چه حدّی است، امّا خداوند رضای دایم خویش را تا قیامت برای او می‌نویسد، و چه بسا اوقات انسان کلمه‌ای را در عدم رضای خداوند سطحی پنداشته بر زبان می‌آورد، و گمان هم نمی‌برد که گناه و وبال آن تا کجا می‌رسد، خداوند متعال برای آن شخص نارضایتی دایمی خویش را تا قیامت می‌نویسد[۱].

حضرت علقمه پس از نقل حدیث بلال بن حارث، می‌فرماید که این حدیث جلوی زبان مرا از گفتن بسیاری کلمات باز داشت[۲].

سکرات الموت

﴿وَ جَآءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذَٰلِكَ مَا كُنتَ مِنْهُ تَحِيدُ﴾ معنای «سکرة الموت» شدّت مرگ و بی‌هوشی است که هنگام مرگ پیش می‌آید، ابوبکر بن الانباری با سند خویش از حضرت مسروق روایت کرده است: هنگامی که علایم مرگ بر حضرت صدّیق اکبر نمایان گردید، حضرت عایشه‌ی صدّیقه را پیش خود طلب کرد؛ وقتی که او آمد و این وضع را مشاهده نمود، این شعر از زبانش بی‌اختیار خارج شد:

اذا حشرجت یوماً و ضاق بها الصدر

یعنی وقتی که روح مضطرب شده و سینه از آن تنگ شود؛ حضرت صدّیق اکبر با شنیدن این شعر، فرمود: تو این شعر را در این وضع، بی جا خواندی؛ چرا نخواندی: ﴿وَ جَآءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذَٰلِكَ مَا كُنتَ مِنْهُ تَحِيدُ﴾؛ زمانی که چنین حالتی بر رسول اکرمﷺ، پدید آمد، دست مبارک

۱ - ابن کثیر.
۲ - ابن کثیر.

خود را در آب فرو برد و بر صورت مبارکش مالید، و فرمود: «**لا اله الا الله ان للموت سکرات**» یعنی، ضمن خواندن کلمه‌ی طیّبه می‌فرمود که: مرگ شدایدی دارد.

﴿**بِالْحَقِّ**﴾ باء در اینجا برای تعدیه آمده است، معنایش آن‌که شدّت مرگ امر حق را بجا آورد؛ یعنی شدت مرگ اموری را به مشاهده در آورد که حق و ثابت‌اند، و کسی مجال فرار از آنها را ندارد[1].

﴿**ذَٰلِكَ مَا كُنتَ مِنْهُ تَحِيدُ**﴾ تحید مشتق از حید است که به معنای مایل شدن و بر طرف شدن و فرار نمودن می‌آید، معنای آیه این می‌شود که مرگ آن است که تو از آن نفرت می‌کردی و می‌گریختی، به ظاهر این خطاب متوجّه کلّیّه‌ی بنی آدم می‌باشد؛ زیرا نفرت و گریختن از مرگ طبعاً در همه‌ی بنی‌نوع بشر یافت می‌شود، و هر کسی زندگی را مرغوب و مرگ را مصیبت و آفتی می‌پندارد، و برای نجات از آن دست به تدبیر می‌زند، که از نظر شرع گناهی هم متوجه او نمی‌شود؛ امّا هدف آیه نشان دادن این مطلب است که این خواسته‌ی فطری و مطلوب انسان هرگز نمی‌تواند کاملاً برآورده شود، حتماً روزی مرگ خواهد آمد، اگر چه تو از آن قصد گریز داشته باشی.

دو فرشته‌ی حاضر کننده انسان در میدان حشر

﴿**وَ جَآءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَّعَهَا سَآئِقٌ وَ شَهِيدٌ**﴾ قبل از این آیه، وقوع قیامت ذکر شد، و در این آیه کیفیت خاصّی از حضور همه‌ی مردم در میدان حشر، ذکر شده است، که با هر انسانی یک «سائق» همراه است، سائق عبارت است از: کسی که دنبال حیوانی یا گروهی بیفتد تا آنها را به جایی برساند، و «شهید» به معنای گواه است، در این باره که سائق فرشته است همه روایات

---

۱ - مظهری.

متّفق علیه هستند، ولی در باره‌ی شهید، اقوال مفسّرین مختلف است، بعضی فرموده‌اند که او هم یک فرشته می‌باشد، که بدین ترتیب سائق و شهید دو فرشته می‌باشند، که وظیفه‌ی یکی رساندن انسان به میدان حشر است، و وظیفه‌ی دومی آن‌که به هنگام عرضه شدن اعمال، بر آنها گواهی بدهد، و امکان دارد این دو فرشته آنهایی باشند که در جانب راست و چپ انسان برای نوشتن اعمال او همیشه همراه می‌باشند، یعنی «کراماً کاتبین» و نیز امکان دارد دو فرشته دیگر باشند.

و بعضی فرموده‌اند که شهید خود اعمال انسانی می‌باشد، و عدّه‌ای دیگر خود انسان را شهید گفته‌اند. علاّمه ابن کثیر فرموده‌اند که: از ظاهر آیه چنین بر می‌آید که او هم یک فرشته است که بر اعمال او گواهی می‌دهد، حضرت امیرالمؤمنین عثمان غنی رضی الله عنه، در خطبه‌ای ضمن تلاوت این آیه چنین تفسیر فرموده است، و حضرت مجاهد و قتاده و ابن زید از جمع مفسّرین نیز چنین فرموده‌اند، و ابن جریر آن را ترجیح داده است.

چشمها پس از مرگ، همه‌ی آنچه را نمی‌توانستند در حیات ببینند، در آنجا می‌بینند

﴿فَكَشَفْنَا عَنكَ غِطَآءَكَ فَبَصَرُكَ ٱلْيَوْمَ حَدِيدٌ﴾ یعنی ما پرده را از چشمهای تو برداشتیم و امروز نگاه تو بسیار تیز است، مخاطب این آیه چه کسی است؟ اقوال مفسّرین در این خصوص مختلف هستند، امّا قول راجح آن است که عموم مردم مخاطب آن می‌باشند، که در آنها مؤمن و کافر، متّقی و فاسق همه شامل می‌باشند، و ابن جریر و ابن کثیر و غیره همین تفسیر را اختیار نموده‌اند، و معنای آیه آن است که دنیا مانند خواب و آخرت مانند بیداری است؛ هم چنان‌که چشم مردم در خواب بسته است چیزی را نمی‌بیند، انسان آن حقایق را که متعلّق به عالم آخرت هستند، نمی‌تواند در

این جهان به چشم ببیند، ولی هرگاه این چشمهای ظاهری بسته شوند، و این عالم خواب به پایان برسد، و جهان بیداری جلو بیاید، در آن زمان تمام این حقایق در نظر می‌آیند؛ لذا بعضی از علما فرموده‌اند که: «**الناس نیام فإذا ماتوا انتبهوا**» یعنی همه‌ی مردم در حیات امروزی، در خواب هستند، چون بمیرند، بیدار می‌شوند.

﴿**وَ قَالَ قَرِينُهُ هَـٰذَا مَا لَدَيَّ عَتِيدٌ**﴾ مراد از «قرین» در اینجا آن فرشته‌ای است که برای نوشتن اعمال با انسان همراه می‌باشد؛ امّا قبلاً معلوم گردید که کاتبان اعمال دو فرشته می‌باشند، و از آیه‌ی سابق معلوم شد که هنگام حاضر شدن انسان یکی سائق و دیگری شهید است؛ لذا از محتوای کلام چنین مفهوم می‌شود که در روز قیامت به این دو فرشته کاتب اعمال، دو وظیفه‌ی دیگر محوّل می‌گردد، که یکی مسئول راندن انسان به سوی میدان حشر است، که به او سائق گفته می‌شود، و به دیگری پرونده اعمال سپرده می‌شود که از او به شهید تعبیر شده است، و پس از حضور در میدان حشر فرشته‌ی مسئول پرونده اعمال چنین گزارش می‌دهد که: ﴿**هَـٰذَا مَا لَدَيَّ عَتِيدٌ**﴾ که اعمال او نزد من به صورت نوشته‌ای موجود است، و ابن جریر در تفسیر خود فرموده است که لفظ «قرین» در اینجا شامل سائق و شهید، هر دو می‌باشد.

﴿**أَلْقِيَا فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ**﴾ لفظ «القیا» صیغه‌ی تثنیه است که آن دو نفر، مخاطب قرار می‌گیرند، و فرشتگانی که در این آیه به آنان خطاب می‌شود، چه کسانی می‌باشند، در ظاهر چنین معلوم می‌شود که همان دو فرشته‌ای که به آنها سایق و شهید گفته شده بود، مخاطب می‌باشند و بعضی از مفسّرین توجیهات دیگری هم آورده‌اند[1].

﴿**قَالَ قَرِينُهُ رَبَّنَا مَا أَطْغَيْتُهُ**﴾ معنای اصلی «قرین» نزدیک و همراه است

---

۱ - ابن کثیر.

و با توجّه به این معنی، مراد از «قرین» در آیه‌ی گذشته فرشته‌ای است که اعمال انسان را می‌نویسد، و هم چنان‌که دو فرشته به خاطر نوشتن اعمال، با انسان همراه هستند، شیطانی نیز همراه انسان می‌باشد، که او را به سوی گمراهی و گناه دعوت می‌کند، و مراد از قرین در این آیه همین می‌باشد؛ وقتی که دستور می‌رسد تا آن شخص را در جهنّم بیندازند، این شیطان از او اظهار برائت می‌کند، که من او را گمراه نکرده‌ام، بلکه خود او خواهان گمراهی بوده که سخن گمراهی را پذیرفته و به سخنان نیک، توجّه ننموده است، از ظاهر کلام چنین بر می‌آید که داخل شونده دوزخ در آن وقت چنین معذرت خواهی می‌کند، که شیطان مرا اغوا نموده است و در غیر این صورت من کارهای نیکو می‌کردم، و شیطان در مقام پاسخ اظهار برائت می‌نماید، آنگاه حق تعالی در مقام پاسخ به تنازع آنها می‌فرماید: **﴿لَا تَخْتَصِمُوا لَدَيَّ وَ قَدْ قَدَّمْتُ إِلَيْكُم بِالْوَعِيدِ﴾** یعنی نزد من مخاصمه نکنید من قبلاً به وسیله‌ی انبیاعلیهم‌السلام، به معذرت خواهی بی‌جای شما پاسخ گفته‌ام، و به وسیله‌ی کتب آسمانی دلایل را ارایه نموده‌ام، و امروز این عذرخواهی بی‌جا و مخاصمه، سودی ندارد.

﴿مَا يُبَدَّلُ الْقَوْلُ لَدَيَّ وَ مَآ أَنَا بِظَلَّـٰمٍ لِّلْعَبِيدِ﴾ یعنی هیچ قول پیش من تغییر پذیر نیست؛ آنچه قضاوت شده، به اجرا گذاشته می‌شود، و ما به هیچ کسی هیچ‌گونه ظلمی نکرده‌ایم، این قضاوت عین انصاف است.

يَوْمَ نَقُولُ لِجَهَنَّمَ هَلِ امْتَلَأْتِ وَ تَقُولُ هَلْ مِن مَّزِيدٍ ﴿۳۰﴾ وَ
روزی که می‌گوییم به جهنم آیا سیر شدی و او می‌گوید چیزی دیگر هم هست. و

أُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ غَيْرَ بَعِيدٍ ﴿۳۱﴾ هَـٰذَا مَا تُوعَدُونَ
نزدیک آورده می‌شود بهشت برای ترسندگان دور نیست. این است آنچه وعده شده بود

لِكُلِّ أَوَّابٍ حَفِيظٍ ﴿۳۲﴾ مَّنْ خَشِيَ ٱلرَّحْمَٰنَ بِالْغَيْبِ وَ جَآءَ بِقَلْبٍ
برای هر رجوع کننده یادکننده. کسی که ترسید از رحمٰن نادیده، و آورد دل

مُّنِيبٍ ﴿۳۳﴾ ادْخُلُوهَا بِسَلَـٰمٍ ذَٰلِكَ يَوْمُ ٱلْخُلُودِ ﴿۳۴﴾ لَهُم مَّا
رجوع‌کننده‌ای. داخل باش درآن به سلامت، این است روز همیشگی. برای آنهاست آنچه

يَشَآءُونَ فِيهَا وَ لَدَيْنَا مَزِيدٌ ﴿۳۵﴾
بخواهنددرآنجا ونزدماست قدری اضافه‌برآن.

خلاصه‌ی تفسیر

(از اینجا به بعد، بقیه‌ی وقایع محشر بیان می‌گردد، که آن روز را هم به یاد بیاورید) روزی که ما به دوزخ (پس از دخول کفّار در آن) خواهیم گفت، آیا پر شده‌ای؟ و او می‌گوید: آیا بیش از این، باز هم هست! (شاید این سؤال جهت مزید ترساندن کفّار باشد، که با شنیدن این جواب در قلوبشان ترس بیشتری از دوزخ پدید آید، و بیندیشند که چه جای خطرناکی در انتظار ماست، و می‌خواهد همه ما را ببلعد، و جواب: ﴿**هَلْ مِن مَّزِيدٍ**﴾ از جهنّم، نیز مظهر غیظ و غضب است، که جهنّم با دشمنان خدا دارد، که در سوره‌ی «ملک» آیه‌ی ۷ آمده است: ﴿**وَ هِيَ تَفُورُ تَكَادُ تَمَيَّزُ مِنَ ٱلْغَيْظِ**﴾ جهنّم نگفت که پر نشده‌ام، بلکه در اثر خشم و غضب نعره «هل من‌مزید؟» سر داد، لذا آنچه در آیه‌ی ۱۸ سوره‌ی «اعراف» فرموده که: ﴿**لَأَمْلَئَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ ٱلْجِنَّةِ وَ ٱلنَّاسِ أَجْمَعِينَ**﴾ که پر خواهم نمود جهنّم را از جن و انسانها، به آن منافاتی ندارد، و مقصود آیه آن است که خداوند متعال مطابق وعده‌ی سابق خویش که فرموده بود: ﴿**لَأَمْلَئَنَّ جَهَنَّمَ**﴾ جنّیان و انسانها را در جهنّم خواهند انداخت، و دوزخ می‌گوید: آیا اضافه بر این هم هست؟[1] و (بیان بهشت از این قرار

---

۱ - ابن کثیر.

است که) جنّت نزد متّقیان آورده می‌شود که چندان به آن دور نمی‌باشند، (و به آنان گفته می‌شود که) این همان چیزی است که شما (با این عنران) وعده داده می‌شدید، که آن مختص به هر آن کسی است (که قلباً به سوی خدا) رجوع کننده (و پس از رجوع به اعمال و طاعات) پایبند باشد، (خلاصه این‌که) کسی که نادیده از خدا بترسد و قلبی راجع (به سوی خدا) بیاورد (به او گفته می‌شود که) در این جنّت به سلامتی داخل شو، این است روز (دستور الهی برای) ماندن جاودانی، برای آنها در بهشت، هر چه بخواهند، می‌رسد، و نزد ما (برای آنها) بیشتر (از آنچه خواسته‌اند) هست (که در ذهن اهل جنّت هم نمی‌گنجد؛ چنان‌که آن‌حضرتﷺ، در خصوص نعمتهای جنّت فرموده است که: نعمتهای الهی به گونه‌ای هستند که نه چشمی آنها را دیده و نه گوشی شنیده و نه خیال آنها به دل کسی خطور کرده است، و از آن جمله لقای مقام ربوبی نیز هست.)

معارف و مسایل

اوّاب چه کسانی هستند؟

﴿لِكُلِّ أَوَّابٍ حَفِيظٍ﴾ یعنی، جنّت به کسی وعده داده شده که اوّاب و حفیظ باشد، و معنی «اوّاب» رجوع کننده است، و مراد از آن کسی است که از معاصی و گناهان به سوی خدا برگردد.

حضرت عبدالله بن مسعود، شعبی و مجاهد فرموده‌اند: اوّاب کسی است که در تنهایی گناهان خود را به یاد آورده، از آنها استغفار نماید.

حضرت عبید بن عمیر فرموده‌است: اوّاب کسی است که همیشه در همه‌ی مجالس از گناهان خود مغفرت بخواهد، و نیز فرموده است که به ما نشان داده شده است که اوّاب و حفیظ کسی است که در وقت برخاستن از هر جایگاه خویش، این دعا را بخواند: «**سبحان ٱلله و بحمده ٱللهم إنی أستغفرك مما**

أصبت في مجلسي هذا» پاک است خداوند و ستایش مختص اوست، خدایا آمرزش می‌خواهم از گناهی که در این مکان مرتکب شده‌ام.

رسول خداﷺ، در حدیثی فرموده است: هر کسی که به هنگام بلند شدن از مجلس خود، این دعا را بخواند، خداوند تمام گناهان او را که در آن مجلس که به آنها، مرتکب شده، می‌آمرزد، و آن دعا این است: «**سبحانك ٱللهم و بحمدك لا إله إلا أنت أستغفرك و اتوب إليك**» یعنی خداوندا تو منزّه هستی و حمد و ثنا، تنها سزاوار تو است، و جز تو معبودی دیگر نیست، من از تو مغفرت می‌خواهم و به سوی تو باز می‌گردم.

حضرت ابن عبّاس معنای حفیظ را چنین بیان فرموده است، که او کسی است که گناهان خود را یاد نموده، از آنها برگشته و آنها را تلافی کند. و در روایتی دیگر از او آمده است که: «**الحفيظ هو الحافظ لامر ٱلله**» یعنی حفیظ کسی است که احکام خدا را یاد کند، و در حدیثی از حضرت ابوهریره آمده است که رسول خداﷺ، فرمود: هر کسی که در ابتدای روز، چهار رکعت نماز اشراق بخواند او اوّاب و حفیظ است[1].

﴿وَ جَآءَ بِقَلْبٍ مُّنِيبٍ﴾ ابوبکر وراق فرموده است: علامت منیب آن است که ادب حق تعالی جلَّ شأنه را همیشه مستحضر داشته و در حضور او تواضع و عجز بنماید، و خواهش‌های نفسانی را ترک کند.

﴿لَهُم مَّا يَشَآءُونَ فِيهَا﴾ یعنی (برای آنهاست آنچه در بهشت بخواهند) یعنی هر چه آرزو بکنند، فوراً برای آنها آماده و حاضر می‌گردد، و زحمت انتظار و تأخیر پیش نمی‌آید. در مسند امام احمد از حضرت ابوسعید خدری روایت است که رسول خداﷺ، فرمود: اگر کسی در جنّت به فرزندی آرزو کند، حمل و زایمان و رشد آن در یک آن، صورت می‌پذیرد[2].

---

۱ - قرطبی.

۲ - ابن کثیر.

﴿وَ لَدَيْنَا مَزِيدٌ﴾ یعنی چنان نعمتی در نزد ما وجود دارد که حتی وهم و گمان آدمی به آنجا نمی‌رسد؛ لذا نمی‌تواند آنها را آرزو بکند.

حضرت انس و حضرت جابر فرموده‌اند که نعمت مزید، دیدار بلا کیف حق تعالی است، که اهل جنّت به آن نایل می‌آیند.

نسبت به این مطلب از شخص رسول خداﷺ، احادیثی در تفسیر آیه‌ی ۲۶ سوره‌ی «یونس» ﴿لِلَّذِينَ أَحسَنوا الحُسنىٰ و زيادة﴾ روایت شده است، و در بعضی روایات آمده است که اهل جنّت در روزهای جمعه به شرف دیدار خداوند مشرّف می‌گردند[1].

وَ كُمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُم مِّن قَرْنٍ هُمْ أَشَدُّ مِنْهُم بَطْشاً
چقدر هلاک کردیم پیش از آنها گروههایی که از ایشان نیرویی بالاتر داشتند،

فَنَقَّبُوا فِى ٱلْبِلَٰدِ هَلْ مِن مَّحِيصٍ ﴿۳۶﴾ إِنَّ فِى ذَٰلِكَ لَذِكْرَىٰ لِمَن كَانَ لَهُ
پس کنجکاوی کردند در شهرها که هست جای گریزی. در این، جای اندیشه هست برای کسی که

قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى ٱلسَّمْعَ وَ هُوَ شَهِيدٌ ﴿۳۷﴾ وَ لَقَدْ خَلَقْنَا ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَ ٱلْأَرْضَ وَ
دلی داشته باشد، یا گوش فرا دارد، با حضور قلب. و ما آفریدیم آسمانها و زمین را و

مَا بَيْنَهُمَا فِى سِتَّةِ أَيَّامٍ وَ مَا مَسَّنَا مِن لُّغُوبٍ ﴿۳۸﴾ فَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ
آنچه درمیان آنهاست در شش روز، ونرسید به ما هیچ ماندگی. پس صبرکن بر آنچه می‌گویند

وَ سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ ٱلشَّمْسِ وَ قَبْلَ ٱلْغُرُوبِ ﴿۳۹﴾ وَ
و به‌پاکی یاد کن ستایش پروردگار خود را، پیش از طلوع آفتاب و پیش از غروب آن. و

مِنَ ٱلَّيْلِ فَسَبِّحْهُ وَ أَدْبَٰرَ ٱلسُّجُودِ ﴿۴۰﴾
به شب یاد کن پاکی او را پس از سجده.

---

۱ - قرطبی.

خلاصه‌ی تفسیر

و ما پیش از اینها (اهل مکّه) گروههای بسیاری را (در اثر کفرشان) هلاک کردیم که از لحاظ نیرو (چندین برابر) از اینها بیشتر بودند، و (برای ازدیاد وسایل دنیوی) در همه‌ی بلاد جستجو و تلاش می‌کردند، (همراه با نیرو در اسباب معیشت نیز پیشرفت چشم‌گیری کرده بودند، ولی چون عذاب ما نازل شد، پس) هیچ جای گریزی (برای آنها) نماند (به هیچ نحوی قدرت نجات ندارند) در این (واقعه‌ی هلاکت،) عبرت بزرگی است، برای کسی که دلی (فهمیده) داشته باشد، و یا (اگر از نعمت فهم، برخوردار نیست چنان باشد که) او (قلباً) متوجّه شده (و به سوی سخن حق) گوش فرا دهد، (و پس از استماع به حقّانیت آن به طور اجمال اعتقاد پیدا کند، و آن را بپذیرد) و (اگر بدین جهت قیامت را انکار می‌کنید که قدرت خدا را قاصر می‌پندارید، پس این پندار از آن جهت باطل است که قدرت ما چنان کامل است که) ما آسمانها و زمین و آنچه در میان آنهاست در (مدّتی کوتاه ظرف) شش روز آفریده‌ایم، بدون این‌که خستگی متوجّه ما شود، (پس آفریدن دوباره‌ی انسان چه مشکلی است، چنان‌که خداوند در آیه‌ی ۳۳ سوره‌ی «احقاف» می‌فرماید: **﴿أَوَلَمْ يَرَوا أَنَّ اللهَ الَّذِى خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَ الْأَرْضَ وَ لَمْ يَعْىَ بِخَلْقِهِنَّ بِقَادِرٍ عَلىٰ أَن يُحْىِ الْمَوتَىٰ﴾** و باوجود چنین جوابهای قاطعی باز مردم بر انکار اصرار می‌ورزند) پس در برابر گفته‌های آنان صبر کن، (و رنجیده خاطر نشو) و (چون بدون این‌که، دل مشغول به چیزی باشد، غم از آن بیرون نمی‌رود، (بلکه ذکر و فکر آن دل را بیشتر محزون می‌کند، فرمود:) تسبیح و تحمید ربّ خود را بیان کن (که این شامل نماز هم می‌باشد) پیش از طلوع آفتاب (مانند نماز صبح) و پیش از غروب (آن نیز، مانند نماز ظهر و عصر) و در شب نیز تسبیح (و تحمید) او را بیان کن (که این نماز مغرب و عشا را شامل می‌شود،) و بعد از نمازهای (فرض) نیز (که این

شامل نوافل و اوراد می‌باشد، خلاصه‌ی مطلب این‌که مشغول ذکر خدا باش تا به اقوال کفرآمیز آنان متوجّه نشوی.)

معارف و مسایل

﴿فَنَقَّبُوا فِی الْبِلَادِ هَلْ مِن مَّحِیصٍ﴾ «نقبوا» از تنقیب مشتق است که معنای اصلی آن سوراخ کردن و شکافتن است، و در محاورات در معنی سیر و سیاحت به مسافات دور و دراز در زمین، به‌کار می‌رود[1]، و «محیص»، به معنای پناهگاه است و معنای آیه چنین‌است که خداوند پیش از شما، گروههای بسیاری را که از جهت قدرت و توان از شما برتر بودند و در مناطق مختلف برای تجارت و امور دیگر سیر و سیاحت می‌کردند از بین برد، ملاحظه نمودید که سرانجام مردند و رفتند و هیچ جایی و مکانی از زمین، نتوانست آنان را نجات بدهد.

دو راه برای تحصیل علم

﴿لِمَن کَانَ لَهُ قَلْبٌ﴾ حضرت ابن‌عبّاس فرموده است که: مراد از «قلب» در اینجا عقل است، و چون مرکز آن قلب می‌باشد از آن، به قلب، تعبیر نموده است.

بعضی از مفسّرین فرموده‌اند که: مراد از قلب در اینجا حیات است، و از آن بدان جهت به قلب تعبیر شده است که اساس زندگی، قلب است. معنای آیه چنین‌است که آن کسی می‌تواند از این سوره‌ی قرآن پند و عبرتی حاصل نماید که عقل یا زندگی داشته باشد، و بی‌عقل و مرده نمی‌تواند بهره‌ای بردارد.

﴿أَوْ أَلْقَی السَّمْعَ وَ هُوَ شَهِیدٌ﴾ مراد از «أَلْقَی السَّمْعَ» به سخنی گوش فرا دادن است و «شهید» به معنای حاضر می‌باشد، و معنای آیه این‌است که از

---

۱ - ذکره فی‌القاموس.

آیات مذکور دو نفر می‌توانند استفاده کنند، یکی آن‌که خود عقل داشته باشد و به وسیله‌ی عقل خویش این مطالب را تصدیق کند، یا آن‌که به آیات الهی گوش فرا دهد و چنان آن را بشنود که گویی خود حاضر است، و چنان نباشد که گوشها می‌شنوند ولی دل او امر حاضر نباشد.

در تفسیر مظهری فرموده است که گروه نخست مکمّل شدگان امّت هستند، و گروه دوم پیروان و مریدان مخلص آنان هستند که با عشق کامل در برابر امور دینی تسلیم می‌شوند.

﴿وَ سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ اَلشَّمْسِ وَ قَبْلَ اَلْغُرُوبِ﴾ «سبح» از تسبیح مشتق است و معنای حقیقی آن به پاکی یاد کردن است که شامل تسبیح زبانی و عبادت نماز می‌باشد؛ بنابر این بعضی حضرات فرموده‌اند که مراد از تسبیح قبل طلوع شمس، نماز صبح است، و مراد از تسبیح قبل از غروب نماز عصر می‌باشد، و از حضرت جریر بن عبدالله روایت است که رسول خداﷺ، در ضمن حدیث طویلی فرمود:

«ان استطعتم أن لا تغلبوا علی صلوة قبل طلوع الشمس و قبل غروبها یعنی العصر و الفجر ثم قرأ جریر و سبّح بحمد ربك قبل طلوع الشمس و قبل الغروب»[1].

اگر بتوانید از دو نماز قبل از طلوع آفتاب و قبل از غروب آن، عاجز نباشید، یعنی نماز عصر و نماز فجر، و ابن جریر جهت استدلال به این مطلب، آیه‌ی فوق را تلاوت نمود[2].

عمومیت آیه، شامل کلّیّه‌ی تسبیحاتی است که به خواندن آنها در احادیث صحیح ترغیب شده است، در صحیح بخاری و مسلم از حضرت ابوهریره روایت است که رسول خداﷺ، فرمود: هر کسی که به وقت صبح و شام صد (۱۰۰) مرتبه «سبحان الله» بگوید هیچ کسی با عملی بهتر از او در روز قیامت نمی‌آید، مگر آن‌که این تسبیح را به همان میزان یا بیشتر خوانده

---

۱ - بخاری و مسلم واللفظ لمسلم. ۲ - قرطبی.

باشد. و حدیثی از حضرت ابوهریره در صحیح بخاری و مسلم وارد شده که هر کسی در روزی صد بار «سبحان الله و بحمده» بگوید گناهان او آمرزیده می‌شوند، اگر چه از امواج دریا هم بیشتر باشند[۱].

﴿وَ أَدْبَـٰرَ ٱلسُّجُودِ﴾ حضرت مجاهد در تفسیر آن فرموده است که: مراد از سجود نمازهای فرض است، و مراد از ادبار السجود تسبیحاتی است که فضیلت خواندن آنها بعد از نمازها، در احادیث مرفوعه آمده است، از حضرت ابوهریره روایت است که رسول الله ﷺ، فرمود: هر کسی که بعد از هر نماز فرض ۳۳ بار سبحان الله و ۳۳ بار الحمد الله و ۳۳ بار الله اکبر و یک بار لااله الا الله وحده لا شريك له له‌الملك و له الحمد و هو على كل شيء قدير را بخواند، خطایای او عفو می‌شوند، اگر چه به اندازه‌ی امواج دریا باشند[۲]. و مراد از ادبار السجود می‌تواند سنتهایی باشند که خواندن آنها بعد از فرایض در احادیث صحیح وارد شده است[۳].

وَٱسْتَمِعْ يَوْمَ يُنَادِ ٱلْمُنَادِ مِن مَّكَانٍ قَرِيبٍ ﴿۴۱﴾ يَوْمَ يَسْمَعُونَ ٱلصَّيْحَةَ

گوش کن روزی که صدا کند صداکننده از جای نزدیک. روزی که می‌شنوند صدای تند

بِٱلْحَقِّ ذَٰلِكَ يَوْمُ ٱلْخُرُوجِ ﴿۴۲﴾ إِنَّا نَحْنُ نُحْيِۦ وَنُمِيتُ وَإِلَيْنَا ٱلْمَصِيرُ ﴿۴۳﴾

برحق‌را، آن‌است روزبیرون‌آمدن. ماهستیم‌که‌زنده‌می‌کنیم ومی‌میرانیم و به‌سوی‌ماست‌بازگشت.

يَوْمَ تَشَقَّقُ ٱلْأَرْضُ عَنْهُمْ سِرَاعًا ذَٰلِكَ حَشْرٌ عَلَيْنَا يَسِيرٌ ﴿۴۴﴾ نَحْنُ

روزی که بشگافد زمین از آنها برآیند به دویدن، این جمع‌آوری بر ما آسان است. ما

أَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ وَ مَآ أَنتَ عَلَيْهِم بِجَبَّارٍ فَذَكِّرْ بِٱلْقُرْءَانِ

کاملاً می‌دانیم آنچه می‌گویند، و نیستی تو بر آنها فشار دهنده، پس تفهیم کن به قرآن

---

۱ - مظهری.
۲ - بخاری و مسلم.
۳ - مظهری.

مَن يَخَافُ وَعِيدِ ﴿۴۵﴾

کسی‌راکه بترسد از ترسانیدن.

خلاصه‌ی تفسیر

(و تو ای مخاطب سخن بعدی را با توجّه) گوش کن (و آن این که) روزی که فرشته منادی (حضرت اسرافیل علیه‌السلام، به وسیله‌ی نفخ صور، برای بیرون آمدن مردگان از قبرستان،) از مکانی نزدیک ندا می‌دهد، (مطلب از مکان نزدیک آن‌که صدا به همه، بدون هیچ تکلّفی می‌رسد؛ گویی که کسی از جایی نزدیک صدا می‌کند، آن چنان‌که وقتی کسی از دور صدا بکند به بعضی صدا می‌رسد و به بعضی دیگر نمی‌رسد، در اینجا چنان نخواهد شد؛ بلکه به همه می‌رسد) روزی که همه، آن صدای تند را به یقین می‌شنوند؛ آن است روز بیرون آمدن، (از قبرها) و ماییم که (اکنون همه را) زنده می‌کنیم و می‌میرانیم و بازگشت به سوی ماست، (در اینجا اشاره می‌کند به دوباره زنده کردن مردگان) روزی که زمین از آن (مرده) ها بشکافد، وقتی که آنان (بیرون آمده به سوی میدان قیامت) می‌دوند، این (جمع کردن) نزد ما جمع کردن آسانی است، (خلاصه آن‌که به کرّات، امکان و وقوع قیامت، ثابت گردید، ولی باز هم اگر مردم بر این تسلیم نشوند، شما غمگین نباشید؛ زیرا که) آنچه را آنان (در باره قیامت و سایر امور) می‌گویند، ما کاملاً می‌دانیم، (و می‌فهمیم) و نیستید شما (از جانب خداوند) فشار آورنده، (بلکه شما فقط منذر و مبلّغ می‌باشید، و چون چنین است) پس شما به وسیله‌ی قرآن مجید (همه را عموماً) کسی را (به‌طور ویژه) نصیحت می‌کنی که از وعید من می‌ترسد، (با تقیید مفعول اشاره به این مطلب شده است، که اگر چه شما ای پیامبر به طور عموم به همه پند و تبلیغ می‌فرمایید آن چنان‌که مشاهده می‌شود، ولی باز هم مصداق **﴿مَن يَخَافُ وَعِيدِ﴾** (یعنی ترسنده از وعید

خدا) کم‌نظیر و نادر یافته می‌شود، پس ثابت شد که این در اختیار شما نیست؛ لذا چرا نسبت به چیزی که در اختیار ندارید، اندوه می‌خورید.)

معارف و مسایل

﴿يَوْمَ يُنَادِ ٱلْمُنَادِ مِن مَّكَانٍ قَرِيبٍ﴾ (روزی که فرشته‌ی ندا دهنده از نزدیک ندا می‌کند) ابن عساکر از زید بن جابر شافعی روایت کرده است که این فرشته حضرت اسرافیل علیه السلام، می‌باشد، که بر صخره‌ی بیت المقدس ایستاده، تمام مردگان جهان را خطاب می‌کند که ای استخوانهای پوسیده، پوستهای تکه تکه شده و مویهای پراکنده، بشنوید که خداوند متعال به شما دستور می‌دهد که برای حساب جمع شوید[۱].

بدیهی است که این بیان نفخه‌ی ثانیه است که با آن، عالم بار دیگر زنده می‌شود، و مراد از مکان قریب، آن است که در آن موقع صدای فرشته به همه‌ی مردم دور و نزدیک یکسان می‌رسد، که گویی از نزدیک صدا می‌کند.

حضرت عکرمه رضی الله عنه، فرموده است: این صدا چنان شنیده می‌شود که کسی در گوش دیگری صدا کند، و بعضی فرموده‌اند که مراد از مکان قریب صخره‌ی بیت‌المقدس است؛ زیرا آن در وسط زمین است و مسافت آن از هر طرف یکسان است[۲].

﴿يَوْمَ تَشَقَّقُ ٱلْأَرْضُ عَنْهُمْ سِرَاعاً﴾ یعنی (وقتی که زمین بشکافد و این همه مردگان بیرون می‌آیند و می‌دوند) و از حدیثی معلوم می‌گردد که این دویدن به طرف ملک شام جایی که حضرت اسرافیل بر صخره‌ی بیت‌المقدس ندا می‌دهد، می‌باشد.

در جامع ترمذی از معاویه بن حیده روایت است که رسول خدا صلی الله علیه وسلم، به دست خویش به طرف ملک شام اشاره فرموده و گفت: «**من هٰهنا الی هٰهنا**

---

۱ - مظهری.
۲ - قرطبی.

تحشرون رکباناً و مشاة و تُجَرّونَ علی وجوهکم یوم القیـٰمة»[1].

از اینجا تا آنجا (به سوی شام) شما برانگیخته می‌شوید در حالی که بعضی سوار و بعضی دیگر پیاده می‌باشید، و بعضی دیگر بر روی صورتهای خود کشانده در آن میدان در روز قیامت آورده می‌شوند.

﴿**فَذَكِّرْ بِالْقُرْءَانِ مَن يَخَافُ وَعِيدِ**﴾، (یعنی به وسیله‌ی قرآن مجید کسی را تذکّر و نصیحت کنید که از وعید من می‌ترسد) مراد آن است که اگر چه تبلیغ و نصیحت شما عام است، که همه‌ی مردم مخاطب و مکلّف آن می‌باشند، ولی اثر آن را کسی می‌پذیرد که از عذاب و وعید خدا بترسد.

حضرت قتاده ضمن خواندن این آیه، چنین دعا می‌فرمود که: «**اللهم اجعلنا ممن یخاف وعیدك و یرجو موعودك یا بارّ یا رحیم**» (خداوندا ما را در زمره‌ی کسانی داخل فرما که از عذاب و وعید شما می‌ترسند، و به وعده‌ی تو امیدوارند، ای وفا کننده‌ی وعده و ای مهربان.

تمت سورة ق بعون الله سبحانه فی ستة ایام من ثانی عشر ربیع الاول الی سابع عشر ربیع الاول یوم الخمیس و لله الحمد و هو المستعان فی تکمیل الباقی و ما ذلك علی الله بعزیز.

تمت الترجمة من الاردویة الی الفارسی فی ثمانی و عشرین من رجب المرجب سنه ۱۴۰۹ قبل اذان الصبح والله تعالی هو المستعان بتکمیل باقی الترجمة و ذلك علی الله یسیر.

***

---

۱ - قرطبی.

سورة الذّٰريٰت

سورة الذّٰريٰت مكية و هى ستون آية و ثلٰث ركوعات

سوره‌ذاریات‌درمکّه‌نازل‌شده‌است‌دارای‌شصت‌آیه‌وسه‌رکوع‌می‌باشد

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

شروع به‌نام‌خداکه بی‌حد مهربان‌و بی‌نهایت رحیم‌است

وَالذّٰرِيٰتِ ذَرْواً ﴿١﴾ فَالْحٰمِلٰتِ وِقْراً ﴿٢﴾ فَالْجٰرِيٰتِ يُسْراً ﴿٣﴾

قسم به‌بادهای پراکنده‌کننده پراکنده‌کردن. باز بردارندگان بار را. باز روان شونده به‌نرمی.

فَالْمُقَسِّمٰتِ أَمْراً ﴿٤﴾ إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَصَادِقٌ ﴿٥﴾ وَ إِنَّ الدِّينَ

باز تقسیم کنندگان به دستور. یقیناً آنچه به شما وعده شده، راست است. و یقیناً انصاف

لَوٰقِعٌ ﴿٦﴾ وَ السَّمَاءِ ذَاتِ الْحُبُكِ ﴿٧﴾ إِنَّكُمْ لَفِى قَوْلٍ مُخْتَلِفٍ ﴿٨﴾

بر گزار شدنی است. قسم به آسمان خط دار. شما در یک سخن مختلفی هستید.

يُؤْفَكُ عَنْهُ مَنْ أُفِكَ ﴿٩﴾ قُتِلَ الْخَرّٰصُونَ ﴿١٠﴾ الَّذِينَ هُمْ فِى

باز داشته می‌شود از آن کسی که باز داشته شد. لعنت شدند تخمین زنندگان. آنانکه در

غَمْرَةٍ سَاهُونَ ﴿١١﴾ يَسْئَلُونَ أَيَّانَ يَوْمُ الدِّينِ ﴿١٢﴾ يَوْمَ هُمْ عَلَى النَّارِ

غفلت فراموش شونده‌اند. می‌پرسند که کی هست روز انصاف. روزی که آنان بر آتش

يُفْتَنُونَ ﴿١٣﴾ ذُوقُوا فِتْنَتَكُمْ هٰذَا الَّذِى كُنتُم بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ ﴿١٤﴾ إِنَّ

تافته‌می‌شوند. بچشید مزه‌ی شرارت خودرا، این‌است آنکه آن‌را زود می‌خواستید. البته

اَلْمُتَّقِينَ فِي جَنَّـٰتٍ وَ عُيُونٍ ﴿۱۵﴾ ءَاخِذِينَ مَآ ءَاتَـٰهُمْ رَبُّهُمْ إِنَّهُمْ كَانُوا
ترسندگان در باغها و چشمها می‌باشند. می‌گیرند آنچه را که داده به آنها رب‌شان، بودند

قَبْلَ ذَٰلِكَ مُحْسِنِينَ ﴿۱۶﴾ كَانُوا قَلِيلاً مِّنَ ٱلَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ ﴿۱۷﴾ وَ
پیش از این نیکوکار. به شب اندک می‌خوابیدند. و به هنگام

بِالْأَسْحَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ ﴿۱۸﴾ وَفِىٓ أَمْوَٰلِهِمْ حَقٌّ لِّلسَّآئِلِ وَالْمَحْرُومِ ﴿۱۹﴾
سحر آمرزش می‌خواستند. و در مالهای‌شان سهمی برای سائلان و محرومان بود.

وَ فِي ٱلْأَرْضِ ءَايَـٰتٌ لِّلْمُوقِنِينَ ﴿۲۰﴾ وَ فِىٓ أَنفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ ﴿۲۱﴾
و در زمین نشانهاست، برای یقین کنندگان. و در خود ذات شما، آیا نمی‌فهمید؟

وَ فِي ٱلسَّمَآءِ رِزْقُكُمْ وَ مَا تُوعَدُونَ ﴿۲۲﴾ فَوَ رَبِّ ٱلسَّمَآءِ وَ ٱلْأَرْضِ
ودر آسمان‌است رزق شما وآنچه به‌شما وعده شده است. پس قسم به‌رب آسمان و زمین

إِنَّهُ لَحَقٌّ مِّثْلَ مَآ أَنَّكُمْ تَنطِقُونَ ﴿۲۳﴾
که‌این‌سخن تحقیقی‌است، آنچنانکه‌شماصحبت‌می‌کنید.

خلاصه‌ی تفسیر

قسم به بادهایی که غبار و گرد بلند می‌کنند، باز به آن ابرهایی که بار (باران) را حمل می‌کنند، باز به آن کشتیهایی که به نرمی راه می‌روند، باز به فرشتگانی که (حسب دستور) امور را (در اهل زمین) توزیع می‌کنند (مانند این‌که چه میزان باران که اساس رزق است، دستور می‌رسد، همان مقدار را به وسیله‌ی ابرها به آنجا می‌رسانند، و نیز طبق حدیث در باره‌ی جنین در رحم مادر نسبت به مذکّر و مؤنّث بودن آن سؤال می‌کنند، و آن را بنابر دستور، پدید می‌آورند، و نیز سکینه و رعب را تقسیم می‌کنند، سپس جواب قسمها را بیان می‌فرماید، و آن این‌که) وعده‌ای که (نسبت به قیامت) به شما داده شده، کاملاً صحیح و درست می‌باشد، و جزای (و سزای

اعمال) لازماً آمدنی است (در این قسمها اشاره به استدلالی است که وقوع همه‌ی این تصرّفات دلیلی بر عظمت قدرت الهی است، پس وقوع قیامت از چنین ذات عظیم القدرتی چه مشکلی را در بردارد، و تفسیر این کلمات که به آنها در آیات مذکور قسم یاد شده است، از حدیثی مرفوع در درّ منثور چنان که بعداً می‌آید، منقول است، و تخصیص به اشیای فوق شاید از آن جهت باشد که به اصناف مختلف مخلوقات اشاره دارد، چنان‌که ملایکه از اشیای آسمانی هستند، و ریاح و سفن (کشتی‌ها) از زمین، و سحاب از کاینات جوّی، یعنی از مخلوقات فضا می‌باشند، و از آن چه زمینی است دو چیز: یکی به چشم دیده می‌شود، و دیگری دیده نمی‌شود، بدان جهت آورده شد که در خصوص مضمونی متعلّق به قیامت، به خود آسمان قسم آمده است، چنان‌که در فوق به اجرام آسمانی قسم خورده شده بود،) قسم به آسمان که در آن (برای راه رفتن فرشتگان) راههایی وجود دارد، (کقوله تعالی فی آیه‌ی ۱۷ من سورة مؤمنین ﴿**وَ لَقَدْ خَلَقْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعَ طَرَائِقَ**﴾ سپس جواب قسم است) که شما (همه‌ی) مردم (در باره‌ی قیامت) در گفتگوی گوناگونی قرار دارید، (که بعضی تصدیق می‌نماید، و بعضی تکذیب، و هذا کقوله تعالیٰ فی آیه‌ی ۲ من سورة النباء ﴿**عَنِ النباء العظیم الذی هم فیه مختلفون**﴾ الذی فسّره قتاده کما فی الدر بقوله مصدق به و مکذب و مراد از قسم به آسمان شاید اشاره به این باشد که جنّت در آسمان است، و در آسمان راه نیز وجود دارد، امّا کسی که در باره‌ی حق اختلاف کند، راه بر او بسته خواهد شد، و از میان این اختلاف کنندگان) کسی از این (اعتقاد وقوع قیامت و جزا، بر می‌گردد که (از خیر و سعادت کلاً) بر گشتنی باشد، (چنان که در حدیثی آمده است: «**من حرمه فقد حرم الخیر کله**» رواه ابن ماجه یعنی کسی که از این محروم باشد، او از همه خیر محروم است، و حال گروه دیگر از اختلاف کنندگان، یعنی تصدیق کنندگان، از تقابل معلوم گردید، که آنان

از خیر و سعادت بر نگشته‌اند، سپس این برگشت کنندگان مذمت شده‌اند، که) هلاک شوند سخن‌گویان بدون دلیل، (کسانی‌که بدون دلیل از قیامت انکار می‌کنند) آنان که در نادانی فراموش شده‌اند، (مراد از فراموش شدن غفلت اختیاری است، و آنان به‌طور مسخره و استعجال) می‌پرسند، که روز جزا کی می‌باشد، (پاسخ داده شد که) روزی (می‌باشد) که آنان بر آتش، تافته می‌شوند، (و گفته می‌شود که) مزه سزای خود را بچشید سزایی) که نسبت به آن عجله می‌کردید (و این پاسخ **﴿یوم هم علی ٱلنار یفتنون﴾** مانند آن است که در خصوص مجرمی دستور برسد که او را بر دار بکشند، و آن احمق باوجود دلایل، بدان جهت که تاریخ به او گفته نشده است آن را تکذیب کند، و بگوید که پس آن روز کی می‌آید، و چون این پرسش فقط از روی کجروی است، در پاسخ او بجای نشان دادن تاریخ چنین‌گفتن سزاوار است، که آن روز وقتی می‌آید که تو بر دار آویخته باشی، سپس نسبت به گروه دوم یعنی مؤمنان و مصدّقان، ثواب بیان می‌گردد که) یقیناً در باغها و چشمه‌ها می‌باشند، (و ثوابی را) که پروردگار شان به آنها عطا کرده آن را (با سرور و شادمانی) می‌گیرند، (و چرا چنین نباشد، در حالی که) آنها پیش از این (در دنیا) نیکوکار بودند، (سپس طبق وعده‌ی مذکور، در آیه‌ی ۶۰ سوره‌ی رحمٰن **﴿هَلْ جَزَاءُ ٱلإِحْسَانِ إِلَّا ٱلإِحْسَانِ﴾** با آنها رفتار خواهد شد، سپس مقداری از تفصیل نیکوکاری آنان بیان می‌گردد، که) آنان (علاوه بر ادای فرایض و واجبات، چنان به نوافل و تطوّعات، التزام می‌نمودند که) در شب اندک می‌خوابیدند (بیشتر شب را در عبادت صرف می‌کردند،) و (باوجود، این توجّهی به عبادت خویش نداشتند، بلکه) در آخر شب (خود را قاصر در عبادت می‌پنداشتند و) استغفار می‌کردند، (آنچه ذکر شد حالات آنان در عبادات بدنی بود) و (عبادات مالی آنان به کیّفیتی بود که) سایل و غیر سایل (همه) در اموال آنها حق داشتند، (چنان ملتزم به

پرداخت بودند که گویی حق آنها بر ذمّه‌ی آنان بود، مراد از آن غیر زکات است[۱]، مقصود این نیست که نایل آمدن به جنّات و عیون بستگی به نوافل دارد، بلکه در اینجا از اهل درجات عالیه ذکر به میان آمده است،) و (چون کفّار منکر وقوع قیامت بودند، لذا به دلیل آن اشاره گردید، که) برای (سعی در) تحصیل یقین (و مطلب آن، بر امکان و وقوع قیامت) در (کاینات) زمین نشانها (دلایل) بسیاری در نفس خودتان نیز هست، (احوال ظاهری و باطنی مختلف خود شما، بر ممکن بودن قیامت، دلایلی هستند؛ زیرا امور آفاقی و انفسی یقیناً تحت قدرت قرار دارند، و قدرت ذاتی او تعالی، نسبت به تمام ممکنات یکسان است، و چون برای ممتنع بودن قیامت دلیلی نیست، پس قیامت نیز جز، ممکنات است، پس آن هم تحت قدرت الهی قرار دارد.

و چون دلالت این دلایل، بسیار واضح بود، بنابر این، برای توبیخ می‌فرماید، که وقتی چنین دلایلی موجود است) پس آیا (باز هم) شما (مطلوب را) نمی‌بینید، و (ماند تعیین وقت وقوع، که از عدم تعیین تاریخ آن، به عدم وقوع آن استدلال می‌کردند، پس نسبت آن چنان است که) رزق شما و آنچه (به شما وعده داده می‌شود (وقت معیّن) همه‌ی آنها در آسمان (در لوح محفوظ درج) میباشد (و علم یقین نسبت به آن، بنابر مصالحی نازل نشده است، چنان که در آیه‌ی ۳۴ سوره‌ی لقمان، و ینزل الغیث و آیه‌ی ۲۸ سوره‌ی شوریٰ ﴿**و هو الذی ینزل الغیث**﴾ نیز نشان داده نشد، و نیز مشاهده می‌گردد که تعیین یقین را کسی نمی‌داند، ولی وقتی که باوجود عدم علم وقت معیّن، رسیدن رزق و وجود آن یقینی است، پس از عدم تعیین تاریخ، چگونه عدم وقوع قیامت لازم می‌آید، و جهت اشاره نمودن به چنین استدلالی، به ﴿**رزقکم**﴾، ﴿**و ما توعدون**﴾ را اضافه فرمود، سپس مضاف بر

---

۱ ـ هکذا فی‌الدر عن ابن عباس و مجاهد و ابراهیم.

این تفریع، می‌فرماید که وقتی دلیلی بر نفی نیست، و دلیلی برای اثبات وجود دارد،) پس قسم به آسمان و زمین که آن (در روز جزا) بر حق است (و) چنان یقینی است که شما خود سخن می‌گویید (که گاهی در آن شک و تردیدی ندارید، هم چنین آن را نیز یقینی بدانید.

معارف و مسایل

در سوره‌ی ذاریات هم، مانند سوره‌ی ماقبل، بیشتر مضامین، متعلّق به آخرت، قیامت، زنده شدن مردگان، حساب و کتاب، ثواب و عقاب می‌باشند، خداوند در آیات پیشین به چند چیز قسم یاد نمود، که وعدهایی که نسبت به قیامت داده شده است، همه راست می‌باشند، و آنچه به آنها قسم یاد شده، چهار تاست: **﴿ٱلذَّٰرِيَٰتِ ذَرْواً ○ ٱلْحَٰمِلَٰتِ وِقْراً ○ ٱلْجَٰرِيَٰتِ يُسْراً ○ ٱلْمُقَسِّمَٰتِ أَمْراً﴾** مفهوم و معنای این چهار چیز در حدیثی مرفوع که ابن کثیر آن را ضعیف شمرده. و نیز در حدیثی موقوف از حضرت فاروق اعظم و حضرت علی مرتضیٰ ـ رضی‌الله عنهما ـ چنین بیان شده است که: مراد از «ذاریات» بادهایی است که همراه با آنها غبار برمی‌خیزد، و معنای لفظی «حاملات وقرا» باربردار است، و مراد از آن ابرهایی است که بردارنده‌ی بار آب هستند، و مراد از «جاریات یسرا» کشتی‌هایی‌اند که بر روی آب به آسانی حرکت می‌کنند، و مراد از «مقسمات أمرا» فرشتگانی هستند که از طرف خداوند در میان عموم خلایق رزق، آب، باران و اقسام مختلف راحتی و مشقّت را طبق تقدیر الهی توزیع می‌نمایند.

در تفسیر ابن‌کثیر و قرطبی و در منثور این روایات، مرفوعاً و موقوفاً مذکور می‌باشند، **﴿وَٱلسَّمَآءِ ذَاتِ ٱلْحُبُكِ ○ إِنَّكُمْ لَفِى قَوْلٍ مُّخْتَلِفٍ﴾** «حبك» جمع حبیکه است به خطهای بافت پارچه‌ها «حبک» گفته شده است، و چون راهها و جادها با آنها شباهت دارند، به آنها نیز حبک گفته می‌شود.

بسیاری از مفسّرین در اینجا همین معنی را مراد گرفته‌اند، و آیه را چنین معنی کرده‌اند که قسم به آسمانی که دارای راههاست، و مراد از راهها می‌تواند راههایی باشد که فرشتگان از آنجا رفت و آمد می‌کنند، و نیز می‌تواند مراد از آن راه و مدار سیّارات و ستارگان باشد، که برای بینندگان در آسمان به نظر آیند، و چون این خطوط در بافت، موجب حسن و زیبایی پارچه می‌باشند؛ بنابر این بعضی از مفسّرین در اینجا حبک را نیز به زینت و زیبایی تفسیر کرده‌اند، که قسم به آسمان زیبا و آراسته. مطلبی که به خاطر آن این قسم یاد شده، در ﴿إِنَّكُمْ لَفِي قَوْلٍ مُّخْتَلِفٍ﴾ مذکور است، و به ظاهر مخاطب آن مشرکان مکّه هستند، که نسبت به رسول خداﷺ، صحبتهای گوناگون و متضاد، می‌کردند، که آن‌حضرتﷺ، را گاهی مجنون، و گاهی دیگر ساحر، و وقتی دیگر شاعر و غیره می‌خواندند، و نیز احتمال می‌رود که مخاطب آن عموم امّت، مسلمان و کافر همه قرار گیرند، و مراد از قول مختلف آن باشد که بعضی به رسول خداﷺ، ایمان می‌آوردند، و او را تصدیق می‌کردند، و بعضی با انکار و مخالفت پیش می‌آمدند[۱].

﴿يُؤْفَكُ عَنْهُ مَنْ أُفِكَ﴾ معنای لفظی «افک» برگشتن و منحرف شده است و در خصوص ضمیر «عنه» دو احتمال وجود دارد، و معنای هر دو از هم جداست، یکی آنکه ضمیر «عنه» راجع به قرآن و رسول خدا باشد، و معنای آیه آن می‌شود که از قرآن و رسول، کسی منحرف می‌شود که محرومی برای او مقدر باشد، و احتمال دیگر این‌که مرجع ضمیر قول «مختلف» باشد و معنای آن می‌شود این‌که در اثر اقوال مختلف و متضاد شما، کسی از قرآن و رسول منکر می‌شود که بی‌نصیب و محروم باشد.

﴿قُتِلَ الْخَرَّٰصُونَ﴾ معنای لفظی «خرّاص» کسی است که به ظن و تخمین صحبت کند، و مراد کفّار و منکرانی هستند که بدون مدرک و دلیل،

---

۱ - ذکره المظهری.

نسبت به رسول خداﷺ، سخنهای مختلف و متضاد، می‌گفتند؛ بنابر این اگر در اینجا «خرّاصون» به کذّابون ترجمه شود، بعید نیست این جمله برای آنها متضمّن دعای بد است که در حقیقت به معنای لعنت است[۱].

و پس از ذکر احوال کفّار، در چندین آیه ذکر مؤمنین و متّقین آمده است.

شب بیداری با عبادت و تفصیل آن

﴿كَانُوا قَلِيلاً مِنَ الَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ﴾ «یهجعون» از «هجوع» مشتق است که به معنای خفتن در شب می‌آید، صفت مؤمنین پرهیزگار چنین آمده است که شب را در عبادت خدا می‌گذرانند، و کم می‌خوابند، و بیشتر بیدارند، و اوقات خود را در عبادت و نماز می‌گذرانند.

آنچه بیان گردید، تفسیر مختار ابن جریر است، و از حضرت حسن بصری چنین منقول است که پرهیزگاران در شب بیدارند، و مشقّتهای عبادت را تحمل می‌نمایند و خیلی کم می‌خوابند، حضرت ابن عباس، قتاده، مجاهد و دیگران از ائمّه‌ی تفسیر، مفهوم این جمله را با نافیه قرار دادن حرف «ما» چنین بیان نموده‌اند، که مقداری از شب چنان بر آنها می‌گذرد، که آنان نمی‌خوابند، پس با توجّه به این مفهوم، همه‌ی مردم مصداق آیه می‌باشند که بخشی از شب را در حال عبادت بگذرانند، چه از ابتدای شب باشد یا وسط و یا آخر آن؛ بنابر این، حضرت انس و ابوالعالیه کسانی را مصداق آن قرار داده‌اند، که در وسط مغرب و عشا نماز می‌خوانند. امام ابوجعفرباقر فرموده که آیه شامل کسانی می‌شود که قبل از نماز عشا نخوابند[۲].

حضرت حسن بصری از احنف بن قیس نقل کرده است که او فرموده که من عملم را با عمل اهل جنّت مقایسه کردم؛ دیدم که آنان قومی بس

---

۱ - مظهری.

۲ - ابن کثیر.

بالاتر و ممتاز از ما هستند، و اعمال ما به آنها نمی‌رسد؛ زیرا آنان در شب کم می‌خوابند، و بیشتر عبادت می‌کنند، و باز اعمالم را با اعمال اهل دوزخ مقایسه کردم، مشاهده نمودم، که آنان مکذّب خداوند و رسول و منکر قیامت هستند، (که خداوند متعال ما را از آن مصون داشته است،) لذا اعمال ما به هنگام موازنه نه به اعمال اهل جنّت می‌رسند، و نه بحمد الله با اعمال اهل جهنّم آمیزش دارند؛ پس معلوم می‌شود که پایه‌ی ما از جهت عمل در حدّی است که قرآن مجید در آیه‌ی ۱۰۲ سوره‌ی توبه فرموده است: ﴿**وَءَاخَرُونَ اَعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلاً صَالِحاً وَ ءَاخَرَ سَيِئاً**﴾ یعنی کسانی دیگر که به گناهان خویش اعتراف کردند، و اعمال نیک و بد با هم آمیختند.

پس بهترین ما کسی است که حد اقل در حد و پایه‌ی این گروه باقی بماند، و عبدالرحمن بن زید بن اسلم فرموده است که شخصی از بنو تمیم به پدرم گفت: ای ابواسامه! ما در خود، آن صفاتی را نمی‌یابیم که خداوند برای متّقیان بیان فرموده است: ﴿**كَانُوا قَلِيلاً مِنَ اَلَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ**﴾ زیرا ما وضعی داریم که ﴿**قَلِيلاً مِنَ اَلَّيْلِ مَا نَقُوم**﴾ یعنی شب کم بیدار می‌شویم، و عبادت می‌کنیم، او در جواب فرمود: «**طوبیٰ لمن رقد اذا نعس و اتقیٰ الله اذا استیقظ**» خوشا به حال کسی که هرگاه خوابش بیاید بخوابد، و چون بیدار شود از خدا بترسد، و عملی خلاف شرع انجام ندهد[1].

خلاصه‌ی مطلب آنکه مقبولیّت تنها در شب بیداری منحصر نیست، پس کسی که در فشار خواب به اجبار می‌خوابد و بیشتر شب بیدار نیست ولی در بیداری از گناه و معصیت پرهیز می‌کند، شایسته‌ی تبریک می‌باشد.

حدیثی از حضرت رسول خداﷺ، به روایت حضرت عبدالله بن سلام آمده است که: «**یا أیها الناس اطعموا الطعام و صِلوا الارحام و افشوا السلام و صلّوا باللیل والناس نیام تدخلوا الجنة بسلام**»[2] ای مردم به دیگران غذا بدهید، و با

---

۱ - ابن کثیر.　　۲ - ابن کثیر.

خویشاوندان صله‌ی رحم کنید، و به هر مسلمانی سلام بگویید، شب وقتی که مردم در خوابند، نماز بخوانید، پس به سلامتی وارد جنّت خواهید شد.

برکات و فضایل استغفار به هنگام سحر

﴿وَ بِالْأَسْحَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ﴾ یعنی مؤمنان متّقی هنگام سحر از گناهان خود آمرزش می‌خواهند، اسحار جمع «سحر» یک ششم آخر شب را می‌گویند، فضیلت استغفار در آخرین قسمت شب در این آیه ذکر شده، و نیز در آیه‌ی ۱۷ سوره‌ی آل‌عمران: ﴿وَالْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحَارِ﴾ آمده است، و نیز در تمام کتب صحاح احادیثی روایت شده است که خداوند در ثلث آخر هر شب بر آسمان دنیا اجلال نزول می‌فرمایند، (مناسب به شأن مقدّسش که کسی حقیقت آن را نمی‌داند) و اعلان می‌فرماید: آیا کسی هست که توبه کند؟ تا توبه‌ی او را بپذیرم، و آیا هست آمرزش کننده تا او را بیامرزم[1].

قابل توجّه در اینجا این است که در استغفار به هنگام سحر حال پرهیزکارانی بیان می‌گردد، که در آیه‌ی قبل ذکر شد، که در شب به عبادت خداوند مشغول‌اند و خیلی کم می‌خوابند، در این حالت طلب مغفرت در ظاهر ربطی ندارد؛ زیرا مغفرت از گناه طلبیده می‌شود، و کسانی که تمام شب را در عبادت گذرانیده‌اند، در آخر شب از چه گناهی استغفار می‌نمایند! پاسخ آن است که چون آنان به معرفت خدا نایل آمده‌اند، و عظمت شأن او را می‌شناسند، همه‌ی عبادات خود را شایسته بارگاه او نمی‌دانند، بنابر این، از این تقصیر و کوتاهی خویش، استغفار می‌نمایند[2].

راهنمایی خاصّی برای صدقه و خیرات دهندگان

﴿وَ فِيَ أَمْوَٰلِهِمْ حَقٌّ لِلسَّآئِلِ وَالْمَحْرُومِ﴾ مراد از سایل فقیر و نیازمندی

---

۱ - ابن کثیر. ۲ - مظهری.

است که نیاز خود را در نزد مردم اظهار می‌دارد، و مردم به او کمک می‌کنند، و مراد از محروم کسی است که باوجود فقر و افلاس و نیازمندی، بنابر عزّت و شرافت نفس نیاز خود را در پیش کسی اظهار نمی‌کند؛ لذا از کمک مردم محروم می‌ماند، در این آیه صفت مؤمنین متّقی چنین بیان شده است، که آنها به هنگام انفاق مال در راه خداوند، تنها به سایلان یعنی اظهار کنندگان نیازمندی کمک نمی‌کنند، بلکه متوجّه کسانی نیز هستند و احوال آنان را تحت بررسی قرار می‌دهند که نیاز خود را به کسی نمی‌گویند.

بدیهی است که مقصود آیه آن است که مؤمنان متقّی تنها به عبادات بدنی و شب بیداری اکتفا نمی‌کنند، بلکه در عبادات مالی هم از سهم بزرگی برخوردارند، که علاوه بر سایلین به کسانی هم توجّه دارند که بنابر عزّت و شرافت نفس، نیاز خود را پیش کسی ظاهر نمی‌کنند. امّا قرآن مجید این عبادت را با عنوان: ﴿وَ فِىٓ أَمْوَٰلِهِمْ حَقٌّ﴾، ذکر فرمود که کسانی که بر فقرا و سایلین انفاق می‌کنند، بر آنها احسانی ندارند، بلکه از حق و مسئولیتی که بر عهده دارند، خود را سبکدوش می‌کنند.

علایم قدرت در آفاق و انفس

﴿وَ فِى ٱلْأَرْضِ ءَايَـٰتٌ لِّـلْمُوقِنِينَ﴾ (در زمین علایم بسیاری دال بر قدرت، برای اهل یقین است) در آیات قبلی نخست حالت کفّار و منافقین و سرانجام بد آنها بیان گردید، و نیز حالات و صفات مؤمنین متّقی و درجات عالیه‌ی آنها را بیان نمود، و اکنون راهنمایی می‌فرماید که به وضع کفّار و منکرین قیامت بیندیشید، و علایم قدرت کامل خدا را در نظر داشته باشید، و از انکار باز بیایید، این آیه با آیه‌ی گذشته: ﴿إِنَّكُمْ لَفِى قَوْلٍ مُّخْتَلِفٍ﴾ مرتبط است، که در آن انکار قرآن و رسول ذکر شده است، در تفسیر مظهری این را نیز جزو صفات مؤمنین متقّی دانسته است، که مراد از مؤقنین همان متّقیانند،

و حالت آنها را در اینجا چنین بیان فرموده‌است، که آنان در آیات قدرت الهی که در زمین و آسمان گسترده هستند، فکر و تأمّل می‌کنند، که بر اثر آن بر ایمان و یقین‌شان افزوده می‌شود، چنان‌که در آیه‌ی ۱۹۱ سوره‌ی آل عمران در این خصوص فرموده است: ﴿**وَ يَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَٰوٰتِ وَ الْأَرْضِ**﴾

آیات دال بر قدرت الهی در زمین که ذکر آنها آمده است، بی‌شمارند. گیاهان، درختان و باغها را ملاحظه کنید، که در اقسام و انواع، رنگ، بو و آفرینش هر برگی کمال حسن به ودیعت گذاشته است.

و در آثار و خواص هر یکی از آنها هزاران نوع اختلاف وجود دارد، و نیز در زمین نهرها و چاهها و دیگر منابع آب و میلیونها مخلوق گوناگون، کوه و غار، پدید آمدن حیوانات و انواع و اقسام آنها که حالات و منافع هر یکی از دیگری جداست.

حالات مختلف مخلوقی، چون انسان در زمین و اختلاف رنگ و زبان آنها در مناطق و قبایل متفاوت، و اختلاف عادات و اخلاق و غیره، که اگر انسان در آنها بیندیشد در هر یک از آنها چنان مظاهر قدرت و حکمت الهی هویداست، که قابل شمارش نیست.

﴿**وَ فِيَ أَنفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ**﴾ در اینجا از میان آیات قدرت، از ذکر آسمان و مخلوق جوّ صرف نظر فرموده، تنها به ذکر زمین از آن جهت اکتفا نمود، که به انسان بسیار نزدیک اوست و انسان بر آن سکونت دارد، و رفت و آمد می‌کند، و در این آیه توجّه او را به نفس خود انسان مبذول می‌دارد که از همه چیز به او نزدیکتر است، که زمین و مخلوقات زمین را رها کرده و در وجود و جسم و اعضای خود بیندیشد، که هر عضوی را دفتری از حکمت الهی خواهد یافت، و خواهد فهمید که به میزان همه‌ی آیات قدرت الهی،که در کل عالم هست، در وجود کوچک انسان نیز وجود دارند؛ بنابر

این، به وجود انسان «عالم اصغر» گفته می‌شود؛ زیرا از کل عالم دنیا مثالهایی در وجود او هست، انسان اگر به ابتدای آفرینش خود توجّه نموده و به تمام پیش آمدهایی که بر او مستولی می‌شود بیندیشد، گویی که خداوند متعال را در جلوی خویش مشاهده می‌کند، با این عبارت که چگونه یک نطفه‌ی انسانی چکیده از اغذیه‌ی مناطق مختلف و اجزای لطیفه‌ی پراکنده در دنیا، در رحم مادر قرار گرفته است و از نطفه، چگونه «علقه» خون منجمد درست شد و باز از علقه «مضغه» ساخته شد و باز استخوانهایی به آن پیوند یافت، سپس بر آنها گوشت پوشانده شد، و باز چگونه در آن جسد بی‌روح، «روح» دمیده شد، و آفرینش او تکمیل شده، و به دنیا آورده شد. و باز چگونه به تدریج ترقّی نمود، و طفلی بی‌علم و بی‌شعور، انسانی دانشمند و فعّال قرار گرفت، و چگونه صور و شکلهای او مختلف ساخته شد که در میان میلیاردها انسان، صورت هر یکی از دیگری ممتاز به نظر می‌رسد، و این قدر امتیازات گذاشتن در این جسد چند سانتیمتر، کار هر کس نیست! و باز باوجود اختلاف طبایع و مزاجها، پدید آوردن یک وحدت، مظهر قدرت کامل ذات بی‌مثل و مانند است، **فتبارك الله أحسن الخالقين**.

اینها اموری هستند که آدمی شبانه روز همه‌ی آنها را در وجود خود مشاهده می‌کند؛ بنابر این اگر کسی به خداوند و قدرت کامل او اعتراف نکند، پس او کور است که نمی‌تواند چیزی را ببیند و بیندیشد، لذا در پایان فرمود: ﴿**أَفَلَا تُبْصِرُونَ**﴾ که آیا نمی‌بینید؟ و این اشاره به آن است که در این رابطه نیازی چندان برای به‌کار گرفتن عقل و فهم نیست، اگر بینایی صحیحی باشد، باز هم می‌توان به نتیجه رسید.

﴿**وَ فِي ٱلسَّمَآءِ رِزْقُكُمْ وَ مَا تُوعَدُونَ**﴾ یعنی (رزق شما در آسمان است، و آنچه که به شما وعده داده شده است، نیز در آسمان می‌باشد،) تفسیر بی‌غبار و دور از مشقّت، همان است که در خلاصه‌ی تفسیر بیان شد، که

مراد از بودن آنها در آسمان، نگارش آن در لوح محفوظ است، و بدیهی است که رزق هر انسان و آنچه به او وعده داده شده است، و سرانجام او، همه در لوح محفوظ نوشته شده است.

در حدیثی از حضرت ابو سعید خدری روایت است که رسول‌خداﷺ، فرمود: اگر کسی از شما بخواهد از رزق مقرّر خویش بگریزد، رزق او را تعقیب نموده، پشت سر او می‌دود، هم چنان‌که انسان نمی‌تواند از مرگ بگریزد؛ فرار از رزق هم ممکن نیست[۱].

بعضی از مفسّرین فرموده‌اند که مراد از رزق، باران است، در این صورت مراد از بودن آن در آسمان بدین معناست که مراد از آسمان، جِرم آسمان نیست، بلکه مراد از آن مافوق است، که شامل فضای آسمانی هم می‌شود؛ پس بارانی که از ابرها می‌بارد می‌توان آن را فی‌السماء گفت، و مراد از: **﴿مَا تُوعَدُونَ﴾** جنّت و نعیم آن است، والله سبحانه و تعالی اعلم.

﴿إِنَّهُ لَحَقٌّ مِّثْلَ مَآ أَنَّكُمْ تَنطِقُونَ﴾ (هم چنان‌که شما در صحبت کردن خود شک و تردیدی ندارید، آمدن قیامت نیز چنین واضح و روشن است، که هیچ گونه مجالی برای شک و شبهه و تردید باقی نمی‌ماند، در محسوسات انسانی که عبارت از دیدنیها و شنیدنیها و چشیدنیها و ملموسات و مشمومات است، از همه‌ی آنها نطق و صحبت کردن را در اینجا شاید به این خاطر، به صورت خاصّی انتخاب فرمود، که در محسوسات در بعضی مواقع به سبب امراض التباس می‌شود، در دیدن و شنیدن این امر محرز است و بسا اوقات در اثر مرض ذایقه خراب می‌شود، و شیرین، تلخ می‌نماید، ولی نطق و گویایی امری است که هیچ گونه شایبه فریب و تلبیس نمی‌تواند در آن راه بیابد[۲].

۱- قرطبی. ۲- قرطبی.

هَلْ ءَتَـٰكَ حَدِيثُ ضَيْفِ إِبْرَٰهِيمَ ٱلْمُكْرَمِينَ ﴿۲۴﴾ إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقَالُوا
آیا رسیده به تو خبر میهمانان معزز ابراهیم. وقتی که وارد شدند بر او، پس گفتند

سَلَـٰماً قَالَ سَلَـٰمٌ قَوْمٌ مُنكَرُونَ ﴿۲۵﴾ فَرَاغَ إِلَىٰٓ أَهْلِهِ فَجَآءَ بِعِجْلٍ
سلام، اوگفت سلام است، ایشان هستندناآشنا. پس دوید به‌سوی خانه وآوردگوساله بریان‌شده

سَمِينٍ ﴿۲۶﴾ فَقَرَّبَهُۥٓ إِلَيْهِمْ قَالَ أَلَا تَأْكُلُونَ ﴿۲۷﴾ فَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً
در روغن. پس گذاشت آن‌را در جلوی آنها، گفت چرا نمی‌خورید. پس پریشان شد از ترس،

قَالُوا لَا تَخَفْ وَ بَشَّرُوهُ بِغُلَـٰمٍ عَلِيمٍ ﴿۲۸﴾ فَأَقْبَلَتِ ٱمْرَأَتُهُۥ فِى صَرَّةٍ
گفتندآنان، نترس ومژده‌دادندواورابه‌پسری هوشیار. پس جلوآمدهمسراوکه‌صحبت‌می‌کرد،

فَصَكَّتْ وَجْهَهَا وَ قَالَتْ عَجُوزٌ عَقِيمٌ ﴿۲۹﴾ قَالُوا كَذَٰلِكِ قَالَ رَبُّكِ
پس تپانچه زد بر پیشانی خود و گفت، آیا پیرزن نازا!. گفتند چنین فرمود پروردگار تو،

إِنَّهُۥ هُوَ ٱلْحَكِيمُ ٱلْعَلِيمُ ﴿۳۰﴾ قَالَ فَمَا خَطْبُكُمْ أَيُّهَا ٱلْمُرْسَلُونَ ﴿۳۱﴾ قَالُوا
یقیناً اوست حکیم آگاه. گفت چه مطلبی دارید ای فرستادگان. گفتند

إِنَّآ أُرْسِلْنَآ إِلَىٰ قَوْمٍ مُّجْرِمِينَ ﴿۳۲﴾ لِنُرْسِلَ عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِّن طِينٍ ﴿۳۳﴾
ما فرستاده شده‌ایم به‌سوی قوم گناهکار. که پرتاب کنیم بر آنها سنگ از گل.

مُّسَوَّمَةً عِندَ رَبِّكَ لِلْمُسْرِفِينَ ﴿۳۴﴾ فَأَخْرَجْنَا مَن كَانَ
نشاندار، از نزد پروردگارت برای متجاوزان. پس نجات داده بیرون آوردیم هر کسی را که

فِيهَا مِنَ ٱلْمُؤْمِنِينَ ﴿۳۵﴾ فَمَا وَجَدْنَا فِيهَا غَيْرَ بَيْتٍ مِّنَ ٱلْمُسْلِمِينَ ﴿۳۶﴾
در آنجا ایماندار بود. پس نیافتیم در آنجا به جز یک خانواده از مسلمانان.

وَ تَرَكْنَا فِيهَآ ءَايَةً لِّلَّذِينَ يَخَافُونَ ٱلْعَذَابَ ٱلْأَلِيمَ ﴿۳۷﴾ وَ فِى
وباقی‌گذاشتیم در آنجا نشانی برای کسانی‌که می‌ترسند، از عذاب دردناک. ونشانی هست

مُــوسَىٰ إِذْ أَرْسَــلْنَـٰــهُ إِلَــىٰ فِـرْعَوْنَ بِسُلْطَٰـنٍ مُـبِينٍ ﴿۳۸﴾ فَـتَوَلَّىٰ
در (حال) موسیٰ وقتی که فـرستادیم او را بـه سـوی فـرعون بـا سـند روشـن. پس بـرگشت

بِــرُكْــنِهِ وَ قَــالَ سَــٰـحِرٌ أَوْ مَــجْنُونٌ ﴿۳۹﴾ فَأَخَــذْنَـٰـهُ وَ جُـنُودَهُ
بر قـدرت خـود و گـفت ایـن سـاحر یـا دیـوانـه‌ای است. پس گـرفتیم او را بـا لشکـرش و

فَــنَبَذْنَـٰـهُمْ فِــى اَلْـيَمِّ وَ هُـوَ مُـلِيمٌ ﴿۴۰﴾ وَ فِــى عَـادٍ إِذْ أَرْسَـلْنَا
انداختیم آنها را در دریا، و اوست ملامت شده. و نشـانی هست در عـاد وقـتی کـه فـرستادیم

عَلَيْهِمُ اَلرِّيحَ اَلْـعَقِيمَ ﴿۴۱﴾ مَـا تَـذَرُ مِـن شَـىْءٍ أَتَتْ عَـلَيْهِ إِلَّا جَـعَلَتْهُ
بـر آنـها بـاد بـی‌فایده‌ای را. نـمی‌گذارد چـیزی را کـه بـوزد بـر آن کـه نکـند آن را

كَــالرَّمِيمِ ﴿۴۲﴾ وَ فِـى ثَـمُودَ إِذْ قِـيلَ لَـهُمْ تَـمَتَّعُوا حَـتَّىٰ حِـينٍ ﴿۴۳﴾
مانندخُردشده. ونشانی‌هست در ثـمود وقـتی‌که گـفته‌شد بـه‌آنهاکـه‌اسـتفاده بـبرید تـامدّتی.

فَــعَتَوْا عَـنْ أَمْـرِ رَبِّـهِمْ فَأَخَـذَتْهُمُ اَلصَّـٰـعِقَةُ وَ هُـمْ يَـنظُرُونَ ﴿۴۴﴾
پس نافرمانی کردند از دسـتور رب خـود، پس گـرفت آنـها را صـاعقه و آنـها مـی‌نگریستند.

فَمَا اَسْتَطَٰعُوا مِن قِيَامٍ وَ مَا كَانُوا مُنتَصِرِينَ ﴿۴۵﴾ وَ قَوْمَ نُوحٍ مِّـن قَـبْلُ
پس نتوانستند برخیزند ونتوانستند انتقام بگیرند. و هـلاک کـردیم قـوم نـوحرا پـیش از ایـن

إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْماً فَـٰسِقِينَ ﴿۴۶﴾
یقیناً آنها بودند نافرمان.

خلاصه‌ی تفسیر

(ای محمّد!) آیا داستان میهمانان معزّز ابراهیم (علیه السلام) بـه تـو رسـید (شاید به این خاطر معزّز فرمود که آنان ملایکه بودند، و خداوند در حـق آنها در آیه‌ی ۲۶ سوره‌ی انبیاء فرموده است: ﴿**بَلْ عِبَادٌ مُكْرَمُونَ**﴾ و یا بدان جهت فرمود که ابراهیم علیه السلام، موافق به عادت خویش از آنان اکرام نمود، و

میهمانان گفتن آنها بنابه حالت ظاهری آنهاست، که در شکل انسان آمده بودند، و این قصّه زمانی بود که) چون آنان (به صورت میهمانان) پیش او آمدند، پس بر او سلام کردند، ابراهیم (علیه السلام) نیز (در جواب) سلام گفت، (و فرمود: معلوم می‌شود که) مردمانی ناآشنا هستند، (از ظاهر چنین بر می آید که در دل فکر نموده است، به قرینه‌ی این‌که جوابی از فرشتگان بعداً ذکر نشده است، و نیز احتمالی بعید وجود دارد که من باب سؤال به آنها گفته باشد، که شما افرادی نا آشنا هستید، و آنان جواب نداده باشند، و حضرت ابراهیم در انتظار جواب نماند، و فوراً پس از سلام و کلام) به سوی خانه رفت، و یک گوساله‌ای فربه (بریان نموده چنان‌که در آیه‌ی ۲۶ سوره‌ی ذاریات آمده است که: ﴿**فَجَآءَ بِعِجۡلٍ سَمِينٍ**﴾) آورد و آن را به آنان تقدیم نمود، (و چون آنان فرشته بودند چگونه می‌شد که بخورند، آنگاه ابراهیم علیه السلام، در شک قرار گرفت و) گفت که چرا نمی‌خورید، (باز چون نخوردند) ترسی از آنها بر قلب او مستولی شد، که مبادا آنها مخالف و دشمن باشند، چنان‌که در سوره‌ی هود گذشت) گفتند نترس (ما انسان نیستیم، بلکه فرشته هستیم) و (ضمن گفتن این) او را به پسری مژده دادند که عالمی بزرگ (نبی) خواهد بود؛ (زیرا عالمتر از همه مخلوقات انبیا می‌باشند، و مراد از آن، حضرت اسحق علیه السلام، است، آنان داشتند با هم صحبت می‌کردند) که در اثنای، همسر او (حضرت ساره که در گوشه‌ای ایستاده بود و می شنید، چنان‌که در آیه‌ی ۷۱ سوره‌ی هود فرموده است: ﴿**وَٱمۡرَأَتُهُۥ قَآئِمَةٌ**﴾ با شنیدن مژده‌ی فرزند) فریاد کشید و آمد، باز (چون فرشتگان این مژده را به گوش او رساندند، خداوند در آیه‌ی ۷۱ سوره‌ی هود فرمود: ﴿**فَبَشَّرۡنَٰهَا بِإِسۡحَٰقَ**﴾ از تعجّب) دستی بر پیشانی خود زد و گفت: که (اوّلاً من) پیر زن (و باز) نازا هستم (تولّد فرزند در این حالت بسی شگفت آور است،) فرشتگان گفتند که (تعجّب نکن، چنان که خداوند در آیه‌ی ۷۳،

سوره‌ی هود فرمود: ﴿أَتَعْجَبِينَ﴾) پروردگارت چنین فرموده است، (و) بی‌شک او بسیار حکیم و بی‌نهایت داناست، (اگر چه این امر فی نفسه تعجّب آور است، ولی شما که در خاندان نبوّت می‌باشید، و به علم و فراست آراسته هستید، این را می‌دانید که این دستور خداست، جایی برای تعجّب نباید باقی بماند،) ابراهیم (عليه السلام) به فراست نبوّت دریافت که علاوه بر بشارت، هدف از آمدن آنها چیز دیگری نیز هست، پس به آنها) گفت (بگویید) چه کار مهمّی در پیش دارید، ای فرستادگان! فرشتگان جواب دادند که به سوی قومی مجرم (که قوم لوط باشد) فرستاده شده‌ایم، تا که سنگریزه‌هایی را بر آنها ببارانیم، که بر آنها از طرف ربّ تو (در عالم غیب) نشانی ویژه‌ای نیز هست، (که بیان آن در سوره‌ی هود گذشت، و آن) برای متجاوزان از حد (است، سپس خداوند می‌فرماید که چون زمان نزول عذاب بر این آبادی‌ها نزدیک شد،) همه‌ی اهل ایمان را از آنجا، جدا کردیم، و جز یک خانواده‌ی مسلمان، خانه‌ای دیگر (برای مسلمانان) نیافتیم، (این کنایه از آن است که مسلمانان بیش از یک خانه دیگر خانه‌ای نداشتند؛ زیرا چیزی که وجود آن در علم خدا نباشد امکان ندارد که موجود باشد،) و ما در این واقعه برای کسانی که از عذاب دردناک می‌ترسند، عبرتی (دایم و جاویدانی) گذاشتیم، (سپس به داستان موسی عليه السلام، و فرعون گوش کنید که) در داستان موسیٰ (عليه السلام) نیز عبرتی هست، وقتی که ما او را با دلیل (معجزه) واضح، پیش فرعون فرستادیم، پس او همراه با درباریان سلطنت، سرپیچی کردند، و گفتند که این ساحر یا دیوانه‌ای است، پس ما او را و لشکرش را گرفتیم (و) در دریا انداختیم، (و غرق نمودیم) و او کاری شایسته ملامت کرده بود، و (سپس داستان قوم عاد را گوش کنید که) در داستان عاد نیز عبرتی هست، که چون بر آنها بادی نامناسب فرستادیم، که چون بر هر چیزی می‌وزید (بر چیزهایی که دستور به هلاک کردن آنها



رسیده بود) آنها را چنان می‌کرد، و بجا می‌گذاشت، که گویا بوسیده و ریزه ریزه می‌شود، و (باز داستان ثمود را بشنوید که) داستان ثمود نیز متضمّن عبرتی است که چون به آنها گفته شد، (حضرت صالح فرمود که) چند روز دیگر بهره بردارید، (چون از کفر باز نمی‌آیید بعد از چند روزی هلاک خواهید شد) پس (از این انذار باز هم) آنها از دستور پروردگار خویش، سرکشی کردند، تا این‌که عذاب، آنها را فرا گرفت، و آنان (آثار این عذاب را به چشم خویش) می‌دیدند؛ (زیرا عذاب علنی بود) پس نتوانستند مقاومت نمایند، (بلکه سرنگون شدند، چنان‌که خداوند در آیه‌ی ۷۸ سوره‌ی اعراف فرمود: ﴿جَـٰثِمِينَ﴾) و نتوانستند که (از ما) انتقام بگیرند، و پیش از این وضع قوم نوح نیز چنین بود، (به سبب این که) آنان بزرگترین نافرمانها بودند، (آنا را نیز هلاک کرده بودیم.)

معارف و مسایل

در اینجا جهت تسلّی آن‌حضرتﷺ، وقایعی از چند پیامبر بیان گردید.

﴿فَقَالُوا سَلَـٰماً قَالَ سَلَـٰمٌ﴾ فرشتگان سلاماً منصوب گفتند در حالی که خلیل الله علیه السلام، در جواب سلامٌ مرفوع گفت؛ زیرا در صورت مرفوع بودن، جمله اسمیه است، که متضمّن دوام و استمرار و قوّت بیشتری است، هم چنان که در قرآن مجید آمده است که دادن جواب سلام با الفاظ بهتر باید باشد، لذا حضرت خلیل به آن عمل نمود.

﴿قَوْمٌ مُنكَرُونَ﴾ منکر به ضم میم و فتح کاف به معنای بیگانه و ناآشنا می‌آید، و چون گناه هم در مکتب اسلام ناشناخته و بیگانه هست، به آن نیز منکر گفته می‌شود، مقصود این‌که چون فرشتگان به شکل انسان آمدند، حضرت ابراهیم آنها را نشناخت، بنابر این در دل خود گفت که ایشان

مردمانی بیگانه هستند، که من آنان را نمی‌شناسم، و نیز ممکن است که در حضور آنان به صورت استفهام فرموده باشد، و هدفش آن بوده است که آنان را بشناسد.

﴿فَرَاغَ إِلَىٰ أَهْلِهِ﴾ «راغ» از روغ مشتق است، و معنایش از جایی به جایی آهسته و پنهانی رفتن است، و مراد این‌که حضرت ابراهیم جهت پذیرایی از میهمانان، به گونه‌ای به خانه رفت که آنان متوجّه رفتن او نشدند؛ زیرا اگر متوجّه می‌شدند، نمی‌گذاشتند، او به خاطر پذیرایی، طعام حاضر نماید.

آداب میهمانی

ابن کثیر فرموده است که در این آیه، آدابی چند در خصوص پذیرایی از میهمانان از جانب میزبان ذکر شده است: نخست آن‌که نباید از میهمان پرسیده شود که آیا برای شما غذا بیاورم یا خیر، از این جهت حضرت ابراهیم به پنهانی و آهسته رفت، و جهت پذیرایی آنان بهترین غذایی را که میسّر بود تدارک دید، یعنی گوساله‌ای را ذبح نموده و کباب کرد و به خدمت تقدیم فرمود. دوم آن‌که میهمانان را نباید در زحمت انداخت تا آنان را جهت حضور در سر سفره فرا خواند، بلکه جایی که نشسته بودند غذا را آنجا آورد، و در جلوی آنها گذاشت، چنان‌که می‌فرماید: ﴿فَقَرَّبَهُ إِلَيْهِمْ﴾. سوم آن‌که هنگام تقدیم غذا از نحوه گفتگو، چنین برمی‌آید که بر خوردن غذا اصراری در میان نبود، بلکه فرمود: ﴿أَلَا تَأْكُلُونَ﴾ که آیا غذا نمی‌خورید، که اشاره دارد به این‌که اگر چه شما نیازی به خوردن ندارید ولی به خاطر ما قدری تناول بفرمایید.

﴿فَأَوْجَسَ مِنْهُمْ﴾ یعنی حضرت ابراهیم از غذا نخوردن آنان احساس خطر کرد؛ زیرا در آن زمان، در میان بزرگان چنین معمول بود که میهمان پذیرایی را می‌پذیرفت و از آن چیزی می‌خورد، و هر میهمانی که چنین

نمی‌کرد، از او خطر احساس می‌شد، که مبادا دشمن باشد که به قصد اذیت کردن آمده است، دزدان و ستمکاران آن زمان آنقدر شرافت داشتند که چون نان و نمک کسی را می‌خوردند او را آزار نمی‌دادند، از این جهت عدم تناول غذا، سبب احساس چنین خطری بود.

﴿فَأَقْبَلَتِ امْرَأَتُهُ فِي صَرَّةٍ﴾ معنای صرّة صدای غیر عادی است، به صدایی که در اثر کشیدن قلم بر می‌آید، صریر می‌گویند، مقصود این‌که وقتی که حضرت ساره این را شنید که فرشتگان حضرت ابراهیم را به تولّد پسری نوید می‌دهند، و بدیهی است که فرزند از همسر متولّد می‌شود، و همسر حضرت ابراهیم ساره بود، متوجّه شد که این مژده متوجّه هر دوی آنان است، در نتیجه بدون اختیار، کلماتی چنین حیرت آور و متعجّبانه از او صادر شد و گفت: ﴿عَجُوزٌ عَقِيمٌ﴾ که اوّلاً من پیرزنی هستم و نیز نازا می‌باشم، که در جوانی توان تولّد بچه را نداشته‌ام چگونه در دوران پیری پسری از من متولّد خواهد شد، فرشتگان در جواب فرمودند: ﴿كَذَٰلِكِ﴾ یعنی خداوند از قدرت کامل برخوردار است، و این امر در همین وضع در اثر همین قدرت خواهد شد، زمانی که در اثر این مژده حضرت اسحٰق متولد شد، حضرت ساره ۹۹ و حضرت ابراهیم ۱۰۰ سال سن داشتند[۱].

چون در اثنای گفتگو، حضرت ابراهیم پی برد که این میهمانان انسان نیستند، بلکه فرشتگان خداوند می‌باشند، پرسید که شما جهت چه کار مهمّی تشریف، آورده‌اید، آنان نزول عذاب بر قوم لوط را ذکر نمودند، که آنها سنگ باران خواهند شد، ولی نه با سنگهای بزرگ، بلکه با سنگریزه‌های کوچک پدید آمده از گل.

﴿مُسَوَّمَةً عِندَ رَبِّكَ﴾ یعنی آن سنگریزه‌ها با علامت ویژه‌ای از جانب پروردگارت، علامت گذاری می‌شوند، بعضی از مفسّرین فرموده‌اند که بر

۱- قرطبی.

هر یک از آن سنگریزه‌ها نام شخصی نوشته شده بود، که آن سنگریزه جهت هلاکتش فرستاده شده بود، و به هر طرفی که آن شخص می‌گریخت آن سنگ او را تعقیب می‌کرد، و مطلبی که در آیات دیگر متعلّق به عذاب این قوم آمده است که حضرت جبرئیل کل آن آبادی را از زمین برکنده و سرنگون کرده است، منافی با این نیست؛ زیرا که نخست آن سنگباران گردید و سپس حضرت جبرئیل واژگونش کرد، پس از ذکر قوم لوط، قوم حضرت موسیٰ و فرعون و غیره را ذکر فرمود.

در این آیه آمده است که چون حضرت موسیٰ علیه السلام، پیام حق را به فرعون رساند، واکنش فرعون چنین بود که: ﴿**فَتَوَلّٰى بِرُكْنِهِ**﴾ یعنی فرعون روی از حضرت موسیٰ علیه السلام، برگرداند و متوجّه لشکر و سرداران دولت خود شد، معنای لفظی رکن قوّت و نیروی است، و کلام حضرت لوط در آیه ۸۰ سوره‌ی هود که فرمود: ﴿**أَوْ ءَاوِىٓ إِلَىٰ رُكْنٍ شَدِيدٍ**﴾ نیز به همین معناست؛ سپس قوم عاد و ثمود و در پایان قوم حضرت نوح علیه السلام، را ذکر فرمود، این وقایع پیش از این، چند بار ذکر شده است.

وَ ٱلسَّمَآءَ بَنَيْنَٰهَا بِأَيْيدٍ وَ إِنَّا لَمُوسِعُونَ ﴿۴۷﴾ وَ ٱلْأَرْضَ فَرَشْنَٰهَا فَنِعْمَ
وما ساختیم‌آسمان‌را به‌دست وما بر همه‌توانا ییم. و زمین‌را ما گسترانیدیم، پس چه نیکو

ٱلْمَٰهِدُونَ ﴿۴۸﴾ وَمِن كُلِّ شَىْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ﴿۴۹﴾ فَفِرُّوٓا
گسترانندهایم. و از هر چیز آفریدیم جفتی تا شما به یاد آورید. پس بدوید

إِلَى ٱللَّهِ إِنِّى لَكُم مِّنْهُ نَذِيرٌ مُّبِينٌ ﴿۵۰﴾ وَ لَا تَجْعَلُوا مَعَ ٱللَّهِ إِلَٰهاً ءَاخَرَ
به‌سوی خدا من برای‌شما از جانب‌او ترساننده آشکارم. وقرار ندهید باخداکسی‌را معبود،

إِنِّى لَكُم مِّنْهُ نَذِيرٌ مُّبِينٌ ﴿۵۱﴾ كَذَٰلِكَ مَآ أَتَى ٱلَّذِينَ مِن قَبْلِهِم مِّن رَّسُولٍ
من برای‌شما از جانب‌او ترساننده‌آشکارم. هم‌چنین‌هر پیامبری‌که درگذشته‌نزدمردم‌آمده،



إِلَّا قَالُوا سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ ﴿۵۲﴾ أَتَوَاصَوْا بِهِ بَلْ هُمْ
به‌او گفتند که تو ساحری یا دیوانه‌ای. آیا چنین وصیت کردند بایکدیگر، خیر، بلکه‌ایشان

قَوْمٌ طَاغُونَ ﴿۵۳﴾ فَتَوَلَّ عَنْهُمْ فَمَآ أَنتَ بِمَلُومٍ ﴿۵۴﴾ وَ ذَكِّرْ
مردمان شریری هستند. پس برگرد از آنان، نیستی تو ملامت شده. و تفهیم کن

فَإِنَّ ٱلذِّكْرَىٰ تَنفَعُ ٱلْمُؤْمِنِينَ ﴿۵۵﴾
که تفهیم نمودن به‌کار آید برای ایمانداران.

خلاصه‌ی تفسیر

و ما آسمان را با قدرت (خود) بنا نمودیم و قدرت ما وسیع هست و ما زمین را (چون) فرشی آفریدیم، پس ما چه (گونه) نیکو گسترانند‌ه‌ایم، (منافع بسیار و گوناگونی در آن می‌گذاریم،) و هر چیز را جفت آفریدیم (مراد از جفت طرف مقابل هست، و بدیهی است که هر چیزی متضمّن چنان صفت ذاتی یا عرضی می‌باشد، که در جفت مقابل آن ضد و یا نقیض آن ملحوظ می‌باشد، که در مقابل اولی قرار می‌گیرد؛ مانند آسمان و زمین، جوهر و عرض، گرمی و سردی، تلخ و شیرین، کوچک و بزرگ، زشت و زیبا، سفیدی و سیاهی، روشنی و تاریکی، و غیره) تا شما (از این مصنوعات توحید را) بفهمید (و ای پیامبر! به آنها بگو که چون این مصنوعات بر یگانگی صانع دلالت می‌کنند، پس شما (باید از آن استدلال نموده به همین دلیل) به سوی (توحید) خدا (گرایش پیداکرده به جانب او) بدوید (اوّلاً خود عقل، با توجّه به دلایل مذکور، اعتقاد به توحید را، ضروری می‌داند، سپس) من (نیز) از جانب خداوند برای (تفهیم نمودن) شما ترساننده‌ای آشکارا هستیم (که اعلام می‌دارم که بر منکرین توحید، عذاب خواهد رسید؛ پس با توجّه به خوف از عذاب، اعتقاد به توحید،

بیشتر ضروری است،) و (سپس جهت توضیح بیشتر می‌گوید که) همراه با خداوند قایل به معبودی دیگر نباشید، (سپس به خاطر مضمون توحید، با عبارت دیگر انذار را تأکید نمود، که) من برای (فهماندن) شما از جانب خداوند، ترسانندهای آشکار هستیم، (پس از این، خداوند می‌فرماید، که شما بدون شک و تردید در واقع نذیر مبین هستید، هم چنان‌که اکنون بیان شد، ولی مخالفان شما چنان جاهل‌اند که معاذالله گاهی شما را ساحر و گاهی مجنون معرّفی می‌کنند، پس شما صبور باشید؛ زیرا چنان که آنها به شما می‌گویند) هم چنین (بوده است وضع پیامبران گذشته که) هیچ پیامبری به سوی (کفّار) ملّت‌های گذشته نیامده است، مگر آن‌که (همه و یا بعضی) او را ساحر و یا مجنون گفته‌اند، (سپس از اجماع کفّار بر این موضوع که پیامبران را ساحر و یا مجنون خطاب می‌کنند، تعجّب می‌فرماید، که) آیا آنان پیاپی یکدیگر را وصیت کرده‌اند، (این اتّفاق چنان نشان می‌دهد که گویی از نسلی به نسلی دیگر وصیت شده که چون در زمان شما رسولی بیاید، او را چنین بگویید، سپس حقیقت واقعه را بیان می‌فرماید، که در حقیقت وصیّتی نسده، حتی بعضی از ملّت‌ها با بعضی ملاقاتی نداشته‌اند،) بلکه (در حقیقت علّت این اجماع و اتّفاق آن است که) همه‌ی آنان مردمانی سرکش هستند، (و به سبب این نظریه سرکشی است، و چون سرکشی در همه‌ی آنها مشترک است، بنابر این قول آنان نیز مشترک است،) پس (وقتی که در گذشته مردم چنین بوده‌اند، و نیز معلوم گشت که سبب آن طغیان است، پس) شما التفاتی به (گفته‌ی) آنان نکنید، (به کفر و اندیشه‌ی تکذیب آنان قرار نگیرید؛) زیرا هیچ ملامتی متوجّه شما نخواهد شد، (چنان که خداوند در آیه‌ی ۱۱۹ سوره‌ی بقره فرموده است: ﴿**وَ لَا تَسْئَلُ عَنْ أَصْحَابِ الْجَحِيمِ**﴾) و (با اطمینان وظیفه‌ی خود را انجام دهید، و فقط به مردم) تفهیم کنید؛ زیرا تفهیم نمودن (در حق کسانی که موفّق به

ایمان آوردن نیستند، تنها می‌تواند اتمام حجّت واقع شود، ولی در حق کسانی که موّفق به ایمان آوردن شدند، مفید می‌باشد؛ زیرا که) به اهل ایمان (چه تازه ایمان آورده باشند، و چه از قبل مؤمن بوده‌اند،) نفع می‌رساند، (به هر حال این تذکّر متضمّن فواید عام و حکمتی برای همه است؛ لذا شما آن را انجام دهید، و برای ایمان نیاوردن کسی اندوه نخورید.)

معارف و مسایل

آیات گذشته حاوی بحث آخرت، قیامت و عذاب منکرین معاد بودند، و این آیات مشتمل بیان قدرت کامل حق تعالیٰ می‌باشد، که به موجب آن تعجّب منکرین قیامت و دوباره زنده شدن مردگان، از بین رفته است، و ضمن اثبات توحید، به ایمان به مقام رسالت تأکید شده است.

﴿بَنَيْنَـٰهَا بِأَيْيدٍ وَ إِنَّا لَمُوسِعُونَ﴾ لفظ «اید» به معنای قوّت و قدرت آمده است، حضرت ابن عبّاس در اینجا لفظ «اید» را چنین تفسیر فرموده است: **﴿فَفِرُّوٓا إِلَى ٱللَّهِ﴾** یعنی بشتابید به سوی خدا، حضرت ابن عبّاس فرموده است که از گناهان خود فرار نموده و با توبه به سوی خدا بشتابید.

ابوبکر ورّاق و جنید بغدادی فرموده‌اند که نفس و شیطان مردم را به سوی معاصی فرا می‌خوانند، و آدمی را فریب می‌دهند، از آنها بگریزید و به خدا پناه ببرید، که او شما را از شرّ آنها نجات خواهد داد[1].

وَمَا خَلَقْتُ ٱلْجِنَّ وَٱلْإِنسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ ﴿۵۶﴾ مَآ أُرِيدُ مِنْهُم مِّن رِّزْقٍ وَمَآ أُرِيدُ

و من جن و انسان را که آفریدم برای بندگی خودم. نمی‌خواهم از آنها رزقی و نمی خواهم

---

۱ - قرطبی.

أَن يُــــطْعِمُونَ ﴿۵۷﴾ إِنَّ اللهَ هُــوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْــقُوَّةِ الْــمَتِينُ ﴿۵۸﴾
کــه بــه مــن غــذایــی بــدهند. خــداونــد، اوست روزی دهــنده، نــیرومند قــوی.

فَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذَنُوباً مِّثْلَ ذَنُـوبِ أَصْـحَـٰبِهِمْ فَـلَا يَسْـتَعْجِلُونِ ﴿۵۹﴾
پس‌دلو گناهکاران پر شد، همچنانکه‌پر شد دلو هـمراهـان‌شان، پس ازمـن شـتاب‌نخواهـند.

فَوَيْلٌ لِّلَّذِيـنَ كَفَرُوا مِن يَوْمِهِمُ الَّذِى يُـوعَدُونَ ﴿۶۰﴾
پس‌ویرانی‌است برای‌منکران‌از روزشان‌که به‌آنها وعده شده‌است.

خلاصه‌ی تفسیر

(در حقیقت) من انسان و جن را بدین جهت، آفریدم که عبادت مرا بجا بیاورند، (و ترتّب منافع دیگر بر آفرینش جن و انس به جهت کمال عبادت، منافی این امر نیست، و نیز عدم صدور عبادت از بعضی جن و انس هم منافاتی با این مطلب ندارد؛ زیرا حاصل: ﴿لِيَعْبُدُونِ﴾ ناشی از اراده‌ی تشریعی است، یعنی امر نمودن آنان به عبادت، مبتنی بر اراده‌ی تکوینی، یعنی اجبار کردن آنها بر عبادت نیست، و تخصیص جن و انس بدان جهت است که مراد از عبادت، عبادت بالاختیار و ابتلاست، و ملایک اگر چه عبادت می‌کنند، ولی مورد ابتلا قرار نمی‌گیرند، و مخلوقات دیگر چون حیوانات و نباتات و غیره، اختیاری ندارند، حاصل مطلب این‌که (خداوند می‌فرماید) هدف من به‌کار گرفتن آنها در عبادت شرعی است، و بجز این) من از آنان روزی دادن (مخلوقات را) نمی‌خواهم، و نیز نمی‌خواهم که به من روزی دهند، بلکه خداوند متعال خود، رازق همه می‌باشد، (پس نیازی به روزی رساندن مردم به او نمی‌باشد، و او تعالی) نیرومند است، بسیار نیرومند، (که احتمال عقلی عجز، ضعف و دیگر نیازمندیها، در ذات مقدّس او راه ندارد، پس ممکن نیست که او از کسی روزی بخواهد، بحث تا

اینجا در بیان ترغیب بود، سپس ترهیب بیان می‌گردد، که چون وجوب عبادت به اثبات رسید، و مهمترین رکن آن ایمان است، پس اگر باز هم ایشان بر کفر و شرک خود مصرّ باشند) پس (باید بشنوند که) نوبت (سزای) آن ظالمان نیز (در علم الهی مقرر) هست، هم چنان‌که در خصوص هم مشربان آنان (در گذشته) نیز نوبتی (مقرّر) بود، (در علم خداوند برای سزای هر مجرم و ظالمی، وقت خاصّی، مقرّر است، و بدین ترتیب وقت و نوبت همه‌ی مجرمین فرا می‌رسد، آنگاه آنها به عذاب مبتلا می‌شوند، چه در هر دو جهان، و چه تنها در آخرت) پس نزدیکی (عذاب) را از من تقاضا نکنند، (چنان که عادت آنهاست که به هنگام شنیدن تهدید و وعید، به صورت انکار خواهان عذاب می‌شوند،) الغرض (چون روزهای نوبت آنان بر سند که از همه شدیدتر روز موعود قیامت است، پس) با فرا رسیدن آن روز که به کفّار وعده شده بود، ویرانی عظیمی متوجّه آنها خواهد شد، (چنان که این سوره‌ی هم با همین وعده آغاز شد که: ﴿**إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَصَادِقٌ ○ وَ إِنَّ الدِّينَ لَوَاقِعٌ**﴾ و حسن افتتاح و خاتمه این، ظاهر و آشکار گردید.)

معارف و مسایل

هدف از آفرینش جن و انس

﴿**وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ**﴾ یعنی ما جن و انس را بجز برای عبادت، برای هدفی دیگر نیافریدیم، این مطلب ظاهراً با دو اشکال مواجه است: نخست آن‌که چون مخلوقی را خداوند برای امر خاصّی آفریده است، و خواست او بوده است که این امر را انجام دهند، پس عقلاً محال و غیر ممکن است که آن مخلوق بتواند از آن منحرف شود، و سرکشی کند؛ زیرا انجام هر کاری بر خلاف مشیّت و خواست خدا، محال است، اشکال

دوم این‌که در این آیه هدف آفرینش انسان و جن در عبادت منحصر شده است، در صورتی که در آفرینش آنها علاوه بر عبادت فواید و حکمتهای دیگری هم وجود دارد.

در پاسخ به اشکال نخست، بعضی از مفسّرین این حکم را مختص به مؤمنین قرار داده‌اند، یعنی ما جن و انس مؤمن را جز برای عبادت خلق نکرده‌ایم، و ظاهر است که مؤمنین تا حدی به عبادت پایبند هستند، این نظریه ضحاک، سفیان و غیره می‌باشد، و از قرائتی از حضرت ابن عبّاس در این آیه، لفظ مؤمنین هم مذکور است با این عنوان که: **﴿وَ مَا خَلَقْتُ اَلْجِنَّ وَ اَلْإِنسَ مِنَ اَلْمُؤْمِنِينَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾** از این قرائت این موضوع تأیید می‌گردد که این مطلب برای مؤمنین بیان شده است، و برای رفع این اشکال در خلاصه‌ی تفسیر گفته شد که مراد از اراده‌ی الهی در این آیه، اراده‌ی تکوینی نیست، که وقوع خلاف آن، محال باشد، بلکه مراد از آن اراده‌ی تشریعی است، یعنی ما فقط آنها را بدین جهت آفریدیم تا آنها را مأمور به عبادت کنیم. چون امر الهی مشروط به اختیار انسانی است؛ لذا وقوع خلاف آن محال نیست، یعنی خداوند به همه دستور عبادت داده، ولی همراه با این دستور به آنها اختیار داده است، پس گروهی این اختیار خدادادی را صحیح به کار برده و به عبادت پرداخته‌اند، و بعضی دیگر به غلط استعمال نموده از عبادت سرباز زده‌اند، این رأی حضرت علی رضی الله عنه، است که امام بغوی آن را نقل نموده است، و توجیه بهتر و بی‌غش آن، چنان است که در تفسیر مظهری بیان شده است، که مطابق آن، مراد از آیه، این است، که «ما خلقت» آنها را به نحوی انجام دادیم که در وجود آنها استعداد و صلاحیت عبادت را نهادیم، چنان‌که در طبع هر جن و انس این استعداد فطرتاً موجود است؛ پس گروهی آن را در مسیر صحیح به کار می‌برند، و پیروز می‌شوند، و بعضی دیگر آن استعداد را در معاصی و شهوات تضییع می‌نمایند، و

مصداق این موضوع، آن حدیثی است، که رسول خداﷺ، فرمود: «**کل مولود یولد علی‌الفطرة فابواه یهودانه او یمجسانه**» هر نوزادی بر اساس فطرت متولّد می‌شود، پس پدر و مادر، او را از فطرت باز می‌دارند، یهودی یا مجوسی بار می‌آورند.

مقصود از آفرینش بر فطرت در نزد اکثر علما، آفرینش بر دین اسلام است، چنان‌که در این حدیث آمده است که در وجود هر انسانی طبعاً و خلقتاً استعداد و صلاحیت دین و ایمان به ودیعت گذاشته شده است، و چه بسا پدر و مادر این استعداد را ضایع می‌کنند، و بر مسیر کفر سوق می‌دهند، هم چنین این آیه: ﴿**إِلَّا لِيَعْبُدُونِ**﴾، می‌تواند چنین مفهومی داشته باشد، که در هر فرد جن و انس، خداوند صلاحیت و استعداد عبادت را گذاشته است، والله سبحانه و تعالیٰ اعلم.

پاسخ به اشکال دوم در خلاصه‌ی تفسیر چنین آمده است که، آفرینش مخلوقی برای عبادت فواید و منافع دیگر را نفی نمی‌کند.

﴿**مَا أُرِيدُ مِنْهُمْ مِن رِّزْقٍ**﴾ یعنی من با آفریدن جن و انس طبق عادت عموم مردم، نفع ذاتی خود را در نظر نگرفته‌ام، تا آنها برای من، یا برای خود، یا عموم مخلوقات، روزی پدید بیاورند، و یا با کسب خویش مرا روزی بدهند، تمام این گفتگو مطابق روش و عادت عامه‌ی انسان آورده شده است؛ زیرا هدف بزرگترین انسان که برده‌ای می‌خرد و مبالغی بر او صرف می‌نماید، این است که او را به‌کار گیرد، و ضروریات خود را دفع نموده در کارها از او کمک حاصل کند، و یا او از کسب خویش به آقا بدهد، تا امرار معاشش تأمین گردد، و حق تعالیٰ از همه‌ی اینها پاک و منزّه می‌باشد، لذا فرمود: هدف من از آفریدن آنها، نفع ذاتی خود من نیست،

﴿**ذَنُوباً**﴾ لفظ «ذنوب» به فتح ذال در اصل به دلو بزرگ گفته می‌شود، بر عموم چاههای موجود در روستاها، جهت سهولت امر بر داشت آب، نوبت

مقرّر می‌گردد، و هر کسی به نوبه‌ی خود، آب بر می‌دارد؛ بنابر این، در اینجا لفظ «ذنوب» به معنای نوبت است.

مقصود این‌که چنان‌که به امم گذشته در زمان خودشان فرصت عمل داده شد، و چون هر کدام در نوبت خود کار نکردند گرفتار عذاب شده از بین رفتند، هم چنین برای مشرکین زمان حاضر نوبتی مقرّر است، که اگر تا آن زمان از کفر خود باز نیامدند، به عذاب الهی گرفتار خواهند شد، چه در این جهان، و چه در آن جهان؛ لذا ای پیامبر، به آنها بفرما از عجله نمودن باز بیایید، یعنی پاسخ کفّار که به صورت تکذیب و انکار، می‌گویند که اگر ما مجرمان واقعی هستیم و وقوع عذاب برای مجرمین طبق نظر شما ثابت است، پس چرا بر ما عذاب واقع نمی‌شود، این است که عذاب سر موعد مقرّر و نوبت خودش می‌آید، نوبت شما هم فرا خواهد رسید، شتاب نکنید.

الحمد لله که سوره ذاریات روز دوشنبه به تاریخ ۲۱ ربیع‌الاول سنه ۱۳۹۱ هق به اتمام رسید.

هم چنین خدا را شکر که ترجمه‌ی آن به فارسی نیز در تاریخ بیستم شعبان المعظم سنه ۱۴۰۹ هق به پایان رسید.

***

سورة الطُّوْرِ

سورة الطُّور مكية و هی تسع و اربعون آية و فيها ركوعان

سوره‌طور درمکّه نازل‌شده و دارای چهل‌ونه آیه و دو رکوع می‌باشد

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

شروع به‌نام‌خداکه بی‌حد مهربان‌و بی‌نهایت رحیم‌است

وَ الطُّورِ ﴿۱﴾ وَ كِتٰبٍ مَّسْطُورٍ ﴿۲﴾ فِی رَقٍّ مَّنشُورٍ ﴿۳﴾ وَ الْبَيْتِ

قسم به طور. و به کتاب نوشته شده. در ورق کشاده. و به خانه‌ی

الْمَعْمُورِ ﴿۴﴾ وَالسَّقْفِ الْمَرْفُوعِ ﴿۵﴾ وَالْبَحْرِ الْمَسْجُورِ ﴿۶﴾ إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ

آباد. و به بام بلند. و به دریای جوشان. بی‌شک عذاب رب تو

لَوٰقِعٌ ﴿۷﴾ مَّا لَهُ مِن دَافِعٍ ﴿۸﴾ يَوْمَ تَمُورُ السَّمَآءُ مَوْراً ﴿۹﴾ وَ تَسِيرُ

واقع‌شدنی‌است. نیست برای‌آن دفع کننده‌ای. روزی‌که بلرزدآسمان لرزیدن. وراه بروند

الْجِبَالُ سَيْراً ﴿۱۰﴾ فَوَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ ﴿۱۱﴾ الَّذِينَ هُمْ فِی خَوْضٍ

کوههاراه‌رفتن. پس‌ویرانی‌است درآن‌روزبرای‌تکذیب‌کنندگان. آنانکه‌سخن‌سازی‌می‌کنند

يَلْعَبُونَ ﴿۱۲﴾ يَوْمَ يُدَعُّونَ إِلَىٰ نَارِ جَهَنَّمَ دَعّاً ﴿۱۳﴾ هٰذِهِ

بازی‌کنان. روزی که به شدت سوق داده می‌شوند به سوی جهنم سوق‌داده شدن. این‌است

النَّارُ الَّتِی كُنتُم بِهَا تُكَذِّبُونَ ﴿۱۴﴾ أَفَسِحْرٌ هٰذَآ أَمْ أَنتُمْ لَا تُبْصِرُونَ ﴿۱۵﴾

آن آتشی که شما آن را دورغ می‌دانستید. آیا این سحری است یا شما نمی‌بینید.

أَصْـلَوْهَا فَـاصْبِرُوٓا أَوْ لَا تَـصْبِرُوا سَـوَآءٌ عَـلَيْكُمْ إِنَّـمَا تُـجْزَوْنَ
وارد شوید در آن، پس صبر کنید یـا صـبر نکـنید بـرابـر است بـر شـما، جـزا داده مـی‌شوید

مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿۱۶﴾ إِنَّ ٱلْمُتَّقِينَ فِى جَنَّـٰتٍ وَ نَعِيمٍ ﴿۱۷﴾ فَـٰكِهِينَ بِـمَآ
به‌آنچه می‌کردید. کسانی‌که ترسنده‌اند در بـاغها و نـعمتها مـی‌باشند. میوه خـورنده از آنـچه

ءَاتَـٰهُمْ رَبُّهُمْ وَ وَقَـٰهُمْ رَبُّهُمْ عَذَابَ ٱلْجَحِيمِ ﴿۱۸﴾ كُلُوا وَٱشْـرَبُوا هَـنِيٓـًٔا
داده‌به‌آنها ربشان، ونجات‌داد آنـهارا ربشـان‌ازعـذاب‌دوزخ. بـخورید وبـنوشید خـوشگوار،

بِـمَا كُـنتُمْ تَـعْمَلُونَ ﴿۱۹﴾ مُـتَّكِئِينَ عَـلَىٰ سُـرُرٍ مَّـصْفُوفَةٍ وَ
در عـوض کـارهایی کـه مـی‌کردید. تکـیه داده بـر تـختها گـذاشـته شـده بـه ردیـف، و

زَوَّجْـنَـٰهُم بِـحُورٍ عِـينٍ ﴿۲۰﴾ وَ ٱلَّـذِينَ ءَامَـنُوا وَٱتَّـبَعَتْهُمْ
به ازدواج شان دادیم حورهای بزرگ چشم را. کسانی که یـقین کـردند و بـه راه شـان رفـتند،

ذُرِّيَّتُهُم بِإِيمَـٰنٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ مَآ أَلَتْنَـٰهُم مِّنْ عَمَلِهِم مِّن شَـىْءٍ
اولادشان از روی‌ایمان، پیوست کردیم بـه‌آنها اولادشـان را، ونکـاستیم ذره‌ای‌از کـردارشـان،

كُلُّ ٱمْـرِىٍٕ بِـمَا كَسَبَ رَهِـينٌ ﴿۲۱﴾ وَ أَمْـدَدْنَـٰهُم بِـفَـٰكِهَةٍ وَ لَـحْمٍ مِّـمَّا
هر انسان بـه کـردار خـودش گـرفتار است. پـیاپی دادیـم بـه آنـها میوه و گـوشت از آنـچه

يَشْـتَهُونَ ﴿۲۲﴾ يَـتَنَـٰزَعُونَ فِـيهَا كَأْساً لَّا لَـغْوٌ فِـيهَا وَ لَا
می‌خواهند. می‌ربایند از یکدیگر در آنـجا لیـوان، نـه بـیهوده گـویی است در آن شـراب و نـه

تَأْثِيمٌ ﴿۲۳﴾ وَ يَطُوفُ عَلَيْهِمْ غِلْمَانٌ لَّهُمْ كَأَنَّهُمْ لُؤْلُؤٌ مَّكْنُونٌ ﴿۲۴﴾ وَ أَقْـبَلَ
درگناه افتادن. ودور می‌زنند برآنـها بـچه‌هایشان گـویی‌که مـرواریـدند پـنهان. و روی‌آوردنـد

بَعْضُهُمْ عَـلَىٰ بَـعْضٍ يَـتَسَآءَلُونَ ﴿۲۵﴾ قَـالُوٓا إِنَّـا كُـنَّا قَـبْلُ فِـىٓ أَهْـلِنَا
بعضی بر بعضی که از همدیگر می‌پرسند. گفتند که مـابودیم پـیش از ایـن در خـانه‌های خـود

مُشْفِقِينَ ﴿۲۶﴾ فَمَنَّ اللهُ عَلَيْنَا وَ وَقَـٰنَا عَذَابَ السَّمُومِ ﴿۲۷﴾ إِنَّا كُنَّا مِن قَـبْلُ
ترسان. پس احسان کرد خدا بر ما و نجاتمان داد از عذاب سوزان. ما پیش از این

نَـدْعُـوهُ إِنَّـهُ هُـوَ الْبَـرُّ الـرَّحِـيـمُ ﴿۲۸﴾
می‌خواندیم او را، بی‌شک اوست نیک روش مهربان.

خلاصه‌ی تفسیر

قسم به (کوه) طور و به کتابی که به صورت نامه‌ای سرگشاده نوشته شده است، (مراد نامه‌ی اعمال است که نسبت به آن در آیه‌ی ۱۳ سوره‌ی اسراء آمده است: ﴿كِتَاباً يَلْقَاهُ مَنْشُوراً﴾، و آنچه در آن نوشته از روی تشبیه کاغذ گفته شده است،) و (قسم) به بیت المعمور (که در آسمان هفتم عبادتگاه فرشتگان می‌باشد، کما فی الدر مرفوعاً) و (قسم) به سقف بالا (که مراد از آن آسمان است، چنان‌که خداوند در آیه‌ی ۳۲ از سوره‌ی انبیا فرموده است: ﴿وَ جَعَلْنَا السَّمَاءَ سَقْفاً مَحْفُوظاً﴾ و نیز در آیه‌ی ۲ از سوره‌ی رعد فرموده است: ﴿اللهُ الَّذِى رَفَعَ السَّمٰوٰتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ﴾ و صح بهذا التفسير عن علی بسند صحیح کنز العمال عن مستدرک الحاکم) و (قسم) به دریای (شور) که پر (از آب) است (سپس در مقام جواب قسم می‌فرماید) که یقیناً عذاب پروردگار تو حتماً واقع خواهد شد، و کسی نمی‌تواند آن را تغییر دهد (و در) روزی (واقع خواهد شد) که آسمان به لرزه در می‌آید، و کوهها (از جای خود) به حرکت در می‌آیند، (و مراد از آن روز قیامت است، و لرزیدن یا به اعتبار معنی متبادر است، و یا مراد از آن انشقاق است، که در آیه‌ی ۳۷ سوره‌ی رحمٰن آمده است: ﴿فَإِذَا انْشَقَّتِ السَّمَاءُ﴾ و در روح المعانی هر دو تفسیر از حضرت ابن عبّاس منقول اند، و هیچ تفاوتی بین این دو تفسیر نیست؛ زیرا می‌توانند پیاپی متحقّق بگردند، در اینجا حرکت کوهها آمده است، و در آیاتی دیگر ریزه ریزه شدن آنها و در آیاتی دیگر

برباد رفتن آنهاست، چنانکه خداوند در آیه‌ی ۱۰۵ از سوره‌ی طه می‌فرماید: ﴿**يَنْسِفُهَا رَبِّى**﴾ و نیز در آیه‌ی ۵ از سوره‌ی واقعه می‌فرماید: ﴿**وَ بُسَّتِ الْجِبَالُ بَسّاً فَكَانَتْ هَبَاءً**﴾ و هدف از این قسمها نزدیک گردانیدن مقسم به، در ذهن است، که علّت اصلی وقوع قیامت پاداش و سزاست، و مدار کار در مجازات، احکام شرعی است، پس در قسم یاد نمودن به کوه طور، به این مطلب اشاره دارد که خداوند صاحب کلام و احکام است، و مبنای مجازات موافقت یا مخالفت با احکام است، و قسم خوردن به نامه‌ی اعمال اشاره بر این مطلب است، که مجازات بر محفوظ و منضبط شدن موافقت و یا مخالفت، موقوف است، و آن در صورتی است که اطاعت از احکام الهی لازم باشد، و قسم خوردن به بیت‌المعمور اشاره به این مطلب دارد که عبادت چنان امر ضروری است، که فرشتگان با این‌که جزا و سزایی ندارند از آن آزاد نشدند، نتیجه‌ی مجازات دوتاست: جنّت، دوزخ، قسم خوردن به آسمان به این مطلب اشاره دارد که جنّت چنان مقام والایی است که آسمانها به آن نمی‌رسند، و قسم یاد نمودن به بحر مسجور به این مطلب اشاره دارد که دوزخ مانند دریایی ترسناک است، این می‌تواند وجه تخصیص قسمها به این اشیا باشد، و توجیه خود قسم به اینها در ذیل آیه‌ی ۷۲ از سوره‌ی حجر ﴿**لعمرك**﴾ و نیز غرض و هدف آن در ابتدای سوره‌ی صافات گذشت، سپس بعضی از وقایع این روز را بیان می‌فرماید، چون مشخص شد که برای مستحقّین عذاب، حتماً عذاب خواهد آمد، پس کسانی که تکذیب کننده قیامت و دیگر امور برحق توحید و رسالت) هستند، (و) کسانی که در شغل (تکذیب به) بیهودگی، می‌پردازند، (که به سبب آن مستحقّ عذاب شده‌اند، پس در آن زمان، بدبختی آنان فرا خواهد رسید،) روزی که آنها را به سختی به سوی آتش دوزخ می‌آورند؛ (زیرا کسی با رضایت خود از چنین جاههای نمی‌گذرد، و چون وقت انداختن

آنان در جهنّم پیش می‌آید به شکلی انداخته می‌شوند که در آیه‌ی ۴۱ سوره‌ی رحمٰن آمده است: ﴿فَيُوخَذُ بِالنَّوَاصِي وَالْأَقْدَامِ﴾ و دوزخ را به آنان نشان داده از روی توبیخ می‌گویند، که) این همان دوزخ است که شما آن را تکذیب می‌کردید، (آیاتی را که متضمّن خبر دوزخ بود، تکذیب می‌کردید. و نیز به آنها سحر می‌گفتید، آری آنها در نزد شما سحر بودند) پس آیا این (هم) سحر است، (ببینید و بگویید) یا این‌که شما (اکنون هم) نمی‌بینید، (هم چنان‌که در دنیا به علّت ندیدن منکر شده بودید، پس اکنون) در آن داخل شوید، پس چه (به آن) صبر کنید یا صبر نکنید، هر دو در حق شما برابرند، (و با واویلا گفتن از آن، رهایی نخواهید یافت، و نه با تسلیم و انقیاد و سکوت مورد عفو و مرحمت قرار می‌گیرید، و نه از آن بیرون آورده می‌شوید؛ بلکه باید همیشه در آن بمانید) و هم چنان‌که شما می‌کردید به شما جزا داده می‌شود، (شما کفر کرده بودید که بزرگترین نافرمانی و ناشکری به حقوق الله تعالیٰ و کمالات غیر متناهی اوست، پس در سزای آن جاودانگی در دوزخ نصیب شما می‌گردد، که عذابی اشد و غیر متناهی است، سپس در مقابل این، پاداش سپاسگزاران را بیان می‌نماید، که) اهل تقوا بدون شک در باغهای بهشت و اسباب عیش می‌باشند (و) به آنچه (از اسباب عیش و راحتی که) پروردگار آنان به آنها داده است، خوشحال می‌شوند، و پروردگارشان آنها را از عذاب دوزخ محفوظ نگاه می‌دارد، (و ضمن داخل کردن‌شان به جنّت، می‌فرماید که) نیک بخورید و بیاشامید، به مشابه پاداش کردار (نیک) تان (که در دنیا انجام می‌دادید) تکیه داده بر تختهایی که به ردیف چیده شده‌اند، و ما آنها را با زنانی سفید و بزرگ چشم، (حوران) ازدواج می‌دهیم، (و چنین حالتی برای همه‌ی اهل ایمان است) و (سپس از آن مؤمنین خاصی ذکر می‌شوند که اولاد آنها نیز به ایمان موصوف بودند، لذا می‌فرماید که) کسانی که ایمان آوردند و فرزندان‌شان

هم در ایمان با آنها همراه شدند، یعنی آنان هم ایمان آوردند، اگر چه در کردار به پایه‌ی پدران خود نرسیدند، به قرینه‌ی عدم ذکر اعمال، و نیز در احادیث به صراحت آمده است که: «**کانوا دونه فی‌العمل، وکانت منازل آبائهم ارفع، و لم یبلغوا درجتهم و عملهم**»[1]. پس اگر چه مقتضای قلّت عمل این بود که منزلت آنها کمتر باشد، امّا به خاطر اکرام پدران مؤمن شان و خوشحال گردانیدن آنها) ما فرزندان‌شان را نیز (در پایه و منزلت) با آنها شامل می‌کنیم و (به جهت این مشمول گردانیدن) ما از اعمال آنها (متبوعین اهل جنّت) چیزی کم نمی‌کنیم (که مقداری از اعمال متبوعین گرفته به فرزندان‌شان بدهیم، تا از نظر مقام هر دو گروه با هم برابر باشند، مانند این‌که نزد کسی ششصد تومان باشد و در نزد دیگری چهارصد تومان و هدف برابر کردن آن دو نفر باشد، یکی از صورت برابری چنان است، که از صاحب ششصد تومانی، صد تومان گرفته به صاحب چهارصد تومانی بدهند، تا برای هر کدام پانصد تومان باشد.

صورت دوم این‌که از صاحب ششصد تومانی چیزی کاسته نشود، بلکه دویست تومان به صاحب چهارصدتومانی بدهند تا هر دو برابر شده هرکدام مالک ششصد تومان قرار گیرند.

پس مطلب این‌است که در آنجا، صورت اوّل واقع نخواهد شد، که در اثر آن متبوع از پایه و مقامش با کاستن‌از عملش به درجه‌ی پایین‌تری تنزّل بیابد، و تابع ارتقا یافته هر دو در پایه‌ی متوسط باهم برابر قرار بگیرند، بلکه صورت دوم واقع می‌شود که متبوع در درجه‌ی عالیه خودش باقی می‌ماند، و تابع تا پایه‌ی او ارتقا داده می‌شود، و شرط ایمان در متبوع و نسل او از آن جهت است، که اگر ذرّیّت مؤمن نباشند، نمی‌توانند با آبای مؤمن ملحق بشوند؛ زیراکه) هر شخصی از کفّار در اعمال (کفرآمیز) خود محبوس (فی

---

۱ - رواها فی‌الدر المنثور.

النار و ماخوذ) می‌باشد (چنان که در آیه‌ی ۳۸ از سوره‌ی مدثر فرموده است: ﴿**كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ إِلَّا أَصْحَـٰبَ ٱلْيَمِينِ**﴾ فسّره ابن عبّاس کما فی‌الدر، یعنی هیچ راهی برای نجات نیست، لذا الحاق آنها با آبای مؤمنین متصوّر نمی‌باشد؛ بنابر این در الحاق ذرّیّت به آبا، ایمان مشروط به است) و (سپس مطلق اهل ایمان و اهل جنّت بیان می‌گردد، که) ما به‌طور روزافزونی و مطابق میلشان به آنان هر نوع میوه و گوشت خواهیم داد، (و) در آنجا (به صورت شوخی) جام شراب را از یکدیگر می‌ربایند، که آن (شراب) متضمّن هذیان‌گویی نمی‌باشد؛ (زیرا مست نمی‌گردند) و سخن بیهوده‌ای (برخلاف عقل و متانت) بر زبان نمی‌آورند، و (جهت آوردن میوه و چیزهای دیگر) بچه‌هایی در نزد آنان رفت و آمد می‌کنند که (در مورد خصوصیات آنها در سوره‌ی واقعه بحث خواهد شد و آنها) به (خدمت آنها مختص می‌باشند، (و از نظر غایت حسن و جمال چنان می‌باشد که) گویی چون مرواریدند، در پوش نگهداشته شده، (که ذرّه‌ای گرد و غبار بر آنها ننشسته است و بی‌نهایت درخشان خواهند شد) و (مسرّت روحانی نیز برای آنان حاصل خواهد شد، که) ضمن توجّه به یکدیگر با همدیگر صحبت می‌کنند، (و در اثنای گفتگو) چنین هم می‌گویند که (ای برادر!) ما پیش از این در خانه‌ی خود (که دنیا باشد، از سرانجام کار) می‌ترسیدیم، پس خداوند بر ما احسان بزرگی فرمود، و ما را از عذاب دوزخ نجات داد، (و) ما پیش از این (در دنیا) از او می‌خواستیم (و دعا می‌کردیم، که ما را ضمن نجات از دوزخ در جنّت داخل بفرماید، پس خداوند دعای ما را اجابت نمود، و) اوست در حقیقت احسان کننده و مهربان بزرگ، (و از این مضمون حصول مسرّت روشن است، و چون این امر از دو جهت نعمتی بود، یکی به جهت مطلق نجات از عذاب، دوم اجابت دعای ما بندگان نالایق، بنابر این، آن به دو عنوان تعبیر گردید.)

معارف و مسایل

﴿وَٱلطُّورِ﴾ طور در زبان عرب به کوهی اطلاق می‌شود که در آن درخت بروید، و در اینجا مراد از آن، طور سینین است که در سرزمین مدین واقع است، و بر آن، حضرت موسی علیه السلام، به مقام کلیم‌اللّهی مشرّف شدند، در بعضی روایات حدیث آمده است که در دنیا چهار کوه‌اند که از کوههای بهشت به شمار می‌آیند، یکی از آنها کوه طور است[1].

در قسم یاد نمودن خداوند به کوه طور، ضمن اشاره به تعظیم و تشریف خاص آن، به این حقیقت نیز اشاره دارد که برای بندگان برخی کلام و احکام نازل شده که پایبندی بر آنها لازم و ضروری است.

﴿وَكِتَٰبٍ مَّسْطُورٍ ۝ فِى رَقٍّ مَّنشُورٍ﴾ لفظ «رق» در اصل به پوست باریک و نازک گفته می‌شود، که جهت نوشتن به جای کاغذ به کار گرفته می‌شد، و مراد از آن در اینجا چیزی است که بر آن نوشته می‌شود، بنابر این، از آن به کاغذ ترجمه می‌شود و مراد از «کتاب مسطور» نامه‌ی اعمال انسان است، هم چنان‌که در خلاصه‌ی تفسیر بیان گردید و بعضی از مفسّرین معتقدند که مراد از آن قرآن کریم است[2].

کعبه‌ی آسمان بیت المعمور

﴿وَٱلْبَيْتِ ٱلْمَعْمُورِ﴾ بیت المعمور در آسمان، کعبه فرشتگان است، که در مقابل کعبه‌ی دنیاست، از احادیث صحیحین ثابت است که وقتی رسول‌خدا ﷺ، در شب معراج به آسمان هفتم رسید، به بیت‌المعمور برده شد، جایی که در روزی هفتاد هزار فرشته جهت عبادت وارد آن می‌شدند، و پس از این هرگز نوبت دیگری به آنها نمی‌رسید؛ (زیرا روز دوم نوبت

---

۱ - قرطبی. ۲ - قرطبی.

فرشتگان دیگر است)[۱].

بیت المعمور، کعبه فرشتگانی است که اهل و ساکن آسمان هفتم می‌باشند، بنابراین وقتی که رسول‌خداﷺ، در شب معراج به بیت‌المعمور رسید، ملاحظه نمود که حضرت ابراهیم‌علیه‌السلام، بر دیوار آن تکیه زده و نشسته‌اند، و چون او بانی کعبه‌ی دنیا بود، خداوند متعال در مقام پاداش، رابطه‌ی او را با کعبه‌ی آسمان برقرار نمود[۲].

﴿وَالْبَحْرِ الْمَسْجُورِ﴾ مراد از بحر، دریاست، و مسجور از سجر مشتق شده است که به چندین معنا می‌آید، که یکی از معانی آن شعله‌ور ساختن آتش است، بعضی از مفسّرین معتقدند که همین معنای در اینجا مراد می‌باشد، و مطلبش این است که قسم به دریا که شعله‌ور می‌گردد، و اشاره بدان است که همه‌ی دریاها در روز قیامت شعله‌ور خواهند شد، چنان‌که در آیه‌ی ۶ از سوره‌ی تکویر آمده است که: ﴿وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ﴾ یعنی دریاها ضمن شعله‌ور شدن از چهارطرف مردمان میدان محشر را احاطه می‌کنند، و همین معنا را حضرت سعید بن مسیّب از حضرت علی نقل فرموده است، و نیز حضرت ابن عبّاس و سعید بن مسیّب و مجاهد و عبدالله بن عمر چنین تفسیر نموده‌اند[۳].

شخص یهودی از حضرت علی‌رضی‌الله‌عنه، پرسید که: جهنّم کجاست؟ آن‌جناب‌رضی‌الله‌عنه، فرمود که: جهنّم دریاست، او که از کتب سابقه اطّلاع داشت، آن را تصدیق نمود[۴].

حضرت قتاده و عده‌ای دیگر «مسجور» را به مملو ترجمه کرده‌اند، یعنی پر از آب، و ابن جریر همین معنا را اختیار نموده است[۵]. و در

---

۱ - ابن کثیر. ۲ - ابن کثیر.
۳ - ابن کثیر. ۴ - قرطبی.
۵ - ابن‌کثیر.

خلاصه‌ی تفسیر نیز همین معنی اختیار شده است.

﴿إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَٰقِعٌ ۝ مَّا لَهُۥ مِن دَافِعٍ﴾ (یقیناً عذاب پروردگار تو واقع خواهد شد، و کسی قدرت دفع آن را ندارد.) این جمله جواب قسم است، قبلاً به طور، صحائف اعمال، بیت المعمور، آسمانها و دریا قسم یاد کرده شد، که این مطلب بر وقوع حتمی عذاب الهی بر کفّار، دلالت دارد.

واقعه‌ای از حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه

روزی حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه، سوره‌ی طور را تلاوت می‌نمود، وقتی که به این آیه رسید، آه سردی کشید که پس از آن تا بیست روز بیمار شد، مردم جهت عیادت او می‌آمدند ولی کسی نمی‌دانست که ناراحتی او چیست[۱].

حضرت جبیر بن مطعم می‌گوید که یک بار قبل از مسلمان شدنم، بدین جهت به مدینه آمدم تا در خصوص اسرا با حضرت رسول خدا ﷺ، مذاکره کنم، چون رسیدم آن‌حضرت ﷺ، در نماز مغرب سوره‌ی طور را قرائت می‌کرد، و صدایش بیرون مسجد شنیده می‌شد، و چون این آیه را خواند: **﴿إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَٰقِعٌ ۝ مَّا لَهُۥ مِن دَافِعٍ﴾** ناگهان به گونه‌ای شدم که گویی دلم دارد می‌ترکد، فوراً مسلمان شدم و در آن زمان چنین احساس می‌کردم که نمی‌توانم از جای خود حرکت کنم، مگر این‌که عذاب مرا فرا خواهد گرفت[۲].

﴿يَوْمَ تَمُورُ ٱلسَّمَآءُ مَوْرًا﴾ «مور» در لغت به حرکت با اضطراب، اطلاق می‌شود، و اینجا حرکت مضطرب آسمان در قیامت بیان شده است.

---

۱ - ابن کثیر. ۲ - قرطبی.

تعلّق نسبی با بزرگان به شرط ایمان، در قیامت مفید است

﴿وَ ٱلَّذِینَ ءَامَنُوا وَٱتَّبَعَتۡهُمۡ ذُرِّیَّتُهُم بِإِیمَـٰنٍ أَلۡحَقۡنَا بِهِمۡ ذُرِّیَّتَهُمۡ﴾ یعنی کسانی که ایمان آوردند، و فرزندان‌شان هم در ایمان آوردن از آنها پیروی کردند، یعنی مؤمن گردیدند، فرزندان آنان را در بهشت نیز به آنان ملحق خواهیم کرد.

از حضرت ابن عبّاس روایت است که رسول خدا ﷺ، فرمود: خداوند فرزندان مؤمنین را نیز به درجه‌ی آبای بزرگشان نایل می‌گرداند، اگر چه در عمل مستحق چنان درجه‌ای نباشند، تا که چشم آن بزرگواران خنک گردد[1].

طبرانی از حضرت سعید بن جبیر روایت نموده است که حضرت ابن عبّاس فرموده است (حضرت سعید می‌فرماید به گمان من ابن عبّاس از رسول‌خدا ﷺ، روایت فرموده است) که چون کسی داخل بهشت می‌شود، از پدر و مادر و زن و فرزند خود می‌پرسد که آنها کجا هستند؟ به او گفته می‌شود که آنان به درجه‌ی شما نرسیده‌اند، (بنابر این، جایگاه آنها در بهشت از شما جداست) عرض می‌کند که پروردگارا عملی که انجام دادم برای خود و آنها کردم، از خداوند دستور می‌رسد که آنان را نیز به همین درجه نایل بگردانید[2].

حافظ ابن‌کثیر پس از نقل این روایت فرموده است، از این روایت چنین ثابت می‌شود که از برکات پدران صالح، به فرزندان آنها باوجود پایین بودن پایه‌ی آنها در عمل، فایده‌ای می‌رسد، و به درجه‌ی پدران صالح خود رسانیده می‌شوند، و نیز برعکس از فرزندان صالح به پدران فایده‌ای خواهد

---

۱ - رواه الحاکم والبیهقی فی سننه و البزار و ابونعیم فی‌الحلیة و ابن‌المنذر و ابن جریر و ابن ابی‌حاتم از مظهری.
۲ - ابن کثیر.

رسید، و این از احادیث ثابت است، چنان‌که در مسند امام احمد از حضرت ابوهریره روایت است که رسول‌خدا ﷺ، فرمود: خداوند درجات بعضی از بندگان خود را نسبت به اعمالشان بالا می‌برد، آنان می‌پرسند که خداوندا! این مقام و رتبه از کجا به ما رسید؟ پاسخ می‌رسد فرزندان‌تان در حق شما دعا و استغفار کردند، و آنچه می‌بینید اثر آن است[1].

﴿وَ مَآ أَلَتْنَـٰهُم مِّنْ عَمَلِهِم مِّن شَيْءٍ﴾ معنای لفظی «الت و ایلات» کاستن است[2]. و معنای آیه چنین است که جهت متعالی ساختن درجات اولاد، و ملحق گردانیدن آنها به پدران صالح، از اعمال پدران چیزی کاسته نمی‌شود، تا به اعمال آنها اضافه گردد، بلکه خداوند آنان را به فضل و کرم خویش بدان درجه می‌رساند.

﴿كُلُّ امْرِيٍٕ بِمَا كَسَبَ رَهِينٌ﴾ یعنی هر کسی به عمل خود محبوس می‌شود، و چنان نخواهد شد که گناه دیگری را برای او محسوب کنند، یعنی آن چنان‌که در آیات سابق گذشت که به سبب نیک بودن آبا، اولاد نیز به درجه‌ی آنان می‌رسند. در اینجا چنین نیست که به سبب بد بودن یکی، دیگری مورد مؤاخذه قرار گیرد؛ زیرا این مختص به حسنات است، و در سیئات اثر گناه کسی بر دیگری واقع نخواهد شد[3].

فَذَكِّرْ فَمَآ أَنتَ بِنِعْمَتِ رَبِّكَ بِكَاهِنٍ وَ لَا مَجْنُونٍ ﴿۲۹﴾ أَمْ يَقُولُونَ

پس تفهیم‌کن که نیستی تو به‌فضل پروردگارت خبرگیرنده‌از جنها و نه‌دیوانه. آیا می‌گویند

شَاعِرٌ نَّتَرَبَّصُ بِهِ رَيْبَ الْمَنُونِ ﴿۳۰﴾ قُلْ تَرَبَّصُوا فَإِنِّي

که‌شاعری است که نسبت به او منتظر گردش زمانه هستیم. بگو منتظر باشید من هم

---

۱ - رواه الامام احمد و قال ابن کثیر اسناده صحیح و لم یخرجوه و لکن له شاهد فی صحیح مسلم عن ابی هریرة.

۲ - قرطبی.

۳ - ابن کثیر.

مَعَكُمْ مِنَ ٱلْمُتَرَبِّصِينَ ﴿۳۱﴾ أَمْ تَأْمُرُهُمْ أَحْلَـٰمُهُم بِهَـٰذَآ أَمْ هُمْ قَوْمٌ
با شما منتظر هستم. آیا می‌آموزند آنها را عقلهای‌شان این‌را، یا که آنها گروه

طَاغُونَ ﴿۳۲﴾ أَمْ يَقُولُونَ تَقَوَّلَهُ بَل لَّا يُؤْمِنُونَ ﴿۳۳﴾ فَلْيَأْتُوا
اشرارند. یا می‌گویند که قرآن را خود گفته است، بلکه یقین نمی‌کنند. پس باید بیاورند

بِحَدِيثٍ مِّثْلِهِ إِن كَانُوا صَـٰدِقِينَ ﴿۳۴﴾ أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَىْءٍ أَمْ هُمُ
سخنی مانند آن اگر راستگو هستند. آیا آفریده شده‌اند خود بخود، یا آنان

ٱلْخَـٰلِقُونَ ﴿۳۵﴾ أَمْ خَلَقُوا ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ بَل لَّا يُوقِنُونَ ﴿۳۶﴾ أَمْ
آفریدگارانند. آیا آفریده‌اند آسمانها و زمین را، چنین نیست، بلکه یقین نمی‌کنند. آیا

عِندَهُمْ خَزَآئِنُ رَبِّكَ أَمْ هُمُ ٱلْمُصَيْطِرُونَ ﴿۳۷﴾ أَمْ لَهُمْ سُلَّمٌ يَسْتَمِعُونَ
در نزد آنهاست خزانه‌های رب تو، یا آنها نگهبانند. آیا آنان نردبانی دارند که می‌شنوند

فِيهِ فَلْيَأْتِ مُسْتَمِعُهُم بِسُلْطَـٰنٍ مُّبِينٍ ﴿۳۸﴾ أَمْ لَهُ ٱلْبَنَـٰتُ وَ لَكُمُ
بر آن، پس باید بیاورد شنونده‌ی آنها سند آشکار. آیا نزد اوست دختران و برای شما

ٱلْبَنُونَ ﴿۳۹﴾ أَمْ تَسْئَلُهُمْ أَجْراً فَهُم مِّن مَّغْرَمٍ مُّثْقَلُونَ ﴿۴۰﴾ أَمْ عِندَهُمُ
پسران. آیا می‌خواهی از ایشان مزدی پس بر آنها بار تاوان است. آیا آنان خبر دارند از

ٱلْغَيْبُ فَهُمْ يَكْتُبُونَ ﴿۴۱﴾ أَمْ يُرِيدُونَ كَيْداً فَٱلَّذِينَ كَفَرُوا هُمُ
غیب پس آنان می‌نویسند. آیا می‌خواهند توطئه‌ای، پس منکران آنان گرفتار

ٱلْمَكِيدُونَ ﴿۴۲﴾ أَمْ لَهُمْ إِلَـٰهٌ غَيْرُ ٱللَّهِ سُبْحَـٰنَ ٱللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿۴۳﴾
توطئه‌می‌شوند. آیابرای‌آنهاست حاکمی‌بجزخدا، پاک‌است‌خداوندازشریک‌گردانیدن‌آنها.

وَ إِن يَرَوْا كِسْفاً مِّنَ ٱلسَّمَآءِ سَاقِطاً يَقُولُوا سَحَابٌ مَّرْكُومٌ ﴿۴۴﴾ فَذَرْهُمْ
واگر ببینند تخته‌ای‌ازآسمان‌ساقط‌شونده،می‌گویند،این‌ابری‌است‌غلیظ.پس‌بگذارایشان‌را

حَتَّىٰ يُلَـٰقُوا يَـوْمَهُمُ الَّـذِى فِـيهِ يُـصْعَقُونَ ﴿۴۵﴾ يَـوْمَ لَا يُـغْنِى عَـنْهُمْ
تابببنند آن روز خودرا که می‌افتد درآن بر آنها صاعقه. روزی‌که بـه‌درد نـمی‌خورد بـرای‌آنـان

كَيْدُهُمْ شَيْئاً وَ لَا هُمْ يُنصَرُونَ ﴿۴۶﴾ وَ إِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا عَذَاباً دُونَ ذَٰلِكَ
توطئه‌شان اصلاً، ونه به‌آنهاکمک کرده‌می‌شود. وبـرای گـناهکاران عـذابـی است، بـیش‌از آن،

وَ لَـٰكِـنَّ أَكْـثَرَهُمْ لَا يَـعْلَمُونَ ﴿۴۷﴾ وَ اصْـبِرْ لِـحُكْمِ رَبِّكَ فَـإِنَّكَ
ولی بسـیاری از آنـان نـمی‌دانـند. و تـو در انـتظار دسـتور پـروردگارت بـاش، کـه تـو

بِأَعْـيُنِنَا وَ سَـبِّحْ بِـحَمْدِ رَبِّكَ حِـينَ تَـقُومُ ﴿۴۸﴾ وَ مِـنَ الَّـيْلِ
در چشم و دید ما هستی و به پاکی یاد کن محامد رب خـود را وقـتی بـر مـی‌خیزی. و از شب

فَسَبِّحْهُ وَ إِدْبَـٰرَ النُّـجُـومِ ﴿۴۹﴾
به‌پاکی یادکن او را و بعد از غروب ستارگان.

خلاصه‌ی تفسیر

چون مسایلی که رساندن آنها به مـردم واجب است بـر شـما وحـی می‌شود، چـنان‌که در خـصوص تـفصیل مسـتحقین بـهشت و دوزخ بـیان گردید،) پس تو (آن مسایل را به مردم) تفهیم کن؛ زیرا تو به فضل خدا، نه کـاهنی هسـتی و نـه دیـوانـه‌ای، (چـنان کـه ایـن قـول مشـرکان در شأن نزول«والضحیٰ» منقول است که **«قد ترکك شیطانك»**[1].

خلاصه‌ی مطلب این‌که شما نمی‌توانید کـاهن بـاشید؛ زیـرا کـاهن از شیاطین کسب آگهی می‌کند و تو با شیطان هیچ رابطه‌ای نداری. و در آیه‌ی

---

۱ - رواه‌البخاری.

۵۱ سوره‌ی قلم آمده است: ﴿**وَ يَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُون**﴾ و در این آیه دیوانگی از آن‌حضرتﷺ، نفی شده است، مقصود این‌که تو نبی هستی و وظیفه نبی آن است که پیاپی نصیحت کند، اگر چه مردم نسبت به او هر چه می‌خواهند بگویند) و آیا آنها (علاوه بر کاهن و مجنون گفتن شما) چنین (نیز) می‌گویند که این شاعری است، (و) ما در انتظار حادثه‌ی مرگ او هستیم، (در درّ منثور آمده است که قریش در دارالندوه جمع شدند، و در خصوص آن‌حضرتﷺ، چنین نظر دادند که هم چنان‌که شاعران دیگر با مردن از بین رفتند، او نیز یکی از آنهاست، هلاک خواهد شد. بعداً این سر و صدای اسلام هم کلاً از بین خواهد رفت) تو بگو (خوب است) شما منتظر باشید؛ من نیز با شما منتظر هستیم (یعنی شما سرانجام مرا ببینید، من سرانجام شما را می‌بینم، در اینجا بطور اشاره پیشگویی شده است که سرانجام من به فلاح و پیروزی و سرانجام شما به ناکامی و خسارت پایان خواهد یافت، نه این‌که شما خواهید مرد و من زنده می‌مانم، بلکه پاسخی به نظریه آنهاست که می‌گفتند چون محمّد بمیرد، دین او در جهان رایج نمی‌گردد، پس کسانی که چنین می‌گویند) آیا عقلشان (که بسیاری مدّعی آن هستند) به آنها چنین تعلیم می‌دهد، یا این‌که آنان اشرارند (از شرارت خود چنین مدّعی هستند، و ادّعای عاقل بودنشان از آیه‌ی ۱۱ سوره‌ی احقاف ثابت است، که گفتند: ﴿**لَوْ كَانَ خَيْراً مَا سَبَقُونَا إِلَيْهِ**﴾ و از نقل معالم نیز این امر تأیید می‌گردد که اشراف قریش در میان مردم به عاقلی و هوشمندی شهرت داشتند، لذا در اینجا عاقل بودن آنها نشان داده شد که آیا این عقل آنهاست که به آنها چنین تعلیم بدهد، و اگر عقل نیست، ثابت است که شرارت و ضدّیّت خالصی است) آیا آنها چنین (نیز) می‌گویند که خود آن‌حضرت (ﷺ) این (قرآن) را از نزد خود بافته است، (پس پاسخ تحقیقی آنها این است که چنین چیزی نیست،) بلکه (آن را بدان جهت می‌گویند که) آنان (از روی عناد آن را)

تصدیق نمی‌کنند، (و قانون طبیعت است که وقتی انسان چیزی را تصدیق نمی‌کند، هر چند بر حق باشد، همیشه آن را نفی می‌کنند، پاسخ دیگر الزامی آن، این است که اگر چنین می‌پندارند که قرآن خود بافته‌ی آن‌حضرت ﷺ، می‌باشد،) پس آنها (نیز عرب و بسیار فصیح و بلیغ و قادرالکلام هستند، باید بتوانند) چنین کلامی (ببافند و) بیاورند، اگر آنان (در ادّعای خویش) راستگو هستند، (تمام مطالب متعلّق به رسالت بود، بعداً راجع به توحید بحث خواهد شد که) آیا آنان (که منکر توحید هستند) بدون خالقی خود بخود خلق شده‌اند، و یا این‌که خود خالق خود می‌باشند، یا (این که نه خود آنان خالق خود می‌باشند و نه بدون خالقی آفریده شده‌اند، ولی) آنها آسمان و زمین را آفریده‌اند، (و با خداوند در صفت خالقیت شریک قرار گرفته‌اند، خلاصه این‌که چون کسی اعتقاد داشته باشد که صفت خالق بودن، مختص به ذات مقدس خداوندی است، و خود را نیز محتاج خدا می‌داند، از روی عقل برایش ضروری است که توحید خدا را قبول کند، و کسی را با خدا شریک قرار ندهد، و کسی می‌تواند توحید خدا را انکار کند که این صفت خالقی را مختص ذات حق تعالیٰ نداند، یا منکر مخلوق بودن خود باشد، و چون آنان در عدم تفکّر و تدبّر پی نبرده بودند، که چون خالق یکی است پس لازم است معبود نیز یکی باشد؛ لذا در آینده به این جهالت آنان اشاره شده است، که فی الواقع چنین نیست، بلکه) آنان (از روی جهالت خویش، به توحید) یقین نمی‌کنند، (و آن جهالت این است که فکر نمی‌کنند و نمی‌اندیشند که در میان خالق بودن و معبودیت، تلازم برقرار است، این بحث پیرامون موضوع توحید است، سپس نسبت به رسالت، مزعومات دیگر آنها را ردّ می‌فرماید، که آنها چنین می‌گفتند، که اگر قرار می‌بود که کسی به پیامبری برسد، می‌بایستی به یکی از سرداران مکّه و طایف می‌رسید، خداوند متعال در پاسخ به آنها می‌گوید که) آیا

خزاین (نعمت و رحمت) پروردگارت (که مشتمل بر نبوّت نیز می‌باشد) در نزد آنهاست، (تا به هر کس بخواهند مقام نبوّت بدهند، چنان‌که در آیه‌ی ۳۲ سوره‌ی زخرف فرموده است که:

﴿أَهُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ﴾ و) یا آنان (در دایره‌ی نبوّت) حاکم‌اند، (که به هر کسی که بخواهند، نبوّت بدهند، دادن دو صورت دارد: یکی این‌که انبار در اختیار و قبضه‌ی کسی باشد، دوم آن‌که انبار در اختیارش نیست، انباردار تحت امر او کار می‌کند، و با مشاهده‌ی حواله و امضای او می‌دهد، در اینجا حق تعالیٰ هر دو مورد را نفی نمود، (خلاصه‌ی مطلب این‌که چون آنان منکر رسالت محمّدی هستند، و رؤسای مکّه و طایف را مستحق آن می‌دانند، و بر این هیچ دلیل عقلی ندارند، (بلکه برخلاف آن دلایل عقلی وجود دارد، از این جهت تنها به استفهام انکاری اکتفا نمود؛ لذا اکنون دلایل نقلی را نفی می‌فرماید که) آیا در نزد آنان نردبانی هست که بر آن (بالا رفته) سخنان (آسمان) را می‌شنوند، (دلیل نقلی وحی آسمانی است، و طریق دانستن آن دو تاست، یا باید وحی از آسمان بر کسی نازل گردد، و یا این‌که صاحب وحی به آسمان بالا برود که هر دو مورد در خصوص آنها منتفی است، سپس این احتمال عقلی را ابطال می‌فرماید که به فرض محال اگر آنها ادّعا کنند که ما از آسمان بالا می‌رویم و سخنان آنجا را می‌شنویم،) پس کسی که سخنان (آنجا) را شنیده و آمده است، (بر این ادّعا) دلیل روشنی ارائه دهد، (تا از آن ثابت گردد که این شخص مشرف به وحی شده است، هم چنان‌که پیامبر دلایل یقینی و خارق العاده‌ای مبنی بر نزول وحی بر خویش، ارائه فرمودند، سپس در خصوص توحید با مضمون خاصی صحبت شده است، که ما از این منکرین توحید که فرشتگان را دختران خدا تلقّی نموده به شرک مبتلا شده‌اند، سؤال می‌کنیم که) آیا برای خدا دختران (تجویز) می‌باشند و برای شما پسران، (برای خود چیزی را

می‌پسندید که آن را اعلیٰ می‌پندارید، و برای خدا چیزی را تجویز می‌کنید که آن را ادنیٰ درجه تلقّی می‌کنید، توضیح این مطلب در آخر سوره‌ی صافّات، مفصّل و مدلّل بیان گردیده است؛ سپس مجدّداً از رسالت بحث می‌شود که پیروی نمودن آنان از شما، با وجود ثبوت حقّانیت، چنان ناگوار می‌گذرد که) آیا شما از آنان عوضی (در قبال تبلیغ احکام) خواسته‌اید که تاوان آن بر آنها سنگینی می‌نماید، (شبیه به این موضوع در آیه‌ی ۷۲ سوره‌ی مؤمنون نیز آمده است که: ﴿**أَم تَسْئَلُهُم خَرَجاً**﴾ سپس در خصوص قیامت و جزا، بحث می‌شود، کسانی که می‌گویند اوّلاً قیامت نخواهد آمد، و اگر به فرض محال بیاید، ما در آنجا نیز بهتر خواهیم بود، چنان‌که در آیه‌ی ۳۲ سوره‌ی کهف می‌فرماید: ﴿**وَ مَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً وَ لَئِن رُجِعْتُ إِلَىٰ رَبِّى إِنَّ لِى عِندَهُ لَلْحُسْنَىٰ**﴾ پس در این باره ما از آنها سؤال می‌کنیم که) آیا آنان از علم غیب چیزی می‌دانند که آن را (بخاطر حفظ کردن) می‌نویسند، (این، به نظر حقیر کنایه از «یحفظون» است؛ زیرا راه حفظ نمودن، کتابت است، پس خلاصه‌ی مطلب این‌که چیزی که برای اثبات یا نفی آن دلیلی اقامه نشود، آن غیب محض است، و کسی می‌تواند نسبت به اثبات یا نفی آن ادّعایی بکند که من غیر مستقیم، از آن آگهی داشته باشد، و پس از مطّلع شدن آن را محفوظ نگهدارد؛ زیرا اگر بعد از معلوم شدن محفوظ نماند، باز هم آن حکم و ادّعای خالی از علم، می‌باشد؛ پس شما که قیامت را نفی و برای خود حسنیٰ را ادّعا می‌کنید، آیا من غیر مستقیم، به شما از غیب خبر و آگهی داده شده است، آن چنان که به پیامبر ما نسبت به اثبات قیامت، و نفی حالات نیک از شما، به صورت اخبار عن الغیب، به واسطه وحی، اطّلاع داده شده، و او آن را حفظ نموده و به دیگران ابلاغ می‌نماید؛ سپس بحث دیگری را در خصوص مقام رسالت مطرح می‌کند، و آن این‌که) آیا آنان (نسبت به صاحب رسالت) سوء قصدی دارند، (که بیان آن در آیه‌ی ۳۰

سوره‌ی «انفال» آمده بود که: ﴿وَ إِذْ يَمْكُرُ بِكَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ﴾) پس خود این کفّار در (وبال این) سوء قصد، گرفتار خواهند شد، (هم چنان‌که در این سوء قصد ناکام ماندند، و در جنگ بدر کشته شدند، سپس در خصوص توحید بحث می‌فرماید، که) آیا آنان غیر از خدا معبودی دارند، (در جواب می‌فرماید) خداوند از شرک آنها منزّه است، (باز در مقام رسالت بحث می‌شود که آنان نسبت به نفی رسالت نیز چنین می‌گفتند، که ما شما را زمانی پیامبر می‌دانیم، که قطعه‌ای از آسمان بر سر ما بیندازید، چنان‌که در آیه‌ی ۹۲ سوره‌ی اسراء آمده است: ﴿وَ قَالُوا لَن نُّؤْمِنَ الی قوله تسقط ٱلسَّمَاءُ كَمَا زَعَمتَ عَلَيْنَا كِسَفاً﴾ در جواب می‌فرماید، اولاً برای اثبات هر ادّعایی، چه ادّعای رسالت باشد و یا هر ادّعای دیگری، اصولاً اقامه‌ی دلیل کافی است، به شرطی که صحیح باشد، و این دلیل از زمان ادّعای رسالت بدون قدح و جرح قایم می‌باشد، و آوردن دلیل بخصوصی لازم نیست، و از عدم اقامه‌ی آن در ادّعای نبوّت قدحی لازم نمی‌آید، و اگر از روی تبرّع دلیل، طبق خواسته‌ی آنان اقامه گردد، که مبتنی بر مصلحتی خواهد بود؛ مانند آن‌که طالب آن در جستجوی حق قرار گیرد، پس چنین تصوّر می‌گردد که بدین وسیله، او هدایت می‌گردد، و یا در آن حکمتی معتدبه وجود دارد، و در اینجا این مصلحت هم وجود ندارد؛ زیرا این درخواست آنان جهت جستجوی حق نیست، بلکه از روی تعنّت و عناد است، و آنان چنان در ضدّیّت و عناد هستند که) اگر (معجزه‌ی درخواستی آنها نیز واقع بشود، و) آنها قطعه‌ای از آسمان را (هم) ببینند که دارد ساقط می‌شود، پس (نسبت به آن نیز،) چنین خواهند گفت که این ابر لابه‌لاست، چنان‌که خداوند در آیه‌ی ۱۴ سوره‌ی حجر می‌فرماید: ﴿وَ لَوْ أَنَّا فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَاباً مِنَ ٱلسَّمَاءِ فَظَلُّوا فِيهِ يَعْرِجُونَ﴾ پس وقتی مصلحت نیست، و ما بر مصالح دیگری نیز آگهی نداریم، بلکه وقوع معجزه‌ی مطلوب آنان، خلاف

مصلحت هم هست، پس چون چنین نیاز و مصلحتی وجود ندارد، چرا معجزه پدید آید؛ لذا به سبب عدم وقوع آن، نبوّت منتفی نمی‌گردد. سپس بر غلوّ ایشان در کفر و بر شدّت عنادشان که از آخرین آیه معلوم می‌شود، بطور تفریع به آن‌حضرتﷺ، تسلّی داده شد، چنان‌که می‌فرماید که وقتی آنان چنان طاغی و باغی و خالی از ایمان هستند،) پس (با توقّع نمودن به ایمان آنها خود را رنجیده خاطر نساز، بلکه) آنان را (به حال خود) واگذار، تا به روز خود مواجه گردند، که در آن حواس‌شان باخته شود، (مراد از آن روز، قیامت است و تفصیل «صعق» در تفسیر آیه‌ی ۶۸ سوره‌ی زمر یعنی: ﴿**وَ نُفِخَ فِى ٱلصُّورِ فَصَعِقَ** الخ﴾ گذشت و تحقیق معنی «حتّی» در آیه‌ی ۸۳ سوره‌ی زخرف ﴿**حَتَّىٰ يُلَاقُوا**﴾ آمده است، سپس توضیح روز قیامت می‌آید یعنی) روزی که تدابیر آنها (که در دنیا برخلاف اسلام و در باره پیروزی خود به‌کار می‌بردند،) به دردشان نخواهد خورد، و نه (از جایی) به آنها کمکی می‌رسد، (نه از طرف مخلوقی؛ زیرا این امکان ندارد، و نه از طرف خالق کمکی خواهد رسید. پس حقیقت در آن روز، بر آنها منکشف خواهد شد؛ زیرا آنها در دنیا حاضر نبودند ایمان بیاورند،) و (در نتیجه در آخرت این مصیبت بر آنها واقع خواهد شد، که) برای ظالمان قبل از این (عذاب قیامت، در دنیا) نیز عذابی خواهد آمد، (مانند قحط و کشته شدن در جنگ بدر) ولی بیشتر آنان نمی‌دانند (و شاید بدین خاطر بیشتر فرمود که نسبت به بعضی مقدّر بود که ایمان بیاورند، و چون عدم علم آنها می‌توانست به علم مبدّل گردد؛ لذا آن عدم علم محسوب نگردید،) و (چون شما می‌دانید که ما برای مجازات آنها وقتی مقرّر کرده‌ایم، پس) شما بر تجویز پروردگار خویش صبر بفرمایید، (و برای آنها انتقام خدا را از آن جهت که کمکی برای مسلمانان می‌باشد و نیز خواسته‌ی آنان است بزودی طلب نکن و نه در این فکر باش که اگر بزودی از آنها انتقام گرفته نشود، می‌توانند در مدّت

مهلت، به شما گزندی برسانند؛ زیرا که) شما تحت نظر ما محفوظ می‌باشید (پس جای ترسی باقی نمی‌ماند و حسب وعده این چنین واقع شد) و (اگر به خاطر کفر آنها اندیشه‌ای در دل راه یابد، معالجه‌ی آن این است که به سوی خداوند متوجّه شوید، مثلاً) به هنگام برخاستن (چه از مجلس و چه از خواب برای تهجّد،) به تسبیح و تحمید ربّ خویش مشغول باشید، و در (پاسی از) شب نیز او را به پاکی یاد کنید (مانند وقت عشا) و پس از (غروب) ستارگان نیز (مانند نماز صبح و این شامل نمازها و مطلق اذکار می‌باشد، و این اوقات که دارای ویژگی خاصی هستند، لازم است به آنها اهتمام شود. خلاصه این‌که هرگاه دل خود را به این سو متوجّه کنید، هیچ غمی بر شما مستولی نخواهد شد.)

معارف و مسایل

﴿فَإِنَّكَ بِأَعْيُنِنَا﴾ در پایان سوره، جهت تسلّی رسول خداﷺ، از دشمنی دشمنان و مخالفت و تکذیب آنها اوّلاً فرمود: که ای پیامبر! شما تحت نظر ما هستید که شما را از هر گونه گزند آنان نجات خواهیم داد و به هیچ وجه از گفته‌ی آنها باکی نداشته باشید. چنان‌که در آیه‌ی ۶۷ سوره‌ی مائده فرمود: ﴿وَ اَللّٰهُ يَعْصِمُكَ مِنَ اَلنَّاسِ﴾ که خداوند تو را از مردم در حفظ و امنیّت خویش نگه می‌دارد.

ثانیاً، دستور داد که به تسبیح و تحمید خداوند متعال بپردازید؛ زیرا که هدف اصلی از زندگی همان است که این خود معالجه‌ای برای هر نوع مصیبت می‌باشد.

سپس می‌فرماید: ﴿وَ سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ حِينَ تَقُومُ﴾ یعنی، چون بر می‌خیزی خداوند را با حمد و پاکی یاد کن. مراد از برخاستن می‌تواند

برخاستن از خواب باشد. همان گونه که ابن جریر معتقد است. و نیز این مطلب از حدیث عباده بن الصامت که امام احمد روایت فرموده تأیید می‌گردد، و آن این‌که رسول خداﷺ، فرمود: هر کسی که در شب بیدار گردد و این کلمات را بخواند هر دعایی که بکند، مستجاب می‌گردد، کلمات از این قرارند: **«لا اله الا الله وحده لا شریك له، له الملك و له الحمد و هو علی کل شیء قدیر، سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر، و لا حول و لا قوة الا بالله»** و اگر قصد نماز خواندن را دارد، وضو بگیرد و نماز بخواند که نماز او مقبول است[1].

کفّاره‌ی مجلس

حضرت مجاهد و ابوالاحوص و غیره از ائمّه‌ی تفسیر فرموده‌اند که: مراد از، «حین تقوم» آن است که هرگاه از مجلسی برخاستید بگویید: **«سبحانك اللهم و بحمدك»**.

حضرت عطاء بن ابی‌رباح در تفسیر این آیه فرموده است که: هرگاه شما از مجلس برخاستید، تسبیح و تحمید بگویید، اگر در آن مجلس کار نیکی کرده باشید، در نیکی آن فزونی و برکت می‌آید، و اگر کار اشتباهی کرده باشید، این کلمات کفّاره‌ی آن قرار می‌گیرند.

از حضرت ابوهریره روایت شده است که رسول خداﷺ، فرموده است: هر کس در مجلسی نشسته و در آن کار خوبی یا بدی انجام داده است، پس اگر قبل از برخاستن کلمات زیر را بخواند، خداوند همه‌ی خطاهای او راکه در آن جلسه از او سرزده است، عفو می‌فرماید، آن کلمات از این قرارند:

---

۱ - ابن کثیر.

«سبحانك اللهم و بحمدك أشهد أن لا اله الا أنت استغفرك و اتوب اليك»[1].

﴿وَ مِنَ اَلَّيْلِ فَسَبِّحْهُ﴾ یعنی در پاسی از شب تسبیح کن که این مشتمل بر نماز مغرب و عشا و عموم تسبیحات می‌باشد.

﴿وَ إِدْبَـٰرَ اَلنُّجُومِ﴾ یعنی پس از ناپدید شدن ستارگان که مراد از آن نماز فجر و تسبیحات آن وقت است[2].

تمت سورة الطور بحمد الله سبحانه عصر يوم الاربعاء لثلث و عشرين من ربيع الاول سنه ۱۳۹۱هـ ق والله المسئول لاتمام الباقى بعونه و حسن توفيقه.

وكذلك تمت الترجمة بالفارسية صبيحة يوم الفطر قبل الصلوة من يوم الاحد سنه ۱۴۰۹هـ ق و أسأل الله أن يتم بقية الترجمة من فضله و هو خير معين.



---

۱ - رواه‌الترمذی، و هذ لفظه والنسائی فی عمل الیوم واللیلة و قال الترمذی حدیث حسن صحیح، از ابن کثیر.

۲ - ابن کثیر.

سورة النَجْم

سورةالنجم مكيةوهی اثنتان و ستون آية و ثلٰث رکوعات

سورهٔنجم درمکّه نازل‌شده‌دارای‌شصت ودوآیه و سه رکوع‌می‌باشد

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

شروع به‌نام‌خداکه بی‌حد مهربان‌و بی‌نهایت رحیم‌است

وَ ٱلنَّجْمِ إِذَا هَوىٰ ﴿۱﴾ مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَ مَا غَوىٰ ﴿۲﴾ وَ مَا يَنْطِقُ

قسم به‌ستاره چون بیفتد. گمراه نشده رفیق شماو نه بی‌راه رفته است. و سخن نمی‌گوید

عَنِ ٱلْهَوىٰ ﴿۳﴾ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحىٰ ﴿۴﴾ عَلَّمَهُ شَدِيدُ ٱلْقُوىٰ ﴿۵﴾

از خواهش نفس. این حکمی است فرستاده شده. یاد داده به او نیرومند قوی.

ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَوىٰ ﴿۶﴾ وَ هُوَ بِالْأُفُقِ ٱلْأَعْلىٰ ﴿۷﴾ ثُمَّ دَنَا فَتَدَلّىٰ ﴿۸﴾

زورمند، پس‌راست نشست. او بود بر کناره‌ی بلندآسمان. باز نزدیک‌آمد سپس فرودآمد.

فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنىٰ ﴿۹﴾ فَأَوْحىٰ إِلىٰ عَبْدِهِ

پس‌قرارگرفت به‌اندازه فرق‌دو کمان یاازآن‌هم‌نزدیکتر. پس‌حکم‌فرستادخدابربنده‌ی‌خود

مَاأَوْحىٰ ﴿۱۰﴾ مَاكَذَبَ ٱلْفُؤَادُمَارَأىٰ ﴿۱۱﴾ أَفَتُمَٰرُونَهُ‌عَلىٰ‌مَايَرىٰ ﴿۱۲﴾

آنچه‌فرستاد. دروغ نگفت دل رسول آنچه دید. آیا شمابااو نزاع دارید بر آنچه دیده‌است.

وَ لَقَدْ رَءَاهُ نَزْلَةً أُخْرىٰ ﴿۱۳﴾ عِندَ سِدْرَةِ ٱلْمُنْتَهىٰ ﴿۱۴﴾ عِندَهَا جَنَّةُ

و او را دیده است فرود آمده باری دیگر. در نزد سدرة المنتهیٰ. که در نزد آنست بهشت

اَلْمَأْوَىٰ ﴿۱۵﴾ إِذْ يَغْشَى ٱلسِّدْرَةَ مَا يَغْشَىٰ ﴿۱۶﴾ مَا زَاغَ ٱلْبَصَرُ وَمَا طَغَىٰ ﴿۱۷﴾
آرامگاه. وقتی پوشید کُنار را آنچه پوشید. منحرف نشد نظر و نه از حد گذشت.

لَقَدْ رَأَىٰ مِنْ ءَايَـٰتِ رَبِّهِ ٱلْكُبْرَىٰ ﴿۱۸﴾
یقیناً دید نمونه‌ای بزرگ پروردگار خود را.

خلاصه‌ی تفسیر

قسم به ستاره، وقتی غروب می‌کند، (هر ستاره‌ای که باشد، در این قسم و جواب آن که: ﴿مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَ مَا غَوَىٰ﴾ باشد، مناسبت خاصّی وجود دارد، یعنی هم چنان‌که ستاره از وقت طلوع تا غروب در تمام این مسافت از مسیرش تغییری نیافته، آن‌حضرت ﷺ، نیز در تمام زندگی خویش از ضلالت و گمراهی محفوظ مانده است، و نیز اشاره دارد به این مطلب که همچنان‌که به‌وسیله‌ی ستارگان هدایت به دست می‌آید، از آن‌حضرت ﷺ، نیز به علّت عدم ضلالت و غوایت، هدایت حاصل می‌شود، و چون به وقت استقرار ستاره در وسط آسمان هیچ طرفی را نمی‌توان اندازه‌گیری کرد، در نتیجه در آن هنگام نمی‌توان از آن راهنمایی طلب کرد، لذا آن را به وقت غروب مقیّد نمود، و اگر چه آن در زمان نزدیکی طلوع هم حاصل می‌شود، ولی به وقت غروب بیشتر است؛ زیرا جستجو کنندگان هدایت آن را غنیمت می‌شمارند، با این اندیشه که در استدلال، اندکی توقّف شود، ستاره غروب می‌کند، و پس از آن تلاش هدایت ضعیف می‌شود، برخلاف وقت طلوع که در آن بیشتر عدم تفکّر، حکم فرما، می‌باشد؛ پس به این مطلب هم اشاره می‌شود که تحصیل هدایت از آن‌حضرت ﷺ، را غنیمت شمرده و با شوق به سوی او بشتابید، سپس جواب قسم بیان می‌گردد که) این همراه (دایم و جلوی روی) شما (پیامبر که عموم احوال و افعال او را می‌دانید، و به شرط انصاف می‌توانید از آنها

استدلال کنید، که او راستگو و پیامبر حقّانی است) نه از سر راه (حق) منحرف شده، و نه به راهی اشتباه رفته است، (ضلال آن است که راه را کاملاً فراموش کرده بایستد، و گمراهی آن‌که کسی بی‌راهه را به عنوان راه اصلی پنداشته بر آن راه برود، کذا فی الخازن یعنی آنچنان که شما آن‌حضرتﷺ، را در ادّعای نبوّت و دعوت نمودن به سوی اسلام، در بیراهه می‌دانید، چنین نیست، بلکه او نبی بر حق است) و نه او از روی خواهش نفس صحبت می‌کند، (آن چنان‌که شما می‌گویید که افتراست، بلکه) آنچه می‌گوید فقط وحی می‌باشد که بر او فرستاده می‌شود، (چه وحی الفاظ باشد که به آن قرآن گفته می‌شود، یا فقط وحی معانی که به آن سنّت گفته می‌شود، و چه آن یک مسئله جزئی باشد و یا به صورت ضابطه و قانونی که بتوان از آن اجتهاد نمود، و از این نمی‌توان بر نفی اجتهاد استدلال نمود؛ زیرا هدف در اینجا نفی اندیشه و تخیّل کفّار است، که گفته بودند که آن‌جنابﷺ، سخن ناصواب به خدا نسبت می‌دهد، سپس وساطت نزول وحی را بیان می‌فرماید، که) فرشته‌ای او را (این وحی را از جانب خداوند) تعلیم می‌دهد، که بسیار نیرومند است (و او از محنت و کوشش خویش نیرومند نشده، بلکه) نیرومند طبیعی است، (چنان‌که در روایتی، خود حضرت جبرئیلعليه السلام، نیروی خود را چنین بیان فرموده است، که من آبادی قوم لوط را از ریشه برکندم و به آسمان بردم و از آنجا رها ساختم[1]، خلاصه آن که، این کلام از ناحیه شیطان به آن‌حضرتﷺ، نرسیده است، که احتمال کاهن بودن را داشته باشد، بلکه به واسطه‌ی فرشته آمده است، شاید هدف از ذکر شدید القوی دفع این احتمال باشد که ممکن است اصل وحی را فرشته از خدا تلقّی کند ولی در اثنای راه، شیطان در آن تصرّفاتی انجام دهد، در اینجا اشاره به جواب آن است، که فرشته واسطه‌ای بسیار شدید القویٰ

۱- رواه فی تفسیر التکویر من الدرالمنثور.

است، شیطان نمی‌تواند به او نزدیک بشود، و بعد از پایان وحی خداوند ادای عین آن را وعده فرموده است، چنان‌که در آیه‌ی ۱۷ سوره‌ی قیامه می‌فرماید: ﴿إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَ قُرءَانَه﴾ سپس به این شبهه پاسخ داده می‌شود که فرشته بودن واسطه نزول وحی، و آن هم جبرئیل، زمانی می‌تواند، مشخص و معلوم باشد، که آن‌حضرتﷺ، او را شناخته باشند، و شناخت کلّی آن است که صورت اصلی او را دیده باشند، پس آیا آن‌حضرتﷺ، حضرت جبرئیل را به صورت اصلی خودش دیده است؟ خداوند می‌فرماید: آری، این متحقّق شده است با این کیفیت، که چندین بار به صورتی دیگر دیده است) و (یک بار چنین اتّفاق افتاد که) آن فرشته به صورت اصلی (خویش در جلوی آن‌حضرتﷺ،) نمودار گردید، در حالی که او بر گوشه‌ی بلندی (از آسمان) قرار داشت، (در روایتی، تفسیر آن به افق شرقی آمده است، کما فی الدر المنثور، و حکمت نشان دادن در افق، شاید بدین جهت باشد که مشاهده در وسط آسمان خالی از مشقّت و تکلّف نمی‌باشد، و در ذکر اعلیٰ، حکمت آن است که چیزی در افق پایین، کاملاً مشاهده نمی‌گردد، بنابر این بر سطحی بالاتر کاملاً مشاهده می‌شود، داستان آن مشاهده چنین بود که باری آن‌حضرتﷺ، از حضرت جبرئیل علیه السلام، خواست که صورت حقیقی خویش را به من بنما، حضرت جبرئیل کنار کوه حراء، و طبق روایت ترمذی در محلّه‌ای به نام اجیاد وعده مقرّر نمود، آن‌حضرتﷺ، به آنجا تشریف بردند، و حضرت جبرئیل را بر افق شرقی دیدند، که ششصد پر داشت، و آنقدر پهن بودند که افق غربی را نیز فراگرفته بودند، آن‌جنابﷺ، بی‌هوش شده به زمین افتاد، آنگاه حضرت جبرئیل به صورت انسانی جهت تسکین دادن به آن‌حضرتﷺ، پیش او آمد که ذکر آن بعداً خواهد آمد[1]، حاصل این‌که آن فرشته نخست به صورت اصلی

---

۱ - کذا فی الجلالین.

خویش بر افق اعلی نمودار شد) باز (چون آن‌حضرتﷺ، بی‌هوش شد) آن فرشته به نزدیک (او) آمد، سپس نزدیکتر شد (پس به سبب قرب) فاصله به اندازه‌ی دو کمان ماند، بلکه (به سبب قرب بی‌نهایت) از آن هم کمتر (فاصله ماند، مطلب از دو کمان این‌که از عادات عرب بود که چون دو نفر می‌خواستند با یکدیگر متحّد و متّفق شوند، کمانهای همدیگر راگرفته آنها را با هم متصل می‌کردند، و در چنین وضعی هم بسا اوقات در بین بعضی اجزا قدری فاصله باقی می‌ماند، بنابر این طبق این محاوره، این‌کنایه از قرب و اتّحاد می‌باشد، و چون این فقط علامت اتّفاق صوری است، و اگر اتّفاق روحانی و قلبی باشد در آن صورت: ﴿أَوْ أَدْنَىٰ﴾ نیز می‌تواند صادق بیاید، لذا با آوردن کلمه‌ی: ﴿أَوْ أَدْنَىٰ﴾ به این مطلب اشاره فرمود، که علاوه بر مجاورت صوری در میان آن‌حضرتﷺ، و حضرت جبرئیلعليه‌السلام، مناسبت روحانی که مدار اعظم معرفت تامّه و حفظ صورت است، نیز برقرار بود، خلاصه این‌که با تسکین دادن حضرت جبرئیل، آن‌حضرت تسکین یافت و به هوش آمد،) پس (از افاقه) خداوند متعال (به وسیله‌ی همان فرشته) بر بنده‌ی خویش (محمّدﷺ،) وحی نازل فرمود، آنچه نازل کردنی بود، (که نمی‌توان آن را بالتخصیص متعیّن‌کرد، و نیازی به معلوم کردنش هم نیست، اگر چه هدف اصلی در این زمان انزال وحی نبود؛ بلکه هدف نشان دادن جبرئیلعليه‌السلام، در صورت حقیقی و اصلیش بود، تا که آن‌حضرتﷺ، او را کاملاً بشناسند، و نزول وحی در وقت، شاید بدان جهت باشد که نزول وحی در تعارف و شناسایی، بیشتر کمک کند؛ زیرا از جانب الله بودن وحی در آن زمان، از این جهت که جبرئیلعليه‌السلام، در صورت حقیقی خودش هست، بیشتر قطعی و یقینی بود، و نزول وحی در سایر اوقات که به توسط جبرئیل در صورت بشری بوده است، چون آن‌حضرتﷺ، هر دو کیفیت را در یک شأن می‌دیدند، پس در یقین او بیش از پیش تقویت پدید می‌آمد، که

در هر دو حالت فرشته حامل وحی، یکی است، مانند آن‌که کسی از لب و لهجه و صدای و روش گفتگوی شخص آگاه باشد، اگر او صورت خود را تغییر داده صحبت کند، باز هم کاملاً شناخته می‌شود، سپس پاسخ به شبهه‌ای است متعلّق به این رؤیت، که باوجود مشاهده‌ی صورت اصلی، امکان دارد که شاید در ادراک و احساس قلب، اشتباهی واقع بشود، هم چنان‌که بیشتر اوقات در احساسات اشتباه مشاهده می‌گردد، شخصی مجنون و دیوانه باوجود داشتن حس بسا اوقات در شناسایی افراد شناخته شده اشتباه می‌کند، لذا سؤال پدید می‌آید که آیا این رؤیت، رؤیت صحیح بوده است یا خیر؟ پاسخ داده شد که دیدن آن‌حضرتﷺ، رؤیت درستی بوده است؛ زیرا که) قلب (به هنگام دیدن،) آنچه را مشاهده نموده است، اشتباه ننموده است، (امّا این‌که بر مبنای چه دلیلی قلب اشتباه نکرده است، باید گفت: حقیقت این است که اگر چنین احتمالاتی مورد توجّه و التفات قرار گیرند، هیچ اعتباری برای محسوسات باقی نمی‌ماند، و تمام معاملات دنیا مختل خواهند شد، البتّه اگر شبهه مبتنی بر منشأ معتدبه باشد، باید بر آن اندیشید؛ امکان دارد منشأ اشتباه قلبی این باشد که درک کننده مختل العقل باشد، و بدیهی است که آن‌حضرتﷺ، صحیح العقل، هوشمند، زیرک و صاحب فراست تامّه بود، ولی چون علی‌رغم ثبوت موارد بالا، باز هم معاندین، از مخالفت و جدال دست بر نمی‌داشتند، بنابر این در مقام توبیخ و تعجّب فرمود: وقتی شما با چنین بیانی شافی و کافی ثبوت رؤیت را شنیدید) باز در چیزهای مشاهده شده، با او (پیامبر) نزاع می‌کنید، (از مجموع چیزهایی که انسان می‌داند و درک می‌کند محسوسات، بالاتر از شک و تردید می‌باشند، ولی شما دارید در محسوسات هم اختلاف بی‌مورد راه می‌اندازید، پس بدین ترتیب، در کلّیّه‌ی محسوسات شما هم، می‌توان هزاران خدشه پدید آورد) و (اگر خدشه‌ی بی‌مورد داشته باشید که

چیزی را نمی‌توان با یکبار مشاهده شناخت، در پاسخ باید گفت: اوّلاً لازم نمی‌آید که با یک بار دیدن شناخته نشود، و اگر علی سبیل التنزل تکرار مشاهده برای شناخت ضروری است، پس) او (پیامبرﷺ) بار دیگر هم آن فرشته را (در صورت اصلی خودش) دیده است، (لذا آن توهّم نیز دفع گردید؛ زیرا از تطبیق دو صورت، تعیین کامل حاصل می‌شود، که جبرئیل امین همان بوده است، سپس دیدن بار دوم را بیان می‌کند که حضرت جبرئیل را در شب معراج) کنار سدرة المنتهی (دیده است، سدره به درخت کُنار گفته می‌شود، و «منتهیٰ» به معنای جای انتها می‌باشد، در حدیث آمده است که آن، درخت کناری است در آسمان هفتم، احکام و ارزاق و چیزهایی دیگر که از عالم بالا می‌آیند نخست به سدرة المنتهیٰ می‌رسند، سپس از آنجا ملایکه آنها را به زمین می‌آورند، و هم چنین اعمالی که از زمین صعود می‌کنند اوّل به سدرةالمنتهیٰ می‌رسند بعداً از آنجا بالا برده می‌شوند، مثال آن در این جهان مانند پُست‌خانه است ورود و صدور نامه‌ها از آنجا می‌باشد، و در کنار سدرة المنتهیٰ مکان رؤیت و دیدار، نشان داده شد، سپس شرف آن مکان بیان می‌شود که) نزد آن (﴿سِدْرَةِ الْمُنتَهَىٰ﴾) ﴿جَنَّةُ الْمَأْوَىٰ﴾ است، (ماویٰ به معنای محل اقامت است، و چون جنّت اقامتگاه بندگان نیک خداست، بدین جهت به آن ﴿جَنَّةُ الْمَأْوَىٰ﴾ گفته می‌شود.

حاصل مطلب این که، سدرةالمنتهیٰ در مکان ممتازی قرار گرفته است، و پس از تعیین مکانِ رؤیت، زمان رؤیت را بیان می‌کند که رؤیت چه وقت بود، می‌فرماید که) وقتی که آن سدره را احاطه نمودند، آنچه آن را احاطه کردند، (در حدیث آمده است که آنها پروانه‌هایی از طلا بودند، یعنی صورت پروانه را داشتند، و در روایت دیگری آمده است که آنان فرشته بودند، یعنی حقیقت آنها فرشته بود، و در روایتی دیگر آمده‌است که

ملایکه از خداوند اجازه خواسته بودند که به زیارت آن‌حضرت ﷺ، مشرّف گردند، به آنها اجازه داده شد، که بر سدره جمع شدند[۱]، می‌تواند اشاره به این باشد که آن‌حضرت ﷺ، بسیار معزّز و مکرّم بودند، بقیه‌ی همان بحث است که در تقیید سابق توضیح داده شد، حالا یکی دیگر از احتمالات این می‌تواند باشد، که از مشاهده‌ی چنین امور حیرت‌انگیزی، مردم متحیّر می‌گردند و توانایی جهت ادراک کامل، باقی نمی‌ماند، و در چنین صورتی چگونه می‌توانست جبرئیل ادراک شود، و وقتی که این ادراک ثانی معتبر نباشد، پاسخ شبهه‌ی مذکور، به: ﴿**لَقَدْ رَءَاهُ نَزْلَةً أُخْرَىٰ**﴾ کافی نمی‌باشد، جهت رفع این احتمالات می‌فرماید، که برای آن‌جناب ﷺ، با مشاهده‌ی این عجایب کوچکترین تحیّری پدید نیامد، و اصلاً متحیّر نشد، چیزهایی که به دیدن آنها حکم شده بود،) نه نگاه او (از آنها) منحرف شد، (بلکه آنها را کاملاً دید) و (چیزهایی که به دیدن آنها هنوز دستور نرسیده بود) نه نگاه او (برای دیدن به سوی آنها) فراتر رفت، (یعنی قبل از اجازه به سوی آنها نگاه نکرد، (کذا فی المدارک فی الفرق بین زاغ و طغی، آنچه گذشت دلیل استقلال نهایی آن‌حضرت ﷺ، بود؛ زیرا وقتی انسان با اشیای عجیب روبرو گردد، این دو حرکت زیر را انجام می‌دهد، به چیزی که دستور نگاه کردن آن داده می‌شود، نمی‌نگرد و به آنچه که گفته شده که منگر بر آن چشم می‌دوزد، الغرض انضباطی در او باقی نمی‌ماند، سپس جهت قوّت استقلال آن‌حضرت ﷺ، می‌فرماید، که) او (پیامبر ﷺ،) عجایب بزرگ (دالّ بر قدرت) پروردگارش را دید، (ولی هنگام مشاهده‌ی هر چیزی، شأن آن‌حضرت ﷺ، ﴿**مَا زَاغَ ٱلْبَصَرُ وَ مَا طَغَىٰ**﴾ بود، ذکر آن عجایب در حدیث معراج آمده است، که عبارت است از: ملاقات با انبیاء علیهم السلام، و ارواح، جنّت و غیره، پس ثابت شد که آن‌حضرت ﷺ، در وجود خود، بی‌نهایت مستقل

---

۱ - الروایات کلها فی الدر المنثور.

بود؛ لذا احتمالی جهت تحیّر او باقی نماند، و جایی برای ورود خدشه در ﴿لَقَدْ رَءَاهُ نَزْلَةً أُخْرَىٰ﴾ باقی نیست، خلاصه مطلب این‌که از مجموع تقریرات فوق جایی برای شبهات متعلّق به رؤیت و معرفت جبرئیلعليه‌السلام، باقی نماند، و رسالت حضرت رسولﷺ، ثابت و متحقّق گردید، در این **مقام** همین هدف نیز مطلوب بود.)

معارف و مسایل

خصوصیات سوره‌ی نجم

نخستین سوره‌ای که آن‌حضرتﷺ، در مکّه اعلام نمود، سوره‌ی «نجم» بود[۱]. و نیز نخستین سوره‌ای است که در آن آیه سجده نازل شد، و رسول‌خداﷺ، سجده‌ی تلاوت بجا آورد، و واقعه‌ی عجیبی به هنگام سجده پیش آمد، و آن این‌که رسول‌خداﷺ، در مجمع عام که مسلمین و مشرکین حضور داشتند، آن را تلاوت فرمود، و هنگامی که آن‌حضرتﷺ، سجده به‌جا آورد، مسلمانان به تبعیّت از او نیز سجده به‌جا آوردند، امّا تعجّب در اینجاست که کفّاری که در آن جلسه حضور داشتند، نیز به سجده رفتند، بجز یک نفر متکبّر که در تعیین اسم او اختلاف وجود دارد، امّا او هم مشتی خاک برداشت و به پیشانی خود مالید و گفت همین برای من کافی است، حضرت عبدالله بن مسعود راوی حدیث می‌فرماید که: من او را دیدم که در حالت کفر از این جهان رفت[۲].

در ابتدای این سوره‌ی بیان شد، که در حقانیت مقام رسالت آن‌حضرتﷺ، و نزول وحی بر او، مجال هیچ گونه شک و تردیدی، وجود ندارد، ﴿وَ ٱلنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ﴾ لفظ «نجم» به معنای ستاره که به یکی نجم و به جمع آن نجوم گفته می‌شود، و گاهی این لفظ به طور ویژه به ثریا (پروین) که

---

۱ - رواه عبدالله بن مسعود، قرطبی.

۲ - رواه البخاری و مسلم و اصحاب السنن، ابن کثیر ملخصا.

مجموعه‌ای از چند ستاره است، اطلاق می‌شود؛ لذا در اینجا هم بعضی «النجم» را به ثریا تفسیر کرده‌اند، فرّاء و حسن بصری نظر نخست یعنی مطلق ستاره را ترجیح داده‌اند[1]. و نیز همین نظر در خلاصه‌ی تفسیر برگزیده شده است؛ ﴿إِذَا هَوىٰ﴾ لفظ «هویٰ» به معنای سقوط و افتادن می‌آید، و سقوط ستاره عبارت از غروب آن است، خداوند در این آیه به ستارها قسم یاد نموده، حقّانیت و درستی نزول وحی بر رسول خداﷺ، را بالاتر از هرگونه شبهه و شکّی قرار داده است.

در سوره‌ی «صافّات» کاملاً گذشت که خداوند متعال اختیار کلّی دارند، که برای حکمت و مصالح خاصّی به بعضی از مخلوقات خویش، قسم یاد نمایند؛ امّا دیگران حق ندارند که غیر از خدا به چیز دیگری قسم یاد کنند.

یکی از حکمتهایی که خداوند در اینجا به ستاره‌ها قسم یاد نموده است، این است که از آنها در تاریکی شب برای تعیین جهت و مسیر، کار گرفته می‌شود، و انسان به طرف جهت مطلوب، هدایت حاصل می‌کند. هم چنین از رسول خداﷺ، به سوی راه خداوند، هدایت به دست می‌آید، ﴿مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَ مَا غَوَىٰ﴾ این جواب قسم است، یعنی مضمونی که بخاطر آن قسم یاد شده است؛ مراد آن است که راهی که رسول خداﷺ، به سوی آن دعوت می‌کند، راهی راست و صراطی مستقیم به سوی سر منزل مقصود، یعنی رضای الهی است، و آن‌حضرتﷺ، هرگز از مسیر، منحرف نشده، و نیز هیچ مقداری از آن را فراموش ننموده است، که به راه اشتباهی رفته باشند.

حکمت در یادکردن آن‌حضرتﷺ، به «صاحبکم»

در اینجا بجای ذکر نام مبارک رسول‌خداﷺ، و یا این‌که او را رسول و

---

۱ - قرطبی.

یا نبی خطاب کند، «صاحبکم» فرموده، بدین اشاره نمود که حضرت محمّد مصطفیٰﷺ، از جایی دیگر وارد نشده و فردی بیگانه و اجنبی نیست، که نسبت به صادق و کاذب بودن او در اشتباه قرار گیرید؛ بلکه همراه همیشگی شماست، و در وطن شما متولّد شده و در آنجا کودکی خود را سپری کرده، و در آنجا به جوانی رسیده است، و هیچ گوشه‌ای از زندگی او بر شما پوشیده نیست، و نیز تجربه نموده‌اید که او هرگز دروغ نگفته است، و در کودکی او را در حال انجام کار بد و اشتباهی، ندیده‌اید، و بر اخلاق، عادات، امانت و دیانت او، اعتماد کامل داشته‌اید، حتّی شما تمام اهل مکّه او را به لقب امین یاد می‌کردید؛ اکنون که ادّعای نبوّت می‌کند، او را به دروغگویی متّهم می‌کنید، کسی که هیچگاه پشت سر مردم دروغ نگفته است، شایسته نیست او را به دروغگویی درباره‌ی خدا متّهم کنید، بنابر این می‌فرماید:

﴿وَ مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ○ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾ یعنی امکان ندارد که رسول‌خداﷺ، چیزهایی را از پیش خود گفته و به خداوند متعال نسبت دهد؛ بلکه چیزی که می‌گوید، همه از جانب خدا وحی شده‌اند.

برای وحی، اقسام زیادی درکتاب «صحیح بخاری» ثابت است: یکی آن که مجموع معانی و الفاظ از سوی خداوند نازل گردیده است، که به آن «قرآن» گفته می‌شود.

دوم آن‌که تنها معانی از جانب خدا نازل شده و رسول‌خداﷺ، آنها را با الفاظ خود، ادا فرموده است، که به آن «حدیث و سنّت» گفته می‌شود، و مطلبی که از طرف خداوند در احادیث آمده است، گاهی راجع به حکم واضح یک مسئله می‌باشد، و گاهی قاعده‌ی کلّی دیگری است که حضرت رسولﷺ، احکام را از آن با اجتهاد خویش استنباط می‌نمایند، و در این اجتهاد ممکن است اشتباهی پیش بیاید؛ امّا یکی از ویژگی‌های رسول‌خداﷺ، و سایر انبیاءعلیهم‌السلام، آن است که چون احکامی را از روی

اجتهاد خویش بیان بفرمایند، و اشتباهی در آن پیش بیاید، فوراً از جانب خدا به وسیله‌ی وحی اصلاح می‌گردد، و آن اشتباه باقی نمی‌ماند، برخلاف علمای مجتهدین دیگر که اگر در اجتهاد آنان اشتباهی واقع شود، ممکن است همچنان بر اشتباه خود باقی بمانند و اشتباه آنان نیز نه تنها معاف است، بلکه بواسطه‌ی توانی که در فهم دین به خرج داده‌اند، پاداش خواهند دید[1].

با تقریر فوق پاسخ به شبهه‌ای که در آیه‌ی مذکور وارد شده بود، داده شد، و آن این‌که اگر همه آنچه را که رسول‌خداﷺ، می‌گوید وحی و من جانب الله است، لازم می‌آید که چیزی از روی رأی و اجتهاد خود نگوید، در صورتی که وقایع متعدّدی در احادیث صحیح آمده است که آن‌حضرتﷺ، نسبت به آنها نخست حکمی داده است، سپس آن حکم به‌وسیله‌ی وحی تغییر یافته است، و چنین معلوم می‌گردد که آن حکم از جانب خداوند متعال نبوده، بلکه آن‌جنابﷺ، بر اساس رأی و اجتهاد خویش فرموده است، جوابش در بالا ذکر گردید، که بسا اوقات وحی به صورت قاعده‌ی کلّی می‌آید، که پیامبر اسلام در استنباط احکام از آن به رأی خود اجتهاد می‌فرماید، و چون این قاعده‌ی کلّی از جانب خداوند آمده، پس به تمام آن احکام استنباط شده نیز، وحی الهی گفته می‌شود، والله اعلم.

﴿**عَلَّمَهُ شَدِيدُ ٱلْقُوَىٰ**﴾ از اینجا تا آیه هفدهم، ﴿**لَقَدْ رَأَىٰ مِنْ ءَايَـٰتِ رَبِّهِ ٱلْكُبْرَىٰٓ**﴾ در تمام آیات، این نکته بیان گردیده، که در وحی رسول خداﷺ، مجال هیچگونه شک و تردیدی نیست، که این کلام الهی است، که بر آن‌جنابﷺ، به گونه‌ای نازل شده است، که در آن امکان تلبیس و التباس یا خطا و اشتباهی وجود ندارد.

---

۱ - کما فی‌الاحادیث الصحیحه المعروفه.

اختلاف ائمّه‌ی تفسیر در خصوص تفسیر آیات النجم

ائمّه‌ی تفسیر در خصوص تفسیر این آیات، دو نظر متفاوت دارند: نظر نخست آن است که همه‌ی این آیات مشتمل بر واقعه‌ی معراج و تعلیم بلا واسطه‌ی حق تعالیٰ به رسول خود و رؤیت حق تعالیٰ می‌باشند، و ﴿شَدِيدُ ٱلْقُوَىٰ، ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَوَىٰ، دَنَا فَتَدَلَّىٰ﴾ همه صفات و افعال خداوند ذوالجلال می‌باشند، و آنچه پس از این نسبت به رؤیت و مشاهده بحث شده، مراد از آن نیز رؤیت و زیارت حق تعالی است؛ از میان اصحاب، حضرات انس و ابن‌عبّاس همین نظریه را قبول دارند، و در تفسیر «مظهری» نیز این نظریه برگزیده شده است؛ ولی بسیاری دیگر از صحابه و تابعین و ائمّه‌ی تفسیر، این آیات را به رؤیت حضرت جبرئیل در صورت اصلی‌اش حمل نموده‌اند و ﴿شَدِيدُ ٱلْقُوَىٰ﴾ و غیره را صفات جبرئیل دانسته‌اند، و بر این چندین دلیل ذکر می‌کنند؛ اوّلاً از لحاظ تاریخ سوره‌ی «نجم» از سورهای آغازین به شمار می‌رود. و مطابق تصریح حضرت عبدالله بن مسعود، سوره‌ی نجم نخستین سوره‌ای است که آن‌حضرتﷺ، در مکّه‌ی مکرّمه اعلان فرموده است، و چنین به نظر می‌رسد که واقعه‌ی معراج پس از آن به وقوع پیوسته است. البتّه جای بحث در آن باقی است که در این باره حدیثی مرفوع از حضرت رسول خداﷺ، نقل شده که مراد از رؤیت، رؤیت جبرئیل‌علیه‌السلام، می‌باشد، که عین عبارت آن از «مسند» امام احمد بدین قرار است:

«عن الشعبی عن مسروق قال کنت عند عایشة فقلت أليس الله يقول وَ لَقَدْ رَءَاهُ بالافق المبين، وَ لَقَدْ رَءَاهُ نَزْلَةً أُخْرَىٰ فقالت أنا أول هذه الامة سألت رسول اللهﷺ، عنها فقال: انما ذاك جبرئيل، لم يره فی صورته التی خلق عليها إلّا مرتين، راه منهبطا من السماء الی الارض سادا عظم خلقه ما بين السماء والارض، اخرجاه فی الصحيحين من حديث الشعبی»[1].

---

۱ - ابن کثیر.

شعبی از حضرت مسروق روایت می‌کند که روزی در محضر حضرت عایشه‌ی صدّیقه بودم، (و در خصوص رؤیت باری تعالیٰ بحث شد) مسروق می‌گوید که گفتم خداوند می‌فرماید: **﴿وَ لَقَدْ رَءَاهُ بالافق المبين، وَ لَقَدْ رَءَاهُ نَزْلَةً أُخْرَىٰ﴾** حضرت صدّیقه فرمود، در میان امّت اوّلین‌کسی بودم که مقصود این آیه را از رسول‌خداﷺ، جویا شدم، آن‌حضرتﷺ، فرمود: کسی که رؤیتش در این آیه مذکور است، حضرت جبرئیل است، حضرت رسول‌خداﷺ، دو بار او را در صورت اصلی‌اش دیده است که داشت از آسمان به زمین فرود می‌آمد، به گونه‌ای که عظمت خلقتش فضای میان آسمان و زمین‌را پر کرده بود، این‌روایت با همین‌الفاظ در صحیح مسلم نیز منقول است.

حافظ ابن حجر در «کتاب التفسیر فتح الباری» از ابن مردویه عین‌این روایت را با همین‌سند نقل فرمود، که عبارت آن از قرار زیر است: «**أنا اول من سأل رسول اللهﷺ، فقلت يا رسول الله هل رأيت ربك؟ فقال: انما رأيت جبرئيل منهبطا**»[1]، یعنی حضرت صدّیقه می‌فرماید: اوّلین‌کسی که در خصوص این آیه از رسول خداﷺ، سؤال کرد، من بودم که گفتم آیا پروردگار خود را دیدی؟ فرمود: خیر؛ من‌جبرئیل را دیدم که فرود آمد.

در صحیح بخاری از شیبانی روایت شده است که او از حضرت زرّ مقصود آیات: **﴿فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ ○ فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ﴾** را پرسید؛ او فرمود که: حضرت عبدالله بن مسعود برای ما بیان فرموده که محمدﷺ، جبرئیل را در حالی دیده که ششصد پر داشته است. و ابن جریر با سند خود از حضرت عبدالله بن‌مسعود، در تفسیر **﴿مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَىٰ﴾** نقل فرموده است که رسول خداﷺ، جبرئیل را در لباس رفرف دیده که فضای آسمانی را پر کرده است.

---

۱ - فتح الباری، ج۸، ص۴۹۳.

تحقیق ابن کثیر

ابن کثیر ضمن آوردن تمام روایات حدیث، در تفسیر خود فرموده است که: مراد از رؤیت و قرب مذکور، در سوره‌ی «النجم» رؤیت و قرب حضرت جبرئیل است، و این نظر تعدادی از صحابه چون امّ المؤمنین عایشه‌ی صدّیقه، عبدالله بن مسعود، ابوذر غفاری و ابوهریره رضی‌الله‌عنهم می‌باشد، بنابر این، ابن کثیر در تفسیر آیات مذکور، فرموده است که مراد از قرب و رؤیت که در این آیات ذکر شده است، قرب و رؤیت جبرئیل می‌باشد، رسول خداﷺ، نخستین بار در ابتدای نبوّت او را در صورت اصلی‌اش مشاهده نمود، و برای بار دوم او را نزدیک «سدرةالمنتهیٰ» در شب معراج دید، وقتی حضرت جبرئیل وحی چند آیه از ابتدای«علق» را نازل نمود، در نزول وحی پس از آن، فترت و وقفه‌ای پیش آمد، که در اثر آن چنان بر آن‌حضرتﷺ، نگرانی و مشقّت مسلّط شد، که خواست خود را از قلّه‌ی کوهی به زمین پرتاب کند، و از بین برود، امّا هرگاه چنین خیالی به ذهنش خطور می‌کرد، حضرت جبرئیل او را با ندای غیبی تسلّی می‌داد، که ای محمّد تو رسول بر حق خدا هستی، و من جبرئیل می‌باشم؛ با شنیدن صدای او، قلب مبارک آن‌حضرتﷺ، آرام می‌گرفت، و این تسلّی به صورت غیبی بود، تا این‌که روزی حضرت جبرئیل امین در میدان وسیع «بطحا» در صورت اصلی خویش چنان ظاهر شد که ششصد پر داشت، و کلّ افق را فراگرفته بود؛ سپس به محضر آن‌حضرتﷺ، رسید، و وحی الهی را به آن‌حضرتﷺ، رسانید. آنگاه عظمت جبرئیل امین و حقیقت جلالت قدر او بر رسول خداﷺ، منکشف گردید[1].

خلاصه‌ی مطلب آن‌که امام ابن کثیر به استناد حدیث مرفوع و اقوال اصحاب کرام تحقیق یاد شده را تفسیر آیات سوره‌ی نجم قرار داده است،

---

۱ - ابن کثیر.

که مراد از رؤیت و قرب در اینجا، رؤیت و قرب حضرت جبرئیل علیه السلام، است، و آن نخستین رؤیتی بود که در افق مکّه‌ی مکرّمه، در این جهان اتّفاق افتاد.

در روایاتی دیگر تفصیل این رؤیت چنین آمده است، که وقتی رسول خدا ﷺ، برای اوّلین بار حضرت جبرئیل را در صورت اصلی‌اش دید، حالت بیهوشی بر او چیره شد، سپس حضرت جبرئیل به صورت انسانی پیش او آمد، و به او بسیار نزدیک شد. رؤیت بار دوم در آیه: **﴿وَ لَقَدْ رَءَاهُ نَزْلَةً أُخْرَىٰ﴾** از سوره‌ی «نجم» آمده است، که در شب معراج اتّفاق افتاده است، بنابر وجوه فوق الذکر، عامّه‌ی مفسّرین همین تفسیر را اختیار نموده‌اند.

رأی ابن کثیر قبلاً بیان گردید؛ قرطبی، ابوحیان، امام رازی و غیره عموماً همین تفسیر را ترجیح داده‌اند، سیدی حضرت حکیم الامه نیز همین را اختیار نموده است که قبلاً تحت عنوان خلاصه‌ی تفسیر بیان گردید، حاصل مطلب این‌که، آیات ابتدایی سوره‌ی «نجم» متضمّن بیان رؤیت حق تعالیٰ نیست؛ بلکه رؤیت جبرئیل در آن ذکر شده است، امام نووی در شرح «صحیح مسلم» و حافظ ابن حجر در «فتح الباری» نیز همین تفسیر را اختیار نموده‌اند.

﴿ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَوَىٰ ۝ وَ هُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلَىٰ﴾ «مِرّة» به معنای قوّت است، این آیه جهت بیان ازدیاد و صفت قوت جبرئیل است، تا کسی چنین گمان نبرد که در کار فرشته‌ی وحی، شیطان می‌تواند دخالی داشته باشد؛ زیرا جبرئیل امین چنان قوی است که شیطان قدرت رفتن به نزد او را ندارد.

و معنای **﴿فَاسْتَوَىٰ﴾** است برابر شد. مقصود این‌که نخست زمانی حضرت جبرئیل را دید که از آسمان فرود آمد و پس از فرود آمدن بر افق بلند، برابر شده، نشست و افق را از این جهت با لفظ «اعلیٰ» مقید نمود که آن گوشه از افق که به زمین متّصل شده مشاهده می‌شود، عموماً از نظر مخفی

می‌باشد؛ بنابر این، حضرت جبرئیل خود را از **أُفُقِ أَعْلَىٰ** نشان داد.

﴿ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّىٰ﴾ معنای «دنی» نزدیک شده است، و معنای لفظی «تدلّیٰ» آویزان شد، می‌باشد. و مراد از آن خم شدن و نزدیک شدن است.

﴿فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ﴾ «قاب» چوب کمان جایی که در قبضه قرار می‌گیرد، و تار (وتر) کمان در مقابل آن قرار گرفته است که فاصله‌ی میان هر دو، قاب گفته می‌شود، که تقریباً مقدار آن به اندازه‌ی یک دست می‌باشد. در «قاب قوسین» (یعنی گفتن قاب دو کمان) اشاره به عادتی ویژه از عادات اعراب است، که اگر دو نفر می‌خواستند با همدیگر معاهده‌ی صلح و دوستی برقرار کنند، هم چنان‌که یکی از علایم دوستی دست در دست هم نهادن است، علامت دیگر آن است که هر یک از دو طرف چوب کمانهای خود را به سوی کمان دیگری برده و وتر آنها را در کنار یکدیگر قرار می‌دادند، و همین‌که وتر کمانها به هم متّصل می‌شد، این اعلام صلح و دوستی میان یکدیگر تلقّی می‌شد، و با انجام این عمل، نزدیکی میان آن دو نفر چنان می‌شد که فاصله فقط به اندازه‌ی قاب دو کمان باقی می‌ماند؛ تقریباً دو دست، (یا یک گز) سپس با گفتن «أَوْ أَدنَىٰ» نشان داد؛ این قرب و اتّصال عموماً مانند اتّصال رسمی نبود؛ بلکه از آن بیشتر بود.

در آیات مذکور، نزدیک شدن بی‌نهایت حضرت جبرئیل بدین جهت بیان گردید که وحی را که او می‌رساند هیچ شکّ و شبهه‌ای در شنیدن آن وجود ندارد، و نیز با این قرب و اتّصال احتمالی باقی نمی‌ماند که رسول‌خدا ﷺ، جبرئیل امین را نشناخته باشند، و شیطان بتواند مداخله بکند.

﴿فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَآ أَوْحَىٰ﴾ ضمیر فاعلی «اوحی» و هم چنین ضمیر مضاف الیه در «عبده» به سوی حق تعالی بر می‌گردند، و معنای آیه این‌که خداوند حضرت جبرئیل را به عنوان معلّم کاملاً نزدیک آن‌حضرت ﷺ،

فرستاد و به او وحی نازل فرمود.

پاسخ به یک اشکال علمی

آنچه تقریباً به صورت اشکالی علمی در اینجا می‌نماید، آن است که جمهور مفسّرین و محدّثین ضمایر را در آیات فوق الذّکر به حضرت جبرئیل ارجاع می‌دهند. ولی می‌گویند کلّیّه‌ی ضمایر از «فاستویٰ» تا «قاب قوسین» به جانب حضرت جبرئیل بر می‌گردند. و در آیات پیشین تذکار و یاد هم موافق قول مفسّرین از حضرت جبرئیل است پس برگرداندن ضمیر «أوحیٰ» و «عبده» تنها به سوی حق تعالی خلاف نظم و نسق عبارت و موجب انتشار ضمایر می‌باشد.

حضرت استاد محترم مولانا محمدانور شاه کشمیری رحمه الله، در پاسخ به این شبهه چنین فرموده است، که نه اختلافی در نظم کلام پدید می‌آید و نه ضمایر منتشر می‌گردند؛ زیرا حقیقت آن است که مطلبی را که در نخستین آیه‌ی سوره‌ی «نجم» ﴿**إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ**﴾ آغاز نموده است، بیان کاملاً منضبط آن، چنین است که بدیهی است که فرستنده‌ی وحی بجز خداوند کسی نیست، امّا یکی از عوامل رسانیدن، حضرت جبرئیل بود، پس از توثیق او در چندین آیه فرمود: ﴿**أَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَآ أَوْحَىٰ**﴾ پس این تکمله‌ی آغاز کلام است و از آن جهت نمی‌توان در آن انتشار ضمایر گفت، که در ضمیر «أوحی» و «عبده» بجز این‌که به سوی حق تعالی راجع باشند احتمالی دیگر وجود ندارد؛ بنابر این، این مرجع از ابتدا متعیّن است، ﴿**مَآ أَوْحَىٰ**﴾ یعنی آنچه وحی فرستادنی بود را مبهم گذاشت، تا به عظمت آن اشاره نماید، از حدیث باب «**کیف کان بدأ الوحی**» صحیح بخاری، معلوم می‌شود، وحی که در آن زمان نازل شد آیاتی چند از ابتدای سوره‌ی «مدثر» بود، والله اعلم بالصواب.

از نظم کامل کلام فوق حقّانیت قرآن و کلام برحق الهی بودن آن، ثابت می‌شود؛ هم چنان‌که حضرات محدّثین سند احادیث رسول‌اللهﷺ، را از خود شروع نموده تا به رسول اللهﷺ، می‌رسانند، خداوند متعال نیز سند قرآن مجید را چنین بیان می‌فرماید که فرستنده‌ی وحی، خود حق تعالی است و معلّم و مبلّغی که در میان خداوند متعال و رسول او واسطه سند است، حضرت جبرئیل امین می‌باشد، و در آیات فوق بیان نمودن جلالت‌شان و شدید القویٰ بودن او، تعدیل واسطه‌ی این سند است.

﴿مَا كَذَبَ ٱلْفُؤَادُ مَا رَأَىٰٓ﴾ فؤاد به معنای قلب است و معنای آیه چنین است که در ادراک چیزی که چشم دیده است، قلب دچار اشتباه نشده است، و از این اشتباه و خطا در آیه با لفظ «کذب» تعبیر شده است، با این عبارت که در ادراک، چیزی که دیده شده است قلب دروغ نگفته است، یعنی اشتباه و یا خطا نکرده است، و معنای لفظ «ما رأی» آنچه دیده است می‌باشد، قرآن مجید معیّن ننمود که چه چیزی را دیده است؛ لذا در تفسیر آن از صحابه و تابعین و ائمّه‌ی تفسیر دو قول منقول است، که در گذشته ذکر گردید، که مراد از آن در نزد بعضی رؤیت خود حق تعالی است[1]. و به نزد بعضی دیگر، مراد از آن رؤیت جبرئیل در صورت اصلی‌اش می‌باشد[2].

پس مطابق این تفسیر لفظ «رأی» در معنای حقیقی‌اش یعنی دیدن با چشم به کار رفته است، و پس از دیدن، فهمیدن و ادراک، که کار قلب است به سوی قلب نسبت داده شده است، و نیازی نیست که آن را بر معنای مجازی حمل نموده رؤیت قلبی را مراد بگیرند[3].

ولی در اینجا سؤالی پدید می‌آید و آن این‌که در اینجا ادراک به سوی

۱- و هو قول ابن عباس.

۲- و هو قول عایشه و ابن مسعود و ابی‌هریره و ابی‌ذرالغفاری رضی‌الله‌عنهم.

۳- کما فعله القرطبی.

قلب منسوب شده است؛ در صورتی که مطابق قول مشهور حکما تعلّق آن به عقل و یا نفس ناطقه می‌باشد، جواب این‌که از بسیاری آیات قرآنی معلوم می‌گردد که مرکز اصلی ادراک و فهم، قلب است؛ بنابر این گاهی اوقات از عقل هم به قلب تعبیر می‌شود؛ چنان‌که در آیه‌ی ۳۷ سوره‌ی «ق» فرموده: **﴿إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَذِكْرَىٰ لِمَن كَانَ لَهُ قَلْبٌ﴾** که مراد از آن عقل است؛ زیرا قلب مرکز عقل است و آیات قرآن مجید مانند آیه‌ی ۱۷۹ سوره‌ی «اعراف» که در آن می‌فرماید: **﴿لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا﴾** و غیره بر این امر گواه می‌باشند.

﴿وَ لَقَدْ رَءَاهُ نَزْلَةً أُخْرَىٰ ۝ عِندَ سِدْرَةِ الْمُنتَهَىٰ﴾ در اینجا نیز در خصوص ضمیر «رءَاهُ» همان دو قول ابراز شده است، که آیا مراد از آن حق تعالیٰ است یا جبرئیل، معنای «نزلة أخری» نزول بار دوم است، و طبق تفسیر راجح، این نیز نزول جبرئیل امین است، و چنان‌که قرآن مجید جا و محلّ رؤیت قبلی را در این جهان افق اعلیٰ، مکّه‌ی مکرّمه بیان فرموده، محل و جای آن را در مرحله‌ی دوم «سدرة المنتهیٰ» در آسمان هفتم بیان نموده است، و بدیهی است که مشرف شدن آن‌حضرتﷺ، بر آسمان هفتم در شب معراج بوده است؛ بنابر این، زمان رؤیت دوم فی‌الجمله متعیّن می‌شود.

«سدرة» در لغت به درخت کُنار اطلاق می‌گردد و «منتهیٰ» به معنای جای نهایی، این درخت در آسمان هفتم زیر عرش الهی است، و در روایت صحیح مسلم جای آن در آسمان ششم گفته شده است و این دو روایت را می‌توان چنین تطبیق داد که بیخ و ریشه‌ی آن در آسمان ششم و شاخه‌هایش در آسمان هفتم باشند[1].

چون این حد نهایی پرواز فرشتگان است، از این رو، به آن، «سدرة المنتهیٰ» گفته می‌شود و در بعضی روایات آمده است که احکام الهی

---

۱ - قرطبی.

نخست از عرش به سدرة المنتهی نازل می‌گردند و در آنجا به فرشتگان مربوط سپرده می‌شوند، و نیز نامه‌ی اعمال و سایر اموری که از زمین بالا می‌برند، نخست فرشتگان آنها را به آنجا می‌رسانند، و از آنجا به بارگاه خداوند تقدیم می‌گردند، و این مطلب از حضرت عبدالله بن مسعود در «مسند» امام احمد بن حنبل منقول است[1].

﴿عِندَهَا جَنَّةُ ٱلْمَأْوَىٰٓ﴾ جای آرام و قرار گرفتن را «مأویٰ» می‌گویند؛ بنابر این فرمود که: مقام و مسکن اصلی انسان همان است، و در آنجا آفرینش آدم و حواء علیهما السلام انجام گرفت، و از آنجا به زمین فرود آمدند، و جایگاه اهل جنّت نیز همانجا خواهد بود.

مقام فعلی جنّت و دوزخ

از این آیه نیز نشان داده شد که بهشت هم اکنون موجود است هم چنان که جمهور امّت به آن عقیده دارند، که بهشت و دوزخ پس از وقوع قیامت آفریده نمی‌شوند، بلکه هر دو مکان هم اکنون موجودند، و این آیه بیان می‌فرماید که محلّ وقوع جنّت کجاست، و آن بالای آسمان هفتم زیر عرش الهی است، که گویی هفت آسمان فرش جنّت و عرش الهی سقف آن می‌باشد. و محل وقوع دوزخ در آیات قرآن و نیز احادیث، به صراحت ذکر نشده است.

بعضی از مفسّرین مفهوم آیه‌ی ۶ سوره‌ی طور را که می‌فرماید: ﴿وَٱلْبَحْرِ ٱلْمَسْجُورِ﴾ چنین بیان کرده‌اند که دوزخ در قعر زمین زیر دریاست، که اکنون روی آن، با غلافی سخت و سنگین، پوشانیده شده است، و در قیامت می‌شکافد و آتشش مشتعل شده و همه‌ی دریاها را به آتش تبدیل می‌نماید.

---

۱ - ابن کثیر.

بسیاری از دانشمندان متخصّص اروپایی عصر جدید، که در پی سوراخ کردن زمین از طرفی به طرف دیگر قرار گرفتند، و چندین سال کوشیدند، دستگاههای بسیار بزرگی برای این‌کار مهیّا ساختند، و گروهای بسیاری رنج فراوان بردند، موفّق‌ترین آنها گروهی بود که به وسیله‌ی دستگاه موتوری تا دوازده کیلومتر در عمق زمین‌رسید، امّا پس از آن سنگ سختی جلوی آنان را گرفت، و عاجز ماندند، باز به حفر جاهای دیگر اقدام کردند که باز، پس از رسیدن به دوازده کیلومتری با همان سنگ برخورد کردند، و پس از به‌کارگیری تجربه در مواضع متعدد پایان بخش تحقیقات آنان این بود، که در عمق دوازده کیلومتری غلاف سنگی کل کره‌ی زمین را پوشانیده است که هیچ دستگاهی نمی‌تواند در بر آن کارگر باشد، در عصر حاضر که علوم به اوج پیشرفت و ترقّی رسیده توانسته‌اند در قعر زمین‌که قطر آن هزاران کیلومتر می‌باشد به دوازده کیلومتر برسند، و بعد از آن به وجود غلاف سنگی اعتراف نموده و از کوشش خود دست برداشته‌اند.

از این واقعه نیز تأیید می‌گردد که کل کره‌ی زمین زیر غلاف سنگی پوشیده شده است؛ اگر به روایت صحیحی محلّ وقوع جهنّم در زیر این غلاف ثابت گردد، چندان بعید نیست، والله سبحانه و تعالی اعلم.

﴿إِذْ يَغْشَى ٱلسِّدْرَةَ مَا يَغْشَىٰ﴾ یعنی وقتی که پوشنده‌ای آن درخت کُنار را پوشاند؛ در صحیح مسلم از حضرت عبدالله بن مسعود نقل است که در آن هنگام پروانه‌های طلایی از هر طرف بر سدرةالمنتهیٰ می‌باریدند و چنان معلوم شد که در آن زمان سدرةالمنتهیٰ بطور خاصی آراسته شده بود، که متضمّن اعزازی برای میهمان عزیز نبی‌کریمﷺ، بود.

﴿مَا زَاغَ ٱلْبَصَرُ وَ مَا طَغَىٰ﴾ «زاغ» مشتق از «زیغ» است و معنای آن متجاوز شدن از حد است، و معنای هر دو لفظ آن است که چشم رسول‌خداﷺ، در دیدن آنچه را که دیده است، خطا اشتباه نکرده است، و

این جمله پاسخ به آن شبهه است که گاه گاهی نظر انسان مرتکب اشتباه می‌شود، به‌ویژه وقتی که امری فوق‌العاده و عجیبی را ببیند، در پاسخ به این شبهه، قرآن مجید دو لفظ را به‌کار برد؛ بدین جهت که اشتباه نظر، ممکن است به دو صورت پیش آید، یکی آن‌که نگاه چون خواسته باشد چیزی را ببیند از آن تجاوز کند و به طرفی دیگر منحرف شود که با لفظ «مازاغ» این شبهه برطرف شد، که نگاه مبارک او به طرفی دیگر تجاوز نکرد، بلکه آنچه را که دید درست همان چیزی بود که می‌خواست، وجه دیگر آن است که اشتباه می‌تواند از آنجا ناشی شود که نظر بر چیزی که باید دیده شود بیفتد؛ امّا اشیای پیرامون آن هم به نظر برسند، در چنین موردی چه بسا احتمال اشتباه هست، که جهت از بین بردن آن فرمود: ﴿وَمَا طَغَىٰ﴾، کسانی که آیات گذشته را به رؤیت جبرئیل تفسیر کرده‌اند، در این آیه می‌گویند که چشم آن‌حضرتﷺ، در دیدن حضرت جبرئیل هیچ اشتباهی را نکرده است، و از آن جهت به این توضیح نیاز پیش آمد که حضرت جبرئیل‌علیه‌السلام، واسطه‌ی وحی است، و اگر آن‌حضرتﷺ، او را درست نبینند و نشناسند، پس وحی خالی از شبهه نمی‌ماند.

و کسانی که آیات گذشته را به رؤیت حق تعالی تفسیر کرده‌اند، در اینجا نیز می‌گویند، که چشم مبارک پیامبرﷺ، در رؤیت حق تعالی به اشتباهی مرتکب نشده است؛ بلکه عیناً خداوند متعال را دیده است، البتّه در این آیه توضیح داده شد که این رؤیت، رؤیت بصری است، و فقط رؤیت قلبی نبود.

تحقیقی مفید پیرامون آیه‌ی مذکور

نمونه محدّثین سلف، حضرت الاستاد مولانا سید محمدانورشاه کشمیری‌رحمه‌الله که بدون مبالغه در عصر حاضر آیه‌ای از آیات الهی و «حجة الله فی‌الارض» بود، و میزان علم او بدون مبالغه در حدّ علم حافظ ابن حجر

و ذهبی بود، و تصنیف او در مشکلات القرآن در علوم دقیق و معارف، خزینه‌ای است، و چون در تفسیر آیات سوره‌ی «النجم» اقوال صحابه و تابعین و ائمّه‌ی مجتهدین و محدّثین و مفسّرین مختلف بودند، و نیز اشکالات علمی در این باره معروف و مشهور می‌باشد، او در کتاب خویش به نام «مشکلات القرآن» آیات مذکور را به گونه‌ای تفسیر نموده است که بین بیشتر روایات تطبیق پدید آورده است، و استاد دیگرم، حضرت شیخ الاسلام مولانا شبیر احمد عثمانی قدس سره، وقتی که «فتح الملهم» شرح صحیح المسلم را تألیف نمود و چون در مبحث اسراء و معراج به سوی آیات سوره‌ی «نجم» حواله آمد، و با توجّه به اهمیّت مسئله، از انور شاه کشمیری خواست تا تفسیر این آیات را به قلم خویش نوشتند، و آن تفسیر را جزئی از کتاب خویش، «فتح الملهم» قرار دادند.

و نیز در تفسیر «فوائد القرآن» (که به تفسیر کابلی معروف است) همین تفسیر را اختیار فرمود، و بدین ترتیب این تحقیقی متفق علیه از دو استاد بزرگوار قرار گرفت؛ ولی قبل از ملاحظه‌ی آن تحقیق، لازم است که به چند امور توجّه مبذول گردد، که تقریباً در نزد همه‌ی علما و ائمّه، مسلّم می‌باشند: نخست آن‌که آن‌حضرت ﷺ، دو بار حضرت جبرئیل علیه السلام، را در صورت حقیقی‌اش دیده است که ذکر هر دو بار در سوره‌ی «النجم» آمده است، تعیین مکان و زمان رؤیت بار دوم در همین آیات صورت گرفت که در آسمان هفتم در کنار «سدرة‌المنتهیٰ» پیوسته است، و بدیهی است که مشرّف شدن آن‌حضرت ﷺ، به آسمان هفتم در لیلة المعراج اتّفاق افتاده است؛ بنابر این محلّ وقوع رؤیت بار دوم و نیز زمان آن که در شب معراج بوده است معلوم و مشخص گردید. امّا مکان و زمان رؤیت بار نخست در این آیات مذکور نیست، امّا در «صحیح البخاری» ذیل حدیث جابر بن عبدالله در **«باب کیف کان بدأ الوحی»** و هم زمان رؤیت بار اوّل مشخّص شده

است.

به عین عبارت حدیث جابر توجّه فرمایید: «**قال و هو یحدث عن فترة الوحی فقال فی حدیثه بینا انا امشی اذ سمعت صوتاً من السماء، فرفعت بصری، فإذا الملك الذی جاءنی بحراء جالس علی کرسی بین السماء والارض، فرعبت منه، فرجعت، فقلت زملونی فأنزل الله تعالی یا أیها المدثر قم فأنذر (الی قوله) والرجز فاهجر، فحمی الوحی و تتابع**» یعنی، رسول‌خداﷺ، ضمن بیان فَترت، یعنی توقف وحی فرمود: روزی چون راه می‌رفتم ناگهان صدایی از آسمان شنیدم و چون نظر بلند کردم مشاهده نمودم که فرشته‌ای که در حراء پیش من آمده بود، بر کرسی (معلّق) بین آسمان و زمین نشسته است از آن مرعوب شده به خانه برگشتم و گفتم چادری بر من بیندازید، آنگاه خداوند آیاتی چند از سوره‌ی «مدثر» تا «والرجز فاهجر» را نازل فرمود، و سپس پیاپی نزول وحی ادامه یافت.

از این حدیث معلوم گردید که دیدار حضرت جبرئیل در صورت اصلی‌اش نخستین بار در زمان فترةالوحی هنگامی که در مکّه‌ی معظّمه به جایی می‌رفت، اتّفاق افتاد؛ لذا معلوم گردید که رؤیت بار نخست، قبل از معراج در زمین مکّه، و دومین بار در آسمان هفتم در شب معراج، به وقوع پیوسته است.

امر دیگر که در نزد همه مسلم است، آن است که آیات ابتدایی سوره‌ی «نجم» حد اقل از: ﴿**وَ لَقَدْ رَءَاهُ نَزْلَةً أُخْرَىٰ تا لَقَدْ رَأَىٰ مِنْ ءَايَـٰتِ رَبِّهِ ٱلْكُبْرَىٰٓ**﴾ متعلّق به واقعه‌ی معراج می‌باشد؛ پس با در نظر گرفتن امور فوق الذکر حضرت مولانا محمدانورشاه کشمیری رحمه الله، آیات ابتدایی سوره‌ی «نجم» را چنین تفسیر فرموده است که قرآن کریم طبق اسلوب عمومی خویش، در آیات ابتدایی سوره‌ی «نجم» دو واقعه را ذکر فرموده است: یکی رؤیت جبرئیل در صورت اصلی‌اش، هنگامی که آن‌حضرتﷺ در مکه زمان فترةالوحی به جایی می‌رفت که این واقعه قبل از اسراء و معراج

وقوع یافته است. و دوم، واقعه‌ی شب معراج است که در آن از دیدن جبرئیل در صورت اصلی‌اش بیشتر، دیدن عجایب و آیات کبرای خداوندی ذکر شده است، و ممکن است یکی از آن آیات کبریٰ رؤیت و زیارت خود حق تعالیٰ باشد.

هدف اصلی در آیات ابتدایی سوره‌ی «نجم» پاسخ به شبهات کسانی است که نسبت به رسالت و وحی آن‌جنابﷺ، ایراد شک و شبهه می‌کردند. خداوند به ستارگان قسم یاد کرد که آنچه رسولش به امّت ارشاد می‌فرماید، در آن هیچ اشتباهی اعم از اختیاری و یا غیر اختیاری، راه ندارد. و آنچه می‌فرماید از اغراض نفسانی ریشه نمی‌گیرد؛ بلکه همه‌ی آنها وحی نازل شده از جانب خداوند متعال می‌باشد.

و چون وحی توسط جبرئیل امین نازل می‌گردد، و او به عنوان مبلّغ و معلّم، وحی الهی را به آن‌حضرتﷺ، می‌آورد؛ بنابر این در آیاتی چند صفات ویژه و عظمت شأن او ذکر گردید، و علّت تفصیل بیشتر آن، شاید این باشد که مشرکین مکّه از دو فرشته اسرافیل و میکائیل آگهی و اطلاع بیشتری داشتند، ولی از حضرت جبرئیل آگاهی چندانی نداشتند، به هر حال پس از بیان صفات جبرئیل، مضمون اصلی وحی را بیان فرمود: **﴿فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَآ أَوْحَىٰ﴾** تا اینجا یازده آیه آمده که در آنها ضمن توثیق وحی و رسالت، صفات جبرئیل ذکر گردیده است، و اگر اندکی اندیشه و تأمّل کنیم، بدون کمترین وقفه‌ای، همه‌ی این صفات در خصوص حضرت جبرئیل صادق می‌آیند، و اگر آنها را صفات خداوندی قرار دهند، چنانکه بعضی از مفسّرین فرموده‌اند، خالی از تکلّف و تأویل نمی‌باشد. مثلاً کلمات: **﴿شَدِيدُ ٱلْقُوَىٰ، ذُو مِرَّةٍ، ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّىٰ، فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ﴾** که می‌توان با تأویل و تکلّف این کلمات را به خداوند نسبت داد، امّا مصداق بدون تأویل و تکلّف آن، حضرت جبرئیل امین می‌تواند باشد، بنابر این

اقرب و اسلم آن است که قرب و اتّصالی را که در آیات ابتدایی سوره‌ی «نجم» بیان شده، متعلّق به حضرت جبرئیل بدانیم؛ البتّه بعد از این در آیه دوازدهم: ﴿مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَىٰ، تا لَقَدْ رَأَىٰ مِنْ ءَايَـٰتِ رَبِّهِ الْكُبْرَىٰ﴾ واقعه‌ی اسراء و معراج بیان می‌شود، در اینجا اگر چه رؤیت بار دوم جبرئیل، در صورت اصلی‌اش، ذکر گردیده است، امّا در ضمن آیات کبرای دیگر، ممکن است شامل رؤیت باری تعالیٰ هم باشد. و در ضمن این‌که با احادیث صحیح و اقوال صحابه و تابعین تأیید شده است، نمی‌توان آن را نادیده گرفت؛ بنابر این، تفسیر ﴿مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَىٰ﴾ آن است که آنچه رسول خداﷺ، با چشم دیده و قلب مبارکش در تصدیق آن مرتکب هیچ اشتباهی نشده است، و از آن، به: ﴿مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ﴾ تعبیر شده است، و عبارت آنچه دیده است، عام می‌باشد، که شامل رؤیت حضرت جبرئیل و چیزهای دیگری که در شب معراج دیده است، می‌باشد.

مهم‌تر از همه‌ی آنها، رؤیت حق تعالی است، و از همه‌ی آنها، نیز این نظر تأیید می‌گردد که در آیه ماقبل آمده: ﴿أَفَتُمَـٰرُونَهُ عَلَىٰ مَا يَرَىٰ﴾ که در این، خطاب به مشرکین مکّه است، که آنچه رسول‌خداﷺ، دیده و یا در آینده ببینند، چیزی نیست که در آن اختلاف و نزاع و یا شک و تردیدی باشد؛ بلکه عین حق و حقیقت است.

در این آیه، به جای ﴿أَفَتُمَـٰرُونَهُ عَلَىٰ مَا يَرَىٰ﴾ به صیغه‌ی مستقبل فرمود ﴿عَلَىٰ مَا يَرَىٰ﴾ تا اشاره‌ای باشد به رؤیتی که در آینده در ليلة المعراج انجام می‌گیرد، و در آیه‌ی ما بعد: ﴿وَلَقَدْ رَءَاهُ نَزْلَةً أُخْرَىٰ﴾ به آن تصریح شده است، و در این، نیز هر دو رؤیت محتمل است، یعنی رؤیت جبرئیل و رؤیت حق تعالیٰ، البته رؤیت حضرت جبرئیل که ظاهر است و به رؤیت حق تعالیٰ چنین اشاره شده است، که عادتاً جهت رؤیت، قرب، ضروری است؛ هم چنان‌که در حدیث نزول حق تعالی به جانب آسمان دنیا در آخر

شب ذکر شده است، مفهوم ﴿عِندَ سِدْرَةِ ٱلْمُنتَهَىٰ﴾ آن است که وقتی آن‌حضرتﷺ، در کنار ﴿سِدْرَةِ ٱلْمُنتَهَىٰ﴾ که مقام قرب است، رسید، حق تعالیٰ را دید و این حدیث نیز بر این‌که مراد رؤیت حق تعالیٰ است، دلالت دارد که رسول خداﷺ، فرمود: «**و أتیت سدرة المنتهی فغشّینی ضبابة خررت لها ساجداً و هذه الضبابة هی الظلل من الغمام التی یأتی فیها الله و یتجلّی**» من چون به سدرةالمنتهی رسیدم، چیزی ابر مانند مرا فرا گرفت، و من بخاطر آن، به سجده افتادم؛ قرآن کریم ظهور حق تعالیٰ را در محشر در آیه‌ی ۲۱۰ سوره‌ی «بقره» چنین بیان می‌دارد که حق تعالیٰ در چیز ابر مانندی، اجلال نزول می‌فرماید، هم چنین مفهوم آیه بعدی: ﴿مَا زَاغَ ٱلْبَصَرُ وَ مَا طَغَىٰ﴾ نیز شامل هر دو رؤیت است، و از این مزید، این مطلب نیز ثابت می‌شود، که این رؤیت در عالم بیداری و به وسیله چشم سر، انجام گرفته است.

خلاصه‌ی آیاتی که در آنها «لیلة المعراج» ذکر شده و عباراتی که در باره‌ی رؤیت آمده است، رؤیت حضرت جبرئیل و نیز رؤیت حق تعالیٰ هر دو در آنها محتمل است. و همچنین عده‌ای دیگر، نیز آن را به رؤیت حق تعالیٰ تفسیر نموده‌اند که مجال آن در عبارات قرآن مجید وجود دارد.

مسئله رؤیت باری تعالیٰ

همه‌ی اصحاب و تابعین و جمهور امّت بر این اتّفاق نظر دارند که عموم مؤمنین اهل جنّت، خداوند متعال را در آخرت زیارت خواهند نمود؛ هم چنان‌که احادیثی صحیح بر آن گواه می‌باشد، و از این بحث، این موضوع ثابت گردید که رؤیت و زیارت حق تعالیٰ امری ناممکن و محال نیست؛ البتّه در عالم دنیا نگاه انسان چنان قدرتی را ندارد که متحمّل آن شود، لذا کسی نمی‌تواند حق تعالیٰ را در دنیا ببیند، امّا در خصوص آخرت خود قرآن مجید در آیه‌ی ۲۲ سوره‌ی «ق» فرموده است: ﴿فَكَشَفْنَا عَنْكَ

غِطَاءَكَ فَبَصُرُكَ ٱلْيَوْمَ حَدِيدٌ﴾، یعنی نگاه انسانی در قیامت تیز و قوی خواهد شد، و پردها برداشته می‌شوند، حضرت امام مالک فرموده است که در دنیا هیچ انسانی نمی‌تواند حق تعالیٰ را ببیند؛ زیرا او فانی و الله تعالی باقی است، و چون در آخرت به انسان نگاهی غیر فانی اعطا می‌گردد، پس مانعی در رؤیت حق تعالیٰ باقی نخواهد ماند، و تقریباً همین مطلب از قاضی عیاض نیز نقل شده، و نیز در حدیثی از «صحیح مسلم» به آن تصریح شده است، به الفاظ آن توجّه فرمایید: «**واعلموا أنكم لن تروا ربكم حتى تموتوا**»[۱].

از بحث فوق امکان این امر، معلوم شد که در این جهان هم، گاهی در نگاه آن‌حضرتﷺ، به‌طور خاصّی چنان نیرو و قوتی اعطا گردد که بتواند حق تعالیٰ را زیارت نماید، و چون او در شب معراج بیرون از این عالم، جهت سیر در آسمانها و جنّت و جهنّم و نشان دادن آیات کبرای خداوند، به گونه‌ای ویژه فرا خوانده شد، زیارت حق تعالیٰ در آن زمان از این ضابطه‌ی عمومی مستثنی می‌باشد؛ زیرا در آن هنگام آن‌حضرتﷺ، در این عالم دنیا نبود، پس از ثبوت امکان، مسئله چنین مورد بحث قرار می‌گیرد که آیا رؤیت حق تعالیٰ برای آن‌حضرتﷺ، به وقوع پیوست یا خیر؟ در این خصوص روایات احادیث مختلف و آیات قرآنی، محتمل هر دو امر هستند؛ بنابر این مسئله مورد بحث در میان صحابه و تابعین و ائمّه مجتهدین، مختلف‌فیه مانده است؛ ابن‌کثیر در تفسیر آن آیات، فرموده است که: حضرت عبدالله بن عبّاس رؤیت را برای آن‌حضرتﷺ، ثابت قرار داده است، و گروهی از سلف صالحین از او پیروی کرده‌اند، و عدّه‌ی زیادی از صحابه و تابعین با او اختلاف کرده‌اند، سپس دلایل هر دو گروه را بیان فرموده است.

هم چنین حافظ ابن حجر متعلّق به تفسیر سوره‌ی «نجم» در «فتح

---

۱ - فتح‌الباری، ج۸، ص۴۹۳.

الباری» پس از ذکر اختلاف صحابه و تابعین، اقوالی را نقل کرده که می توان از آنها در میان این اقوال مختلف، تطبیق داد، و فرموده است که «قرطبی» در «مفهم» این رویه را ترجیح داده که ما نمی‌توانیم در این خصوص قضاوت بکنیم، بلکه توقّف و سکوت اختیار می‌کنیم؛ زیرا مسئله، مسئله‌ای عملی نیست که بر یک جانب آن بتوان عمل کرد؛ بلکه عقیدتی است، تا دلایل قطعی الثبوتی در خصوص آن نباشد، نمی توان نسبت به آن قضاوت نمود. و تا وقتی که امری بطور قطع معلوم نباشد، حکمش ثبوت و توقف است[1]. و چون این نظریه، در نزد اینجانب اسلم و احوط بود از ذکر دلایل وجوه دو طرف صرف نظر شد، والله سبحانه و تعالی اعلم.

أَفَرَءَيْتُمُ اللَّـٰتَ وَ الْعُزَّىٰ ﴿۱۹﴾ وَ مَنَوٰةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرَىٰ ﴿۲۰﴾ أَلَكُمُ الذَّكَرُ وَ
آری ببینید لات و عزیٰ را. و منات سوم دیگر را. آیا به شما پسر رسید و

لَهُ الْأُنثَىٰ ﴿۲۱﴾ تِلْكَ إِذاً قِسْمَةٌ ضِيزَىٰ ﴿۲۲﴾ إِنْ هِىَ إِلَّاۤ أَسْمَاۤءٌ
به او دختر. این تقسیمی است بسیار بی‌جا. این همه نامهایی است که

سَمَّيْتُمُوهَاۤ أَنتُمْ وَ ءَابَاۤؤُكُم مَّاۤ أَنزَلَ اللهُ بِهَا مِن سُلْطَـٰنٍ إِن
نام گذاری کرده‌اید شما و آبا و اجداد شما، و الله نازل نکرده برای آن سند و مدرکی، فقط

يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ مَا تَهْوَى الْأَنفُسُ وَ لَقَدْ جَاۤءَهُم مِّن
از گمان پیروی می‌کنند و به آنچه خواهش نفسهاست، و رسیده است برای آنها از جانب

رَّبِّهِمُ الْهُدَىٰ ﴿۲۳﴾ أَمْ لِلْإِنسَـٰنِ مَا تَمَنَّىٰ ﴿۲۴﴾ فَلِلَّهِ الْأَخِرَةُ
پروردگارشان فهم راه. آیا می رسد به مردم آنچه بخواهد. به دست خداست همه‌ی خوبیهای آخر

---

۱ - فتح الباری، ج ۸، ص ۴۹۴.

وَ ٱلْأُولَىٰ ﴿۲۵﴾ وَكَم مِّن مَّلَكٍ فِى ٱلسَّمَٰوَٰتِ لَا تُغْنِى شَفَٰعَتُهُمْ شَيْئاً إِلَّا
و اول. و بسیار فرشته است در آسمانها که به درد نمی‌خورد سفارش آنها، مگر

مِن بَعْدِ أَن يَأْذَنَ ٱللَّهُ لِمَن يَشَآءُ وَ يَرْضَىٰ ﴿۲۶﴾ إِنَّ ٱلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ
وقتی‌که دستور بدهد خداوند، برای کسی که بخواهد و پسند کند، کسانی که یقین ندارند

بِٱلْأَخِرَةِ لَيُسَمُّونَ ٱلْمَلَٰٓئِكَةَ تَسْمِيَةَ ٱلْأُنثَىٰ ﴿۲۷﴾ وَ مَا لَهُم بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِن
به آخرت می‌نامند فرشتگان را به نام زنان. و ندارند نسبت به آن خبری فقط

يَتَّبِعُونَ إِلَّا ٱلظَّنَّ وَ إِنَّ ٱلظَّنَّ لَا يُغْنِى مِنَ ٱلْحَقِّ شَيْئاً ﴿۲۸﴾
از گمان پیروی می‌کنند، وگمان به درد نمی‌خورد در برابر حق اصلاً.

خلاصه‌ی تفسیر

(ای مشرکین پس از ثبوت این‌که آن‌حضرتﷺ، ناطق بالحق و پیرو وحی الهی می‌باشد، و بر اثر همان وحی به شما دستور به توحید می‌دهد، که آن هم با دلایل عقلی ثابت است، آیا باز هم شما بتها را می‌پرستید، و) آیا شما (گاهی) در وضعیت (بتها مانند) لات و عزّیٰ و منات فکر کردید، (تا برایتان روشن‌گردد که آنها شایسته پرستش نیستند، پس از کلمه «فاء» چنان مستفاد گردید که بعد از متنبّه ساختن آن‌جنابﷺ، متنبّه می‌شدند، و امر دیگری نیز در خصوص توحید قابل توجّه است، و آن اینکه آنچه را شما از ملائکه دختران خدا قرار داده و می‌پرستید و معبود تلقّی می‌کنید، پس) آیا برای شما پسر (روا) باشد و برای خداوند دختر، (تجویز گردد، یعنی دخترانی که شما از آنها عار و ننگ و نفرت دارید به خدا نسبت می‌دهید،) با این وضع چنین تقسیمی بسیار نامناسب است، (که چیز خوب از آن شما باشد، و بد نعوذ بالله برای خدا درنظر گرفته شود، این بنابر عرف فرمود، و اگر نه تجویز پسر هم برای خدا امر بی‌جایی است) این

(معبودان مذکور، اصنام و ملایکه، به عقیده مذکور) تنها نام هستند (آن مسمّیٰ‌ها به جهت خدا بودن، اشیای موجودی نیستند، بلکه مانند اسمایی هستند که مصداق نداشته باشند،) که شما و آبا و اجدادتان مقرّر کرده‌اید، و خداوند برای (معبود بودن) آنها هیچ دلیل (عقلی یا نقلی) نفرستاده است، (بلکه) آنان (در اعتقاد الوهیّت غیرالله،) فقط بر تخیّلات بی‌جا و خواهش‌های خویش (که بر اثر آن تخیلات پدید می‌آید،) راه می‌روند (فرق میان آن دو این است که پیش از عمل، نخست یک عقیده می‌باشد و یک عزم و اراده که محرک عمل قرار می‌گیرد، لذا پس از این دو، به آن دو اشاره شده است) در حالی که به آنان از جانب پروردگارشان (به واسطه‌ی رسول خداﷺ، که حق‌گو و پیرو وحی الهی است) هدایت (امر واقعی) رسیده است، (یعنی برای ادّعای خویش هیچ دلیلی ندارند و دلایلی را که به توسط رسول‌خداﷺ، نسبت به تفصیل و رد نمودن این ادّعا، اقامه می‌گردد، قبول ندارند، این موضوع در رابطه با ابطال معبود قرار دادن غیرالله بود؛ سپس بیان می‌گردد که شما که بتها را به این خاطر معبود قرار دادید تا در نزد خداوند برای شما شفاعت کنند، این غرض هم فریبی بیش نبوده و باطل است، بیندیشید که) آیا انسان به همه‌ی آرزوهای خود می‌رسد، (بلکه واقعه از این قرار است؛ زیرا) تمنّاها به‌دست خداست چه در آخرت و یا در دنیا باشد، (و به هر کس که او بخواهد می‌دهد، و در نص قطعی چنان نشان داده شد که خداوند این آرزوی بی‌جای آنان را برآورده نمی‌کند، نه در این جهان که بتوانند امور دنیوی آنها را مورد شفاعت قرار دهند، و نه در آخرت که بتوانند برای نجات از عذاب، شفاعت بکنند؛ بنابر این، آرزوهای آنان قطعاً برآورده نخواهد شد،) و (این بتهای بیچاره چه شفاعتی می‌توانند بکنند؟! در حالی که اهلیّت شفاعت کردن را ندارند، و کسانی که در این بارگاه دارای اهلیّت هستند بدون اجازه الهی نمی‌توانند کاری انجام دهند،

چنان که) فرشته‌های بسیاری در آسمانهاست (شاید اشاره‌ای به علوّ شأن آنان باشد که باوجود این برتری هم) سفارش آنان کوچکترین دردی را دوا نمی‌کند، (بلکه اصلاً سفارشی صورت نمی‌گیرد،) مگر آن‌که بعد از رضایت و اجازه‌ی خداوند که (برای شفاعت کردن چه کسی) اجازه بدهد، باشد، (کلمه‌ی «یرضیٰ» را از آن جهت اضافه فرمود تا معلوم گردد که «اذن» بدون رضایت که گاهی در میان مردم بنابر مصلحتی و یا فشاری می‌باشد، در بارگاه خداوندی امکان و مجالی هم ندارد، که او تحت فشاری قرار گرفته به اجبار اذن بدهد، سپس بیان می‌گردد که اوّلاً خدا نامیدن فرشتگان، خود کفر است، و) کسانی که به آخرت ایمانی ندارند (و بنابه انکار بدان کافرند) آنان هستند که فرشتگان را به نام دختران (خداوند) نامگذاری می‌کنند، (شاید در تعبیر به کفر آنها تخصیص آخرت به این خاطر باشد که همه‌ی این گمراهی‌ها در اثر غفلت از آخرت پدید آمده باشد؛ زیرا چون کسی معتقد به آخرت باشد، حتماً در اندیشه‌ی نجات خود قرار می‌گیرد، و «انثیٰ» در اینجا به معنای دختر است، چنان‌که خداوند در آیه‌ی ۵۸ سوره‌ی «نحل» می‌فرماید: ﴿وَ إِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُم بِالأُنثیٰ﴾ وقتی تصریح فرمود که شریک قرار دادن فرشتگان با خدا کفر است، به طریق اولی ثابت شد که شریک قرار دادن بتها با خدا نیز کفر می‌باشد؛ لذا تنها به ذکر آن اکتفا فرمود، سپس بیان می‌شود که عقیده دختر قرار دادن فرشتگان برای خدا، باطل است،) در حالی که هیچ دلیلی ندارند و فقط بر تخیّلات بی‌مورد، حرکت می‌کنند، و یقیناً تخیّلات بی‌جا در (اثبات) امر حق، ذرّه‌ای فایده ندارد.

معارف و مسایل

در آیات گذشته دلایل نبوّت و رسالت آن‌حضرتﷺ، و محفوظ ماندن وحی او، به تفصیل، مذکور بود، در این آیات در مقابل از آن، فعل

مشرکین عرب مذمّت گردید، که بدون دلیل بتهای گوناگونی را معبود و کارساز خود قرار داده بودند، و فرشتگان را دختران خدا می‌گفتند، و در بعضی روایات آمده که بتها را نیز دختران خدا می‌پنداشتند.

مشرکین عرب بتهای زیادی می‌پرستیدند؛ امّا سه‌تا از آنها شهرت بیشتری داشت، و قبایل بسیار بزرگ عرب به عبادت آنها مشغول بودند، لات، عزّیٰ و منات. لات بت قبیله ثقیف (اهالی طایف) بود، و عزّیٰ بت قریش و منات بت بنی هلال بود، و مشرکین در محلّ وقوع آنها ساختمانهای مجلّلی ساخته بودند. و به آنها مانند کعبه احترام می‌گذاشتند، که آن‌حضرتﷺ، همه‌ی آنها را به هنگام فتح مکّه، از بین برد[1].

﴿قِسۡمَةٌ ضِيزَىٰٓ﴾ این مشتق از «ضوز» به معنای ظلم و تضییع حق است، از این جهت حضرت ابن عبّاس آن را به تقسیم ظالمانه تعبیر نموده است.

اقسام و احکام مختلف ظن

﴿إِنَّ ٱلظَّنَّ لَا يُغۡنِي مِنَ ٱلۡحَقِّ شَيۡـًٔا﴾ لفظ «ظن» در لغت عرب بر معانی گوناگونی اطلاق می‌گردد: یکی آن است که به تخیّلات بی‌جا اطلاق می‌شود، که مراد از ظن در آیه‌ی مذکور، همین است، و علّت بت‌پرستی مشرکین نیز همین بود، و برای از بین بردن آن چنین گفته شد. و معنای دوم مقابل یقین است، و یقین عبارت از علم قطعی است که مطابق واقع باشد، و هیچگونه شکّی و شبهه‌ای در آن وجود نداشته باشد، مانند حاصل شده از قرآن و یا احادیث متواتر، که در مقابل آن ظن به علمی اطلاق می‌شود که مبتنی بر تخیّلات بی‌اساس نباشد؛ بلکه مبتنی بر دلایلی است، امّا دلایل آنقدر قطعی نیستند که احتمال دیگری در آنها وجود نداشته باشد، مانند

---

۱ - قرطبی ملخصاً.

احکام به ثبوت رسیده از عموم احادیث، بنابر این مسایل قسم نخست را «قطعیات و یقینیات» و مسایل قسم دوم را «ظنیات» می‌گویند؛ پس این ظن در شریعت معتبر است، و شواهدی در قرآن و حدیث مبنی بر معتبر بودن آن موجود است، و از نظر همه‌ی امّت عمل، به آن واجب است. و مراد از ظنّی که در آیه، غیر قابل اعتبار قرار داده شد، همان تخیّلات بی‌اساس و بی‌دلیل می‌باشند، در نتیجه، هیچ اشکالی وجود ندارد.

فَأَعْرِضْ عَن مَّن تَوَلَّىٰ عَن ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا ٱلْحَيَوٰةَ
پس‌توجه نکن به‌سوی کسی‌که روی بگرداند از یاد ما، وچیزی نمی‌خواهد به جز از زندگی

ٱلدُّنْيَا ﴿٢٩﴾ ذَٰلِكَ مَبْلَغُهُم مِّنَ ٱلْعِلْمِ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَن ضَلَّ عَن سَبِيلِهِ
دنیا. فقط تااینجارسید فهم‌آنان، یقیناًپروردگارتو می‌داند کاملاً کسی‌راکه گم‌شد از راه‌او،

وَهُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ ٱهْتَدَىٰ ﴿٣٠﴾ وَلِلَّهِ مَا فِى ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِى ٱلْأَرْضِ
وکاملاًمی‌داند کسی‌راکه به‌راه آمده‌است. واز آن خداست آنچه درآسمانهاودر زمین‌است،

لِيَجْزِىَ ٱلَّذِينَ أَسَٰٓـُٔوا بِمَا عَمِلُوا وَيَجْزِىَ ٱلَّذِينَ أَحْسَنُوا بِٱلْحُسْنَى ﴿٣١﴾
تا جزا بدهد به بدکاران کردار آنان را، و پاداش بدهد به نیکوکاران نیکی.

ٱلَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَٰٓئِرَ ٱلْإِثْمِ وَٱلْفَوَٰحِشَ إِلَّا ٱللَّمَمَ إِنَّ
آنانکه اجتناب می‌کنند از گناههای بزرگ و کارهای زشت مگر قدر آلودگی، یقیناً

رَبَّكَ وَٰسِعُ ٱلْمَغْفِرَةِ هُوَ أَعْلَمُ بِكُمْ إِذْ أَنشَأَكُم مِّنَ ٱلْأَرْضِ وَإِذْ
بخشش رب‌تو وسیع‌است، او شمارا بهتر می‌داند وقتی‌که آفرید شمارا از زمین‌و وقتی که

أَنتُمْ أَجِنَّةٌ فِى بُطُونِ أُمَّهَٰتِكُمْ فَلَا تُزَكُّوٓا أَنفُسَكُمْ هُوَ أَعْلَمُ
جنین بودید در شکم‌های مادران‌تان، پس بیان نکنید خوبیهای خود را، او بهتر می‌داند

بِمَنِ ٱتَّقَىٰ ﴿۳۲﴾
کسی‌راکه با تقواست.

خلاصه‌ی تفسیر

(وقتی از آیه‌ی ۲۳ این سوره **﴿إِن يَتَّبِعُونَ إِلَّا ٱلظَّنَّ وَ مَا تَهْوَى ٱلْأَنفُسُ وَ لَقَدْ جَآءَهُم مِّن رَّبِّهِمُ ٱلْهُدَىٰٓ﴾** معاند بودن مشرکین معلوم گردید، که باوجود نزول قرآن و هدایت باز هم با گمان و خواهش‌ها حرکت می‌نمایند؛ لذا از معاند انتظار نمی‌رود که حق را قبول کند،) پس شما از چنین افرادی که به نصایح ما توجّه نمی‌کنند، و غیر از زندگی دنیا مقصدی (اخروی) ندارند، (علّت همه‌ی اینها عدم ایمان به آخرت است، و این مطلب از جمله‌ی فوق، **﴿لَا يُؤْمِنُونَ بِالْأَخِرَةِ﴾** فهمیده شد، و) فهم آنان فقط در همین حد (درک زندگی دنیوی) است، (و حالا که کم فهمی و بی‌فکری آنان تا اینجا رسیده، پس در فکر آنان نباش، و آنان را به خدا واگذار) پروردگار تو بهتر می‌داند که چه کسی از راه او منحرف شده و نیز او بهتر می‌داند که چه کسی استوار بر راه هدایت است، (از آنچه گفته شد علم خداوندی به ثبوت رسید،) و (قدرت او از این ثابت می‌گردد که) هر آنچه در آسمانها و زمین است، همه در اختیار خداست، (وقتی او در علم و قدرت کامل است، و از نظر عمل بر قانون و احکام الهی، مردم به دو گروه تقسیم می‌شوند: گمراهان و راه‌یافتگان، پس) سرانجام کار، آن است که سزای کار (بد) بدکاران را به آنها خواهد داد، و نیکوکاران را نیز به پاداش کارهای نیک‌شان بهره‌مند خواهد نمود، (پس مقتضای این، آن است که اینها را به او واگذارید، سپس ذکر کسانی به میان می‌آید که نیکوکارند، و) آنان کسانی هستند که از گناهان کبیره و از (جمله‌ی) امور بی‌حیایی (بیشتر) اجتناب می‌کنند، مگر گناهان کوچک (که گاهی مرتکب آنها می‌شوند، و نیکوکاری که در اینجا ذکر شده،

به علّت آلودگی به صغایر، در آن خللی واقع نخواهد شد، مراد از استثنا، آن است که محسنانی که در: ﴿اَلَّذِينَ أَحْسَنُوا﴾ مدح آنها بیان شده و نیز محبوبیّت‌شان به بارگاه خداوندی اظهار گردیده است، زمانی می‌توانند مصداق این، قرار گیرند که از ارتکاب کبایر، اجتناب ورزند؛ لذا صدور صغایر در بعضی اوقات، منافی با آن نیست، به شرطی که به آن عادت نکنند؛ زیرا اصرار بر صغایر به صورت عادت، کبیره محسوب می‌شود، و هرگز هدف از استثنا، این نیست که ارتکاب صغایر جایز است، و نیز هدف از شرط اجتناب از کبایر این نیست که برای رسیدن به پاداش کار نیک، شرط است؛ زیرا که مرتکب کبایر هم به پاداش کارهای نیکش می‌رسد. چنان‌که خداوند در آیه‌ی ۷ سوره‌ی «زلزال» می‌فرماید: ﴿فَمَن يَعْمَل مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْراً يَرَه﴾ پس این شرط برای رسیدن به پاداشِ اعمال نیک نیست؛ بلکه جهت ملقّب به محسن و محبوب بودن نزد اللّه است، که عنوان «احسنوا» بر آن دلالت دارد.

پس بدان، آنچه در بالا در خصوص مجازات گناهکاران ذکر شد، دربردارنده‌ی یأس و ناامیدی آنها بود، و تاثیرش از بین رفتن حوصله‌ی ایمان و توبه است، و نیز احتمال داشت که وعده دادن جزای حسن به محسنین، آنها را مبتلا به عُجب و غرور نکند؛ لذا هر دو توهم را رد فرمود که) یقیناً مغفرت پروردگارت بسیار وسیع است، (پس نباید گناهکاران جهت تدارک و توبه از گناه، حوصله را از دست بدهند؛ زیرا اگر او بخواهد، غیر از کفر و شرک تمام سیئات دیگر را به فضل خاص خویش عفو می‌فرماید، پس چگونه آنها را باوجود تدارک گناههای گذشته، نمی‌بخشد؟ و هم چنین محسنان نباید به عُجب و غرور مبتلا بشوند؛ زیرا بسا اوقات در حسنات چنان نقاط مخفی یافت می‌شود که در اثر آن شایستگی پذیرش را از دست خواهند داد، و عامل بنابر بی‌توجّهی و عدم التفات، از آن آگاهی

ندارد، و چون خداوند می‌داند که آن حسنه مقبول نیست، پس عامل آن، محسن و محبوب هم نخواهد شد؛ پس این عُجب و غرور و افتخار و ناز برای چه؟! و این امر که شما به هیچ یک از احوالتان آگهی ندارید و خداوند کاملاً به همه‌ی آنها آگاه می‌باشند، امر تعجّب آوری نیست؛ بلکه از آغاز بوده و هست، چنان که او شما را و احوال شما را (از زمانی) می‌داند که (جد امجد) شما (حضرت آدم علیه السلام) را از (خاک) زمین آفریده بود، (و در ضمن او شما نیز به واسطه‌ی او از زمین آفریده شدید،) و وقتی که شما به صورت جنین در رحم مادر، انسان بودید، (و شما در این دو حالت از خود خبر نداشتید، و ما می‌دانستیم، پس امروز نیز عدم آگهی شما از خودتان و آگهی و دانستن پروردگارتان امری تعجّب‌آور نیست، وقتی حقیقت امر چنین است،) پس شما خود را مقدّس تصوّر نکنید، (زیرا که) او پرهیزکاران را خوب می‌شناسد، (که فلانی متّقی است و فلانی بی‌تقواست، (اگر چه در ظاهر اعمال اهل تقوا از هر دو صادر شود.)

معارف و مسایل

﴿فَأَعْرِضْ عَن مَّن تَوَلَّىٰ عَن ذِكْرِنَا وَ لَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَوٰةَ الدُّنْيَا ﴿۲۹﴾ ذَٰلِكَ مَبْلَغُهُم مِّنَ الْعِلْمِ﴾ یعنی ای پیامبر شما از کسانی که از درگاه ما روی گردانیده و بجز زندگی دنیا هدفی دیگر ندارند، روی بگردانید، که منتهای علم و هنر آنان همین است.

آگهی لازم

قرآن کریم در اینجا وضع کفّاری را بیان فرموده که منکر قیامت و آخرت هستند، متأسّفانه تعالیم انگلیسی (علوم جدید) و هوا و هوس دنیای امروز وضع ما مسلمانان را چنان کرده است که تمام علوم و فنون و ترقّی و پیشرفت علمی ما، فقط در حول و حوش مادیات می‌چرخد؛ معادیات (احوال آخرت) چنان فراموش شده‌اند که خیالی از آنها بر دل

خطور نمی‌کند، ما نام رسول خداﷺ، را بر زبان می‌آوریم و به شفاعت او امیدواریم؛ امّا وضع ما چنان است که خداوند متعال به رسول خود دستور می‌فرماید که از کسانی که چنین وضعی دارند، رو بگردان، نعوذ بالله منه.

﴿ٱلَّذِينَ يَجۡتَنِبُونَ كَبَٰٓئِرَ ٱلۡإِثۡمِ وَٱلۡفَوَٰحِشَ إِلَّا ٱللَّمَمَ﴾ خداوند در مقام مدح پیروان هدایت که محسنین باشند، نسبت به شناخت آنان می‌فرماید، که آنان از گناهان کبیره عموماً و از فحّاشی و بی‌حیایی خصوصاً اجتناب می‌ورزند؛ در اینجا استثنایی به لفظ «لمم» وجود دارد که تشریح آن بعداً خواهد آمد، و حاصل استثنا همان است که در خلاصه‌ی تفسیر بیان شد، و کسانی که به لقب «محسن» یاد شده‌اند، بنابه ارتکاب «لمم» از این خطاب و لقب محروم نخواهند شد.

نسبت به تفسیر «لمم» از صحابه و تابعین، دو قول نقل شده است: یکی آنکه مراد از آن گناه صغیره است که خداوند در آیه‌ی ۳۱ سوره‌ی «نساء» از آن به لفظ «سیئات» تعبیر فرموده است؛ چنان‌که می‌فرماید: ﴿إِن تَجۡتَنِبُواْ كَبَآئِرَ مَا تُنۡهَوۡنَ عَنۡهُ نُكَفِّرۡ عَنكُمۡ سَيِّـَٔاتِكُمۡ﴾ علاّمه ابن‌کثیر این را از حضرات ابن عبّاس و ابوهریره رضی‌الله‌عنهم نقل فرموده است.

دوم آن‌که مراد از آن گناهی است که بر حسب اتّفاق از انسان صادر شود، و پس از آن، توبه نماید، که پس از توبه گرد آن نگردد، و این قول را نیز، ابن‌کثیر به روایت ابن جریر نخست از مجاهد نقل فرموده، و سپس به روایت دیگر از ابن‌جریر به واسطه‌ی عطاء از حضرت ابن‌عبّاس و به روایت حسن بصری از حضرت ابوهریره نقل فرموده است.

حاصل مطلب آن‌که اگر به‌طور اتّفاقی گناهی کبیره از نیکوکاری سرزد، سپس او از آن توبه نمود، آن نفر از فهرست صالحین و متّقین خارج نمی‌شود، و این مطلب به طور واضح و صریح در آیه‌ی ۱۳۵ سوره‌ی «آل عمران» چنین ذکر گردیده است: ﴿وَٱلَّذِينَ إِذَا فَعَلُواْ فَٰحِشَةً أَوۡ ظَلَمُوٓاْ أَنفُسَهُمۡ

ذَكَرُوا اللّٰهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَ مَن يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا اللّٰهُ وَ لَمْ يُصِرُّوا عَلَىٰ مَا فَعَلُوا وَ هُمْ يَعْلَمُونَ﴾ یعنی آنان نیز جزء متّقین می‌باشند، و اگر از کسی گناه کبیره‌ی فاحشی سر بزند و گناهی را مرتکب شده بر خود ظلمی کرده باشد، و فوراً به یاد خدا بیفتد و از گناهان خود آمرزش بخواهد؛ زیرا غیر از خدا چه کسی می‌تواند گناهان را بیامرزد، و بر گناهی که مرتکب شده اصرار نورزد.

جمهور علما بر این اتّفاق نظر دارند که چون بر گناه صغیره‌ای اصرار شود و موجب عادت گردد، آن به گناه کبیره تبدیل می‌گردد؛ لذا در خلاصه‌ی تفسیر «لمم» به گناه صغیره‌ای تفسیر شد که اصراری بر آن نباشد.

تعریف گناه صغیره و کبیره

این موضوع با تفصیل کامل ذیل آیه‌ی ۳۱ سوره‌ی «نساء» ﴿إِن تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ﴾ در تفسیر معارف القرآن از ص ۴۷۴ تا ۴۷۹ جلد سوم نوشته شده است، در آنجا ملاحظه شود.

﴿هُوَ أَعْلَمُ بِكُمْ إِذْ أَنشَأَكُم مِّنَ الْأَرْضِ وَ إِذْ أَنتُمْ أَجِنَّةٌ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ﴾

«أجنة» جمع «جنین» است، تا زمانی که بچه در شکم مادر باشد به او «جنین» می‌گویند، در این آیه خداوند انسان را بر این امر آگاه ساخت که او از بدن خود نیز چندان اطّلاعی ندارد، آنقدر که خالق او اطّلاع و آگهی دارد؛ زیرا ادوار مختلفی که در شکم مادر بر او می‌گذرد، او از آنها علم و شعوری ندارد، امّا آفریدگار او که با حکمت کامل او را می‌ساخت کاملاً اورا می‌دانست؛ بنابر این، انسان را بر قلت علم و عجز او متنبّه ساخت و چنین هدایت فرمود که او هرگاه کار نیک یا بدی را انجام می‌دهد کمال ذاتی او نیست، بلکه عطیه‌ی الهی است که اعضا و جوارح او را آفرید و به آنها نیروی تحرّک بخشید؛ سپس داعیه کار نیک را در قلبش انداخت و او را بر عزم عمل موفق گردانید، لذا بزرگترین مرد صالح و نیکوکار و متقی و

پرهیزگار حق ندارد، به عمل خویش بنازد، و آن را نتیجه‌ی کمال خویش قرار داده به غرور مبتلا شود، علاوه بر این چون سرانجام و اساس هر چیزی بر پایان و خاتمه آن است، هنوز معلوم نیست که پایان آن چگونه خواهد شد، پس فخر و غرور بر آن چیست؟ این هدایت در آیه‌ی بعدی چنین بیان شده است:

﴿فَلَا تُزَكُّوا أَنفُسَكُمْ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقَىٰ﴾ یعنی شما مدعی پاکی نفس خودتان نباشید؛ زیرا فقط خدا می‌داند که چه کسی، چگونه و دارای چه مقامی است، چراکه اساس فضیلت و برتری، بر تقواست، نه بر اعمال ظاهر. و تقوا زمانی معتبر می‌باشد که تا هنگام مرگ برقرار بماند.

حضرت زینب بنت ابی‌سلمه را مادر و پدرش «بِرّه» نام نهاده بودند که معنای آن نیکو می‌باشد، آن‌حضرتﷺ، آیه‌ی مذکور: **﴿فَلَا تُزَكُّوا أَنفُسَكُمْ﴾**، را تلاوت فرموده، از آن نام منع فرمود؛ زیرا که متضمّن ادّعای نیک بودن بود، و آن را به نام زینب تبدیل نمود(۱).

امام احمد از عبدالرحمن ابن ابی‌بکر روایت فرموده است که شخصی در بارگاه رسول‌خداﷺ، از دیگری مدح و ستایش می‌کرد؛ آن‌حضرتﷺ، منع فرمود و به او گفت: اگر می‌خواهی از کسی مدح و ستایش کنی، چنین بگو که فلان شخص به نظر من متّقی است.

«و لا أزكي على الله أحد» یعنی من نمی‌توانم بگویم که او در نزد خدا نیز همچنان پاک است که من می‌پندارم.

أَفَرَءَيْتَ الَّذِي تَوَلَّىٰ ﴿۳۳﴾ وَ أَعْطَىٰ قَلِيلاً وَ أَكْدَىٰ ﴿۳۴﴾ أَعِندَهُ عِلْمُ الْغَيْبِ

آیا دیدی کسی‌را که روی گردانید. وآورد اندکی و سخت شد. آیا هست پیش‌او خبر غیب

---

۱ - رواه مسلم فی صحیحه، ابن کثیر.

فَهُوَ يَرَىٰ ﴿۳۵﴾ أَمْ لَمْ يُنَبَّأْ بِمَا فِى صُحُفِ مُوسَىٰ ﴿۳۶﴾ وَ إِبْرَٰهِيمَ ٱلَّذِى
پس‌او می‌بیند. آیانرسید به‌او آنچه در صحیفه‌های موسیٰ است. و ابراهیم که به‌قول خود

وَفَّىٰ ﴿۳۷﴾ أَلَّا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ ﴿۳۸﴾ وَ أَن لَّيْسَ لِلْإِنسَٰنِ إِلَّا مَا
وفا کرد. که برنمی‌دارد هیچ باربرداری بار دیگری را. و اینکه نمی‌رسد به انسان مگر آنچه

سَعَىٰ ﴿۳۹﴾ وَ أَنَّ سَعْيَهُ سَوْفَ يُرَىٰ ﴿۴۰﴾ ثُمَّ يُجْزَىٰهُ ٱلْجَزَآءَ
کرده است. و این‌که تلاش او به او نشان داده خواهد شد. باز جزا داده می‌شود به او جزای

ٱلْأَوْفَىٰ ﴿۴۱﴾ وَ أَنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ ٱلْمُنتَهَىٰ ﴿۴۲﴾ وَ أَنَّهُۥ هُوَ أَضْحَكَ وَ
کامل. و این‌که به سوی پروردگار تو همه خواهند رسید. و این‌که اوست که می‌خنداند و

أَبْكَىٰ ﴿۴۳﴾ وَ أَنَّهُۥ هُوَ أَمَاتَ وَ أَحْيَا ﴿۴۴﴾ وَ أَنَّهُۥ خَلَقَ ٱلزَّوْجَيْنِ ٱلذَّكَرَ وَ
می‌گریاند. و این‌که اوست که می‌میراند و زنده می‌گرداند. و اینه او آفرید جفت نر و

ٱلْأُنثَىٰ ﴿۴۵﴾ مِن نُّطْفَةٍ إِذَا تُمْنَىٰ ﴿۴۶﴾ وَ أَنَّ عَلَيْهِ ٱلنَّشْأَةَ ٱلْأُخْرَىٰ ﴿۴۷﴾
ماده. از قطره‌ای وقتی که چکانیده شد. و اینکه بر عهده‌ی اوست آفریدن بار دوم.

وَ أَنَّهُۥ هُوَ أَغْنَىٰ وَ أَقْنَىٰ ﴿۴۸﴾ وَ أَنَّهُۥ هُوَ رَبُّ ٱلشِّعْرَىٰ ﴿۴۹﴾ وَ أَنَّهُۥ أَهْلَكَ
واینکه اوست‌که ثروت داد وخزانه داد. واینکه اوست پروردگار شعریٰ. واینکه هلاک نمود

عَاداً ٱلْأُولَىٰ ﴿۵۰﴾ وَ ثَمُودَا فَمَآ أَبْقَىٰ ﴿۵۱﴾ وَ قَوْمَ نُوحٍ مِّن قَبْلُ إِنَّهُمْ
نخستین عاد را. وثمود را پس کسی‌را باقی نگذاشت. و قوم‌نوح را پیش‌از این، همه‌ی آنها

كَانُوا هُمْ أَظْلَمَ وَ أَطْغَىٰ ﴿۵۲﴾ وَ ٱلْمُؤْتَفِكَةَ أَهْوَىٰ ﴿۵۳﴾ فَغَشَّىٰهَا مَا
ظالم‌تر و سرکش بودند. و روستای واژگون را بیفکند. پس فرا گرفت آن را آنچه

غَشَّىٰ ﴿۵۴﴾ فَبِأَىِّ ءَالَآءِ رَبِّكَ تَتَمَارَىٰ ﴿۵۵﴾ هَٰذَا نَذِيرٌ مِّنَ
فرا گرفت. پس به کدام‌یک از نعمتهای رب خود تکذیب می‌کنی. این ترساننده‌ای است از

ٱلنُّـــذُرِ ٱلْأُولَـــىٰٓ ﴿۵۶﴾ أَزِفَتِ ٱلْأَزِفَــةُ ﴿۴۷﴾ لَـــيْسَ لَـهَا مِـن دُونِ ٱللَّهِ
جـمع تــرسانندگان گــذشته. آمـد و رسـید نـزدیک شـونده. نـیست بـرای آن بـجز خـدا

كَـــاشِفَةٌ ﴿۴۸﴾ أَفَـمِنْ هَـٰـذَا ٱلْـحَدِيثِ تَـعْجَبُونَ ﴿۴۹﴾ وَ تَـضْحَكُونَ وَ
نشــــان‌دهنده‌ی کـــامل. آیـــا از ایـــن ســـخن تـعجب مـی‌کنید. و مـی‌خندید و

لَاتَبْكُونَ ﴿۶۰﴾ وَ أَنتُمْ سَـٰمِدُونَ ﴿۶۱﴾ فَاسْجُدُوا لِلَّهِ وَٱعْبُدُوا ﴿۶۲﴾
نمی‌گریید. و شما بازی کنندگانید. پس سجده کنید فقط خدارا و عبادت کنید.

شأن نزول

در «در منثور» از روایت ابن جریر چنین منقول است که کسی به اسلام مشرّف شد، رفیقی داشت او را ملاقات کرد که چرا دین آبا و اجداد خود را رها کردی؟ او گفت: من از عذاب خدا می ترسم، رفیقش گفت: به من چیزی بده که من عذاب آخرت تو را قبول می‌کنم، و تو از عذاب نجات می یابی پس او مقداری مال به او داد، ولی طرف، بیشتر می خواست و با همدیگر گلاویز شدند، باز مقداری دیگر داد و نسبت به بقیه رسیدی مؤکّد به امضای گواهان داد. در «روح المعانی» نام او ولید بن مغیره نوشته شده که به اسلام تمایل داشت و رفیقش او را ملامت نمود و مسئولیت عذاب را به عهده‌ی خود گرفت.

خلاصه‌ی تفسیر

(تو که صفات نیکوکاران را شنیدی) پس آیا دیدی کسی را که (از دین حق) روی گردانید (و از اسلام منحرف شد) و مقداری مال داد و (باز) قطع نمود (به کسی که به خاطر مقصد خویش وعده نموده بود که مقداری مال به او بدهد، آن را نیز به او کامل نداد، از این بحث چنین مفهوم گردید، که او چگونه می تواند برای نفع رساندن به دیگران انفاق کند؟! نتیجه گرفته

می‌شود که او بخیل است) آیا در نزد او (به وساطت صحیح و درستی) علم غیب وجود دارد که آن را می‌بیند، (و به وسیله‌ی آن می‌داند که فلان شخص عذاب و سزای گناههای مرا در عوض از من برمی‌دارد، و مرا از عذاب نجات می‌دهد،) آیا خبری که در صحف موسیٰ (علیه السلام) بود به او نرسید (در درّ منثور ذیل تفسیر سوره‌ی اعلیٰ آمده است که این ده صحیفه‌ی حضرت موسیٰ علیه السلام، اضافه بر تورات بود) و نیز (آنچه در صحف حضرت) ابراهیم (علیه السلام، است و سَیَاتِیْ فِی سُورَةِ الْأَعْلیٰ) که او کاملاً به احکام عمل نمود (و آن مضمون) این (است) که (بر اساس آن) کسی نمی‌تواند (مسئولیت) گناه دیگری را (چنان متحمّل شود (که مرتکب گناه بری‌الذمه و سبکدوش باشد، و آن شخص از کجا فهمید که او تمام گناههای مرا بر عهده‌ی خود می‌گیرد،) و این (مضمون نیز هست) که (در خصوص ایمان) به انسان فقط کسب خودش می‌رسد (و ایمان دیگری به درد او نمی‌خورد، و اگر خود ملامت کننده‌ی ایمانی می‌داشت باز هم برای این شخص سودی نمی‌داشت، چه برسد به این‌که او نیز ایمانی ندارد،) و این (مطلب نیز وجود دارد) که کسب انسان به زودی مشاهده می‌گردد، و سپس به او جزای کامل می‌رسد، (پس باوجود این، آن شخص چگونه از کوشش جهت پیروزی خود غافل ماند) و (نیز) این (مطلب وجود دارد) که پایان (همه چیز) به سوی پروردگار شماست، (پس او چگونه نمی‌ترسد) و این (مضمون نیز وجود دارد) که اوست (خداوند) که می‌خنداند و می‌گریاند، و این‌که اوست که می‌میراند و زنده می‌کند، و این‌که او هر دو جنس نر و ماده را از نطفه چون (در رحم) قرار داده می‌شود، می‌آفریند (مالک و متصرف همه‌ی عالم خداست نه کسی دیگر؛ پس او از کجا فهمید که آن شخص دیگر با تصرّف خویش می‌تواند او را از عذاب نجات بدهد،) و (نیز) این (مطلب وجود دارد) که آفرینش بار دوم (حسب وعده) بر ذمّه‌ی خود اوست، (یعنی

وقوع آن ضروری است، همانگونه که چیزی بر ذمّه‌ی کسی باشد؛ لذا نباید به این پندار که قیامت نمی آید، بی خـ ـف باشد،) و (نیز) این (مضمون وجود دارد) که اوست کـه غـنی مـی‌کند (ثـروت مـی‌دهد) و ثـروت داده (آن‌را محفوظ نموده) باقی‌اش نگه می‌دارد، و این‌که اوست مالک ستاره‌ی شعریٰ (که بعضی مردم آن را در عهد جاهلیت عبادت می‌کردند، خلاصه ایـن‌که مالک و متصرّف این چیزها نیز خداوند است، هم چنان‌که مالک و متصرّف چیزها قبلی بـود، تـصرّفات گـذشته در وجـود خـود انسـان مـی‌باشند، و تصرّفات بعدی در متعلّقات او می‌باشند، چنان‌که مال و ستاره هر دو خارج از محیط انسان هستند، و شاید با یادآوری این دو، اشاره به آن بـاشد کـه چیزی و کسی که شما او را مددگار خـود بـه‌حساب مـی‌آورید، مـالک و پروردگار او نیز ما هستیم، پس برای دیگری آن چنان‌که او پنداشته از کجا حق تصرّفی می‌رسد،) و این (مطلب نیز هست) که او قوم قدیمی عاد را (در اثر کفرشان) هلاک کرد و نیز ثمود را که کسی را (از آنان) باقی نگذاشت، و قبل از آنان قوم نوح را (هلاک نمود،) یقیناً آنان از همه ظالم‌تر و سرکش بودند، (که با دعوتی معادل نهصد و پنجاه سـال بـه راه نـیامدند،) و (نـیز خداوند) قریه‌های واژگون شده (قوم لوط) را برباد داد، و آن روستاها را فرا گرفت آنچه فرا گرفت، (از سوی آسمان سـنگباران شـدند، پس اگـر ایـن شخص بر آن داستانها می‌اندیشید، از مجازات کـفر، مـی‌ترسید و بـی‌فکر نمی‌شد، سپس بر تمامی مضامین فوق، تفریع می‌کند، که ای انسان وقتی بر چنین مضامین آگاه و مطّلع می‌شوی، که هر مضمون به جای خود از نـظر هدایت یک نعمت ربّانی است،) پس کدام نعمت پروردگار خود را مـورد شک (و انکار) قرار می‌دهی (و با تصدیق آن مضامین بهره‌مند نمی‌شوی،) این (پیامبر) نیز مانند پیامبران گذشته، پیامبری است (او را قبول کنید؛ زیرا که) آن چیز نزدیک شونده (قیامت) نزدیک شده است، (هرگاه که قیامت

بیاید) غیر از خدا کسی نمی‌تواند بر دارنده‌ی آن باشد، (پس مجالی نیست که با اعتماد به کسی دیگر، بی‌فکر شد،) پس آیا (با شنیدن چنین امور خطرناکی باز هم) شما از این کلام (الهی) تعجّب می‌کنید، و (استهزا نموده) می‌خندید، و (از ترس عذاب) گریه نمی‌کنید، و (از این‌که اطاعت کنید) تکبّر می‌کنید، پس (از این تکبّر و غفلت باز بیایید، و طبق تعلیم پیامبر) اطاعت خداوند را بجا بیاورید، و او را (بدون این‌که کسی را شریکش قرار دهید) عبادت کیند، (تا که نجات بیابید.)

معارف و مسایل

﴿أَفَرَءَيْتَ ٱلَّذِى تَوَلَّىٰ﴾ «تولیٰ» به معنای روگردانی است و مراد این است که، «از اطاعت خدا رو گردانید.»

﴿وَأَعْطَىٰ قَلِيلًا وَأَكْدَىٰ﴾ «أکدیٰ» از «کدیه» مشتق است و کدیه به سنگ سختی گفته می‌شود که در وقت حفر چاه و یا پی‌کنی ساختمانی در زمین پدید آید، و مانع از کندن شود؛ بنابر این معنای «أکدیٰ» آن است که ابتدا چیزی داد و سپس از دادن خودداری نمود، و مطابق با شأن نزولی که قبلاً بیان شد، معنایش روشن است، و اگر از شأن نزول صرف نظر شود، پس معنایش این می‌باشد، کسی که: در راه خدا چیزی داد و سپس خودداری کرد، و یا در ابتدا به اطاعت خدا تمایل پیدا کرد و اطاعت نمود، و سپس خودداری کرد، و این تفسیر روی ﴿وَأَعْطَىٰ قَلِيلًا وَأَكْدَىٰ﴾ از حضرت مجاهد، سعید بن جبیر، عکرمه، قتاده و غیره منقول است[1].

﴿أَعِندَهُۥ عِلْمُ ٱلْغَيْبِ فَهُوَ يَرَىٰ﴾ موافق شأن نزولی است که بیان گردید. مقصود آیه چنین می‌باشد، که چون کسی از اسلام بدین جهت دست بردارد که رفیقی به او گفته باشد که عذاب آخرت تو را من به دوش می‌کشم و تو را نجات می‌دهم، پس چگونه این احمق به آن، باور داشت، و نسبت به آن یقین

---

۱ - ابن‌کثیر.

پیدا کرد؟ آیا او از علم غیب برخوردار است، که در اثر آن می‌بیند، که به حقیقت در صورت کفرش مستحق چه عذابی است، که رفیقش آن را به دوش می‌کشد، و او را نجات می‌دهد؟ بدیهی است که آن فریبی بیش نیست؛ زیرا نه او از علم غیب برخوردار است، و نه کسی می‌تواند عذاب دیگری را به دوش کشد، و او را نجات بدهد، و اگر از این داستان صرف نظر بشود، معنای آیه چنین می‌شود: کسی که در راه خدا انفاق کرده، سپس دفعتاً امساک نمود، و از انفاق دست برداشت، پس می‌تواند علّتش این باشد که او چنین فکر نموده که اگر مال موجودی را انفاق کنم به جای آن از کجا مالی به‌دست بیاورم.

خداوند در مقام ردّ این اندیشه، فرمود: آیا او بر علم غیب اطّلاع دارد که در اثر آن می‌بیند که مالش خاتمه می‌یابد، و بجای آن، مال دیگری به‌دست نمی‌آورد، این اشتباهی بزرگ است؛ زیرا نه او بر علم غیب اطّلاعی دارد، و نه این اندیشه‌ی او درست است؛ زیرا خداوند در آیه‌ی ۲۹ سوره‌ی «سبا» فرموده است: **﴿مَا أَنفَقْتُم مِن شِيءٍ فَهُوَ يخلفهُ وَ هُوَ خَيْرُ ٱلرَّازِقِينَ﴾**، یعنی آنچه شما انفاق می‌کنید، خداوند عوض آن را به شما می‌دهد، و او بهترین روزی دهنده است.

اگر انسان قدری بیندیشد، این قضاوت قرآنی تنها در حق پول و ثروت نیست؛ بلکه شامل هر نوع قدرت و توانایی است، که هرگاه کسی آن را در راه خدا صرف کند، خداوند به جای آن نیروی ما یتحلل، در بدن او پدید می‌آورد، و اگر نه کلّیّه‌ی اعضای انسانی اگر چه از فولاد ساخته می‌شدند، با به کار گرفتن آنها مدّت شصت و هفتاد سال ساییده شده از بین می‌رفتند. پس هم چنان‌که خداوند متعال عوض آنچه را که در تمام اعضای انسانی در اثر زحمت و محنت، تحلیل می‌گردد، مانند موتوری خودکار از داخل خود اعضاها پدید می‌آورد، هم چنین اگر چیزی در راه خدا انفاق

شود، خداوند عوض آن را خواهند داد.

در حدیثی آمده است که رسول‌اللهﷺ، به حضرت بلال فرمود: «**انفق یا بلال و لا تخش من ذی‌العرش اقلالا**»، یعنی ای بلال در راه خدا انفاق کن و از طرف مالک عرش این ترس را به دل راه نده که او تو را مفلس می‌گرداند(۱).

﴿**أَمْ لَمْ يُنَبَّأْ بِمَا فِي صُحُفِ مُوسَىٰ ○ وَ إِبْرَٰهِيمَ الَّذِي وَفَّىٰ**﴾ این آیه متضمّن صفت وفاداری حضرت ابراهیمعليه‌السلام، است، که با لفظ: «وفّیٰ» بیان گردید، و فاء عبارت از انجام عهد و وعده‌ای است که با کسی باشد.

قدری تفصیل از صفت ویژه‌ی ایفای عهد حضرت ابراهیمعليه‌السلام،

مقصود این‌که معاهده‌ای را که حضرت ابراهیمعليه‌السلام، با خداوند بسته بود که از او اطاعت نموده، پیام او را به خلقش برساند، آن را از هر جهت به پایه‌ی تکمیل رسانید، و در اثر آن با آزمایش‌های گوناگونی مواجه شد.

ابن جریر، ابن‌کثیر و غیره در تحت لفظ: «وفّیٰ» همین تفسیر را اختیار نموده‌اند، و بعضی از عملکردهای خاص حضرت ابراهیمعليه‌السلام، که در بعضی روایات سبب «وفّیٰ» قرار داده شده، با این منافاتی ندارد؛ زیرا وفا به عهد در اصل، عام است که شامل تمام احکام الهی و اطاعت از او می‌باشد، و چه به صورت اعمال خویش و چه به صورت اصلاح خلق‌الله، با انجام فرایض رسالت و نبوّت که از جمله آنها یکی آن است در این روایت حدیث آمده است، چنان‌که ابن ابی‌حاتم از حضرت ابوامامهرضي‌الله‌عنه، روایت نموده است که رسول خداﷺ، این آیه را تلاوت فرمود: ﴿**وَ إِبْرَٰهِيمَ الَّذِي وَفَّىٰ**﴾ و سپس به او فرمود آیا می‌دانی مراد از «وفّیٰ» چیست؟ ابو امامه عرض کرد که: الله و رسول اوﷺ، بهتر می‌دانند؛ آن‌حضرتﷺ فرمود: «**وفّیٰ عمل یومه بأربع رکعات فی أول النهار**»(۲).

---

۱ - ابن‌کثیر.

۲ - ابن‌کثیر.

یعنی او اعمال روز خود را چنان تکمیل کرد که در آغاز آن، چهار رکعت نماز (اشراق) به‌جا آورد، و نیز حدیث حضرت ابوذر در سنن ترمذی این مطلب را تأیید می‌کند که رسول خداﷺ، فرمود: «**ابن آدم ارکع أربع رکعات من أول النهار اکفك آخره**»[1].

یعنی خداوند فرمود: ای فرزند آدم، تو در ابتدای روز چهار رکعت نماز به‌جا بیاور، که من تا آخر روز تمام کارهای تو را کفایت خواهم کرد. و نیز ابن‌ابی‌حاتم از حضرت معاذ بن‌انس نقل نموده که رسول خداﷺ، فرمود: آیا شما را آگاه نکنم که چرا خداوند در خصوص حضرت ابراهیمعليه السلام، فرمود، ﴿**ٱلَّذِی وَفَّىٰٓ**﴾ آن‌گاه علّتش را چنین توضیح داد که او هر صبح و شام می‌خواند: «**فسبحان الله حین تمسون و حین تصبحون و له الحمد فی‌السمٰوات والارض و عشیّا و حین تظهرون**»[2].

تعلیمات و هدایتهای خاص صحف ابراهیم و موسیٰعليهما السلام،

وقتی قول و یا تعلیمی از انبیای گذشته در قرآن نقل می‌شود، هدف آن است که واجب است موافق به آن این امّت عمل کند؛ مگر آن‌که نصّ شرعی برخلاف آن باشد؛ سپس آن تعالیم خاص که صحف ابراهیم و موسیٰ متضمّن آنها بود، در هیجده آیه پی در پی ذکر شده است، از آن جمله دو حکم عملی مربوط به آیات سابقه می‌باشد، و سایر تعالیم به عبرت و نصیحت و آیات قدرت حق تعالیٰ مرتبط است. و آن دو حکم عملی اینهایند: ﴿**أَلَّا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ ○ وَ أَن لَّیْسَ لِلْإِنسَـٰنِ إِلَّا مَا سَعَىٰ**﴾ «وزر» در اصل به معنای بار است، و معنای آیه‌ی اوّل چنین است که هیچ کسی بجز بار خود، بار کسی را برنمی‌دارد، و مراد از بار، بار گناه و عذاب است، یعنی در روز قیامت بار کسی بر دوش دیگری گذاشته نمی‌شود، و نه

۱- ابن کثیر.　　۲- ابن کثیر.

به کسی اختیار داده می‌شود که او عذاب دیگری را حمل کند؛ چنان‌که خداوند در آیه‌ی ۱۸ سوره‌ی فاطر فرمود: **﴿وَ إِن تَدْعُ مثقلة إِلى حَملِهَا لَا يَحْمِلُ مِنهُ شِيءٌ﴾**، یعنی چون کسی متحمّل بار سنگین از گناهان بشد و از دیگری بخواهد که مقداری از بار او را حمل کند، این امکان وجود ندارد که کسی بتواند از بار دیگری مقداری حمل نماید.

کسی در اثر گناه دیگری مؤاخذه نمی‌شود

در این آیه، ردّی بر پندار آن کس هم هست که در شأن نزول بیان گردید که او مسلمان شده بود و یا به اسلام تمایل داشت و رفیقش او را ملامت کرد و ضامن شد که اگر در قیامت عذابی متوجّه تو شود، من آن را به عهده می‌گیرم و تو را نجات می‌دهم، از این آیه معلوم گردید که چنین معامله‌ای به بارگاه خداوند ذوالجلال، راه ندارد که در اثر گناه کسی، دیگری را مؤاخذه کنند.

در حدیثی آمده است که اگر افراد خانواده، بر میّتی گریه ناجایز و نوحه‌خوانی کنند، از گریه آنان به میّت عذاب می‌رسد[1]، امّا این در حق کسی است که خود به نوحه خوانی بر میت عادی باشد، و یا این‌که به وارثان خود وصیت کرده باشد که پس از مرگ من بر من نوحه خوانی و گریه کنید[2].

در این صورت این عذاب نتیجه‌ی عمل خود اوست، ناشی از عمل دیگری نیست. حکم دیگر: **﴿وَ أَن لَّيْسَ لِلْإِنسَـٰنِ إِلَّا مَا سَعَىٰ﴾** می‌باشد حاصل آن این‌که، هم چنان‌که کسی نمی‌تواند عذاب دیگری را به دوش بکشد، کسی هم حق ندارد که بجای دیگری عملی انجام بدهد، تا آن شخص، از عمل سبکدوش گردد. مانند این‌که یکی از طرف دیگری نماز

---

۱ - کما ورد فی‌الصحیحین. ۲ - مظهری.

فرض ادا کند و یا از طرف او روزه‌ی فرضی بگیرد، تا آن شخص دوم از نماز فرض و یا روزه‌ی فرض سبکدوش باشد، یا این‌که یکی از طرف دیگری ایمان بیاورد و بدین جهت آن شخص مؤمن تلقّی گردد.

لذا هیچ شبهه و اشکال فقهی متوجّه آیه مذکور نیست؛ زیرا بزرگ‌ترین شبهه در خصوص حج و زکات می‌تواند مطرح گردد، که به وقت ضرورت یکی می‌تواند از طرف دیگری حج بدل بجا بیاورد و نیز می‌تواند زکات او را با اجازه‌ی او ادا نماید، ولی بعد از تأمّل معلوم می‌شود که ایراد این اشکال، صحیح نیست؛ زیرا فرستادن یکی به‌جای خود برای حج بدل با دادن هزینه‌ی او، و یا دستور دادن به کسی که زکات مال او را ادا کند، این در حقیقت جزئی از عمل خود آن شخص است، که منافی با آیه‌ی: **﴿وَأَن لَّيْسَ لِلْإِنسَـٰنِ إِلَّا مَا سَعَىٰ﴾** نمی‌باشد.

مسئله‌ی رسیدن ثواب

چون در سابق معلوم شد که مفهوم آیه آن است که کسی نمی‌تواند فرایض ایمان، نماز و روزه‌ی دیگری را ادا کند تا از او رفع مسئولیّت گردد، پس از این لازم نمی‌آید که ثواب و فایده عمل نفلی کسی به دیگری نرسد، رسیدن ثواب دعا و صدقه یکی، به دیگری، از نصوص شرعیه ثابت است، و تمام امّت بر آن اجماع دارند[1].

فقط امام شافعی رحمه الله، در این مورد اختلاف دارد که آیا می‌توان ثواب تلاوت قرآن را به دیگری ایصال کرد یا خیر؟ که او از این انکار می‌فرماید و با عام قرار دادن مفهوم آیه، آن را مستدل خود دانسته است. امّا جمهورو امام ابوحنیفه فرموده‌اند که: همانطوری که ثواب صدقه و دعا به دیگری می‌رسد، و می‌توان ثواب آنها را ایصال کرد، هم چنین ثواب تلاوت قرآن و

۱- ابن کثیر.

هر عبادت نفلی دیگر را می‌توان به دیگری ایصال نمود، و آن به او می‌رسد.

علاّمه قرطبی در تفسیر خود فرموه که احادیث زیادی بر این مطلب گواه است که به مؤمن از طرف دیگری ثواب اعمال صالح می‌رسد، تمام آن احادیثی که بر این مطلب دلالت دارند در تفسیر «مظهری» جمع آوری شده‌اند، دو مسئله‌ای که در بالا به حواله صحف ابراهیم وموسی علیهما السلام، ذکر گردید، یکی آن است که عذاب گناه یکی به دیگری نمی‌رسد، و به موجب گناه او دیگری مؤاخذه نمی‌گردد. دوم آن‌که وقتی شخصی نسبت به اعمالی که بر او واجب شده، بری‌الذمه می‌شود که شخصاً آنها را انجام داده باشد، و با انجام دادن دیگری او بری‌الذمه نمی‌شود، هر دو حکم فوق اگر چه در شرایع انبیای گذشته هم وجود داشته است، ولی خصوصیت حضرت ابراهیم و حضرت موسی علیهما السلام، بدین خاطر ذکر گردید، که در زمان آنان این رسم جاهلی رایج بود، که به جای پدر پسر و یا برعکس و یا برادر به جای برادر کشته می‌شد، که در شریعت این دو پیامبر بزرگوار، این رسم نابود گردید.

﴿**وَ أَنَّ سَعْيَهُ سَوْفَ يُرَىٰ**﴾ یعنی، تنها سعی ظاهری هیچ کس کافی نیست، بلکه در بارگاه الهی حقیقت اصلی سعی، منظور می‌گردد که آیا با اخلاص برای خدا بوده است، و یا این‌که اغراض دنیوی دیگری را در برداشته است.

رسول خدا صلی الله علیه وسلم، در حدیثی بیان فرموده است که: «**انما الاعمال بالنیات**» یعنی تنها صورت عمل کافی نیست؛ بلکه لازم است که فقط برای رضای خدا و حسب دستور او انجام شود.

﴿**وَ أَنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ ٱلْمُنتَهَىٰ**﴾ مقصود این‌که سرانجام و بازگشت همه‌ی کارها به سوی خداست و در آنجا محاسبه خواهند شد.

بعضی از مفسّران، مقصود این آیه را چنین بیان فرموده‌اند که سلسله‌ی

فکر و اندیشه‌ی انسانی وقتی به خدا برسد پایان می‌یابد، و نمی‌توان با فکر و اندیشه حقیقت و کنه ذات و صفات او را دریافت، و آدمی مجاز نیست تا در ذات و صفات او تعالیٰ اندیشه کند؛ چنان‌که در بعضی روایات آمده است که در نعمتهای خداوندی بیندیشید، ولی در ذات او تفکّر نکنید، بلکه آن را به علم الهی بسپارید؛ زیرا که از حدّ توان شما خارج است.

﴿**وَ أَنَّهُ هُوَ أَضْحَكَ وَ أَبْكَىٰ**﴾ یعنی اگر چه شما آثار خوشی و غم و در نتیجه‌ی خنده و گریه را در بنی‌نوع انسانی مشاهده نموده، آنها را در ظاهر بر اسباب آنها مرتب می‌سازید؛ امّا در حقیقت باید اینجا از فکر و اندیشه کار گرفت.

اگر کسی با دید عمیق بنگرد، متوجّه خواهد شد که شادی و غم، خنده و گریه در اختیار کسی نیست؛ هر دو از جانب خداست، اوست که اسباب را پدید می‌آورد، و در آنها تأثیر می‌گذارد. هرگاه او بخواهد گریه کنندگان را در لمحه‌ای می‌خنداند، و خنده کنندگان را در چشم برهم زدنی، می‌گریاند. **و لنعم ماقیل:**

به گوش گُل چه سخن گفته‌ای که خندان است
به عندلیب چه فرموده ای‌که نالان است

﴿**وَ أَنَّهُ هُوَ أَغْنَىٰ وَ أَقْنَىٰ**﴾ معنای مشهور غنا ثروتمندی است، و معنای «أغنیٰ» ثروتمند کردن کسی است، و «أقنیٰ» از قنیه مشتق است، به معنای ثروت محفوظ، مراد آیه آن‌که خداوند است که مردم را ثروتمند و غنی می‌کند، و به هر کسی که بخواهد به اندازه‌ای ثروت می‌دهد که بتواند از آن ذخیره کند.

﴿**وَ أَنَّهُ هُوَ رَبُّ الشِّعْرَىٰ**﴾ «شعریٰ» به کسر شین نام ستاره‌ای است که پشت سر جوزاء است، و بعضی از اقوام عرب آن را پرستش می‌کردند؛ بنابر این، به‌صورت خاصّی از آن نام برده شد، که مالک و پروردگار آن ستاره نیز

خداست. اگر چه او خالق و مالک و پروردگار سایر ستارها و آسمان و زمین است.

﴿وَ أَنَّهُ أَهْلَكَ عَاداً ٱلْأُولَىٰ ○ وَ ثَمُودَا فَمَآ أَبْقَىٰ﴾ قوم عاد قوی‌ترین و شدیدترین قوم جهان بود و دو طبقه‌ی آن به نام عاد اولی و عاد أخریٰ موسوم‌اند. حضرت هود علیه السلام، به عنوان پیامبر، به سوی آنها مبعوث شد، و قوم او در اثر نافرمانی به عذابی از طوفان باد، مبتلا شده و تمام قوم هلاک گردید، نخستین قومی که پس از قوم نوح هلاک شد، همین قوم بود[1].

ثمودهم شاخه‌ی‌دوم واز نظر قوّت و شدّت مانند آن بود، که حضرت صالح به سوی آنها مبعوث شد، و در اثر نافرمانی، جیغی به عنوان عذاب شدید به‌روی آنها آمد، که در اثر آن جگرهای‌شان ترکیدند وهلاک شدند.

﴿وَ ٱلْمُؤْتَفِكَةَ أَهْوَىٰ﴾ معنای لفظی «مؤتفکه» مؤتلفه است، این شهر مشتمل بر چند آبادی بود که به هم متّصل بودند، و حضرت لوط علیه السلام، به سوی آنها مبعوث شد، که به خاطر نافرمانی و عمل بی‌حیایی، حضرت جبرئیل علیه السلام، آن را واژگون کرد.

﴿فَغَشَّـٰهَا مَا غَشَّىٰ﴾ یعنی فرا گرفت آن روستاها را چیزی که فرا گرفت، و مراد سنگبارانی است که پس از واژگون شدن روستاها، بر آنها صورت گرفت تا اینجا تذکره‌ی تعالیمی که به حواله صحف ابراهیم و موسیٰ علیهما السلام، آمده بود، پایان یافت.

﴿فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكَ تَتَمَارَىٰ﴾ «تتماریٰ» به معنای جدال و مخالفت است؛ حضرت ابن عبّاس فرموده است: مخاطب این خطاب انسانی است که در آیات گذشته و آیات صحف ابراهیم و موسیٰ علیهما السلام، بیندیشد، پس برای او نسبت به حقّانیت رسول خدا صلی الله علیه و سلم، و وحی و تعلیمات او مجال شک و شبهه‌ای باقی نخواهد ماند، و از شنیدن وقایع عذاب امم گذشته فرصت

---

۱ - مظهری.

مناسبی برای بازماندن از مخالفت، به‌دست می‌آید، که این خود نعمتی از نعمتهای حق تعالی است؛ پس باوجود این، شما در چه نعمتی از نعمتهای الهی جدال و مخالفت می‌کنید؟

﴿هَـٰذَا نَذِيرٌ مِّنَ ٱلنُّذُرِ ٱلْأُولَىٰٓ﴾ در «هٰذا» اشاره به رسول الله ﷺ، یا قرآن مجید است، که این هم مانند انبیای گذشته و کتب سابق، نذیری قرار داده شده، که متضمّن هدایت به سوی صراط مستقیم و فلاح دارین است، و مخالفان آن را از عذاب خدا می‌ترساند.

﴿أَزِفَتِ ٱلْأَزِفَةُ ○ لَيْسَ لَهَا مِن دُونِ ٱللَّهِ كَاشِفَةٌ﴾ «ازف» به معنای قرب است، و معنای آیه آنکه چیزی نزدیک شونده دارد نزدیک می‌آید، که کسی بجز خدا نمی‌تواند آن را برگرداند. مراد از آن چیز نزدیک شونده، قیامت است، که نزدیکی آن به اعتبار عمر کل دنیاست؛ زیرا امّت محمّدی کاملاً در آخر به قرب قیامت آمده است.

﴿أَفَمِنْ هَـٰذَا ٱلْحَدِيثِ تَعْجَبُونَ ○ وَ تَضْحَكُونَ وَ لَا تَبْكُونَ﴾ مراد از «هٰذا الحدیث» قرآن کریم است، و معنای آیه، آنکه کلام الهی به صورت قرآن، خود معجزه‌ای است که به پیش شما آمده است؛ آیا از آن هم تعجّب می‌کنید و به صورت استهزا می‌خندید و بر تقصیرات خویش در عمل و یا در ارتکاب گناه، گریه نمی‌کنید؟

﴿وَأَنتُمْ سَـٰمِدُونَ﴾ «سمود» درلغت به‌معنای غفلت و بی‌توجهّی است، لذا «سامدون» به معنای غافلون است، و سمود نیز به معنای سرودخوانی و رقص می‌آید، و می‌تواند همین معنای در اینجا مراد باشد[1].

﴿فَاسْجُدُوا لِلَّهِ وَاعْبُدُوا﴾ یعنی مقتضای آیات گذشته که متضمّن درس موعظه و عبرت بودند، این است که همه‌ی شما در بارگاه الهی با تواضع و خشوع خم شوید، وسجده کنید، و تنها عبادت او را به‌جا آورید.

---

۱ - کما فسّره به بعض الائمه.

در «صحیح بخاری» از حضرت ابن عبّاس روایت شده که رسول‌الله ﷺ، بر این آیه‌ی سوره‌ی «نجم» سجده فرمود و تمام مسلمانان و مشرکان و جن انس، نیز در معیّت او به سجده افتادند. و در حدیثی دیگر از حضرت عبدالله بن مسعود در «بخاری و مسلم» آمده است که رسول‌خدا ﷺ، سوره‌ی «نجم» را تلاوت نمود و در آن سجده‌ی تلاوت بجا آورد، و همه‌ی حاضرین مجلس اعم از مسلمان و مشرک همراه با او به سجده افتادند، بجز پیرمردی از قریش که مشتی خاک از زمین برداشت و بر پیشانی خود مالید، و گفت: این برای من کافی است.

حضرت عبدالله بن مسعود می‌فرماید: که من بعداً او را دیدم که در حال کفر به قتل رسید؛ این حدیث به این موضوع اشاره دارد که مسلمانان می‌بایست در تبعیت از آن‌حضرت ﷺ، سجده می‌کردند، ولی بر مشرکان حاضر در مجلس هم، از جانب خداوند چنان حالتی مسلّط شد، که مجبور شدند تا سجده کنند؛ اگر چه سجده‌ی آنان به سبب کفرشان ثوابی را به دنبال نداشت، ولی اثر بجا ماند، که همه آنها مشرف به اسلام شدند، و تنها کسی از این نعمت محروم شد که از سجده کردن سر باز زد.

در حدیثی از صحیحین به روایت حضرت زید بن ثابت آمده است که: کلّ سوره‌ی «نجم» را در محضر رسول خدا ﷺ، تلاوت نمود؛ ولی آن‌حضرت ﷺ، سجده بجا نیاورد، امّا از این حدیث لازم نمی‌آید که سجده واجب یا لازم نباشد؛ زیرا احتمال می‌رود که آن حضرت ﷺ، شاید در آن ساعت وضو نداشته باشند، و یا عذری دیگر مانع از سجده وجود داشته باشد، که در چنین حالت سجده‌ی فوری لازم نیست، بعداً می‌توان سجده بجا آورد، والله سبحانه و تعالی اعلم.

تمت سورة النجم بعونه و حمده سبحانه و تعالیٰ لیلة الجمعة لغرة الربیع الثانی سنه ۱۳۹۱ هق فی اسبوع واحد و یتلوه تفسیر سورة القمر انشاءالله تعالی و هو ولی التوفیق.

و قد تمت الترجمة صباح الثلاثاء من غرة ذی‌القعدة سنه ۱۴۰۹ه ق و نرجو من الله أن يوفقنا لاتمام الباقی انشاءالله و ليس ذلك على الله بعزيز.

***

سورة القَمَر

سورةالقمر مكية و هی خمس و خمسون آية و ثلث ركوعات

سوره‌ی قمر درمکّه نازل‌شده ودارای پنجاه‌وپنج آیه و سه رکوع می‌باشد

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

شروع به‌نام‌خداکه بی‌حد مهربان‌و بی‌نهایت رحیم‌است

اَقْتَرَبَتِ اَلسَّاعَةُ وَانشَقَّ اَلْقَمَرُ ﴿١﴾ وَ إِن يَرَوْا ءَايَةً يُعْرِضُوا وَ

نزدیک رسید قیامت و بشکافت کره‌ی ماه. و اگر ببینند آنان نشانی، اعراض می‌کنند، و

يَقُولُوا سِحْرٌ مُسْتَمِرٌّ ﴿٢﴾ وَكَذَّبُوا وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ وَكُلُّ

می‌گویند سحری است پیوسته. وتکذیب‌کردند واتباع نمودند ازخواهش‌های‌خویش، و هر

أَمْرٍ مُسْتَقِرٌّ ﴿٣﴾ وَلَقَدْ جَاءَهُم مِّنَ اَلْأَنبَاءِ مَا فِيهِ مُزْدَجَرٌ ﴿٤﴾

کاری مقرّر به وقت است. و رسید به آنها آن قدر احوال که می‌تواند باشد در آنها توبیخی.

حِكْمَةٌ بَالِغَةٌ فَمَا تُغْنِ اَلنُّذُرُ ﴿٥﴾ فَتَوَلَّ عَنْهُمْ

کاملاً خبری معقول است، پس بدرد نمی‌خورند ترسانندگان. پس روی بگردان از آنها

يَوْمَ يَدْعُ اَلدَّاعِ إِلَىٰ شَيْءٍ نُّكُرٍ ﴿٦﴾ خُشَّعاً أَبْصَـٰرُهُمْ يَخْرُجُونَ مِنَ

روزی که ندا دهد ندا دهنده بسوی چیزی ناگوار. چشم پایین گرفته بیرون می‌آیند از

اَلْأَجْدَاثِ كَأَنَّهُمْ جَرَادٌ مُّنتَشِرٌ ﴿٧﴾ مُّهْطِعِينَ إِلَى اَلدَّاعِ يَقُولُ اَلْكَـٰفِرُونَ

قبرها، مانند ملخ پراکنده. دونده به سوی ندا دهنده. می‌گویند کفار

هَـٰذَا يَوْمٌ عَسِرٌ ﴿٨﴾

این روز مشکل آمد.

خلاصه‌ی تفسیر

(زاجری برای کفّار که آنها را بر اشتباهات‌شان بیدار بکند کاملاً موجود است، چنان‌که) قیامت نزدیک آمد و رسید (که مصیبتی بزرگ بر تکذیب آن مرتب خواهد شد،) و (مصداقی از خبر قرب ساعت نیز واقع شد، چنان‌که) بشکافت ماه (و از این به‌وقوع قرب قیامت چنین تصدیق می‌گردد، که شق قمر معجزه‌ی رسول‌الله ﷺ، است، که از آن نبوّتش ثابت می‌گردد، و چون همه‌ی گفته‌های نبی صادق و راست هستند، پس از ضرورت صدق او، لازم است که خبر قرب قیامت که به توسط او اعلام شده، صادق باشد. و از این جهت زاجر متحقّق شد،) و (مقتضای آن این بود که) آنها (نیز از آن منزجر و متأثّر می‌شدند، ولی وضع آنها چنین است که) چون معجزه‌ای را ببینند، از آن اعراض می‌کنند، و می‌گویند این سحری است که الآن خاتمه می‌یابد، (این کنایه بر بطلان سحر است؛ زیرا اثر باطل پایدار نیست، چنان‌که خداوند در آیه‌ی ۴۹ سوره‌ی «سبا» فرموده است: ﴿**مَا يُبْدِىءُ ٱلْبَاطِل وَ مَا يُعِيدُ**﴾ مطلب این‌که تحصیل نصیحت از قرب قیامت موقوف بر اعتقاد بر نبوّت محمّدی است، و آنان به نظر تأمّل به دلیل آن نمی‌نگرند؛ بلکه آن را باطل می‌پندارند، لذا از قرب قیامت تأثیری بر اینها واقع نخواهد شد،) و آنها (با اعراض، و ادّعا نمودن بر بطلان معجزه، اصرار نموده حق را) تکذیب کردند، و از خواهش‌های نفسانی خویش تبعیّت کردند، (اعراض آنها مبتنی بر دلیل صحیحی نیست، بلکه تبعیّت آنان از خواهش‌های نفسانی، و تکذیب نمودن ایشان، از عناد سرچشمه گرفته است،) و (آنچه آنها معجزات را سحر می‌گویند و معتقدند که اثر آنها به زودی زایل می‌گردد، درست نیست؛ زیرا قانون خداوندی چنین است که) هر کاری (پس از مدّتی بر حالت اصلی خود برگشته) قرار می‌گیرد، (احقاق حق و ابطال باطل عموماً از آثار و اسباب، مشخّص می‌شود؛ یعنی اگر چه

در حقیقت حقّانیت حق و بطلان باطل اکنون هم معلوم و روشن است، ولی اگر فی‌الحال آن در فهم کم خردان نیاید، امّا پس از مدّتی برای آنها نیز می‌تواند روشن و واضح گردد، به شرطی که اندیشه و تفکّر را به‌کار گیرند، و پس از چند روزی خواهند دانست، که آیا این سحر فانی است، یا حق باقی) و (علاوه بر آن زاجر مذکور) در نزد آنها آن قدر اخبار (امم گذشته) رسیده است که در آن عبرت (کافی یعنی) اعلیٰ‌ترین دانشمندی است، (که می‌تواند حاصل گردد،) پس (وضع آنها به گونه‌ای است که از دست ترسانندگان کاری ساخته نمی‌شود، (و چون وضع چنین است) پس شما از ناحیه‌ی آنان خیالی به دل راه ندهید، (و چون قیامت و عذابی که به‌واسطه‌ی آن ترسانیده می‌شوند، بیاید، خود بخود معلوم می‌شود، سپس بیان روز قیامت می‌آید که) روزی که فرشته منادی (آنها را) به سوی چیز ناگواری ندا می‌دهد، چشم‌های‌شان (از روی خجالتی و بیم) به سوی پایین قرار می‌گیرند، (و) چنان از قبر بیرون می‌آیند که (گویی چون) ملخ پراکنده می‌شوند (و از قبر بیرون آمده) به سوی منادی (به سوی موقف حساب که جهت اجتماع در آنجا آنها را می‌خوانند) دویده می‌روند (و با ملاحظه آنجا) کفّار می‌گویند که این، روز بسیار سختی است.

معارف و مسایل

سوره‌ی «نجم» با آیه‌ی: ﴿أَزِفَتِ ٱلْأَزِفَةُ﴾ خاتمه یافت که در آن از نزدیکی قیامت یادآوری بود، و این سوره‌ی نیز به همین مضمون شروع می‌شود، که: ﴿اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ﴾ و سپس جهت قرب قیامت، دلیل معجزه‌ی انشقاق قمر را ذکر فرمود؛ زیرا یکی از علامات قیامت که بسیار مفصّل می‌باشد بعثت و نبوّت خود آن‌حضرتﷺ، می‌باشد.

چنان‌که در حدیثی آمده است که رسول خداﷺ، فرمود: آمدن من و

قیامت چنان با یکدیگر آمیخته‌اند که دو انگشت از یک کف دست، و در چندین روایت دیگر وجود آن‌حضرتﷺ، در قرب قیامت بیان گردیده است، که بدین ترتیب نیز یکی از علایم بزرگ قیامت آن است که در اثر معجزه‌ی او ماه دو قطعه شد، و سپس هر دو قطعه با هم وصل شدند، و نیز این معجزه‌ی شقّ القمر از آن جهت نشانی قیامت است، که هم چنان‌که در آن زمان بر اثر قدرت الهی ماه دو قطعه شد، در قیامت نیز قطعه قطعه شدن تمام ستارگان و سیّارات چندان بعید نیست.

معجزه‌ی شقّ القمر

کفار مکّه در خصوص نبوّت و رسالت آن‌حضرتﷺ، نشانه‌ای به صورت معجزه از ایشان تقاضا کردند، خداوند متعال جهت اثبات حقّانیت آن‌حضرتﷺ، معجزه‌ی شقّ القمر را نشان داد، که ثبوت آن در آیه‌ی مذکور: ﴿**ٱنشَقَّ ٱلْقَمَرُ**﴾ و نیز در احادیث صحیحی که جمعی از اصحاب راوی آن هستند، آمده است، و می‌توان از آن جمع، حضرت عبدالله بن مسعود، عبدالله بن عمر، جبیر بن مطعم، ابن عبّاس، انس بن مالک و غیره را نام برد. حضرت عبدالله بن مسعود حضور و مشاهده‌ی خود را از آن صحنه بیان فرموده است.

امام طحاوی و ابن کثیر روایات واقعه‌ی شقّ القمر را متواتر قرار داده‌اند، در نتیجه وقوع این معجزه نبوی با دلایل قطعی ثابت است.

خلاصه‌ی واقعه از این قرار است که رسول خداﷺ، در میدان مِنیٰ حضور داشت، مشرکین نشانه‌ای دالّ بر نبوّتش، از او تقاضا نمودند، و آن شب، شب ماهتابی بود، خداوند این معجزه را به ظهور رساند، که ماه دو قطعه شد، و قطعه‌ای از آن به سوی مشرق و پاره‌ی دیگرش به سوی مغرب رفت و کوهی بین آن دو قطعه حایل شد و آن‌حضرتﷺ، ضمن خطاب به

حضار فرمود: ملاحظه کنید و گواهی بدهید، زمانی که همه، علناً این معجزه را مشاهده نمودند، هر دو پاره‌ی ماه به هم وصل شدند، و هیچ بیننده‌ای نمی‌توانست این معجزه‌ی علنی را انکار کند، ولی مشرکین گفتند که (حضرت) محمّدﷺ، کل جهان را نمی‌تواند مسحور کند در انتظار ورود واردین از گوشه و کنار باشید، که آنها چه می‌گویند؟

بیهقی و ابوداوود طیالسی از حضرت عبدالله بن مسعود روایت کرده‌اند که سپس از تمام نو واردان تحقیق به عمل آمد، همه‌ی آنها به دو قطعه شدن ماه اعتراف کردند.

در بعضی روایات آمده که این معجزه شقّ القمر در مکّه‌ی مکرّمه دو بار اتّفاق افتاد؛ ولی با توجّه به روایات صحیح، آن یک بار به‌وقوع پیوسته است[1]، در خصوص این موضوع روایاتی چند از تفسیر ابن‌کثیر، در ذیل، نقل می‌گردد، ملاحظه فرمایید:

۱- در صحیح بخاری از حضرت انس بن مالک روایت است که: **«ان اهل مکة سألوا رسول اللهﷺ، أن یریهم ءایة فاراهم القمر شقین حتی راوا حراء بینهما»**[2].

یعنی اهل مکّه از رسول خداﷺ، جهت ثبوت نبوّتش معجزه‌ای تقاضا نمودند؛ خداوند متعال ماه را دو قطعه نمود، تا این‌که کوه حراء را بین آن دو قطعه مشاهده نمودند.

۲- در صحیح بخاری و مسلم و مسند امام احمد از حضرت عبدالله بن مسعود آمده است که: **«انشق القمر علی عهد رسول اللهﷺ، شقین حتی نظروا الیه فقال رسول اللهﷺ، اشهدوا»**

یعنی ماه در عهد مبارک رسول خداﷺ، شکافته دو پاره شد، تا این‌که همگان آن را دیدند، آن‌حضرتﷺ، به مردم فرمود که: ببینید و گواهی بدهید.

۱- بیان القرآن.

۲- بخاری و مسلم.

ابن جریر نیز این حدیث را با سند خویش نقل نموده و در آن آمده است که: «**كنا مع رسول اللهﷺ، بِمِنَىٰ فانشق القمر فأخذت فرقة خلف الجبل فقال رسول اللهﷺ اشهدوا اشهدوا**»

عبدالله بن مسعود می‌فرماید: که ما در میدان منیٰ در محضر رسول خداﷺ، بودیم که ناگهان ماه دو پاره شد، یکی از آن دو پاره پشت کوه قرار گرفت، و آن‌حضرتﷺ، فرمود: گواهی بدهید، گواهی بدهید.

۳- ابوداوود طیالسی و بیهقی در روایت حضرت عبدالله بن مسعود این را نیز نقل کرده‌اند که:

«**انشق القمر بمكة حتى صار فرقتين فقال كفار قريش اهل مكة، هذا سحر، سحركم ابن ابی كبشه انظروا السفار فان كانوا راوا ما رأيتم فقد صدق، و ان كانوا لم يروا مثل ما رأيتم، فهو سحر سحركم به، فسئل السفار قال و قدموا من كل جهة فقالوا رأينا**»[۱].

در (زمان اقامت آن‌حضرتﷺ، در) مکّه ماه دو قطعه شد؛ کفّار قریش گفتند، این سحری است که ابن‌ابی‌کبشه (محمّدﷺ،) بر شما کرده است؛ لذا شما در انتظار مسافرین تازه وارد باشید که اگر آنها هم به دو پاره بودن ماه گواهی دادند پس او راست گفته است، و اگر واردین چنین چیزی ندیده باشند، پس یقینی است که او شما را سحر کرده است، از مسافرین تازه وارد که از جاهای مختلف آمده بودند، تحقیقی به عمل آمد، همه اعتراف کردند که ما دیدیم که ماه شکافته و دو پاره شد.

پاسخ به شبهات راجع به انشقاق قمر

طبق اصول فلسفه یونان چنین شبهه‌ای وارد شده است که خرق و التیام (شکافتن و پیوستن) در آسمانها و سیّارات ممکن نیست، ولی این ادّعای آنها بی‌جا و بر دلایلی بی‌اساس مبتنی می‌باشد، و متکلّمین لغو و

---

۱ - ابن‌کثیر.

باطل بودن همه‌ی آنها را روشن نموده‌اند، و تا هنوز هیچ دلیل عقلی بر محال و غیر ممکن بودن شقّ القمر ارایه نشده است، البتّه عوام ناآگاه، هر امر دور از ذهن را، محال و ناممکن می‌پندارند، ولی روشن است که معجزه عبارت از امری است که برخلاف عادات عمومی، و خارج از توان عموم مردم، و مستبعد و حیرت‌انگیز باشد، و در غیر این صورت به امور معمولی که انجام آن در توان هر کس باشد، معجزه نمی‌گویند.

شبهه‌ی عامیانه‌ی دیگر این است که اگر چنین واقعه‌ی عظیم‌الشانی پدید می‌آمد، در تمام تواریخ جهان از آن ذکری به میان می‌آمد، امّا نکته‌ی قابل تأمّل این است که واقعه‌ی مذکور در شب و در مکّه اتّفاق افتاده است، و در آن زمان در بسیاری از ممالک، روز بوده است، در نتیجه مشاهده در آن سرزمینها، می‌تواند مورد بحث قرار گیرد، و در بعضی ممالک دیگر نصف شب و آخر شب بوده است که عموم مردم در آن موقع در خواب بوده‌اند، و در بیداری هم در همه‌ی اوقات به سوی ماه نمی‌نگرند، و در اثر شکافته شدن آن در نورانی بودن زمین فرقی حاصل نمی‌شود، تا در اثر آن کسی به سوی ماه متوجّه شود، و نیز این واقعه در مدّتی کوتاه پایان یافته بود.

بسا اوقات مشاهده می‌گردد که در بسیاری از ممالک کسوف واقع می‌شود و قبلاً اعلام می‌شود باوجود این، هزارها بلکه میلیونها مردم کاملاً از آن بی‌اطّلاع می‌باشند، و کوچک‌ترین آگاهی از آن ندارند، آیا می‌توان عدم آگاهی آنان را دلیلی بر عدم کسوف قرار داد؟ در نتیجه عدم ذکر آن در عموم تواریخ، نمی‌تواند دلیلی بر عدم وقوع آن باشد، تا بتوان آن را تکذیب نمود. امّا علاوه بر آن در تاریخ مشهور و مستند هند به نام «فرشته» این واقعه مذکور است که والی مالیبار هند، واقعه‌ی مذکور را با چشم خود مشاهده نموده و آن را در یادداشت خود نوشته است، و همین واقعه موجب شد که او به اسلام مشرف گردید، و قبلاً با روایات ابوداوود طیالسی و

بیهقی نیز ثابت شد که مشرکین مکّه از واردین خارجی هم تحقیق کرده بودند، و واردان از گوشه و کنار، وقوع این واقعه را تصدیق کرده بودند، والله سبحانه و تعالی اعلم.

﴿وَ إِن يَرَوْا ءَايَةً يُعْرِضُوا وَ يَقُولُوا سِحْرٌ مُّسْتَمِرٌّ﴾ معنای مشهور «مستمر» که در فارسی وارد آمده و معروف نیز هست پایدار است؛ ولی این لفظ در لغت عرب از «مرّ واستمر» به معنای گذشتن در یک زمانی معین و تمام شدن می آید.

از میان ائمّه‌ی تفسیر، مجاهد و قتاده در اینجا همین معنا را مراد گرفته‌اند؛ بنابر این مطلب آیه چنین می‌باشد که این سحر پایدار نیست؛ خود بخود گذشته تمام می‌شود. معنای دیگر «مستمر» قوی می‌باشد.

ابوالعالیه و ضحاک «مستمر» در این آیه را چنین تفسیر کرده‌اند که: این سحری است که بسیار قوی و شدید می‌باشد، و چون اهل مکّه نتوانستند این مشاهده را تکذیب نمایند با سحر بسیار قوی گفتن آن، خود را تسلّی دادند.

﴿وَ كُلُّ أَمْرٍ مُّسْتَقِرٌّ﴾ استقرار در زبان عرب به معنای قرار گرفتن است. و مفهوم آیه چنین است که چون هر کار و چیزی به منتهای خود برسد، در نهایت، روشن می‌شود و پرده‌ای که در اثر جعل و ساختگی روی چیزی انداخته شده، سرانجام برداشته می‌شود، و حقّانیت حق و بطلان باطل، منکشف می‌گردد.

﴿مُّهْطِعِينَ إِلَى الدَّاعِ﴾ معنای لفظی «مهطعین» سربلند کردن است، و مقصود آیه این است که در حالی که به جهت صدای داعی چشم دوخته‌اند به سوی محشر می‌دوند، و در آیه‌ی قبلی که: ﴿خُشَّعاً أَبْصَـٰرُهُمْ﴾ آمده بود، معنای آن چشم و سر خم کردن است، و تطبیق میان آن دو آیه چنین است که در محشر مواقف گوناگونی می‌باشد، و در بعضی مواقف سرها پایین و

خم می‌شوند.

كَــذَّبَتْ قَــبْلَهُمْ قَــوْمُ نُــوحٍ فَكَــذَّبُوا عَــبْدَنَا وَ قَــالُوا مَــجْنُونٌ
تکذیب نمود پیش از آنها قوم نوح پس تکذیب کردند بنده‌ی ما را و گفتند دیوانه‌ای است

وَازْدُجِرَ ﴿۹﴾ فَدَعَا رَبَّهُ أَنِّي مَغْلُوبٌ فَانتَصِرْ ﴿۱۰﴾ فَفَتَحْنَآ أَبْوَٰبَ ٱلسَّمَآءِ
رانده‌شده. پس‌صداکرد رب خودرا که من‌عاجزم توانتقام‌بگیر. پس‌گشودیم‌درهای‌آسمان

بِمَآءٍ مُّنْهَمِرٍ ﴿۱۱﴾ وَ فَجَّرْنَا ٱلْأَرْضَ عُيُوناً فَالْتَقَى ٱلْمَآءُ عَلَىٰٓ أَمْرٍ
رابا آبی‌بسیار ریزان. و روان‌کردیم از زمین‌چشمهارا، پس باهم وصل‌شدند آبها بر کاری‌که

قَدْ قُدِرَ ﴿۱۲﴾ وَ حَمَلْنَٰهُ عَلَىٰ ذَاتِ أَلْوَٰحٍ وَ دُسُرٍ ﴿۱۳﴾ تَجْرِي بِأَعْيُنِنَا
مقدر شده بود. و سوار کردیم او را بر دارای تختها و میخها که. راه می‌رفت زیر نظر ما

جَزَآءً لِّمَن كَانَ كُفِرَ ﴿۱۴﴾ وَ لَقَد تَّرَكْنَٰهَآ ءَايَةً فَهَلْ
جهت انتقام کسی‌که از او بی‌قدری شده بود. و گذاشتیم آن را برای نشانی، آیا هست

مِن مُّدَّكِرٍ ﴿۱۵﴾ فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَ نُذُرِ ﴿۱۶﴾ وَ لَقَدْ يَسَّرْنَا ٱلْقُرْءَانَ
فکر کننده‌ای. پس چگونه بود عذاب من و ترساندن من. و ما آسان کردیم قرآن را

لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِن مُّدَّكِرٍ ﴿۱۷﴾
برای فهمیدن، آیا هست فکر کننده‌ای.

خلاصه‌ی تفسیر

تکذیب نمود پیش از آنها قوم نوح، یعنی بنده‌ی (خاص) ما (حضرت نوح علیه السلام) را تکذیب کردند، و گفتند که او دیوانه‌ای است، و (بر این گفته‌ی بی‌جای خود اکتفا نکردند، بلکه کار نامناسب‌تری از آنان سر زد که حضرت) نوح (علیه السلام) تهدید شد، (و ذکر این تهدید در آیه‌ی ۱۱۶

سوره‌ی «شعراء» چنین آمده است که: ﴿لَئِن لَمْ تَنتهِه یا نُوح لَتَکُونَنَّ مِنَ اَلْمَرجُومِینَ﴾) پس نوح (علیه السلام) خدای خود را ندا کرد که من در مانده‌ای (محض) ام، (و نمی‌توانم با این مردم مقابله کنم،) پس شما (از آنان) انتقام بگیرید، (و آنها را هلاک کنید، چنان‌که در آیه‌ی ۲۶ سوره‌ی «نوح» آمده است که: ﴿رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَی اَلْأَرْضِ مِنَ اَلْکَـٰفِرِینَ دِیَّاراً﴾ پس ما با آبی بسیار بارنده درهای آسمان را گشودیم، پس آبها (ی آسمان و زمین) برای (انجام) کاری که (در علم خدا) مقدّر بود، با هم آمیختند، (و مراد از آن، کار هلاکت کفّار است، یعنی با برخورد آب آسمان و زمین، طوفانی برپا شد، که همه در آن غرق شدند،) و ما نوح (علیه السلام) را (بخاطر حفظ او از طوفان همراه با مؤمنان) بر کشتی دارای تخته‌ها و میخ‌ها که زیر نظر ما (بر سطح آب) روان بود، سوار کردیم، همه‌ی اینها بخاطر انتقام گیری کسی بود که از او قدر دانی نشده بود، (مراد از آن کس، حضرت نوح علیه السلام، است. و چون بین حقوق الله و حقوق الرسول تلازم برقرار است، پس کفران رسول، مستلزم کفر بالله است؛ لذا نباید ایراد گرفته شود که این غرق کردن، در اثر کفر بالله نبوده است،) و ما این واقعه را جهت عبرت (در حکایات و تذکره‌ها) برقرار کردیم، پس آیا پندپذیری هست؟ (هدف از ذکر اینگونه واقعه ترغیب به تذکّر است) پس (بنگرید که) عذاب و ترساندن من چگونه بود، (چیزی که از آن انذار شده بود، چگونه انجام گرفت، پس عاقبت ترساندن هم عذابی شد.

خلاصه آن‌که عذاب الهی دارای دو بعد است: یکی خود عذاب، و دیگری انجام شدن وعده‌ی الهی،) و ما قرآن را که مشتمل بر قصص مذکور است، جهت تحصیل نصیحت، آسان کردیم، (عموماً برای همه مردم به جهت واضح شدن بیانش و خصوصاً برای عرب، بوجه عربی بودنش،) پس آیا (باوجود مشاهده‌ی مضامین نصیحت آمیز که در قرآن هست) نصیحت

پذیری هست، (پس به ویژه کفّار مکّه از این قصص می ترسیدند.)

معارف و مسایل

﴿مَجْنُونٌ وَٱزْدُجِرَ﴾ معنای لفظی «وازدجر» زجر و توبیخ شده است، و این عطف است بر لفظ «قالوا» لذا مراد آن است که آنان حضرت نوح علیه السلام، را مجنون گفتند، سپس تهدیدش نمودند، تا او را از تبلیغ رسالت باز دارند، چنان‌که در آیه‌ی ۱۱۶ سوره‌ی «شعراء» آمده است که به حضرت نوح علیه السلام گفتند که اگر دست از تبلیغ بر نداشتید ترا سنگسار نموده از بین خواهیم برد.

عبد بن حمید از مجاهد نقل کرده است که بسا اوقات بعضی از مردم حضرت نوح علیه السلام، را که در جایی می‌دیدند می‌گرفتند و گلویش را می‌فشردند تا این‌که بی‌هوش می‌شد، و چون به هوش می‌آمد، به بارگاه خداوند دعا می‌کرد، که خداوندا، قوم مرا عفو بفرما؛ زیرا آنها از حقیقت اطّلاع ندارند. او تا نهصد و پنجاه سال به حرکات بی‌جای قوم چنین پاسخ می‌داد، تا این‌که در پایان عاجز شد و نفرینشان کرد، که ذکرش در آیه‌ی بعدی می آید، و در نتیجه، تمام قوم، غرق شد.

﴿فَالْتَقَى ٱلْمَآءُ عَلَىٰٓ أَمْرٍ قَدْ قُدِرَ﴾ یعنی آبی که از زمین فواره می‌کرد، با آبی که از آسمان می‌بارید، با هم پیوستند، تا قضای خداوندی که بر غرق شدن کل قوم مقدّر بود، نافذ گردید، و کسی نجات نیافت، اگر چه به قلّه‌های کوهها پناه می‌بردند؛ ولی آب از قلّه‌ی کوهها تجاوز نمود.

﴿ذَاتِ أَلْوَٰحٍ وَدُسُرٍ﴾ «الواح» جمع لوح به معنای تخته است، و «دسر» جمع دسار، به معنای میخ است، و نیز به آن ریسمان و طنابی هم گفته می‌شود که تخته‌های کشتی به وسیله آن به همدیگر متّصل می‌شوند.

﴿وَلَقَدْ يَسَّرْنَا ٱلْقُرْءَانَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِن مُّدَّكِرٍ﴾ «للذکر» ذکر به معنای حفظ و از برکردن است، و نیز به معنای تحصیل عبرت و نصیحت می آید، امکان

دارد هر دو معنا در اینجا، مراد باشند، که خداوند متعال قرآن را به این خاطر که آن را از بر حفظ کنند، آسان کرده باشند، که این امکان قبلاً برای کتابهای آسمانی دیگر، مانند: تورات، انجیل و زبور میّسر نبود، و این در اثر تیسیر و آسان نمودن حق تعالیٰ است که کودکان خردسال مسلمین، چنان قرآن مجید را حفظ می‌کنند، که کوچک‌ترین اشتباهی در زیر و زبر آن، ملاحظه نمی‌گردد.

در قرون چهارده قرن گذشته در همه‌ی ادوار گروهی بالغ بر صدها هزار نفر قرآن کریم را در قلوب خویش محفوظ نگهداشته‌اند، و نیز می‌تواند معنایش این باشد که قرآن کریم، مضامین عبرت و نصیحت خویش را چنان آسان نموده و بیان کرده است، که هم چنان‌که بزرگترین علما، فلاسفه و حکما از آن استفاده می‌برند، هم چنین هر عامی و بی‌سوادی که با علوم، هیچگونه مناسبتی نداشته باشد، می‌تواند مضامین نصیحت و پندآموز قرآن مجید را دریابد و از آنها متأثّر گردد.

تیسیر و آسانی قرآن جهت حفظ و تحصیل نصیحت است نه برای اجتهاد و استنباط احکام

از قید «للذکر» برای «یسّرنا»، چنین نشان داده شد که آسانی قرآن تا حدّ حفظ کردن آن و نیز تحصیل عبرت و نصیحت، از مضامین آن، می‌باشد، که هر عالم و جاهل، کوچک و بزرگ، یکسان می‌توانند از آن بهره ببرند، و لازم نمی‌آید که استنباط احکام و مسایل نیز از قرآن، آسان باشد. و این بجای خود یک فن مستقل و مشکلی است، که راسخین و علمایی می‌توانند قدم در آن بگذارند، که عمر خود را در آن مسیر صرف کرده باشند.

از آنچه گفته شد، اشتباه کسانی واضح شد که با اتّکای به این جمله‌ی قرآن، بدون این‌که قرآن را موافق قواعد و اصول بیاموزند، خود را مجتهد

جای بزنند و احکام و مسایل را با فکر و رأی خویش استخراج نمایند، و این رویه کاملاً ضلالت و گمراهی است.

كَذَّبَتْ عَادٌ فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِى وَ نُذُرِ ﴿۱۸﴾ إِنَّآ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحاً صَرْصَراً
تکذیب‌کردند قوم‌عاد، پس چگونه‌بود عذاب‌من‌و ترساندن‌من. فرستادیم بر آنها بادی تند

فِى يَوْمِ نَحْسٍ مُسْتَمِرٍّ ﴿۱۹﴾ تَنزِعُ ٱلنَّاسَ كَأَنَّهُمْ أَعْجَازُ نَخْلٍ
در روز نحسی‌که مستمربود. از بیخ‌کَنده می‌کرد مردم‌را، گویی‌که آنها تنه‌ی درخت خرمای

مُّنقَعِرٍ ﴿۲۰﴾ فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِى وَ نُذُرِ ﴿۲۱﴾ وَ لَقَدْ يَسَّرْنَا ٱلْقُرْءَانَ لِلذِّكْرِ
کَنده‌شده‌بودند. پس‌چگونه‌بودعذاب‌وترساندن‌من. وماآسان‌کردیم‌قرآن‌راجهت‌فهماندن،

فَهَلْ مِن مُّدَّكِرٍ ﴿۲۲﴾ كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِالنُّذُرِ ﴿۲۳﴾ فَقَالُوٓا أَبَشَراً
آیا هست فکرکننده‌ای. تکذیب‌کردندقوم‌ثمودترسانندگان‌را. پس‌گفتندآیاما!ازیک‌انسانی

مِّنَّا وَاحِداً نَّتَّبِعُهُۥٓ إِنَّآ إِذاً لَّفِى ضَلَـٰلٍ وَ سُعُرٍ ﴿۲۴﴾ أَءُلْقِىَ ٱلذِّكْرُ عَلَيْهِ مِنۢ بَيْنِنَا
که‌ازخودماست‌پیروی‌بکنیم، مادرگمراهی‌و وسوسه‌افتاده‌ایم. آیانازل‌شدپندبراوازبین‌ما،

بَلْ هُوَ كَذَّابٌ أَشِرٌ ﴿۲۵﴾ سَيَعْلَمُونَ غَداً مَّنِ ٱلْكَذَّابُ ٱلْأَشِرُ ﴿۲۶﴾
بلکه‌او دروغگویی است متکبر. به‌زودی خواهند دانست‌فردا که کیست دروغگوی‌متکبر.

إِنَّا مُرْسِلُوا ٱلنَّاقَةِ فِتْنَةً لَّهُمْ فَٱرْتَقِبْهُمْ وَٱصْطَبِرْ ﴿۲۷﴾ وَ
ما می‌فرستیم ماده شتری برای آزمایش آنها، پس منتظر ایشان باش و صبر کن. و

نَبِّئْهُمْ أَنَّ ٱلْمَآءَ قِسْمَةٌۢ بَيْنَهُمْ كُلُّ شِرْبٍ مُّحْتَضَرٌ ﴿۲۸﴾ فَنَادَوْا
خبر بده آنهارا که آب تقسیم شده بین آنان، بر هر نوبه‌ای باید حاضر شد. پس صداکردند

صَاحِبَهُمْ فَتَعَاطَىٰ فَعَقَرَ ﴿۲۹﴾ فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِى وَ نُذُرِ ﴿۳۰﴾ إِنَّآ
رفیق خود را پس دست دراز کرد و پی کرد. پس چگونه بود عذاب و ترساندن من. ما

أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ صَيْحَةً وَٰحِدَةً فَكَانُوا كَهَشِيمِ ٱلْمُحْتَظِرِ ﴿۳۱﴾ وَ لَقَدْ يَسَّرْنَا
فرستادیم برآنان یک جیغی، پس شدند مانند حظیره پایمال شده. و ما آسان کردیم

ٱلْقُرْءَانَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِن مُّدَّكِرٍ ﴿۳۲﴾ كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ بِالنُّذُرِ ﴿۳۳﴾ إِنَّا
قرآن را برای فهماندن، آیاهست فکر کننده‌ای. تکذیب کردند قوم لوط ترسانندگان را. ما

أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ حَاصِباً إِلَّآ ءَالَ لُوطٍ نَّجَّيْنَٰهُم بِسَحَرٍ ﴿۳۴﴾
فرستادیم برآنهاباد سنگ بارنده‌ای، بجز خانواده‌ی‌لوط که نجات‌دادیم آنهارا درآخرشب.

نِّعْمَةً مِّنْ عِندِنَا كَذَٰلِكَ نَجْزِى مَن شَكَرَ ﴿۳۵﴾ وَ لَقَدْ أَنذَرَهُم
از فضل خویش، ما چنین پاداش می‌دهیم به کسی که حق را بپذیرد. و او ترسانید آنها را

بَطْشَتَنَا فَتَمَارَوْا بِالنُّذُرِ ﴿۳۶﴾ وَ لَقَدْ رَٰوَدُوهُ عَن ضَيْفِهِ
از گرفت ما، پس شک کردند به ترسانندگان. و خواستند بگیرند از او میهمان او را،

فَطَمَسْنَآ أَعْيُنَهُمْ فَذُوقُوا عَذَابِى وَ نُذُرِ ﴿۳۷﴾ وَ لَقَدْ صَبَّحَهُم بُكْرَةً
پس‌محو کردیم چشمهای‌شان‌را، پس بچشیدعذاب‌وترساندن‌مرا. وافتاد بر آنهااول‌صبح

عَذَابٌ مُّسْتَقِرٌّ ﴿۳۸﴾ فَذُوقُوا عَذَابِى وَ نُذُرِ ﴿۳۹﴾ وَ لَقَدْ يَسَّرْنَا ٱلْقُرْءَانَ
عذابی مقدر. پس بچشید عذاب و ترساندن مرا. و ما آسان کردیم قرآن را

لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِن مُّدَّكِرٍ ﴿۴۰﴾ وَ لَقَدْ جَآءَ ءَالَ فِرْعَوْنَ ٱلنُّذُرُ ﴿۴۱﴾ كَذَّبُوا
جهت فهماندن، آیاهست فکر کننده. وآمدند پیش فرعونیان ترسانندگان. تکذیب کردند

بِـَٔايَٰتِنَا كُلِّهَا فَأَخَذْنَٰهُمْ أَخْذَ عَزِيزٍ مُّقْتَدِرٍ ﴿۴۲﴾
نشانی‌های مارا، پس‌گرفتیم آنهاراگرفتن چیرده دست توانا.

خلاصه‌ی تفسیر

قوم عاد (نیز پیامبر خود را) تکذیب کردند، پس (داستان آنها را بشنو که) چگونه شد عذاب و ترساندن من، (و داستان آنها از این قرار است که) ما

بر آنها بادی تند فرستادیم در روز نحسی مسلسل، (آن زمان برای همیشه در حق آنها منحوس ماند، که عذاب آن روز با عذاب برزخ و عذاب برزخ با عذاب آخرت، با هم متّصل گردیدند، که هیچ وقت از آنها منقطع نخواهند شد، و) آن باد به گونه‌ای آنان را (از جای) می‌کَنْد و بر زمین می‌زد که گویا تنه‌ی درخت خرما کنده شده است، (و این تشبیه علاوه بر انداخته شدن آنها، به طول قامت آنان نیز اشاره دارد،) پس (بنگرید که) عذاب و ترساندن من چگونه (خطرناک) بود، و ما قرآن را جهت تحصیل نصیحت آسان کردیم، آیا پندپذیری هست؟

قوم ثمود (هم) پیامبران را تکذیب کردند؛ (زیرا تکذیب یک پیامبر، مستلزم تکذیب همه‌ی پیامبران است،) و گفتند آیا ما از کسی پیروی کنیم که انسانی از جنس خود ماست، و (از حشم و خدم جدا و) تنهاست (می‌بایست او فرشته‌ای می‌بود که ما در دین از او پیروی می‌کردیم، و یا دارای حشم و خدم می‌بود تا در امور دنیا از او تبعیّت می‌کردیم پس چون انسانی است تنها، نه مقتضی برای تبعیت او در دین وجود دارد و نه در امور دنیا، پس باوجود این، ما چگونه از او پیروی کنیم، و اگر ما از او تبعیت کردیم،) پس ما در این صورت در اشتباه بزرگ و (بلکه) دیوانگی خواهیم بود، آیا از میان جمع، تنها وحی بر او نازل شده (و او منتخب گردیده) است، (هرگز چنین نیست، بلکه او بسیار دروغگو و متکبّر است، (و در اثر تکبّر است که چنین گفته‌های بلند و بالا می‌گوید، تا مردم او را بزرگ خویش قرار دهند، خداوند متعال به حضرت صالح علیه السلام، فرمود: از بیهوده گویی آنان رنجیده خاطر نباش،) به زودی (پس از مرگ) خواهند دانست که دروغگو و متکبّر چه کسی بوده است، (آنان بودند که ادّعای نبوّت نبی را کذب پنداشته از آن انکار نمودند، و بنابه تکبّری که داشتند پیروی او را عار می‌دانستند، و چون خود آنان خواستار معجزه‌ی شتر ماده‌ای بودند) ما (بر

اساس تقاضای آنان) شتر ماده‌ای را جهت آزمایش (ایمان) آنها (از سنگ) بیرون می‌آوریم، پس به (حرکات) آنان بنگر و در انتظار باش، و (چون شتر پدید آمد) به آنان نشان بده که آب (چاه) توزیع شده است، (نوبتی برای دامهای شما و آن شتر ماده، مقرّر گردیده است) هر یکی در نوبت خودش حاضر باشد، (آن شتر ماده در نوبت خود آب می‌خورد، و دامهای شما نیز در نوبت خود از آب استفاده می‌کنند، و چون شتر ماده پدید آمد، حضرت صالح علیه السلام، آنچنان که توصیه شده بود، فرمود:) پس (مردم از نوبت مقرّر شده به تنگ آمده و) آنان (جهت نابودی آن شتر،) رفیق خود (قذار) را ندا دادند، سپس او (به شتر ماده حمله کرد و (آن را) به قتل رساند، پس (ببین که) عذاب و ترساندن من چگونه بود، (که بیان آن بعداً خواهد آمد، و آن این‌که) ما جیغ (فرشته‌ای) را بر آنها مسلّط کردیم که آنان (در اثر آن جیغ) چون خار خُرد شده حظیره ساز شدند، (هم چنان‌که دور و اطراف مزرعه و غیره از خار و چیزهای دیگر حظیره ساخته می‌شود، و بعد از مدتی خُرده شده از بین می‌رود، همه‌ی آنها تباه و برباد شدند، و چون مردم عرب این مشبه به، یعنی حظیره‌ی دور و بر مزرعه را شب و روز می‌دیدند، این تشبیه را کاملاً می‌فهمیدند) و ما قرآن را جهت تحصیل نصیحت آسان کردیم، آیا نصیحت پذیرنده‌ای هست؟ قوم لوط (نیز) پیامبران را تکذیب کردند؛ (زیرا تکذیب یکی از پیامبران مستلزم تکذیب همه‌ی آنان است،) و ما غیر از یاوران لوط (علیه السلام که مؤمنین باشند،) که آنها را (ضمن بیرون آوردن‌شان از آبادی) در آخر شب به فضل خویش (از عذاب) نجات دادیم و همه (باقیمانده) آنها را سنگباران نمودیم، هر کس که شکر خدا را بجا بیاورد، (ایمان بیاورد،) به او چنین پاداشی خواهیم داد، (که از قهرش نجات می‌دهیم) و (حضرت) لوط (علیه السلام قبل از وقوع عذاب) آنها را از گرفت ما ترسانیده بود، و آنان از این انذار، نزاع برپا کردند، (و روی آن انذار، یقین

نکردند) و (چون فرشتگان ما نزد حضرت لوط علیه السلام، به صورت میهمان آمدند، و آنان متوجّه شدند که پسرانی خوب صورت آمده‌اند) آنان (فوراً به خانه‌ی حضرت لوط علیه السلام، حاضر شده) خواستند که میهمان او را از او به نیّت بد بگیرند، (لوط علیه السلام، در ابتدا ترسید امّا چون فرشته بودند جای ترسی نداشت،) پس ما (به توسط فرشتگان که به آنها دستور داده بودیم) چشم‌های آنان را کور کردیم (جبرئیل علیه السلام، بال خود را بر چشمهای‌شان مالید که در اثر آن کور شدند، کذا فی الدر عن قتاده، و به زبان حال یا قال، به آنان گفته شد که) مزه‌ی عذاب و ترساندن مرا بچشید، (نخست واقعه طمس، یعنی کور کردن اتّفاق افتاد) و (سپس) در اوّل صبح عذاب دایم واقع شد، (و گفته شد) که مزه‌ی عذاب و ترساندن مرا بچشید، (چون این جمله قبلاً در مورد کور کردن آنان گفته شد، و اکنون در مورد عذاب هلاکت گفته شده است؛ لذا متضمّن تکراری نمی‌باشد،) و ما قرآن را جهت تحصیل نصیحت آسان کردیم، آیا پندپذیری هست؟ و به (خود فرعون و) پیروان فرعون چیزهای ترساننده‌ی زیادی رسید، (مراد از آن گفته‌ها و معجزه‌های حضرت موسیٰ علیه السلام است که توسط فرامین به صورت تشریع، و به معجزات به صورت تکوین، ترسانیده شدند، ولی) آنان همه‌ی نشانی‌های ما را (که به آنها رسیده بود و به آیات تسعه مشهورند،) تکذیب کردند (مدلول و مقتضای توحید الهی و نبوّت حضرت موسی علیه السلام را تکذیب کردند؛ زیرا تکذیب خود وقایع، امکانی نداشت،) پس ما آنان را گرفتیم گرفتن چیره دست و نیرومندی، (وقتی که ما آنها را به قهر و غلبه گرفتیم، کسی نتوانست آن را دفع کند، پس مراد از لفظ: «عزیز مقتدر» الله است.)

معارف و مسایل

تشریح بعضی لغات: «سعر» این لفظ در آیات مذکور دو جا آمده است: ابتدا در تذکره‌ی قوم ثمود در آیه‌ی ۲۴ به لفظ: ﴿**إِنَّآ إِذاً لَّفِى ضَلَٰلٍ وَ**

سُعُرٍ﴾ آمده است که این قول خود قوم ثمود است، که در اینجا به معنای جنون است، و سپس این لفظ در آیات بعدی ضمن آیه‌ی ۴۷ با این عنوان: ﴿إِنَّ ٱلْمُجْرِمِينَ فِي ضَلَٰلٍ وَسُعُرٍ﴾ آمده است که مراد از «سعر» در آنجا آتش جهنّم است، و حسب تصریح اهل لغت این لفظ «سعر» در این دو معنا به کار می‌رود.

﴿رَٰوَدُوهُ عَن ضَيْفِهِۦ﴾ «مراودت» عبارت از فریب دادن و اغوا نمودن کسی برای تکمیل شهوات نفسانی خویش است، مقصود این است که چون قوم لوط علیه السلام، بنابر خباثت خویش، با عمل منکر نسبت به پسران، انس گرفته بودند، و خداوند متعال برای امتحان آنان فرشتگانی به صورت پسرانی فرستاده بود، و آن شیاطین جهت تحصیل اهداف خواهش‌های نفسانی خویش، به خانه‌ی حضرت لوط علیه السلام، هجوم بردند، و آن‌حضرت علیه السلام، در را، بر روی آنان بست، آنان با شکستن درب و یا با بالا رفتن روی دیوار، وارد خانه شدند، حضرت لوط علیه السلام، پریشان خاطر شد، آنگاه فرشتگان او را از راز خود اطّلاع دادند، که شما در خصوص ما پریشان نباشید، و هیچ فکر نکنید، آنها نمی‌توانند به ما ضرری برسانند؛ زیرا ما فرشتگان خدا هستیم، که جهت عذاب دادن آنها آمده‌ایم.

این سوره‌ی با ذکر قرب قیامت آغاز شد، تا کفّار و مشرکینی که به هوا و هوس دنیا مبتلا هستند، و از آخرت غافل می‌باشند، به هوش بیایند؛ لذا ابتداءً عذاب قیامت ذکر گردید، و سپس جهت نشان دادن سرانجام بد آنها در دنیا، احوال پنج قوم مشهور جهان، و فرجام بد آنها در اثر مخالفت انبیا علیهم السلام، و ابتلای آنان به عذابهای گوناگون، بیان گردید.

ابتدا قوم نوح بیان شد؛ زیرا نخستین قوم دنیاست که به عذاب الهی مؤاخذه گردید، و این داستان در آیات سابق ذکر شد، و در آیات فوق‌الذکر تذکره‌ی چهار قوم دیگر، یعنی عاد، ثمود، لوط و قوم فرعون آمده است،

وقایع و حکایات مفصّل آنان در مواضع متعدّد، در قرآن مجید، ذکر شده است، و در اینجا اجمالی از آن وقایع ذکر شده است. و پنج قوم یاد شده قوی‌ترین و نیرومندترین اقوام جهان بودند، و کسی نمی‌توانست با قدرت، آنان را رام کند.

در آیات مذکور، وقوع عذاب الهی بر آنان بیان گردید، و در پایان ذکر هر قومی، خداوند فرموده است: **﴿فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِى وَ نُذُرِ﴾** یعنی چون عذاب الهی، این قوم بسیار قوی و کثیرالافراد را فرا گرفت، پس ملاحظه فرمایید که آنها در برابر عذاب الهی چگونه مانند مگسها و پشه‌هایی از بین رفتند.

سپس جهت نصیحت عمومی به مؤمنین و کفّار جمله‌ی: **﴿وَ لَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْءَانَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِن مُّدَّكِرٍ﴾** را تکرار نمود، که راه نجات از عذاب الهی، فقط منحصر در قرآن است، و ما آن را تا حد نصیحت و عبرت، بسیار آسان نمودیم، و اگر کسی با وجود این، از آن استفاده نکند، او بی‌بهره و محروم است.

سپس به حاضرین زمان نبوت، خطاب فرموده خاطر نشان ساخت، که منکرین زمان حاضر، از نظر ثروت و مال، و قدرت و افراد، از قوم عاد و ثمود و قوم فرعون و دیگران بالاتر نیستند، پس ایشان چرا از وقایع آنها عبرت نمی‌گیرند، و نمی‌اندیشند.

أَكُفَّارُكُمْ خَيْرٌ مِّنْ أُولَـٰئِكُمْ أَمْ لَكُم بَرَاءَةٌ فِى الزُّبُرِ ﴿۴۳﴾ أَمْ يَقُولُونَ

آیا منکرین شما بهتر اندازِ آنها، یا برای شما پروانه‌ی آزادی است، در اوراق. آیا می‌گویند

نَحْنُ جَمِيعٌ مُّنتَصِرٌ ﴿۴۴﴾ سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ وَ يُوَلُّونَ

ما گروهی هستیم انتقام گیرنده. اکنون شکست خواهد خورد این گروه و می‌گریزد

ٱلدُّبُـرَ ﴿۴۵﴾ بَلِ ٱلسَّاعَةُ مَوۡعِدُهُمۡ وَٱلسَّاعَةُ أَدۡهَىٰ وَ أَمَرُّ ﴿۴۶﴾
پشت گردانده. بلکه قیامت وعدگاه آنهاست، و آن ساعت، آفتی بزرگ و بسیار تلخ است.

إِنَّ ٱلۡمُجۡرِمِينَ فِى ضَلَٰلٍ وَسُعُرٍ ﴿۴۷﴾ يَوۡمَ يُسۡحَبُونَ فِى ٱلنَّارِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمۡ
گنهکاران در گمراهی و وسوسه افتاده‌اند. روزی که کشیده می‌شوند در آتش واژگون،

ذُوقُوا مَسَّ سَقَرَ ﴿۴۸﴾ إِنَّا كُلَّ شَىۡءٍ خَلَقۡنَٰهُ بِقَدَرٍ ﴿۴۹﴾ وَمَآ أَمۡرُنَآ إِلَّا وَٰحِدَةٌ
بچشید مزه‌ی آتش را. ما هر چیز را آفریده‌ایم به اندازه. و کار ما در یک آن است،

كَلَمۡحٍۭ بِٱلۡبَصَرِ ﴿۵۰﴾ وَ لَقَدۡ أَهۡلَكۡنَآ أَشۡيَاعَكُمۡ فَهَلۡ مِن مُّدَّكِرٍ ﴿۵۱﴾ وَ كُلُّ
مانند چشم زدن. وبرباد کردیم همراهان شما را، پس آیا هست فکر کننده‌ای. و هر

شَىۡءٍ فَعَلُوهُ فِى ٱلزُّبُرِ ﴿۵۲﴾ وَ كُلُّ صَغِيرٍ وَ كَبِيرٍ مُّسۡتَطَرٌ ﴿۵۳﴾ إِنَّ ٱلۡمُتَّقِينَ
چه کرده‌اند نوشته شده در اوراق. و هر کوچک و بزرگ نوشته شده است. ترسندگان

فِى جَنَّٰتٍ وَ نَهَرٍ ﴿۵۴﴾ فِى مَقۡعَدِ صِدۡقٍ عِندَ مَلِيكٍ مُّقۡتَدِرٍۭ ﴿۵۵﴾
درباغهاوجویهانشسته‌اند.درنشستگاهی‌راستین،نزدپادشاهی‌که‌برهمه‌قدرتمنداست.

خلاصه‌ی تفسیر

داستان کفّار و وقوع عذاب بر آنها را در اثر کفر شان، شنیدید، و اکنون که شما مرتکب کفر شدید، راهی برای نجات شما از عذاب الهی نیست

آیا کفّار (دوران) شما از آنها (یی‌که ذکر شان گذشت) بهتر هستند، (که باوجود ارتکاب کفر به کیفر اعمال خود نرسند،) یا برای شما در کتب (آسمانی) پروانه‌ی آزادی (نوشته و ثبت شده) است، (اگر چه بهتر هم نباشید،) یا (این که از چنان نیرویی برخوردارند که بتوانند از عذاب الهی نجات یابند، چنان که) می‌گویند ما هم‌چنان گروهی داریم که غالب خواهیم شد، (وقتی که دلایلی روشن، جهت مغلوبیت آنها موجود است، و خود

آنان می‌دانند که مغلوب هستند، پس چنین ادّعایی داشتن، مستلزم آن است که دارای چنان نیرویی باشند که بتواند آنها را از عذاب الهی نجات بدهد، سه احتمال برای نجات از عذاب الهی وجود دارد، بگویید که کدام یک با حقیقت سازگار است، بطلان دو احتمال ظاهر و بدیهی است، و احتمال سوم اگر چه با توجّه به اسباب ظاهری فی نفسه ممکن است، امّا آن به دلالت دلایل، واقع نخواهد شد، بلکه عکسش به وقوع می‌پیوندد، و در اثر آن دروغگویی آنها آشکار خواهد شد، و وقوع عکس آن چنان است که) عنقریب این گروه (آنان) شکست می‌خورد و پشت گردانیده می‌گریزد، (و این پیشگویی در بدر و احزاب و دیگر مواقع، به وقوع پیوست، و تنها بر این اکتفا نمی‌شود، که آنان به عذاب دنیوی مبتلا گردند،) بلکه (عذاب بزرگتری در) قیامت (بر آنان واقع خواهد شد، که) وعده گاه (اصلی) آنهاست، و قیامت (را چیز کوچکی قرار ندهید، بلکه آن) امری بسیار سخت و ناگوار است، (و موعود: ﴿أَدْهَىٰ وَ أَمَرُّ﴾ واقع شدنی است،) مجرمین (کفّار از انکار وقوع آن) در اشتباهی بزرگ، و بی‌عقلی می‌باشند، (و آن اشتباه به زودی هنگامی که علم الیقین به عین الیقین تبدیل گردد، آشکار می‌شود، بدین ترتیب که) روزی که آنان در جهنّم سرنگون کشیده می‌شوند، سپس به آنها گفته می‌شود که مزه‌ی رسیدن (به آتش) دوزخ را بچشید، (و اگر آنان از این جهت در اشتباه قرار گرفته‌اند که چرا قیامت هم اکنون واقع نمی‌شود، علّتش آن است که) ما هر چیزی را (با توجّه به زمان و غیره،) به اندازه‌ی (خاصّی که در علم ماست) آفریدیم، (زمان و مکان وقوع آن را در علم خویش معیّن و مقدّر کرده‌ایم، و بدین ترتیب برای قیامت هم وقتی معیّن است، و عدم وقوع آن فی‌الحال، به علّت فرا نرسیدن وقت آن می‌باشد، و نباید فریب خورد که قیامت نخواهد آمد،) و (چون موعد آن فرا رسد، چنان) دستور ما (به وقوع آن) یک دفعه می‌شود که با چشم به هم زدن،

(واقع می‌شود؛ لذا نفی وقوع قیامت باطل است،) و (باز هم اگر شما در این اشتباه قرار گرفته‌اید که روش‌تان نزد خداوند مبغوض و ناپسند نیست، و اگر قیامتی هم بیاید ما اندیشه و خطری احساس نمی‌کنیم، پس بشنوید که) ما مردمان هم مسلک شما را (به وسیله‌ی عذاب خویش) هلاک کرده‌ایم (و این دلیل روشنی بر مبغوض بودن رویّه‌ی شماست، و این خود دلیلی است بدیهی و آشکار،) پس آیا نصیحت پذیرنده‌ای هست؟ (تا از این دلیل پندی بگیرد،) و (چنان هم نیست که اعمال آنان از علم الهی مخفی باشند، که در اثر آن باوجود مبغوض بودن رویه آنان، احتمال نجاتی از مجازات وجود داشته باشد، بلکه) هر آنچه آنها می‌کنند، همه (را خدا می‌داند و) در نامه‌ی اعمال‌شان (مندرج) می‌گردند، و (چنان نیست که بعضی نوشته شوند و بعضی از قلم بیفتند، بلکه) هر کاری، چه کوچک باشد و چه بزرگ، (در آن) نوشته می‌شود. (پس در وقوع عذاب هیچ‌گونه شبهه‌ای باقی نماند، آنچه گفته شد حکایات از وضع کفّار بود، و) پرهیزگاران در باغها (ی بهشت) و جویها می‌باشند، در مقامی عمده در نزد پادشاهی نیرومند، (ضمن ورود به بهشت به مقام قرب خداوندی نیز نایل می‌گردند.)

معارف و مسایل

تشریح بعضی لغات: «زبر» جمع زبور است که در لغت به هر کتاب نوشته شده زبور گفته می‌شود، و نیز نام آن کتاب خاصی است که بر حضرت داود علیه السلام، نازل شده بود.

﴿أَدْهَىٰ وَ أَمَرُّ﴾ معنای «ادهیٰ» بسیار بیمناک است، و «امر» از مُر مأخوذ است، که معنای اصلی آن تلخ است، و به هر چیزی سخت و مشکل نیز مُرّ و اَمَرّ گفته می‌شود.

﴿فِي ضَلَـٰلٍ وَ سُعُرٍ﴾ معنای «ضلٰل» معروف است یعنی گمراهی، و

معنای «سعر» در اینجا آتش است. ﴿أَشْيَاعَكُمْ﴾ اشیاع جمع شیعه به معنای متّبع و پیرو است، و مراد از آن، کسانی می‌باشند که در عمل پیرو، و مانند مقتدای خود باشند. ﴿مَقْعَدِ صِدْقٍ﴾ «مقعد» به معنای مجلس و مقام است، و «صدق» به معنای حق است، و مراد آن است که آن مجلس، مجلسی حقانی می‌باشد، که اموری بیهوده و لغو در آن، راهی نخواهد داشت.

﴿إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَـٰهُ بِقَدَرٍ﴾ قدر در لغت به معنای اندازه گرفتن و ساختن چیزی موافق حکمت و مصلحت در یک اندازه می‌باشد.

در آیه‌ی مذکور می‌تواند معنای لغوی مراد باشد، که حق تعالی جل‌شانه تمام مخلوقات عالم و انواع و اصناف آنها را به اندازه‌ای حکیمانه، کوچک و بزرگ در صور و هیأتهای مختلف، آفریده است؛ سپس در آفرینش هر فرد از هر نوع و صنف، اندازه‌ای حکیمانه و حکمت کاملی، مراعات گردیده است، حتّی همه‌ی انگشتها را یکسان نیافریده و در طول آنها فرقی گذاشته است، در طول و عرض دست و پا، قبض و بسط و بستن و گشودن، آنها را همچون فنری قرار داده است، به تک تک اجزای هر عضو بنگرید خواهید دید که درهای بسیار عجیب و غریبی از قدرت و حکمت الهی، باز است، و در اصطلاح شرع لفظ قدر به معنای تقدیر الهی به کار رفته است، و بیشتر ائمّه‌ی تفسیر با توجّه به بعضی روایات حدیث فرموده‌اند، که مراد از قدر در آیه فوق، تقدیر الهی است.

در «مسند امام احمد» و «صحیح مسلم» و «جامع ترمذی» از حضرت ابوهریره روایت است که مشرکین قریش در خصوص تقدیر با رسول‌خدا ﷺ، به نزاع برخاستند که در این باره، آیه‌ی مذکور نازل شد.

پس با توجّه به این تفسیر، مراد آیه آن است که ما فرد فرد اشیا و چیزهای عالم را موافق به تقدیر ازلی خویش، آفریده‌ایم، یعنی مقدار هر چیزی که بودنش مقدّر بود و نیز زمان و مکان آن و بزرگی و کوچکی‌اش قبل

از خلقت در ازل، نوشته شده است، و هر آنچه در جهان پدید می‌آید، مطابق تقدیر ازلی خواهد بود.

این مسئله تقدیر عقیده‌ی قطعی اسلام است، و منکر آن کافر می‌باشد و فرقه‌هایی از اسلام، که به تأویل، آن را انکار می‌کنند، فاسق هستند.

امام احمد، ابوداوود و طبرانی از حضرت عبدالله بن عمر - رضی‌الله‌عنهما - روایت کرده‌اند، که رسول‌الله ﷺ، فرمود: برخی از مردم هر امّت مجوس می‌باشند، و مجوس امّت محمّد کسانی هستند که تقدیر را انکار می‌نمایند، اگر این قبیل مردم بیمار شدند، به عیادت آنها نروید، و اگر بمیرند در تکفین و تدفین آنها شرکت نکنید[1]، والله سبحانه و تعالیٰ اعلم.

تمت بعون الله سبحانه و بحمده سورة القمر یوم الثلاثاء لستة من الربیع الثانی سنه ۱۳۹۱ هـ ق و یتلوه انشاءالله تعالی سورةالرحمٰن.

تمت الترجمة بعونه تعالیٰ فی‌الحادی عشر من شهر ذی‌القعده سنه ۱۴۰۹ هـ ق و أسأل الله تعالیٰ أن یوفقنا لاتمام الباقی و ما ذلك علی الله بعزیز.



---

۱ - روح المعانی.

سورة الرّحمٰن

سورة الرحمٰن مدنية و هی ثمان و سبعون آية و ثلٰث رکوعات
سوره‌ی رحمٰن در مدینه نازل شده دارای هفتاد و هشت آیه و سه رکوع می‌باشد

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ
شروع به نام خدا که بی‌حد مهربان و بی‌نهایت رحیم است

اَلرَّحْمٰنُ ﴿١﴾ عَلَّمَ اَلْقُرْءَانَ ﴿٢﴾ خَلَقَ اَلْإِنسَٰنَ ﴿٣﴾ عَلَّمَهُ اَلْبَيَانَ ﴿٤﴾
رحمان. یاد داد قرآن را. آفرید انسان را. آموخت او را سخن گفتن.

اَلشَّمْسُ وَاَلْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ ﴿٥﴾ وَاَلنَّجْمُ وَاَلشَّجَرُ يَسْجُدَانِ ﴿٦﴾ وَاَلسَّمَآءَ
خورشید و ماه را حسابی است. و گیاه و درخت دارند سجده می‌کنند. و آسمان را

رَفَعَهَا وَ وَضَعَ اَلْمِيزَانَ ﴿٧﴾ أَلَّا تَطْغَوْا فِى اَلْمِيزَانِ ﴿٨﴾ وَ أَقِيمُوا اَلْوَزْنَ
برافراشت، و نهاد ترازو را. تا تجاوز نکنید در ترازو. و درست وزن کنید،

بِالْقِسْطِ وَ لَا تُخْسِرُوا اَلْمِيزَانَ ﴿٩﴾ وَاَلْأَرْضَ وَضَعَهَا لِلْأَنَامِ ﴿١٠﴾ فِيهَا
به انصاف، و کم نکنید در وزن کردن. و زمین را گسترد برای مردم. در آن

فَٰكِهَةٌ وَاَلنَّخْلُ ذَاتُ اَلْأَكْمَامِ ﴿١١﴾ وَاَلْحَبُّ ذُو اَلْعَصْفِ وَاَلرَّيْحَانُ ﴿١٢﴾
میوه است و درخت خرما که روی میوه‌ی آن غلاف است. و دانه که با آن برگ است، و گل خوشبوی.

فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿١٣﴾ خَلَقَ اَلْإِنسَٰنَ مِن صَلْصَٰلٍ
پس کدام یک از نعمتهای رب خود را تکذیب می‌کنید. آفرید انسان را از گل خشک صدادهنده،

كَالْفَخَّارِ ﴿۱۴﴾ خَلَقَ ٱلْجَآنَّ مِن مَّارِجٍ مِّن نَّارٍ ﴿۱۵﴾ فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا
مانند سفال. و آفرید جن را از شعله‌ی آتش. پس کدام‌یک از نعمتهای رب خود را

تُكَذِّبَانِ ﴿۱۶﴾ رَبُّ ٱلْمَشْرِقَيْنِ وَ رَبُّ ٱلْمَغْرِبَيْنِ ﴿۱۷﴾ فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا
تکذیب‌می‌کنید. مالک دو مشرق ومالک دومغرب‌است. پس‌کدام‌یک ازنعمتهای رب خودرا

تُكَذِّبَانِ ﴿۱۸﴾ مَرَجَ ٱلْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ ﴿۱۹﴾ بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ
تکذیب می‌کنید. روان ساخت دو دریا را تا باهم روان شوند. میان هر دو پرده‌ای است تا

لَّا يَبْغِيَانِ ﴿۲۰﴾ فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿۲۱﴾ يَخْرُجُ
به‌یکدیگر تجاوز نکنند. پس کدام‌یک از نعمتهای رب خود را تکذیب می‌کنید. بر می‌آید

مِنْهُمَا ٱللُّؤْلُؤُ وَٱلْمَرْجَانُ ﴿۲۲﴾ فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿۲۳﴾ وَ
از آن دو دریا مروارید، و مرجان. پس کدام‌یک از نعمتهای رب خود را تکذیب می‌کنید. و

لَهُ ٱلْجَوَارِ ٱلْمُنشَـَٔاتُ فِى ٱلْبَحْرِ كَٱلْأَعْلَـٰمِ ﴿۲۴﴾ فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا
او راست کشتی‌های‌بلند ایستاده‌در دریامانندکوهها. پس‌کدام‌یک‌ازنعمت‌های رب‌خودرا

تُكَذِّبَانِ ﴿۲۵﴾
تکذیب می‌کنید.

ارتباط سوره و حکمت تکرار جمله‌ی: ﴿فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ﴾

قبل از این، بیشتر مضامین سوره‌ی «قمر»، در باره وقوع عذاب بر اقوام سرکش بود؛ لذا بعد از ذکر هر عذاب، جهت بیدار کردن مردم، جمله‌ی به‌خصوص: ﴿**فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِى وَ نُذُرِ**﴾ را به کرّات تکرار فرمود، و پشت سر آن به خاطر ترغیب ایمان و اطاعت، جمله‌ی دیگر: ﴿**وَ لَقَدْ يَسَّرْنَا ٱلْقُرْءَانَ**﴾ بارها آورده شد، و در مقابل آن در سوره‌ی «الرحمٰن»، بیشتر مضامین، در خصوص نعمتهای دنیوی و اخروی حق تعالیٰ، می‌باشند؛ بنابر این هرگاه

نعمت خاصّی را ذکر فرمود، جمله‌ای به خاطر متنبّه کردن مردم و ترغیب نمودن آنها برای شکر نعمت، آورد که: ﴿**فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ**﴾ و این جمله در کلّ سوره سی‌ویک بار آورده شده است، که به ظاهر تکرار است، و چون تکرار لفظ یا جمله‌ای، مفید تأکید باشد، آن مخالف با فصاحت و بلاغت نمی‌باشد؛ به‌ویژه جمله‌ای که در این سوره‌ی از قرآن کریم تکرار شده است، اگر چه در ظاهر تکرار شده است؛ امّا در حقیقت هر جمله‌ای از آن، متعلّق به مضمون جدیدی است، که مکرّر محض نمی‌باشد؛ زیرا در سوره‌ی «قمر» بعد از ذکر هر عذاب تازه‌ای، جمله‌ی: ﴿**فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِى وَ نُذُرِ**﴾ آمد.

هم چنین در سوره‌ی «الرحمٰن» پس از ذکر هر نعمتی جدید، ﴿**فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ**﴾ آمده است، که به سبب ارتباط آن با یک مضمون جدیدی، تکرار محض نیست.

علاّمه سیوطی این نوع تکرار را «تردید» نام‌گذاری کرده است، و آن در کلام فصحا و بلغای عرب، مستحسن و شیرین تلقی می‌شود، و در نثر و نظم هر دو، به کار می‌رود، و این تنها مختص به کلام عرب نیست، بلکه نظایر آن در کلام شعرای فارسی، اردو و غیره نیز یافت می‌شوند که در اینجا مجالی برای ذکر آنها نیست، و در تفسیر «روح المعانی» و غیره نظایر زیادی در این مقام، نقل شده است.

خلاصه‌ی تفسیر

رحمٰن (دارای نعمات بی‌شماری است که از آن جمله، نعمتی روحانی است که به بندگانش احکام) قرآن را تعلیم داد (قرآن را نازل فرمود تا بندگانش به آن ایمان بیاورند و علم آن را دریافته بر آن عمل نمایند، تا به وسایل و اسباب عیش و راحت ابدی، نایل گردند، و یکی از نعمت‌های

جسمانی، این‌که) او انسان را آفرید (و سپس) گویایی را به او آموخت (که شامل هزاران نفع می‌باشد، و از آن جمله، تبلیغ قرآن مجید به دیگران است، و نعمت دیگر جسمانی آفاقی، این است که) خورشید و ماه (بنابر دستور او) از روی حساب (در جریان) هستند، و درختان، چه، تنومند و چه بی تنه، مطیع (خداوند) هستند، (حرکت خورشید و ماه از آن جهت نعمت محسوب می‌گردند که، حساب شب و روز، سردی و گرمی، سال و ماه بر آن مترتّب است، و منافع آن (امری بدیهی است، و سجده‌ی درختان از آنجا نعمتی محسوب می‌شود که خداوند متعال هزاران منفعت از آنها برای انسان مقرّر کرده است) و (یکی دیگر از نعمات او، این است که) آسمان را برافراشت، و علاوه بر منافع دیگر متعلّق به آسمان، بزرگترین منفعت آن این است که انسان با مشاهده‌ی آن به عظمت خالق پی می‌برد، چنان‌که خداوند در آیه‌ی ۱۹۱ سوره‌ی «آل عمران» می‌فرماید: **﴿وَ يَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَ ٱلْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَـٰذَا بَاطِلاً﴾** و از نعمات دیگر او، یکی این است که) او ترازو را (در جهان) گذاشت، تا در وزن کردن، به کمی و زیادی دست نزنید، و (وقتی که آن، برای چنین منفعت بزرگی وضع شده است، که وسیله‌ی تساوی حقوق در معاملات است، و به واسطه‌ی آن، هزاران مفاسد ظاهری و باطنی دفع می‌گردد، پس شما با ویژگی خاصی از این نعمت، قدردانی کنید، و شناخت قدر آن، این است که) با انصاف (و رساندن حقوق) وزن را برابر نگهدارید، و آن را کم نکنید و (یکی دیگر از نعم های خداوند، آن‌که) او به خاطر (استفاده‌ی) مردم، زمین را (در جایگاه خودش) نهاد، که در آن، میوه و درخت خرما وجود دارد که بر (میوه‌ی) آن غلافی پوشیده است و (در آن) دانه است که دارای برگ می‌باشد، و (در آن) چیزهای غذایی دیگر (نیز) وجود دارد (مانند بسیاری از سبزیجات و غیره) پس ای (گروه) جن و انس (باوجود این کثرت و عظمت نعمت‌های

الهی،) منکر کدام یک از نعمت‌های پروردگارتان می‌باشید، (انکار تان انکار بدیهیات، بلکه محسوسات، می‌باشد، و از نعمت‌های دیگر خداوندی، یکی آن است که) او (اصل اوّل) انسان (حضرت آدم علیه السلام،) را از خاکی که مانند سفال صدا می‌داد، آفرید، (که ذکر آن به‌طور اجمال در چند آیه‌ی ماقبل گذشت) و (اصل اوّل) جن را از آتش خالص (که دودی در آن نبود) آفرید (و سپس در هر دو نوع، به وسیله توالد و تناسل، نسل و نژاد ادامه یافت، که شرح آن در دومین رکوع از سوره‌ی «حجر» گذشت) پس ای جن و انس (باوجود این کثرت و عظمت نعمت‌ها) شما منکر کدام یک از نعمت‌های پروردگارتان می‌باشید، (مقصود آن قبلاً ذکر گردید) او مالک حقیقی هر دو مشرق و هر دو مغرب است (مراد از آن، افق طلوع و غروب خورشید و ماه است، که این طلوع و غروب خورشید و ماه نعمتی بدیهی است؛ زیرا بسیاری از اغراض و اهداف مردم وابسته به آغاز و پایان شب و روز می‌باشد،) پس ای جن و انس (باوجود این کثرت و نعمت) به کدام یک از نعمت‌های پروردگارتان منکر می‌باشید، (و یکی دیگر از نعمات او، آن است که) او دو دریا را (در ظاهر) به هم آمیخت (که ظاهراً) به هم آمیختند (و در حقیقت حجابی (از قدرت الهی) در میان آنها حایل است (که به موجب آن) آن دو تا نمی‌توانند (از مدار و موقف خود) تجاوز کنند، (که شرح آن در تفسیر آیه‌ی ۵۳ از سوره‌ی «فرقان» گذشت، و منافع آب شور و شیرین نیز ظاهر است، و در آمیخته بودن آن دو دریا، نعمت استدلال، وجود دارد) پس ای جن و انس (باوجود این کثرت و عظمت نعمتهای الهی) شما منکر کدام یک از نعمت‌های پروردگارتان می‌باشید، (و یکی دیگر از نعمت‌ها متعلّق به «بحرین» آن است که) از آن دو تا مروارید و مرجان بیرون می‌آید، (نعمت بودن مروارید و مرجان و منافع آنها از امور بدیهی است) پس ای جن و انس (باوجود این کثرت و عظمت نعمت‌ها)

شما منکر کدام یک از نعمت‌های پروردگارتان می‌باشید، (و یکی دیگر از نعمت‌های الهی آن است که) و از آن او، (در اختیار و ملک او) هستند کشتی‌ها در دریا، که مانند کوههای بلند ایستاده‌اند (که منفعت آنها نیز ظاهر بلکه اظهر است،) پس ای جن و انس (باوجود این کثرت و عظمت نعمات) شما منکر کدام یک از نعمت‌های پروردگارتان می‌باشید.

معارف و مسایل

در باره‌ی مکّی و مدنی بودن سوره‌ی «الرحمٰن» اختلاف نظر وجود دارد؛ امام قرطبی با در نظر گرفتن چند روایت حدیث، مکّی بودن آن را ترجیح داده است.

در «جامع ترمذی» از حضرت جابر رضی الله عنه، روایت شده است که رسول‌خدا ﷺ سوره‌ی «الرحمٰن» را در حضور عدّه‌ای از مردم تلاوت فرمود و آنان با سکوت کامل آن را استماع نمودند. سپس رسول‌خدا ﷺ، فرمود که: من این سوره‌ی را در لیلة الجن در پیش جنّیان تلاوت کردم و به اعتبار قبول، اثر آنها از شما بهتر بود؛ زیرا هرگاه من بر جمله‌ی ﴿**فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا**﴾ می‌رسیدم همه‌ی جنّیان می‌گفتند: «**ألا بشيء من نعمك ربنا لا نكذب فلك الحمد**» یعنی پروردگارا ما به هیچ کدام از نعمتهای شما تکذیب و ناسپاسی نخواهیم کرد، و ستایش تو راست) از این حدیث چنین معلوم می‌شود که این سوره‌ی مکّی است؛ زیرا لیلة الجن یعنی آن شب که آن‌حضرت ﷺ، جنّیان را تعلیم و تبلیغ فرمود، در مکّه بوده است.

امام قرطبی چند روایت دیگر از این قبیل نقل کرده است که از آنها مکّی بودن این سوره‌ی مستفاد می‌شود، این سوره‌ی با لفظ «الرحمٰن» آغاز گردیده است که یکی از مصالح آن، این است که اهل مکّه به نام رحمٰن از نام‌های خدا آگهی نداشتند، و بنابر این، می‌گفتند که: «**و ما الرحمٰن**» رحمٰن چه

چیزی است؟ لذا برای توجیه آنان، این نام از نامهای خداوند انتخاب گردید.

علّت دیگر، آن است که در عملکرد رحمٰن که بعداً ذکر می‌گردد، یعنی تعلیم قرآن مجید، بیان شده است که متقاضی و انگیزه‌ی این تعلیم، فقط رحمت الهی است، و اگر نه هیچ امری بر ذمّه‌ی خداوند تبارک و تعالیٰ واجب و لازم نیست، تا او مسئولیتی داشته باشد، و نه او به کسی محتاج است، سپس در تمام این سوره، نعمت‌های دینی و دنیوی حق تعالیٰ پشت سر هم ذکر می‌گردند.

در ﴿عَلَّمَ ٱلْقُرْءَانَ﴾ با ذکر بزرگترین نعمت از نعمت‌های الهی که قرآن باشد، آغاز شده است؛ زیرا قرآن جامع تمام خیرات و برکات دین و دنیا، معاش و معاد است، کسانی که قرآن را دریافتند و به آن عمل کردند مانند صحابه‌ی کرام، خداوند آنها را به درجات و نعمات آخرت سرفراز فرمود، و در دنیا نیز آنان را به مقام و پایه‌ای، نایل گردانیده که بزرگترین پادشاهان به آن نایل نیستند.

موافق قاعده‌ی فن عربیت، «علّم» دو مفعول دارد: یکی علمی که آموخته می‌شود، دوم انسانی که علم به او تعلیم داده می‌شود.

در این آیه نخستین مفعول که آموخته می‌شود، قرآن مجید ذکر شده است، امّا مفعول دوم یعنی کسی که به او قرآن تعلیم داده شده است مذکور نیست، بعضی از صحابه فرموده‌اند که مراد از آن، کسی است که خداوند بطور مستقیم و بدون واسطه او را تعلیم داده است، یعنی رسول‌اللهﷺ، که بعداً به واسطه‌ی او شامل سایر مخلوق نیز می‌باشد، و این نیز امکان دارد که چون هدف از تنزیل قرآن، راهنمایی خلق خدا و آموختن اعمال صالح و اخلاق حسنه به آنهاست؛ بنابر این، مفعول خاصّی ذکر نگردید، و عدم ذکر مفعول دوم به این عمومیّت اشاره دارد.

﴿خَلَقَ ٱلْإِنسَـٰنَ ۝ عَلَّمَهُ ٱلْبَيَانَ﴾ آفرینش انسان خود بزرگترین نعمتی از نعمت‌های الهی است، و به اعتبار ترتیب طبعی از همه مقدّم است، حتّی از تعلیم قرآن که قبلاً ذکر گردید؛ زیرا آن بعد از تخلیق می تواند انجام گیرد، اما قرآن حکیم و تعلیم قرآن را مقدّم و نعمت آفرینش را مؤخّر ذکر نموده به این مطلب اشاره کرد، که هدف اصلی از آفرینش انسان این است که به او قرآن تعلیم داده شود، و جهت عمل به آن، راهنمایی گردد، چنان‌که در آیه‌ی ۵۶ سوره‌ی «الذاریات» فرمود که: ﴿وَ مَا خَلَقْتُ ٱلْجِنَّ وَٱلْإِنسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونَ﴾ یعنی ما جن و انس را صرفاً به این خاطر آفریدیم که عبادت ما را بجا بیاورند، و بدیهی است که عبادت بدون تعلیم الهی، نمی‌باشد، و وسیله‌ی آن قرآن مجید است؛ بنابر این، تعلیم قرآن بر آفرینش انسان، مقدّم می باشد.

نعمت‌هایی که پس از آفرینش، به انسان اعطا گردیده‌اند، بی شمارند؛ و از آن، حکمت در ذکر تعلیم بیان، به صورت خاصّی در اینجا، این‌است که در نعمت‌هایی که به نشو و نما، وجود و بقا متعلّق است مانند خورد و نوش و انتظام حفظ از سرما و گرما و سکونت و غیره، هر حیوان ذی روحی با انسان شریک است، و از نعمتهایی که مختص به انسان می‌باشد، نخست تعلیم قرآن را ذکر فرمود، و پس از آن تعلیم بیان را ذکر کرد؛ زیرا افاده و استفاده از قرآن موقوف بر تعلیم بیان است.

و لفظ بیان مشتمل بر تمام وسایل بیان است، از زبان گرفته تا خط و کتابت و افهام و تفهیم، همه در آن داخل می‌باشند، و نیز زبانهای گوناگون ملل جهان و مناطق مختلف و محاورات آنان، اجزای بیان‌اند و تفسیر عملی آیه‌ی ۳۱ سوره‌ی «بقره» است که می فرماید: ﴿وَ عَلَّمَ ءَادَمَ ٱلْأَسْمَآءَ﴾ «فَتَبَارَكَ ٱللهُ أَحْسَنَ ٱلْخَالِقِينَ.»

﴿ٱلشَّمْسُ وَٱلْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ﴾ از جمله نعمت‌هایی که خداوند برای

انسان در آسمان و زمین آفریده است، ذکر شمس و قمر از علویات به‌طور ویژه در اینجا، شاید از آن جهت است که نظام کل جهان وابسته به گردش این دو سیّاره و اشعه‌ی آنهاست، و لفظ «حسبان» به ضم «حا» در نزد بعضی مصدر و به معنای حساب است مانند: «غفران، سبحان و قرآن» و بعضی دیگر فرموده‌اند که «حسبان» جمع حساب است، و مراد از آیه، آن است که حرکات شمس و قمر که تمام کار و بار زندگی انسان به آنها وابسته است، و اختلاف شب و روز و تبدل موسم و تعیین سال و ماه و حرکات آنها و نظام مستحکم ادوار، همه با یک حساب خاص و اندازه‌ای در گردش هستد، و اگر «حسبان» جمع حساب قرار داده شود، معنای آیه این است که هر ذرّه‌ای آنها حسابهای جداگانه‌ای دارند، و منظومه‌ی شمسی به اقسام گوناگون حساب در حرکت است، و حساب هم آنقدر مستحکم و مضبوط که باگذشت میلیاردها سال، به اندازه‌ی یک دقیقه و یا ثانیه در آن فرقی پدید نمی‌آید.

عصر حاضر را عصر معراج علم جدید می‌گویند، و اختراعات حیرت‌انگیز جدید آن، همه‌ی عاقلان را در حیرت انداخته است، ولی تفاوت واضح و روشنی بین مصنوعات انسانی و مخلوقات ربّانی وجود دارد، که هر بیننده‌ای ملاحظه می‌نماید، و تخریب و تعمیر مسلسل در مصنوعات انسانی امری ضروری است.

موتور هر چند مضبوط و مستحکم باشد پس از مدّتی نیاز به گریسکاری و تعمیر پیدا می‌کند، و اگر نیازش برآورده نشود، از کار می‌افتد، در حالی که این کارخانه‌ی عظیم خداوندی هیچ زمانی نیازی به تعمیر پیدا نمی‌کند و نه هرگز در حرکت آن فرقی پدید آمده است.

﴿وَالنَّجْمُ وَالشَّجَرُ يَسْجُدَانِ﴾ «نجم» به آن بوته‌ای گفته می‌شود که برگ و شاخه‌هایش بر زمین فرش می‌گردند، و تنه ندارد و «شجر» به درختی گفته

می‌شود که تنه داشته باشد، یعنی همه‌ی درختان اعم از این‌که شاخ و برگ داشته باشند و یا این‌که دارای تنه باشند، به بارگاه الهی سجده می‌کنند، و چون سجده کردن، علامت تعظیم و اطاعت نهایی است، و مراد از آن در اینجا، آن است که خداوند متعال هر درخت، بوته، برگ، گل و میوه‌ای را برای کارهای خاص و جهت استفاده انسان آفریده است، و برای هر یکی وظیفه‌ای مشخص نموده است که آن فلان کار را انجام دهد و هر یکی به انجام وظیفه‌ی خویش مشغول می‌باشد و تابع حکم الهی است. و انسان دارد از فواید و خواص به ودیعت گذاشته در آنها، استفاده می‌کند، و خداوند متعال آن اطاعت تکوینی و اجباری را در اینجا به لفظ سجده تعبیر فرموده است[1].

﴿**وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَ وَضَعَ الْمِيزَانَ**﴾ «رفع» و «وضع» دو لفظ متقابل می‌باشند، «رفع» به معنای بلند کردن و «وضع» به معنای پایین آوردن است، در این آیه، نخست بلند کردن آسمان ذکر شده است که شامل بلندی ظاهری و نیز معنوی یعنی رفع درجه می‌باشد؛ زیرا درجه و پایه‌ی آسمان بالاتر از زمین است، و زمین در مقابل آسمان فهمیده می‌شود و آسمان و زمین با توجه به این تقابل، در همه جای قرآن ذکر شده است، پس از ذکر آسمان در این آیه، وضع میزان، بیان گردیده است، که متقابل آسمان نیست، امّا با اندک امعان نظری معلوم می‌گردد که در واقع در اینجا نیز زمین در قبال آسمان ذکر گردیده است، چنان‌که پس از ذکر سه آیه ﴿**وَالْأَرْضَ وَضَعَهَا لِلْأَنَامِ**﴾ آمده است ولی ذکر وضع میزان در میان آن دو مبتنی بر حکمت خاصّی است، و چنان می‌نماید که هدف از وضع میزان و سپس دستور به استعمال صحیح و درست آن، در سه آیه به خاطر اقامه‌ی عدل و انصاف و جلوگیری از ظلم و جور و تلف کردن حقّ دیگران است؛ پس ذکر آیات

---

۱ - روح المعانی، مظهری.



میزان در بین «رفع سماء و وضع ارض» در اینجا به این مطلب اشاره دارد که هدف و غرض اصلی از آفرینش آسمان و زمین اقامه‌ی عدل و انصاف در کلّ جهان است، امنیّت در زمین می‌تواند با عدل و انصاف برقرار بماند، و در غیر این صورت فساد، حاکم می‌گردد، والله سبحانه و تعالیٰ اعلم.

حضرت قتاده، مجاهد، سُدّی و غیره لفظ «میزان» در این آیه را به عدل تفسیر فرموده‌اند؛ زیرا هدف اصلی میزان، اقامه‌ی عدل است، و بعضی از مفسّرین میزان را به معنای معروفش یعنی ترازو تلقی کرده‌اند، و حاصل آن نیز همان است که در ادای حقوق عدل و انصاف مراعات گردد، و لفظ «میزان» شامل هر آن آلتی است که به‌وسیله‌ی آن اندازه‌ی چیزی، تعیین شود، چه آن ترازو دارای دو کفّه باشد، یا وسیله‌ی جدید دیگری که بتوان توسط آن وزن کرد.

﴿أَلَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ﴾ هدف از ذکر میزان در آیه‌ی قبلی در این آیه روشن گردید، «تطغوا» از طغیان مشتق است که به معنای ظلم و بی‌انصافی است، و مراد آن است که خداوند میزان را بدین جهت برقرار کرده است که شما در وزن کردن با کمی و بیشی، مرتکب ظلم و ستم نشوید.

﴿وَ أَقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ﴾ معنای لفظی «قسط» انصاف است و مراد آن ظاهر است که با انصاف درست چیزها را وزن کنید.

﴿وَ لَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ﴾ «خسر» به معنای کم کردن در وزن است، آنچه در جمله‌ی اوّل «أقیموا الوزن» به صورت مثبت بیان گردید این جهت منفی آن است، که کم و کاست در وزن حرام است.

﴿وَالْأَرْضَ وَضَعَهَا لِلْأَنَامِ﴾ «أنام» بالفتح بر وزن سحاب به هر ذی روحی گفته می‌شود که روی زمین راه برود[1].

علاّمه بیضاوی آن را به مطلق ذی‌روح ترجمه کرده است، و ظاهر آن

---

۱ ـ قاموس.

است که مراد از «أنـام» در ایـن آیـه جـن و انس مـی‌باشند؛ زیـرا در تـمام ذی‌روحها تنها این دو گروه مکلف و مأمور به احکام شرع می‌باشند، و در این سوره‌ی این دو گروه مورد خطاب: ﴿فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ﴾ قـرار گرفته‌اند.

﴿فِيهَا فَـٰكِهَةٌ﴾ «فاکهة» به هر میوه‌ای گفته می‌شود که موافق عادت، پس از تناول غذا مورد استفاده قرار می‌گیرد.

﴿وَٱلنَّخْلُ ذَاتُ ٱلْأَكْمَامِ﴾ «أکمام» جمع کِم بالکسر بـه مـعنای غـلاف است، که در مراحل ابتدایی، خوشه‌ی درخت خرما و غیره را می‌پوشاند.

﴿وَٱلْحَبُّ ذُوٱلْعَصْفِ﴾ لفظ «حَبّ» بفتح حاء و تشدید باء به دانه اطلاق می‌گردد، مانند دانه‌ی گندم، نخود، برنج، ماش، عدس و غیره. و «عصف» به آن گیاهی گفته می‌شود که به قدرت خداوندی و حکمت بالغه‌ی او، دانه در آن پدید آید، و در غلاف عصف یعنی گیاه قرار گرفته از باد ناملایم و مگس و پشه و غیره پـاک و صـاف و مـحفوظ مـی‌ماند، اضـافه نـمودن کـلمه‌ی «ذوالعصف» با ذکر آفرینش دانه برای متوجّه گردانیدن انسان به این جهت است که نان و غذا و غیره که بارها انسان همیشه آن را می‌خورد، خـالق و مالک، آن را با چه صنعتی عجیب و غریب، از خاک و آب آفریده است، و باز جهت محفوظ نگهداشتن یک یک دانه‌های آن از حشرات الارض، بـر آنها غلاف پوشانیده است، تا این‌که برای شما لقمه‌ی تر و تازه و تمیز قرار گرفت؛ شاید از ذکر «عصف» همراه آن، اشاره‌ای به آن باشد، که این عصف (گیاه) غذای حیوانهای شما نیز قرار می‌گیرد، تا شما از شیر آنها استفاده نموده و آنها را جهت سوار شدن و بار برداری، مورد استفاده قرار دهید.

﴿وَٱلرَّيْحَانُ﴾ معنای مشهور آن، خوشبویی است، و ابن زید گفته است که مراد از «ریحان» در این آیه، همین معنای خوشبویی است، مقصود این است که خداوند از درختهایی که در زمین رویـانیده است، انـواع و اقسـام

خوشبویی و گلهای معطّر آفریده است، و گاهی کلمه ریحان به معنای مغز و رزق هم به‌کار می‌رود، «کما یقال خرجت أطلب ریحان الله» یعنی من جهت کسب رزق خدا بیرون آمده‌ام، لذا حضرت ابن‌عبّاس ریحان را در این آیه به رزق تفسیر فرموده است.

﴿فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ﴾ لفظ «ءَالاء» جمع اِلّ، به معنای نعمتهاست، و مخاطب در این آیه جن و انس می‌باشند، به قرینه ذکر جنّیان در چندین آیه از سوره‌ی «رحمٰن».

﴿خَلَقَ ٱلْإِنسَـٰنَ مِن صَلْصَـٰلٍ كَٱلْفَخَّارِ﴾ مراد از انسان در اینجا حضرت آدم علیه‌السلام، است که از خاک آفریده شده است.

«صلصٰل» آمیخته از خاک و آب است، وقتی که خشک شده باشد، و «فخار» همان آمیخته خاک و آب است که پس از خشک شدن در آتش پخته شود.

﴿خَلَقَ ٱلْجَآنَّ مِن مَّارِجٍ مِّن نَّارٍ﴾ «جانّ» با تشدید نون، به جنس جنّات گفته می‌شود، و «مارج» شعله برافروخته از آتش می‌باشد، و چون بزرگترین عنصر، در آفرینش جنّیان، شعله‌ی آتش است، هم چنان‌که بزرگترین عنصر در آفرینش انسان، خاک است، فرمود: که جنّیان را از شعله برافروخته آتش آفریده است.

﴿رَبُّ ٱلْمَشْرِقَيْنِ وَ رَبُّ ٱلْمَغْرِبَيْنِ﴾ چون مطلع خورشید در زمستان و تابستان تغییر می‌کند؛ بنابر این مشرق فصل زمستان با تابستان مختلف است، و از این دو مطّلع در آیه‌ی مذکور، به «مشرقین» تعبیر فرموده است، و هم چنین در مقابل آن «مغربین» فرموده است؛ زیرا محل غروب آفتاب در زمستان و تابستان نیز با هم فرق می‌کند.

﴿مَرَجَ ٱلْبَحْرَيْنِ﴾ معنای لفظی «مرج» آزاد و بدون قید گذاشتن است، و مراد از «بحرین» دو دریای شور و شیرین است، خداوند بر روی زمین از

هر دو نوع دریا آفریده است، و در بعضی جاها هر دو با همدیگر آمیخته می‌شوند، که نظیر آن در هر گوشه‌ای از جهان یافت می‌شود، امّا هر کجا که دو دریای شور و شیرین با همدیگر آمیخته و جریان داشته باشند، تا مسافت طولانی هر یکی از دیگری ممتاز به نظر می‌رسد، که در یک طرف شور و در طرف دیگر شیرین قرار دارد. و در بعضی جاها این وضع بالا و پایین می‌شود که دریای شور بر دریای شیرین غلبه پیدا می‌کند، در آنجا دریای شیرین در پایین قرار می‌گیرد و شور در بالا می‌باشد.

و باوجود این‌که آب لطیف و نازک است امّا باز هم تا مسافت دور با هم آمیخته نمی‌شوند، و هر یکی جدا با ذایقه‌ی خویش جاری می‌باشد، و به خاطر اظهار این قدرت خداوندی فرمود: ﴿**مَرَجَ ٱلْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ ○ بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَّا يَبْغِيَانِ**﴾ یعنی هر دو دریا با هم آمیخته می‌شوند، امّا در میان آنها به قدرت الهی پرده‌ای باقی می‌ماند، و نمی‌گذارد آنها تا مسافتی زیاد با همدیگر کاملاً آمیخته شوند.

﴿**يَخْرُجُ مِنْهُمَا ٱللُّؤْلُؤُ وَٱلْمَرْجَانُ**﴾ «لؤلؤ» به معنای مروارید و مرجان مشخص است که یکی از جواهرات با ارزش می‌باشد، که در آن شاخه‌هایی شبیه به شاخه‌های درخت وجود دارد، و هر دو از دریا بیرون می‌آیند.

امّا مشهور آن است که مروارید و جواهرات از دریای شور بیرون می‌آیند نه از دریای شیرین، ولی در این آیه بیرون آمدن آنها از هر دو ذکر شده است؛ می‌توان چنین توجیه کرد که مروارید در هر دو دریا پدید می‌آید، امّا بیرون آوردن آن از دریای شیرین به علّت جریانش آسان نمی‌باشد و دریاهای شیرین نیز به دریای شور منتهی می‌شوند و در آن می‌ریزند، و مروارید از آنجا استخراج می‌شود؛ بنابر این دریای شور به عنوان منبع مروارید ذکر گردید.

﴿**وَ لَهُ ٱلْجَوَارِ ٱلْمُنشَـَٔاتُ فِى ٱلْبَحْرِ كَٱلْأَعْلَـٰمِ**﴾ «جواری» جمع جاریة

است که یکی از معانی آن کشتی است، که مراد در این آیه همین می‌باشد، و «منشئات» از نشاء مشتق است که به معنای بالا رفتن و بلند شدن است، و مراد از آن بادبان کشتی‌هاست که چون پرچم بلند و بالا، ساخته می‌شود، و در اینجا حکمت صنعت کشتی و جریان آن روی آب بیان شده است.

كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ ﴿۲۶﴾ وَ يَبْقَىٰ وَجْهُ رَبِّكَ ذُوالْجَلَٰلِ وَالْإِكْرَامِ ﴿۲۷﴾
هر که بر زمین است فانی است. وباقی می‌ماند روی پروردگار تو که صاحب بزرگی و عظمت است.

فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿۲۸﴾ يَسْئَلُهُ مَن فِى
پس کدام یک از نعمتهای رب خود را تکذیب می‌کنید. سؤال می‌کنند از او کسانی که در

ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَالْأَرْضِ كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِى شَأْنٍ ﴿۲۹﴾ فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا
آسمانها و زمین‌اند، هر روز او شغلی دارد، پس کدام یک از نعمتهای رب خود را

تُكَذِّبَانِ ﴿۳۰﴾ سَنَفْرُغُ لَكُمْ أَيُّهَ ٱلثَّقَلَانِ ﴿۳۱﴾ فَبِأَيِّ
تکذیب می‌کنید. به زودی فارغ خواهیم شد برای شما ای دو گروه سنگین. پس کدام یک

ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿۳۲﴾ يَٰمَعْشَرَ ٱلْجِنِّ وَالْإِنسِ إِنِ ٱسْتَطَعْتُمْ أَن
از نعمتهای رب خود را تکذیب می‌کنید. ای گروه جن و انس اگر می‌توانید بیرون آمده

تَنفُذُوا مِنْ أَقْطَارِ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَالْأَرْضِ فَانفُذُوا لَا تَنفُذُونَ إِلَّا
بگریزید از کناره‌های آسمان و زمین، پس بیرون بگریزید، نمی‌توانید بیرون بگریزید مگر

بِسُلْطَٰنٍ ﴿۳۳﴾ فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿۳۴﴾ يُرْسَلُ عَلَيْكُمَا
با سند. پس کدام یک از نعمتهای رب خودرا تکذیب می‌کنید. رها کرده خواهدشد بر شما

شُوَاظٌ مِّن نَّارٍ وَ نُحَاسٌ فَلَا تَنتَصِرَانِ ﴿۳۵﴾ فَبِأَيِّ
شعله‌ی خالص از آتش وآمیخته با دود، پس نمی‌توانید انتقام بگیرید. پس کدام یک از

ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿۳۶﴾ فَإِذَا انشَقَّتِ السَّمَآءُ فَكَانَتْ وَرْدَةً
نعمتهای رب خود را تکذیب می‌کنید. پس وقتی که پاره گردد آسمان پس باشد گلابی

كَالدِّهَانِ ﴿۳۷﴾ فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿۳۸﴾ فَيَوْمَئِذٍ
مانند پوست سرخ. پس کدام یک از نعمتهای رب خود را تکذیب می‌کنید. پس در آن روز

لَّا يُسْئَلُ عَن ذَنبِهِ إِنسٌ وَ لَا جَآنٌّ ﴿۳۹﴾ فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا
سؤال نمی‌شود از گناهش نه انسانی و نه جنی. پس کدام یک از نعمتهای رب خود را

تُكَذِّبَانِ ﴿۴۰﴾ يُعْرَفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيمَـٰهُمْ فَيُؤْخَذُ بِالنَّوَاصِي
تکذیب می‌کنید. شناخته می‌شوند مجرمان از سیمای شان، پس گرفته می‌شوند به موی پیشانی

وَالْأَقْدَامِ ﴿۴۱﴾ فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿۴۲﴾ هَـٰذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي
و قدمها. پس کدام یک از نعمتهای رب خود را تکذیب می‌کنید. این است دوزخ که آن را

يُكَذِّبُ بِهَا الْمُجْرِمُونَ ﴿۴۳﴾ يَطُوفُونَ بَيْنَهَا وَ بَيْنَ حَمِيمٍ ءَانٍ ﴿۴۴﴾
مجرمان تکذیب می‌کردند. دور می‌زنند در میان آن و آب جوش،

فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿۴۵﴾
پس کدام یک از نعمتهای رب خود را تکذیب می‌کنید.

خلاصه‌ی تفسیر

(در قبال هر نعمتی که ذکرش به میان آمد می‌بایستی به سپاسگزاری از آن، توحید و اطاعت به‌جا آورده و از کفر و معصیت اجتناب می‌ورزیدید؛ زیرا پس از فنای این جهان، جهانی دیگر خواهد آمد، که در آن بر ایمان و کفر کیفر و پاداش مرتب می‌گردد، که در آیات بعدی بیان خواهد شد، پس می‌فرماید که) تمام کسانی که (از جن و انس) بر روی زمین وجود دارند، فنا می‌شوند، و (تنها) ذات پروردگارت که در نهایت عظمت،

محسن است باقی می‌ماند، (چون هدف متنبّه ساختن دو گروه سنگین جن و انس است، و آنها نیز بر روی زمین هستند؛ بنابر این در فنا شدن اهل زمین ذکر شدند، و از این تخصیص فی‌الذکر لازم نمی‌آید که چیزهای دیگر فنا نگردند، و در اینجا دو صفت عظمت و احسان خداوندی، از آن جهت ذکر گردید که یکی ذاتی و دیگری اضافی است، و حاصل آن‌که بیشتر اهل عظمت توجّهی به احوال دیگران ندارند، ولی حق تعالیٰ باوجود این عظمت، بر بندگان خود فضل و احسان می‌نماید، و چون اخبار به فنای عالم و سزا و جزای بعد از آن، مردم را به ثروت ایمان نایل می‌گرداند، لذا این مجموعه نیز نعمت بزرگی است؛ بنابر این فرمود) پس ای جن و انس (باوجود این کثرت و عظمت نعمت‌ها) به کدام یک از نعمت‌های پروردگارتان منکر می‌شوید، (سپس بطور ویژه نسبت به عظمت و اکرام او، مطلبی می‌آید، که او آن چنان با عظمت است که) همه‌ی اهل آسمان و زمین (نیازمندیهای خود را) از او سؤال می‌کنند، (نیازمندی اهل زمین که ظاهر است، امّا اهل آسمان اگر چه نیازی به خوردن و نوشیدن ندارند؛ همه محتاج رحمت و عنایت حضرت حق تعالیٰ هستند، سپس فضل و احسان او تعالیٰ به عنوان دیگری بیان شده است، که) او در هر زمانی، به کاری مشغول است، (مراد این است که صدور افعال از لوازم ذات اوست، و در غیر این صورت لازم می‌آید که حادث قدیم باشد، بلکه مقصود این است که هر تصرّفی که در عالم به‌وقوع می‌پیوندد، از تصرّفات او می‌باشد، که انعام و احسان را نیز شامل می‌شود؛ مانند ایجاد و ابقا که رحمت عامّه هستند، و اعطای رزق و اولاد که از رحمات دنیوی محسوب می‌شوند، و هدایت و اعطای علم و توفیق عمل که رحمتهای دینی هستند؛ پس باوجود عظمت، چنین احسان و اکرام نمودن، نیز یک نعمت بسیار بزرگی است) پس ای جن و انس (باوجود این کثرت و عظمت نعم) به کدام یک از نعمتهای

پروردگارتان منکر می‌شوید، (پس از بیان مضمون جلال و اکرام نسبت به بقای خالق در باره‌ی فنای خلق فرمود: که شما چنین تصوّر نکنید که آن فنای مستمر باقی می‌ماند، و عذاب و ثوابی مترتّب نمی‌گردد؛ بلکه ما شما را بار دیگر زنده می‌کنیم و به جزا و سزا می‌رسانیم، این مطلب را چنین ذکر می‌کند که) ای جن و انس ما عنقریب برای (حساب وکتاب) شما فارغ خواهیم شد، (از شما حساب خواهیم گرفت، که از آن به‌طور مجاز و مبالغه به فارغ شدن تعبیر فرمود، و مبالغه بدین صورت که هرگاه انسانی از سایر کارهای خود دست کشیده به سوی امر خاصّی متوجّه بشود آن توجّه به‌طور کامل متصّور می‌شود؛ لذا این عنوان موافق فهم انسان اختیار گردید، وگر نه شأن اصلی خداوند آن است که اشتغال او به کاری او را از کاری دیگر باز نمی‌دارد، و هرگاه او به سوی چیزی یا کاری متوجّه شود توجّه او کامل خواهد شد، و احتمال توجّه ناقص در بارگاه او، راه ندارد، و باز چون سابق، می‌فرماید که خبر دادن به حساب و کتاب، نیز نعمتی بزرگ است) پس ای جن و انس (باوجود این کثرت و عظمت نعمت‌ها) به کدام یک از نعمت‌های پروردگارتان منکر می‌شوید، (سپس برای تأکید وقوع عذاب، می‌فرماید که در آن وقت محتمل نیست که کسی از مفرّی نجات یافته بیرون رود، چنان‌که می‌فرماید) ای گروه جن و انس اگر می‌توانید از محدوده‌ی آسمان و زمین خارج شوید، پس (ما هم ببینیم) خارج بشوید، (امّا) بدون تسلّط نمی‌توانید خارج شوید، (پس چون تسلّطی نیست، بیرون رفتن هم ممکن نیست، عین همین حالت در قیامت رخ خواهد داد، و عجز در آنجا بیشتر است، الغرض مجالی برای فرار نیست، و توجّه دادن به این امر هم موجب هدایت و نعمت بزرگی است) پس ای جن و انس (باوجود این کثرت و عظمت نعمت‌ها) به کدام یک از نعمت‌های پروردگارتان منکر می‌شوید، (سپس عجز انسان در وقت عذاب را ذکر می‌کند، هم چنان‌که قبلاً عجز او

در وقت حساب بیان گردید، یعنی ای مجرمین جن و انس) شعله‌ای از آتش و دود (در روز قیامت) به سوی شما رها می‌گردد، که شما نمی‌توانید (آن را) دفع کنید، (غالباً این شعله آتش و دود آن است که ذکرش در آیه‌ی ۳۰ از سوره‌ی «والمرسلٰت» خواهد آمد که می‌فرماید: **﴿اِنْطَلِقُوا اِلیٰ ظِلٍّ ذِی ثَلٰثِ شُعَبٍ الی قوله اِنَّهَا تَرمِی بِشَرَرٍ﴾** «فالظل هو دخان و الشرر هو الشواظ» والله اعلم. نشان دادن آن نیز به جهت این‌که موجب هدایت می‌باشد نعمتی بسیار بزرگ است) پس ای جن و انس (باوجود این کثرت و عظمت نعمت‌ها) به کدام یک از نعمت‌های پروردگارتان منکر می‌شوید، (الغرض وقتی که محاسبه‌ی ما و عاجز شدن‌تان در آن هنگام معلوم گردید، از آن ثابت شد که حساب و کتاب در قیامت واقع خواهد شد، و توضیحش از این قرار است که) وقتی (که قیامت بیاید در آن زمان) آسمان می‌شکافد و چنان سرخ می‌شود که پوست، (و شاید این رنگ بدان جهت باشد که علامت خشم و غضب است، که در هنگام خشم صورت انسان سرخ می‌گردد، و این شکافتن آسمان آن است که در آیه‌ی ۲۵ سوره‌ی «فرقان» آمده بود: **﴿یَوْمَ تَشَقَّقُ السَّمَاءُ﴾** و این اخبار نیز نعمت بزرگی است،) پس ای جن و انس (باوجود این کثرت و عظمت نعمتها) به کدام یک از نعمتهای پروردگارتان منکر می‌شوید، (این کیفیّت حساب به‌طور تحقیق بیان نگردید، بلکه به صورت توبیخ بیان گردید، سپس نشان می‌دهد که خداوند مجرمین را می‌شناسد، و جرایم را علی التعیین می‌داند، و نیازی به تحقیق نمی‌ماند، امّا این را بیان می‌فرماید که مجرمین چگونه برای فرشتگان متعیّن می‌گردند، می‌فرماید که) مجرمین با حلییه‌ی خویش (که سیاهی صورت و نیلگونی چشم است، چنان‌که در آیه‌ی ۱۰۶ سوره‌ی «آل عمران» آمده است: **﴿تَسْوَدُّ وُجُوه﴾** و در آیه‌ی ۱۰۲ سوره‌ی «طٰه» آمده است: **﴿وَ نَحْشُرُ الْمُجْرِمِینَ یَوْمَئِذٍ زُرْقاً﴾**) شناخته می‌شوند، سپس به موی سر و پایهای (شان) گرفته می‌شوند،

(بعضی را به موی سر و بعضی را به پا بر حسب اعمالشان گرفته و می کشانند و در جهنّم می‌اندازند، و یا گاهی از سر و گاهی از پا به خاطر انواع عذاب و نکال می‌گیرند، و این اخبار نیز نعمت بزرگی است،) پس ای جن و انس (باوجود این کثرت و عظمت نعمت‌های الهی) به کدام یک از نعمت‌های پروردگارتان منکر می‌شوید، (سپس مزید عذاب را بیان می‌فرماید که) این است آن جهنّمی که مجرمین (شما) آن را تکذیب می‌کردند، آنها در میان دوزخ و آب جوش دور خواهند زد، (گاهی به عذاب آتش و گاهی دیگر به عذاب آب جوش مبتلا خواهند بود، و تحقیق این در آیه‌ی ۷۱ و ۷۲ از سوره‌ی «مؤمن» گذشت و این اخبار نیز نعمت بزرگی است،) پس ای جن و انس (باوجود این کثرت و عظمت نعمات) به کدام یک از نعمتهای پروردگارتان منکر می‌شوید.

معارف و مسایل

﴿**كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ ○ وَ يَبْقَىٰ وَجْهُ رَبِّكَ ذُوالْجَلَٰلِ وَالْإِكْرَامِ**﴾ ضمیر «علیها» به سوی «أرض» که قبلاً در آیه‌ی ۱۰ ﴿**وَالْأَرْضَ وَضَعَهَا لِلْأَنَامِ**﴾ آمده بود، بر می‌گردد، علاوه بر این، زمین از آن اشیایی است که برای ارجاع ضمیر به سوی آن احتیاجی به ذکر مرجع نیست، و معنی آیه این است که تمام جن و انس که بر روی زمین هستند، فنا می‌شوند، و تخصیص ذکر جن و انس، بدان جهت است که در این سوره‌ی مبارکه همین دو گروه مخاطب قرار گرفته‌اند، و از آن لازم نمی‌آید که آسمان و اهل آسمان فنا نگردند؛ زیرا در آیه‌ی ۸۸ سوره‌ی «قصص» فنا شدن کلّ مخلوقات به‌طور مطلق، با این عبارت که: ﴿**كُلّ شَىْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ**﴾ ذکر شده است.

مراد از ﴿**وَجْهُ رَبِّكَ**﴾ در نزد جمهور مفسّرین ذات حق سبحانه و تعالیٰ است، و ضمیر خطاب در «**رَبِّكَ**» به سوی رسول الله ﷺ، راجع است، و این اعزاز و اکرام ویژه‌ی آن‌حضرت ﷺ، می‌باشد که خداوند گاهی او را در مقام

مدح به عبده خطاب می‌فرماید و گاهی خداوند او را به سوی ذات خویش منسوب نموده می‌فرماید: «ربك» موافق تفسیر مشهور معنای آیه این‌است، هر چه در آسمان و زمین‌است که شامل جن و انس هم می‌باشند، همه فانی هستند، و فقط ذات یگانه‌ی حق تعالیٰ جلّ‌شأنه باقی است.

مراد از فانی بودن می‌تواند آن باشد که تمام اشیای عالم هم اکنون فی ذاته نیز فانی می‌باشد، و شایستگی بقا و دوام را ندارند، و این معنا نیز می‌تواند باشد که همه‌ی اینها در روز قیامت فنا خواهد شد، و بعضی از مفسّرین «وجه ربك» را به جهت و سمت تفسیر کرده‌اند که در این صورت معنای آیه آن است، که در تمام موجودات تنها بقا به چیزی متعلّق است که از جانب خداست، این مشتمل ذات و صفات حق تعالیٰ است، و نیز مشتمل آن اعمالی می‌باشد که جن و انس و فرشتگان برای خدا انجام می‌دهند که آنها باقی هستند، فنا نخواهند شد[1].

آیه‌ی ۹۶ سوره‌ی «النحل» که می‌فرماید: **﴿مَا عِندَكُمْ يَنفَدُ وَ مَا عِندَ اللهِ بَاقٍ﴾** این مفهوم را تأیید می‌کند؛ یعنی آنچه نزد شماست، چه ثروت و مال، چه نیرو و قدرت، چه راحتی و زحمت، چه محبّت و عداوت، همه‌ی اینها فنا می‌شوند، و آنچه نزد خداست، باقی خواهد ماند، از احوال و اعمال انسان چیزهایی است که فنا نخواهند شد، والله سبحانه و تعالیٰ اعلم.

﴿ذُوالْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ﴾ یعنی خداوند صاحب عظمت و جلال هم هست، و صاحب اکرام نیز می‌باشد، می‌تواند مفهوم صاحب اکرام این‌باشد، که در حقیقت مستحق هر اعزاز و اکرامی، تنها ذات پاک اوست، و نیز می‌تواند معنای آن این باشد که خداوند باوجود عظمت و جلالی که دارد، مانند پادشاهان و بزرگان جهان نیست، که به دیگران و مستضعفان توجّه و التفاتی نداشته باشد؛ بلکه او باوجود عظمت و جلالی که دارد به مخلوقات

---

۱ - کذا فی‌الروح والمظهری والقرطبی.

خویش اکرام می‌کند، و پس از اعطای وجود و هستی، آنها را به انواع نعمتهای بی‌شمار، می‌نوازد، و به خواسته و تقاضاهای آنان گوش فرا می‌دهد؛ آیه‌ی بعدی معنای دوم را مورد گواهی قرار می‌دهد، عبارت: ﴿ذُوالْجَلَـٰلِ وَالْإِكْرَامِ﴾ از آن صفات ویژه‌ی حق تعالی است، که با ذکر آن انسان هر دعایی که به درگاه خدا بکند، مستجاب خواهد شد؛ در ترمذی، نسایی و مسند امام احمد از ربیعة بن‌عامر روایت است، که رسول خداﷺ، فرمود: «الِظّوا بیاذاالجلال و الاکرام» الظّوا از الظاظ مشتق است که به معنای لازم گرفتن می‌باشد، و مراد حدیث آن است که در دعاهای خود یا ذا الجلال و الاکرام را یاد کنید، و با ذکر آن دعا کنید؛ (زیرا آن به اجابت نزدیکتر است.)[1]

﴿يَسْئَلُهُ مَن فِى ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِى شَأْنٍ﴾ یعنی همه‌ی مخلوقات آسمان و زمین محتاج حق تعالیٰ هستند، و نیازمندیهای خود را از او می‌خواهند، اهل زمین حسب نیاز خود، رزق، صحّت و تندرستی، راحتی و آرامش و نیز در آخرت مغفرت و رحمت و جنّت را می‌خواهند، و اهل آسمان اگر چه نیازی به غذا و خوراک ندارند؛ امّا هر لحظه محتاج رحمت و عنایت خداوند هستند، و آنها نیز احتیاجات خویش را از قبیل رحمت و مغفرت و غیره از او خواهانند.

﴿كُلَّ يَوْمٍ﴾ ظرف فعل «یسئل» است، یعنی خواسته و تقاضای آنان از حق تعالی روزانه می‌باشد، و مراد از یوم، روزِ معمولی نیست؛ بلکه مراد از آن، مطلق وقت است، و حاصل مطلب آنکه تمام مخلوقات مناطق مختلف، به زبانهای مختلف، همیشه نیازهای خود را از او می‌خواهند؛ بدیهی است رفع نیازمندی‌های کل مخلوقات ارضی و سماوی به صورت یکایک و آن هم به‌طور دایم و همیشه، بجز از ذات قادر مطلق و صاحب

---

۱ - مظهری.

عظمت و جلال از کسی دیگر ساخته نیست، که آنها را بشنود و برآورده سازد، بنابر این همراه ﴿كُلَّ يَوْمٍ﴾ فرمود: ﴿هُوَ فِي شَأْنٍ﴾ یعنی در هر آن و لحظه‌ای او در شأنی به خصوصی می‌باشد، که یکی را زنده می‌کند و دیگری را می‌میراند، یکی را عزّت می‌دهد و دیگری را ذلیل می‌کند، شخص سالمی را بیمار می‌کند، و به بیماری تندرستی و صحّت می‌بخشد، مصیبت زده‌ای را از مصیبت نجات می‌دهد، و غم‌زده و گریانی را به خنده در می‌آورد، و خواسته‌ی سایلی را به او عطا می‌فرماید و گناه کسی را عفو نموده مستحق دخول جنّتش قرار می‌دهد، و قومی را بالا برده صاحب اقتدارش قرار می‌دهد، و قومی دیگر را پَست و ذلیل می‌کند؛ الغرض خداوند متعال در هر لحظه‌ای در شأن خاصّی است.

﴿سَنَفْرُغُ لَكُمْ أَيُّهَ الثَّقَلَانِ﴾ «ثقلان» تثنیه‌ی ثقل است که به معنای سنگین است، ثقلان به معنای دوتا سنگینی است، که مراد از آن انسان و جنّیان می‌باشند، و لفظ ثقل در زبان عرب به هر آن چیزی گفته می‌شود که وزن قدر و قیمت آن معروف باشد، بنابر این در حدیثی آمده است: «**انی تارك فيكم الثقلين**» یعنی من بعد از خودم دو چیز سنگین و قابل قدر در میان شما باقی می‌گذارم، که به درد هدایت و اصلاحتان می‌خورند، و توضیح آن دو چیز در بعضی روایات به کتاب الله و عترتی آمده است، و در بعضی روایات به کتاب الله و سنّتی مذکور است، و حاصل هر دو یکی است؛ زیرا مقصود از عترت اولاد است، که متضمّن اولاد نسبی و روحانی می‌شود؛ لذا مراد از عترت کل صحابه می‌باشند، و معنای حدیث این است که بعد از رسول خدا ﷺ، دو چیز برای تأمین وسیله‌ی هدایت و اصلاح، می‌باشند: یکی کتاب الله و دیگری اصحاب کرام که در معاملات و احکام عملکرد آنها مصاب خواهد بود.

در روایاتی که بجای عترت سنّت آمده است، حاصل آن، تعالیم

رسول خداﷺ، است که توسط اصحاب کرام به مردم رسیده است، در هر صورت مراد از ثقلین در این حدیث دو چیز سنگین و ارزشمند است، و در آیه‌ی مذکور دو گروه جن و انس را با توجّه به این مفهوم، ثقلین گفته‌اند، که در میان ساکنان ذی روح زمین، بیشتر از همه سنگین و ارزشمند می باشند.

و کلمه‌ی ﴿سَنَفْرُغُ﴾ از فراغ مشتق است که معنای آن فارغ شدن از کاری می‌باشد، و از نظر لغت در قبال فراغ، شغل می آید، و لفظ فراغ از دو چیز خبر می دهد: نخست آن‌که اوّل به کاری مشغول بوده است. دوم این‌که هم اکنون از آن فارغ شده است، و هر دو امر در میان مردم معروف و مشهوراند که انسان گاهی به کاری مشغول می‌شود، و سپس از آن فارغ می‌گردد، امّا حق تعالیٰ جل شأنه از هر دوی آنها مبرّاست؛ نه او را کاری از کاری دیگر باز می‌دارد، و نه او گاهی چنان فارغ می‌شود که انسان فارغ می‌شود؛ بنابر این لفظ «سنفرغ» در آیه به‌طور تشبیه و استعاره به‌کار برده شده است، که در میان عموم مردم رایج است، که برای اظهار اهمّیّت کاری گفته می‌شود که ما برای این کار فارغ شدیم؛ یعنی الآن توجّه کامل ما به سوی این‌کار است. و کسی که توجّه کاملش را به کاری مبذول داشته باشد، در محاوره گفته می‌شود که او غیر از این‌کار، کار دیگری ندارد.

آنچه در آیه‌ی ماقبل ذکر شد مبنی بر این‌که تمام مخلوقات آسمان و زمین و یکایک آنها احتیاجات خود را از خداوند می‌خواهند و خداوند متعال در همه‌ی اوقات و در هر حال در برآورده کردن آنها در شأنی می‌باشد، در آیه‌ی ﴿سَنَفْرُغُ لَكُمْ﴾ چنین نشان داده شد که در روز قیامت سلسله‌ی درخواست‌ها و پذیرش آنها و عمل بر آنها کلاً مسدود می‌باشد و در آن وقت تنها یک امری باقی می‌ماند، و از شئون مختلف فقط شأن حساب وکتاب و داوری و انصاف و عدل باقی می‌ماند.

﴿يَـٰمَعْشَرَ ٱلْجِنِّ وَٱلْإِنسِ إِنِ ٱسْتَطَعْتُمْ أَن تَنفُذُوا۟ مِنْ أَقْطَارِ ٱلسَّمَـٰوَٰتِ

وَالْأَرْضِ فَانفُذُوا لَا تَنفُذُونَ إِلَّا بِسُلْطَـٰنٍ﴾ در آیه‌ی ماقبل از جن و انس به لفظ «ثقلین» یاد کرده شد، و نشان داده شد که در روز قیامت فقط یک کار انجام می‌گیرد که اعمال همه‌ی جنّیان و انسانها مورد بررسی انجام می‌گیرند، و در قبال هر ذرّه‌ی آنها سزا و جزا داده می‌شود، و هدف در این آیه نشان دادن این امر است که در روز حاضر شدن جهت محاسبه و جزای اعمال، کسی نمی‌تواند راه فراری اختیار کند، و در توان کسی نیست که از مرگ و یا محاسبه‌ی قیامت به جایی گریخته، نجات یابد.

در این آیه به جای ثقلین نام صریح جن و انسان را ذکر فرمود که: ﴿يَـٰمَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ﴾ و در تقدیم ذکر جن بر انس شاید اشاره‌ای به این معنا داشته باشد که برای عبور و خروج از گوشه و کنار آسمان و زمین نیرو و قدرت زیادی لازم است، و خداوند در این خصوص نیروی بیشتری به جنّیان نسبت به انسان عنایت فرموده است، بنابر این از جن اوّل ذکر به میان آمد، مقصود آیه این‌که ای جن و انس اگر چنین گمان می‌کنید که می توانیم به جایی بگریزیم و بدین شکل از قبضه‌ی ملک الموت نجات می‌یابیم و یا با فرار از میدان حشر بیرون می‌رویم و از محاسبه نجات می‌یابیم، پس آماده باشید، و نیروی خود را بیازمایید.

اگر شما توان آن را داشتید که از دایره‌ی آسمان و زمین بیرون روید؟ پس بروید، و نشان بدهید؛ این کار آسانی نیست، برای این کار قدرت و نیروی زیادی مورد نیاز است که هر دو گروه جن و انس فاقد آن هستند، هدف بیان امکان و احتمال خروج از اقطار آسمان و زمین نیست؛ بلکه به شکل فرض محال هدف نشان دادن عجز و ناتوانی آنهاست، اگر هدف آیه فرار از مرگ است، در همین جهان هم مصداق آن وجود دارد که در توان کسی نیست، که از زمین تا حدود آسمان بپرد، و بیرون برود، تا از مرگ نجات یابد، و ذکر عبور از این حدود بر اساس تخیّل انسانی است، و اگر به

فرض محال کسی از اقطار آسمانها و زمین هم خارج گردد باز از احاطه قدرت خداوند خارج نیست، و اگر مراد این باشد که نشان دهد، که فرار از حساب و کتاب و جواب گفتن در میدان محشر ممکن نیست، پس صورت عملی آن در آیات دیگر و روایات حدیث چنین آمده است که در روز قیامت آسمان شکافته می‌شود، و تمام فرشتگان بر گوشه و کنار زمین قرار می‌گیرند، و آن از هر طرف در محاصره قرار می‌گیرد، و انسان و جن با مشاهده‌ی احوال هولناک قیامت، به اطراف پا به فرار می‌گذارند، و از هر طرف محاصره فرشتگان را دیده باز به سوی موقف خویش بر می‌گردند[1].

عدم ارتباط این آیه با سفرهای فضایی که امروز به وسیله‌ی اقمار مصنوعی و سفینه‌ها انجام می‌گیرد

بدیهی است تجربیاتی که امروزه جهت خروج از کشش زمین و رسیدن به سیّارات در فضا انجام می‌گیرد، خارج از دایره‌ی آسمان نیست؛ بلکه بسیار پایین‌تر از سطح آسمان است، و بیرون رفتن از اقطار آسمان به هیچ وجه ربطی به آن ندارد، و آنها نمی‌توانند حتی به اقطارالسمٰوات نزدیک بشوند! چه برسد به این‌که از آن خارج شوند، بنابر این، وقایع سفرهای فضایی و رسیدن به سیارات هیچ ربطی با مفهوم این آیه ندارد.

بعضی از مردم ساده لوح پنداشته‌اند که این آیه دلیل بر امکان و جواز سفرهای فضایی است، خیر، بلکه این امر ناشی از عدم آگهی آنان از معانی قرآنی است.

﴿يُرْسَلُ عَلَيْكُمَا شُوَاظٌ مِّن نَّارٍ وَ نُحَاسٌ فَلَا تَنتَصِرَانِ﴾ حضرت ابن عبّاس و عدّه‌ی دیگر از ائمّه‌ی تفسیر فرموده‌اند: «شواظ» با ضم شین شعله آتش را می‌گویند که در آن دود نباشد، و «نحاس» به دودی گفته می‌شود که همراه

---

۱ - روح.

آن روشنی آتش نباشد؛ در این آیه نیز جن و انس مخاطب قرار گرفته و فرستادن شعله آتش و دود بر آنها بیان شده است، و می‌تواند مفهوم آیه چنین باشد که پس از حساب و کتاب که مجرمین در جهنّم انداخته می‌شوند؛ این دو نوع عذاب گریبان‌گیر آنها خواهد شد، جایی وجود دارد که تنها آتش و شعله، عذاب آن است و اثری از دود در آن وجود ندارد، و جای دیگر دود وجود دارد که در آن اثری از شعله و روشنی نیست.

بعضی از مفسّرین این را تکمله آیه قبلی قرار داده، چنین تفسیر نموده‌اند، که ای گروه جن و انس بیرون رفتن از حدود آسمان و زمین در توان شما نیست، و اگر چنین تصمیمی داشته باشید و بخواهید که به هر طرفی بگریزید، خواهید دید که شعله و دود شما را احاطه خواهد کرد.

﴿فَلَا تَنتَصِرَانِ﴾ از انتصار مشتق است و معنای آن کمک کردن به کسی و نجات دادن او از مصیبتی است، مقصود این‌که جهت رهایی از عذاب الهی هیچ یک از جن و انس نمی‌تواند به کسی کمک کند، تا بدین وسیله او از عذاب نجات یابد.

﴿فَيَوْمَئِذٍ لَّا يُسْئَلُ عَن ذَنبِهِ إِنسٌ وَ لَا جَانٌّ﴾ یعنی در آن روز هیچ یک از جن و انس نسبت به گناهش مورد پرسش قرار گرفته نمی‌شود، یک مفهوم این آیه آن است که در خلاصه‌ی تفسیر بیان شد که در روز قیامت از آنها پرسیده نمی‌شود که آیا فلان جرم را مرتکب شده‌اید یا خیر؛ زیرا جرم او در نامه‌ی اعمالش توسط فرشتگان نوشته شده، محفوظ است، و نیز قبل از این در علم ازلی خداوند موجود است؛ البتّه پرسیده خواهند شد که چرا این جرم را انجام دادی؟ این است تفسیر ابن عبّاس رضی الله عنه.

مجاهد فرموده است: فرشتگانی که مأموریت عذاب مجرمین را به عهده دارند، نیازی به سؤال از آنان ندارند، که آیا مرتکب چنین جرمی شده‌اید یا خیر؛ بلکه در خصوص هر جرمی علامت خاصّی بر پیشانی آنها

ظاهر می‌گردد، و فرشتگان با مشاهده آن نشانی، آنان را به سوی جهنّم با فشار می‌برند.

در آیه‌ی بعدی نیز همین مطلب بیان شده است که: ﴿**يُعْرَفُ ٱلْمُجْرِمُونَ بِسِيمَـٰهُمْ**﴾ حاصل این دو تفسیر آن است که این واقعه وقتی است که پس از حساب و کتاب در محشر راجع به ورود مجرمین در جهنّم قضاوت می‌گردد، و در آن زمان در باره‌ی گناهانشان از آنها سؤال نمی‌شود، بلکه با مشاهده‌ی علامت، مورد شناسایی قرار گرفته به جهنّم انداخته می‌شوند.

حضرت قتاده فرموده است که: این حالت زمانی است که یک بار از آنها در خصوص جرایم سؤال کرده می‌شود، و آنها انکار می‌نمایند، و قسم می‌خورند؛ سپس بر زبان و دهانشان مهر زده می‌شود، آنگاه دست و پا گواهی می‌دهند.

علاّمه ابن کثیر پس از نقل این سه تفسیر فرموده است که اختلافی در بین آنها نیست؛ بلکه متقارب با یکدیگر هستند.

﴿**يُعْرَفُ ٱلْمُجْرِمُونَ بِسِيمَـٰهُمْ فَيُؤْخَذُ بِالنَّوَٰصِى وَٱلْأَقْدَامِ**﴾ سیما به معنای علامت است، امام حسن بصری فرموده است که علامت مجرمان که در روز قیامت بر اساس آن نسبت به انداختن آنها در جهنّم قضاوت می‌شود، آن است که چهره‌ی آنها سیاه و چشمهایشان نیلگون و در اثر رنج و غم صورتهای‌شان پریشان و حیران می‌باشند، و فرشتگان با این علامت آنها را دستگیر می‌کنند.

﴿**النَّوَٰصِى**﴾ جمع ناصیة و به معنای موی پیشانی است و مراد از گرفتن نواصی و اقدام می‌تواند این باشد که بعضی را از ناحیه‌ی موی سر و بعضی دیگر را از ساق پا گرفته می‌کشانند، و یا یک نفر را گاهی چنین و گاهی دیگر چنان می‌گیرند، و نیز می‌تواند مراد این باشد که ساق پا و موی پیشانی، هر دو را می‌گیرند[1]، والله اعلم.

---

۱ ـ کذا قاله الضحاک، روح.

وَ لِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّتَانِ ﴿۴۶﴾ فَبِأَيِّ ءَالَآءِ
و برای کسی که بترسد از ایستادن به پیش ربّش دو باغ هست. پس کدام یک از نعمتهای

رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿۴۷﴾ ذَوَاتَآ أَفْنَانٍ ﴿۴۸﴾ فَبِأَيِّ ءَالَآءِ
رب خود را تکذیب می‌کنید. در آنها شاخه‌های زیادی هست. پس کدام یک از نعمتهای

رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿۴۹﴾ فِيهِمَا عَيْنَانِ تَجْرِيَانِ ﴿۵۰﴾ فَبِأَيِّ ءَالَآءِ
رب خود را تکذیب می‌کنید. در آنها دو چشمه‌ی جاری است. پس کدام یک از نعمتهای

رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿۵۱﴾ فِيهِمَا مِن كُلِّ فَٰكِهَةٍ زَوْجَانِ ﴿۵۲﴾ فَبِأَيِّ ءَالَآءِ
رب خودرا تکذیب‌می‌کنید. درآنها ازهر میوه اقسام‌وانواع‌است. پس کدام‌یک از نعمتهای

رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿۵۳﴾ مُتَّكِئِينَ عَلَىٰ فُرُشٍ بَطَآئِنُهَا مِنْ إِسْتَبْرَقٍ
رب خودرا تکذیب‌می‌کنید. تکیه‌دهنده‌اند بر فرشهایی‌که داخل‌آنها از ابریشم‌کلفت‌است

وَ جَنَى ٱلْجَنَّتَيْنِ دَانٍ ﴿۵۴﴾ فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿۵۵﴾ فِيهِنَّ
ومیوه باغها خم شده‌است. پس کدام‌یک از نعمتهای رب خود را تکذیب می‌کنید. در آنها

قَٰصِرَٰتُ ٱلطَّرْفِ لَمْ يَطْمِثْهُنَّ إِنسٌ قَبْلَهُمْ وَ لَا جَآنٌّ ﴿۵۶﴾
زنهای پست نگاه است، که مقاربت نکرده به آنها جلوتر از آنان نه انسانی و نه جنّی.

فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿۵۷﴾ كَأَنَّهُنَّ ٱلْيَاقُوتُ وَٱلْمَرْجَانُ ﴿۵۸﴾
پس کدام یک از نعمتهای رب خود را تکذیب می‌کنید. گویا آنها یاقوت و مرجان هستند.

فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿۵۹﴾ هَلْ جَزَآءُ ٱلْإِحْسَٰنِ إِلَّا
پس کدام‌یک از نعمتهای رب خودرا تکذیب می‌کنید. وچه پاداشی‌است برای‌نیکی غیر از

ٱلْإِحْسَٰنُ ﴿۶۰﴾ فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿۶۱﴾ وَ مِن دُونِهِمَا
نیکی. پس کدام‌یک از نعمتهای رب خودرا تکذیب می‌کنید. و بجز از آنها

جَـنَّتَانِ ﴿۶۲﴾ فَـبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُـمَا تُكَـذِّبَانِ ﴿۶۳﴾ مُـدْهَآمَّتَانِ ﴿۶۴﴾

دوباغ دیگر است. پس کدام یک از نعمتهای رب خودرا تکذیب می‌کنید. بسیار سرسبز مانند سیاه‌اند.

فَـبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُـمَا تُكَـذِّبَانِ ﴿۶۵﴾ فِـيهِمَا عَـيْنَانِ نَـضَّاخَتَانِ ﴿۶۶﴾

پس کـدام یک از نـعمتهای رب خـودرا تکـذیب مـی‌کنید. در آنـهاست دو چشـمه‌ی فـواره.

فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿۶۷﴾ فِـيهِمَا فَـٰكِـهَةٌ وَ نَـخْلٌ وَ رُمَّـانٌ ﴿۶۸﴾

پس کـدام یک از نـعمتهای رب خـودرا تکـذیب‌می‌کنید. در آنـهاست‌میوه‌و درخت‌خـرماوانـار

فَـبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُـمَا تُكَـذِّبَانِ ﴿۶۹﴾ فِـيهِنَّ خَـيْرَ ٰتٌ حِسَـانٌ ﴿۷۰﴾

پس کـدام یک از نـعمتهای رب خودرا تکـذیب می‌کنید. در هـمه‌ی آن باغها زنان زیبا هستند.

فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُـمَا تُكَـذِّبَانِ ﴿۷۱﴾ حُـورٌ مَّـقْصُورَ ٰتٌ فِـى ٱلْـخِيَامِ ﴿۷۲﴾

پس کـدام یک از نـعمتهای رب خـود را تکـذیب مـی‌کنید. حـوران بـاز مـانده در خـیمه‌ها.

فَـبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُـمَا تُكَـذِّبَانِ ﴿۷۳﴾ لَـمْ يَـطْمِثْهُنَّ إِنسٌ قَـبْلَهُمْ

پس کـدام یک از نـعمتهای رب‌خـودرا تکـذیب‌می‌کنید. دست‌نـزده‌به‌آنها جلوتر از آنـان نه انسـانی

وَ لَاجَآنٌّ ﴿۷۴﴾ فَـبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُـمَا تُكَـذِّبَانِ ﴿۷۵﴾ مُـتَّكِئِينَ عَـلَىٰ

و نه جنّی. پس کدام یک از نعمتهای رب خـودرا تکـذیب مـی‌کنید. تکـیه زده نشسـته‌انـد بـر

رَفْرَفٍ خُضْرٍ وَ عَبْقَرِيٍّ حِسَانٍ ﴿۷۶﴾ فَـبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُـمَا تُكَـذِّبَانِ ﴿۷۷﴾

مـتکاهای سبز وفـرشهای باارزش وخـوب. پس کـدام یک از نـعمتهای رب خودرا تکـذیب می‌کنید.

تَبَـٰـرَكَ ٱسْـمُ رَبِّـكَ ذِى ٱلْجَلَـٰـلِ وَ ٱلْإِكْـرَامِ ﴿۷۸﴾

بسیار بابرکت است نام پروردگار توکه دارای بزرگواری وعظمت است.

خلاصه‌ی تفسیر

(در این آیات از ﴿وَ لِمَنْ خَافَ﴾ ذکری از دو بـاغ آمـده و از ﴿وَ مِـن دُونِهِمَا﴾ دو باغ دیگر ذکر شده است، که دو بـاغ اوّل‌الذکـر مـال خـواص

مقرّبین، و دو باغ دیگر از آن عامّه‌ی مؤمنان می‌باشند، دلایل این تعیین و تقسیم بعداً خواهند آمد، و در اینجا فقط به تفسیر آن اکتفا می‌گردد، در آیات قبلی سزای مجرمین ذکر شده بود، و در این آیات پاداش مؤمنین صالح ذکر می‌گردد،) و (اهل جنّت به دو گروه خواص و عوام تقسیم می‌شوند، پس) برای کسی که (جزو خواص باشد، و) از ایستادن به بارگاه پروردگار خویش (همیشه) بترسد (و در اثر آن از شهوات و معاصی اجتناب ورزد، که شأن خواص چنین است، چرا که بر عوام گاهی اوقات خوف غالب می‌شود و گاهی دیگر مرتکب به معاصی هم می‌شوند، اگر چه بعداً توبه هم می‌کنند؛ الغرض کسی که چنین تقوایی داشته باشد، برای او در جنّت) دو باغ خواهد بود، (برای هر پرهیزگاری دو باغ وجود دارد، و حکمت این تعدّد، غالباً اظهار تکرّم و تنعّم آنان است، چنان‌که در دنیا بیشتر چیزها از منقول یا غیر منقول در نزد اهل تنعم متعدّد می‌باشند،) پس ای جن و انس (باوجود این کثرت و عظمت نعم) شما منکر کدام یک از نعمت‌های پروردگارتان می‌باشید، (و آن دو باغ) دارای شاخه‌های بسیار می‌باشند، (کثرت شاخه‌ها اشاره به انبوهی درختان و بسیاری میوه‌های آن دو باغ است) پس ای جن و انس (باوجود این کثرت و عظمت نعمات) شما منکر کدام یک از نعمت‌های پروردگارتان می‌باشید، (و) در آن دو باغ دو چشمه وجود دارد که (تا مسافت طولانی) جاری می‌باشند، پس ای جن و انس (باوجود این کثرت و عظمت نعمت‌ها) شما منکر کدام یک از نعمت‌های پروردگارتان می‌باشید، (و) در آن دو باغ از هر میوه‌ای دو قسم وجود دارد؛ (زیرا در صورت تعدّد (تلذّذ نیز بیشتر خواهد بود، که گاهی از میوه‌ی اوّلی و گاهی دیگر از میوه‌ی دیگر استفاده نماید،) پس ای جن و انس (باوجود این کثرت و عظمت نِعَم) شما منکر کدام یک از نعمت‌های پروردگارتان می‌باشید، (و) آنان به چنان فرشهایی تکیه داده می‌نشینند، که

زیر پوش آنها از ابریشم ضخیم است (و قاعدتاً طرف ظاهر پارچه نسبت به داخل آن نفیس‌تر می‌باشد، و چون زیرپوش آن فرشها از استبرق می‌باشد، بر خواننده است تا دریابد که ظاهر آن چگونه خواهد بود،) و میوه‌ی آن دو باغ بسیار نزدیک می‌باشد، (که مردم در حالت ایستاده، نشسته و خوابیده به هر شکل می‌توانند به آن دست یابند، و بهره‌مند شوند،) پس ای جن و انس (باوجود این کثرت و عظمت نعمت‌ها) به کدام یک از نعمت‌های پروردگار خویش منکر می‌باشید، (سپس جهت تقریر و تأکید موضوع مذکور می‌فرماید که) آیا پاداش اطاعت کامل غیر از عنایت می‌تواند چیز دیگری باشد، (چون آنان اطاعت کامل بجا آوردند، بنابر این در پاداش نیز به غایت، مورد عنایت قرار گرفتند،) پس ای جن و انس (باوجود کثرت و عظمت نعمات) شما منکر کدام یک از نعمت‌های پروردگارتان می‌باشید، در آن دو باغ دو چشمه وجود دارد که فواره می‌زنند، پس ای جن و انس (باوجود این کثرت و عظمت نعمت‌ها) به کدام یک از نعمت‌های پروردگار خویش منکر می‌باشید، (چون فواره زدن از ضروریات چشمه است، بنابر این آن چشمه‌ها هم از آن مستثنیٰ نیستند، ولی آنها جاری هستند، که در این چشمه‌ها وجود ندارد، پس این قرینه‌ای است که این دو چشمه در صفت جریان از آن دو پایین‌ترند، و نیز دو باغ دومی از دو باغ اولی پایین‌تر هستند، و) در این دو باغ میوه و درخت خرما و انار می‌باشد، پس ای جن و انس (باوجود این کثرت و عظمت نعمت‌ها) شما منکر کدام یک از نعمت‌های پروردگارتان می‌باشید، (در اینجا پس از ذکر مطلق «فاکهه» در تفصیل به ذکر «نخل» و «رمان» اکتفا گردید، و در آنجا با ذکر لفظ کل از انواع «فاکهه» تصریح شد، و سپس با لفظ «زوجان» از تعدّد، ذکر به میان آمد، که مجموعه‌ی آنها دلالت بر کثرت فواکه دارند، همه‌ی اینها قرینه‌ای هستند بر این‌که، باغهای اولی از باغهای اخیر افضل و اعلیٰ می‌باشند، و) در آنها

(منازل آن دو باغ) زنانی خوب سیرت و خوب صورت (که حوران باشند) وجود دارد، پس ای جن و انس (باوجود کثرت و عظمت نعمات) به کدام یک از نعمتهای پروردگار خویش منکر می‌باشید، آن زنان سفید مایل به سرخی می‌باشند، (و) در خیمه‌ها محفوظ می‌باشند، پس ای جن و انس (باوجود کثرت و عظمت نعمات) به کدام یک از نعمت‌های پروردگار خویش منکر می‌باشید، (و) قبل از آنان (اهل جنّت) انسان و یا جنّی بر آنها تصرّفی نکرده است، (مستعمل نمی‌باشند) پس ای جن و انس (باوجود کثرت و عظمت نعم) شما منکر کدام یک از نعمت‌های پروردگارتان می‌باشید، (در آنجا تشبیه به یاقوت و مرجان که مفید مبالغه می‌باشد، به‌کار رفته بود، و در اینجا تنها بر «حسان» اکتفا گردید، که این نیز قرینه‌ای بر آن است که دو باغ اولی، از دو باغ اخیر افضل می‌باشند، و تمام صفات یاد شده در اینجا به صراحت یا به اشاره در آنجا یاد شده است، مانند خوش سیرتی که از لفظ «قٰصِرات الطرف» مفهوم می‌شود و حور بودن آن زنان از قرینه مقام معلوم می‌شود، «قٰصِرات الطرف» نسبت به مقصورات بیشتر بر عصمت و عفّت دلالت دارد؛ زیرا کسانی که از شرم چنین باشند لزوماً در خانه‌ها قرار می‌گیرند، و) آنان بر (فرشهایی از) پارچه‌ی سبز، مزین و عجیب تکیه زده می‌نشینند، پس ای جن و انس (باوجود این کثرت و عظمت نعمتها) شما منکر کدام یک از نعمتهای پروردگارتان می‌باشید، (از امعان نظر در این آیه، معلوم می‌گردد، که فرشهای این دو باغ، نسبت به فرشهای باغهای اولی، از ارزش کمتری برخوردارند؛ زیرا در آنجا تصریح شد که آنها از جنس ابریشم و دو لایه می‌باشند، ولی در اینجا چنین چیزی ذکر نشده است، و در پایان، صفت و ثنای حق تعالیٰ ذکر گردیده است، که همه‌ی مضامین‌مذکور سوره‌ی «رحمٰن» که به‌تفصیل بیان شده‌است را تأیید و تأکید می‌کند، و آن این‌که نام پروردگار تو بسیار با برکت است،

پروردگاری که عظیم الشان و صاحب احسان است، و مراد از نام، صفاتی است که آنها غیر از ذات نیستند، پس حاصل کلّ ثنا، این است که او در ذات و صفات خویش کامل می‌باشد، و شاید هدف از اضافه کردن اسم، مبالغه باشد؛ با این بیان، که مسمّی چه قدر کامل و با برکت می‌باشد، اسم او نیز به همان میزان، مبارک وکامل می‌باشد.)

معارف و مسایل

هم چنان‌که در آیات گذشته سزای سخت مجرمین بیان گردید، در این آیات در قبال آنها، پاداش عمده و نعمتهای مؤمنین صالح، بیان شده است که در آن ذکر دو باغ اولی اهل جنّت با نعمتهایی که در آنهاست، و نیز دو باغ دیگر مشتمل بر نعمتهای آماده شده در آنها، آمده است.

کسانی را که دو باغ اولی به آنان اختصاص دارد با این عبارت بیان فرموده است که: **﴿وَ لِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ﴾** یعنی مستحق این دو باغ کسانی هستند که همیشه و در هر حال، از حاضر شدن در نزد خداوند، در روز قیامت، حساب و کتاب می ترسند، و در اثر این خوف به هیچ گناهی نزدیک نمی‌روند، بدیهی است که آنان سابقین مقرّبین می‌باشند، امّا این‌که مستحقّ دو باغ دیگر چه کسانی می‌باشند، در این آیات تصریح نشده است، و فقط این بیان گردید، که این دو باغ نسبت به باغهای قبلی پایین‌تر می‌باشند، چنان‌که می‌فرماید: **﴿وَ مِن دُونِهِمَا جَنَّتَانِ﴾** یعنی پایین‌تر از دو باغ قبلی دو باغ دیگر وجود دارد، از قرینه‌ی مقام معلوم گردید که مستحقّ این دو باغ عموم مؤمنین می‌باشند، که رتبه‌ای پایین‌تر از مقرّبین خاص دارند.

حضرات مفسّرین راجع به تفسیر دو باغ اولی و باغهای آخر، توجیهات دیگری، نیز بیان فرموده‌اند؛ امّا از روایات حدیث تفسیر مذکور، که در اینجا اختیار گردید که دو باغ اولی مختص به سابقین اولین و مقرّبین خاص و دو باغ دیگر متعلّق به عموم مؤمنین می‌باشد، و نیز ادنی بودن دو

باغ اخیرالذکر نسبت به دو باغ قبلی راجح معلوم می‌گردد، چنان‌که در «بیان القرآن» با استناد به «درّ المنثور» این حدیث مرفوع نقل شده است که رسول الله ﷺ، در تفسیر آیه‌ی ﴿وَ لِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّتَانِ ○ وَ مِن دُونِهِمَا﴾ فرمود: «**جنتان من ذهب للمقربین و جنتان من ورق لاصحاب الیمین**» یعنی دو باغ ساخته شده از طلا از آن مقرّبان است، و دو باغ از نقره از آن اصحاب الیمین، یعنی عموم مؤمنین می‌باشد، نیز در تفسیر «درّ منثور» در حدیث موقوفی آمده است: «**العینان التی تجریان خیر من النَضَّاخَتَانِ**» یعنی دو چشمه‌ی دو باغ اولی که خداوند در باره‌ی آنها فرمود: ﴿تَجْرِيَانِ﴾ بهتر هستند از دو چشمه‌ی دو باغ دیگری که در خصوص آنها فرموده است: ﴿نَضَّاخَتَانِ﴾؛ زیرا معنای ﴿نَضَّاخَتَانِ﴾ دو چشمه‌ی فواره زننده است، که این صفت در هر چشمه‌ای وجود دارد؛ امّا آن که به عنوان ﴿تَجْرِيَانِ﴾ بیان شده در آنها علاوه بر فواره زدن، صفت جاری شدن تا مسافت دور، نیز ذکر شده است، این اجمالی بود از چهار چشمه‌ای که اهل جنّت به آن نایل می‌آیند.

﴿وَ لِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ﴾ مراد از مقام رب در نزد بیشتر مفسرّین، حضور به دربار خداوند در روز قیامت می‌باشد، و معنای خوف از او، این است، که انسان در خلوت و جلوت ظاهر وباطن همیشه مراقب باشد، که روزی به دربار خدا حاضر می‌شود، و باید حساب اعمال خویش را پس بدهد، بدیهی است کسی که دایماً در این مراقبه باشد، هیچ‌گاه به گناه نزدیک نمی‌شود.

هم چنین در «تفسیر قرطبی» و غیره مقام رب را چنین تفسیر نموده‌اند، که خداوند به هر قول و فعل نهان و آشکار ما مراقب می‌باشد، و هر نوع حرکت ما در نزد او ظاهر است، و حاصل آن نیز این است که مراقبه‌ی حق تعالیٰ، او را از گناهان دور نگه می‌دارد.

﴿ذَوَاتَا أَفْنَانٍ﴾ صفت دو باغ اولی است که دارای شاخه‌های بسیاری

می‌باشند، و اثر ضروری آن، این‌است که سایه‌ی آنها گسترده و ثمرات‌شان بسیار می‌باشد، و دو باغ دیگر که بعداً ذکر می‌شوند، فاقد این صفت می‌باشند، می‌تواند به این اشاره‌ای باشد که از ارزش کمتری برخوردارند.

﴿فِيهِمَا مِن كُلِّ فَـٰكِهَةٍ زَوْجَانِ﴾ در مقام توصیف دو باغ اولی با عبارت: «من کل فاکهة» تمام انواع میوه‌ها را ذکر نمود، در حالی که در دو باغ دیگر بجای «من کل فاکهة» تنها لفظ «فاکهة» آمده است.

«زوجان» به این معناست که از هر میوه دو نوع، موجود می‌باشد، و امکان دارد که مراد از این دو نوع خشک و تر باشد، و یا این‌که یکی از این میوه‌ها عام و مشهور الشکل و دیگری غیر معمول باشد[1].

﴿لَمْ يَطْمِثْهُنَّ إِنسٌ قَبْلَهُمْ وَ لَا جَآنٌّ﴾ لفظ «طمث» به چند معنا به‌کار می‌رود، خون حیض را طمث و به زن حائضه طامث می‌گویند، و از مباشرت با زن دوشیزه به طمث تعبیر می‌شود، و در اینجا همین معنا مراد می‌باشد، و آنچه در اینجا آمده است که کسی از جن و انس به حوران مقرّر اهل جنّت، دست نزده است، می‌تواند به این مفهوم باشد که در خلاصه‌ی تفسیر با این عبارت بیان شد که حوران مقرّر برای مؤمنین انس را انسانی و حوران مختص به مؤمنین جن را جنّی دست نزده است، و نیز به این معنیٰ می‌تواند باشد، هم چنان‌که در این جهان گاهی جنها بر زنان انسانی مسلّط می‌شوند، در آنجا چنین امری امکان پذیر نیست.

﴿هَلْ جَزَآءُ ٱلْإِحْسَـٰنِ إِلَّا ٱلْإِحْسَـٰنِ﴾ پس از ذکر مفصّل دو باغ مختص به مقرّبین، فرمود: که پاداش عمل نیکو با جزای نیک می‌باشد، و احتمال دیگری غیر از آن وجود ندارد؛ چون آنان در عمل احسان، یعنی تداوم بر اعمال‌نیک، نشان‌دادند، خداونددرپاداش، جزای‌نیک به‌آنها عنایت فرمود.

﴿مُدْهَآمَّتَانِ﴾ به سیاهی که در اثر سرسبزی بسیار به چشم می‌خورد،

---

۱ - مظهری.

ادهام گفته می‌شود، مقصود این است که سرسبزی بی‌نهایت آن دو باغ موجب شده است که به سیاهی مایل شوند. و این صفت اگر چه در باره‌ی دو باغ اولی ذکر نشده است، ولی از عدم ذکر لازم نمی آید که متضمّن این صفت نباشند؛ زیرا صفت: ﴿ذَوَاتَآ أَفْنَانٍ﴾ که در آنجا ذکر شده است، مشتمل بر صفت ﴿مُدْهَآمَّتَانِ﴾ نیز هست.

﴿فِيهِنَّ خَيْرَٰتٌ حِسَانٌ﴾ مراد از «خیرات» نیکی سیرت و کردار، و مراد از «حسان» خوشگل و زیبا می‌باشد، و این وصف در حوران هر دو باغ مشترک است، که در آیات سابق به آن اشاره شده است.

﴿مُتَّكِـِٔينَ عَلَىٰ رَفْرَفٍ خُضْرٍ وَعَبْقَرِيٍّ حِسَانٍ﴾ در «قاموس» آمده است که «رفرف» لباس سبزرنگ ابریشمی است، که از آن فرش و متکا و اسباب زینت و آرایش ساخته می‌شود، و در «صحاح» آمده است که آن متضمّن نقش و نگار درخت و گُل می‌باشد، و در اردو به آن «مشجّر» گفته می‌شود، «عبقری» به هر نوع لباس مرغوب و زیبا گفته می‌شود، و در کلمه «حسان» صورت زیبای آن توصیف شده است.

﴿تَبَٰرَكَ ٱسْمُ رَبِّكَ ذِى ٱلْجَلَٰلِ وَٱلْإِكْرَامِ﴾ چون در سوره‌ی مبارکه «الرحمٰن» بیشتر نعمتها و احسانهای الهی بر انسان ذکر شده است؛ لذا در خاتمه به صورت خلاصه و نتیجه‌گیری این جمله بیان شد، که در باره‌ی آن ذات پاک چه می توان گفت، نام مبارک او نیز با برکت است، که به وسیله‌ی نام مبارکش تمام این نعمتها برقرار و پایدار می‌باشند. والله سبحانه و تعالی اعلم.

تمت سورة الرحمن بحمد الله و عونه للحادی عشر من الربیع الثانی سنه ۱۳۹۱هق یوم السبت.

و تمت الترجمة ایضاً فی یوم السبت من سابع و العشرین من شهر ذی‌القعده سنه ۱۴۰۹هق بعونه تعالی و المسئول منه ان یوفقنا لاتمام ترجمة بقیة التفسیر بمنه و کرمه و ما ذلك علی الله بعزیز.

***

سورة الواقعة

سورة الواقعة مكية و هی ست و تسعون آية و ثلٰث ركوعات

سوره‌ی واقعه درمکّه نازل‌شده و دارای نود وشش آیه وسه رکوع‌می‌باشد

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

شروع به‌نام‌خداکه بی‌حد مهربان‌و بی‌نهایت رحیم‌است

إِذَا وَقَعَتِ ٱلْوَاقِعَةُ ﴿۱﴾ لَيْسَ لِوَقْعَتِهَا كَاذِبَةٌ ﴿۲﴾ خَافِضَةٌ رَّافِعَةٌ ﴿۳﴾

وقتی‌که واقع‌بشود واقع‌شونده. نیست در وقوعش دروغی. پست‌کننده بلند کننده است.

إِذَا رُجَّتِ ٱلْأَرْضُ رَجًّا ﴿۴﴾ وَبُسَّتِ ٱلْجِبَالُ بَسًّا ﴿۵﴾ فَكَانَتْ هَبَآءً

وقتی که بلرزد زمین لرزیدنی. و ریزه ریزه شوند کوهها تکه پاره شده. پس باشند غبار

مُّنبَثًّا ﴿۶﴾ وَكُنتُمْ أَزْوَٰجًا ثَلَٰثَةً ﴿۷﴾ فَأَصْحَٰبُ ٱلْمَيْمَنَةِ مَآ أَصْحَٰبُ

پراکنده. و باشید شما سه گروه، پس یاران دست راست چه کسانی هستند صاحبان

ٱلْمَيْمَنَةِ ﴿۸﴾ وَأَصْحَٰبُ ٱلْمَشْـَٔمَةِ مَآ أَصْحَٰبُ ٱلْمَشْـَٔمَةِ ﴿۹﴾ وَٱلسَّٰبِقُونَ

دست‌راست. وصاحبان‌دست‌چپ چه‌کسانی‌هستند صاحبان‌دست چپ. وسبقت‌کنندگان

ٱلسَّٰبِقُونَ ﴿۱۰﴾ أُولَٰٓئِكَ ٱلْمُقَرَّبُونَ ﴿۱۱﴾ فِى جَنَّٰتِ ٱلنَّعِيمِ ﴿۱۲﴾ ثُلَّةٌ

سبقت کنندگانند. ایشان مقرّبان‌اند، در باغهای پر نعمت. انبوهی

مِّنَ ٱلْأَوَّلِينَ ﴿۱۳﴾ وَقَلِيلٌ مِّنَ ٱلْءَاخِرِينَ ﴿۱۴﴾ عَلَىٰ سُرُرٍ مَّوْضُونَةٍ ﴿۱۵﴾

از گذشتگان. و تعداد کمی از بازماندگان. نشسته‌اند بر تختهای زر بافت.

مُتَّكِئِينَ عَلَيْهَا مُتَقَٰبِلِينَ ﴿١٦﴾ يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَٰنٌ مُّخَلَّدُونَ ﴿١٧﴾
تکیه زده بر آنها رویاروی یکدیگر. برداشته دور می‌زنند در نزد آنان پسران جاویدان.

بِأَكْوَابٍ وَ أَبَارِيقَ وَكَأْسٍ مِّن مَّعِينٍ ﴿١٨﴾ لَّا يُصَدَّعُونَ عَنْهَا وَ لَا
لیوان و آفتابه و کاسه‌ی شراب. که نه سر درد کند از آن و نه

يُنزِفُونَ ﴿١٩﴾ وَ فَٰكِهَةٍ مِّمَّا يَتَخَيَّرُونَ ﴿٢٠﴾ وَ لَحْمِ طَيْرٍ مِّمَّا
بیهوده‌گویی کنند. و میوه از هر نوعی که پسند کنند. و گوشت مرغ از آنچه

يَشْتَهُونَ ﴿٢١﴾ وَ حُورٌ عِينٌ ﴿٢٢﴾ كَأَمْثَٰلِ ٱللُّؤْلُوِ ٱلْمَكْنُونِ ﴿٢٣﴾ جَزَاءً
بخواهند. و زنان سرخ رنگ بزرگ چشم. مانند دانه‌ی مروارید پوشیده در صدف. پاداش

بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٢٤﴾ لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْواً وَ لَا تَأْثِيماً ﴿٢٥﴾ إِلَّا قِيلاً
کارهایی که می‌کردند. نمی‌شنوند در آنجا بیهودگی، و نه سخن گناه. غیر از گفتار

سَلَٰماً سَلَٰماً ﴿٢٦﴾ وَ أَصْحَٰبُ ٱلْيَمِينِ مَا أَصْحَٰبُ ٱلْيَمِينِ ﴿٢٧﴾ فِي
سلام سلام. ویاران دست راست چه‌کسانی هستند صاحبان‌دست راست. قرارمی‌گیرند

سِدْرٍ مَّخْضُودٍ ﴿٢٨﴾ وَ طَلْحٍ مَّنضُودٍ ﴿٢٩﴾ وَ ظِلٍّ مَّمْدُودٍ ﴿٣٠﴾ وَ مَاءٍ
در درختهای کُنار بی‌خار. و موز لابلای. و سایه‌ی بلند. و آب

مَّسْكُوبٍ ﴿٣١﴾ وَ فَٰكِهَةٍ كَثِيرَةٍ ﴿٣٢﴾ لَّا مَقْطُوعَةٍ وَ لَا مَمْنُوعَةٍ ﴿٣٣﴾ وَ
جاری. و میوه‌ی بسیار. غیر قطع شده و غیره باز داشته شده. و

فُرُشٍ مَّرْفُوعَةٍ ﴿٣٤﴾ إِنَّا أَنشَأْنَٰهُنَّ إِنشَاءً ﴿٣٥﴾ فَجَعَلْنَٰهُنَّ
فرشهای برافراشته. ما آفریدیم آن زنان را آفریدن نیکو. پس گردانیدیم آنها را

أَبْكَاراً ﴿٣٦﴾ عُرُباً أَتْرَاباً ﴿٣٧﴾ لِّأَصْحَٰبِ ٱلْيَمِينِ ﴿٣٨﴾ ثُلَّةٌ مِّنَ
دوشیزه. دوستی آورنده هم سن. برای صاحبان دست راست. انبوهی از

ٱلْأَوَّلِينَ ﴿۳۹﴾ ثُلَّةٌ مِّنَ ٱلْأَخِرِينَ ﴿۴۰﴾ وَ أَصْحَـٰبُ ٱلشِّمَالِ مَآ أَصْحَـٰبُ
گذشتگانند. و انبوهی از بازماندگان. و صاحبان دست چپ چه کسانی هستند صاحبان

ٱلشِّمَالِ ﴿۴۱﴾ فِى سَمُومٍ وَ حَمِيمٍ ﴿۴۲﴾ وَ ظِلٍّ مِّن يَحْمُومٍ ﴿۴۳﴾ لَّابَارِدٍ
دست چپ. در بخار تیز و آب جوش. و سایه‌ای از دود. نه سرد

وَ لَاكَرِيمٍ ﴿۴۴﴾ إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَٰلِكَ مُتْرَفِينَ ﴿۴۵﴾ وَ كَانُوا يُصِرُّونَ عَلَى
و نه باعزّت. آنها بودند پیش از این خوشحال. و اصرار می‌کردند بر

ٱلْحِنثِ ٱلْعَظِيمِ ﴿۴۶﴾ وَ كَانُوا يَقُولُونَ أَئِذَا مِتْنَا وَ كُنَّا تُرَاباً وَ عِظَـٰماً أَءِنَّا
گناه بزرگ. و می‌گفتند آیا هرگاه بمیریم و باشیم خاک و استخوان، ما

لَمَبْعُوثُونَ ﴿۴۷﴾ أَوَ ءَابَآؤُنَا ٱلْأَوَّلُونَ ﴿۴۸﴾ قُلْ إِنَّ ٱلْأَوَّلِينَ وَٱلْأَخِرِينَ ﴿۴۹﴾
برانگیخته می‌شویم. یا پدران گذشته‌ی ما. بگو گذشتگان و باز ماندگان.

لَمَجْمُوعُونَ إِلَىٰ مِيقَـٰتِ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ ﴿۵۰﴾ ثُمَّ إِنَّكُمْ أَيُّهَا ٱلضَّآلُّونَ
تمام جمع کرده می‌شوند به وقت روز مقرر. سپس شما ای گمراهان!

ٱلْمُكَذِّبُونَ ﴿۵۱﴾ لَأَكِلُونَ مِن شَجَرٍ مِّن زَقُّومٍ ﴿۵۲﴾ فَمَالِـُٔونَ مِنْهَا
تکذیب کنندگان. البته می‌خورید ازدرخت زقوم. پس پر می‌کنید از آن

ٱلْبُطُونَ ﴿۵۳﴾ فَشَـٰرِبُونَ عَلَيْهِ مِنَ ٱلْحَمِيمِ ﴿۵۴﴾ فَشَـٰرِبُونَ شُرْبَ
شکم‌ها را. باز می‌نوشید بر آن آب جوش. پس می‌نوشید مانند نوشیدن

ٱلْهِيمِ ﴿۵۵﴾ هَـٰذَا نُزُلُهُمْ يَوْمَ ٱلدِّينِ ﴿۵۶﴾
شتر تشنه. این است میهمانی آنها در روز انصاف.

خلاصه‌ی تفسیر

وقتی که بیاید قیامت که در وقوع آن خلافی نیست، (بلکه وقوع آن کاملاً درست و بر حق است) پس (بعضی را) پست می‌کند (و بعضی دیگر

را) بلند می‌کند، (ذلّت کفّار و رفعت مؤمنان در آن روز آشکار مـی‌گردد،) وقتی که زمین دچار زلزله‌ی شدیدی مـی‌شود، و کـوهها کـاملاً ریـز ریـز می‌شوند، سپس آنها نیز پراکنده (مانند غبار) می‌شوند، (و همه‌ی مردم چه آنان که اکنون هستند، و چه آنان که در گذشته بوده‌اند، و چه آنان کـه در آینده می‌آیند) به سه گروه تقسیم می‌شوید، سپس به تفصیل آن می‌پردازد: ۱- خواص مؤمنان. ۲- عوام مؤمنان. ۳-کفّار که از هر سه گروه در سوره‌ی «رحمٰن» نیز ذکر شده بود، و در آیات بعدی خواص مؤمنان را (مقرّبین و سابقین)، و عوام آنان را (اصحاب الیمین)، و کفّار را (اصحاب الشمال) بیان نموده است.

در اینجا از «إذا وقعت» تا «ثلة» بعضی وقایع نفخه‌ی اولی یعنی وقت دمیدن صور اوّل را بیان فرموده است، مانند «رجت» هم چنان‌که در ابتدای سوره‌ی «حجر» بیان گردید، و بعضی وقایع به نـفخه‌ی ثـانیه یـعنی وقت دمیدن صور دوم اختصاص دارد. مانند «خافضة رافعة»، «و کنتم أزواجاً» و بعضی مشترک بین هر دو می‌باشد، چون: ﴿إِذَا وَقَعَتِ ○ لَيْسَ لِوَقْعَتِهَا﴾ و چون تمام وقت از نفخه اولی تانفخه‌ی ثانیه در یک حکم است، هر جز از واقعه را می‌توان وقت وقوع هر یک از آن تلقّی کرد.

پس از بیان هر سه گروه، احکام هر یک را جداگانه، اوّلاً به‌طور اجمال، و سپس به تفصیل، ذکر فرموده‌است، که از میان این سـه گـروه) اصـحاب دست راست چگونه از خوبی برخوردارند، (مراد از آنان کسانی هستند که نامه‌ی اعمالشان به دست راستشان داده مـی‌شود، اگـر چـه ایـن مـفهومی مشترک بین آنان و مقرّبین است، امّا از اکتفا بر این صفت، این اشاره مستفاد می‌شود، که در ایشان غیر از اصحاب الیمین بودن صفت دیگری که موجب قرب خاص باشد، یافت نمی‌شود؛ بنابر این مراد از اصحاب الیمین عموم مؤمنین می‌باشند. تا اینجا احوال آنان به‌طور اجـمال بـیان گـردید، سـپس

تفصیل این اجمال از: ﴿**سِدْرٍ مَّخْضُودٍ**﴾ بیان می‌شود) و (گروه دوم یعنی) کسانی که اصحاب دست چپ هستند چگونه بد می‌باشند، (مراد از آنها کسانی هستند که نامه‌ی اعمال آنان را به دست چپ‌شان می‌سپارند، یعنی کفّار، و در این آیه، حالت بد آنان مجمل توصیف شده است، و سپس از: ﴿**فِي سَمُومٍ وَ حَمِيمٍ**﴾ به تفصیل آنان می‌پردازد) و (گروه سوم یعنی) کسانی هستند که دارای درجات عالیه می‌باشند، (و) آنان (نزد خداوند متعال) دارای قرب خاصّی می‌باشند، (که مشتمل تمام بندگان عالی رتبه، انبیا، اولیا، صدّیقین و متّقیان کامل می‌باشد، که در اینجا علو درجه‌ی آنان به‌طور اجمال بیان گردید، و سپس از: ﴿**فِي جَنَّـٰتِ ٱلنَّعِيمِ**﴾ تفصیل این اجمال بیان می‌شود، که) آنان (مقرّبان) در باغهای آرامش می‌باشند، (و تفصیل بیشتر آن به عبارت ﴿**عَلَىٰ سُرُرٍ**﴾ می‌آید، و در وسط بیان شده که این گروه مقرّبین، شامل عدّه‌ی زیادی می‌باشد، که) گروه بزرگی (از آنان) از گذشتگان است، و عدّه‌ی کوچکی از بازماندگان می‌باشد، (مراد از گذشتگان متقدمین از آدم عليه السلام، تا حضرت عیسیٰ عليه السلام، می‌باشند و مراد از آخرین کسانی هستند که از آن‌حضرت ﷺ، گرفته تا قیامت می‌آیند، کذا فی الدّر عن جابر مرفوعاً.
و علّت کثرت سابقین در متقدّمین و قلّت آنان در متأخرین، آن است که خواص در هر زمان نسبت به عوام کمتر می‌باشند، و زمان بین حضرت آدم تا خاتم‌الانبیاء عليهم السلام، بسیار طولانی است، نسبت به زمان امّت محمّدی که بسیار نزدیک به قیامت پدید آمده است، پس به اقتضای عادت، چون زمان خواص این امّت نسبت به زمان گذشتگان بسیار کوتاه است، در نتیجه خواص آن زمان طولانی در برابر این زمان کوتاه، باید بیشتر باشد؛ چراکه در آن زمان حدود دویست هزار نبی گذشته است، و در زمان خاتم الانبیاء عليهم السلام، غیر آن‌حضرت ﷺ، پیامبر دیگری نیامده است؛ بنابر این گروه بزرگی از مقرّبین از میان متقدّمین می‌باشد، و تعداد آنان در متأخّرین یعنی امّت

محمّدی کم می‌باشد، سپس نعمت‌های موجود برای خواص مقرّبین را بیان می‌کند، که) آنان بر تختهای بافته شده از تار طلا، تکیه زده و روبروی یکدیگر می‌نشینند، (در «درّ منثور» از حضرت ابن عبّاس تفسیر لفظ «موضونة» چنین نقل شده است،) و چنان پسرانی در نزد آنان حاضر می‌باشند، که همیشه بچه باقی می‌مانند، و با در دست گرفتن اشیای ذیل رفت و آمد می‌کنند، جام مخصوص آب نوشیدن، آفتابه و چنان جام شراب خواری که از شراب جاری پر شده باشد، (که تحقیقش در سوره‌ی «صافات» گذشته است،) و از آن سردردی متوجّه آنان نخواهد شد، و نه در عقل، از آن، رخوت و سستی پیش می‌آید، (تحقیق این هم در سوره‌ی «صافات» گذشته است،) و چنان میوه‌ای که آنان بپسندند و گوشت مرغی که دلخواه‌شان باشد، و برای آنان زنانی سرخ رنگ و گشاده چشم می‌باشد، (مراد از آن حورانند که رنگشان) مانند مروارید پوشیده (شده در صدف، برای نگهداری صاف و شفّاف می‌باشد،) این پاداشی برای اعمال آنان است، (و) در آنجا نه سر و صدایی می‌شنوند، و نه سخن بیهوده‌ی دیگری، (شرابی می‌نوشند که از چیزهایی که زندگی از آنها مکدّر باشد، کاملاً پاک باشد،) فقط (از هر جهت) صدای سلام، سلام به گوش می‌رسد، (چنان که خداوند در آیه‌ی ۲۳ سوره‌ی «رعد» می‌فرماید: ﴿وَالْمَلَـٰئِكَةُ يَدخلُونَ عَلَيْهِمْ مِن كُلِّ بَابٍ سلامٌ عَـلَيْكُمْ﴾ و در آیـه‌ی ۱۰ سوره‌ی «یونس» آمده است: ﴿تَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ﴾ و این دلیل اکرام و اعزاز است، الغرض از هر نوع لذّت و مسرّت روحانی و جسمانی به درجه‌ی اعلیٰ بهره می‌برند، این پاداش سابقین بود، که بیان شد) و (سپس پاداش اصحاب یمین به تفصیل بیان می‌گردد، یعنی) اصحاب یمین چه وضع نیکویی دارند، این اجمال قبل از تفصیل، از آن جهت تکرار شد، که فاصله‌ای از ذکر قبلی پدید آمده بود، و سپس نیکویی آن بیان می‌گردد، که) آنان در باغهایی به سر می‌برند که در

آنها درخت کُنار بی‌خار، و موز لابلای، و سایه دراز و آب جاری و میوه به کثرت وجود دارد، که هیچگاه تمام نمی‌شوند، (آن چنان‌که میوه‌های دنیا با گذشت فصل‌شان تمام می‌شوند، اینها تمام نخواهند شد) و نه آنها تحت کنترل قرار می‌گیرند، (چنان‌که در دنیا صاحبان باغها آنها را تحت کنترل خود قرار می‌دهند،) و فرشهایی برافراشته؛ (زیرا در جایی که آنان در آن قرار می‌گیرند، بسیار مرتفع می‌باشند، و چون مقام، مقام خوشی و عیش است، و اصولاً بدون زن کامل نمی‌باشد، بنابر این در ذکر اسباب عیش، وجود زن معلوم است؛ لذا در آینده ضمیر ﴿أَنشَأْنَـٰهُنَّ﴾ را به سوی آنها راجع نموده و آنها را یاد کرده است، که) ما، زنان (آنجا) را (که شامل حورهای جنّت و زنان دنیا می‌باشند، چنان‌که در «روح المعانی» به اسناد ترمذی حدیثی مرفوع نقل شده است، که مراد از زنان که آفرینش جدید آنان در این آیه ذکر شده، زنان نازیبای دنیا هستند، که در خصوص آنان فرموده که ما آنها را) به طور ویژه‌ای ساختیم، (که سپس به تفصیلش می‌پردازد، که) ما آنها را دوشیزه آفریدیم، (باوجود انجام عمل جماع به آنها، بکارت را از دست نخواهند داد، چنان‌که در «درّ منثور» از حضرت ابوسعید و مرفوعاً روایت شده، و) محبوب هستند (که حرکات و شمایل ناز و کرشمه، حسن و جمال آنان، همه دلربا و دوست داشتنی هستند، و زنان اهل جنّت تمام) هم سن هستند، (تحقیق این در سوره‌ی «ص» گذشت) همه‌ی این امور مخصوص اصحاب یمین می‌باشند، سپس بیان نمود که اصحاب یمین گروه‌های مختلفی می‌باشند، که) گروه بزرگی از (جمع آنان از) گذشتگان می‌باشد، و گروه بزرگی از بازماندگان می‌باشد، (بلکه تعداد «أصحاب الیمین» از متأخّرین نسبت به متقدّمین بیشتر می‌باشد، چنان‌که در احادیث تصریح شده است، که مجموعه‌ی مؤمنین این امّت نسبت به مؤمنان امم گذشته بیشتر می‌باشند، بدین صورت که اصحاب یمین این امّت بیشتر

می‌باشند؛ زیرا اکثریت مقرّبین در متقدّمین در آیه‌ی فوق ثابت شد، وقتی اصحاب الیمین از نظر درجه از مقرّبین پایین‌تر هستند، پاداش آنها هم کمتر خواهد بود، پس توجیه آن این‌که در پاداش مقرّبین بیشتر آن وسایل زندگی ذکر شده است که مرغوب شهر نشینان است، و در پاداش اصحاب یمین وسایلی ذکر شده که بیشتر مرغوب روستاییان می‌باشد، و این اشاره به آن است که بین این دو گروه، چنان تفاوتی برقرار می‌شود که در میان شهرنشینان و روستاییان می‌باشد، کذا فی‌الروح) و (سپس ذکر عقاب و عذاب کفّار به میان می‌آید که) اصحاب الشمال چه وضعیت بدی دارند، (و تفصیل این اجمال (از این قرار است که) آنان در آتش و آب جوش و سایه‌ای از دود سیاه می‌باشند، که نه سرد می‌باشد و نه شادی‌آور (سایه عموماً دو نفع در بردارد، یکی جسمانی که آن راحتی برودت و سردی است، دوم روحانی که لذّت و شادمانی می‌باشد، و در آنجا هیچ یک از این دو حاصل نمی‌شود، و این همان دودی است که ذکرش قبلاً در سوره‌ی «الرحمٰن» به لفظ «نحاس» آمده بود، سپس علّت این عذاب را بیان می‌فرماید، که) آنان قبل از این (در دنیا) بسیار خوشحال بودند، و (در غرور این خوشحالی) بر گناه بسیار بزرگ (شرک و کفر) اصرار می‌ورزیدند، (خلاصه‌ی مطلب این‌که ایمان نیاورده بودند،) و (سپس کفر آنان بیان می‌گردد که آن است که در عدم تلاش حق، دخلی بیشتر دارد، یعنی آنان) چنین می‌گفتند که وقتی ما مردیم و خاک و استخوان شدیم، پس آیا (بعد از این) ما برای بار دیگر زنده خواهیم شد، و آیا آبا و اجداد گذشته‌ی ما (زنده کرده می‌شوند، چون بعضی از کفّار زمان پیغمبرﷺ، منکر قیامت نیز بودند، در خصوص آنان می‌فرماید که) شما بگویید که تمام گذشته و آینده، در تاریخی مقرر، جمع کرده خواهند شد، پس (از جمع شدن) ای گمراهان و تکذیب کنندگان، شما از درخت زقوم خواهید خورد، و از آن شکم پر

خواهید کرد، و بعد از آن مانند شتر تشنه آب جوش خواهید نوشید، (الغرض) این میهمانی آنان در قیامت خواهد بود.

معارف و مسایل

فضیلت ویژه سوره‌ی واقعه و هدایات عبرت آموز حضرت عبدالله بن مسعود رضی الله عنه به هنگام وفات

ابن کثیر با استناد به ابن عساکر، از ابوظبیه چنین نقل فرموده است که حضرت عثمان ذی‌النورین به هنگام وفات حضرت عبدالله بن مسعود، جهت عیادت، پیش او رفت و از او پرسید: **«ما تشتکی»** چه ناراحتی داری؟ او فرمود: **«ذنوبی»** یعنی از گناهانم نگرانم، باز او پرسید: **«ما تشتهی»** یعنی چه می‌خواهی؟ او فرمود: **«رحمة ربی»** یعنی رحمت پروردگارم را می‌خواهم. آنگاه حضرت عثمان فرمود: برای شما طبیبی می‌آورم، او فرمود: **«الطبیب امرضنی»** که پزشک مرا مریض کرده است؟! سپس حضرت عثمان فرمود: که از بیت المال عطیه‌ای برای شما می‌فرستم. جواب داد: **«لا حاجة لی فیها»** به آن نیازی ندارم، حضرت عثمان فرمود: عطیه را قبول کن که بعد از شما به درد دخترانت می‌خورد. حضرت عبدالله فرمود: آیا شما در این فکر هستید که دخترانم پس از وفات من به فقر و فاقه مبتلا خواهند شد؟ من در این فکر نیستم چراکه من به آنان تأکید کرده‌ام که هر شب سوره‌ی «واقعه» را تلاوت کنند؛ زیرا از آن حضرت ﷺ، شنیده‌ام که فرمود: **«من قراء سورة الواقعة کل لیلة لم تصبه فاقة أبدا»**[1]، هر آن کسی که همه شب سوره واقعه را تلاوت بکند هرگز به تنگدستی گرفتار نخواهد شد. ابن کثیر پس از نقل این روایت با سند ابن عساکر جهت تأکید آن، اسناد دیگری را از کتب دیگر، نیز تقدیم نموده است.

---

۱ - ابن کثیر.

﴿إِذَا وَقَعَتِ ٱلْوَاقِعَةُ﴾ ابن‌کثیر فرموده است: واقعه یکی زا نامهای روز قیامت است؛ زیرا در وقوع آن هیچ مجالی برای شکّ و شبهه وجود ندارد.

﴿لَيْسَ لِوَقْعَتِهَا كَاذِبَةٌ﴾ «كاذبة» مانند عافية و عاقبة مصدر است، یعنی در وقوعش هیچ کذبی راه ندارد، و بعضی کاذبة را به معنای تکذیب گرفته‌اند، و معنایش روشن است، یعنی نمی‌توان آن را تکذیب کرد.

﴿خَافِضَةٌ رَّافِعَةٌ﴾ یعنی واقعه‌ی قیامت بسیاری از اقوام و افراد بلند پایه را خوار و ذلیل می‌کند، و بسیاری از انسانها و ملّتهای ضعیف را سربلند می‌کند.

از حضرت ابن‌عبّاس در تفسیر این آیه چنین منقول است که هدف بیان کردن هولناکی و عارض شدن دگرگونیهای عجیب و غریب است، چنان‌که به هنگام انقلاب سلطنتها و حکومتها مشاهده می‌شود، که مافوق ماتحت، و ماتحت مافوق قرار می‌گیرد، و فقیر ثروتمند، و ثروتمند گدا می‌شود[1].

حاضرین میدان حشر سه گروه می‌شوند

﴿وَكُنتُمْ أَزْوَٰجاً ثَلَـٰثَةً﴾ ابن‌کثیر فرموده است: تمام مردم در روز قیامت به سه گروه تقسیم می‌شوند، گروهی در جانب راست عرش قرار می‌گیرد، و آنان کسانی هستند نامه‌ی اعمال آنها به دست راستشان داده می‌شود، و آنان در جانب راست عرش جمع کرده می‌شوند، که همه‌ی آنها اهل جنّت می‌باشند.

گروه دوم در جانب چپ عرش جمع کرده می‌شوند، و نامه‌ی اعمال‌شان به دست چپ‌شان داده می‌شود، که همه‌ی آنها اهل جهنّم می‌باشند، نعوذ بالله از تباهی‌شان.

گروه سوم سابقین هستند که با قرب مقام، و امتیاز خاصّی در جلوی

۱- روح.

عرش، جایگاه‌شان می‌باشد، و این‌گروه شامل انبیا، رسل، صدّیقین، شهدا و اولیاءالله می‌باشند، که نسبت به اصحاب الیمین از تعداد کمتری برخوردارند، و ذکر هر سه گروه در آخر سوره‌ی با این سلسله می‌آید، و آثار آن، هنگام مرگ محسوس می‌گردد، که این شخص از کدام گروه می‌باشد.

﴿وَٱلسَّٰبِقُونَ ٱلسَّٰبِقُونَ﴾ امام احمد به روایت حضرت عایشه‌ی صدّیقه روایت کرده است که رسول خداﷺ، از اصحاب کرام پرسید: آیا شما می‌دانید که سبقت کنندگان به سوی ظل (سایه‌ی) الله در روز قیامت چه کسانی می‌باشند؟ صحابه عرض نمودند که: خدا و رسولش بهتر می‌دانند. آن‌حضرتﷺ، فرمود: کسانی هستند که هرگاه به سوی حق دعوت شوند، آن را می‌پذیرند، و هرگاه از آنان حق مطالبه شود آن را ادا می‌نمایند، و در حق دیگران چنان قضاوت می‌کنند، که در حق خود می‌کنند.

حضرت مجاهد فرموده است: مراد از سابقین انبیاعلیهم‌السلام، هستند.

ابن سیرین فرموده است که: سابقین کسانی می‌باشند، که به سوی دو قبله بیت المقدس و کعبه نماز خوانده‌اند.

حضرت امام حسن بصری و قتاده فرموده‌اند: در هر زمانی سابقین می‌باشند، و بعضی از مفسّرین فرموده‌اند که هر کسی جلوتر به سوی مسجد برود، او از سابقین به حساب می‌آید.

علاّمه ابن‌کثیر پس از نقل تمام اقوال فوق الذکر، فرموده است: تمام آنها به جای خود صحیح ودرست می‌باشند، اختلافی در آنها نیست؛ زیرا که سابقین کسانی می‌باشند که در دنیا به سوی کارهای نیک سبقت جسته‌اند، هر انسانی که در این جهان به سوی اعمال صالح از دیگران سبقت بگیرد، در آخرت از سابقین به شمار می‌رود؛ زیرا پاداش آخرت موافق با

عمل، داده می‌شود.

﴿ثُلَّةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ ○ وَ قَلِيلٌ مِنَ الْأَخِرِينَ﴾ لفظ «ثلة» با ضم ثاء به جماعت و گروهی ثلّة گفته می‌شود، و زمخشری گفته است که به گروه بزرگی ثلة گفته می‌شود[1].

مراد از اوّلین و آخرین چه کسانی هستند؟

در اینجا تقسیم به اوّلین و آخرین در دو مقام ذکر شده است: نخست در سلسله‌ی سابقین مقرّبین، دوم در سلسله‌ی اصحاب الیمین یعنی عموم مؤمنان، در جای نخست که ذکر از سابقین به میان آمد، این فرق بیان گردید، که سابقین مقرّبین از گذشتگان گروه بسیار بزرگی می‌باشند، و از آخرین بسیار کم؛ هم چنان‌که از آیه‌ی مذکور معلوم می‌گردد، و در جای دوم در ذکر سلسله‌ی اصحاب الیمین در اوّلین و آخرین لفظ: «ثلة» بکار رفته است، یعنی اصحاب الیمین از اوّلین گروه بسیار بزرگی می‌باشند، و نیز از آخرین گروه بسیار بزرگی خواهند بود؛ ﴿ثُلَّةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَ ثُلَّةٌ مِنَ الْأَخِرِينَ﴾.

اکنون آنچه قابل توجّه است آن است که اوّلین و آخرین چه کسانی هستند، در این خصوص دو قول از مفسّرین منقول است:

یکی آنکه از زمان حضرت آدم علیه السلام، گرفته تا قرب زمان خاتم‌الانبیاء ﷺ همه‌ی مردم اوّلین هستند، و از خاتم تا قیامت همه‌ی مخلوقات آخرین می‌باشند، این تفسیر را ابن ابی حاتم از مجاهد و حسن بصری با سند، نقل نموده، و ابن جریر آن را مختار خویش قرار داده است، و در خلاصه‌ی تفسیر «بیان القرآن» نیز همین تفسیر انتخاب شده است، که قبلاً بیان گردید، و در استدلال بر آن حدیث حضرت جابر را نقل کرده است، و نیز آن را ابن عساکر با سند خویش چنین نقل فرموده است، وقتی آیه‌ی: ﴿ثُلَّةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ ○ وَ قَلِيلٌ مِنَ الْأَخِرِينَ﴾ نازل گردید، حضرت عمر بن

---

۱ - روح.

خطاب با تعجّب عرض کرد: یا رسول الله، آیا سابقین در امّتهای گذشته از ما بیشترند یا کمتر؟ آیه‌ی بعدی پس از گذشت یک سال نازل گردید، ﴿ثُلَّةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَ ثُلَّةٌ مِنَ الْآخِرِينَ﴾ آنگاه رسول خداﷺ، فرمود: «**اسمع يا عمر ما قد أنزل الله، ثلة من الاولين و ثلة من الاخرين، الا من آدم اِلَيّ ثلة، و امتى ثلة**»الحدیث[1].

ای عمر! بشنو آنچه را خداوند نازل فرموده است که گروه بزرگی از اوّلین و گروه بزرگی از آخرین می‌باشد، و آگاه باش که از آدم تا من یک گروه است، و امّت من یک گروه می‌باشد، و نیز حدیث حضرت ابوهریره که حضرت امام احمد و ابن ابی حاتم آن را روایت کرده‌اند این مطلب را تأیید می‌نماید و حدیث از این قرار است که وقتی آیه‌ی ﴿ثُلَّةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ ○ وَ قَلِيلٌ مِنَ الْآخِرِينَ﴾ نازل گردید، بر اصحاب کرام، گران تمام شد که ما نسبت به امتهای گذشته کمتریم، سپس آیه‌ی بعدی یعنی ﴿ثُلَّةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَ ثُلَّةٌ مِنَ الْآخِرِينَ﴾ نازل گردید، پس رسول خداﷺ، فرمود: امیدوارم که شما امّت محمّدی در قبال کل مخلوقات، یک چهارم، یک سوم،بلکه نصف اهل جنّت باشید، و در نصف دیگر نیز سهمی خواهید داشت[2].

در نتیجه، چنین معلوم می‌شود که در مجموع، بیشتر اهل جنّت را امّت محمّدی تشکیل خواهد داد، ولی استدلال به این دو حدیث فوق، به یک اشکال مواجه است، و آن این‌که «قلیل من الاخرین» در باره‌ی سابقین مقربین و «ثلة من الاخرین» در باره اصحاب الیمین آمده است.

در «روح المعانی» در خصوص پاسخ به آن آمده است، که علّت اندوهگین شدن اصحاب کرام و حضرت عمر این می‌تواند باشد که فکر می‌کردند نسبتی که در خصوص سابقین است در مورد اصحاب یمین و اهل جنّت هم صادق باشد، که در نتیجه آمار ما نسبت به کلّ اهل جنّت بسیار کم خواهد بود، و چون در مقام تشریح اصحاب الیمین «ثلة من الاخرین» نازل

---

۱ - ابن کثیر.

۲ - ابن کثیر.

گردید این شک برطرف گردید؛ زیرا از آن، مفهوم می‌شود که آمار امّت محمّدی نسبت به کلّ اهل جنّت بیشتر خواهد بود، اگر چه تعداد آنها در گروه سابقین بسیار کمتر می‌باشد؛ زیرا از مجموع امّتهای گذشته تعداد زیادی از انبیاء علیهم‌السلام، می‌باشد، که کم بودن امّت محمّدی در مقابل آنان موجب اندیشه و اندوه نمی‌باشد.

امّا ابن‌کثیر، ابوحیان، قرطبی، روح المعانی، مظهری و غیره تفسیر دوم را ترجیح داده‌اند، که مراد از اوّلین و آخرین دو طبقه از همین امّت، هستند، و اوّلین امّت مردمان قرون اولیه اصحاب کرام و تابعین و غیره می‌باشند، که در حدیث، زمان آنان به «خیرالقرون» تعبیر شده است، و مراد از آخرین، مردم بعد از قرون اولیه می‌باشند.

ابن‌کثیر نسبت به سند حدیث مرفوعی که از حضرت جابر در تأیید تفسیر اوّل آمده بود، فرموده است: «**و لکن فی اسناده نظر.**» و در استدلال به تفسیر دوم آیاتی را از قرآن مجید آورده است که در آنها «خیرالامم» بودن امّت محمّدی ذکر شده است، مانند آیه‌ی ۱۱۰ سوره‌ی «آل عمران» ﴿**كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّة أُخْرِجَتْ لِلنَّاس**﴾ و غیره، و فرموده است که این بسیار بعید می‌باشد که آمار سابقین مقرّبین در خیرالامم نسبت به امّتهای گذشته کمتر باشد؛ بنابر این راجح آن است که مراد از: «ثلة من الاولین» قرون اولی از این امّت است، و مراد از «قلیل من الاخرین» مردم بعد از قرون اولی است، که آمار سابقین مقرّبین در این قرون، کمتر می‌باشد.

علاّمه ابن‌کثیر در تأیید این نظریه، قول حضرت امام حسن‌بصری را به روایت ابن‌ابی‌حاتم، چنین بیان فرموده است، که او آیه‌ی السابقون را تلاوت نموده و فرموده است: سابقین جلوتر از ما گذشته‌اند، امّا خداوند ما را در ردیف اصحاب الیمین داخل بفرما. و در روایت دیگری از حضرت امام حسن‌بصری این عبارت هم نقل شده است که او در تفسیر «ثلة من الاولین»

فرموده است که «**ثلة ممن مضیٰ من هذه الامة**» یعنی مراد از لفظ اولین در آیه‌ی فوق سابقین این امّت هستند.

هم چنین امام محمّد بن سیرین فرموده است، که علما در باره‌ی: ﴿**ثُلَّةٌ مِّنَ ٱلْأَوَّلِينَ ۝ وَ قَلِيلٌ مِّنَ ٱلْأَخِرِينَ**﴾ چنین گفته‌اند و توقّع داشته‌اند که مراد از اوّلین و آخرین، همه از این امّت می باشند[1].

و در «روح المعانی» در خصوص تأیید تفسیر دوم حدیث مرفوعی به سند حسن، از حضرت ابوبکره، چنین منقول است که: «**اخرج مسدد فی مسنده و ابن المنذر والطبرانی و ابن مردویه بسند حسن عن ابی بکرة، عن النبیﷺ فی قوله سبحانه ﴿ثُلَّةٌ مِّنَ ٱلْأَوَّلِينَ وَ ثُلَّةٌ مِّنَ ٱلْأَخِرِينَ﴾ قال هما من هذه الامة**» یعنی مسدد در مسندش و ابن المنذر، طبرانی و ابن مردویه با سند حسن از حضرت ابوبکر روایت فرموده‌اند، که رسول خداﷺ، در تفسیر آیه‌ی ﴿**ثُلَّةٌ مِّنَ ٱلْأَوَّلِينَ وَ ثُلَّةٌ مِّنَ ٱلْأَخِرِينَ**﴾ فرمود که: هر دو گروه از این امّت می‌باشند، و نیز بسیاری از محدّثین حدیث مرفوعی با سندی ضعیف، از حضرت ابن عبّاس نقل کرده‌اند که: «**هما جمیعاً من امتی**» یعنی هر دو گروه اولین و آخرین از امّت من می‌باشند. بر طبق این تفسیر در ابتدای آیه ﴿**وَ كُنتُمْ أَزْوَٰجاً ثَلَـٰثَةً**﴾ مخاطب امت محمدی است، و هر سه گروه از این امّت می باشند.

در تفسیر «مظهری» علّت بعید به نظر رسیدن تفسیر نخست را این دانسته است که آیات قرآنی دلالت واضح و روشن دارند که امّت محمّدی از همه امتهای گذشته افضل است، و بدیهی است که برتری و فضیلت یک امّت به آن است که تعداد طبقه‌ی اعلیٰ در آن بیشتر باشد؛ بنابر این، این امر بعید به نظر می‌رسد که آمار سابقین مقرّبین، در افضل الامم کمتر باشد.

در آیات قرآنی خصوصاً در آیه‌ی ۱۱۰ سوره‌ی «آل عمران» ﴿**كُنتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلناس**﴾ و آیه‌ی ۷۸ سوره‌ی «الحج» ﴿**لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى**

---

۱ - ابن کثیر.

اَلنَّاس﴾ فضیلت و برتری امّت محمّدی بر همه‌ی امّتها ثابت است، و ترمذی، ابن ماجه و دارمی از حضرت بهز بن حکیمؓ، روایت کرده‌اند و امام ترمذی سند آن را حسن قرار داده است، بدین الفاظ، که: «**انتم تتمون سبعین أمة أنتم اخیرها و اکرمها علی الله تعالیٰ**» شما تتّمه‌ی هفتاد امّت هستید که از مجموع آنها شما آخر و در نزد خداوند بیشتر از همه اکرم و افضل می‌باشید.

امام بخاری از حضرت عبدالله بن مسعود روایت کرده است که رسول‌خداﷺ، فرمود که: آیا شما به این راضی هستید که یک چهارم اهل جنّت باشید؟ ماعرض کردیم بی‌شک ما به این راضی هستیم، پس آن‌حضرتﷺ، فرمود: «**والذی نفسی بیده انی لارجوان تکونوا نصف اهل الجنة**»[1]. یعنی قسم به ذاتی که روح من در قبضه‌ی اوست امیدوارم که شما (امّت محمّدی) نصف اهل جنّت خواهید شد.

امام ترمذی، حاکم و بیهقی از حضرت بریده روایت کرده‌اند و امام ترمذی سند آن را حسن و حاکم صحیح قرار داده است، که رسول خداﷺ، فرمود: «**اهل الجنة مائة و عشرون صفاً ثمانون منها من هذه الامة، و اربعون من سائر الامم**»[2]، یعنی کلّ اهل بهشت صد و بیست صف می‌باشند که هشتاد صف از آن به این امّت اختصاص دارد، و چهل صف دیگر در بین سایر امّتها مشترک می‌باشد.

در روایات فوق تعداد اهل جنّت از امّت محمّدی نسبت به سایر امّتها در بعضی جا یک چهارم، و در جای دیگر نصف، و در این رایت دو ثلث ذکر شده است؛ تعارضی بین این روایات وجود ندارد؛ زیرا احادیث متضمّن تخمین آن‌حضرتﷺ، می‌باشد، و این مقدار در اوقات مختلف می‌تواند کمتر یا بیشتر باشد، والله اعلم.

---

۱ - مظهری. ۲ - مظهری.

﴿عَلَىٰ سُرُرٍ مَّوْضُونَةٍ﴾ ابن جریر، ابن ابی حاتم، بیهقی و غیره در باره‌ی «موضونة» نقل کرده‌اند که آن پارچه‌ای است که با طلا زر بافت شود، ﴿وِلْدَانٌ مُخَلَّدُونَ﴾ مراد آن است که آنان برای همیشه در حالت بچگی می‌مانند، و در معرض تغییر سنی و سایر تغییرات قرار نمی‌گیرند، و در باره غلمان اهل جنّت تحقیق راجح آن است که آنان نیز مانند حوران در خود جنّت آفریده می‌شوند، و خدمتگزاران اهل جنّت قرار می‌گیرند، و از روایات حدیث ثابت است که در نزد هر یک از اهل بهشت هزاران خادم می‌باشد[1].

﴿بِأَكْوَابٍ وَ أَبَارِيقَ وَكَأْسٍ مِّن مَّعِينٍ﴾ «أکواب» جمع کوب است که به جام‌های بهشت که در آنها، آب نوشیده می‌شود، اطلاق می‌گردد، و «أباریق» جمع ابریق است و به آن آفتابه‌ای ابریق گفته می‌شود که دارای لوله‌ای باشد، «کأس» به لیوان مختص شراب گفته می‌شود، و مراد از «معین» آن است که آن شراب از چشمه‌ی جاری آورده می‌شود.

﴿لَّا يُصَدَّعُونَ﴾ از صداع مشتق است که به معنای سردرد است، در دنیا در اثر نوشیدن شراب سرگیچی و سردرد پیش می‌آید، و شراب بهشت از آن پاک و خالی است.

﴿وَ لَا يُنزِفُونَ﴾ معنای اصلی نزف کشیدن کل آب چاه است، و مراد از آن در اینجا خالی شدن سر از عقل است.

﴿وَ لَحْمِ طَيْرٍ مِّمَّا يَشْتَهُونَ﴾ یعنی گوشت مرغ مرغوب و دلخواه، در حدیث آمده است که چون اهل بهشت گوشت مرغ را تقاضا کنند، آن گوشت بر اساس خواست آنان که کباب باشد یا پخته فوراً آماده شده، در حضور آنان حاضر می‌گردد[2].

﴿وَ أَصْحَـٰبُ ٱلْيَمِينِ مَآ أَصْحَـٰبُ ٱلْيَمِينِ﴾ اصحاب یمین شامل مؤمنین

---

۱ - مظهری.
۲ - مظهری.

متّقی و اولیاءالله و مسلمانان گنهکار هم می‌باشد؛ که گناه بعضی با فضل خداوند و از بعضی دیگر با شفاعت نبی و یا ولی آمرزیده شده است، و بعضی از ابتلا به عذاب و یافتن کیفر خود، از گناه خود پاک شده، داخل اصحاب الیمین می‌گردند؛ زیرا آتش جهنّم در حق مؤمن گنهکار، عذابی نیست. بلکه تدبیری جهت از بین بردن آثار گناه است[1].

﴿فِی سِدْرٍ مَّخْضُودٍ ○ وَ طَلْحٍ مَّنضُودٍ ○ وَ ظِلٍّ مَّمْدُودٍ ○ وَ مَآءٍ مَّسْكُوبٍ﴾ نعمتهای جنّت بی‌شمار و بی‌قیاس و بی‌مثال‌اند، لذا آنچه قرآن مجید ذکر می‌نماید مطابق میزان فکر و مطلوب و پسندیده مخاطبین است، از تفریحات و میوه‌هایی که مأنوس عرب بود، چندتایی در اینجا ذکر گردیده است.

﴿فِی سِدْرٍ مَّخْضُودٍ﴾ «سدر» به درخت کُنار می‌گویند و «مخضود» آن کُناری است که بی‌خار باشد، و از سنگینی ثمر خم شده باشد، و کُنارهای جنّت مانند کُنارهای دنیا نیستند، بلکه هر دانه از آن به اندازه سبویی می‌باشد، و در طعم و مزه با کُنارهای دنیا هیچ مناسبتی ندارند[2].

﴿وَ طَلْحٍ مَّنضُودٍ﴾ «طلح» درخت موز است، «منضود» آن‌که میوه‌اش تو در تو باشد، هم چنان‌که خوشه‌ی موز است.

﴿وَ ظِلٍّ مَّمْدُودٍ﴾ سایه‌ی طولانی در حدیث صحیحین آمده است که: سایه‌ی بعض درختان جنّت به قدری طولانی می‌باشد که مرد اسب سوار تا مدّت صد سال نمی‌تواند آن را طی کند.

﴿وَ مَآءٍ مَّسْكُوبٍ﴾ آب جاری آنکه بر روی زمین جاری باشد.

﴿وَ فَـٰكِهَةٍ كَثِيرَةٍ﴾ «کثیره» هم به آن معناست که تعداد میوه‌ها بسیار است، و نیز به این معناست که انواع و اقسام آن بسیار است.

﴿لَّا مَقْطُوعَةٍ وَ لَا مَمْنُوعَةٍ﴾ مراد از «مقطوعه» آن است که با پایان یافتن

---

۱ - مظهری.

۲ - هکذا فی الحدیث.

فصل خویش، تمام شود، چنان‌که وضع عموم میوه‌های دنیا چنین است، که بعضی در فصل تابستان به‌دست می‌آیند که با پایان یافتن فصل، پایان می‌پذیرند و بعضی در زمستان و فصل بهار پدید آمده که پس از پایان یافتن فصل خود، پایان می‌یابد، امّا میوه‌ی بهشت دایمی است که همیشه و در تمام فصلها موجود است، و مراد از «ممنوعه» هم این است که هم چنان‌که باغبانان در دنیا از چیدن میوه جلوگیری می‌کنند میوه‌ی بهشتی از این آزاد است، که از چیدن آن هیچ ممانعتی وجود ندارد.

﴿**وَ فُرُشٍ مَّرْفُوعَةٍ**﴾ «فُرُش» جمع فراش، به معنای رختخواب یا فرش است، و مرتفع بودن فرشها اوّلاً از آن جهت می‌باشد، که خود مکان مرتفع هست. ثانیاً از آن جهت که این فرشها بر زمین نیستند، بلکه بر روی تختها می‌باشند. ثالثاً از آن جهت که خود فرشها هم ضخیم می‌باشند، و بعضی از مفسّرین مراد از فرش را در اینجا زن گرفته‌اند؛ زیرا زن هم به فراش تعبیر می‌شود، چنان‌که در حدیث آمده است: «**الولد للفراش**» که مراد از فراش در اینجا زن است، و ذکر صفات زنان جنّت در آیات سابق نیز قرینه‌ای است[1]. بنابر این لفظ «مرفوعه» به اعتبار رفعت درجه به معنای پایه بلند و بالا می‌باشد.

﴿**إِنَّآ أَنشَأْنَـٰهُنَّ إِنشَآءً**﴾ «إنشاء» به معنای آفریدن است، و مرجع ضمیر «هن» زنان جنّت می‌باشند، اگر چه در آیات گذشته نزدیک، ذکری از آنان نیست؛ امّا با اندک فاصله‌ای در مقام ذکر سابقون ذکر آنها آمده بود؛ لذا می‌تواند ضمیر به سوی آنان برگردد، و اگر مراد از فراش در آیه‌ی مذکور، زنان بهشتی باشند، پس راجع شدن ضمیر به سوی آنان بدیهی است، و نیز در ذکر اسباب عیش، چون فرش، رختخواب و غیره دلالتی بر وجود زنان هست، بنابر این می‌تواند ضمیر به سوی آنان برگردد.

---

۱ - مظهری.

معنای آیه این است که: ما آفرینش و خلقت زنان بهشت را بر یک اندازه‌ی خاصّی قرار دادیم و این اندازه‌ی خاص برای حوران جنّت از آن جهت است، که آنان در جنّت بدون تولّد آفریده شده‌اند، و مراد از آفرینش خاص زنان دنیا که در جنّت می‌روند، آن است، که کسی که در دنیا بد شکل و سیاه رنگ و پیر باشد، او در شکلی زیبا جوان و رعنا آفریده می‌شود.

ترمذی و بیهقی از حضرت انس روایت کرده‌اند که رسول خداﷺ، در تفسیر ﴿إِنَّآ أَنشَأۡنَـٰهُنَّ﴾ فرمود: زنانی که در دنیا پیر کهن‌سال سفید موی و بد شکل بودند، در آفرینش جدید نوجوان آفریده می‌شوند، و بیهقی به روایت حضرت عایشه‌ی صدّیقه بیان نموده است که روزی رسول‌خداﷺ، به خانه تشریف آورد، پیرزنی نشسته بود، آن‌حضرتﷺ، فرمود: که این کیست؟ عرض کردم: که از نظر خویشاوندی خاله‌ی من می‌باشد، سپس آن‌حضرتﷺ، به صورت مزاح و شوخی فرمود: «**لا تدخل الجنة عجوز**» پیرزن داخل جنّت نمی‌شود، او بسیار غمگین شد، و در بعضی روایات آمده است که به گریه افتاد، پس رسول خداﷺ، او را تسلّی داد و حقیقت سخن‌خود را بیان نمود که به هنگام دخول جنّت پیرزن نمی‌مانند، بلکه جوان شده داخل می‌گردند، و این آیه را تلاوت فرمود[1].

﴿أَبۡكَارًا﴾ جمع بکر با کسر باء است، که به دختر دوشیزه گفته می‌شود، مراد این‌که آفرینش زنان بهشت به گونه‌ای است که بعد از هر مباشرت، چون دوشیزگان می‌باشند.

﴿عُرُبًا﴾ با ضم عین و راء جمع عروب است و به زنی گفته می‌شود که فریفته‌ی شوهر و در نزد او محبوب باشد.

﴿أَتۡرَابًا﴾ جمع ترب با کسر تا، به معنای هم سن و سال است، که در خاک با هم بازی کرده‌اند، و در جنّت مردان و زنان هم سن و سال می‌باشند، و در بعضی روایات آمده است که سنّ همه‌ی اهل جنّت سی و سه سال

---

۱ - مظهری.

می‌باشد[1].

﴿ثُلَّةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ ○ وَ ثُلَّةٌ مِنَ الْآخِرِينَ﴾ به گروه بزرگ «ثلة» می‌گویند و راجع به تفسیر اوّلین و آخرین دو نظریه از مفسّرین در بیان «سابقون» ذکر گردید، پس اگر مراد از اولین از زمان حضرت آدم گرفته تا زمان حضرت ختمی مرتبت باشد و از آخرین از زمان خاتم الانبیاﷺ، باشد، چنان‌که بعضی از مفسّرین فرموده‌اند، پس حاصل آیه این می‌باشد که آمار اصحاب الیمین یعنی مؤمنین متّقین در مجموع امّتهای گذشته، یک گروه بزرگ و به تنهایی از این امّت نیز یک گروه بزرگ می‌باشد، و این هم برای فضیلت امّت محمّدی چندان کم نیست، که این به تنهایی با امّتهای هزاران پیامبر برابری کند، در صورتی که زمان این امّت نسبت به زمان گذشته بسیار کمتر است، علاوه بر آن، این مجال در لفظ «ثلة» وجود دارد که تعداد ثلة آخرین از ثلة اوّلین بیشتر باشد. و اگر تفسیر دوم مراد باشد پس هر دو گروه اوّلین و آخرین، از این امّت می‌باشند، چنان‌که امام بغوی از حضرت ابن عبّاس و امام طبرانی و ابن مردویه از حضرت مسدد نقل کرده‌اند که رسول خداﷺ، در تفسیر این آیه فرمود که: **«هما من امتی»** یعنی هر دو گروه اوّلین و آخرین از امت من هستند، پس بنابر این ثابت می‌گردد که این امّت از سابقین اولین، چون صحابه و تابعین و دیگر مقرّبین تا آخر زمان، کلاً محروم نخواهد شد، اگر چه تعدادشان کم باشد، و تعداد مؤمنین متقین و اولیاءالله در کلّ امّت اوّل و آخر بسیار زیاد می‌باشد، و هیچ گاه این امّت از اصحاب الیمین خالی نمی‌باشد، و حدیث حضرت معاویه در صحیحین بر آن گواه است که رسول خداﷺ، فرمود: گروهی در امّت من همیشه بر حق پایدار خواهد ماند، و با هزاران مخالف او به کار رشد و هدایت ادامه خواهد داد، و مخالفت کسی به او ضرری نخواهد رسانید، و این گروه تا قیام قیامت به کار خود مشغول خواهد بود.

---

۱ - مظهری.

نَحْنُ خَلَقْنَـٰكُمْ فَلَوْلَا تُصَدِّقُونَ ﴿۵۷﴾ أَفَرَءَيْتُم مَّا تُمْنُونَ ﴿۵۸﴾ ءَأَنتُمْ
ماشمارا آفریدیم پس‌چرا تصدیق‌نمی‌کنید. آیا‌می‌بینید آبی‌را که شما می‌چکانید. آیا شما

تَخْلُقُونَهُۥٓ أَمْ نَحْنُ ٱلْخَـٰلِقُونَ ﴿۵۹﴾ نَحْنُ قَدَّرْنَا بَيْنَكُمُ ٱلْمَوْتَ وَ مَا نَحْنُ
آن را می‌آفرینید یا ما آفریننده‌ایم. ما مقدر کردیم بین شما مرگ را و ما

بِمَسْبُوقِينَ ﴿۶۰﴾ عَلَىٰٓ أَن نُّبَدِّلَ أَمْثَـٰلَكُمْ وَنُنشِئَكُمْ فِى مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿۶۱﴾
عاجز نیستیم. از اینکه عوض بیاوریم مانند شما، و بیافرینیم شما را در آنچه نمی‌دانید.

وَ لَقَدْ عَلِمْتُمُ ٱلنَّشْأَةَ ٱلْأُولَىٰ فَلَوْلَا تَذَكَّرُونَ ﴿۶۲﴾ أَفَرَءَيْتُم مَّا
و شما دانستید آفرینش اولی را، پس چرا به یاد نمی‌آورید. آیا می‌بینید آنچه را که

تَحْرُثُونَ ﴿۶۳﴾ ءَأَنتُمْ تَزْرَعُونَهُۥٓ أَمْ نَحْنُ ٱلزَّٰرِعُونَ ﴿۶۴﴾ لَوْ نَشَآءُ
می‌کارید. آیا شما می‌رویانید آن را، یا ما هستیم رویاننده. اگر می‌خواستیم

لَجَعَلْنَـٰهُ حُطَـٰمًا فَظَلْتُمْ تَفَكَّهُونَ ﴿۶۵﴾ إِنَّا لَمُغْرَمُونَ ﴿۶۶﴾ بَلْ نَحْنُ
می‌کردیم آن را گیاه درو شده، پس صحبت می‌کردید. که ما مدیون شدیم. بلکه ما

مَحْرُومُونَ ﴿۶۷﴾ أَفَرَءَيْتُمُ ٱلْمَآءَ ٱلَّذِى تَشْرَبُونَ ﴿۶۸﴾ ءَأَنتُمْ أَنزَلْتُمُوهُ مِنَ
محروم ماندیم. آیا می‌بینید آبی را که شما می‌نوشید. آیا شما آن را نازل کردید از

ٱلْمُزْنِ أَمْ نَحْنُ ٱلْمُنزِلُونَ ﴿۶۹﴾ لَوْ نَشَآءُ جَعَلْنَـٰهُ أُجَاجًا فَلَوْلَا تَشْكُرُونَ ﴿۷۰﴾
ابر، یاماهستیم‌نازل‌کننده.اگرمی‌خواستیم‌می‌کردیم‌آن‌راشور،پس‌چراسپاسگزاری‌نمی‌کنید

أَفَرَءَيْتُمُ ٱلنَّارَ ٱلَّتِى تُورُونَ ﴿۷۱﴾ ءَأَنتُمْ أَنشَأْتُمْ شَجَرَتَهَآ أَمْ نَحْنُ
آیا می‌بینید آتش را که روشن می‌کنید. آیا شما آفریده‌اید درخت آن را، یا ما هستیم

ٱلْمُنشِـُٔونَ ﴿۷۲﴾ نَحْنُ جَعَلْنَـٰهَا تَذْكِرَةً وَ مَتَـٰعًا لِّلْمُقْوِينَ ﴿۷۳﴾ فَسَبِّحْ
آفریننده. ما قرار دادیم آن را یادآور، و مورد استفاده اهل جنگل. پس یاد کن به پاکی

بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ ﴿۷۴﴾
نام پروردگار بزرگ خود را.

خلاصه‌ی تفسیر

ما (اوّلاً) شما را آفریده‌ام، (و خود شما آن را می‌پذیرید،) پس چرا (باوجود این‌که این نعمتی است، و باوجودی که دلیلی است بر این‌که خداوند بر اعاده‌ی حیات قدرت دارد، نسبت به توحید و وقوع قیامت) تصدیق نمی‌کنید، (سپس آفرینش و تفصیل اسباب بقای آن، ذکر گردیده است، که) خبر دهید منی که شما آن را (به رحم زنان) می‌رسانید، آیا شما آن را انسان می‌آفرینید، یا این‌که آفریدگار ما هستیم، (بدیهی است که ما آن را می‌آفرینیم، و) ما بین شما (در وقتی معیّن) مرگ را مقدّر کردیم، (مقصود این که آفریدن و سپس نگهداشتن آن، تا موقع خاصی، فقط کار ماست، باز نشان می‌دهد که هم چنان‌که آفریدن ذات انسان و ابقای آن کار ماست، باقی نگهداشتن صورت فعلی شما نیز کار ماست، پس) ما عاجز نیستیم از این‌که بجای شما (انسان) دیگری را مانند شما بیافرینیم، و شما را در صورتی بیافرینیم که نمی‌دانید، (بجای صورت انسان در صورت حیوانی مسخ کنیم، که به آن گمان نمی‌رود،) و (باز تنبیهی است بر دلیل آن، که) شما از آفرینش‌باخبر هستید، (که آن به واسطه‌ی قدرت ما بوده است،) پس چرا درنمی‌یابید، (تا بفهمید و قدر آن نعمت را بجا بیاورید، و با اقرار به توحید بر حیات بعد از مرگ، استدلال کنید، سپس تنبیه دیگری آمده است، که) خبر دهید که آیا آنچه شما (بذری را که در زمین) می‌کارید، شما آن را می‌رویانید، یا این‌که ما رویاننده آن هستیم، (شما در افشاندن بذر در زمین اندکی دخالت دارید، امّا بیرون آوردن آن از زمین، کار چه کسی است؟ سپس نشان می‌دهد، که هم چنان‌که رویاندن آن، از زمین کار ماست،

استفاده‌ی شما از آن درخت، نیز موقوف بر قدرت و حکمت ماست، هم چنان‌که قبلاً فرموده بود، یعنی) اگر ما بخواهیم آن (محصول) را ریز ریز می‌کنیم، (دانه بیرون نمی‌آید، و برگها خشک شده، ریز ریز می‌شوند،) سپس شما حیران می‌مانید، که (اکنون) زیانکار شدیم، (در سرمایه ما خسارت وارد شده، آن چنان خسارتی) بلکه کاملاً محروم شدیم، (کل سرمایه از بین رفت، سپس تنبیه سوم را بیان می‌کند، که) خبر دهید آبی را که می‌نوشید، آیا شما آن را از ابر می‌بارانید؟ یا این‌که ما باراننده‌ی آن هستیم، (و قابل نوشیدن کردن آن، نعمتی دیگر از طرف ماست، که) اگر می‌خواستیم آن را تلخ می‌کردیم، پس چرا شکر بجا نمی‌آورید، (و بزرگترین شکر اعتقاد به توحید و ترک کفر است، سپس تنبیه چهارم را می‌آورد که) پس خبر دهید آتشی را که شما روشن می‌کنید، درخت آن را (که از آن آتش بیرون می‌آید، و در آخر آیه‌ی ۸۰ سوره‌ی «یٰس» ذکرش آمده است، و هم چنین همه‌ی وسایلی که از آن آتش پدید می‌آید،) آیا شما آفریده‌اید؟ یا این‌که آفریدگار ما هستیم، ما آن را وسیله یادآوری (آتش دوزخ یا قدرت عجیب خویش) و مورد استفاده مسافران قرار دادیم، (یاد آوری استفاده دینی است، و استفاده دنیوی پختن غذا بر آن است، و تخصیص مسافران برای انحصار نیست؛ بلکه از آن جهت است که کمیاب شدن آتش در سفر، چیز عجیبی تصوّر می‌شود، که در متاعاً، به آن اشاره دارد، که استفاده از آتش، نیز به واسطه‌ی قدرت ماست،) پس (کسی که چنان قوی و تواناست) به نام آن پروردگار عظیم الشان خود تسبیح (و تحمید) بگویید (که کمال ذات و صفات مقتضی حمد و ثناست، و تحقیق تسبیح نام و غیره، در آخرین آیه سوره‌ی «رحمٰن» گذشت.)

معارف و مسایل

از ابتدای سوره تا اینجا منقسم شدن مردم در محشر به سه گروه و احکام و پاداش و کیفر هر یکی از آنها، ذکر گردید، و در آیات فوق الذکر هشداری به آن دسته از مردم گمراهی است، که نسبت به قیام قیامت و زندگی بعد از مرگ، اصلاً معتقد نیستند، و یا این‌که در عبادت خداوند، دیگران را شریک می‌گردانند، و این آیه از آن غفلت و جهالت انسان پرده برداشته است، که او را در چنین نسیان و فراموشی انداخته است، و توضیح آن از این قرار است:

آنچه در عالم کاینات موجود است، و یا دارد بوجود می‌آید، و یا در آینده پدید می‌آید، آفرینش و بقای آنها و نیز مورد استفاده قرار گرفتن آنها برای انسان، همه و همه در حقیقت آثار قدرت و حکمت حق تعالیٰ جلّ شأنه است، و اگر پرده‌های اسباب در میان نباشند و انسان آفرینش همه آنها را بدون آن اسباب ببیند مجبور به ایمان آوردن خواهد شد، امّا خداوند دنیا را دارالامتحان قرار داده است؛ بنابر این، آنچه در این عالم پدید می‌آید، تحت حجاب اسباب پدید می‌آید، و خداوند متعال با قدرت کامل و حکمت بالغه‌ی خویش، در میان اسباب و مسبّبات، چنان رابطه‌ی مستحکمی برقرار نموده است، که هر کجا سببی یافت شود، مسبب بر آن مترتّب گردد، و بیننده آنها را لازم و ملزوم یکدیگر می‌پندارد، و دیده‌های ظاهربین، مبتلای سلسله اسباب شده آفرینش کاینات را به سوی این اسباب نسبت می‌دهند، و به نیرو و قدرت اصلی فاعل که گرداننده این اسباب و مسبّبات است، التفاتی نمی‌کنند.

حق تعالی در آیات مذکور اوّلاً حقیقت آفرینش خود انسان را روشن نمود، و سپس از حقیقت آفرینش ضروریات انسانی پرده برداشت، و خود انسان را مورد خطاب قرار داده، سؤالاتی ایراد نموده به وسیله‌ی آنها به



اصل جواب راهنمایی فرمود؛ زیرا در آن سؤالها ضعف اسباب و علّت عدم خلاّقیت آنها را روشن نموده است.

نخستین آیه، از آیات فوق الذکر یعنی آیه‌ی: ﴿نَحْنُ خَلَقْنَـٰكُمْ﴾ ادعایی است و آیات مابعد دلایل آن هستند، نخست بر آفرینش انسان سؤالی ایراد نمود که انسان غافل چون شبانه روز مشاهده می‌کند که از اختلاط و آمیزش زن و مرد حمل مستقر می‌گردد، و سپس جنین در رحم مادر پرورش یافته، آماده می‌شود و پس از نه ماه، به صورت یک انسان کامل متولّد می‌شود، دیده انسان غافل در مشاهده روزمره فقط بر این اساس است که آمیزش مرد و زن را با همدیگر علّت حقیقی آفرینش انسان می‌پندارد، لذا نخست از او سؤال شد که:

﴿أَفَرَءَيْتُم مَّا تُمْنُونَ ۝ ءَأَنتُمْ تَخْلُقُونَهُۥٓ أَمْ نَحْنُ ٱلْخَـٰلِقُونَ﴾ یعنی ای انسان اندکی بیندیش که در آفرینش طفل جز آن‌که تو یک قطره آب منی به محل خاص رحم می‌رسانی، دخالت دیگری نداری، پس از این آیا اطّلاع داری که بر آن قطره‌ی آب منی چه ادواری گذشته است، و چه تغییراتی پدید آمده است، و چگونه در آن استخوان و گوشت و پوست پیوند شده، و چگونه در وجود این عالم اصغر، چه نوع دستگاه لطیف و نازکی جهت تحصیل غذا، تولید خون و پدید آوردن روح حیوانی و سپس بینایی، شنوایی، گویایی، چشایی، فکر و اندیشه نصب شده است، و در وجود یک انسان کارخانه‌های بسیاری به کار گذاشته شده است، که نه پدر از آن اطّلاع دارد و نه مادر، باوجودی که تمام این فعل و انفعال در شکم او انجام می‌گیرد، خلاصه این‌که اگر عقل در دنیا کاره‌ای هست؟ پس چرا نمی‌فهمد.

آیا وجود انسانی مشتمل بر تمام این حکمتهای عجیب و غریب، خود بخود بدون آفریننده‌ای خلق شده است؟ و اگر آفریننده‌ای هست پس او کیست؟ مادر و پدر اطّلاع ندارند، که چه ساخته شده، و چگونه ساخته

شد، و آنها نمی‌دانند که پسر به‌وجود می‌آید یا دختر. آن چه قدرت و نیرویی است که در سه پرده‌ی تاریک شکم مادر و رحم و آن پرده‌ای که جنین را در رحم احاطه نموده و همراه با بچه بیرون می‌آید؟! این وجود زیبا و جمیل، سمیع و بصیر و متفکّر و اندیشمند را آماده کرده است، و اگر در اینجا کسی نعره‌ی «فتبارك الله أحسن الخالقين» را بلند نکند، او از چشم، عقل کور و نابینا می‌باشد، سپس در آیات بعدی نشان داد که ای انسان تو پس از خلق شدن و به کار افتادن، در وجود و بقا و تمام امور خود، باز نیازمند ما، هستی، و ما هم از اکنون برای مرگ شما وقتی مقرّر کرده‌ایم، و در سنین که قبل از مرگ به تو عنایت شده، تو خود را خودمختار می‌دانی، این از اشتباهات توست؛ زیرا ما اکنون قدرت داریم که تو را نیست و نابود کنیم، و بجای شما قوم دیگری بیافرینیم، و نیز این توان را داریم که بجای از بین بردن، شما را به صورت حیوان و یا جمادی تبدیل کنیم، در آیه‌ی: **﴿نَحْنُ قَدَّرْنَا بَيْنَكُمُ الْمَوْتَ وَ مَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ ﴿۶۰﴾ عَلَىٰ أَن نُّبَدِّلَ أَمْثَـٰلَكُمْ وَ نُنشِئَكُمْ فِي مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾** به مطالب فوق اشاره شده است، و در مقدر نمودن موت و آمدن آن در وقت معیّن، اشاره به این است که شما در بقای خود نیز خود مختار نیستید، بلکه بقایتان تا مدّت معیّنی است.

حق تعالی شما را دارای قوت، قدرت، عقل و حکمت قرار داده است، تا شما بتوانید با استفاده از آنها، کارهای زیادی را انجام دهید، و حاصل آیه **﴿وَ مَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ﴾** این است که کسی نیست تا از اراده‌ی ما سبقت جسته و بر مشیّت ما غالب آید، و ما همانگونه که بخواهیم می‌توانیم انجام دهیم، **﴿عَلَىٰ أَن نُّبَدِّلَ أَمْثَـٰلَكُمْ﴾** یعنی بجای شما قومی دیگر مانند شما بیاوریم، **﴿وَ نُنشِئَكُمْ فِي مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾** و شما را در صورتی در بیاوریم که شما آن را نمی‌دانید، و یکی از آن صورتها این است که بمیرید و خاک شوید، و این نیز می‌تواند باشد که به شکل یکی از حیوانها مسخ شوید، هم

چنان که امّتهای گذشته مسخ می‌شدند، و به صورت میمون و خوک تبدیل می‌گشتند، و این نیز ممکن است که شما به شکل سنگ و جماد در آیید.

﴿أَفَرَءَيْتُم مَّا تَحْرُثُونَ﴾ بعد از پرده برداشتن از بی‌اطّلاعی انسان غافل و مبتلا به اسباب طبیعی، نسبت به آفرینش خویش و مالک و خالقش، به همان منوال از حقیقت غذای او که مایه حیات اوست، پرده برداشته شد، و از او سؤال شد که بذری را که بر زمین می‌افشانید، قدری در آن بیندیشید که کردار شما در پروراندن یک درخت به چه میزان دخیل است، اگر فکر کنید پاسخی ندارید جز آن‌که بگویید که مداخله کشاورز در آن، بیش از این نیست که او فقط زمین را شخم زده و کود داده و نرمش کرده است، تا جوانه ضعیفی که از بذر می‌رویَد سختی زمین سد راهش قرار نگیرد، کلّیّه‌ی عملکرد کشاورز روی این محور می‌چرخد و چون درخت نمودار شد تمام سعی او روی نگهداری آن دور می‌زند.

امّا بیرون آوردن درخت از دانه و بذر، نه در حد توان اوست، و نه او می‌تواند مدّعی باشد که من آن را رویانیده‌ام، باز همان سؤال مطرح می‌شود که چه کسی این درخت زیبا را از داخل دانه پنهان در زمین، زیر چندین من خاک، مشتمل بر چندین هزار فواید آفرید؟ جواب آن جز این نیست که قدرت کامل و صنعت عجیب مالک و خالق کاینات، آفریدگار آن است، پس بدین شکل نسبت به آب که انسان با نوشیدن آن زنده می‌ماند و آتش که به آن غذا می‌پزد و صنعتهای خویش را از آن به‌کار می‌اندازد، آفرینش همه‌ی آنها را با این قبیل پرسش و پاسخ ذکر نموده است. و در پایان به‌طور خلاصه بیان فرمود که:

﴿نَحْنُ جَعَلْنَـٰهَا تَذْكِرَةً وَ مَتَـٰعاً لِّلْمُقْوِينَ﴾ «مقوین» از اقوا و آن از قوا مشتق است، که به معنای صحرا و بیابان می‌آید، پس معنای مقوی صحرانشین و مراد از آن مسافری است که بسا اوقات در بیابان در صدد

تهیّه‌ی غذا قرار می‌گیرد، و مقصود آیه آن‌که تمام این آفرینشها نتیجه‌ی قدرت و حکمت ما می‌باشد.

﴿فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ﴾ نتیجه‌ی ضروری و عقلی آن باید، این باشد که انسان بر قدرت کامل خداوند و توحید او، ایمان بیاورد، و به نام ربّ عظیم خود تسبیح بخواند؛ زیرا این شکّریه‌ی نعمتهای اوست.

فَلَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ ﴿۷۵﴾ وَ إِنَّهُ لَقَسَمٌ لَوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ ﴿۷۶﴾ إِنَّهُ
پس قسم می‌خورم به فرو رفتن ستارگان. و این قسمی است اگر بدانید بزرگ. یقیناً این

لَقُرْءَانٌ كَرِيمٌ ﴿۷۷﴾ فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ ﴿۷۸﴾ لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ ﴿۷۹﴾
قرآنی است باعزت. نوشته‌شده درکتابی پوشیده. کسانی به‌آن دست می‌زنند که پاک آفریده شده‌اند.

تَنزِيلٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ ﴿۸۰﴾ أَفَبِهَٰذَا الْحَدِيثِ أَنتُم مُّدْهِنُونَ ﴿۸۱﴾ وَ
نازل شده از طرف پروردگار جهانیان. آیا در این کلام سستی نشان می‌دهید. و

تَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ أَنَّكُمْ تُكَذِّبُونَ ﴿۸۲﴾ فَلَوْلَا إِذَا بَلَغَتِ
سهم خود را این بر می‌دارید که آن را تکذیب می‌کنید. پس چرا نیست که وقتی برسد

الْحُلْقُومَ ﴿۸۳﴾ وَأَنتُمْ حِينَئِذٍ تَنظُرُونَ ﴿۸۴﴾ وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنكُمْ وَلَٰكِن
جان به حلقوم. و شما در آن زمان می‌نگرید. و ما نزدیکتریم به او از شما و باز

لَّا تُبْصِرُونَ ﴿۸۵﴾ فَلَوْلَا إِن كُنتُمْ غَيْرَ مَدِينِينَ ﴿۸۶﴾ تَرْجِعُونَهَا
شمانمی‌بینید. پس‌چرا نیست اگر هستید شمادر فرمان‌کسی. پس‌چرا برنمی‌گردانید آن‌را

إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ ﴿۸۷﴾ فَأَمَّا إِن كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ ﴿۸۸﴾ فَرَوْحٌ وَ
اگر هستید راستگو. پس اگر او هست از مقرّبان پس راحت و

رَيْحَانٌ وَ جَنَّتُ نَعِيمٍ ﴿۸۹﴾ وَأَمَّا إِن كَانَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ ﴿۹۰﴾ فَسَلَامٌ
رزق است و باغ پرنعمت. و اگر او هست از اصحاب الیمین. پس سلامتی باد

لَّكَ مِنْ أَصْحَـٰبِ ٱلْيَمِينِ ﴿۹۱﴾ وَ أَمَّآ إِن كَانَ مِنَ ٱلْمُكَذِّبِينَ ٱلضَّآلِّينَ ﴿۹۲﴾
بر تو از اصحاب یمین. و اگر هست او از تکذیب کنندگان گمراه.

فَنُزُلٌ مِّنْ حَمِيمٍ ﴿۹۳﴾ وَ تَصْلِيَةُ جَحِيمٍ ﴿۹۴﴾ إِنَّ هَـٰذَا لَهُوَ حَقُّ
پس پذیرایی است از آب جوش. و انداختن در آتش. یقیناً این امر شایسته

ٱلْيَقِينِ ﴿۹۵﴾ فَسَبِّحْ بِٱسْمِ رَبِّكَ ٱلْعَظِيمِ ﴿۹۶﴾
یقین است. پس بخوان به پاکی نام رب خودرا که بزرگتراست.

خلاصه‌ی تفسیر

(پس از بیان امکان بعث، یعنی زندگی پس از مرگ، که وقوع آن از قرآن ثابت است و شما قرآن را نمی‌پذیرید،) پس من به غروب ستارگان قسم می‌خورم که اگر قدری بیندیشید، این قسمی است بسیار بزرگ، (و قسم بر این می‌خورم) که این (قرآن که بر پیامبرﷺ، نازل می‌شود، به اعتبار مُنزّل بودنش از جانب خداوند،) قرآنی است بسیار مکرّم، که (جلوتر) در کتاب (لوح) محفوظ مندرج بوده است، (و لوح محفوظ به گونه‌ای است) که جز فرشتگان پاک (که کاملاً از گناه پاک هستند) کسی دیگر (از شیاطین و غیره) به آن قدرت دسترسی را ندارد، (پس اطّلاع یافتن از مطالب آن، بالاتر از آن است و نزولش از آنجا تا زمین به واسطه‌ی فرشتگان است، و همین است نبّوت.

شیاطین توان و قدرت آوردن آن را ندارند، تا این‌که این احتمال وجود داشته باشد، که از جهت کهانت و غیره در نبوّت شبهه‌ای پدید آید، چنان‌که خداوند در آیه‌ی ۱۹۳ سوره‌ی «شعراء» فرموده است: ﴿**نَزَلَ بِهِ ٱلرُّوحُ ٱلْأَمِينَ**﴾ و نیز در آیه‌ی ۲۱۰ همین سوره‌ی فرموده است: ﴿**وَ مَا تَنَزَّلَتْ بِهِ ٱلشَّيَـٰطِينُ**﴾ پس ثابت شد که) این (قرآن مجید) از جانب ربّ العالمین نازل

شده است، (که از مدلول لفظ کریم به آن اشاره شده بود، قسم به غـروب ستارگان، در اینجا به اعتبار مفهوم و مقصدش چـنان است کـه در ابـتدای سوره‌ی «نجم» آمده است، و در آنجا بیان شد که غـروب سـتارگان نـظیر موصوف بودن آن‌حضرتﷺ، بالنبوة و منار الهدی است، که مقصود بالمقام می‌باشد. و هر چند قسمی که در قرآن آمده، به‌وجه دلالت بر مطلوب، همه از شأنی بلند برخوردارند، ولی در بعضی مقام جهت اظهار اهمّیّت خاص نسبت به مطلب، و تنبیه بیشتری بر آن، به عظیم بودن آن، تصریح شده است.

چنان که در اینجا و در سوره‌ی «والفجر» آمده است، حـاصل مـقام اجمالاً آن است که به تفصیل در آخرین رکوع سوره‌ی «شعراء» بیان شده است) پس (وقتی که ثابت شد که نزولش از جانب خداوند است،) آیا این کلام را سطحی می‌پندارید، (و آن را واجب التصدیق قرار نـمی‌دهید،) و (بالاتر از این مداهنت، این‌کـه) تکـذیب نـمودن آن را غـذای خـود قـرار می‌دهید، (و از این جهت از توحید و وقوع قیامت انکار می‌نمایید) پس (اگر این انکار به حق است، پس) وقتی که روح (کسی به هنگام مرگ) به حلقوم می‌رسد، و شما در آن لحظه (نشسته با نگاهی حسرت‌آمیز) نگاه می‌کنید، و ما (در آن زمان) نسبت به او (شخصی در حال مرگ) از شما نزدیک‌تر هستیم، (بیشتر از شما نسبت به وضع آن شخص مطلع هستیم؛ زیرا شما فقط وضع ظاهری او را می‌بینید، ولی ما بر وضع باطنی او هم، آگاه هستیم) ولی (این قرب علمی ما را) شما (در اثر جهل و کفر خویش) در نمی‌یابید، پس اگر حساب و کتابی از شما (فی‌الواقع) گـرفته نـمی‌شود، (هـم چـنان‌که شـما می‌پندارید،) پس چرا این روح را (به سوی بدن) بر نمی‌گردانید، (در حالی که شما خواهان آن هستید،) اگـر (در انکـار قـیامت و حسـاب) راسـتگو هستید، (مقصود ایـن‌که قـرآن، صـادق و بـه وقـوع بـعث، گـویاست؛ پس متقاضی وقوع، متحقّق است، و مانعی هم در آن نیست، در نتیجه وقوع ثابت

شد، و باوجود این، اصرار شما بر انکار، و نفی، مستلزم آن است که گویا شما تصوّر می‌کنید که روح در اختیار شماست، که اگر خداوند بخواهد مجدّداً آن را در روز قیامت در کالبد برگرداند، آن چنان‌که مقتضای قرآن است، ما نمی‌گذاریم که آن را برگرداند و نمی‌گذاریم بعث و برانگیختن به وقوع بپیوندد، از این جهت به شدت آن را نفی می‌کنید، و اگر نه کسی که خود را عاجز بداند، چگونه بعد از پی بردن به دلایل وقوع، به این شدّت آن را انکار می‌کند، و اگر شما آن را در اختیار خود می‌پندارید، قدرت خود را نشان دهید، و هنگامی که خواهان حیات شخصی قریب الموت هستید، و با مشاهده‌ی وضعش دلگیر می‌شوید، و ترحّم می‌کنید، نگذارید روحش از بدن بیرون آید، بلکه آن را باز به سوی بدنش برگردانید، وقتی که بر این قدرت ندارید که از بیرون آمدن روح از بدن، جلوگیری کنید، چگونه می‌توانید از آفرینش جدید، جلوگیری نمایید، پس چرا ادّعاهای بی‌جا می‌کنید؟

و چون مقام، مقام نفی قدرت است، که مستلزم نفی علم می‌باشد؛ بنابر این در جمله‌ی معترضه ﴿**نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ**﴾ علم کامل آن را نفی نمود، و چون این دلیل کافی، در حقّ آنها شافی قرار نگرفت، آنان را با جمله‌ی ﴿**لَّا تُبْصِرُونَ**﴾ توبیخ نمود، و چون بدین صورت، قدرت به اثبات رسید، در ضمن آن‌که دلیل بعث است، دلیل توحید نیز می‌باشد، و پس از این، کیفیت مجازات بیان می‌شود، که حتماً قیامت در وقت مقرّر خواهد آمد،) پس (وقتی که قیامت واقع می‌شود، کسی که جز مقرّبین باشد، (و مراد از مقرّبین کسانی هستند که ذکرشان در السابقون آمده بود) راحت و آسایش و غذا (ی با فراغت) و بهشت آرام از آن اوست، و کسی که جزو اصحاب الیمین باشد، (که ذکر آنان نیز در جمله و اصحاب الیمین آمده بود،) پس به او، گفته می‌شود که تو (از هر آفت و خطری) در امان هستی؛ زیرا جزو

اصحاب‌الیمین می‌باشی، (و این گفتار، چه در ابتدا باشد که به فضل خداوندی و یا توبه، مغفرت شده است، یا در انتها که پس از رسیدن به کیفر اعمالش، مغفرت شده باشد؛ و عدم ذکر روح و ریحان در اینجا جهت نفی نیست، بلکه اشاره به این است که این مقام، در وضعی پایین‌تر، از مقام سابقین است،) و کسی که جزو تکذیب کنندگان (و) گمراهان باشد پس با آبجوش و دخول در دوزخ پذیرایی خواهد شد، هر آینه این (که ذکر گردید) امری تحقیقی و یقینی است، پس به نام پروردگار عظیم الشأنت (که دارای چنین تصرّفاتی است،) تسبیح و (ستایش) کن.

معارف و مسایل

آیات سابق متضمّن دلایل عقلی ثبوت بعث بعد از مرگ بواسطه‌ی بیان قدرت کامل الهی، و آفرینش او در این جهان بود؛ سپس دلیل نقلی قرین با قسم حق تعالی بیان گردید.

﴿**فَلَآ أُقْسِمُ بِمَوَٰقِعِ ٱلنُّجُومِ**﴾ آوردن لفظ «لا» در ابتدای قسم محاوره‌ی عمومی است، مانند: «**لا والله**» و در قسمهای زمان جاهلیت. «**لا و أبيك**» مشهور است، بعضی حضرات لفظ «لا» را زاید دانسته‌اند و بعضی دیگر آن را چنین توجیه نموده‌اند که «لا» در چنین مواقعی برای نفی پندار مخاطب به کار می‌رود، که «لیس کما تقول» یعنی آن چنان‌که می‌گویی و می‌پنداری، نیست؛ بلکه حقیقت چیزی است که در آینده همراه با قسم بیان می‌شود.

«مواقع» جمع موقع مکان یا زمان غروب ستارگان است، در این آیه قسم به ستارگان را به هنگام غروب مقید نمود؛ چنان‌که در نخستین آیه‌ی سوره‌ی «نجم» ﴿**وَٱلنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ**﴾ نیز به هنگام غروب مقید شده است و حکمت این قید، آن است که انقطاع عمل هر ستاره‌ای به هنگام غروب از افق، مشاهده می‌گردد، که آثار آن از بین رفته است، و از این ثابت می‌گردد که

این ستارگان حادث و نیازمند قدرت خداوندانند، ﴿إِنَّهُ لَقُرْءَانٌ كَرِيمٌ ۝ فِى كِتَـٰبٍ مَّكْنُونٍ ۝ لَّا يَمَسُّهُۥٓ إِلَّا ٱلْمُطَهَّرُونَ﴾

جواب قسمی است که در آیات سابق، به مواقع النجوم یاد شده بود، در این آیات ذکر شده است؛ حاصل آنکه قرآن، مکرّم و محفوظ است، و گمان مشرکین که می‌گویند آن ساخته دست انسانی یا کلام القای شیطانی است، بسی بی‌جاست.

﴿فِى كِتَـٰبٍ مَّكْنُونٍ﴾ معنای لفظی آن کتاب مستور پوشیده است و مراد از آن، لوح محفوظ است.

﴿لَّا يَمَسُّهُۥٓ إِلَّا ٱلْمُطَهَّرُونَ﴾ در اینجا دو مسئله جای تأمّل، و در میان ائمّه‌ی تفسیر، مختلف فیه واقع شده است؛ نخست آن‌که با در نظر گرفتن قواعد نحو، در این جمله دو ترکیب امکان دارد: یکی آن‌که لفظ «مکنون» صفت اوّل کتاب و این جمله صفت دوم آن است، و مرجع ضمیر مفعول در «لا یمسّه» کتاب باشد، پس، در این صورت معنای آیه این‌است، که «کتاب مکنون» یعنی لوح محفوظ راکسی جز پاکان نمی‌تواند دست بزند، و بدیهی است که در این صورت مصداق «مطهرون» غیر از فرشتگان کسی دیگر نمی‌تواند باشد، تا بتواند به لوح محفوظ برسد، و نیز روشن‌است که در این صورت نمی‌تواند لفظ «مسّ» در مفهوم و معنای حقیقی خودش که دست زدن است باشد، بلکه مراد از آن معنای مجازی و لازمی که مطّلع شدن بر مطالب نوشته شده، در لوح محفوظ است، می‌باشد؛ زیرا دست زدن به لوح محفوظ کار فرشته مخلوقی نیست[1]. در خلاصه‌ی تفسیر از «بیان القرآن» که قبلاً گذشت همین ترکیب و همین مفهوم اختیار شده است.

احتمال دوم این‌که این جمله صفت قرآن باشد که در جمله‌ی ﴿إِنَّهُ لَقُرْءَانٌ كَرِيمٌ﴾ آمده، پس در این صورت ضمیر ﴿لَّا يَمَسُّهُۥٓ﴾ به سوی قرآن

---

۱ - قرطبی.

راجع می‌شود، و مراد از آن، صحیفه‌ای است که قرآن در آن نوشته شده باشد. و لفظ «مسّ» به معنای حقیقی خودش که دست زدن است می‌باشد، و نیازی به اختیار نمودن معنای مجازی نمی‌ماند؛ بنابر این، علاّمه قرطبی و گروهی دیگر از مفسّرین، این معنیٰ را ترجیح داده‌اند، و امام مالک فرموده است: از میان آنچه من در باره‌ی تفسیر ﴿**لَّا يَمَسُّهُ إِلَّا ٱلْمُطَهَّرُونَ**﴾ شنیده‌ام بهترین نظر آن است که در آیه‌ی ۱۳ سوره‌ی «عبس» آمده است که: ﴿**فِي صُحُفٍ مُكَرَمةٍ مَرفُوعَة مُطهرة بأيدى سفرة كرام بررة**﴾[۱]. و حاصل آن‌که این جمله صفت کتاب مکنون نیست، بلکه صفت قرآن مجید است و مراد از قرآن، آن صحیفه‌هایی است که به‌دست فرشته‌ی مأمور وحی، داده می‌شود.

مسئله دوم قابل توجّه و مختلف فیه در این آیه، آن است که مراد از «مطهرون» چه کسانی هستند؟ در نزد صحابه و تابعین و گروه بزرگی از مفسّرین مراد از آن فرشتگانی هستند که از معاصی و رذایل پاک و معصومند، و این قول از حضرت انس و سعید بن جبیر منقول است[۲]. و قول ابن عبّاس نیز همین است[۳]. و امام مالک نیز همین قول را اختیار فرموده است[۴].

بعضی از مفسّرین فرموده‌اند که مراد از قرآن همین مصحف است که در دست ماست، و مراد از «مطهرین» کسانی هستند که از نجاست ظاهری و معنوی یعنی حدث اصفر و اکبر پاک باشند، و مراد از حدث اصغر وضو نداشتن است که با وضو گرفتن زایل می‌گردد و حدث اکبر به جنابت و حیض و نفاس گفته می‌شود که برای ازاله‌ی آن باید غسل کرد و این تفسیر از

---

۱ - قرطبی و روح المعانی.
۲ - قرطبی.
۳ - ابن کثیر.
۴ - قرطبی.

حضرت عطاء، طاووس، سالم و امام محمّد باقر رحمهم الله، منقول است[۱].

پس در این صورت اگر چه جمله‌ی ﴿لَّا یَمَسُّهُ﴾ خبر است، امّا خبر در حکم انشاء یعنی نهی و منع تلقّی می‌گردد، و مقصود آیه این است که دست زدن به مصحف قرآن بدون وضو، جایز نیست، و مفهوم طهارت متضمّن این نیز هست که دست او باید از نجاست ظاهری پاک باشد و بدون وضو هم نباید باشد، و مبتلا به حدث اکبر جنابت یعنی جنب هم نباشد، قرطبی این تفسیر را اظهر دانسته و در تفسیر مظهری بر ترجیح این نظریه، اصرار شده است.

آنچه در خصوص مشرّف شدن حضرت فاروق اعظم عمر بن خطاب به اسلام آمده است، که او خواهرش را دید که قرآن می‌خواند، و از او خواست تا اوراق قرآن را ملاحظه کند، و خواهرش از دست زدن او به اوراق قرآن با خواندن این آیه، ممانعت نمود، که جز پاکان کسی نمی‌تواند به آن دست بزند، و فاروق اعظم مجبور شده غسل کرد و سپس آن اوراق را تلاوت نمود؛ نیز این تفسیر آخری را ترجیح می‌دهد، و روایاتی از احادیث را که غیر طاهر را از دست زدن به قرآن منع نموده است، نیز در ترجیح تفسیر اخیر، پیش کشیده‌اند.

امّا چون در این مسئله حضرت ابن عبّاس و حضرت انس و غیره اختلاف دارند که در گذشته به آن اشاره گردید، بسیاری از علما بر منع بی‌وضو از دست زدن به قرآن از استدلال به آیه‌ی مذکور صرف نظر نموده فقط به روایات حدیث تمسّک جسته‌اند[۲].

و روایات حدیث مورد نظر از این قرارند:

۱- امام مالک در مؤطا نامه‌ای از آن‌حضرت ﷺ، نقل کرده است که به عمرو بن حزم نوشته بود، در آن، این جمله هم بود که: **«لا یمسّ القرءان إلاّ**

۱- روح المعانی.

۲- روح المعانی.

طاهر»[1]. یعنی کسی که پاک نباشد نباید به قـرآن دست بـزنند، و در «روح المعانی» این روایت به حواله‌ی مسند عبدالرّزاق، ابن ابی داوود و ابن‌المنذر، نیز نقل شده است، و طبرانی و ابن مردویه از حضرت عبدالله بن عمر روایت نموده‌اند، که رسول خداﷺ، فرموده است: «**لا یمسّ القرءان إلاّ طاهر**»[2]. یعنی قرآن را جز کسی که پاک باشد نباید دست بزنند.

مسئله: با توجّه به روایات مذکور، جمهور امّت و ائمّه‌ی اربعه اتّـفاق دارند که بـرای دست زدن بـه قـرآن، طـهارت شـرط است و عـمل کـردن برخلاف آن گناه است، و پاک شدن دست از نجاست ظاهری و باوضو بودن و جنب نبودن همه، در این طهارت، داخل می‌باشند.

مسلک حضرت علی مرتضی، عبدالله بن مسعود، سعد بن ابی‌وقاص، سعید بن زید، عطاء، زهری، نخعی، حکم، حماد، امام مالک، امام شافعی و امام ابوحنیفه نیز همین است. و آنچه اختلاف اقوالی در بالا نقل شد، در این خصوص بود، که آیا این مسئله که از احادیث مذکور ثابت و در نزد جمهور امّت مسلّم است، از آیه‌ی مذکور قرآن نیز ثابت است یا خیر؟

بعضی مفهوم آیه و احادیث را یکی دانسته و از مـجموعه‌ی آیـه و احادیث مذکور، مسئله را ثابت نموده‌اند. وعدّه‌ای دیگر، از استلال به آیه مذکور، در اثر اختلاف اقوال صحابه، احتیاط نموده‌اند، و فقط به احادیث مذکور متمسک شده‌اند.

ولی مسلک همه مبتنی بر عدم جواز دست زدن به قرآن بدون وضو است، لذا اختلافی در اصل مسئله نیست؛ بلکه فقط در دلیل آن اخـتلاف وجود دارد.

مسئله: غلاف قرآن مجید که با مقوّی دوخته شده است، نیز در حکم قرآن می‌باشد، که دست زدن به آن نیز به اتفاق ائمّه‌ی اربعه ناجایز است؛

---

۱ - ابن‌کثیر.

۲ - روح‌المعانی.



البتّه بغچه دان قرآن مجید که چیزی جدا از قرآن است، اگر قرآن مجید در آن بسته بشود، دست زدن به آن، بدون وضو، نزد امام ابوحنیفه جایز است، امّا امام مالک و امام شافعی آن را نیز ناجایز می‌دانند[۱].

مسئله: دست زدن به قرآن با آستین و دامن لباس پوشیده، نیز بدون وضو جایز نیست؛ البتّه به‌طور جداگانه با دستمال و چادر می‌توان به آن دست زد[۲].

مسئله: علما فرموده‌اند که با تمسّک به این آیه به درجه‌ی اولی تلاوت قرآن برای جنب و حایض و اهل نفاس بدون غسل، جایز نمی‌باشد؛ زیرا وقتی که برای حروفی که در مصحف نوشته شده است، چنین تعظیمی واجب است، پس تعظیم اصل حروف که با زبان ادا می‌گردند، باید بیش از این مهمتر و واجب قرار داده شود؛ پس مقتضای آن، این است که تلاوت قرآن مجید، بدون وضو نیز جایز نباشد، ولی تلاوت آن بدون وضو چون از حدیث حضرت ابن عبّاس در بخاری و مسلم و از حدیث حضرت علی کرّم‌الله وجهه در مسند امام احمد از آن‌حضرتﷺ، ثابت است، بنابر این، فقها برای تلاوت آن، بدون وضو اجازه داده‌اند[۳].

﴿أَفَبِهَـٰذَا الْحَدِيثِ أَنتُم مُّدْهِنُونَ﴾ مدهنون از ادهان مشتق است که معنای لغوی آن چرب کردن با روغن است، و چون از مالیدن روغن اعضای نرم می‌گردد؛ لذا در معنای نرم شدن در مواقع ناجایز، و نیز در مفهوم نفاق مستعمل است، و در آیه‌ی مذکور این جمله به معنای نفاق در تصدیق آیات الهی و یا تکذیب آن، به کار رفته است.

﴿فَلَوْلَآ إِذَا بَلَغَتِ الْحُلْقُومَ ○ وَ أَنتُمْ حِينَئِذٍ تَنظُرُونَ ○ وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنكُمْ وَ لَـٰكِن لَّا تُبْصِرُونَ ○ فَلَوْلَآ إِن كُنتُمْ غَيْرَ مَدِينِينَ ○ تَرْجِعُونَهَآ إِن كُنتُمْ صَـٰدِقِينَ﴾

۱- مظهری.
۲- مظهری.
۳- مظهری.

در آیات سابق نخست به وسیله‌ی دلایل عقلی، و با بیان قسم از جانب حق تعالیٰ به ستارگان، به کیفیّت مقهور و مغلوب بودن آنها، اشاره شده، و دو امر به اثبات رسانیده شد:

نخست آن‌که قرآن کلام الهی است، و شیطان و جن و غیره نمی توانند در آن، کوچک‌ترین تصرفی بکنند، و هر چه در آن هست، همه بر حق است.

مسئله دوم آن‌که مسایل قرآنی از اهمّیّت خاصی که همانا آمدن قیامت و زنده شدن مردگان و حاضر شدن آنان به درگاه الهی است، برخوردار است، و در پایان با توجّه به تمام این دلایل، انکار کفّار و مشرکین نسبت به حقّانیت قرآن، و بعث بعدالموت در قیامت، بیان شده است، به نحوی که گویا با انکار قیامت و بعث بعد از مرگ، آنان مدّعی هستند که روح و جان‌شان، در قبضه و اختیار خودشان است، و در زندگی خود دخالتی دارند.

نسبت به ردنمودن این خیال باطل آنها، در آیات مذکور به یک انسان در حال مرگ مثالی زد، که چون روحش به حلقوم می‌رسد، و شما دوستان و احبابی که وضعیّت او را مشاهده می‌کنید، و به تقاضای محبّت و تعلقی که به او دارید، می‌خواهید که روحش از بدن خارج نشود، و زنده بماند، در حالی که همه‌ی شما به درماندگی و بیچارگی خود واقف هستید، و اعتراف می‌کنید که کسی نمی‌تواند این شخص نزدیک به مرگ را، نجات دهد. حق تعالی در این خصوص می‌فرماید که ما به اعتبار علم و قدرت نسبت به شما، به او نزدیکتر هستیم، و مراد از نزدیکی، اطّلاع به احوال ظاهری و باطنی و اقتدار بر آنهاست، و فرمود: مگر ملاحظه نمی‌کنید که ما چقدر به او نزدیک و بر او تسلّط داریم، که او تحت تصرّف ما قرار گرفته است؟!

نهایت آن‌که همه‌ی شما می‌خواهید که زندگی و روح او را نگهدارید، در حالی که توان آن را ندارید، ما به اعتبار علم و قدرت خویش به او

نزدیکتریم، و او تابع مشیّت و حکم ماست، و آنگاه که اخراج روح او را تصویب کرده‌ایم، روح او از بدن خارج خواهد شد، و کسی نمی‌تواند جلوی آن را بگیرد.

سپس ضمن تجسیم نمودن این مثال، می‌فرماید: اگر چنین می‌پندارید که خداوند نمی‌تواند شما را بعد از مرگ زنده کند، و شما چنان قدرتمند و توانا هستید که می‌توانید از مؤاخذه حق تعالیٰ خارج باشید، مقداری توان و قدرت خود را آزمایش کنید، و جلوی بیرون رفتن روح این شخص را بگیرید، و یا بعد از خروج آن را به بدنش برگردانید، پس اگر نمی‌توانید آن را انجام دهید، پس خود را خارج از قدرت گرفتن خداوند پنداشتن، و از برانگیخته شدن بعد از مرگ انکار نمودن، بسی حماقت و بی‌عقلی است.

﴿**فَأَمَّآ إِن كَانَ مِنَ ٱلْمُقَرَّبِينَ**﴾ در آیات ماقبل با دلایل گوناگون و عناوین مختلف، توضیح داده شد، که به پایان رسیدن زندگی دنیا، و عاجز ماندن دوستان و احباب و پزشکان در هنگام مرگ، روزی به مشاهده خواهد رسید، و هم چنین بطور قطع و یقین بدانید که بعد از مرگ زندگی و محاسبه اعمال خواهد آمد، و سپس رسیدن به پاداش و کیفر اعمال، نیز یقینی است، و کل مخلوق در این خصوص به سه گروه تقسیم خواهند شد، و پاداش هر یک در ابتدای سوره، به‌طور مجزّا جداگانه بیان شده است، که مجدّداً، در اینجا به‌طور اجمال ذکر گردید، که اگر این شخص از مقرّبین یعنی گروه سابقین است، پس در راحتی کامل و آرامش کاملی قرار خواهد گرفت، و اگر از مقرّبین و سابقین نیست ولی از اصحاب الیمین یعنی عموم مؤمنین صالحین می‌باشد، باز هم به نعمت‌های جنّت سرفراز خواهد شد، و اگر از گروه سوم یعنی اصحاب شمال و کفّار و مشرکین است، پس او با آتش جهنّم و آب جوش رو به رو قرار می‌گیرد، و در پایان فرمود: ﴿**إِنَّ هَٰذَا لَهُوَ حَقُّ ٱلْيَقِينِ**﴾ یعنی جزا و پاداشی که قبلاً ذکر گردید، بر حق و یقینی است، و

در آن برای شکّ و شبهه، جایی باقی نمی‌ماند.

﴿فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ﴾ در پایان سوره، به نبی اکرمﷺ، خطاب شد که نام پروردگار خویش را به پاکی یاد کن، یعنی او را از همه‌ی آنچه شایسته بارگاه او نیست، منزّه بدان، و این تسبیح شامل تسبیحات نماز و سایر تسبیحات، نیز می‌باشد، و چه بسا از نماز به لفظ تسبیح تعبیر شده است، پس این دستوری است برای اهتمام به نماز، والله سبحانه و تعالیٰ اعلم.

تمت سورة الواقعة بحمدالله و عونه ليلة الثلثاء، لعشرين من الربيع الثانى سنه ۱۳۹۱ هـ و تتلوه انشاءالله سورة الحديد.

وكذلك تمت ترجمة السورة صبيحة اليوم الاربعاء بخامس عشر من ذى‌الحجة سنه ۱۴۰۹ هـ ق والله المعين لاتمام بقية الترجمة.

***

سورة الحديد

سورة الحديد مدنية و هی تسع و عشرون آية و أربع ركوعات

سوره‌ی‌حدید درمدینه نازل‌شده ودارای بیست ونه‌آیه وچهار رکوع‌می‌باشد

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

شروع به‌نام‌خداکه بی‌حد مهربان‌و بی‌نهایت رحیم‌است

سَبَّحَ لِلّٰهِ مَا فِی اَلسَّمٰوٰتِ وَ اَلْأَرْضِ وَ هُوَ اَلْعَزِيزُ اَلْحَكِيمُ ﴿١﴾ لَهُ

به‌پاکی یادمی‌کنند خدارا آنچه درآسمانهاوزمین‌است واوست غالب باحکمت. برای‌اوست

مُلْكُ اَلسَّمٰوٰتِ وَ اَلْأَرْضِ يُحْيِ وَ يُمِيتُ وَ هُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٢﴾ هُوَ

پادشاهی آسمانهاو زمین، زنده‌می‌کند و می‌میراند، و او هرچیز را می‌تواند بکند. واوست

اَلْأَوَّلُ وَ اَلْأٰخِرُ وَ اَلظّٰهِرُ وَ اَلْبَاطِنُ وَ هُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿٣﴾ هُوَ اَلَّذِی خَلَقَ

از هرچیز اول واز هر چیزآخر و ظاهر و باطن، و او هرچیز را می‌داند. و اوست آنکه آفرید

اَلسَّمٰوٰتِ وَ اَلْأَرْضَ فِی سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اَسْتَوَىٰ عَلَى اَلْعَرْشِ يَعْلَمُ مَا يَلِجُ

آسمانها و زمین را در شش روز، سپس قرار گرفت بر تخت، می‌داند آنچه می‌رود

فِی اَلْأَرْضِ وَ مَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَ مَا يَنزِلُ مِنَ اَلسَّمَاءِ وَ مَا يَعْرُجُ

درداخل زمین وآنچه بیرون‌می‌آید از آن، وآنچه نازل می‌شود ازآسمان وآنچه بالا می‌رود

فِيهَا وَ هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنتُمْ وَ اَللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿٤﴾ لَهُ

درآن واو باشماست هر کجاکه شماهستید، وخدا آنچه‌را شمامی‌کنید می‌بیند. ازآن‌اوست

مُلْكُ ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَ ٱلْأَرْضِ وَ إِلَى ٱللهِ تُرْجَعُ ٱلْأُمُورُ ﴿۵﴾ يُـولِجُ ٱلَّـيْلَ فِـى
پادشاهی آسمانها و زمین، و بـه‌سوی خـدا بـر مـی‌گردد تـمام کـارها. داخـل‌می‌کند شب را در

ٱلنَّهَارِ وَ يُولِجُ ٱلنَّهَارَ فِى ٱلَّيْلِ وَ هُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ ٱلصُّدُورِ ﴿۶﴾
روز و داخل می‌کند روز را در شب، و اوست با خبر از اصل دلها.

خلاصه‌ی تفسیر

خدا را به پاکی یاد می‌کند هـر آنـچه در آسـمانها و زمـین است (از مخلوقات، چه با زبان قال، و یا به زبان حال) و اوست غالب (و) با حکمت (و) برای اوست سلطنت آسمانها و زمین، و اوست که حیات می‌بخشد و می‌میراند، و اوست که بر هر چیز قادر است، و او (از همه‌ی مخلوقات) اوّل و (از فنای ذاتی و صفاتی همه‌ی آنها) آخر (نیز) است (نه قبلاً هرگز عدم به او راه یافته و نه در آینده ممکن است که یک آن، عدم بر او پیش بیاید، لذا از همه آخر هم اوست،) و او (به اعتبار مطلق وجود، از روی دلایل) ظاهر و (به اعتبار کنه ذات بی‌نهایت) مخفی است، (کسی نمی‌تواند ذاتش را ادراک کند) و (اگر چه خود او تعالیٰ به گونه‌ای است که مخلوق او را از جـهتی می‌شناسند، و از جهاتی نمی‌شناسند، امّا او از هر حیث بر کل مخلوقات واقف است، و) او نسبت به همه چیز کاملاً داناست، (و) او (چنان توانـا) است که آسمان و زمین را در شش روز آفرید، و سپس بر عـرش (کـه بـه مثابه‌ی تخت پادشاهی است، چنان) قایم (و جلوه افروز) شد (که مناسب شأن اوست، و) او (است که) می‌داند آنچه داخل زمین می‌شود، (مانند آب باران) و آنچه از زمین بیرون می‌آید (مانند نباتات،) و آنچه از آسمان فرود مـی‌آید، و آنـچه در آن بـالا مـی‌رود (مـانند مـلایکه کـه نـزول و عـروج می‌نمایند، و مانند احکام که نازل می‌گردند، و اعمال بـندگان کـه صـعود می‌نمایند،) و (چنان که همه‌ی اینها را می‌داند، بر تمام احـوال شـما نـیز

واقف می‌باشد، و) او (بنابر علم و اطّلاع) در هر کجا که باشید با شماست، (نمی‌توانید در هیچ جا از او، پنهان شوید،) و او تمام اعمال شما را می‌بیند، و از آن اوست سلطنت آسمانها و زمین، و تمام امور، (اعم از جوهر و عرض،) به سوی او بر می‌گردند، (همه چیز در روز قیامت بر او عرضه می‌شود، در اینجا ضمن بیان توحید، قیامت نیز به اثبات رسید،) و او (اجزای) شب را در روز داخل می‌کند، (که در اثر آن روز طویل می‌شود) و او (اجزای) روز را در شب داخل می‌کند (که در اثر آن شب طویل می‌باشد، و او (با این قدرت علم، چنان است که) رازهای دلها را می‌داند.

معارف و مسایل

بعضی از خصوصیات سوره‌ی حدید

پنج سوره در احادیث به مسبّحات تعبیر شده است، و آن سوره‌هایی‌اند که در ابتدای آنها لفظ «سبّح» یا یسبّح» آمده است، از آن جمله یکی سوره‌ی «حدید» است که نخستین سوره، از آنهاست. دوم سوره‌ی «حشر» است. سوم «صف»)، چهارم «جمعه» و پنجم سوره‌ی «تغابن» است.

در سنن ابی‌داوود، ترمذی و نسائی از حضرت عرباض بن سارية روایت شده، که رسول خداﷺ، در شب‌ها، قبل از خواب سوره‌های مسبّحات را قرائت می‌نمود و می‌فرمود: در اینها آیه‌ای است که از هزار آیه افضل است.

ابن کثیر پس از نقل این روایت فرموده است که آن آیه‌ی افضل، این آیه‌ی سوره‌ی «حدید» است یعنی: **﴿هُوَ ٱلْأَوَّلُ وَ ٱلْأَخِرُ وَ ٱلظَّـٰهِرُ وَ ٱلْبَاطِنُ وَ هُوَ بِكُلِّ شَیْءٍ عَلِیمٌ﴾**.

از میان این پنج سوره‌ی در سه سوره‌ی حدید، حشر و صف لفظ:

«سبّح» به صیغه‌ی ماضی آمده است، و در دو سوره‌ی جمعه و تغابن «یسبّح» به صیغه‌ی مضارع آمده است، و می‌تواند اشاره به این باشد که ذکر و تسبیح الله تعالی همیشه و در همه‌ی زمانهای ماضی و مستقبل و حال، باید جاری و برقرار باشد[۱].

معالجه‌ی وسواس شیطانی

حضرت ابن‌عبّاس فرموده است: اگر گاهی اوقات شیطان در خصوص خداوند و دین برحق، در دل شما وسوسه‌ای انداخت، این آیه را به‌طور آهسته تلاوت کنید[۲].

در خصوص تفسیر این آیه و بیان معنای اول، آخر، ظاهر و باطن، از حضرات مفسّرین بیش از ده نظریه روایت شده است، که در بین آنها تعارضی وجود ندارد، و معنای لفظ اوّل مشخصی است یعنی به اعتبار وجود، او تعالیٰ از همه موجودات و کل کاینات مقدّم و اوّل است؛ زیرا بقیه‌ی موجودات را او آفریده است، لذا او باید اوّل از همه باشد، تا به آفرینش دیگران اقدام نماید.

بعضی در معنای «آخر» گفته‌اند که او بعد از فنا شدن همه‌ی موجودات باقی خواهد ماند، چنان‌که در آیه‌ی ۸۸ سوره‌ی «قصص» نسبت به آن تصریح شده است، و فنا اعم است از این‌که فنا و عدم واقع شود؛ چنان‌که در روز قیامت همه‌ی موجودات فنا می‌شوند، و یا این‌که اگر چه هم اکنون فنا نشوند؛ امّا امکان فنا و معدوم بودن آنها وجود داشته باشد، و به اعتبار ذات خود خالی از خطر عدم، نباشد، که در هنگام موجودیّت می‌توان آن را فانی گفت؛ مانند: جنّت و دوزخ و اهالی نیک و بد آنها که وجود آنها فنا نمی‌شود، امّا باوجود عدم فنا باز هم خالی از احتمال و امکان فنا شدن نیستند، فقط ذات حق تعالی است که از هیچ حیث و از هیچ نظر،

---

۱ - مظهری.

۲ - ابن‌کثیر.

عدم بر او پیش نمی‌آید، و نه در آینده این احتمال وجود دارد؛ بنابر این می‌توان او را آخر از همه گفت.

امام غزّالی رحمه الله، فرموده است که: اطلاق آخر بر حق تعالیٰ به اعتبار معرفت است، که آخرین معرفت از آن اوست؛ انسان در علم و معرفت پیشرفت می‌کند و همه‌ی درجاتی که به آنها نایل می‌گردد، منازل مختلف راه هستند، که حدّ نهایی و آخر آنها معرفت حق تعالی است[1].

مراد از ظاهر ذاتی است که در ظهور خود فایق‌تر و بالاتر از همه باشد، و چون ظهور فرع وجود است، و وجود او تعالیٰ بر همه‌ی موجودات فایق و مقدم است، پس ظهور او نیز بر همه فایق است. و کسی در این عالم از او ظاهرتر نیست، مظاهر حکمت و قدرت او در تک تک ذرّات دنیا نمایان است، و به اعتبار حقیقت و کنه خویش باطن است، که هیچ عقل و خیالی نمی‌تواند به حقیقت و کنه او راه یابد. شاعر چه خوب گفته است:

ای برتر از قیاس و گمان و خیال و وهم
و زهر چه دیده‌ایم و شنیده‌ایم و خوانده‌ایم
ای برون از جمله قیل و قال من
خاک بر فرق من و تمثیل من

﴿**وَ هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنتُمْ**﴾ یعنی هر کجا که باشید خدا با شماست. حقیقت و کیفیت این معیّت، نمی‌تواند تحت احاطه‌ی هیچ انسانی در آید، امّا وجود آن یقینی است، که بدون او نه وجود انسان می‌تواند پایدار بماند، و نه کاری می‌تواند از او سر بزند، و همه چیز بر اساس قدرت و مشیّت او انجام می‌پذیرد؛ کسی که در همه جا و همه حال با انسان همراه است.

---

۱ - روح‌المعانی.

ءَامِنُوا بِاللهِ وَ رَسُولِهِ وَ أَنفِقُوا مِمَّا جَعَلَكُم مُسْتَخْلَفِينَ فِيهِ
یقین کنید به خدا و رسول او، و انفاق کنید از آنچه شما را در آن نایب خود کرده است،

فَالَّذِينَ ءَامَنُوا مِنكُمْ وَ أَنفَقُوا لَهُمْ أَجْرٌ كَبِيرٌ ﴿۷﴾ وَ مَا
پس کسانی‌که یقین‌کردند از شما وانفاق می‌نمایند، برای‌آنان ثواب بزرگ‌است. و چه شده

لَكُمْ لَا تُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَالرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ لِتُؤْمِنُوا بِرَبِّكُمْ
شمارا که یقین نمی‌کنید به خدا، و رسول دعوت می‌دهد شما را تا یقین کنید به‌رب خود،

وَ قَدْ أَخَذَ مِيثَـٰقَكُمْ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ ﴿۸﴾ هُوَ ٱلَّذِى يُنَزِّلُ عَلَىٰ عَبْدِهِ ءَايَـٰتٍ
وتعهد گرفته از شمااگر هستید تسلیم شونده. اوست که نازل می‌کند بر بنده‌ی خود آیات

بَيِّنَـٰتٍ لِيُخْرِجَكُم مِّنَ ٱلظُّلُمَـٰتِ إِلَى ٱلنُّورِ وَ إِنَّ ٱللهَ بِكُمْ لَرَءُوفٌ رَّحِيمٌ ﴿۹﴾
روشن، تابیرون‌آورد شمارا از تاریکی‌ها به‌سوی نور، و الله به‌شمانرمی کننده‌مهربان‌است.

وَ مَا لَكُمْ أَلَّا تُنفِقُوا فِى سَبِيلِ ٱللهِ وَ لِلَّهِ مِيرَٰثُ ٱلسَّمَـٰوَٰتِ
و چه‌شده شمارا که‌انفاق نمی‌کنید در راه خدا، و برای‌خدا باقی‌می‌ماند هرچیز در آسمانها

وَ ٱلْأَرْضِ لَا يَسْتَوِى مِنكُم مَّنْ أَنفَقَ مِن قَبْلِ ٱلْفَتْحِ وَ قَـٰتَلَ
و زمین است، برابرنیست از شما کسی‌که انفاق‌کرده پیش‌از فتح (مکّه)و جنگ کرده‌است،

أُولَـٰٓئِكَ أَعْظَمُ دَرَجَةً مِّنَ ٱلَّذِينَ أَنفَقُوا مِن بَعْدُ وَ قَـٰتَلُوا وَ كُلًّا
پایه‌ی آنها بلند است نسبت به‌کسانی‌که انفاق بکنند بعد از آن و جنگ کنند، و به هر یکی

وَعَدَ ٱللهُ ٱلْحُسْنَىٰ وَ ٱللهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ﴿۱۰﴾ مَّن ذَا ٱلَّذِى يُقْرِضُ
وعده‌داده خدا به‌خوبی، وخداوند باخبراست ازآنچه شمامی‌کنید. کیست آن‌که قرض‌بدهد

ٱللهَ قَرْضاً حَسَناً فَيُضَـٰعِفَهُ لَهُ وَ لَهُ أَجْرٌ كَرِيمٌ ﴿۱۱﴾
خدارا به‌خوبی، پس‌آن‌را دو برابرمی‌کندبرای‌او، ومی‌رسداورا ثواب‌عزّتمند.

خلاصه‌ی تفسیر

شما به خدا و رسول او ایمان آورید و (در حالی که ایمان آورده‌اید) از مالی که شما را در آن، جانشین دیگران قرار داده، (در راه او) انفاق کنید، (در عنوان استخلاف اشاره به این است که آن مال قبل از شما در نزد دیگری بود، و نیز بعد از شما به دست دیگری می‌رسد، پس وقتی که آن دایمی نیست، پس جمع و نگهداری آن به گونه‌ای که صرف مصارف ضروری نشود، چیزی جز حماقت نیست،) پس آنان‌که (بر اساس دستور او) ایمان می‌آورند، و (در راه خدا در حالی که ایمان دارند) انفاق می‌کنند، برای آنان ثوابی بزرگ است، و (از کسانی که ایمان نمی‌آورند، سؤال خواهیم کرد، که) چه چیزی سبب شده است که شما ایمان نمی‌آورید، (این ایمان شامل ایمان به پیامبران هم می‌شود،) در حالی که (داعیه‌ی قوی ایمان آوردن، موجود است، و آن این‌که) رسول خداﷺ، (که رسالتش مقرون به دلایل است،) شما را به این امر، دعوت می‌کند، که به خدای خود ایمان بیاورید، و (داعیه‌ی دیگر این که، خداوند بر اساس آیه‌ی ۱۷۲ سوره‌ی «اعراف» با عبارت: ﴿أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ﴾ در خصوص ایمان آوردن از شما) عهد (میثاق) گرفته بود، (و اثر اجمالی آن در فطرت شما وجود دارد، و رسول خداﷺ، که حامل معجزات و دلایل است به شما تذکّر داد، پس) اگر شما ایمان آورنده باشید، (داعیه‌های فوق کافی هستند، و در غیر این صورت در انتظار چه داعیه‌ای برای ایمان آوردن هستید؟ چنان‌که خداوند در آیه‌ی ۶ از سوره‌ی «جاثیه» فرموده است که: ﴿فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَ اللهِ وَ ءَايَـٰتِهِ يُؤْمِنُونَ﴾ سپس در خصوص مضمون: ﴿وَالرَّسُولُ﴾ توضیح می‌دهد، که) او آنچنان (مهربان) است که بر بنده‌ی (خاص) خود (محمّدﷺ،) آیات روشنی نازل می‌نماید، (که آن آیات در اثر حسن عبارت و اعجاز خاص، دلالت واضح بر مقصد دارند،) تا که آن (بنده‌ی خاص،) شما را از تاریکی‌های (کفر و

جهل) به سوی نور (ایمان و علم الحقایق) بیرون آورد، (چنان‌که خداوند این مطلب را در نخستین آیه از سوره‌ی «ابراهیم» چنین فرموده است: **﴿لِتُخۡرِجَ ٱلنَّاس مِنَ ٱلظُّلُمَاتِ إِلَى ٱلنُّورِ بِإِذۡنِ رَبِّهِمۡ﴾** و یقیناً الله بر حال شما بسیار شفیق و مهربان است، (که او به‌واسطه‌ی بیرون کشنده‌ای، شما را از تاریکی‌ها خارج ساخت) و (این مضمون متضمّن سؤالی در خصوص ایمان آوردن بود، ولی اکنون از انفاق فی سبیل‌الله، سؤال می‌شود که) چه چیزی باعث شد که شما در راه خدا انفاق نمی‌کنید؟ در حالی که (آن از داعیه‌ای قوی برخوردار است، که وقتی همه‌ی مالکان می‌میرند همه‌ی) آسمانها و زمین برای خدا می‌مانند؛ (زیرا او باقی می‌ماند و بس، پس وقتی که همه‌ی اموال را روزی رها ساخت، پس چرا امروز به رضایت خویش در راه خدا انفاق نشوند، که ثواب هم دارد، و ذکر آسمان باوجودی که هیچ کس از مخلوقات مالک آن نیست، شاید به خاطر این نکته باشد که همانگونه که آسمان بدون شرکت غیر در ملک اوست، زمین نیز به اعتبار حقیقت، امروز هم، در ملک اوست، و سرانجام به اعتبار ظاهر نیز در ملک او باقی می‌ماند، مضمون فوق شرح و توضیحی برای لفظ: **﴿مُسۡتَخۡلَفِينَ﴾** است، سپس تفاضل درجات منفقین را بیان می‌فرماید، که اگر چه انفاق به‌وجه مأموربه، بودنش از هر یک از اهل ایمان صادر شود، مستوجب اجر است، امّا باز هم تفاوت دارد، و آن این‌که) کسانی که قبل از فتح مکّه (در راه خدا) انفاق کرده و جنگیده‌اند (با کسانی که بعد از فتح مکّه انفاق نموده و جنگیده‌اند) برابر نیستند، (بلکه) آنان به اعتبار پایه بالاتر از کسانی هستند که بعداً (از فتح مکّه) انفاق نموده و جنگیده‌اند و خداوند برای هر یکی وعده‌ی خوب (ثواب را) داده است، و (چون) خداوند از تمام اعمال شما باخبر است، (در قبال اعمال هر دو گروه، زمانی، پاداش خواهند داد، باز به خاطر دلجویی و ترغیب کسانی که به هنگام فتح مکّه فرصت انفاق را نیافته‌اند، می‌فرماید:

که) آیا کسی هست که به خداوند متعال به نحو أحسن (با اخلاص) قرض بدهد؟ که خداوند اضافه به (آنچه) او (داده است) بدهد، و (اضافه بر آن) برای او اجر پسندیده‌ای (نیز تجویز گردیده) است، (لفظ مضاعف به اضافه در مقدار و کریم به بهتری کیفیّت پاداش اشاره دارد.)

معارف و مسایل

﴿وَ قَدْ أَخَذَ مِيثَـٰقَكُمْ﴾ مراد این آیه، می‌تواند میثاق ازل باشد، هنگامی که خداوند متعال همه ارواح موجود شونده را قبل از آفریدن مخلوقات، جمع نموده از آنها در خصوص ربوبیّت، یعنی ربّ‌العالمین بودن خودش، تعهّد و اعتراف گرفت، که ذکر آن در آیه‌ی ۱۷۲ سوره‌ی اعراف با عبارت: ﴿أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ﴾ آمده است، و نیز می‌تواند مراد از این میثاق، میثاقی باشد که از انبیای گذشته و امّتهای آنان، در خصوص ایمان آوردن به خاتم الانبیا و حمایت از او، گرفته شده است، که ذکر آن در آیه‌ی ۸۱ سوره‌ی «آل عمران» آمده است: ﴿ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ و لَتَنصُرُنَّهُ قَالَ ءَأَقْرَرْتُمْ وَ أَخَذْتُمْ عَلَىٰ ذَٰلِكُمْ إِصْرِى قَالُوٓا أَقْرَرْنَا قَالَ فَاشْهَدُوا وَ أَنَا مَعَكُم مِنَ الشَّـٰهِدِينَ﴾.

﴿إِن كُنتُم مُؤْمِنِينَ﴾ یعنی اگر اهل ایمان هستید، سؤالی که در خصوص این آیه پیش می‌آید، این است، که مخاطب، کفّاری هستند که قبلاً به عدم ایمان آنان، به عبارت: ﴿وَ مَا لَكُمْ لَا تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ﴾ اشاره شده است، پس چگونه صحیح است که به آنها گفته شود که اگر اهل ایمان هستید. در پاسخ به آن باید گفت که کفّار و مشرکین نیز ادّعای ایمان به خدا را داشتند، و در خصوص پرستش بتها می‌گفتند که ما از آن جهت، آنها را می‌پرستیم، که برای ما به بارگاه خداوند سفارش می‌کنند، چنان‌که خداوند این گفته‌ی آنها را در آیه‌ی ۳ از سوره‌ی «زمر» چنین نقل فرموده است که: ﴿مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا

﴿لِيُقَرِّبُونَآ إِلَى ٱللَّهِ زُلْفَىٰٓ﴾ پس مقصود آیه این است که شما مدّعی ایمان به خدا هستید، اگر ادّعای شما صحیح و درست است، پس صورت صحیح و معتبر ایمان به خدا را اختیار کنید، و آن جز این نمی‌تواند باشد که در ضمن ایمان آوردن به خدا، به رسول او نیز ایمان بیاورید.

﴿وَ لِلَّهِ مِيرَٰثُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَ ٱلْأَرْضِ﴾ میراث در اصل به ملکیتی اطلاق می‌شود که در نتیجه‌ی مرگ کسی به بازماندگان او حاصل شود، و این تملّک قهری است، چه مورث بخواهد و یا نخواهد، این ملکیت به هر کسی که وارث باشد، منتقل می‌شود.

در اینجا با لفظ «میراث» برای خداوند مالکیت آسمانها و زمین تعبیر شده است، حکمتش آنکه آنچه امروز شما ظاهراً به عنوان مالک آن تصوّر می‌شوید، در حقیقت و سرانجام به ملکیّت خاصّه‌ی خداوند متعال در می‌آید. خلاصه‌ی مطلب آنکه مالک حقیقی همه‌ی اشیای عالم، قبلاً نیز خداوند تبارک و تعالیٰ بوده است، ولی بعضی امور را به ظاهر در اختیار شما قرار داده بود، ولی اکنون مالکیت ظاهری شما نیز باقی نمی‌ماند، بلکه همه چیز در حقیقت و ظاهر هم، از هر جهت در ملکیت خداوند قرار می‌گیرد، و حالا که شما مالک ظاهری هستید، اگر چیزی به نام خدا انفاق کنید، پاداش آن در آخرت به شما خواهد رسید، و بدین ترتیب هر آنچه را که در راه خدا انفاق کرده‌اید تحت تملّک دایمی شما خواهد ماند.

در «سنن ترمذی» از حضرت عایشه‌ی صدّیقه روایت شده که روزی ضمن ذبح بزی، بیشتر آن را تقسیم کرده بودیم، و فقط دستی از آن را برای خانه نگهداشته بودیم؛ آن‌حضرتﷺ، از من پرسید که آیا پس از تقسیم گوشت بز چیزی باقی ماند؟ عرض کردم که یک دستش باقی مانده است، آن‌حضرتﷺ، فرمود: همه‌ی آن، جز دستش باقی مانده است؛ زیرا هر آنچه از آن در راه خدا انفاق شده، برای شما در نزد او باقی است، و دستی را

که شما برای خود نگه داشته‌اید، عوضی در قیامت ندارد، چرا که آن در این دنیا فنا می‌گردد[۱].

پس از تأکید بر انفاق فی سبیل‌الله در آیات فوق، اکنون می‌فرماید: هر چیزی که در هر زمان در راه خدا انفاق شود، در قبال همه آنها عوضی نصیب منفق می‌گردد، امّا درجات ثواب با توجّه به ایمان و اخلاص و سبقت، تفاوت می‌کند، لذا فرمود:

﴿لَا يَسْتَوِي مِنكُم مَّنْ أَنفَقَ مِن قَبْلِ الْفَتْحِ وَ قَـٰتَلَ﴾ یعنی انفاق کنندگان مسلمان، در راه خدا، بر دو قسم‌اند: گروهی آنانند که قبل از فتح مکّه ایمان آوردند و در راه خدا انفاق نمودند، گروه دوم آنانند که بعد از فتح مکّه در جهاد شرکت نموده و در راه خدا انفاق کرده‌اند، این دو گروه در نزد خدا برابر نمی‌باشند؛ بلکه به اعتبار درجات ثواب، میان آنان تفاضل برقرار می‌شود، و مؤمنان مجاهد و منفق قبل از فتح مکّه، از نظر درجه‌ی ثواب از گروه دوم که بعد از فتح مکّه در خدمات اسلامی شرکت جستند، برتر می‌باشند.

حکمت حدّفاصل قرارگرفتن فتح‌مکّه برای تعیین‌درجات صحابه‌ی‌کرام

حق تعالیٰ در آیات فوق صحابه‌ی کرام را به دو دسته تقسیم نموده است: گروهی آنان که قبل از فتح مکّه مسلمان شدند و در خدمات اسلامی شرکت نمودند. گروه دوم آنان که بعد از فتح مکّه در این امور شرکت نمودند، پایه‌ی گروه اوّل نسبت به گروه دوم، در این آیه بیان شده است.

بزرگترین حکمت حدّ فاصل قرار دادن فتح مکّه، در بین این دو گروه، آن است که اوضاع سیاسی و بقا و فنای مسلمانان به اعتبار اسباب ظاهری و گسترش و پیشرفت اسلام در نگاه مردم ظاهربین پژمرده به نظر می‌رسید و مردم هوشیار دنیا، از پیوستن به چنین نهضتی که شکست و از بین رفتن آن در

---

۱ - مظهری.

معرض خطر باشد، خودداری می‌کنند، و در انتظار فرجام کار، می‌مانند، چون امکان پیروزی فراهم گردد شرکت نمایند، و بعضی دیگر از مردم اگر چه آن را صحیح و برحق می‌دانند امّا از ترس ایذا و شکنجه مخالفین و ضعف خود جرأت نمی‌کنند که به آن بپیوندند؛ ولی مردمان با همّت و اولوالعزم وقتی عقیده‌ای را درست و برحق بدانند، بدون در نظر گرفتن فتح و شکست و یا کثرت و قلّت، برای پذیرش آن از همدیگر سبقت می‌جویند.

کسانی که قبل از فتح مکّه ایمان آوردند قلّت و ضعف مسلمانان و اذیت و آزار مسلسل مشرکان مورد نظرشان بود؛ بویژه در ابتدای اسلام که اظهار ایمان و اسلام مترادف با انداختن خویش در خطر بود، بدیهی است که اقدام به قبول اسلام، برابر با قبول چنین وضعی بود که خود را در خطر بیندازند، و سپس حمایت نمودن از رسول خداﷺ، و خدمت به دین با جان و مال در قوّت ایمان و اخلاص عمل، چنان مقامی است که دیگران به آن نمی‌رسند.

به تدریج اوضاع دگرگون شد و مسلمانان تقویت یافتند تا این‌که مکّه‌ی مکرّمه فتح شد و حکومت اسلامی بر کل جزیرة العرب استوار گشت و آنگاه چنان‌که در قرآن مذکور است: ﴿**يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللهِ أَفْوَاجاً**﴾ مردم دسته دسته وارد دین خدا می‌شوند به منصّه‌ی ظهور رسید؛ زیرا بسیاری از مردم نسبت به حقّانیت اسلام یقین داشتند. امّا بنابر ضعف خویش و در اثر نیرو و شوکت مخالفین از ترس آزاررسانی آنها، از اظهار اسلام هراس داشتند، امّا اکنون این معضل از سر راه آنان برداشته شد، و آنان دسته دسته وارد اسلام شدند، و این آیه قرآن مجید از آنان با اکرام و احترام یاد کرده، و به آنان وعده‌ی مغفرت و رحمت داده است و این مطلب را نیز اعلام فرمود که آنان از لحاظ درجه و مقام به پایه‌ی گروه اوّل نمی‌رسند، و نمی‌توانند با آنان برابری کنند؛ زیرا آنان در اثر همّت و عزم راسخ و نیروی

ایمان خویش، از خوف و خطر ایذا و آزار مخالفین نهراسیدند، و با فایق آمدن بر همه‌ی اینها، اسلام خود را اعلام داشتند، و تمام عمر خود را در خدمت به اسلام، صرف کردند.

خلاصه این‌که اوضاع قبل از فتح مکّه و بعد از آن برای تعیین درجات عزم و همّت و قوّت ایمان، حدّ فاصلی قرار گرفت؛ لذا در آیه‌ی مذکور فرمود که: این دو گروه نمی‌توانند با همدیگر برابری کنند.

بشارت مغفرت و رحمت برای کلّ صحابه و امتیاز آنان از بقیه‌ی امّت

اگر چه در آیات فوق تفاوت درجات صحابه نسبت به یکدیگر بیان شده است؛ امّا در آخر فرمود: ﴿**وَكُلًّا وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلْحُسْنَىٰ**﴾ یعنی باوجود فرق مراتب، خداوند به همه‌ی آنها وعده حسنیٰ، یعنی جنّت و مغفرت را داده است، و این وعده شامل هر دو گروه صحابه‌ی کرام است، چه قبل از فتح مکّه ایمان آورده، در راه خدا انفاق نموده و با مخالفین اسلام مبارزه نموده‌اند، و چه بعد از آن. و این شمول ، از آن جهت است که شاذ و نادر کسی باوجود مشرّف شدن به اسلام در مبارزه و مقاتله با کفّار شرکت نکرده باشد، در نتیجه، این اعلان عمومی قرآن کریم، شامل کلّ صحابه می‌باشد.

«ابن حزم» با انضمام آیه‌ی ۱۰۱ و ۱۰۲ سوره‌ی انبیا: ﴿**إِنَّ ٱلَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُم مِّنَّا ٱلْحُسْنَىٰٓ أُولَـٰٓئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ ۝ لَا يَسْمَعُونَ حَسِيسَهَا وَ هُمْ فِى مَا ٱشْتَهَتْ أَنفُسُهُمْ خَـٰلِدُونَ**﴾ یعنی کسانی که ما برای آنان حسنیٰ را در نظر گرفته‌ایم از جهنّم دور می‌باشند، حتّی صدای پای اذیت کنندگان جهنّم به گوش‌هایشان نمی‌رسد، و در نعمت‌های مطلوب خویش برای همیشه می‌مانند.

و در آیه‌ی مورد بحث، ﴿**وَكُلًّا وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلْحُسْنَىٰ**﴾ مذکور است.

در این اعلام شده است، کسانی که به آنان وعده‌ی حسنیٰ داده شده

است از آتش جهنّم دور می‌باشند؛ حاصل این‌که قرآن کریم ضامن شده است که اگر از هر یک از صحابه‌ی کرام در طول عمر گناهی صادر شده باشد، باز هم او بر آن گناه قایم نخواهد ماند، بلکه توبه نموده و یا در اثر صحبت و حمایت از رسول خداﷺ، و خدمت به اسلام وحسنات بی‌شمارش آمرزیده می‌شود، و قبل از آمرزش گناهان و پاک و صاف شدنشان از آنها نمی‌میرند، و یا این‌که مصایب و آفات دنیا و یا حدّاقل مشقّت‌های عالم برزخ موجب کفّاره‌ی سیّئات آنان قرار می‌گیرند، و اصحابی که در احادیث برای آنان بعد از مرگ عذاب ذکر گردیده است، مراد از آن، عذاب آخرت و جهنّم نیست؛ بلکه عذاب برزخ یعنی عذاب قبر است، و بعید نیست که اگر از بعضی از صحابه کرام گناهی سرزده باشد، و بالفرض فرصتی هم برای توبه پیدا نکرده باشد، به‌وسیله‌ی عذاب برزخ پاک کرده شود، تا این‌که عذاب آخرت بر او واقع نشود.

مقام صحابه‌ی کرام را باید از قرآن و حدیث شناخت نه از روایات تاریخ

خلاصه این‌که حضرات صحابه‌ی کرام مانند عموم امّت نیستند؛ بلکه واسطه‌ی مقرّر از طرف خدا، میان رسول‌اللهﷺ، و امّت او هستند، که بدون آنها نه راهی برای رسیدن قرآن به امّت بود و نه راهی برای درک معانی قرآن و تعالیم آن‌حضرتﷺ، وجود داشت؛ بنابر این، آنان در اسلام دارای مقام خاصّی هستند و نمی‌توان پایه و مقام آنها را وسیله روایات تر و خشک تاریخ شناخت، بلکه وسیله‌ی شناخت مقام آنها، فقط قرآن و سنّت می‌تواند باشد.

و اگر لغزش یا اشتباهی از کسی از آنان سر بزند، آن هم اغلب ازروی خطاهای اجتهادی می‌باشد، که به آن، گناهی عاید نمی‌گردد؛ بلکه طبق

احادیث صریح و صحیح، مستحق اجری می‌شود و اگر فی‌الواقع مرتکب گناهی هم بشود، اوّلاً آن، در مقابل اعمال حسنه طول عمر او، و نیز در قبال نصرت و خدمت به رسول خداﷺ، و اسلام، به منزله‌ی صفر قرار می‌گیرد، و باز هم آنان در خشیّت و خوف از خدا، به جایی رسیده بودند، که از کوچک‌ترین گناه، لزره برانداm شان افتاده فوراً توبه می‌کردند، و می‌کوشیدند تا در این جهان سزای آن گناه به آنها به اجرا گذاشته شود؛ چنان‌که بعضی خود را به ستون مسجد می‌بست و تا در خصوص پذیرش توبه خویش یقین حاصل نمی‌کرد، در آنجا بسته می‌ماند، و نیز چنان از حسنات بسیاری برخوردارند، که می‌تواند آن حسنات کفّاره‌ی گناهان قرار گیرد، و مزید بر آن اینکه خداوند نسبت به آمرزیدن اشتباهات آنان تصریح نموده است؛ حتّی تنها بر این آمرزش اکتفا نکرده، رضایت و خشنودی خود را چنین اعلام داشته است که: ﴿**رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْه**﴾ و جهت اثبات رضایت خویش مدرکی به آنها داده است؛ لذا در اثر اختلافات و مشاجراتی که بین آنان اتّفاق افتاده، بد گفتن و یا طعنه و تشنیع نمودن به یکی از آنان، حرام و ناجایز است؛ بلکه مطابق فرمان نبوی موجب لعنت و در معرض خطر قرار گرفتن ایمان است، نعوذ بالله منه.

امروز بعضی از مردم بنابر روایات جعلی و ضعیف تاریخ، بعضی از صحابه را مورد طعن و اتهام قرار داده‌اند؛ باید گفت که اوّلاً این‌که چون اساس این گفته‌ها بر روایات متزلزل تاریخی است، قابل التفات نیستند، و اگر اندکی به آنها توجّه و التفاتی بشود باز هم در مقابله با آیات واضح قرآن، و احادیث صحیح نبوی، هیچ اعتبار و ارزشی ندارند؛ زیرا مطابق نصّ صریح قرانی، کلّ صحابه مورد غفران قرار گرفته‌اند.

عقیده اجمالی کلّ امّت در خصوص صحابه‌ی کرام

این است که تعظیم و تکریم صحابه و محبّت به آنان و مدح و

ستایش‌شان واجب است، و نیز لازم است که در خصوص اختلافات و مشاجرات آنها، سکوت کرده شود، و هیچ کدام یک مورد الزام قرار داده نشود، و در تمام کتب اسلامی در خصوص این عقیده، اجماع بیان شده است، و بعضی عبارات از رساله‌ی امام احمد که به «روایت اصطخری» معروف است، به قرار زیر است:

«لا یجوز لأحد أن یذکر شیئاً من مساویهم، و لا یطعن علی أحد منهم بعیب، ولا نقص، فمن فعل ذلك وجب تأدیبه»[1].

یعنی برای کسی جایز نیست که چیزی از مساوی صحابه به زبان آورد، یا به کسی از آنان طعنه بزند، و یا عیب و نقصی از آنها را بیان نماید. و هر کسی که چنین کرد، مجازات او واجب است.

ابن تیمیه در کتاب «الصارم المسلول» نسبت به فضایل و خصوصیات صحابه‌ی کرام آیات و احادیث زیادی آورده، و سپس فرموده است که: «**و هذا مما لا نعلم فیه خلافاً بین اهل الفقه و العلم من أصحاب رسول الله ﷺ، والتابعین لهم بإحسان، و سائر اهل السنة والجماعة، فانهم یجمعون علی ان الواجب الثناء علیهم والاستغفار لهم، والترحم علیهم والترضی عنهم و اعتقاد محبتهم و موالاتهم و عقوبة من اساء فیهم القول**».

یعنی تا جایی که ما می‌دانیم در این‌باره علما و فقهای صحابه و تابعین و تمام اهل سنّت وجماعت اختلافی ندارند؛ زیرا همه اجماع دارند که بر امّت محمّدی واجب است که به تمام صحابه‌ی کرام مدح و ثنا گویند، و برای آنها استغفار کنند، و آنان را با دعای رحمت و رضای خدا یاد کنند، و بر محبّت و دوستی آنان ایمان داشته باشند، و کسی را که در حق آنان با اسائه ادب پیش آید، مورد مجازات قرار دهند.

نیز ابن تیمیه در «شرح عقیده واسطیه» بعد از بیان عقیده‌ی کلّ امّت محمّدی از اهل سنت والجماعت، نسبت به مشاجرات صحابه نوشته است:

---

۱ - شرح العقیدة الواسطیه معروف به الدرة المضیة، ص ۳۸۹.

«و يمسكون عما شجر بين الصحابة و يقولون هذه الاثار المروية فى مساويهم، منها ما هوكذب و منها ما زيد فيها و نقص و غيّر وجهه، و الصحيح منه، هم فيه معذورون، اما مجتهدون مصيبون، و اما مجتهدون مخطئون، و هم مع ذلك لا يعتقدون ان كل واحد من الصحابة معصوم من كبائر الاثم و صغائره، بل يجوز عليهم الذنوب فى الجملة، و لهم من الفضائل والسوابق ما يوجب مغفرة ما يصدر منهم، حتى انهم يغفر لهم من السيئات، ما لا يغفر لغيرهم لمن بعدهم»

اهل سنّت و جماعت راجع به اختلافات صحابه سکوت نموده و نسبت به روایاتی که در آنها عیبی به صحابه‌ی کرام نسبت داده شده است می‌گویند که: بعضی از آنها کاملاً دروغ و در بعضی دیگر تغییر و تبدیل به‌کار برده شده است، و آنچه صحیح باشد، پس آنها در آن معذورند؛ (زیرا آنچه آنان انجام داده‌اند برای خدا و از روی اجتهاد انجام داده‌اند) و در این اجتهاد یا بر صواب بوده‌اند (که مستحق دو اجر می‌باشند) و یا بر اشتباه بوده‌اند (که سزاوار یک اجر می‌باشند) و با این حال، آنان معتقد نیستند که هر یکی از اصحاب از گناه بزرگ یا کوچک معصوم است؛ بلکه صدور گناه از آنها ممکن است، امّا فضایل و خدمات ارزنده آنان تا حدّی است که مستوجب مغفرت آنها قرار می‌گیرد، و وسعت مغفرت در خصوص آنان تا حدّی است که در خصوص سایر افراد امّت نیست.

راجع به مقام صحابه بحث مفصّلی تحت آیه‌ی ۲۹ سوره‌ی «فتح»: ﴿وَ أَلَّذِينَ مَعَهُ ....﴾ گذشت و بنده[1]، در این خصوص رساله‌ی مفصّلی به نام «مقام صحابه» نوشته‌ام که به‌طور جداگانه انتشار یافته است. و در آن نسبت به عدالت و مشاجرات صحابه و ارزش روایات تاریخی، تحقیق کاملی به عمل آمده است؛ در آنجا ملاحظه شود.

---

۱ - منظور، خود مؤلف تفسیر است، این رساله توسط مولوی عبدالرحمن چابهاری به فارسی ترجمه شده است.

يَــوْمَ تَــرَى ٱلْـمُؤْمِنِينَ وَ ٱلْـمُؤْمِنَـٰتِ يَسْـعَىٰ نُـورُهُم بَـيْنَ أَيْـدِيهِمْ وَ
روزی که بیبنی مردان ایماندار و زنـان ایـماندار را کـه مـی‌دود روشـنی آنـان در جـلوشان، و

بِأَيْمَـٰنِهِم بُشْرَاكُمُ ٱلْيَوْمَ جَنَّـٰتٌ تَجْرِى مِـن تَـحْتِهَا ٱلْأَنْـهَـٰرُ خَـٰلِدِينَ
به‌دست راست‌شان، مژده‌باد به‌شماامروز بـاغـاتی‌که جـاری‌هست درزیـر آنـهاجویها، هـمیشه

فِيهَا ذَٰلِكَ هُوَ ٱلْفَوْزُ ٱلْعَظِيمُ ﴿۱۲﴾ يَوْمَ يَـقُولُ ٱلْـمُنَـٰفِقُونَ وَ ٱلْـمُنَـٰفِقَـٰتُ
باشید درآنها، ایـن است پـیروزی بـزرگ. روزی کـه مـی‌گویند مـردان مـنافق و زنـان مـنافق

لِـــلَّذِينَ ءَامَـــنُوا انــظُرُونَا نَــقْتَبِسْ مِـــن نُــورِكُمْ قِـيلَ ارْجِــعُوا
به ایمانداران که منتظر ما باشید که روشنی بگیریم از نـور شـما، گـفته مـی‌شود کـه بـرگردید

وَرَاءَكُـــمْ فَـــالْتَمِسُوا نُـــوراً فَـــضُرِبَ بَـــيْنَهُم بِسُـــورٍ لَّـــهُ بَـــابٌ
پشت سر تان پس تلاش کنید نور، پس بلند کرده مـی‌شود بـین ایشـان دیـواری کـه در دارد،

بَاطِنُهُ فِيهِ ٱلرَّحْمَةُ وَ ظَـٰهِرُهُ مِن قِبَلِهِ ٱلْعَذَابُ ﴿۱۳﴾ يُنَادُونَهُمْ أَلَـمْ نَكُـن
از داخل رحـمت مـی‌باشد و از ظـاهر عـذاب. ایشـان صـدا مـی‌کنند آنـها را کـه آیـا نـبودیم

مَّـعَكُمْ قَـالُوا بَـلَىٰ وَ لَـٰكِـنَّكُمْ فَـتَنتُمْ أَنـفُسَكُمْ وَ تَـرَبَّصْتُمْ وَارْتَـبْتُمْ وَ
با شما، می‌گویند چرا، ولی منحرف کـردید خـود را و انـتظار کشـیدید و در اشـتباه افـتادید، و

غَـــرَّتْكُمُ ٱلْأَمَـــانِىُّ حَـتَّىٰ جَاءَ أَمْرُ ٱللَّهِ وَ غَـرَّكُـم بِـاللَّهِ ٱلْـغَرُورُ ﴿۱۴﴾
فریب‌خوردید به‌خیالات‌خویش، تااین‌که‌آمد حکـم‌خدا، وفـریب داد شـمارا بـه‌خدا فـریب‌باز.

فَـالْيَوْمَ لَا يُـؤْخَذُ مِـنكُمْ فِـدْيَةٌ وَ لَا مِـنَ ٱلَّـذِينَ كَـفَرُوا مَأْوَاكُـمُ ٱلنَّـارُ
پس امروز پذیرفته نمی‌شود از شما فـدیه و نـه از مـنکران، جـای هـمه‌ی شـما دوزخ است،

هِـــىَ مَـــوْلَـٰكُمْ وَ بِـــئْسَ ٱلْـمَصِيرُ ﴿۱۵﴾ أَلَـمْ يَأْنِ لِـلَّذِينَ ءَامَـنُوا أَن
اوست رفیق شما و بد است جای بـازگشت. آیـا نـرسیده است بـرای ایـمانداران وقت آن‌کـه

تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ ٱللهِ وَ مَا نَزَلَ مِنَ ٱلْحَقِّ وَ لَا يَكُونُوا كَالَّذِينَ
عاجزشوند دلهایشان به‌ذکر خدا، و آنچه نازل شده دین بر حق، و نباشند مانند کسانی‌که

أُوتُوا ٱلْكِتَٰبَ مِن قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ ٱلْأَمَدُ فَقَسَتْ
رسیده بود به آنان کتابی پیش از این، پس طولانی شد بر آنان مدّت، باز سخت شد

قُلُوبُهُمْ وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ فَٰسِقُونَ ﴿۱۶﴾ ٱعْلَمُوا أَنَّ ٱللهَ يُحْيِ ٱلْأَرْضَ بَعْدَ
دلهای‌شان و بسیاری از آنان نافرمانند. بدانید که الله زنده می‌کند زمین را بعد از

مَوْتِهَا قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ ٱلْأَيَٰتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ﴿۱۷﴾ إِنَّ ٱلْمُصَّدِّقِينَ وَ
مردنش، ما توضیح دادیم برای شما آیات را تا که بفهمید. یقیناً مردان صدقه دهنده و

ٱلْمُصَّدِّقَٰتِ وَ أَقْرَضُوا ٱللهَ قَرْضاً حَسَناً يُضَٰعَفُ لَهُمْ وَ
زنان صدقه دهنده و قرض می‌دهند خدا را قرض نیکو، می‌رسد به آنها دو برابر و

لَهُمْ أَجْرٌ كَرِيمٌ ﴿۱۸﴾ وَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا بِٱللهِ وَ رُسُلِهِ أُوْلَٰٓئِكَ
برای ایشان است ثواب عزّت دار. و کسانی که ایمان آورده‌اند به خدا و رسولان او ایشانند

هُمُ ٱلصِّدِّيقُونَ وَ ٱلشُّهَدَآءُ عِندَ رَبِّهِمْ لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَ نُورُهُمْ
همان ایمانداران راستین، وگواهان درنزد پروردگارخویش، برای آنهاست ثواب‌شان وروشنی‌شان،

وَٱلَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِـَٔايَٰتِنَآ أُوْلَٰٓئِكَ أَصْحَٰبُ ٱلْجَحِيمِ ﴿۱۹﴾
و کسانی که منکر شدند و تکذیب کردند آیات ما را ایشانند دوزخیان.

خلاصه‌ی تفسیر

(آن) روز (قابل ذکر است) که مردان و زنان مسلمان را می‌بینی که نور در جلو و سمت راست آنها حرکت می‌کند، (و آن نور جهت عبور آنها از پل صراط، با آنها همراه است، و در روایتی آمده است که جانب چپ آنها را نیز

فرا می‌گیرد[1].

پس تخصیص جانب راست شاید از این جهت است که نور در آن جهت قوی‌تر باشد، و می‌تواند نکته‌ی دیگر در این تخصیص، این باشد که این علامت رسیدن نامه‌ی اعمال به دست راست باشد، و استقرار نور در جهت جلو در چنین موارد، عادت عمومی است، و نیز به آنها گفته می‌شود که) امروز بشارت باد، بر شما باغ‌هایی که در زیر آنها جویبارها جاری است، که برای همیشه در آن می‌مانید. (بدیهی است که این قول به هنگام ورود در بهشت به آنان گفته می‌شود، و نقل آن اکنون به صورت اخبار است، و غالباً قائل «بشراکم» فرشتگان می‌باشند؛ چنان‌که خداوند در آیه‌ی ۳۰ سوره‌ی «فصلت» می‌فرماید: **﴿تَتَنَزَّلُ عَلَيهِمُ الْمَلَـٰئِكَة أَن لَا تَخَافُوا وَ لَا تَحْزَنُوا وَ أَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِى كُنْتُم تُوْعَدُونَ﴾** و یا این‌که خود خداوند آنان را به این خطاب مشرّف می‌فرمایند، و این است) روزی که مردان و زنان منافق (بر روی پل صراط) به مسلمانان می‌گویند که (اندکی) برای ما انتظار بکشید، تا ما نیز از نور شما روشنایی حاصل کنیم، (و آن زمانی می‌باشد که مسلمانان به برکت ایمان و اعمال خویش، بسیار به پیش می‌روند، و منافقان که با مسلمانان از پل صراط عبور داده می‌شوند، پشت سر آنها در تاریکی می‌مانند، و یا این‌که نخست از نوری برخوردار نمی‌باشند، و یا این‌که طبق روایت «درّ منثور» در ابتدا از نوری برخوردار بوده‌اند، که بعداً خاموش می‌گردد، و حکمت اعطای آن نور، بدان جهت است که آنان به اعتبار اعمال ظاهری خویش همراه با مسلمانان بودند، ولی به اعتبار اعتقاد قلبی جدا بودند؛ لذا نخست در اثر اعمال ظاهر، نوری به آنان اعطا می‌گردد، امّا از آن جهت که در دلشان ایمان و تصدیقی وجود ندارد، خاموش می‌گردد. و نیز مجازات فریبکاری آنان همین می‌باشد، که نخست نوری به آنان داده

---

۱ - در منثور.

می‌شود، و بعداً برخلاف گمانشان خاموش می‌گردد، الغرض، تقاضا می‌کنند که مسلمانان به خاطر آنان اندکی توقف کنند،) به آنها پاسخ داده می‌شود (حالا پاسخ دهندگان هر کس باشند، فرشتگان یا مؤمنین) که شما به پشت سر خویش برگردید؛ سپس روشنایی را (در آنجا) جستجو کنید (مطابق روایت «درّ منثور» مراد از پشت سر جایی است که پس از ظلمت شدید جهت عبور از پل صراط نور در آنجا توزیع می‌شد، یعنی جای توزیع نور آنجاست، پس به آنجا بروید و برای خود نوری طلب کنید، و چون بدانجا بر می‌گردند و چیزی به دست نمی‌آورند، باز می‌گردند، و قبل از رسیدن به مسلمانان) در میان آنها (دو گروه) دیواری برپا می‌شود که دری در آن وجود دارد (به گونه‌ای که) جانب ورود متضمّن رحمت، و جانب خروج متضمّن عذاب است، (طبق روایت درّ منثور آن دیوار «اعراف» است، که جانب ورود طرف مؤمنان و جانب خروج طرف کفّار است، و مراد از رحمت، بهشت و مراد از عذاب، دوزخ است، و شاید این در برای گفتگو باشد و یا این‌که راه بهشت از این درب باشد، و تحقیق بیشتر در خصوص اعراف، در رکوع پنجم از سوره‌ی اعراف گذشت. الغرض چون بین آنان واهل ایمان دیواری حایل می‌شود، و آنان در تاریکی قرار می‌گیرند، پس) آنان (منافقین) اینها را (مسلمانان را) می‌خوانند، که آیا ما (در دنیا) با شما نبودیم، (در اعمال و طاعات با شما شرکت می‌جستیم، و آن رفاقت باید امروز هم برقرار باشد،) آنان (مسلمانان) می‌گویند که آری (بودید، امّا این چنین بودن دردی را دوا نمی‌کند؛ زیرا رفاقت فقط در ظاهر بود، و در باطن وضع‌تان این بود که) شما خود را دچار گمراهی ساخته بودید، و (آن این‌که شما با پیامبر و مسلمانان عداوت و دشمنی داشتید، و) منتظر (و متمنّی وقوع حوادث بر آنها) بودید و (در خصوص حقّانیت اسلام) در شکّ (و تردید) بودید و آرزوهای بی‌جای تان شما را فریب داده بود، تا این‌که

دستور خدا به شما رسید (مراد از آن آرزوهای بی جا، آن است که اسلام از بین می‌رود، و نیز آنکه مذهب ما برحق و موجب نجات است، و مراد از دستور خدا مرگ است، یعنی در تمام عمر بر کفر پافشاری می‌کردید و فرصت و نوبتی برای توبه نیافتید،) و (شیطان) فریبکار شما را در باره خدا به فریب انداخته بود، (که خداوند شما را مؤاخذه نخواهد فرمود، خلاصه این‌که با توجّه به کفریات شما، این همراهی ظاهری، برای نجات کافی نیست).

الغرض امروز از شما و از کفّار عوض گرفته نمی‌شود، (اوّلاً چیزی جهت معاوضه در اختیار ندارید، و اگر چیزی هم در اختیار داشته باشید، پذیرفته نخواهد شد؛ زیرا آنجا دارالجزاء است نه دارالعمل، و) جای همه‌ی شما دوزخ است که آن (برای همیشه) رفیق شماست، و آن (در واقع) جای بسیار بدی است (و گفتار «فالیوم الخ» یا از جانب مؤمنین است یا از حق تعالیٰ؛ به هر حال از مجموعه آنچه گفته شد ثابت گردید که ایمانی که طاعت ضروری در آن اندک باشد، اگر چه کالعدم نیست ولی کامل هم نیست، لذا در آیات بعدی برای تکمیل آن به صورت عتاب به مسلمانان دستور می‌دهد، که) آیا برای اهل ایمان (که از طاعات ضروری می‌کاهند هنوز هم) وقت آن نرسیده است که دلهای‌شان برای نصیحت خدا و دین برحقّی که (از جانب خدا) نازل شده است (که همان نصیحت خداوندی است) نزد آن عاجز و فروتن گردند (قلباً تصمیم بگیرند که بر طاعات ضروری و ترک معاصی پایبند باشند، و از آن به خشوع به معنی سکون، از آن جهت تعبیر نمود که استقرار دل بر حالات مطلوب سکون است، و تمایل به سوی معاصی به منزله‌ی حرکت است) و (در تأخیر نمودن در خشوع به معنی مذکور که تأخیر از توبه است) مانند کسانی نباشید که، قبلاً کتاب (آسمانی) به آنها رسیده بود (یهود و نصارا که برخلاف مقتضای کتب

خود، در ارتکاب معاصی و تبعیت از شهوات غرق شدند،) سپس مـدّتی طویل بر آنها (در هم چنین حالتی) گذشت (و توبه نکردند) پس (در اثـر عدم توبه) دلهای آنان (بسیار) سخت شد (که ندامت و ملامت اضطراری حاصل نشد) و (نوبت به جایی رسید که در اثر همان قساوت) بسیاری مردم از آنان (امروز) کافرند؛ (زیرا خوب پنداشتن مـعصیت و اصـرار بـه آن و عداوت با نبّی برحق، اغلب سبب کفر قرار می‌گیرد. خلاصه‌ی مطلب این‌که مسلمانان باید زودتر توبه کنند؛ زیرا چه بسا موفق به توبه نمی‌شوند، و چه بسا که این منجر به کفر می‌باشد، سپس می‌فرماید که: اگر در اثر معاصی در قلوبتان خرابی و نقصانی چه کم و چه زیاد پیش آمد، آن را مانع توبه تلقّی نکنید، و نگویید که اکنون از توبه چه اصلاحی به‌دست می‌آید، و) بدانید که خداوند متعال (دارای چنان شأنی است که) زمین را بعد از خشکیدنش زنده می‌کند، (پس هم چنین او دلهای مرده را در اثر توبه به فضل خویش زنده و اصلاح می‌فرماید، لذا نباید مأیوس شد؛ زیرا) ما نظایری (از آن) برای شما بیان کردیم تا که بفهمید، (مراد از نظایر طبق آنچه در تفسیر مدارک آمده است، احیای زمین است، و شاید ذکر آن به صیغه‌ی جمع به خاطر تکرار وقوع باشد.

سپس فضیلت انفاق مذکور را بیان می‌نماید که) یقیناً مـردان و زنـان صدقه دهنده و ایشان (صدقه دهندگان که) با اخلاص به خداونـد مـتعال قرض می‌دهند آن صدقه به اعتبار ثواب برای آنان دو چندان می‌گردد، و (در ضمن این دو چندان) اجر پسندیده‌ای نیز برای آنـان (در نـظر گـرفته شده) است (که هم اکنون تفسیر آن بیان گردید) و (سپس فضیلت ایـمان مذکور را بیان می‌کند، که) کسانی که به خدا و رسولانش ایمان (کامل) دارند (که کاملاً ایمان و تصدیق، و پایبندی بر طاعات داشته باشند) ایشـان در بارگاه الهی صدّیقان و شهیدانند (که بیانش در رکوع نهم از سوره‌ی «نساء»

گذشت، یعنی رسیدن به این مراتب کمال، در اثر ایمان کامل است، و نتیجه‌ی شهادت بذل نفس در راه خداست یعنی کسی که جان خود را در راه خدا تقدیم کند، اگر چه به قتل نرسد؛ زیرا به قتل رسیدن یا نرسیدن خارج از اختیار اوست، و) برای آنان (در بهشت) اجری خاص و (بر روی پل صراط) نوری (خاص) می‌باشد، و (سپس حالات کفّار را ذکر می‌کند که) آنان که کافر شدند و آیات ما را تکذیب نمودند، اهل دوزخ هستند.

معارف و مسایل

﴿يَوْمَ تَرَى ٱلْمُؤْمِنِينَ وَ ٱلْمُؤْمِنَـٰتِ يَسْعَىٰ نُورُهُم بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ بِأَيْمَـٰنِهِم﴾
یعنی روزی قابل ذکر است که شما، مردان و زنان ایماندار را می‌بینی، که نورشان از جانب جلو و دست راست آنها می‌باشد، مراد از آن روز، قیامت است، و این اعطای نور به آنها، قبل از حرکت بر پل صراط می‌باشد، و تفصیل آن در حدیث حضرت ابوامامه باهلی است، که ابن‌کثیر آن را به حواله‌ی ابن‌ابی حاتم نقل کرده است، و حدیث طولانی است و در آن آمده است که ابوامامه پس از شرکت در نماز جنازه‌ای در دمشق، برای یادآوری مردم برخی از احوال مرگ و قبر و حشر را بیان نمود، که ترجمه جملاتی چند در زیر آورده می‌شود:

سپس شما از قبرها به سوی میدان حشر انتقال می‌یابید که دارای مراحل و مواقف مختلفی است، و کار به جایی می‌رسد که بعضی صورتها به حکم خداوند سفید و روشن می‌گردند و بعضی دیگر سیاه می‌ماند ومرحله‌ی دیگر چنان است که تاریکی شدیدی بر کل اهل محشر اعم از مؤمن و کافر عارض می‌گردد که هیچ چیزی دیده نمی‌شود؛ سپس نور توزیع می‌گردد و به هر مؤمنی نوری داده می‌شود.

در روایت دیگری از ابن‌ابی حاتم به حواله‌ی حضرت عبدالله بن

مسعود نقل شده است که نور در میان مؤمنین به اندازه‌ی اعمالشان تقسیم می‌شود، لذا نور بعضی از آنان به قدر کوهی می‌باشد و از بعضی دیگر به قدر درخت خرمایی خواهد بود، و از بعضی به اندازه‌ی قامت انسانی و کمترین نور از آن کسی است که تنها انگشتی از او نورانی می‌باشد که آن هم گاهی روشن می‌شود و گاهی خاموش می‌گردد[۱].

سپس حضرت ابوامامه باهلی فرمود که: به کفّار و منافقین نوری اعطا نمی‌گردد، پس از آن فرمود که این واقعه را قرآن کریم در آیه‌ی ۴۰ از سوره‌ی «نور» به عنوان مثالی چنین بیان نموده است: **﴿أَوْ كَظُلُمَـٰتٍ فِى بَحْرٍ لُّجِّيٍ يَغْشَاهُ مَوجٌ مِن فَوقِهِ مَوج مِن فَوقِه سَحَاب ظُلُمَـٰت بَعضُهَا فَوق بَعْض، إِذَآ أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكَد يَرَاهَا وَ مَن لَم يَجْعل الله لَهُ نُوراً فَمَالَهُ مِـن نُـور﴾** و فرمود: کیفیّت نوری که به مؤمنین داده می‌شود، مانند نور دنیا نمی‌باشد که هر کجا قرار بگیرد، فقط اطرافیان استفاده کنند؛ بلکه چنان‌که کور، با بصارت شخصی بینا، نمی‌تواند ببیند، کافر و فاسق نمی‌توانند از نور مؤمن استفاده نمایند[۲].

از حدیث حضرت ابوامامه باهلی معلوم می‌شود که پس از ظلمت شدید در موقف حشر، بین مردان و زنان مؤمن نور توزیع می‌شود، و کفّار و منافقین از آن محروم می‌مانند، که به آنان هیچ گونه نوری نمی‌رسد.

امّا طبرانی در حدیث مرفوعی از حضرت ابن عبّاس نقل کرده است که رسول خداﷺ، فرمود: بر روی پل صراط خداوند به هر مؤمن و منافق نوری می‌دهد، ولی وقتی که به پل صراط می‌رسند نور منافق سلب می‌گردد[۳].

از این روایات معلوم گردید که در ابتدا به منافقین نوری اعطا می‌گردد، امّا به هنگام رسیدن به پل صراط، از آنها سلب می‌گردد، به هر حال چه،

---

۱ - ابن کثیر.
۲ - ابن کثیر.
۳ - ابن کثیر.

نوری ابتدا به آنها داده نشود، و یا این‌که بعداً از آنها سلب شود، به هنگام رسیدن به پل صراط از مؤمنین تقاضا می‌کنند که اندکی توقّف کنید تا ما بتوانیم از نور شما استفاده کنیم؛ زیرا در دنیا در نماز، زکات، حج، جهاد و سایر اعمال با شما شرکت می‌کردیم، پس به آنها، پاسخ عدم پذیرش داده می‌شود، که بعداً توضیح داده خواهد شد، و مناسب حال منافقین همین است که نخست مانند مؤمنین به آنان نوری داده شود، و سپس سلب گردد، چنان که آنان در دنیا می‌کوشیدند که خدا و رسولش را فریب دهند، لذا در قیامت با آنان چنان رفتار می‌شود که مثلاً برای فریب کسی ابتدا روشنی به او نشان داده شود و سپس خاموش گردد؛ قرآن در آیه‌ی ۱۴۲ از سوره‌ی «نساء» فرموده است: **﴿يُخَٰدِعُونَ ٱللَّهَ وَ هُوَ خَٰدِعُهُمْ﴾** یعنی، منافقین می‌کوشند تا خدا را فریب دهند در صورتی که خداوند فریب دهنده‌ی آنهاست.

امام بغوی فرموده است که: مراد از این فریب دادن، آن است که نخست به آنها نوری اعطا می‌گردد؛ امّا در موقعی که نیاز به آن می‌باشد، سلب می‌گردد، و آن زمانی است که مؤمنان نیز احساس خطر می‌کنند که مبادا نور ما هم سلب گردد؛ لذا به بارگاه خداوند دعا می‌کنند که نور ما را تا آخر برقرار بدار، چنان‌که ذکر این دعا در آیه‌ی ۸ از سوره‌ی «تحریم» آمده است: **﴿يَوْمَ لَا يُخْزِى ٱللَّهُ ٱلنَّبِىَّ وَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ مَعَهُۥ نُورُهُمْ يَسْعَىٰ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ بِأَيْمَٰنِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَآ أَتْمِمْ لَنَا نُورَنَا﴾**[1].

در «صحیح مسلم» و «مسند امام احمد» و «سنن دارقطنی» در حدیث مرفوعی از حضرت جابر بن عبدالله روایت است که در ابتدا به همه مؤمنان و منافقان نور اعطا می‌گردد، چون به پل صراط می‌رسند نور منافقان سلب می‌گردد، و در «تفسیر مظهری» در بین این دو روایت چنین تطبیقی بیان شده

---

۱ - مظهری.

است که به آن دسته از منافقین که در زمان خود آن حضرتﷺ، بوده‌اند، در ابتدا مانند کفّار نوری داده نمی‌شود، امّا به منافقین بعد از زمان آن‌حضرتﷺ، از آن جهت که سلسله‌ی وحی قطع شده و بدون وحی قطعی، نمی‌توان به کسی منافق گفت، اگر چه منافق گفته نمی‌شود، ولی خداوند می‌داند که در دل چه کسی، ایمان وجود دارد و در دل چه کسی ایمان نیست، پس کسانی که نفاقشان در علم خدا باشد، اگر چه در ظاهر نفاقشان آشکار نشده است، در ابتدا به آناذ نوری عطا می‌گردد و بعداً سلب می‌شود، و این دسته منافقین در امّت محمّدی کسانی هستند که قرآن و حدیث را مورد تحریف قرار داده و معنای آن را تغییر می‌دهند، و موافق نظر خویش مقصود آن را بیان می‌نمایند، نعوذ بالله منه.

اسباب نور و ظلمت میدان حشر

در این مقام از تفسیر مظهری، با استناد به قرآن و حدیث، اسباب نور و ظلمت میدان حشر، بیان شده است، که از نظر تحقیقات علمی اهمّیّت بیشتری دارد؛ لذا من آن را در اینجا نقل می‌کنم که: «**لعل الله یرزقنا نوراً**».

امام ابوداوود و ترمذی از حضرت بریده، و ابن ماجه از حضرت انس، حدیث مرفوعی نقل کرده‌اند که رسول خداﷺ، فرموده است که: مژده دهید کسانی را که در شبهای تاریک به سوی مسجد می‌روند به نوری کامل در روز قیامت. و در این خصوص روایاتی از حضرت سهل بن سعد، زید بن حارثه، ابن عباس، ابن عمر، حارث بن وهب، ابوامامه، ابوالدرداء، ابوسعید خدری، ابوموسیٰ، ابوهریره، عایشه‌ی صدّیقه و غیره رضوان الله علیهم اجمعین نیز منقول است[1].

در «مسند» امام احمد و «طبرانی» از حضرت ابن عمر روایت شده که

---

۱ - مظهری.

رسول خداﷺ، فرمود: **«من حافظ علی الصلوات کانت له نوراً و برهاناً و نجاةً یوم القیٰمة و من لم یحافظ علیها لم یکن له نوراً و لابرهاناً و لانجاة وکان یوم القیٰمة مع قارون وهامان و فرعون»** یعنی، کسی که هر پنج نماز را پاسداری کند، (که آنها را با آداب در اوقاتش ادا بکند) آن نماز در روز قیامت در حق او نور و برهان و نجات قرار می‌گیرد، و کسی که آن را محافظت نکند نور و برهان و نجاتی برای او نمی‌باشد، و او با قارون، هامان و فرعون حشر می‌گردد.

طبرانی از حضرت ابوسعید روایت کرده است که رسول خداﷺ، فرمود: کسی که سوره‌ی «کهف» را بخواند چنان نوری در روز قیامت به او می‌رسد، که از مکانش تا مکّه نورافشانی می‌کند و در روایت دیگری آمده است که هر کسی در روز جمعه سوره‌ی «کهف» را تلاوت بکند، در قیامت از قدمهای او تا ارتفاع آسمان نوری می‌درخشد.

امام احمد از حضرت ابوهریره روایت کرده است که رسول خداﷺ، فرمود: هر کسی یک آیه از قرآن را تلاوت کند آن آیه برای او در روز قیامت نوری واقع می‌شود.

دیلمی از حضرت ابوهریره حدیث مرفوعی روایت کرده است که رسول خداﷺ، فرمود: درود خواندن بر من موجب حصول نوری بر روی پل صراط می‌باشد.

طبرانی از حضرت عباده بن الصامت روایت کرده است که رسول خداﷺ، فرمود: موهایی که در اثر تراشیدن سر، پس از فارغ شدن از احرام حج یا عمره بر زمین می‌ریزند در روز قیامت به نوری تبدیل می‌گردند.

در مسند بزار از حضرت ابن مسعود مرفوعاً روایت است که رمی جمرات در مِنیٰ در روز قیامت به نور تبدیل می‌گردد.

طبرانی با سند جید از حضرت ابوهریره مرفوعاً روایت کرده است، کسی که در جهاد فی سبیل الله تیری بیندازد، آن تیر برای او در روز قیامت

نوری خواهد بود.

بیهقی با سند منقطع در «شعب الایمان» از حضرت ابن عمر مرفوعاً روایت کرده است، در برابر هر مویی از ذاکر چون در بازار ذکر بکند، در قیامت نوری اعطا می‌گردد.

طبرانی از حضرت ابوهریره مرفوعاً نقل کرده است کسی که مصیبت و مشقّتی را از مسلمانی برطرف کند، خداوند بر پل صراط دو شعبه‌ی نور برای او درست می‌کند که جهان از آن روشن می‌گردد که تعداد آن را بجز خداوند کسی دیگر نمی‌داند.

در «صحیح بخاری» و «مسلم» از حضرت ابن عمرو و در «صحیح مسلم» از حضرت جابر و در «مستدرك حاكم» از حضرت ابوهریره و حضرت ابن عمرو و در «طبرانی» از ابن زیاد روایت شده است که رسول خداﷺ، فرمود:

«**ایاکم والظلم فانه هو الظلمت یوم القیٰمة**» یعنی شما خود را از ظلم دور سازید که ظلم در قیامت به ظلمات و تاریکی تبدیل می‌شود.

نعوذ بالله من الظلمٰت و نسأله النور التام یوم القیٰمة.

﴿يَوْمَ يَقُولُ الْمُنَـٰفِقُونَ وَ الْمُنَـٰفِقَـٰتُ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا انظُرُونَا نَقْتَبِسْ مِن نُّورِكُمْ﴾ یعنی موقعی که در آن روز مردان و زنان منافق به اهل ایمان می‌گویند اندکی برای ما انتظار بکشید تا ما نیز از نور شما استفاده کنیم.

﴿قِيلَ ارْجِعُوا وَرَآءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُوراً﴾ به آنان گفته می‌شود به پشت سرتان برگردید به جایی که در آن نور توزیع شده است. در آنجا از نور جستجو کنید، و این پاسخ را یا مؤمنان و یا فرشتگان به آنها می‌گویند[1].

﴿فَضُرِبَ بَيْنَهُم بِسُورٍ لَّهُ بَابٌ بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَ ظَـٰهِرُهُ مِن قِبَلِهِ الْعَذَابُ﴾ یعنی منافقین بعد از شنیدن پاسخ مؤمنین یا فرشتگان، به جایی که نور توزیع

---

۱ - کما روی عن ابن عباس و قتاده، قولین.

شده بود، برمی‌گردند و در آنجا چیزی نمی‌یابند، باز بر می‌گردند و مؤمنان را نمی‌بینند، بلکه بین آنان و مؤمنین دیواری حایل می‌گردد که جانب داخلی آن را رحمت و جانب خارجی آن را که جایگاه منافقین است عذاب فرا گرفته است.

در «روح المعانی» از قول ابن زید نقل شده است که آن دیوار، دیوار «اعراف» است که بین مؤمنان و کفّار حایل می‌شود، و بعضی دیگر آن را دیواری غیر از دیوار اعراف گفته‌اند، و دری که در این دیوار گذاشته شده است شاید بخاطر آن است که در میان مؤمنان و کفّار گفتگویی برقرار شود، و یا این‌که محلّ عبور مؤمنین است که بعداً بسته می‌شود.

فایده: در خصوص این نور ذکری از کفّار به میان نیامد؛ زیرا احتمال وجود ندارد تا نوری نصیب آنان گردد، ولی در خصوص نور منافقین دو روایت آمده است که مطابق قول اوّل اصلاً نوری به آنان نمی‌رسد، و مطابق قول دوم، بعد از رسیدن به پل صراط از آنان سلب می‌گردد، و دیواری بین آنان و اهل ایمان حایل می‌گردد.

از مجموع اینها معلوم می‌گردد که عبور از جهنّم به‌واسطه‌ی پل صراط فقط مختص مؤمنین است، کفّار و مشرکین نمی‌توانند از پل عبور کنند؛ بلکه به درهای جهنّم در آن، انداخته می‌شوند. و مؤمنان از پل صراط می‌گذرند و مؤمنین گنهکاری که جهت مجازات خویش باید مدّتی در جهنّم باشند، از پل صراط در آن می‌افتند، و بقیه‌ی مؤمنین صحیح و سالم از پل عبور کرده، وارد بهشت می‌شوند[1].

﴿أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ ءَامَنُوٓا أَن تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ ٱللَّهِ وَ مَا نَزَلَ مِنَ ٱلْحَقِّ﴾ آیا هنوز وقت آن نرسیده است که دل‌های اهل ایمان برای ذکر خداوند و برای قرآنی که بر آنان نازل شده نرم و خاشع گردد، مراد از خشوع قلب، نرم شدن

---

۱ ـ کما مرح به الشاه عبدالقادر الدهلوی و یؤیده مافی‌الروح هٰهنا.

آن و پذیرفتن موعظه و پند و اطاعت است[۱].

خشوع برای قرآن، آن است که انسان برای اطاعت کامل از احکام و اوامر و نواهی آن، آماده باشد، و در عمل کردن بر آنها سستی و ضعف به‌خود راه ندهد[۲].

این عتاب و تنبیهی برای اهل ایمان است. و از حضرت عبدالله بن عبّاس روایت است که خداوند در قلوب بعضی از مؤمنان از نظر عمل، اندکی سستی احساس نمود که این آیه را برای آنان نازل فرمود[۳].

امام اعمش فرموده است که: بعد از ورود به مدینه مقداری سهولت معاش و آرامش حاصل شد، و در کوشش و جدیت بعضی در عمل حسب معمول سابق سستی و ضعف پدید آمد که این آیه به جهت آن نازل شد[۴].

در روایت ابن عبّاس که ذکر گردید، این نیز آمده است که این آیه که مشتمل عتاب است، سیزده سال پس از آغاز نزول قرآن نازل شد[۵].

در «صحیح مسلم» از ابن مسعود روایت شده است که پس از چهار سال از مشرّف شدن ما به اسلام، به وسیله‌ی این آیه مورد عتاب و تنبیه قرار گرفتیم، والله اعلم.

در هر حال، حاصل این عتاب و تنبیه، تعلیم مؤمنین است، تا برای خشوع کامل و عمل صالح، مستعد شوند؛ زیرا اساس همه‌ی اعمال خشوع قلب است[۶].

آیا هر مؤمن صدیق و شهید است؟

﴿وَ ٱلَّذِینَ ءَامَنُوا بِاللهِ وَ رُسُلِهِ أُوْلَـٰئِكَ هُمُ ٱلصِّدِّیقُونَ وَ ٱلشُّهَدَآءُ﴾ از این آیه معلوم گردید که می‌توان به هر مؤمن صدّیق و شهید گفت، حضرت قتاده و

---

۱ - ابن‌کثیر.
۲ - روح‌المعانی.
۳ - ابن‌کثیر.
۴ - روح‌المعانی.
۵ - رواه عنه ابن ابی‌حاتم.
۶ - ابن‌کثیر.

عمرو بن میمون بنابر همین آیه گفته‌اند که: هر کسی که به خدا و رسول او ایمان بیاورد، صدّیق و شهید است.

ابن جریر از حضرت براء بن عازب روایت نموده است که رسول خداﷺ، فرموده است: «**مؤمنی أمتی شهداء**» یعنی همه‌ی مؤمنان امّت من شهدا هستند، و او در مقام استدلال این آیه را تلاوت نمود.

ابن‌ابی حاتم از حضرت ابوهریره روایت کرده است که روزی چند تن از صحابه‌ی کرام نزد او بودند، و او خطاب به آنان فرمود: «**کلکم صدیق و شهید**» یعنی همه‌ی شما صدّیق و شهید هستید، مردم تعجّب نموده به او گفتند که ای ابوهریره چه می‌گویی؟ او فرمود: اگر بر قول من یقین ندارید، این آیه را تلاوت کنید: ﴿**وَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا بِاللهِ وَ رُسُلِهِ أُوْلَـٰئِكَ هُمُ ٱلصِّدِّيقُونَ وَ ٱلشُّهَدَآءُ**﴾ ولی از آیه‌ی ۶۹ سوره‌ی «نساء» ﴿**فَأُولَـٰئِكَ مَعَ ٱلَّذِينَ أَنعَمَ ٱللهُ عَلَيْهِم مِنَ ٱلنَّبِيِّنَ وَٱلصِّدِّينَ وَ ٱلشُّهَدَآءِ وَٱلصالِحِينَ**﴾ مستفاد می‌شود که هر مؤمنی صدّیق و شهید نیست، بلکه به عالی‌ترین گروه مؤمنان صدیق و شهید اطلاق می‌گردد؛ زیرا در این آیه همراه انبیا، سه گروه از عموم مؤمنین به صورت ویژه ذکر گردید: صدّیقین، شهدا و صالحین، بدیهی است که مصداق و مفهوم هر یکی از دیگری جداست، در غیر این صورت نیازی به ذکر جداگانه هر یکی نبود؛ بنابر این بعضی فرموده‌اند که صدّیقین و شهدا در حقیقت گروه اعلی و خاص مؤمنان هستند، که دارای صفاتی عالی می‌باشند، و نتیجه اطلاق صدیق و شهید نسبت به کل مؤمنین در اینجا آن است، که هر مؤمنی از یک حیث در حکم صدیقین و شهدا و در زمره‌ی آنان ملحق می‌باشد.

در «روح المعانی» آمده است که مناسب آن است که مراد از: ﴿**ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا**﴾ آن دسته از مؤمنین قرار داده شوند، که ایمان کامل داشته و به طاعات پایبند باشند، و به مؤمنی که غرق در غفلت و شهوات است،

نمی‌توان صدیق و شهید گفت، و این نظر از آنجا مؤید است که رسول خداﷺ، فرمود: «**اللّعانون لا یکونون شهداء**» که لعنت کنندگان، مردم در زمره‌ی شهدا شامل نمی‌باشند، باری حضرت فاروق اعظم فرمود: شما را چه شده است که مردم را می‌بینید که عزّت و آبروی کسی را از بین می‌برند و جلوی آنها را نمی‌گیرید، و آن را ناگوار نمی‌دانید؟ مردم عرض کردند که از بدزبانی او می‌ترسیم، که اگر چیزی بگوییم به عزّت و آبروی خود ما لطمه می‌خورد، حضرت فاروق اعظم فرمود که: اگر چنین است شما نمی‌توانید جزو شهدا باشید، ابن اثیر پس از نقل این روایت مقصودش را چنین توضیح داده است، که چنین مداهنت کنندگانی در روز قیامت جزو شهدایی که در قبال امّتهای انبیای سابقین شهادت می‌دهند، نمی‌باشند[1].

در «تفسیر مظهری» آمده است که مراد از ﴿**ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا**﴾ در این آیه فقط کسانی هستند که در عهد مبارک آن‌حضرتﷺ، ایمان آورده و به صحبت او مشرّف شده‌اند.

و در آیه عبارت ﴿**هُمُ ٱلصِّدِّيقُونَ**﴾ که کلمه ی حصر می‌باشد، بر این مطلب دلالت دارد، که مقام صدّیقیت در اصحاب کرام منحصر می‌باشد.

حضرت مجدّد الف ثانی فرموده است که: تمام صحابه‌ی کرام حامل کمالات نبوّت بودند؛ کسی که یک بار در حالت ایمانداری رسول خداﷺ، را دیده است، او در کمالات نبوّت مستغرق شده است، والله سبحانه و تعالیٰ اعلم.

ٱعْلَمُوٓا أَنَّمَا ٱلْحَيَوٰةُ ٱلدُّنْيَا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ زِينَةٌ وَ تَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَ تَكَاثُرٌ فِـى

بدانید که زندگی دنیا همین بازی و تماشا و آرایش و خودآرایی بین شما و تلاش کثرت در

۱- روح المعانی.

ٱلْأَمْوَٰلِ وَٱلْأَوْلَـٰدِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ ٱلْكُفَّارَ نَبَاتُهُۥ ثُمَّ يَهِيجُ
اموال و اولاد است، مانند بارانی که در شگفت آورد کشاورزان را سبزه‌ی آن.. باز قوی می‌شود

فَتَرَاهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَكُونُ حُطَـٰمًا وَفِى ٱلْـَٔاخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَغْفِرَةٌ
پس می‌بینی آن را زرد، پس می‌شود خُرد شده و در آخرت عذاب شدید هست و آمرزش

مِّنَ ٱللَّهِ وَرِضْوَٰنٌ وَمَا ٱلْحَيَوٰةُ ٱلدُّنْيَآ إِلَّا مَتَـٰعُ ٱلْغُرُورِ ﴿۲۰﴾ سَابِقُوٓا۟ إِلَىٰ
از طرف خداوند و رضامندی، و نیست زندگی دنیا جز کالای فریب. بدوید به سوی

مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ ٱلسَّمَآءِ وَٱلْأَرْضِ
آمرزش پروردگار خویش، و بهشتی که پهنای آن مانند پهنای آسمان و زمین است،

أُعِدَّتْ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ بِٱللَّهِ وَرُسُلِهِۦ ذَٰلِكَ فَضْلُ ٱللَّهِ
آماده شده است برای کسانی که یقین کرده‌اند به خدا و رسولان او، این است فضل خدا که

يُؤْتِيهِ مَن يَشَآءُ وَٱللَّهُ ذُو ٱلْفَضْلِ ٱلْعَظِيمِ ﴿۲۱﴾
می‌دهد به کسی که بخواهد و خداوند صاحب فضل بزرگ است.

خلاصه‌ی تفسیر

بدانید که حیات دنیوی (در مقابل آخرت قابل اعتنا نیست؛ زیرا که آن) فقط لهو و لعب و (نوعی) زینت (ظاهری) و افتخار بر یکدیگر است، (در حدّ قوّت و جمال و هنر و کمال دنیا) و نشان دادن برتری خود بر دیگران در اموال و اولاد، (مقاصد دنیا چهار چیز است، در طفولیت لهو و لعب، و در جوانی زینت و تفاخر، و در پیری ازدیاد مال و اولاد، و تمام این مقاصد فانی و خواب و خیالی بیش نیستند، و مثال آنها) مانند بارانی است (که ببارد و) محصول (مزرعه،) کشاورز را به تعجب وا می‌دارد، سپس آن (مزرعه) خشک می‌شود، پس آن را زرد می‌بینی، سپس خرد می‌شود، (هم چنان دنیا چند روز بهاری است که بعداً زوال و اضمحلال می آید، این است

وضع دنیا) و (کیفیّت) آخرت (آن است که) در آن (دو چیز وجود دارد یکی) عذاب شدید (برای کفّار) و (دوم) مغفرت و رضامندی از طرف خدا (برای اهل ایمان) می‌باشد، (و هر دو باقی هستند، پس آخرت نیز باقی است) و زندگی دنیا (فانی است؛ زیرا آن) فقط اسباب فریب بازی است، (و تفسیر آن در اواخر «آل عمران» گذشت) پس چون متاع دنیا فناپذیر و ثروت آخرت که در اثر برکت ایمان به‌دست می‌آید باقی می‌باشد، پس شما باید) به سوی پروردگار خویش بشتابید، و به سوی چنان بهشتی که وسعت آن برابر با وسعت آسمانها و زمین است (کمتر از میزان فوق منتفی است، نه بیشتر از آن که) برای کسانی آماده شده است که به خدا و رسولان او ایمان داشته باشند، این (مغفرت و رضوان) فضل خداست که آن را به کسی که بخواهد عنایت می‌کند، و خداوند صاحب فضل بزرگی است، (و این اشاره به آن است که نباید کسی به اعمال خود مغرور باشد، و ادّعا کند که استحقاق جنّت مبتنی بر اعمال است، بلکه آن فقط فضل خداوندی است، که مدار آن بر اراده ماست، ولی ما انعامات خویش را بنابه اراده‌ی خود معلّق می‌کنیم، و اگر می‌خواستیم اراده نمی‌کردیم؛ زیرا القدرة تتعلق بِالضِدّیْن.)

معارف و مسایل

آیات گذشته مشتمل بر وضعیت اهل جنّت و اهل جهنّم بود که در آخرت تحقّق می‌یابد و ابدی می‌باشد و بزرگترین علّت محرومیت انسان از نعمتهای آخرت و گرفتاری به عذاب، لذات دنیای فانی و دل بستگی به آن و غفلت از آخرت است؛ لذا در این آیات عدم اعتماد بر دنیای فانی بیان می‌گردد.

اوّلاً آنچه از بدو آفرینش تا پایان زندگی پیش می‌آید، و اهل دنیا

ضمن فرو رفتن در آنها بدان می‌نازند، بیان شده است، که چکیده‌ی زندگی دنیا به ترتیب، این چند امور و چند حالت می‌باشند: نخست لعب سپس لهو و بعد زینت و آنگاه تفاخر بر کثرت اموال و اولاد.

لعب بازی است که در آن هیچ نوع فایده‌ای مد نظر نباشد، مانند حرکات بچگانه کودکان. و لهو آن بازی است که مقصود اصلی در آن تفریح و وقت گذرانی است، که در ضمن آن فایده‌ای مانند ورزش و غیره وجود دارد. مانند بازیهای بچه‌های بزرگ، چون فوتبال، شنا، نشانه‌گیری و غیره. در احادیث بازیهای نشانه‌گیری و شنا و تیراندازی را به نیکی یاد فرموده‌اند.

زینت بدن و لباس امر معروف است. و هر انسانی این ادوار را می‌گذراند که سالهای اوّل عمر در بازی خالص (لعب) می‌گذرد و سپس نوبت به لهو می‌رسد و پس از آن مردم به آرایش بدن و لباس می‌پردازد، سپس در فکر مسابقه با هم عصر و هم سالان خود بر می‌آید و داعیه‌ی افتخار در آنها پدید می‌آید.

اگر توجّه بفرمایید، انسان به هر دورانی که با این ترتیب بر وی می‌گذرد، قانع می‌باشد، و آن را از همه بهتر می‌داند، و چون از دوره‌ای به دوره دیگر پا می‌گذارد دوره‌ی پیشین در منظر او ضعیف و بیهوده می‌نماید.

بازیهایی را که بچه‌ی خردسال، در دوره‌ی ابتدایی، سرمایه زندگی خود می‌پندارد، اگر کسی آنها را از او بگیرد به اندازه‌ای ناراحت می‌شود که از شخص بزرگی ثروت و مال و زندگیش گرفته شود، امّا پس از گذشت از این دوره، حقیقت امر بر او آشکار می‌شود که آنچه را سرمایه زندگی می‌پنداشت، چیزی نبود، بلکه همه خرافات بودند.

انسان در کودکی به لهو و لعب، و در جوانی به زینت و تفاخر و در پیری در فکر تکاثر اموال و اولاد، مشغول شده، با شمارش ثروت و مال و ازدیاد نسل و نژاد مسرور می‌گردد؛ هم چنان‌که لغو بودن دوران بچگی در

جوانی ظاهر می‌گردد، حرکات جوانی در پیری، بیهوده معلوم خواهند شد، و اکنون آخرین منزل پیری فرا رسیده است که در این دوره افتخار بر کثرت ثروت و مال و اولاد و عزّت و مقام سرمایه زندگی و مقصد اعظم قرار گرفته است، قرآن می‌فرماید، این حالت هم، زودگذر و فانی است، و دور بعدی دور برزخ و پس از آن قیامت است، و در فکر اینها باید بود، که اصل هستند؛ و قرآن کریم بدین ترتیب زوال پذیری و غیر قابل اعتماد بودن همه‌ی این مشاغل و مقاصد دنیوی را بیان نموده است، و سپس با ذکر مثالی آن را چون مزرعه‌ای فرض نموده است.

﴿كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ ٱلْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهِيجُ فَتَرَاهُ مُصْفَرّاً ثُمَّ يَكُونُ حُطَـٰماً﴾

«غیث» به معنای باران است، و لفظ کفّار هرگاه در مقابل مؤمنین بیاید، معنایش معروف و آشکار است، امّا معنای لغوی آن کشاورز می‌باشد که بعضی در این آیه معنای دوم را مراد گرفته‌اند، و مقصود آیه را چنین بیان کرده‌اند که هم چنان‌که در اثر بارش باران، زرع و سایر نباتات دیگر می‌رویند، و چون سرسبز می‌شوند، کشاورز از آن شاد می‌شود.

بعضی از حضرات مفسّرین معنای معروف کفّار را در اینجا نیز در نظر گرفته‌اند، که کافران از آن خوشحال می‌گردند، اشکالی در اینجا پیش می‌آید؛ سرور حاصله از مشاهده سرسبزی مخصوص کفّار نیست؛ زیرا مسلمانان نیز از آن خوشحال می‌گردند، مفسّرین در پاسخ به آن فرموده‌اند که: میان مسرّت کفّار و مؤمنین تفاوت بسیار بزرگی وجود دارد، که رخ فکر مؤمن در هنگام خوشحالی به سوی خدا برمی‌گردد، و یقین می‌کند که همه‌ی آنها نتیجه‌ی قدرت و حکمت و رحمت اوست و آن را هدف زندگیش قرار نمی‌دهد، و با این خوشی در فکر آخرت قرار می‌گیرد؛ لذا مؤمنی که به مقتضای ایمان عمل می‌کند، با حصول بزرگترین ثروت دنیا، چنان مسرور نمی‌گردد که کافر به آن شاد می‌گردد؛ بنابر این در اینجا این

خوشی و مسرّت به سوی کفّار نسبت داده شد.

سپس خلاصه‌ی این مثال را چنین بیان فرمود که: این مزرعه و نباتات و گلهای گوناگون، چون و شاداب می‌گردند، همه‌ی بینندگان، بویژه کفّار، از مشاهده آنها بسیار شاد و سرمست می‌شوند؛ ولی سرانجام، به سوی خشکی برمی‌گردند، که نخست زرد می‌شوند بعداً بطور کامل خشک شده و ریز ریز می‌شوند. هم چنین است وضع انسان که در ابتدا تر و تازه و زیبا دارای صورتی نیکو می‌باشد، و این مراحل را از کودکی تا جوانی در این حالت طی میکند؛ ولی سرانجام پیری می‌آید و از تر و تازگی بدن به تدریج می‌کاهد، و حسن و جمال پایان می‌یابد، و بالاخره می‌میرد و خاک می‌شود، پس از بیان زوال پذیری و بی‌ثباتی دنیا، برای متوجّه نمودن به اصل مقصد که آخرت باشد، احوال آن را چنین بیان فرموده است:

﴿وَ فِی ٱلْأَخِرَةِ عَذَابٌ شَدِیدٌ وَ مَغْفِرَةٌ مِّنَ ٱللهِ وَ رِضْوَٰنٌ﴾ یعنی انسان حتماً در آخرت به یکی از این دو حالت خواهد رسید که حالتی از آن کفّار است، که برای آنها عذابی شدید وجود دارد؛ دوم حالت مؤمنان است که از جانب الله برای آنان مغفرت و رحمت مقرّر می‌گردد.

در اینجا عذاب قبل از مغفرت ذکر گردید؛ زیرا مست و مغرور بودن در دنیا پیشاپیش ذکر گردید که نتیجه‌ی آن عذاب شدید است، و در مقابل عذاب شدید دو چیز ذکر گردید: مغفرت و رضوان، که به این مطلب اشاره دارد که آمرزش گناهان و اشتباهات خود نعمتی است که در نتیجه‌ی آن، مردم از عذاب نجات می‌یابد، امّا در اینجا به همین اکتفا نمی‌شود؛ بلکه آنان ضمن رهایی از عذاب، با نعمتهای دایمی بهشت سرافراز می‌شوند، که آن در نتیجه‌ی رضوان و خشنودی حق تعالیٰ حاصل می‌شود. سپس حقیقت دنیا را در الفاظی مختصر چنین بیان فرمود که:

﴿وَ مَا ٱلْحَیَوٰةُ ٱلدُّنْیَآ إِلَّا مَتَٰعُ ٱلْغُرُورِ﴾ یعنی بعد از درک و فهم همه‌ی

مطالب فوق، برای انسان عاقل و بصیر، نتیجه‌ی دیگری جز این نمی‌توان انتظار داشت، که سرمایه فریب بازی، سرمایه اصلی نیست که بتواند در وقت نیاز مؤثّر و مفید ثابت بشود، و نتیجه‌ی ضروری بیان عذاب و ثواب آخرت و بی‌ثباتی دنیا، این است، که انسان نباید در لذّات دنیا مستغرق باشد؛ بلکه می‌بایست بیشتر در فکر آخرت قرار گیرد، و این مطلب را در آیات بعدی چنین توضیح می‌دهد که:

﴿سَابِقُوٓا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ ٱلسَّمَآءِ وَ ٱلْأَرْضِ﴾

یعنی به سوی مغفرت پروردگار خویش و جنّتی که عرض آن، برابر عرض آسمان و زمین است، بشتابید. مراد از مسابقه می‌تواند این باشد که بر عمر و سلامتی و قدرت نمی‌توان اعتماد کرد؛ لذا در انجام اعمال نیک سستی و درنگ روا ندارید، مبادا بیماری یا عذری بیاید و شما را از انجام آنها باز دارد، و یا مرگ فرا رسد، پس حاصل مسابقه این است که از عجز و ضعف و مرگ سبقت بجویید که قبل از آمدن آنها چنان اعمالی را ذخیره کنید که بتواند وسیله‌ی رسیدن به جنّت باشد، و نیر می‌تواند مراد از مسابقه این باشد که در انجام اعمال نیک از دیگران پیشی بگیرید.

چنان که حضرت علی (کرّم الله وجهه) در نصایح خویش فرموده است که: قبل از همه به مسجد بروید، و آخر از همه از آن بیرون بیاید.

حضرت عبدالله بن مسعود فرموده است که: در خط مقدّم جبهه‌ی جهاد سبقت بگیرید، و حضرت انس فرموده است: بکوشید تا به تکبیر اولیٰ نماز جماعت برسید[1].

در تعریف بهشت آمد که عرض آن برابر با عرض آسمان و زمین است، و در آیه‌ی ۱۳۳ از سوره‌ی «آل عمران» در خصوص این مضمون لفظ «سمٰوَات» با صیغه‌ی جمع آمده بود از آن معلوم می‌شود که مراد از آسمان

---

۱ - روح المعانی.

در اینجا همان هفت آسمان است، و منظور این است که وسعت هفت آسمان و زمین را یکی بکنید، پهنای جنّت همان قدر است. و بدیهی است که طول هر چیز بیشتر از عرض آن است، در نتیجه، ثابت می‌گردد که وسعت بهشت از وسعت آسمانها و زمین بیشتر است، و گاهی لفظ عرض به‌طور مطلق به معنای وسعت به کار می‌رود که در این صورت در مقابل طول قرار نمی‌گیرد، در هر دو صورت هدف، بیان وسعت عظیم بهشت می‌باشد.

﴿**ذَٰلِكَ فَضْلُ اللهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَ اللهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ**﴾ در آیه‌ی قبلی، به سبقت گرفتن به سوی جنّت و نعمت‌های آن، دستور داده شده بود و ممکن بود کسی چنین تصوّر بکند که بهشت و نعمت‌های بی‌زوال آن، نتیجه‌ی اعمال ما می‌باشد، و عمل ما برای حصول آن می‌تواند کافی باشد؛ خداوند در این آیه فرمود که: اعمال شما علّت کافی برای جنّت نیست، تا اعطای جنّت ضروری باشد، اعمال تمام عمر آدمی نمی‌تواند عوض آن نعمت‌های الهی باشد که در دنیا به آنها نایل آمده است! پس چگونه این اعمال ما می‌توانند بهای نعمت‌های بی‌زوال بهشت قرار گیرند؛ پس هر کسی که وارد جنّت می‌شود، به فضل و احسان خداوند متعال است، چنان‌که در «صحیحین» از حضرت ابوهریره در حدیث مرفوعی آمده است که رسول خداﷺ، فرمود: عمل هیچ یک از شما نمی‌تواند او را نجات بدهد؛ اصحاب عرض کردند: که حتّی شما را؟ آن‌حضرتﷺ، فرمود: آری؛ من‌هم نمی‌توانم به وسیله‌ی عمل خویش وارد جنّت شوم؛ مگر آن‌که فضل و رحمت الهی شامل حالم گردد[1].

---

۱ - مظهری.



مَآ أَصَابَ مِن مُّصِيبَةٍ فِى ٱلْأَرْضِ وَ لَا فِىٓ أَنفُسِكُمْ إِلَّا فِى كِتَـٰبٍ مِّن قَبْلِ
هیچ آفتی در زمین و در بدنهای شما واقع نمی‌شود که نوشته نباشد در کتابی پیش از

أَن نَّبْرَأَهَآ إِنَّ ذَٰلِكَ عَلَى ٱللَّهِ يَسِيرٌ ﴿۲۲﴾ لِّكَيْلَا تَأْسَوْا۟ عَلَىٰ
این‌که بیافرینیم آن را در دنیا، یقیناً این بر خدا آسان است. تا غمگین نباشید بر

مَا فَاتَكُمْ وَ لَا تَفْرَحُوا۟ بِمَآ ءَاتَىٰكُمْ وَٱللَّهُ لَا يُحِبُّ
آنچه از دست رفته، و نه خوشحال شوید به آنچه به شما داده است، و الله راضی نمی‌شود

كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ ﴿۲۳﴾ ٱلَّذِينَ يَبْخَلُونَ وَ يَأْمُرُونَ ٱلنَّاسَ
از هیچ تکبّر کننده و افتخار کننده‌ای. آنان‌که بخیلی می‌ورزند و دستور می‌دهند مردم را

بِٱلْبُخْلِ وَ مَن يَتَوَلَّ فَإِنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلْغَنِىُّ ٱلْحَمِيدُ ﴿۲۴﴾
به‌بخیلی، و هرکسی که رو بگرداند، پس خداوند، اوست بی‌نیاز ستوده.

خلاصه‌ی تفسیر

هیچ مصیبتی در دنیا بر خود شما واقع نمی‌شود مگر آن‌که (کلاً) در کتابی (که لوح محفوظ باشد) نوشته شده است، قبل از آن‌که ما آن بدنها را خلق کنیم، (تمام مصیبتهای خارجی و داخلی مقدّر هستند و) این نزد خداوند کار آسانی است، (که آنها را قبل از وقوع نوشت؛ چرا که او علم غیب دارد، و ما این گفته را از آن جهت بیان نمودیم،) تا آنچه از شما (سلامتی و مال و اولاد) فوت می‌شود (چنان) اندوهگین نباشید (که مانع تلاش رضای خدا و اشتغال به امور آخرت باشد، و در مشقّت طبیعی هیچ مضایقه نیست) و به آنچه به شما عطا فرموده است (بدانید که از فضل او تعالیٰ بوده است، لذا بر آن) تکبّر نکنید؛ (زیرا تکبّر نمودن به کسی شایسته است که استحقاقش ذاتی باشد،) و خداوند تکبّر کننده (بر چیزی را که به مشیّت و دستور دیگری به او رسیده است) و (نیز) افتخار کننده (بر آن) را

دوست نمی‌دارد، (اختیال، بیشتر بر ناز بر فضایل داخلی و فخر بر ناز بر اشیای خارجی مانند ثروت و مال و پُست و مقام بکار می‌رود؛ سپس بخل مورد مذمّت قرار می‌گیرد که) کسانی که (شخصاً در اثر محبّت دنیا از صرف کردن مال در حقوق پسندیده در نزد خدا) بخیلی می‌کنند، (هر چند در برآورده ساختن خواهش‌ها و گناهان اسراف ورزند) و (به این گناه نیز مرتکب شوند که) به دیگران بخیلی یاد می‌دهند (هدف از «ٱلَّذِينَ» که در این ترکیب، بدل واقع شده است این نیست که وعید در قبال مجموعه‌ی این افعال است؛ زیرا بدیهی است که وعید بر هر خصلت بدی است، بلکه به این مطلب اشاره دارد که محبّت دنیا چنان چیزی است که اغلب جالب صفات بد از قبیل اختیال و افتخار و بخل و غیره می‌باشد،) و (همین محبّت دنیاست که گاهی منجر به روگردانی از حق می‌شود، که در خصوص آن چنین وعیدی آمده است که) هر کسی (از دین حق که یکی از فروع آن انفاق در راه خداست) اعراض کند، پس (به) خداوند متعال (ضرری نمی‌رساند؛ زیرا او از همه عبادات و اموال) بی‌نیاز است، (و در ذات خود کامل و) سزاوار حمد است.

معارف و مسایل

دو چیز از امور دنیا، انسان را از یاد خدا و فکر آخرت غافل می‌کند: یکی راحتی و عیش؛ که انسان از مستغرق شدن در آن، خدا را فراموش می‌کند، که جهت اجتناب از آن، راهنمایی در آیات گذشته آمده بود.

دوم مصیبت و اندوه که بسا اوقات، انسان در اثر ابتلا به آن، نیز مأیوس شده، از یاد خداوند غافل می‌شود که در آیات مذکور این را بیان می‌فرماید.

﴿مَآ أَصَابَ مِن مُّصِيبَةٍ فِى ٱلْأَرْضِ وَ لَا فِىٓ أَنفُسِكُمْ إِلَّا فِى كِتَـٰبٍ مِّن قَبْلِ أَن نَّبْرَأَهَآ﴾ یعنی هر مصیبتی که به شما در زمین یا بدنهای شما می‌رسد، همه

آنها را ما در کتاب لوح محفوظ، قبل از آفرینش مخلوقات، نوشته‌ایم، مراد از مصیبت در زمین، قحطی، زلزله، آفات مزارع، ورشکستگی در تجارت، تلف شدن مال و ثروت و مرگ دوستان و احباب است، و مصیبت در جان، شامل همه‌ی انواع و اقسام بیماری‌ها و جرح و شکستگی اعضا و غیره می‌باشد.

﴿لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَ لَا تَفْرَحُوا بِمَآ ءَاتَـٰكُمْ﴾ مقصود آیه، این است که هر نوع مصیبت و راحتی و غم و سروری که برای انسان در دنیا پیش می‌آید، خداوند متعال همه‌ی آنها را قبل از آفرینش انسان نوشته و مقدّر نموده است، و این را از آن جهت به اطّلاع شما رسانید که بر امور و احوال نیک و بد دنیا، بیشتر توجّه نکنید، و بر آفت، مصیبت، ضرر و زیان آن زیاد حسرت و تأسّف نخورید، و مال، متاع، راحتی و عیش آن، نیز تا آن حد مسرّت آور نیست که در آن مستغرق شده، از آخرت غافل باشید.

حضرت عبدالله بن عبّاس فرموده است: هر انسانی از بعضی امور خوشحال و از بعضی دیگر غمگین می‌شود؛ امّا شایسته بود چون برایش مصیبتی پیش می‌آمد، بر آن صبر می‌کرد تا اجر و ثواب آخرت را کسب می‌نمود و چون راحتی و سروری برایش پیش می‌آمد، شکر می‌نمود و اجر و ثواب به‌دست می‌آورد(۱).

در آیه‌ی بعدی تکبّر و افتخار کردن بر راحتی، آرامش، ثروت و مال را مذمت نموده است که: ﴿وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ﴾ یعنی خداوند متعال تکبّر و فخر کنندگان را دوست نمی‌دارد. بدیهی است وقتی خداوند آنان را دوست نداشته باشد، از آنان بغض و نفرت دارد امّا در آیه به دوست نداشتن تعبیر فرمود؛ شاید به این مطلب اشاره باشد که انسان عاقل وظیفه دارد که دوراندیش باشد و هر کاری را که انجام می‌دهد، بیندیشد که آیا

---

۱ ـ رواه الحاكم و صححه، از روح.

مورد پسند خدا واقع شده است یا خیر؟! بنابر این در اینجا نیز پسندیدن را ذکر نمود.

لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَٰتِ وَ أَنزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَٰبَ وَالْمِيزَانَ
ما رسولان خود را با نشانی‌هایی فرستادیم و با آنان کتاب نازل کردیم و ترازو

لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَ أَنزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَ مَنَٰفِعُ
تامردم راست قرار گیرند با انصاف، و ما نازل کردیم آهن را که در آن جنگ شدید و منافع

لِلنَّاسِ وَ لِيَعْلَمَ اللهُ مَن يَنصُرُهُ وَ رُسُلَهُ بِالْغَيْبِ
برای مردم هست، و تا دریابد خدا که چه کسی کمک می‌کند به او و رسولان او نادیده،

إِنَّ اللهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ ﴿۲۵﴾
بی‌شک خداوند توانا، غالب است.

خلاصه‌ی تفسیر

ما (جهت اصلاح آخرت) پیامبران خود را با احکام واضح، فرستادیم، و همراه با آن کتاب و (در این کتاب خاص دستور به) انصاف را (که متعلّق به حقوق العباد است) نازل کردیم تا مردم (در ادای حقوق الله و حقوق العباد)بر اعتدال استوار باشند، (این شامل کل شریعت است که معتدل بین‌الافراط والتفریط می‌باشد،) و ما آهن را آفریدیم که در آن بیم شدیدی است (تا به وسیله آن نظم جهان برقرار بماند؛ زیرا جلوی بسیاری از بی‌بند و باریها با بیم و ارعاب، گرفته می‌شود،) و (علاوه بر این) انواع فواید (در آن) برای مردم هست (چنان که بیشتر کالاها از آهن ساخته می‌شود،) و (آهن را بدان جهت آفریدیم) تا خداوند (به ظاهر) بداند که چه کسی نادیده به (دین) او و رسولانش کمک می‌کند؛ (زیرا در جهاد به کار

گرفته می‌شود که نفع اخروی آن است و دستور به جهاد بدان جهت نیست که خدا به آن نیاز دارد؛ زیرا) خداوند متعال (خود) قوی مقتدر (بلکه به خاطر آن ثوابی است که برای شما در نظر گرفته است.)

معارف و مسایل

هدف اصلی از فرستادن انبیا و نازل کردن کتابها استوار داشتن مردم بر عدل و انصاف است

﴿**لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَـٰتِ وَ أَنزَلْنَا مَعَهُمُ ٱلْكِتَـٰبَ وَٱلْمِيزَانَ لِيَقُومَ ٱلنَّـاسُ بِالْقِسْطِ وَ أَنزَلْنَا ٱلْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ**﴾ معنای لغوی لفظ «بینات» اموری واضح و روشن است، و مراد از آن ممکن است احکام واضح باشد؛ چنان‌که در خلاصه‌ی تفسیر به آن ترجمه شد، و نیز ممکن است مراد از آن، معجزات و دلایل واضح بر نبوّت و رسالت باشد[1].

ذکر جداگانه‌ی نزول کتاب در آیه‌ی ﴿**وَ أَنزَلْنَا مَعَهُمُ ٱلْكِتَـٰبَ**﴾ بعد از ذکر «بینات» ظاهراً مؤیّد این تفسیر است که مراد از بیّنات معجزات و دلایل باشد، و جهت تفصیل احکام، نزول کتاب ذکر گردید؛ علاوه بر نزول کتاب چیز دیگری نیز به نام میزان نازل شده است و میزان در اصل به وسیله‌ای گفته می‌شود که چیزها را بدان وزن کنند و عموم‌ترین شکلش ترازو است؛ میزان علاوه بر ترازو، سایر آلات گوناگون و رایجی را که برای وزن اشیای گوناگون ایجاد می‌شوند، مانند وسایل سنجش نور، باد و باران و غیره را نیز شامل می‌شود، در این آیه همچون کتاب، برای میزان هم، لفظ نازل کردن آمده است، و مراد از انزال میزان، انزال آن احکامی است که در خصوص به‌کار بردن ترازو و برقرار کردن عدل انصاف، نازل شده‌اند.

قرطبی فرموده است که: انزال در اصل مخصوص کتاب است، وضع و

---

۱ - کما فسّره به ابن کثیر و ابن حبان.

ایجاد ترازو از متعلّقات آن قرار داده شده است، چنان‌که نظایر آن در کلام عرب موجود است. گویا مفهوم کلام چنین است: ﴿**أَنزَلْنَا الْكِتَٰبَ وَ وَضَعْنَا الْمِيزَانَ**﴾ یعنی ما کتاب را نازل کردیم و تراوز را پدید آوردیم، این مطلب با آیه‌ی ۷ سوره‌ی «رحمٰن» تأیید می‌گردد که فرمود: ﴿**وَالسَّمَآءَ رَفَعَهَا وَ وَضَعَ الْمِيزَانَ**﴾ که در آن برای میزان لفظ «وضع» به‌کار رفته است.

در بعضی روایات آمده است که ترازو در حقیقت بر حضرت نوح نازل شده بود، و به او حکم شد که با آن وزن کرده حقوق دیگرن را کاملاً پرداخت نماید، والله اعلم.

بعد از کتاب و میزان، نزول چیز دیگری یعنی حدید نیز بیان گردیده است، و مراد از نازل کردن آن، آفریدن آن است، چنان‌که در آیه‌ی ششم از سوره‌ی «زمر» در باره‌ی چهارپایان نیز لفظ «انزال» به‌کار رفته است، در صورتی که آنها از آسمان نازل نشده‌اند، چنان‌که فرمود: ﴿**وَ أَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ الْأَنْعَامِ ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ**﴾ مراد از «انزال» در اینجا به اتّفاق علما خلق است که از آفرینش با لفظ انزال تعبیر نمود، تا بدین معنا اشاره‌ای باشد که آنچه در این جهان هست همه از این جهت «منزل من السماء» هستند، که قبل از آن‌که آفریده شوند، در لوح محفوظ نوشته شده‌اند(۱).

برای نازل کردن «حدید» دو حکمت در آیه بیان شده است: اوّل آن‌که در اثر حدید مخالفان را رعب و بیم فرا می‌گیرد، و می‌توان سرکشان را به وسیله آن پایبند احکام الهی و عدل و انصاف قرار داد.

دوم آن‌که خداوند منافع زیادی در آن برای مردم به ودیعت گذاشته است، در همه صنایع اختراعات و مصنوعاتی که در دنیا بوده و هست و خواهد بود، نیاز به آهن هست که هیچ یک از آنها بدون آهن راه نمی‌افتد.

فایده: این امر نیز در اینجا قابل توجّه است که هدف اصلی ارسال رسل

۱- روح.

و انزال کتاب و ایجاد میزان، برقرار نمودن عدل میان مردم است؛ ﴿لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ﴾ یعنی مردم بر انصاف و عدل استوار گردند.

سپس با امر سوم یعنی نازل کردن آهن ایجاد آن را بیان نمود که این هم در حقیقت برای تکمیل عدل و انصاف است، که هدف از ارسال رسل و انزال کتب بود؛ زیرا انبیاء علیهم السلام، و کتب آسمانی، دلایل واضح و روشن، جهت عدل و انصاف می‌آورند و در صورت عدم عدل و انصاف از عذاب آخرت می‌ترسانند و میزان، حدودی را بیان می‌کند که به وسیله‌ی آن انصاف استوار بماند؛ امّا وقتی سرکش و معاندی با دلیل قانع نمی‌شود و حاضر هم نیست بر عدالت ترازو گردن نهد، اگر آزاد گذاشته شود، نخواهد گذاشت در دنیا عدل و انصاف برقرار شود، پس باید به وسیله‌ی آهن و شمشیر او را پایبند کرد، که سرانجام، ارباب حکومت در صورت اجبار، آن را به‌کار می‌گیرند.

فایده‌ی دوم: در اینجا این امر نیز قابل توجّه است که قرآن کریم برای اقامه‌ی عدل و انصاف دو چیز یعنی کتاب و میزان را اصل قرار داده است؛ زیرا احکام ادای حقوق و جلوگیری از کمی و بیشی با کتاب معلوم می‌شود، و با میزان سهام متعلّق به دیگران متعیّن می‌گردد، و هدف از «انزال» آن دو را، ﴿لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ﴾ قرار داد، و ذکر حدید بعد از آنها بدین معنا اشاره دارد که به‌کار گرفتن آهن جهت اقامه عدل و انصاف، هنگامی ضروری می‌باشد، که وسیله‌ی اصلی اقامه‌ی عدل و انصاف، مؤثّر قرار نگیرد.

پس ثابت می‌شود که وسیله‌ی اصلی اصلاح خلق خدا و اقامه‌ی عدل و انصاف بین آنان، تعلیم و تربیت اذهان است، و فشار قدرت از ناحیه دولت برای این نیست؛ بلکه برای هموار نمودن راه به هنگام ضرورت می‌باشد. و امر حقیقی، تعلیم، تلقین و تربیت اذهان می‌باشد.

﴿وَ لِيَعْلَمَ اللّهُ مَن يَنصُرُهُ وَ رُسُلَهُ بِالْغَيْبِ﴾ در اینجا «و لیعلم» با حرف عطف آمده است. در «روح المعانی» چنین بیان شده است که آن بر جمله‌ای محذوف، عطف است، یعنی «لینفعهم» و مقصود آیه این است که ما آهن را بدین جهت آفریدیم تا ترس از آن بر دل مخالفان بیفتد، و نیز بدین جهت که مردم در صنعت و حرفه از آن بهره گیرند، تا خداوند در ظاهر دریابد که مردم توسط آلات حرب مددکار خدا و رسولش هستند، و برای دین جهاد می‌کنند، ذکر لفظ «در ظاهر» از نظر قانونی بدین جهت گفته شد که خداوند متعال ذاتاً از قبل به همه چیز واقف و داناست، و چون انسان عملی را انجام می‌دهد و آن در نامه‌ی اعمال او نوشته می‌شود، این به اعتبار قانون ظاهری است.

وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحاً وَ إِبْرٰهِيمَ وَ جَعَلْنَا فِى ذُرِّيَّتِهِمَا النُّبُوَّةَ وَالْكِتَٰبَ
و ما فرستادیم نوح و ابراهیم را و قرار دادیم در نسل آن دو، پیامبری را و کتاب را

فَمِنْهُم مُّهْتَدٍ وَ كَثِيرٌ مِّنْهُمْ فَٰسِقُونَ ﴿۲۶﴾ ثُمَّ قَفَّيْنَا عَلَىٰٓ ءَاثَٰرِهِم
پس بعضی از آنها راه‌یابند، وبسیاری از آنها نافرمانند. باز فرستادیم بر رد پای آنان

بِرُسُلِنَا وَ قَفَّيْنَا بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَ ءَاتَيْنَٰهُ الْإِنجِيلَ وَ جَعَلْنَا
رسولان خودرا، وفرستادیم پشت سر، عیسیٰ پسرمریم را، ودادیم به‌او انجیل، و گذاشتیم

فِى قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ رَأْفَةً وَ رَحْمَةً وَ رَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا
دردلهای پیروان‌او نرمی‌ومهربانی، وترک دادن‌دنیارا که آنهااز سر خود اختیار کرده‌بودند،

مَا كَتَبْنَٰهَا عَلَيْهِمْ إِلَّا ابْتِغَآءَ رِضْوَٰنِ اللهِ فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ رِعَايَتِهَا
ننوشته‌بودیم‌آن‌رابرآنهامگر برای تلاش‌رضای‌خدا،پس‌ملاحظه‌نکردندآن‌راحق‌ملاحظه‌اش،

فَـَٔاتَيْنَا الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنْهُمْ أَجْرَهُمْ وَ كَثِيرٌ مِّنْهُمْ فَٰسِقُونَ ﴿۲۷﴾ يَٰٓأَيُّهَا
پس دادیم ما به ایمانداران آنان، مزد شان را و بسیاری از آنها نافرمانند. ای

اَلَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللهَ وَ ءَامِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِن رَّحْمَتِهِ
ایمانداران بترسید از خدا و یقین کنید به رسول او، می‌دهد به شما دو برابر از رحمت خویش،

وَ يَجْعَل لَّكُمْ نُوراً تَمْشُونَ بِهِ وَ يَغْفِرْ لَكُمْ وَ اللهُ غَفُورٌ
و مقرر می‌کند برای شما نوری که بروید به آن، و می‌آمرزد شما را، و خداوند آمرزنده،

رَّحِيمٌ ﴿۲۸﴾ لِئَلَّا يَعْلَمَ أَهْلُ الْكِتَبِ أَلَّا يَقْدِرُونَ عَلَىٰ شَيْءٍ مِّن فَضْلِ اللهِ وَ
مهربان است. تا ندانند اهل کتاب که نمی‌توانند بیابند چیزی از فضل خدا را و

أَنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَاللهُ ذُوالْفَضْلِ الْعَظِيمِ ﴿۲۹﴾
اینکه بزرگی بدست خداست، می‌دهد آن را به هر کسی که بخواهد و فضل خداوند بزرگ است.

خلاصه‌ی تفسیر

و ما نوح و ابراهیم (علیهما السلام) را (جهت اصلاح آخرت) به عنوان پیامبر فرستادیم و پیامبری و کتاب را در نسل آنان جاری ساختیم، (بعضی از اولاد آنها را پیامبر، و بعضی از آن پیامبران را صاحب کتاب قرار دادیم،) پس (کسانی که این پیامبران به نزد آنها آمدند) بعضی از آنها هدایت یافته و بسیاری از آنان راه نافرمانی را پیش گرفتند، (و این پیامبران دارای شریعت مستقل بودند، و بعضی از آنان صاحب کتاب نیز بودند مانند حضرت موسیٰ علیه السلام، که از نسل نوح و ابراهیم علیهما السلام، بود، و بعضی دیگر مانند حضرت هود و حضرت صالح علیهما السلام، اگر چه صاحب کتاب نبودند؛ زیرا صاحب کتاب بودن آنها نقل نشده است، ولی شریعت آنان مستقل بود، به هر حال پیامبران بسیاری را که صاحب شریعت بودند فرستادیم،) پس در پی آنان رسولان دیگر را (که صاحب شریعت مستقلّی بودند) یکی بعد از دیگری فرستادیم (چنان که بعد از حضرت موسیٰ علیه السلام، جهت تکمیل و عمل کردن به احکام تورات، به‌طور متناوب پیامبران بسیاری آمدند) و پس از آنها

صاحب شریعت مستقلی) عیسیٰ بن مریم را فرستادیم و به او انجیل عطا کردیم و (مردم امّت او به دو گروه تقسیم شدند: یکی پیروانش که بر او ایمان آوردند، دوم انکار کنندگان) ما در قلوب کسانی که از او اتباع کرده بودند، (گروه اول) شفقت و ترحّم (که از اخلاق حمیده است، نسبت به یکدیگر،) پدید آوردیم (چنان که در آیه‌ی ۲۹ سوره‌ی «فتح» در خصوص صحابه آمده است: ﴿رُحَمَآءُ بَيۡنَهُمۡ﴾ و شاید از آن جهت که در شریعت آنان جهاد وجود نداشت صفت ﴿أَشِدَّآءُ عَلَى ٱلۡكُفَّارِ﴾ در حقّ آنان ذکر نگردید، الغرض شفقت و رحمت بر آنان غالب بود) و (از طرف ما به آنها، تنها دستور داده شد که از احکام تبعیت کنند، ولی بعضی از آنها کسانی بودند که) رهبانیّت را به دست خود ایجاد کردند، (خلاصه‌ی رهبانیت این است که از نکاح و لذایذ و آمیزش جایز، کناره بگیرند و علّت ایجاد آن این بود که چون مردم پس از حضرت عیسیٰ علیه السلام، در جهت ترک احکام الهی گام برداشتند؛ بعضی از اهل حق بودند که حقیقت را اظهار می‌کردند، و این موضوع بر پیروان شهوات نفسانی، سخت گذشت، لذا از پادشاهان خود خواستند که آنان را مجبور کنند تا هم مشرب آنان قرار گیرند؛ وقتی فشار بر آنها وارد شد، تقاضا کردند که به ما اجازه داده شود تا با آنها هیچ گونه تعلّق و ارتباطی برقرار نکنیم، و زندگی آزادانه خویش را به سر ببریم، و گوشه نشین شویم یا تمام عمر را در سفر و سیر و سیاحت به پایان برسانیم؛ لذا بر این خواسته، آنان آزاد گذاشته شدند[1]، در اینجا ذکر شده که آنان رهبانیّت را ایجاد کردند) در حالی که ما آن را بر آنها واجب نکرده بودیم، بلکه خودشان جهت تحصیل رضای خدا و حفظ دین خود) آن را اختیار کرده بودند، پس (بیشترشان کسانی بودند که) مراعات آن (رهبانیّت) را به‌جا نیاوردند، (مقصدی که به جهت آن، این رهبانیت اختیار شده بود که رضای خدا باشد،

---

۱ - هکذا فی الدر المنثور.

نسبت به آن اهمّیّت قایل نشدند، یعنی اصل احکام را بجا نیاوردند، اگر چه در ظاهر رهبانیّت و عمل بر احکام را برای مردم اظهار می‌کردند، بدین شکل در میان رهبانان دو گروه پدید آمد: یکی مراعات کننده احکام، دوم گروهی که از رعایت احکام سر باز می‌زدند، و کسانی که در عهد آن‌حضرت ﷺ، بودند، یکی از شرایط اجرای احکام برای آنها، این بود که به آن‌حضرت ﷺ، ایمان بیاورند؛ بنابر این، مراعات کنندگان در عهد مبارک آن‌حضرت ﷺ، ایمان آوردند، و کسانی که از ایمان آوردن به آن‌جناب ﷺ، ابا ورزیدند، در زمره‌ی عدم رعایت کنندگان قرار گرفتند،) پس کسانی که از میان آنها (بر آن‌حضرت ﷺ،) ایمان آوردند، مزدشان را (که) به آنها (وعده کرده بودیم) دادیم، (ولی تعداد این گروه بسیار کم بود،) و بیشترشان نافرمانی را پیشه کردند، (که به آن جناب ﷺ، ایمان نیاوردند، و چون بیشتر نافرمان بودند، بنابر این، عدم مراعات به همه‌ی ایشان منسوب گردید، و فرمود: ﴿**فَمَا رَعَوْهَا**﴾ معلوم می‌شود که نفی رعایت به اعتبار اکثریت است، و در خصوص آن گروهی قلیل که ایمان آوردند، در آخر آیه فرمود: ﴿**فَـَٔاتَيْنَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا مِنْهُمْ أَجْرَهُمْ**﴾. تا اینجا دو گروه مؤمن و غیر مؤمن مسیحی ذکر گردید، سپس برای اهل ایمان دستور داده شد که) ای اهل ایمان (که به عیسیٰ علیه السلام، ایمان دارید،) از خداوند بترسید، و (به مقتضای این ترس، عمل کنید، یعنی) به رسول او (محمّد ﷺ،) ایمان آورید، خداوند متعال دوچندان (ثواب) از روی رحمت خویش به شما می‌دهد، (چنان که در آیه‌ی ۵۴ سوره‌ی «قصص» آمده است که: ﴿**أُوْلَـٰٓئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُم مَّرَّتَيْنِ**﴾) و به شما چنان نوری عنایت می‌کند که شما به واسطه‌ی آن راه می‌روید، (چنان ایمانی به شما می‌دهد که همیشه، از زندگی تا پل صراط همراه شما باشد) و شما را می‌آمرزد؛ (زیرا در اثر اسلام تمام گناهان زمان کفر آمرزیده می‌شوند) و خداوند غفور و رحیم است (و این دو نعمت را بدین جهت به

شما عنایت می‌کند) تا (به هنگام اعطای این عطایا، یعنی روز قیامت) اهل کتاب (که ایمان نیاوردند) بدانند که (بدون ایمان) به هیچ نسبتی ازفضل خداوند دست نخواهند یافت و (نیز معلوم گردد که) فضل به‌دست خداست به هر کسی که بخواهد می‌دهد، (اکنون مشیّت او بر این قرار گرفت که فضلش بر مسلمانان مبذول گردد؛ پس آن را به آنان عنایت فرمود) و خداوند متعال دارای فضل بزرگی است (مقصود این‌که این غرور و پندار آنان که خود را مورد فضل و مغفرت می‌دانند، بشکنند.)

معارف و مسایل

در آیات گذشته نسبت به هدایت این جهان و اقامه‌ی قسط، یعنی عدل و انصاف در آن، ارسال رسل و انبیا، انزال کتاب و میزان، ذکر گردید، و در آیات فوق از بعضی رسل و انبیای خاصی ذکری به میان آمده است. نخست حضرت نوح علیه السلام، راکه در حقیقت آدم ثانی به شمار می‌آید و تمام مخلوقات باقی مانده، بعد از طوفان از نسل او هستند، و پس از او حضرت ابراهیم خلیل الله علیه السلام، راکه ابوالانبیاء و قدوة الخلائق می‌باشد، ذکر فرمود، و اعلام نمود که انبیا و کتب آسمانی که در آینده می‌آیند همه در نسل ایشان خواهند بود؛ یعنی این فضیلت مختصّ آن گروه از اولاد نوح می‌باشد که حضرت ابراهیم علیه السلام، از آن‌ها است.

اینجاست که پس از آن، تمام انبیا و کتب آسمانی در اولاد او قرار گرفتند، پس از ذکر ویژه‌ی آنان، سلسله‌ی کامل انبیا علیهم السلام، را در جمله مختصری چنین بیان نمود: ﴿**ثُمَّ قَفَّيْنَا عَلَىٰٓ ءَاثَـٰرِهِم بِرُسُلِنَا**﴾ و در پایان، آخرین نبیِ بنی‌اسرائیل حضرت عیسیٰ علیه السلام، را به‌طور ویژه ذکر کرده، سپس به ذکر خاتم الانبیا و شریعت او پرداخت. و صفت ویژه «حواریون» حضرت عیسیٰ علیه السلام، راکه به او ایمان آورده بودند، چنین بیان نمود که: ﴿وَ

جَعَلْنَا فِی قُلُوبِ الَّذِینَ اتَّبَعُوهُ رَأْفَةً وَ رَحْمَةً﴾ یعنی در دل کسانی که از حضرت عیسیٰ یا انجیل اطاعت کردند، رأفت و رحمت گذاشتیم تا نسبت به یکدیگر مهربان و رحیم باشند، و یا به کل مخلوقات پروردگار، رابطه‌ی شفقت و رحمت داشته باشند. دو لفظ «رأفت و رحمت» هم‌معنی و مرادف به‌نظر می‌رسند؛ لذا بعضی در اینجا به علّت تقابل فرموده‌اند که «رأفت» به شدّت رحمت اطلاق می‌شود؛ که گویا در رأفت مبالغه‌ی بیشتری از عموم رحمت وجود دارد، و بعضی دیگر فرموده‌اند که: رأفت و رحمت نمودن به کسی، دو خواسته دارد: نخست آن‌که اگر او به مشقّت و مصیبتی مبتلا باشد، مشقّت و مصیبت او از بین برده شود که به این، «رأفت» می‌گویند، ثانیاً اگر به چیزی نیاز دارد، نیاز او برآورده شود که به آن «رحمت» می‌گویند.

خلاصه این‌که رأفت به دفع مضرّت و رحمت به جلب منفعت اطلاق می‌شود. و چون دفع مضرّت از جلب منفعت از هر نظر مقدّم می‌باشد، پس هر کجا این دو لفظ یکجا به کار روند، رأفت بر رحمت مقدمتاً ذکر می‌گردد.

در اینجا صفت ویژه اصحاب حضرت عیسیٰ علیه‌السلام، که به آنها «حواری» گفته می‌شود؛ رأفت و رحمت بیان گردید؛ چنان‌که چند صفت از صفات اصحاب رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم، در سوره‌ی فتح بیان شده است که از آن جمله یکی: ﴿رُحَمَآءُ بَیْنَهُمْ﴾ است؛ ولی در آنجا قبل از این، صفت خاص صحابه‌ی کرام ﴿أَشِدَّآءُ عَلَی الْکُفَّارِ﴾ نیز بیان شده است، علّت تفاوت چنین به نظر می‌رسد که در شریعت حضرت عیسیٰ علیه‌السلام، دستوری برای جهاد با کفّار وجود نداشت؛ بنابر این محلّی بر اظهار شدّت در مقابل کفّار برای آنان نبود، والله اعلم.

تشریح مفهوم رهبانیّت

﴿وَ رَهْبَانِیَّةً ابْتَدَعُوهَا﴾ رهبانیّت منسوب به رهبان است و معنی راهب و رهبان، ترسو است؛ چون پس از حضرت عیسیٰ علیه‌السلام در میان بنی‌اسرائیل

فسق و فجور شیوع یافت؛ به ویژه ملوک و رؤسا علیه احکام انجیل دست به ستم زدند. علما و صلحایی را که در میان آنان بودند و آنان را از بدکرداری بر حذر می‌داشتند به قتل می‌رساندند، چون بازماندگان دیدند که توان مقابله با آنها را ندارند، اگر در میان‌شان بمانند، دین‌شان از بین می‌رود؛ بنابر این بر خود لازم دانستند که تمام لذّتها و راحتی دنیا را کنار گذاشته به فکر ازدواج و جمع‌آوری اسباب معیشت و منزل و ساختمان قرار نگیرند، و دور از مردم در جنگل و بیابان عمر خود را به پایان برسانند، و یا مانند خانه به دوشان عمر خود را در سیر و سیاحت بگذرانند، تا بتوانند آزادانه به احکام دین عمل کنند، و چون عمل آنان بنابه ترس از خدا بود، به آنان «راهب» و «رهبان» می‌گفتند، و این روش به اعتبار نسبت به رهبان، «رهبانیّت» نامیده شد.

چون این روش آنان بنابر فشار اوضاع و احوال به جهت حفظ دین بود که در اصل چیز مذمومی نبود؛ البتّه اگر کسی بعد از این‌که چیزی را به خاطر رضای خدا بر خود لازم گردانیده در آن کوتاهی و تخلّف کند، این گناهی به حساب می‌آید؛ امّا عدّه‌ای از آنان رهبانیّت را وسیله‌ای جهت تحصیل دنیا و عیش و عشرت قرار دادند؛ زیرا عموم مردم به چنین کسانی معتقد می‌شوند و به آنان تحفه و هدایا می‌دهند، لذا با رجوع به آنان نوبت کار به فواحش رسید، قرآن مجید در این آیه این امر را مورد انکار قرار داد که خود آنان ترک لذّات را بر خود لازم گرفتند، در صورتی که چیزی از آن، از جانب خداوند واجب نبود، پس وقتی که آن را بر خود لازم کردند، می‌بایست بر آن استقامت می‌کردند، در حالی که تخلّف ورزیدند، این روش آنان در اصل مذموم نبود و مورد گواهی حدیثی از حضرت عبدالله بن مسعود هست.

ابن‌کثیر به روایت ابن‌ابی‌حاتم و ابن‌جریر حدیث طولانی نقل کرده‌اند و در آن آمده است که رسول خداﷺ، فرمود: بنی‌اسراییل به هفتاد دو گروه

تقسیم شده بودند که از جمع آنان فقط سه گروه از عذاب نجات یافتند و آنان کسانی بودند که پس از حضرت عیسیٰ علیه السلام، پادشاهان ظالم و جابر و فساق و فجار ثروتمند و نیرومند را از فسق و فجور منع کرده، در مقابل، کلمه‌ی حق را اعتلا بخشیدند، و مردم را به سوی دین عیسیٰ علیه السلام، دعوت نمودند، گروه اوّل در مقابل این ظالمان، مقتدرانه مبارزه نمودند؛ امّا شکست خورده به قتل رسیدند.

سپس گروه دوم به جای آنان قیام کردند که از قدرت و توانایی گروه اوّل برخوردار نبودند؛ ولی برای تبلیغ کلمه‌ی حق از جان خود گذشتند و آنها را به سوی حق دعوت دادند که اینها نیز به شهادت رسیدند.

بعضی را با ارّه به دو نیم تقسیم کردند و بعضی را زنده در آتش انداختند، امّا آنان جهت رضای خدا همه‌ی این مصایب را تحمّل نمودند، این گروه نیز مانند گروه اوّل نجات یافت، سپس گروه سومی به جای آنها قیام نمودند که نه توان مقابله را داشتند و نه می‌توانستند ضمن زندگی با آنان، بر دین خود عمل نمایند؛ بنابر این راه کوه و بیابان را پیش گرفتند و رهبانیّت را برگزیدند این گروه است که حق تعالیٰ در این آیه در خصوص آنان می‌فرماید که:

﴿**رَهْبَانِيَّةً ٱبْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَـٰهَا عَلَيْهِمْ**﴾ از این حدیث چنین بر می‌آید که کسانی که از بنی‌اسرائیل رهبانیّت را اختیار کرده و بر مقتضا و لوازم آن عمل کردند و مصایب ومشقّتها را تحمّل نمودند، نجات یافتند.

خلاصه‌ی تفسیر آیه‌ی مذکور، این می‌باشد که همانگونه که رهبانیّت اتّخاذ شده، از جانب آنان در ابتدا، در ذات خود مذموم و بد نبود، سپس این مذمومیّت از آنجا آغاز گردید که عدّه‌ای بعد از التزام آن، بر آن استوار نمانده و آن را مراعات نکردند. و چون تعداد این عدّه بیشتر بود، بنابه قاعده‌ی «للاکثر حکم الکل» که عمل اکثریت به سوی کل منسوب

می‌گردد، قرآن مجید طبق این قاعده در اینجا این عدم مراعات رهبانیّت را به سوی عموم بنی‌اسرائیل منسوب نمود، که آنان رهبانیت را بر خود لازم قرار داده بودند؛ امّا آن را مراعات ننمودند، و شرایط آن را به‌جا نیاوردند که: ﴿ **فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ رِعَايَتِهَا** ﴾ از تقریر فوق نیز معلوم گردید که آنچه قرآن مجید در خصوص این رهبانیّت فرموده است که ﴿ **اَبْتَدَعُوهَا** ﴾ که خود آنان را ایجاد کرده‌اند، لفظ «ابتداع» که از بدعت مشتق است، در اینجا به اعتبار معنای لغوی به‌کار رفته است؛ یعنی ایجاد و اختراع و معنای اصطلاحی شرعی آن که پیامبرﷺ، نسبت به آن فرموده است: « **کل بدعة ضلالة** » مراد نیست از تأمّل به نظم و نسق قرآن مجید این امر کاملاً واضح و روشن می‌گردد که قبل از همه باید بر این جمله: ﴿ **وَ جَعَلْنَا فِي قُلُوبِ اَلَّذِينَ اَتَّبَعُوهُ رَأْفَةً وَ رَحْمَةً وَ رَهْبَانِيَّةً** ﴾ نگاه کرد که خداوند در سلسله‌ی اظهار نعمت خویش فرموده است که ما در قلوب آنان رأفت و رحمت و رهبانیّت پدید آوردیم.

نسق کلام نشان می‌دهد که همانگونه که رأفت و رحمت مذموم نیستند، رهبانیّت اتخاذ شده از جانب آنان نیز به اعتبار ذات خود مذموم نبود، در غیر این صورت ذکر آن در مقام امتنان در ردیف رأفت و رحمت معنایی نداشت؛ بنابر این، کسانی که مطلق رهبانیت را ممنوع و مذموم دانسته‌اند، در اینجا مجبور شده‌اند که در عطف «رهبانیّت» بر رحمت و رأفت تأویل بی‌موردی کرده باشند، که رهبانیّت بر رحمت و رأفت عطف نمی‌باشد؛ بلکه جمله‌ی مستقلی را در اینجا محذوف گفته‌اند یعنی، ﴿ **اَبْتَدَعُوهَا** ﴾[1]، ولی با توجّه به تفسیر مذکور نیازی به این تأویل باقی نمی‌ماند، سپس قرآن هیچ انکار و ردّی نسبت به این ابتداع، متوجّه نساخت، بلکه بر این انکار نمود که آنان رهبانیّت مورد پسند خود را بجا نیاوردند، و حقوق و شرایط آن را انجام نداند.

---

۱ - کما فعله القرطبی.

این هم در صورتی می‌باشد که ابتداع به معنای لغوی قرار داده شود؛ و اگر به معنی شرعی و اصطلاحی می‌بود، خود قرآن، آن را رد می‌کرد؛ زیرا بدعتِ اصطلاحی، در نفس خود گمراهی است و از حدیث حضرت عبدالله بن مسعود این امر بیشتر روشن می‌گردد که در آن، گروه مترهّب، از گروههای ناجی، قرار داده شده است. پس اگر آنان محکوم به بدعتِ اصطلاحی می‌بودند، در جمع نجات یافتگان به شمار نمی‌آمدند؛ بلکه در ردیف گمراهان محسوب می‌شدند.

ناجایز بودن و نبودن رهبانیّت مطلق و تشریح آن

در حقیقت لفظ «رهبانیّت» بر ترک لذّات و مباحات اطلاق می‌شود؛ که دارای چندین درجه می‌باشد: یکی این‌که امر مباح و حلالی عملاً و اعتقاداً حرام قرار داده شود، که این نوعی تحریف و تغییر در دین می‌باشد، و با توجّه به این معنی، رهبانیّت قطعاً حرام است و در آیه‌ی ۸۷ سوره‌ی «مائده»: ﴿يَـٰأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تُحَرِّمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ ٱللهُ لَكُمْ﴾ و امثال آن، ممنوعیت و حرمت آن به صراحت بیان شده است. و عنوان «لا تحرموا» در این آیه خود نشان می‌دهد که ممنوعیت آن از آنجاست که امر حلال شده‌ی خداوند، عقیدتاً و یا عملاً حرام قرار داده شده است که این مرادف با تبدیل و تحریف در احکام الهی است.

درجه‌ی دوم این‌که انجام امر مباحی را از نظر اعتقاد و یا عمل، حرام قرار ندهد؛ ولی بنابه ضرورت دینی و یا دنیوی بر ترک آن مستمر باشد؛ مانند این‌که کسی به علّت احساس خطر مرض از امور مباحی اجتناب ورزد، و مثال ضرورت دینی این‌که کسی چنین احساس نماید که اگر من این امر مباح را اختیار کنم، سرانجام منجر به گناه خواهد شد، مانند کناره گیری از آمیزش و اختلاط با مردم، جهت اجتناب از دروغ و غیبت و غیره و یا

ترک بعضی امور مباح جهت معالجه رذیله‌های نفسانی و اصرار نمودن بر آن، چنان‌که اهل تصوّف مبتدی‌ها را به کم خوردن و کم خفتن و کم گفتن تلقین می‌نمایند؛ زیرا این نوعی مجاهده برای تعدیل نفس می‌باشد که پس از تسلّط بر نفس و عدم احساس، ارتکاب امور ناجایز ترک می‌شود؛ زیرا این در حقیقت رهبانیّت نیست، بلکه عین تقواست که مطلوب فی‌الدین و از گذشتگان کرام و صحابه و تابعین و ائمّه‌ی دین ثابت است.

درجه‌ی سوم، این‌که امر مباحی حرام قرار داده نمی‌شود؛ امّا به نیت ثواب از استعمال آن، چنان‌که از سنّت ثابت است، دست می‌کشد، این نوعی زیاده روی در دین محسوب می‌شود که رسول خداﷺ، در احادیث زیادی از آن منع فرموده است، و مراد از حدیثی که در آن جمله‌ی: «**لا رهبانية في‌الاسلام**» وارد شده که در اسلام رهبانیّتی وجود ندارد، ترک چنین مباحاتی است که ترک آنها را ثواب و افضل تصوّر کنند، و رهبانیّتی که در بنی‌اسرائیل آغاز گردید به خاطر حفظ دین و جزو قسم دوم یعنی تقوا بود؛ ولی چون آفت غلو فی‌الدین در میان بنی‌اسرائیل بسیار بود، آنان برای اوّلین بار در آن به حد تحریم رسیده، مرتکب امر حرام قرار گرفتند، که همان درجه‌ی سوم بود.

﴿**يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا ٱتَّقُوا ٱللَّهَ وَ ءَامِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِن رَّحْمَتِهِ**﴾
مراد از: «**يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ**» در این آیه اهل کتاب هستند که به حضرت عیسیٰ علیه السلام، ایمان آورده بودند.

اغلب عادت قرآن چنین است که لفظ «**ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا**» را فقط برای مسلمانان به‌کار می‌برد و برای یهود و نصارا لفظ اهل کتاب به‌کار می‌آید؛ زیرا ایمان آنها به حضرت موسیٰ و عیسیٰ علیهما السلام، به تنهایی کافی نیست، مگر آن‌که همراه با آن، به خاتم الانبیاﷺ، نیز ایمان بیاورند. بنابر این، آنان سزاوار این نبودند که به «**ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا**» یاد کرده شوند، ولی بر خلاف این عادت

عمومی، در اینجا این لفظ در حقّ نصارا به کار رفته است، و شاید حکمتش این باشد که در آینده به آنها دستور داده شود که ایمان صحیح به حضرت عیسیٰ علیه السلام، متقاضی این است که به خاتم الانبیا صلی الله علیه وسلم، ایمان بیاورند، و وقتی که آنان چنین کردند، مستحق خطاب «اَلَّذِینَ ءَامَنُوا» قرار می‌گیرند.

سپس وعده داده شده است که در صورت تکمیل ایمان، به آنان ثواب مضاعف می‌رسد، اجری در قبال ایمان به انبیای گذشته، حضرت موسیٰ و حضرت عیسیٰ علیهما السلام، و عمل به شریعت آنان می‌باشد، اجر دوم برای ایمان به خاتم الانبیا صلی الله علیه وسلم، و عمل به شریعت او می‌باشد که به این معنا اشاره دارد، که اگر چه یهود و نصارا تا زمانی که به آن حضرت صلی الله علیه وسلم، ایمان نیاورده بودند، کافر بودند، و عبادت هیچ کافری مقبول نمی‌باشد، و مقتضایش این بود که عمل به شریعت سابق بی‌فایده باشد؛ امّا این آیه نشان داد که هرگاه چنین کافری مسلمان شود، اعمال زمان کفر او نیز مقبول می‌گردد؛ بنابر این دو اجر به او داده می‌شود.

﴿لِئَلَّا یَعْلَمَ أَهْلُ ٱلْكِتَـٰبِ﴾ «لا» در اینجا زاید است و مراد از آن: ﴿یَعْلَمَ أَهْلُ ٱلْكِتَـٰبِ﴾ است؛ یعنی احکام فوق الذکر بدین جهت بیان گردید که اهل کتاب متوجّه شوند و بدانند که آنان بر حالت فعلی خود که تنها به حضرت عیسیٰ علیه السلام، ایمان دارند و به رسول خدا صلی الله علیه وسلم، ایمان نیاورده‌اند، مستحق و سزاوار هیچ‌گونه فضلی از طرف خدا نمی‌باشند؛ مگر این‌که علاوه بر ایمان سابق که به حضرت عیسیٰ علیه السلام، داشته‌اند، به خاتم الانبیا صلی الله علیه وسلم، نیز ایمان بیاورند، والله اعلم.

تمت سورة الحدید بحمد الله و عونه للسادس والعشرین من الربیع الثانی یوم الاثنین بعد العشاء و یتلوه انشاءالله سورة المجادله.

ایضاً تمت الترجمة فی صباح یوم الثلاثاء الثانی والعشرین من ذی‌الحجة سنه ۱۴۰۹ هـ.ق بعد صلوة الصبح والله قادر علیٰ أن یتم الباقی.

سورة المجادلة

سورة المجادلة مدنية و هی اثنتان و عشرون آية و ثلٰث رکوعات

سوره‌ی مجادله درمدینه نازل‌شده و دارای بیست و دو آیه وسه رکوع‌می‌باشد

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

شروع به‌نام‌خداکه بی‌حد مهربان‌و بی‌نهایت رحیم‌است

قَدْ سَمِعَ ٱللهُ قَوْلَ ٱلَّتِى تُجَـٰدِلُكَ فِى زَوْجِهَا وَ تَشْتَكِىٓ إِلَى ٱللهِ

شنیدخدا سخن‌آن زنی‌راکه می‌جنگیدباتو درحق شوهرش، وشکایت‌می‌کرد به‌سوی‌خدا

وَٱللهُ يَسْمَعُ تَحَاوُرَكُمَآ إِنَّ ٱللهَ سَمِيعٌۢ بَصِيرٌ ﴿۱﴾ ٱلَّذِينَ

و خدا می‌شنود سؤال و جواب شما دو نفر را، یقیناً خدا شنوا و بیناست. کسانی که

يُظَـٰهِرُونَ مِنكُم مِّن نِّسَآئِهِم مَّا هُنَّ أُمَّهَـٰتِهِمْ إِنْ أُمَّهَـٰتُهُمْ إِلَّا ٱلَّـٰٓـِٔى

ازشما ظهارمی‌کنند بازنان خود، نیستتند آنها مادران شان، مادران‌شان کسانی‌هستند که

وَلَدْنَهُمْ وَ إِنَّهُمْ لَيَقُولُونَ مُنكَرًا مِّنَ ٱلْقَوْلِ وَزُورًا وَ إِنَّ ٱللهَ لَعَفُوٌّ غَفُورٌ ﴿۲﴾

زاییده‌اندآنان‌را، ومی‌گویندآنان‌سخن‌بی‌جا ودروغی، والله‌تعالیٰ‌عفوکننده وآمرزگاراست.

وَ ٱلَّذِينَ يُظَـٰهِرُونَ مِن نِّسَآئِهِمْ ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا قَالُوا فَتَحْرِيرُ

وکسانی‌که‌ظهارمی‌کنندبازنان‌خودبازمی‌خواهسندبکنندکاری‌راکه‌گفته‌اند، پس‌بایدآزادکنند

رَقَبَةٍ مِّن قَبْلِ أَن يَتَمَآسَّا ذَٰلِكُمْ تُوعَظُونَ بِهِ وَٱللهُ بِمَا

برده‌ای پیش از این‌که به یکدیگر دست بزنند، به این نصیحت می‌شوید و خداوند به آنچه

تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ﴿۳﴾ فَمَن لَّمْ يَجِدْ فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ مِن قَبْلِ أَن يَتَمَآسَّا
شمامی‌کنید آگاه‌است. پس‌کسی‌که‌نیافت، روزه‌است دوماه‌پیاپی قبل‌ازاین‌که‌به‌هم برسند،

فَمَن لَّمْ يَسْتَطِعْ فَإِطْعَامُ سِتِّينَ مِسْكِيناً ذَٰلِكَ
پس‌کسی‌که‌نمی‌تواند‌این‌را،پس‌طعام‌دادن‌است‌به‌شصت‌مسکین،این(حکم)بدان‌جهت‌است

لِتُؤْمِنُوا بِاللهِ وَ رَسُولِهِ وَ تِلْكَ حُدُودُ اللهِ وَ لِلْكَٰفِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿۴﴾
تافرمانبردارخداورسول‌باشید،واین‌حدودمقرّرخداست‌وبرای‌منکران،عذاب‌دردناک‌است.

إِنَّ الَّذِينَ يُحَآدُّونَ اللهَ وَ رَسُولَهُ كُبِتُوا كَمَا كُبِتَ الَّذِينَ
کسانی‌که مخالفت می‌کنند باخدا و رسول او، خوار شده‌اند، چنانکه خوار شدند کسانی‌که

مِن قَبْلِهِمْ وَ قَدْ أَنزَلْنَآ ءَايَٰتٍ بَيِّنَٰتٍ وَ لِلْكَٰفِرِينَ عَذَابٌ مُّهِينٌ ﴿۵﴾
پیش‌از آنهابوده‌اند، ومانازل‌کردیم آیات بسیارروشن، وبرای‌منکران عذاب رسوایی‌است.

يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللهُ جَمِيعاً فَيُنَبِّئُهُم بِمَا عَمِلُوا
روزی که بلند می‌کند خداوند همه را سپس آگاه می‌کند آنان را به آنچه کرده‌اند،

أَحْصَٰهُ اللهُ وَ نَسُوهُ وَ اللهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ ﴿۶﴾
شمرده‌اندآن‌راخدا وآنهافراموش‌کرده‌اند، ودرجلوی‌خداست‌هرچیز.

سبب نزول

سبب نزول آیات نخستین این سوره، واقعه‌ی ویژه‌ای است که روزی «اوس بن الصامت» به همسرش «خوله» گفت: «**أنت عليّ كظهر أمي**» یعنی تو بر من مانند پشت مادرم (حرام) هستی؛ این لفظ در زمان جاهلیّت قبل از اسلام برای حرمت ابدی و دایمی به‌کار برده می‌شد، که از طلاق مغلّظه هم سخت‌تر بود.

حضرت خوله باوقوع این حادثه، جهت دریافت حکم شرع، به

محضر آن‌حضرتﷺ، حاضر شد؛ ولی تا آن زمان در خصوص این واقعه، وحی بر آن‌حضرتﷺ، نازل نشده بود، لذا آن‌جنابﷺ، طبق قول مشهور به او فرمود: «**ما اراك الا قد حرمت علیه**» که به نظر من تو بر شوهرت حرام شده‌ای، با شنیدن این پاسخ، او فریاد کشید که جوانی من، در خدمت شوهر صرف شد، و در هنگام پیری او با من چنین‌کرد! اکنون من‌کجا بروم وضعیت من و فرزندانم چگونه می‌شود، و در روایتی دیگر آمده است که خوله عرض نمود: «**ما ذکر طلاقا**» یعنی شوهرم اسمی از طلاق نبرده، پس چگونه طلاق واقع شده است؟

در روایتی آمده است که خوله به بارگاه خدا فریاد کشید که: «**اللهم انی أشکو إلیك**» و در روایتی دیگر آمده است که آن‌حضرتﷺ،به خوله فرمود: «**ما امرت فی شأنك بشیء حتی الآن**» که من هنوز در خصوص مسئله تو دستوری دریافت نکرده‌ام. (در تمام این روایات تضاد و تعارضی نیست، همه‌ی این اقوال می‌توانند صحیح و درست باشند؛ آنگاه این آیات نازل گردید[1].

بنابر این در آیات نخستین این سوره، حکم شرعی این مسئله خاص، که «ظهار» نام دارد، بیان شده است، که حق تعالیٰ در این خصوص فریاد حضرت خوله را شنید و در حق او تسهیل قایل شد؛ سپس حق تعالیٰ این احکام را به‌طور مستقل نازل فرمود. از اینجاست که حضرات صحابه‌ی کرام رضوان الله علیهم، برای این زن احترام زیادی قایل بودند.

روزی حضرت فاروق اعظمؓ، با جمعی از صحابه راه می‌رفت که این زن (خوله) پیش آمد و ایستاد و می‌خواست چیزی بگوید، حضرت عمرؓ، توقّف فرمود و به سخنان او گوش داد؛ بعضی عرض کردند که برای این پیرزن جمع بزرگی را از راه رفتن باز داشتی؟ آن‌جناب فرمود: آیا می‌دانید که او چه کسی است؟ آن زنی است که خداوند بالای هفت آسمان

۱ـ کذا فی‌الدر المنثور، ابن‌کثیر.

به سخنان او گوش فرا داد؛ من که باشم که به سخن او گوش فرا ندهم؟! به خدا قسم اگر او خودش مرخص نمی‌شد من تا شب به خاطر او می‌ایستادم[۱].

خلاصه‌ی تفسیر

یقیناً الله تعالیٰ سخن زنی را که در خصوص شوهرش با شما مجادله می‌نمود، (و می‌گفت که «**ما ذکر طلاقاً**» او صیغه‌ی طلاق را بر زبان نیاورد، پس چگونه حرمت حاصل شد) و (از این درد و غم خویش) به خداوند شِکوه می‌کرد (و می‌گفت: «**اللهم انی اشکو الیك**» را) شنید، و خداوند گفتگوی شما هر دو را می‌شنید (و) الله تعالیٰ نسبت به همه چیز شنوا و بیناست. (پس چگونه سخن او را نشنید، و هدف خداوند متعال از جمله‌ی: ﴿**قَدْ سَمِعَ اللهُ**﴾ ثابت کردن «سمع» برای خودش نیست؛ بلکه مقصد خاتمه دادن به مشقت زن و پذیرفتن عجز اوست) کسانی که از میان شما با همسران‌شان «ظهار» می‌کنند (مثلاً زن را مورد خطاب قرار می‌دهند و می‌گویند: «**أنت علیّ کظهر أمتی**» آنها (همسران) مادران‌شان نیستند؛ مادران آنها، تنها کسانی هستند که آنان را زاییده‌اند، (بنابر این، با گفتن این عبارت زنان مادران آنها نمی‌شوند. تا که همچون مادر، در حرمت ابدی قرار گیرند، و هیچ علّت دیگری نیز از هیچ دلیلی بر این‌که حرمت ابدی ثابت بشود، مانند تحریم نسبی و رضاع و مصاهرت و غیره وجود ندارد؛ لذا حرمت دایمی منتفی است) و آنان (که همسران را مادر می‌گویند) یقیناً سخن بی‌جا و دروغی می‌گویند، (بنابر این، صد درصد گناه است) و (اگر نسبت به این گناه، تدارک شود آمرزیده خواهند شد؛ زیرا که) الله تعالی عفو کننده و آمرزگار است، و (سپس بعضی از صورتهای این تدارک را بیان می‌فرماید که) کسانی که با همسران خود «ظهار» می‌کنند، سپس می‌خواهند (مقتضای) کلام خود را

---

۱ - ابن کثیر.

(که تحریم زوجه باشد) تلافی نمایند (می‌خواهند از همسران استفاده برند) پس بر عهده‌ی آنها خواهد بود آزاد کردن یک برده و یا یک کنیز قبل از آن‌که آن دو (مرد و زن) با همدیگر (به وسیله مجامعت و یا دواعی آن) آمیزش کنند، به وسیله‌ی این (حکم ادای کفّاره،) به شما نصیحت می‌شود (که ادای کفّاره علاوه بر تکفیر سیّئات متضمّن این نفع هم هست که شما در آینده متنبّه و بیدار شوید) و خداوند متعال از تمام اعمال شما کاملاً آگاه است (که آیا در خصوص ادای کفّاره، تمام احکام را کاملاً بجا می‌آوردید یا خیر؛ پس در ادای کفّاره دو حکمت وجود دارد: یکی آمرزش گناه که به آن در عبارت: ﴿**لَعَفُوٌّ غَفُورٌ**﴾، اشاره شده است. دوم، زجر و توبیخ که در عبارت: ﴿**تُوعَظُونَ**﴾ بیان گردیده است، و هر سه نوع کفّاره متضمّن این نوع دوم از حکمت می‌باشند، امّا چون ذکر آزادی برده یا کنیز از اقسام کفاره ردیف اوّل فهرست، قرار گرفته بود، این حکمت همراه با آن بیان گردید،) پس اگر (برده یا کنیز) برای او میسّر نشد، پس روزه دو ماه پیاپی بر ذمّه‌ی او لازم می‌باشد، قبل از این‌که آن دو (مرد و زن) با همدیگر اختلاط کنند. پس کسی که توان این را هم ندارد، طعام دادن شصت مسکین بر عهده‌ی اوست (سپس واجب التصدیق بودن این حکم را مانند احکام دیگر بدین جهت بیان می‌فرماید که هدف از آن، شکستن رسم قدیم و حکم جاهلیّت است؛ بنابراین، برای اظهار اهمّیّت آن فرمود) این حکم برای آن (بیان شده) است تا (علاوه بر تحصیل مصالح وابسته به این حکم،) به الله و رسولش (نیز) ایمان بیاورید (در ضمن تصدیق این احکام، این را نیز تصدیق کنید که مصالح وابسته به این، نیز حاصل خواهند شد) و (سپس برای مزید تأکید فرمود) این حدود (مقرّر شده) خداوندی است (یعنی قوانین الهی است) و برای کفّار (که این احکام را تصدیق نمی‌کنند، شدیدترین عذاب دردناک خواهد بود (و مطلق عذاب ممکن است برای کسانی که در اعمال خویش

خلل وارد می‌سازند باشد و فقط منحصر به این نیست، بلکه) کسانی که با خدا و رسولش مخالفت می‌ورزند (خواه این مخالفت آنان در هر نوع حکمی باشد. مانند کفّار مکّه) آنها (در این جهان نیز) چنان ذلیل خواهند شد که مردمان گذشته ذلیل شدند، (این ذلت در چندین غزوه اتّفاق افتاد) و (چگونه مورد مجازات قرار نگیرند، در حالی که) ما احکام واضحی (که صحّت آنها از اعجاز آیات ثابت است) نازل کردیم (پس انکار آنان صد درصد موجب مجازات خواهد شد، و این مجازات در دنیا می‌باشد،) سپس وقت وقوع این عذاب را مشخّص می‌کند که آن در) روزی (اتّفاق می‌افتد) که همه را خداوند متعال بار دوم زنده می‌کند، سپس کردار همه‌ی آنها را به آنان نشان می‌دهد؛ (زیرا) خداوند متعال آن را محفوظ نگهداشته است، و ایشان آن را فراموش کرده‌اند، (یا در حقیقت آن را فراموش کرده‌اند و یا بی‌توجّهی و بی‌اعتنایی آن را به فراموشی تعبیر فرمود) و الله تعالیٰ بر همه چیز (چه اعمال و چه اشیای دیگر) آگاه است.

معارف و مسایل

﴿قَدْ سَمِعَ اللهُ﴾ قبلاً در شأن نزول این آیات بیان گردید که زنی به نام «خوله بنت ثعلبه» همسر «اوس بن الصامت» که ذکرش در این آیات آمده، شوهرش با او «ظهار» کرده بود، و او علیه شوهرش به بارگاه رسول خداﷺ، شکایت کرد. خداوند او را به این شرف مفتخر نمود که در مقام پاسخ به او، این آیات قرآن نازل شدند، و فقط به بیان حکم «ظهار» و رفع مشقّت از او اکتفا نگردید، بلکه جهت دلداری او اوّلاً فرمود که ما سخنِ زنی را که در باره‌ی شوهرش مجادله می‌نمود، می‌شنیدیم.

مقصود از مجادله بحث و گفتگویی است که باوجود یک دفعه جواب، طرف را جهت رفع مشقّت خویش، چندین بار متوجّه گردانید، و در بعضی

روایات این نیز آمده است که وقتی آن‌حضرتﷺ، به او جواب داد که در خصوص مسئله‌ی شما هنوز حکمی بر من نازل نشده است او با زبانی غمگین گفت: همه چیز بر شما نازل می‌شود چه شد که وحی در حقّ من نازل نگردیده است؟[1].

سپس به بارگاه الهی فریاد کشید: ﴿**تَشْتَكِيَ إِلَى اللَّهِ**﴾ آنگاه خداوند این آیه را نازل نمود، حضرت عایشه‌ی صدّیقه می‌فرماید: پاک است ذاتی که سماع او بر همه صداها محیط است که صدای همه کس را می‌شنود من هنگامی که خوله بنت ثعلبه از دست شوهرش پیش رسول‌خداﷺ، شکایت می‌کرد، حضور داشتم، امّا باوجود نزدیکی به او نمی‌توانستم بعضی از سخنانش را بشنوم، ولی حق تعالیٰ همه آنها را شنید و فرمود: ﴿**قَدْ سَمِعَ اللَّهُ**﴾[2].

﴿**الَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنكُم مِّن نِّسَائِهِم**﴾ «یظٰهرون» از «ظهار» به کسر ظا مشتق است و از صور ویژه تحریم نمودن زن بر خود می‌باشد، و قبل از اسلام رایج و معروف بود که شوهر به همسرش گفت: «**أنتِ عليّ كظهر أمي**» که تو مانند پشت مادرم بر من حرام هستی، ممکن‌است لفظ پشت به‌طور کنایه ذکر شود و مراد اصلی بطن باشد که با لفظ پشت یاد شده است[3].

تعریف ظهار و حکم شرعی آن

«ظهار» در اصطلاح شرع عبارت است از این‌که کسی همسر خود را به عضویی از اعضای محرمات ابدی خویش، مانند مادر، خواهر و دختر که دیدن آن عضو برای او جایز نباشد، تشبیه کند، که پشت مادر یکی از مثالهای آن است.

---

۱ - قرطبی.
۲ - بخاری، ابن‌کثیر.
۳ - کما ذکره القرطبی.

در زمان جاهلیّت این برای حرمت ابدی به‌کار می‌رفت، حتّی از لفظ طلاق، شدیدتر پنداشته می‌شد؛ زیرا بعد از طلاق می‌توانستند به رجعت یا نکاح جدید زن را برگردانند، ولی در صورت ظهار طبق رسم جاهلیت راهی برای برگردانیدن زن وجود نداشت.

شرع مقدّس اسلام با نازل کردن این آیات، این را به دو جهت اصلاح نمود: نخست خود این رسم ظهار را ناجایز و گناه قرار داد، و اگر کسی می‌خواهد همسر خود را از خود جدا کند راهش طلاق است و مناسب است این راه را اختیار کند و طریقه‌ی ظهار را به‌کار نبرد؛ چرا که این سخن بیهوده و دروغی است که کسی به همسر خود مادر گفته باشد.

چنان‌که قرآن می‌فرماید: **﴿مَا هُنَّ أُمَّهَـٰتِهِمْ إِنْ أُمَّهَـٰتُهُمْ إِلَّا ٱلَّـٰئِى وَلَدْنَهُمْ﴾** یعنی با گفتن این کلام بیهوده همسر، مادر نمی‌شود؛ مادر، کسی است که فرزند از شکمش متولّد شده باشد؛ لذا فرمود: **﴿وَ إِنَّهُمْ لَيَقُولُونَ مُنكَراً مِّنَ ٱلْقَوْلِ وَزُوراً﴾** یعنی این سخن آنان دروغی است که بر خلاف واقعیت، همسر را مادر می‌گویند، و نیز منکر یعنی گناهی است.

اصلاح دوم این‌که: اگر شخص نادان و جاهل، یا ناآگاهی از احکام شرع، مرتکب چنین عملی بشود، پس با این لفظ در شرع اسلام حرمت ابدی پدید نمی‌آید؛ امّا به او آزادی مطلق داده نمی‌شود که پس از گفتن چنین لفظی مانند گذشته با همسر آمیزش نموده، او را مورد استفاده قرار دهد؛ بلکه جریمه‌ای برای او منظور می‌گردد که اگر بخواهد به همسرش رجوع نموده، مانند سابق از او استفاده نماید؛ باید با ادای کفّاره این گناه را تدارک نماید، و بدون ادای کفّاره آن زن بر او حلال نمی‌باشد، و آیه‌ی: **﴿وَ ٱلَّذِينَ يُظَـٰهِرُونَ مِن نِّسَآئِهِمْ ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا قَالُوا﴾** بیانگر همین مطلب است، و «لام» در کلمه‌ی «**لِمَا قَالُوا**» به معنای «عن» به‌کار رفته است؛ یعنی برمی‌گردند از قول خود، و از حضرت ابن عبّاس تفسیر، «یعودون» به «یندمون» منقول

است. مقصود این‌که بعد از گفتن این قول، از آن، نادم شده، سپس بخواهند با زن همراهی کنند[۱].

این نکته نیز از این آیه معلوم شد که وجوب ادای کفّاره، بخاطر حلال شدن اختلاط است که بدون آن، آمیزش با زن حلال نمی‌باشد، و خود ظهار علت کفّاره نیست؛ بلکه آن نوعی گناه است، که موجب توبه و استغفار است، و در آخر آیه، به این اشاره شد که: ﴿**إِنَّ اللَّهَ لَعَفُوٌّ غَفُورٌ**﴾ بنابر این اگر کسی بعد از ظهار کردن نخواهد که با همسرش اختلاط کند، بر او کفّاره واجب نیست؛ البته ضایع کردن حق زن که همان اختلاط و آمیزش می‌باشد، ناجایز است، و اگر او حقّش را مطالبه کند بر او واجب می‌گردد که یکی از دو کار را بکند یا کفّاره ادا نموده حق اختلاط او را ادا نماید، و یا او را طلاق دهد تا از قید نکاح او آزاد گردد، و اگر او به یکی از این دو امر آماده نگردد، زن می‌تواند با مراجعه به پیش قاضی، شوهر را بر یکی از آن دو، اجبار نماید. تمام اینگونه مسایل در کتب فقه به تفصیل ذکر شده است.

﴿**فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ**﴾ یعنی کفّاره‌ی ظهار این است که یک برده یا کنیز آزاد کند و اگر بر آن توان نداشته باشد، پیاپی دو ماه روزه بگیرد، و اگر بر اثر ضعف و مرض، به این میزان روزه گرفتن هم توان نداشته باشد، پس به شصت مسکین در دو وقت (نهار و شام) غذا بدهد؛ البتّه یک صدقةالفطر از گندم یا سایر حبوبات و یا قیمت آن می‌تواند قایم مقام طعام قرار گیرد، و مقدار صدقةالفطر به اعتبار وزن رایج امروزی $\frac{1}{4}$ کمتر از دو سیر گندم می‌باشد؛[۲] احکام متعلّق به ظهار و مسایل مفصّل آن را می‌توان در کتب فقه ملاحظه نمود.

۱- مظهری.

۲- تحقیق مولانا رشیداحمد لدهیانوی این است که مقدار صدقةالفطر ۲/۳۵۵ کیلوگرم می‌باشد. احسن الفتاویٰ ج ۴، ص ۳۹۴.

در حدیث آمده است که در پاسخ به فریاد و فغان خوله بنت ثعلبه آیات مذکور و احکام کفّاره‌ی ظهار نازل شده، راه نجاتی از حرمت و مفارقت دایمی از شوهر، پدید آمد، آن‌حضرتﷺ، شوهر او راکه پیرمردی کم بینا بود، فرا خواند؛ آیات نازل شده و احکام کفّاره را برای او بیان فرمود که برده‌ای آزاد کن. او گفت: من توان این را ندارم که برده‌ای خرید نموده و آزاد کنم؛ سپس آن‌جنابﷺ، فرمود: دو ماه پیاپی روزه بگیر؛ او قسم یاد نمود به آن ذاتی که تو را به عنوان رسول مبعوث فرموده است، اگر من روزی دو یا سه وعده غذا نخورم، بینایی من از بین خواهد رفت، سپس آن‌حضرتﷺ، فرمود: پس به شصت مسکین طعام بده؛ او عرض کرد: این هم در توان من نیست، مگر آن‌که شما کمک کنید، رسول‌خداﷺ، قدری گندم به او کمک نمود و دیگران نیز مقداری به او کمک کردند، و به این شکل به شصت مسکین به قدر صدقةالفطر طعام داده، کفّاره را ادا نمود.

﴿ذَٰلِكَ لِتُؤْمِنُوا بِاللهِ وَ رَسُولِهِ وَ تِلْكَ حُدُودُ اللهِ وَ لِلْكَـٰفِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ در این آیه عبارت «لتؤمنوا» را به‌کار برد، و مراد از ایمان، عمل بر شرایع و احکام است؛ سپس فرمود: این احکام کفّاره و غیره حدود مقرّر خداوندی‌اند که تجاوز از آنها حرام است، و به این معنا هم اشاره دارد که اسلام رسوم بی‌مورد زمان جاهلیّت را در تمام معاملات نکاح، طلاق و ظهار از بین برده است، و به جای آنها طرق صحیح و معتدل را آموخته است؛ لذا شما بر آنها استوار بمانید و کسانی که کافر و منکر این حدود شرعی هستند، سزای دردناکی به آنها خواهد رسید.

﴿إِنَّ الَّذِينَ يُحَادُّونَ اللهَ وَ رَسُولَهُ كُبِتُوا كَمَا كُبِتَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ﴾ در آیات گذشته نسبت به پایبندی حدود خداوند و احکام شرع اسلام تأکید شده بود، و در این آیه برای منکران و مخالفان حدود الهی، وعیدی بیان شده است، که در آن سرانجام آنان در این جهان ذلّت و خواری و بر ارادات

کفرآمیز آنان، عدم پیروزی و در آخرت، عذاب الیم بیان شده است.
﴿أَحْصَـٰهُ ٱللَّهُ وَ نَسُوهُ﴾ این هشداری است به انسانهای غافل که در دنیا به فسق و فجور مرتکب شده و آنها را به بوته‌ی فراموشی می‌سپارند، و در حقیقت علّت این فراموشی این است که آنها برای این امور اهمّیّتی قایل نیستند؛ ولی همه‌ی آنها نوشته و در بارگاه الهی محفوظ هستند، که انسان آنها را انجام داده است و فراموش شده است؛ امّا خداوند همه‌ی آنها را به یاد دارد و آنها را مورد محاسبه قرار داده و بر آنها عذاب خواهند داد.

أَلَمْ تَرَ أَنَّ ٱللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِى ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَ مَا فِى ٱلْأَرْضِ مَا يَكُونُ مِن نَّجْوَىٰ
تو ندیدی که الله می‌داند آنچه هست در آسمانها و آنچه هست در زمین، جای مشورتی نمی‌شود

ثَلَـٰثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ وَ لَا خَمْسَةٍ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ وَ لَآ أَدْنَىٰ مِن ذَٰلِكَ وَ لَآ
سه کس که او در آنجا چهارم نباشد، و نه پنج که او ششم نباشد، و نه کمتر از این و نه

أَكْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَ مَا كَانُوا ثُمَّ يُنَبِّئُهُم بِمَا عَمِلُوا
بیشتر که او در آنجا باآنان نباشد، هر کجاباشند، سپس آگاه می‌کند آنهارا به‌آنچه کرده‌اند

يَوْمَ ٱلْقِيَـٰمَةِ إِنَّ ٱللَّهَ بِكُلِّ شَىْءٍ عَلِيمٌ ﴿٧﴾ أَلَمْ تَرَ إِلَى ٱلَّذِينَ نُهُوا عَنِ
در روز قیامت، یقیناً الله به هر چیز داناست، تو ندیدی کسانی را که منع شدند از

ٱلنَّجْوَىٰ ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَ يَتَنَـٰجَوْنَ بِٱلْإِثْمِ وَ ٱلْعُدْوَٰنِ وَ مَعْصِيَتِ
در گوشی؛ باز می‌کنند آنچه منع شدند، و درگوشی می‌کنند به گناه و تجاوز و نافرمانی

ٱلرَّسُولِ وَ إِذَا جَآءُوكَ حَيَّوْكَ بِمَا لَمْ يُحَيِّكَ بِهِ ٱللَّهُ وَ يَقُولُونَ
رسول، وهرگاه‌بیایند پیش‌تو دعامی‌کنند تورا به‌آنچه دعانکرده تورا به‌آن الله، ومی‌گویند

فِىٓ أَنفُسِهِمْ لَوْلَا يُعَذِّبُنَا ٱللَّهُ بِمَا نَقُولُ حَسْبُهُمْ جَهَنَّمُ
در دل خود چرا عذاب نمی‌دهد به ما الله به آنچه می‌گوییم، کافی است برای آنها دوزخ،

يَصْلَوْنَهَا فَبِئْسَ ٱلْمَصِيرُ ﴿۸﴾ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓا۟ إِذَا تَنَٰجَيْتُمْ
داخل‌می‌شوند درآن، پس بد جایی است. ای‌ایمانداران هرگاه شما باهم درگوشی بکنید،

فَلَا تَتَنَٰجَوْا۟ بِٱلْإِثْمِ وَ ٱلْعُدْوَٰنِ وَ مَعْصِيَتِ ٱلرَّسُولِ وَ تَنَٰجَوْا۟ بِٱلْبِرِّ
پس درگوشی نکنید در امر گناه، و تجاوز و نافرمانی رسول، و صحبت کنید در نیکوکاری

وَ ٱلتَّقْوَىٰ وَٱتَّقُوا۟ ٱللَّهَ ٱلَّذِىٓ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ ﴿۹﴾ إِنَّمَا ٱلنَّجْوَىٰ مِنَ ٱلشَّيْطَٰنِ
وپرهیزکاری وبترسید از خداکه به‌سوی او جمع‌می‌شوید. این درگوشی کار شیطان است

لِيَحْزُنَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ وَ لَيْسَ بِضَآرِّهِمْ شَيْـًٔا إِلَّا بِإِذْنِ ٱللَّهِ وَ عَلَى ٱللَّهِ
تا که غمگین کند ایماندارن را و ضرری نمی‌رساند به آنها بدون حکم خدا، و باید به خدا

فَلْيَتَوَكَّلِ ٱلْمُؤْمِنُونَ ﴿۱۰﴾ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓا۟ إِذَا قِيلَ لَكُمْ تَفَسَّحُوا۟ فِى
اعتماد کنند ایمانداران. ای ایمانداران هرگاه کسی به شما بگوید که گشاده بنشینید در

ٱلْمَجَٰلِسِ فَٱفْسَحُوا۟ يَفْسَحِ ٱللَّهُ لَكُمْ وَ إِذَا قِيلَ ٱنشُزُوا۟
مجلس‌ها، پس‌گشاده بنشینید، خدا گشادگی‌بدهد به‌شما، وهرگاه کسی‌بگوید بلند شوید

فَٱنشُزُوا۟ يَرْفَعِ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ مِنكُمْ وَ ٱلَّذِينَ أُوتُوا۟ ٱلْعِلْمَ دَرَجَٰتٍ وَٱللَّهُ
پس بلند شوید، بالا می‌برد الله برای ایمانداران از شما و اهل علم پایه ها را، و الله

بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ﴿۱۱﴾ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓا۟ إِذَا نَٰجَيْتُمُ ٱلرَّسُولَ
به آنچه می‌کنید آگاه است. ای‌ایمانداران چون بخواهید که درگوشی کنید با رسول،

فَقَدِّمُوا۟ بَيْنَ يَدَىْ نَجْوَىٰكُمْ صَدَقَةً ذَٰلِكَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَ أَطْهَرُ
پس بدهید جلوتر از صحبت کردن، صدقه، این بهتر است برای شما و پاکیزه‌تر است،

فَإِن لَّمْ تَجِدُوا۟ فَإِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿۱۲﴾ ءَأَشْفَقْتُمْ أَن تُقَدِّمُوا۟ بَيْنَ يَدَىْ
پس اگر نیافتید، پس الله بخشاینده‌ی مهربان است، آیا ترسیدید از این‌که جلوتر از

نَـــجْوَاكُـــمْ صَـــدَقَـــتٍ فَـــإِذْ لَـــمْ تَـــفْعَلُوا وَ تَـــابَ ٱللهُ عَـــلَيْكُمْ
درگوشی خود صدقات بدهید، پس وقتی‌که شما نکردید و الله تعالیٰ شما را عفو فرمود،

فَأَقِـــيمُوا ٱلصَّـــلَوٰةَ وَ ءَاتُـــوا ٱلزَّكَـــوٰةَ وَ أَطِـــيعُوا ٱللهَ وَ رَسُـــولَهُ وَٱللهُ
پس پایبند نماز باشید، و زکات بدهید، و به دستور خدا و رسول او راه بروید، و خداوند

بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيـرٌ ﴿۱۳﴾
آگاه‌است به‌آنچه شمامی‌کنید.

شأن نزول

وقایعی چند از اسباب نزول این آیات محسوب می‌شوند:

نخست آن‌که: باوجود برقراری صلح، بین یهودیان و مسلمانان، چون یهودی‌ها کسی از مسلمانان را می‌دیدند، برای آن‌که او را پریشان کنند، با همدیگر به درگوشی می‌پرداختند، و آن مسلمان، فکر می‌کرد شاید آنها مشغول توطئه‌ای علیه او هستند، آن‌حضرتﷺ، یهودیان را از این عمل منع نمود؛ ولی از آن خود داری نکردند، و بر این عملِ آنها، آیه‌ی: ﴿**أَلَمْ تَرَ إِلَى ٱلَّذِينَ نُهُوا عَنِ ٱلنَّجْوَىٰ**﴾ نازل گردید.

دوم این‌که: منافقین نیز با همدیگر درگوشی می‌کردند، تا این‌که آیه‌ی: ﴿**إِذَا تَنَـٰجَيْتُمْ فَلَا تَتَنَـٰجَوْا**﴾ و آیه‌ی: ﴿**إِنَّمَا ٱلنَّجْوَىٰ**﴾ نازل گردید.

سوم این‌که: یهودیان به محضر آن‌حضرتﷺ، می‌آمدند، و بنابر شرارت خویش به جای «السلام علیکم»، «السام علیکم» می‌گفتند و معنای «سام» مرگ است.

چهارم این‌که: منافقین نیز همین کلمه را در محضر آن‌حضرتﷺ، می‌گفتند که بر دو واقعه‌ی اخیر، آیه‌ی: ﴿**وَ إِذَا جَآءُوكَ حَيَّوْكَ**﴾ نازل شد.

ابن‌کثیر از روایت امام احمد، این را نیز نقل کرده است که یهود بعد از

چنین آهسته گفتن سلام، می‌گفتند: ﴿لَوْلَا يُعَذِّبُنَا اللَّهُ بِمَا نَقُولُ﴾ یعنی اگر این گناهی است که ما مرتکب آن می‌شویم، پس چرا خداوند ما را مورد عذاب قرار نمی‌دهد؟!

پنجم این‌که: آن‌حضرت ﷺ، روزی به صفّه‌ی مسجد تشریف آورد و اجتماع بزرگی در مجلس وجود داشت و چند تن از اصحاب شرکای بدر تشریف آوردند، و جای نشستن‌گیرشان نیامد، و اهل مجلس نیز به آن متوجّه نگردیدند تا تکانی بخورند، و کمی نزدیکتر با هم بنشینند تا جایی برای آنها پیدا شود؛ وقتی آن‌حضرت ﷺ، وضعیت را چنین دید، به بعضی از صحابه فرمود تا بلند شوند؛ منافقین از روی طعنه زدن گفتند: این چه انصافی است، و نیز آن‌حضرت ﷺ، فرمود: خداوند رحم کند بر کسی که به برادرش جای دهد؛ سپس مردم اندک تکانی خوردند و جایی پدید آمد، و بر این واقعه، این آیه، نازل شد.

﴿يَـٰٓأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوٓا إِذَا قِيلَ لَكُمْ تَفَسَّحُوا﴾[1]، از مجموع اجزای روایت چنین بر می‌آید که نخست آن‌حضرت ﷺ، برای پیدا کردن جا، دستور دادند، و بعضی جای دادند که کافی نبود، و بعضی دیگر جای ندادند، آنگاه آن‌حضرت ﷺ، از روی تأدیب همان گونه که معلّمین به طلّاب دستور به بلند شدن می‌دهند، فرمودند: بعضی بلند شوید، و این امر بر منافقان سنگین تمام شد.

ششم این‌که: بعضی از ثروتمندان می‌آمدند و تا مدّت طولانی با آن‌حضرت ﷺ، نهانی صحبت می‌کردند، و فرصت کمتری به فقرا می‌رسید، و این حرکت آنان، موجب ناگواری آن‌حضرت ﷺ، قرار گرفت. و این آیه بر آن نازل شد: ﴿إِذَا نَـٰجَيْتُمُ الرَّسُولَ﴾ در «فتح البیان» از زید بن اسلم بدون سند منقول است که یهود و منافقین بدون ضرورت با آن‌جناب ﷺ، خلوت

---

۱ - رواه ابن‌کثیر عن ابن ابی‌حاتم.

می‌کردند، و مسلمانان با این اندیشه که ممکن است این نجویٰ و سرگوشی آنها مضر باشد، نگران شدند، تا این‌که آنها از این عمل منع شدند. چنان‌که در آیه‌ی: ﴿**نُهُوا عَنِ ٱلنَّجْوَىٰ**﴾ آمده است، ولی چون باز هم از آن دست نکشیدند، دستور ﴿**إِذَا نَـٰجَيْتُمُ ٱلرَّسُولَ**﴾ نازل شد و نتیجه‌اش این شد که اهل باطل از درگوشی کردن باز آمدند؛ زیرا در اثر محبّتی که به مال داشتند، صدقه دادن بر آنان سنگین تمام شد.

هفتم این‌که: وقتی دستور رسید که قبل از درگوشی نمودن صدقه بدهید؛ بسیاری مردم از گفتگوی ضروری و لازم نیز باز ماندند تا این‌که بر این آیه: ﴿**ءَأَشْفَقْتُمْ**﴾ نازل گردید.

حضرت حکیم الامت‌رحمه‌الله، فرموده است که قبلاً مستمندان از امر صدقه دادن در آیه‌ی: ﴿**فَإِن لَّمْ تَجِدُوا**﴾ مستثنیٰ شده بودند؛ ولی بعضی وضعیتی داشتند که نه کلاً ثروتمند بودند و نه کاملاً فقیر، اگر چه صاحب نصاب بودند این قبیل مردم بیشتر در تنگنا قرار گرفتند؛ زیرا بنابه تنگدستی، صدقه دادن بر آنها سنگین تمام شد و در تهی‌دستی خود هم شک داشتند که خود را از امر صدقه دادن، مستثنیٰ بدانند؛ بنابر این نمی‌توانستند، صدقه بدهند و نه خود را مورد استثنا می‌دانستند، و چون درگوشی با آن‌حضرت‌صلی‌الله‌علیه‌وسلم، عبادتی نبود که بر ترکش ملامتی بر آنان عاید گردد، از آن دست کشیدند. تمام این روایات از «درّ منثور» منقول است. با توجّه به اسباب نزول در فهم تفسیر سهولت ایجاد می‌گردد[1].

خلاصه‌ی تفسیر

آیا ندیدند که خداوند آنچه را که در آسمانها و زمین است می‌داند (این شامل تناجی، یعنی درگوشی است و مراد از آن متنبّه ساختن کسانی

---

۱ - بیان‌القرآن.

است که از درگوشی نمودن دست نکشیدند، پس) هیچ چنین درگوشی از سه نفر با همدیگر کمتر نمی‌باشد که او (الله تعالیٰ در میان آنان) چهارم آنان نباشد، و نه از پنج نفر (سرگوشی می‌باشد) که او در آن ششم نباشد، و نه (در عدد) کمتر از این می‌باشد (مانند دو - چهار) و نه (در) بیش از آن (می‌باشد مانند شش یا هفت یا بیشتر) مگر آن‌که او تعالیٰ (در همه حال) با آنهاست در هر کجا که باشند، سپس (همه‌ی) آنها را در روز قیامت از کردارشان آگاه خواهند کرد، یقیناً خداوند متعال از همه چیز با خبر است (مضمون این آیه به صورت کلی، تمهیدی برای جزئیات آینده می‌باشد، یعنی آنان که به جهت آزار مسلمانان از سرگوشی باطل باز نمی‌آیند، آیا از خداوند نمی‌ترسند، که او از همه چیز باخبر و آگاه است، و آنان را مجازات خواهد کرد، سپس آن مضامین جزیی بیان می‌گردند، یعنی) آیا شما به آنان که از درگوشی منع شده بودند، ننگریستید (ولی) باز (هم) مرتکب همان عمل شدند که نسبت به گناه و ظلم و نافرمانی رسول درگوشی می‌کنند (چنان درگوشی انجام می‌دهند که خود در اثر منهی عنه بودنش گناهی است و به سبب آزار مسلمانان عدوان یعنی ظلمی نیز هست، و از آن جهت که آن‌حضرتﷺ، از آن منع فرموده ارتکاب به آن، نافرمانی آن‌حضرتﷺ، می‌باشد. چنان‌که در سرگذشت اوّل و دوم بیان گردید) و زمانی که آنان به نزد شما می‌آیند (به گونه‌ای هستند که) با الفاظی به شما سلام می‌گویند که خداوند با آن الفاظ، شما را سلام نگفته است، (الفاظ الهی چنین است: **﴿سَلَامٌ عَلَى ٱلْمُرْسَلِين، سَلَامٌ عَلَىٰ عِبَادِهِ ٱلَّذِينَ ٱصْطَفَىٰ، صَلُّوا عَلَيْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلِيما﴾** و بجای این عبارات آنها می‌گویند: **«السَّام عليك»**) و در دل خود (و یا با همدیگر) می‌گویند که (اگر این پیامبر است، پس) چرا خداوند به جهت گفتار ما (که کاملاً توهینی است نسبت به آن‌جنابﷺ،) ما را مورد مجازات قرار نمی‌دهد، (چنان که در واقعه‌ی سوم و چهارم گذشت، سپس در ضمن

وعید در مقام پاسخ به گفتارشان فرمود که از عدم وقوع عذاب فوری مبنی بر بعضی حکمتها، لازم نیست به‌طور مطلق عذابی نیاید، بلکه) جهنّم برای (مجازات) آنها کافی است، که آنان در آن (حتماً) داخل خواهند شد، پس آن بد جایگاهی است، (سپس اهل ایمان را خطاب فرموده است که از مشابهت با منافقین باز آیند و نیز به منافقین گوشزد کرده است که وقتی شما مدّعی ایمان هستید به خواسته و مقتضای آن عمل کنید؛ لذا می‌فرماید که) ای اهل ایمان هرگاه شما بنابر نیازی، درگوشی کنید، پس به گناه و تعدّی و نافرمانی رسول، درگوشی نکنید، (تفسیر این کلمات اکنون گذشت) و به نفع رسانی و پرهیزکاری نجوا (درگوشی) کنید، (برّ، در مقابل عدوان است، که مراد از آن نفع رسانی به دیگران است، و تقویٰ، در قبال اثم و معصیت الرسول، یعنی نافرمانی رسول آمده است،) و از خداوند متعال بترسید که همه‌ی شما نزد او جمع کرده می‌شوید، و این‌گونه نجوا و درگوشی، فقط از طرف شیطان است تا که (با فریب دادن)، مسلمانان را در رنج و مشقّت بیندازد (چنان‌که در واقعه‌ی اوّل بیان گردید) و (سپس تسلّی برای مسلمانان است که رنجیده خاطر نباشند؛ زیرا) او (شیطان) بدون اراده‌ی خدا نمی‌تواند (به مسلمانان) ضرری برساند، (مطلب این‌که اگر چه بالفرض آنان با اغوای شیطانی تدبیری برخلاف شما به‌کار می‌برند، باز هم نمی‌توانند بدون مشیّت ازلی، ضرری به شما برسانند، پس چرا شما در نگرانی قرار گرفته‌اید) و مسلمانان باید (در هر امری) بر خدا توکّل کنند، (در آینده نسبت به واقعه‌ی پنجم حکم شده است که اگر بعضی از مردم بعداً به مجلس بیایند، برای آنها جا باز کنید، می‌فرماید) ای اهل ایمان هرگاه به شما گفته شود (رسول خداﷺ، به شما دستوری بدهند، یا ارباب امور و یا شخص واجب الاطاعتی بگوید) که در مجلس جای باز کنید، (تا افراد تازه وارد بتوانند در آن بنشینند،) پس شما جا باز کنید (و تازه واردان



را جای دهید،) خداوند متعال (به عوض آن در جنّت) به شما جای خواهند داد، و هرگاه (بنابه ضرورت) به شما گفته شود که (از مجلس) برخیزید پس برخیزید؛ (زیرا بدان جهت به برخاستن، دستور داده می‌شود که برای تازه واردان جا پیدا شود، و یا به این جهت به برخاستن، دستور داده می‌شود که رییس مجلس به مصلحت و یا مشورت و یا استراحت و یا عبادت و سایر امور نیازی داشته باشد که بدون خلوت و تنهایی نمی‌تواند آنها را انجام دهد، و یا به صورت کامل انجام داده نمی‌شوند، پس به دستور رییس مجلس که می‌گوید برخیزید، باید برخاست، و این حکم شامل غیر رسول نیز می‌باشد[1].

پس مسئول مجلس به هنگام ضرورت اجازه دارد که به برخاستن کسی دستور بدهد، البتّه شخص تازه وارد حق ندارد کسی را از جایش بلند کرده و به جای او بنشیند. کما جاء فی الحدیث[2]، الغرض دستور داده شده است که به دستور رییس مجلس باید برخاست) خداوند متعال (در اثر اطاعت از این حکم) درجات اهل ایمان از شما و کسانی را (از اهل ایمان) که به آنها علم (دین) عنایت فرموده است، (بیشتر) بلند می‌فرماید، (یعنی انان که این دستور را انجام می‌دهند سه گروه هستند: یکی کفّار که بنابه مصلحت دنیوی قبول کنند، مانند منافقان که از لفظ «منکم» از این وعده خارج شدند. دوم اهل ایمان که دارای علم نباشند که برای آنها فقط در درجات، ترفیع داده می‌شود. سوم اهل ایمان که در ضمن، اهل علم هم باشند؛ چون بنابه علم و معرفت، زیادتی خشیت و اخلاص آنها منشأ عمل آنها می‌باشد، و در اثر آن، ثواب عمل اضافه می‌باشد؛ لذا ترفیع درجات آنان مزید بر دیگران است) و خداوند متعال کاملاً به تمام اعمال شما آگاه است (و می‌داند که عمل چه کسی همراه با ایمان است و عمل چه کسی

۱ - کذا فی الروح.
۲ - رواه الشیخان.

بدون ایمان است. و نیز می‌داند که در عمل چه کسی، تا چه اندازه‌ای، اخلاص وجود دارد، و عمل چه کسی همراه با اخلاص نیست؛ بنابر این، در جزا و ثمره هر یکی، تفاوت برقرار نموده است. و در آینده نسبت به واقعه‌ی ششم دستوری داده است که با واقعه‌ی اوّل و دوم نیز مرتبط می‌باشد، یعنی) ای اهل ایمان هرگاه شما با رسول (خدا ﷺ، به) درگوشی (اراده) کنید، قبل از آن قدری صدقات (به مساکین) بدهید، (که مقدارش در آیه، منصوص نیست و این مقدار در روایات حدیث متفاوت بیان شده است و ظاهراً مقدار آن غیر نامعیّن است؛ ولی باید آن معمولی، باشد) این (صدقه جهت تحصیل ثواب) برای شما بهتر است، و بهترین وسیله برای تحصیل پاکیزگی (از گناهان) است؛ (زیرا گناهان به واسطه‌ی طاعات کفّاره می‌گردند، و این به صلاح مؤمنان ثروتمند است؛ زیرا ثوابی برای آنان در بردارد، و به مؤمنان فقیر نیز نفعی در بر دارد که تا حدّی وضع زندگی آنان بهتر می‌باشد؛ چنان‌که از لفظ «صدقه» معلوم می‌گردد؛ زیرا مصارف صدقات، فقرا می‌باشند، و نفعش برای رسول خدا این است که از رنج و مشقّتی که با این عمل سرگوشی منافقان، تحمل می‌نمود، رهایی می‌یابند، و نیز رتبه‌ی او بالا می‌رود؛ زیرا منافقان نیازی به سرگوشی نداشتند، و صرف مال بدون ضرورت بر آنان سنگین تمام شد، و غالباً دستور در این صدقه چنین است که آشکارا در جلوی همه داده شود تا کسانی که صدقه نمی‌دهند نتوانند فریب بدهند؛ سپس می‌فرماید که این دستور برای کسانی است که توان آن را داشته باشند) پس اگر شما توان صدقه (دادن) را نداشتید (و نیاز به صحبت سرگوشی داشتید) پس خداوند متعال غفور و رحیم است (و او شما را در چنین وضعی مورد عفو قرار داده است، از این موضوع، به ظاهر چنین بر می‌آید که این صدقه واجب بود، ولی در صورت ناتوانی مستثنیٰ گردید، سپس نسبت به واقعه‌ی هفتم که مرتبط به واقعه‌ی ششم

است می‌فرماید که) آیا شما (بعضی از شما که بیان آنها در ذیل واقعه‌ی هفتم آمده است) از تصدق نمودن قبل از سرگوشی ترسیدید، پس وقتی که شما نمی‌توانید (آن را ادا کنید) خداوند متعال به این وضع شما عنایت فرمود (که کلاً این حکم را منسوخ نموده شما را مورد عفو قرار داد و حکمت آن ظاهر است؛ زیرا آن مصلحت سد باب بود، که پس از نسخ هم به جای خود باقی ماند، و خود مردم احتیاط را به‌کار بردند، الغرض وقتی که خداوند آن را منسوخ فرمود) پس شما به عبادات دیگر پایبند باشید، یعنی) نماز را اقامه کنید و زکات بدهید و فرمان خدا و رسول او را بجا آورید (پس از نسخ آن جهت نجات و تقرب شما، استقامت و مداومت بر احکام دیگر کافی است) و الله تعالی از (اوضاع ظاهر و باطن) تمام اعمال شما کاملاً آگاه است.

معارف و مسایل

اگر چه نزول آیات مذکور بنابه وقایع خاصی شده است که قبلاً در بحث شأن نزول ذکر گردیدند؛ امّا بدیهی است که شأن نزول هر چه باشد، ولی هدایات قرآن عام می‌باشند، که شامل احکام عقاید، عبادات، معاملات و معاشرات همه می‌باشند، در این آیات هم نسبت به نجوا و مشورت، رهنمودهایی چند ذکر شده است.

راهنمایی‌هایی در باره مشورت‌های مخفی

مشورت‌های مخفی عموماً با راز داران ویژه‌ای انجام می‌گیرند، که طرف، به آنان اطمینان داشته باشد، و بداند که از ناحیه‌ی آنها رازش افشا نمی‌شود؛ لذا در چنین مواقعی گاهی چنین توطئه‌هایی می‌شود تا بر کسی ظلم شود کسی مورد قتل قرار گیرد و یا مال کسی مصادره شود و غیره؛ به

هر حال خداوند، در این آیات بیان فرمود که: علم او تعالیٰ تمام کاینات را احاطه نموده، لذا شما در هر کجا و هر نوع مشورتی مخفی انجام دهید، خداوند به اعتبار علم و سمع و بصر با شماست و همه‌ی سخنان شما را می‌شنود و می‌بیند و می‌داند، و اگر در آن مرتکب گناهی شدید، از سزای آن نجات نخواهید یافت.

در اینجا می‌خواهد این را نشان دهد که شما در هر اندازه چه کم و چه بیش در مشورت و درگوشی شرکت کنید، حق تعالیٰ با شماست و تعداد دو و یا سه و پنج به‌طور مثال بیان گردید؛ یعنی اگر شما سه نفر با هم مشورتی بکنید، بدانید که چهارم شما، خداوند است. و اگر پنج نفر با هم مشورت می‌کنید، ششم حق تعالیٰ است که با شما همراه است، در تخصیص عدد سه و پنج شاید اشاره ای به این باشد که عدد فرد نزد خداوند پسندیده می‌باشد. و مقصود آیه‌ی: ﴿**مَا يَكُونُ مِن نَّجْوَىٰ ثَلَـٰثَةٍ**﴾، همین است.

هدایتی در خصوص مشورت و نجویٰ

﴿**أَلَمْ تَرَ إِلَى ٱلَّذِينَ نُهُوا عَنِ ٱلنَّجْوَىٰ**﴾، در واقعه‌ی شأن نزول، بیان گردید. زمانی که رسول خداﷺ، با یهود صلح و آشتی برقرار کرد، آنها نتوانستند برخلاف مسلمانان کاری بکنند؛ ولی برای اظهار آتش بغض و حسد علیه مسلمانان، این طریقه را اختیار کرده بودند که چون کسی از صحابه‌ی کرام را می‌دیدند که نزد آنان می‌آید، صورت نجویٰ و مشورت با همدیگر را اختیار می‌نمودند، و به سوی آن مسلمانانی که داشتند می‌آمدند، اشاره می‌کردند، و مسلمانان از این روش آنها چنین می‌پنداشتند که آنها دارند، علیه ما توطئه می‌کنند. لذا پریشان حال و رنجیده خاطر می‌شدند، رسول خداﷺ، آنها را از این رویه منع نمود که آن در آیه‌ی ﴿**نُهُوا عَنِ ٱلنَّجْوَىٰ**﴾ بیان شده است.

از این نهی، این حکم نیز برای مسلمانان مستفاد می‌شود که نباید آنان با همدیگر چنان مشورت و درگوشی کنند که به دیگری آزاری برسد.

در «صحیح بخاری» و کتب دیگر احادیث، از حضرت عبدالله بن مسعود روایت است که رسول خداﷺ، فرمود: «**اذا کنتم ثلثة فلا یتناجا رجلان دون الآخر حتی یختلطوا بالناس فان ذلك یحزنه**» یعنی هر جا که شما سه نفر با هم باشید، پس دو تا بدون سومی با هم درگوشی نکنند، مگر این‌که در جمع مردمان دیگر قرار گیرند؛ زیرا با این نحوه عمل، نفر سوم دل شکسته می‌شود، و احساس می‌کند که من در میان، بیگانه هستم، و ممکن است چنین پندارد که شاید آنان برخلاف من با هم صحبت می‌کنند؛ از این جهت دارند از من آن را پنهان می‌نمایند[1].

﴿**یَـٰأَیُّهَا ٱلَّذِینَ ءَامَنُوٓا إِذَا تَنَـٰجَیْتُمْ فَلَا تَتَنَـٰجَوْا بِٱلْإِثْمِ وَ ٱلْعُدْوَ ٰنِ وَ مَعْصِیَتِ ٱلرَّسُولِ وَ تَنَـٰجَوْا بِٱلْبِرِّ وَٱلتَّقْوَىٰ**﴾ در آیات گذشته به کفّار گوشزد شده بود که نجوای ناجایز انجام ندهند، و در این آیات به مسلمانان راهنمایی شده است که در مشورتها و درگوشی‌های خود، متوجّه شوند، که خداوند از همه‌ی اوضاع و احوال و گفتگوی آنها آگاه است. و با این استحضار، سعی کنند تا در مشورت‌ها و درگوشی‌های‌شان، امر گناه، و یا ظلم، و یا خلاف شرعی نباشد؛ بلکه هرگاه با هم مشورت می‌کنند، باید مشوره‌ت‌شان، در کارهای نیک باشد.

در دفاع از شرارت کفّار هم باید با نرمی و شرافت رفتار نمود

در ضمن آیات گذشته، یکی از شرارت‌های یهود چنین بیان شد که هرگاه آنان به خدمت رسول خداﷺ، می‌آمدند، به جای این‌که بگویند: «**السلام علیکم**» می‌گفتند: «**السام علیکم**» سام به معنی موت است و به علّت عدم

---

۱ - مظهری.

تفاوت زیاد در لفظ، مسلمانان متوجّه نمی‌شدند؛ روزی چنین اتّفاق افتاد که یهود آمدند، و «السام علیکم» گفتند، حضرت عایشه‌ی صدّیقه شنید و در پاسخ به آنان گفت: «**السام علیکم و لعنکم و غضب علیکم**» یعنی مرگ بر شما باد و لعنت و غضب خدا بر شما باد.

رسول خداﷺ، حضرت عایشه را از آن منع فرمود. و گفت: خداوند کلام آمیخته به فحش را نمی‌پسندد، و شما از خشونت دست بکشید و نرمی اختیار کنید، حضرت عایشه‌ی صدّیقه عرض کرد: مگر شما نشنیدید یا رسول الله که آنان در حق شما چه گفتند؟ آن‌جنابﷺ، فرمود: چرا؛ شنیدم. و پاسخ مناسب را به آنها دادم که علیکم یعنی هلاکت بر شما باد و بدیهی است که دعای بد آنان در حق من قبول نمی‌شود، و دعای من در حق آنها قبول می‌شود؛ بنابر این به شرارت آنان پاسخ داده شده است[1].

برخی از آداب مجلس

﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓا۟ إِذَا قِيلَ لَكُمْ تَفَسَّحُوا۟ فِى ٱلْمَجَـٰلِسِ فَٱفْسَحُوا۟﴾ این حکم برای مجالس عمومی است، که هر کجا مسلمانان جمع شوند و عدّه‌ای بعداً بیایند، پس حاضرین مجلس بکوشند تا برای آنان هم جا باز شود. خداوند متعال در این خصوص فرموده است که اگر آنها چنین کردند خداوند هم برای آنها وسعت پدید می‌آورد. پدید آوردن وسعت در آخرت بدیهی است، و امکان دارد در معیشت دنیوی نیز وسعت پدید آید.

دستوری دیگر نسبت به آداب مجلس در این آیه، این است که: **﴿وَإِذَا قِيلَ ٱنشُزُوا۟ فَٱنشُزُوا۟﴾** یعنی هرگاه به شما گفته شد که از مجلس برخیزید، باید برخیزید. در این آیه لفظ «قیل» مجهول به‌کار رفته و صراحت ندارد که گوینده چه کسی باشد؛ امّا از احادیث معلوم می‌شود که خود شخص تازه

۱ - رواه البخاری.

وارد حق ندارد کسی را از جایش بلند کرده، در آنجا بنشیند.

در «صحیحین و مسند امام احمد» از حضرت عبدالله بن عمر روایت شده که رسول خداﷺ، فرمود: «**لا یقیم الرجل الرجل من مجلسه فیجلس فیه، و لکن تفسحوا و توسعوا**» یعنی هیچ کسی از شما دیگری را از جایش بلند نکند؛ تا در آنجا بنشیند، بلکه شما اهل مجلس بکوشید تا که جایی برای او باز شود[1].

از این حدیث معلوم شد که برای وارد شونده، جایز نیست که کسی را از جایش بلند بکند؛ بنابر این، ظاهر این است که گوینده یا رییس مجلس می‌باشد، یا منتظمین آن، پس مقصود آیه این است که اگر امیر جلسه و یا منتظمین مقرّر شده از طرف او، به کسی بگویند که از اینجا بلند شو، پس آداب مجلس این است که او ایجاد زحمت نکند، بلکه بلند شود؛ زیرا بسا اوقات خود صاحب مجلس بنابه نیازی می‌خواهد خلوت اختیار کند، و یا می‌خواهد با افراد ویژه‌ای سخنان محرمانه‌ای بگوید، و یا برای سایر تازه وارد شوندگان بدون این کار، جایی میسر نمی‌شود، که او به بعضی افراد بی‌تکلّف بگوید که شما بلند بشوید و نیز بداند که از بلند شدن آنان خللی در مجلس واقع نمی‌شود، و ایشان می‌توانند در اوقات دیگر آمده استفاده نمایند.

البتّه برای صاحب مجلس و منتظمین لازم است، روشی را اختیار کنند که بلند شوندگان برای خود احساس خفّت و سبکی ننمایند، و آزار و اذیّتی به آنها وارد نشود.

درباره‌ی شأن نزولش آمده است که آن‌حضرتﷺ، در صفه‌ی مسجد که از حاضرین پر بود تشریف داشتند؛ بعضی از صحابه که بنابه شرکت در جنگ بدر از احترام خاصی برخوردار بودند، تشریف آوردند. چون برای نشستن جا نبود، ایستادند. آن‌حضرتﷺ، نخست به تکان خوردن و خزیدن

---

۱ - ابن کثیر.

دستور داد، تا جایی، به تازه‌واردان برسد، و نیز به بعضی امر فرمود تا از جای خود برخیزند؛ در این باره احتمال می‌رود که آنان کسانی بودند که همیشه در جلسه‌ی آن‌حضرتﷺ، حضور داشته‌اند که در برخاستن آنها چندان ضرری متوجّه‌شان نمی‌شد، و نیز امکان دارد که چون آن حضرتﷺ، به توسعه‌ی مجلس و تکان خوردن دستور دادند، بعضی از جای خود تکان نخوردند، لذا جهت تأدیب آنان، دستور رسید که از جای خود برخیزید.

در هر صورت، از این آیه و احادیث وارده، نسبت به آداب مجلس، این امر معلوم می‌شود که اهل مجلس باید بکوشند تا تازه‌واردان را جای بدهند، و از طرفی، آنان کسی را از جایشان بلند نکنند، تا در جایشان بنشینند، و امر سوم برای صاحب مجلس این نکته ثابت گردید که او مطابق نیاز می‌تواند بعضی را از مجلس بلند بکند. و از بعضی روایات دیگر احادیث، ثابت می‌شود که ادب برای تازه‌واردان این است که به جای تکان دادن اهل مجلس، در گوشه‌ای بنشینند.

چنان که در حدیث «صحیح بخاری» متعلّق به سه نفر تازه وارد، آمده است که: یکی از آنان به سبب نیافتن جایی در مجلس، در گوشه‌ای نشست، و آن‌حضرتﷺ، از او ستایش نمود.

مسئله: یکی از آداب مجلس این است که تازه وارد، بدون اجازه، در میان دو نفر ننشیند؛ زیرا بسا اوقات در نشستن دو نفر در یک جا، مصلحت خاصی می‌باشد. از حضرت اسامه بن زید لیثی در «سنن ابی داوود» و «ترمذی» روایت است که رسول خداﷺ، فرمود: «**لا یحل لرجل ان یفرق بین اثنین الا باذنهما**» یعنی برای هیچ کسی حلال نیست که در میان دو شخص که متصل به هم نشسته‌اند، بدون اجازه‌ی آنها جدایی افکند.

﴿**یَـٰٓأَیُّهَا ٱلَّذِینَ ءَامَنُوٓاْ إِذَا نَـٰجَیۡتُمُ ٱلرَّسُولَ**﴾ رسول خداﷺ، شب و روز به

تعلیم خلق الله مشغول بود؛ در مجالس عمومی همه حاضرین از محضر او استفاده می‌بردند. در این سلسله بسا اوقات بعضی می‌خواست در تنهایی با او صحبت کند و او به آنان اجازه‌ی چنین صحبت کردن را می‌داد؛ بدیهی است که فرصت دادن به هر یکی جداگانه وقت زیادی می‌برد، و نیز در آن مشقّت وجود داشت و بعضی از منافقان شرارت‌پسند، به جهت آزار رساندن به مخلصان آن‌حضرتﷺ، جهت درگوشی وقت مستقلّی از آن‌حضرتﷺ تقاضا می‌کردند؛ و وقت زیادی می‌گرفتند، و بعضی از مسلمانان ناآگاه، نیز با صحبتهای طولانی، جلسه را طولانی می‌کردند.

حق تعالیٰ برای تخفیف این بار سنگین، از دوش آن‌حضرتﷺ، در ابتدا امر فرمود: هر کسی می‌خواهد در تنهایی با رسول خداﷺ، صحبت کند، او باید قبلاً صدقه بدهد، و مقدار این صدقه در قرآن، مشخّص نیست، امّا وقتی که این آیه نازل گردید قبل از همه، حضرت علی کرّم الله وجهه به آن عمل نمود، و یک دینار صدقه داد و برای صحبت کردن در تنهایی از آن‌حضرتﷺ، وقت گرفت.

به این آیه فقط توسط حضرت علی عمل شده است و سپس منسوخ شد و مجال عمل برای دیگران باقی نماند

این از عجایب اتفاقات است که چون بسیاری از صحابه در این باره در مضیقه قرار گرفتند، این حکم به زودی منسوخ گردید؛ حضرت علی رضی الله عنه می‌فرمود: در قرآن آیه‌ای چنین وجود دارد که غیر از من کسی دیگر بر آن عمل نکرده است؛ نه کسی قبل از من عمل کرده و نه بعد از من کسی به آن عمل خواهد کرد. عمل نکردن جلوتر ظاهر است، و عمل نکردن بعد از او، از آن جهت است که حکم منسوخ شده است، و آن آیه تقدیم صدقه،

می‌باشد[1].

این حکم اگر چه منسوخ شده است، امّا هدفی که جهت آن به اجرا گذاشته شده بود، به دست آمد که مسلمانان از تطویل مجلسی که مقتضای محبّت قلبی آنان بود، باز آمدند، و منافقان نیز از این جهت که اگر ما برخلاف روش مسلمانان عمل کنیم، شناخته می‌شویم و نفاق مان ظاهر می‌گردد، باز آمدند، والله اعلم.

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ تَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِم مَّا هُم
آیا ندیدی کسانی را که دوستی کردند با قومی که غضب رفته خدا بر آنها، که نه آنها

مِّنكُمْ وَلَا مِنْهُمْ وَيَحْلِفُونَ عَلَى الْكَذِبِ وَهُمْ يَعْلَمُونَ ﴿۱۴﴾
از شما هستند و نه از آنها هستند، و قسم می‌خورند بر دروغ در حالی‌که می‌دانند.

أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿۱۵﴾ اتَّخَذُوا
آماده کرده خدا برای آنان عذاب سخت. یقینا بد است آنچه آنان می‌کنند. قرار داده‌اند

أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّوا عَن سَبِيلِ اللَّهِ فَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ ﴿۱۶﴾
قسم‌های خود را پرده‌ای، پس باز می‌دارند از راه خدا، لذا برای آنهاست عذابی ذلت‌بار.

لَّن تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُم مِّنَ اللَّهِ شَيْئًا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ
به‌درد آنها نمی‌خورند اموال‌شان ونه اولادشان از دست خدا به‌چیزی، آنها هستند دوزخی.

هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿۱۷﴾ يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعًا فَيَحْلِفُونَ لَهُ
که درآن برای همیشه می‌مانند. روزی‌که جمع می‌کند خدا همه را باز قسم می‌خورند پیش او.

1 - ابن کثیر.

كَمَا يَحْلِفُونَ لَكُمْ وَ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ أَلَآ إِنَّهُمْ
آن‌چنان‌که قسم‌می‌خورند پیش‌شما، ومی‌پندارند که‌بر راه خوبی‌هستند آگاه باش‌ایشانند

هُمُ ٱلْكَٰذِبُونَ ﴿۱۸﴾ ٱسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ ٱلشَّيْطَٰنُ فَأَنسَىٰهُمْ ذِكْرَ ٱللَّهِ
در اصل دروغگو. مسلّط شده بر آنها شیطان، فراموش گردانیده آنها را از یاد خدا

أُولَٰٓئِكَ حِزْبُ ٱلشَّيْطَٰنِ أَلَآ إِنَّ حِزْبَ ٱلشَّيْطَٰنِ هُمُ ٱلْخَٰسِرُونَ ﴿۱۹﴾
ایشانند گروه شیطان، آگاه باش آنانکه گروه شیطان‌اند آنها زیانکارانند.

إِنَّ ٱلَّذِينَ يُحَآدُّونَ ٱللَّهَ وَ رَسُولَهُۥٓ أُولَٰٓئِكَ فِى ٱلْأَذَلِّينَ ﴿۲۰﴾ كَتَبَ
کسانی‌که مخالفت می‌کنند با خدا و رسول او آنها هستند ذلیل‌ترین مردمان. نوشته است

ٱللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَ رُسُلِىٓ إِنَّ ٱللَّهَ قَوِىٌّ عَزِيزٌ ﴿۲۱﴾ لَّا تَجِدُ
خدا که من غالب می‌شوم و رسولان من، یقیناً خداست توانای چیره دست. تو نمی‌یابی

قَوْماً يُؤْمِنُونَ بِٱللَّهِ وَٱلْيَوْمِ ٱلْأَخِرِ يُوَآدُّونَ مَنْ
قومی را که یقین داشته باشند بر خدا و روز آخرت، که دوستی برقرار کنند به کسانی که

حَآدَّ ٱللَّهَ وَ رَسُولَهُۥ وَ لَوْ كَانُوٓا ءَابَآءَهُمْ أَوْ أَبْنَآءَهُمْ أَوْ إِخْوَٰنَهُمْ أَوْ
مخالف خدا و رسول او هستند، اگر چه باشند پدران‌شان یا پسران‌شان یا برادران‌شان یا

عَشِيرَتَهُمْ أُولَٰٓئِكَ كَتَبَ فِى قُلُوبِهِمُ ٱلْإِيمَٰنَ وَ أَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِّنْهُ
خویشاوندان‌شان، دردلهایشان‌ایمان نوشته‌است، وکمک کرده آنها را به‌فیض غیبی‌خود،

وَ يُدْخِلُهُمْ جَنَّٰتٍ تَجْرِى مِن تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَٰرُ خَٰلِدِينَ
و داخل می‌کند آنها را در باغهایی که جاری می‌شود از زیر آنها جویها، همیشه می‌مانند

فِيهَا رَضِىَ ٱللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ أُولَٰٓئِكَ حِزْبُ ٱللَّهِ أَلَآ
در آنجا، خدا از آنها راضی است و آنان از خدا راضی هستند، ایشانند گروه خدا، آگاه باش

إِنَّ حِزْبَ اللهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿۲۲﴾

کسانی‌که گروه خدا باشند آنان پیروزاند.

خلاصه‌ی تفسیر

آیا ندیدی کسانی را که دوستی برقرار می‌کنند با آنان‌که مورد خشم خدا قرار گرفته‌اند، (مراد از گروه اوّل منافقین‌اند و از گروه دوم یهود و همه کافرانی که کفر خود را آشکار می‌کنند، مراد می‌باشند، چون منافقین از یهود بودند، سپس دوستی آنان با یهود مانند دوستی با کفّار معروف و مشهور، بیان گردید) آنها (منافقین) نه (کاملاً) با شما هستند و نه (کاملاً) با آنها هستند، (بلکه در ظاهر با شما معاشرت دارند و در باطن و از روی عقیده با کفّار هستند) و بر سخنان دروغ قسم می‌خورند و دروغ‌شان این است که می‌گویند ما در جمع مسلمانان هستیم، کقوله تعالیٰ ﴿**وَيَحْلِفُونَ بِاللهِ إِنَّهُمْ لَمِنكُمْ**﴾[1]، و (در حالی که خود) آنان می‌دانند (که دروغگو هستند، سپس وعید مخصوص آنها بیان می‌گردد که) خداوند متعال عذاب شدیدی برای آنها آماده ساخته است؛ (زیرا) یقیناً آنها کارهای بد می‌کردند (و بدتر از کفر و نفاق چه چیزی وجود دارد، از جمله این‌که) آنها قسمهای (دروغ) خود را سپر قرار داده‌اند (تا ضمن مسلمان جا زدن‌شان، مال و جان آنها از تعرّض مسلمانان مصون بماند) باز (دیگران را نیز) از راه خدا (دین الهی) باز می‌دارند (فریب‌شان می‌دهند،) پس (از این رو) برای آنها عذاب ذلّت باری خواهد بود (آن عذاب به میزان شدّت خود ذلّت آور هم می‌باشد، و (چون آن عذاب فرا رسد) مال و فرزندان‌شان نمی‌توانند آنها

---

۱ ـ توبه، ۵۶.

را از (عذاب) خدا نجات دهند، (و چون) ایشان اهل دوزخ هستند (پس دوزخ عذاب شدید و ذلّت باری برای آنهاست) که در آن برای همیشه باقی خواهند ماند، (سپس وقت عذاب را بیان می‌فرماید که آن عـذاب) روزی (است) که خداوند آنها (و همه مخلوقات) را بار دیگر زنده می‌کند، و آنها نزد خداوند نیز قسم (های دروغ) خواهند خورد، هم چنان‌که نزد شما قسم می‌خورند (و قسم دروغ مشرکان در روز قیامت در آیه‌ی ۲۳ سوره‌ی انعام آمده است که: **﴿وَ اللهِ رَبِّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ﴾**) و چنین می‌پندارند که در وضع خوبی قرار گرفته‌اند (و به طفیل این قسم دروغ، نجات خواهند یافت) آگاه باش که ایشانند بسیار دروغگو (که نزد خداوند هم از دروغ گفتن دست بر نمی‌دارند، و سبب این حرکات آنها همان طوری که در بالا ذکر گردید، این است که) شیطان کاملاً بر آنها تسلّط یافته است (و دارند به گفته‌ی او عمل می‌کنند،) پس او آنها را از یاد خداوند فراموش گـردانـید، (کـه دست از احکام او کشیدند، و یقیناً) ایشان از زمره‌ی شیطان هستند، و کاملاً آگـاه باش که گروه شیطان (در آخرت و گاهی در دنیا) صد در صد برباد خواهند شد، (چرا وضع آنها چنین نباشد، در حالی که آنها مخالف با خدا و رسول او هستند، و این یک قاعده‌ی کلّی است که) کسانی که مخالف بـا خـدا و رسول او باشند (نـزد خـداونـد) در جـمع مـردمان بسیار خـوار و ذلیـل می‌باشند، (و چون پیش خداوند ذلیل هستند، ترتب آثار مذکور بر آنها دور نخواهد بود، چنان‌که خداوند برای آنها ذلّت تـجویز نـموده است، و هـم چنین برای فرمانبرداران عزّت مقرّر فرموده است، چرا که آنان تابع خدا و رسول او هستند و) خداوند (در حکم ازلی خود) نـوشته است کـه مـن و پیامبرانم غالب خواهیم آمد (که عزّت، حقیقتی جز این، ندارد، هـدف در اینجا بیان غلبه و پیروزی انبیاست، و ذکر خود خداوند، به خـاطر اعـزاز انبیاعلیهم‌السلام، می‌باشد؛ پس وقتی که پیامبران دارای عزّت هستند، پیروان آنان

هم با عزّت خواهند بود. و معنی غلبه که در آیه‌ی ۵۶ سوره‌ی مائده: ﴿فَإِنَّ حِزْبَ اللهِ هُمُ الْغَالِبُونَ﴾ و در آیه‌ی ۵۱ سوره‌ی مؤمن: ﴿نَنصُر رُسُلنا﴾ آمده است گذشت) یقیناً خداوند متعال توانا و غالب است (و هر کسی را که بخواهد غالبش می‌گرداند، (سپس نسبت به دوستی کفّار، حالت اهل ایمان را برخلاف منافقین، بیان می‌نماید که) تو نمی‌یابی کسانی راکه بر خدا و روز قیامت ایمان (کامل) دارند، که با مخالفان خدا و رسول، دوستی داشته باشند، اگر چه آنها پدران یا برادران یا خویشاوندان شان باشند، خداوند در دلهای ایشان ایمان را تثبیت فرموده است، و (دلهای) آنها را از فیض خود تقویت نموده است، (مراد از فیض، نور است که در ظاهر به مقتضای هدایت عامل باشند، و در باطن سکون و آرامش به آنها دست بدهد، چنان‌که خداوند در آیه‌ی ۲۲ از سوره‌ی زمر می‌فرماید: ﴿فَهُوَ عَلَى نُورٌ مِّن رَّبِّه﴾ چون این سبب ازدیاد حیات معنوی است،از آن به «روح» تعبیر فرموده و در همین جهان به این نعمت نایل آمدند، چنان‌که خداوند در آیه‌ی ۵ از سوره‌ی بقره فرموده است: ﴿أُولَـٰئِكَ عَلَىٰ هُدًىً مِّن رَّبِّهِمْ﴾) و (در آخرت به این نعمت نایل خواهند آمد که) آنها را در چنان باغهایی که به زیر آنها نهرها جاریست، داخل می‌نماید و در آنجا برای همیشه خواهند ماند و آنان از خداوند راضی می‌شوند و خداوند از آنها راضی خواهند شد، گروه خدا اینها هستند، و بدانید که گروه خداوند پیروز خواهد بود، (چنان که خداوند در آیه‌ی ۵ از سوره‌ی بقره می‌فرماید:﴿أُولَـٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ بعد قوله ﴿أُولَـٰئِكَ عَلَىٰ هُدًىً مِّن رَّبِّهِمْ﴾.)

معارف و مسایل

﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ تَوَلَّوْا قَوْماً غَضِبَ اللهُ عَلَيْهِم﴾ در این آیات، خداوند

وضع بد و سرانجام عذاب شدیدی برای کسانی که با دشمنان خدا که کفّار باشند، دوستی برقرار می‌کنند، بیان فرمود که برای مسلمانان جایز نیست که قلباً با کفّار، چه مشرکان باشند یا یهود و نصارا یا نوعی دیگر از آنان، دوستی برقرار نمایند، و عقلاً هم نمی‌توان با آنان دوستی برقرار کرد؛ زیرا سرمایه‌ی اصلی اهل ایمان دوستی و محبّت با خداست، و کفّار مخالفان و دشمنان خدا هستند، و کسی که با شخصی دوستی و محبّت واقعی داشته باشد، امکان ندارد با دشمن او نیز دوستی و محبّت برقرار نماید، از اینجاست که در بسیاری از آیات قرآن، احکام حرمت و ممنوعیت دوستی و موالات با کفار، آمده است و مسلمانانی که با کفّار محبّت قلبی داشته باشند، مشمول وعید قرار گرفته‌اند، که آنها هم جزو کفّار محسوب می‌شوند؛ امّا تمامی این احکام مربوط به محبّت و دوستی قلبی است.

حسن سلوک، همدردی و خیرخواهی با کفّار و نشان دادن حسن اخلاق با آنها با برقرار نمودن معاملات تجاری و اقتصادی تحت تمدّن با آنها، در مفهوم محبّت و دوستی قرار نمی‌گیرد؛ لذا انجام دادن همه‌ی این قبیل امور با کفّار جایز است، عملکرد واضح و روشن رسول خدا و صحابه‌ی کرام گواه بر این است، البتّه در تمام این امور باید این نکته ملاحظه گردد که با آنها چنان معامله‌ای برقرار نمایند که در دین ضرری واقع نشود، و سستی در ایمان و عمل پیش نیاید، و برای مسلمانان دیگر زیان‌آور نباشد، تفصیل کامل و فرق بین موالات، مواسات و معامله راجع به این مسئله ذیل آیه‌ی ۲۸ سوره‌ی آل عمران: **﴿لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ﴾** در جلد سوم «معارف القرآن» آمده است، در آنجا ملاحظه گردد.

﴿وَ يَحْلِفُونَ عَلَى الْكَذِبِ﴾ در بعضی روایات آمده است که این آیه در باره‌ی «عبدالله بن ابی» و «عبدالله بن نبتل منافق» نازل شده است، واقعه‌ی آن به قرار زیر است که روزی رسول خداﷺ، در بین اصحاب کرام

حضور داشتند، آن‌حضرت ﷺ، فرمودند که: اکنون به نزد شما کسی می‌آید که دلش دل جباری است و به چشم شیطان می‌نگرد، سپس عبدالله بن نبتل منافق آمد که نیلگون چشم و گندمگون و کوتاه قد و کم ریش بود، آن‌حضرت ﷺ، به او گفت که: تو و آن رفیقت چرا به من ناسزا می‌گفتید؟ او قسم یاد کرد که من چنین نکرده‌ام؛ آنگاه رفیقان خود را فرا خواند همه به دروغ قسم یاد کردند که ما چیزی نگفته‌ایم، حق تعالیٰ در این آیه، به دروغگویی آنها خبر داد[1].

مسلمان نمی‌تواند قلباً با کفّار دوستی برقرار کند

﴿لَّا تَجِدُ قَوْماً يُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَالْيَوْمِ الْأَخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللهَ وَ رَسُولَهُ وَ لَوْ كَانُوا ءَابَاءَهُمْ﴾

در آیه‌ی ماقبل، بحث از غضب الهی و عذاب شدید بر کسانی بود که با کفّار و مشرکین دوستی برقرار می‌نمایند. در این آیه، در مقابل به آنان حالت اهل ایمان را بیان می‌فرماید که آنان با مخالفین خدا یعنی، کفّار محبّت و تعلّق قلبی برقرار نمی‌نمایند؛ اگر چه آن کفّار پدران، یا برادران، و یا خویشاوندان نزدیک‌شان هم باشند، و صحابه‌ی کرام همه، چنین حالتی داشتند.

مفسّرین در این مقام از صحابه، وقایع زیادی بیان فرموده‌اند که هرگاه از پدر یا برادر خود و یا کسی دیگر سخن ناسزایی نسبت به اسلام یا رسول خدا ﷺ، می‌شنیدند، همه‌ی روابط و تعلّقات خویش را فراموش گردانیده آن کس را به کیفر اعمالش می‌رساندند، و حتّی بعضی را می‌کشتند.

عبدالله بن ابی منافق، در جلوی پسرش که او نیز عبدالله نام داشت و

---

۱ - قرطبی.

مسلمان واقعی بود، نسبت به شأن رسول خداﷺ، کلمه‌ی ناسزایی به زبان آورد؛ او به رسول خداﷺ، عرض نمود که: به من اجازه ده تا پدرم را بکشم؛ امّا رسول اللهﷺ، جلوی او را گرفت.

روزی ابوقحافه پدر حضرت صدّیق اکبر که تا آن زمان به اسلام مشرف نشده بود، در شأن رسول خدا کلمه‌ای گستاخانه‌ای به زبان راند، حضرت صدّیق اکبر باوجود این‌که ارحم امّت بود، چنان خشمگین شد و چنان سیلی به او زد که بر زمین افتاد، وقتی که رسول خداﷺ، از این ماجرا اطّلاع یافت، فرمود: در آینده چنین نکن.

جرّاح پدر حضرت ابوعبیده بن جراح، در جنگ احد همراه با کفّار به جنگ مسلمانان آمده بود و بارها در میدان جنگ، در قبال ابوعبیده قرار می‌گرفت ولی ابوعبیده خود را از او کنار می‌کشید وقتی که او بارها این عمل را پیاپی تکرار نمود، حضرت ابوعبیده او را به قتل رسانید، و امثال این وقایع بسیار برای صحابه‌ی کرام اتّفاق افتاده و آیات مذکور در شأن آنان نازل شدند[1].

مسئله: بسیاری از فقها فرموده‌اند که حکم فساق و فجّار و مسلمانان منحرف عملی از اسلام، نیز همین است که مسلمانان نمی‌توانند با آنان دوستی و محبّت قلبی برقرار نمایند، اشتراک عمل در کارهای ضروری یا هم نشینی و مصاحبت به قدر نیاز، امر علیحده‌ای است، و این حکم ممنوعیّت محبّت و دوستی قلبی با فسّاق و فجّار زمانی است که جرثومه فسق و فجور در آنها موجود باشد؛ بنابر این، رسول خداﷺ در دعاهای خویش می‌فرمود: «**اللهم لا تجعل لفاجر علی یداً**» یعنی خدایا نگذار تا احسان فاجری بر من واقع شود؛ زیرا انسان شریف النفس مجبور می‌شود تا با محسن خویش، دوستی برقرار نماید، لذا رسول خداﷺ، از پذیرفتن احسان

۱ - قرطبی.

فساق و فجّار که وسیله‌ی محبّت با آنهاست، پناه می جست[1].

﴿وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِّنْهُ﴾ بعضی «روح» را در اینجا به نور تفسیر کرده‌اند که از جانب خداوند به مؤمن برسد، و موجب عمل صالح و آرامش و سکون قلبی وی قرار گیرد و سکون و اطمینان دارای قدرت فوق‌العاده‌ای است.

بعضی دیگر «روح» را به قرآن و دلایل آن، تفسیر کرده‌اند که قوّت و توانایی اصلی مؤمن همین است[2]، والله سبحانه و تعالی اعلم.

تمت سورة المجادله بحمده و عونه لغرة جمادی‌الاولیٰ سنه ۱۳۹۱هق یوم الجمعة و لله الحمد و یتلوه انشاءالله تفسیر سورة الحشر.

و تمت الترجمة یوم السبت لستة عشر من المحرم سنه ۱۴۱۰هـ بعد صلوة الصبح ونرجو من الله أن یوفقنا لاتمام الباقی.

❊❊❊

۱- قرطبی.

۲- قرطبی.

سورة الحَشر

سورة الحشر مدنية و هى أربع و عشرون آية و ثلث ركوعات

سوره‌ی حشر درمدینه‌نازل‌شده ودارای بیست‌وچهارآیه وسه‌رکوع‌می‌باشد

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

شروع به‌نام‌خدایی‌که‌بی‌حدمهربان‌وبی‌نهایت‌رحیم‌است

سَبَّحَ لِلّهِ مَا فِى ٱلسَّمَـٰوٰتِ وَ ٱلْأَرْضِ وَ هُوَ ٱلْعَزِيزُ ٱلْحَكِيمُ ﴿١﴾ هُوَ ٱلَّـذِى

پاکی خدا را بیان مـی‌کند آنـچه درآسـمانهاوزمین‌است واوست غـالب بـاحکمت. اوست آنکـه

أَخْرَجَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ ٱلْكِتَـٰبِ مِن دِيَـٰرِهِمْ لِأَوَّلِ ٱلْحَشْرِ مَا ظَنَنتُمْ

بیرون راند منکران اهل‌کتاب‌را از خانه‌هایشان به‌اولیـن اجـتماع لشکـر، شـمافکر نـمی‌کردید

أَن يَـخْرُجُوا وَ ظَـنُّوا أَنَّـهُمْ مَّـا نِـعَتُهُمْ حُـصُونُهُمْ مِّـنَ ٱللهِ

که بیرون بروند، و آنها خیال می‌کردند که آنـهارا نـجات مـی‌دهند از دست خـدا قـلعه‌هایشان

فَأَتَـٰـهُمُ ٱللهُ مِـنْ حَـيْثُ لَـمْ يَـحْتَسِبُوا وَ قَـذَفَ فِـى قُـلُوبِهِمُ ٱلرُّعْبَ

پس رسید به آنها خدا از جایی که گمان نمی‌کردند، و انداخت در دلهـایشان بـیم، کـه شـروع

يُـخْرِبُونَ بُـيُوتَهُم بِأَيْـدِيهِمْ وَ أَيْـدِى ٱلْـمُؤْمِنِينَ فَـاعْتَبِرُوا

کردند به منهدم‌کردن خانه‌های خویش به‌دستهای خود و دستهای مسلمانان، پس عبرت‌بگیرید

يَـٰأُولِـى ٱلْأَبْـصَـٰرِ ﴿٢﴾ وَ لَـوْلَآ أَن كَـتَبَ ٱللهُ عَـلَيْهِمُ ٱلْـجَلَآءَ لَـعَذَّبَهُمْ

ای چشم‌داران. واگرنمی‌بود این‌امرکه نوشته‌بود خـدا بـرآنـهاجلاوطنی، عـذاب مـی‌داد آنـهارا

فِی اَلدُّنْیَا وَ لَهُمْ فِی اَلْأَخِرَةِ عَذَابُ اَلنَّارِ ﴿۳﴾ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ شَآقُّوا اَللهَ وَ
در دنیا، و برای آنهاست در آخرت عذاب آتش. این‌برای آن‌است که مخالف شدند باخدا و

رَسُولَهُ وَ مَن یُشَآقِّ اَللهَ فَإِنَّ اَللهَ شَدِیدُ اَلْعِقَابِ ﴿۴﴾ مَا قَطَعْتُم
رسول او، و هرکس که مخالف باشد با خدا، پس عذاب خدا سخت است. آنچه قطع کردید

مِّن لِّینَةٍ أَوْ تَرَكْتُمُوهَا قَآئِمَةً عَلَىٰٓ أُصُولِهَا فَبِإِذْنِ اَللهِ وَ لِیُخْزِیَ
درخت خرما یا گذاشتید ایستاده بر بیخهایش، پس به دستور خدا بود، تا که رسوا کند

اَلْفَٰسِقِینَ ﴿۵﴾
نافرمانان را.

ارتباط این سوره با سوره‌ی قبل و شأن نزول آن

در سوره‌ی پیشین، مذمّت دوستی با یهود که روش منافقین بود، بیان گردید، و در این سوره‌ی جلای وطن‌کردن یهود، در این جهان، و عذاب آنها در آخرت، ذکر گردیده است. داستان آنها از این قرار است که: وقتی آن‌حضرت ﷺ، به مدینه‌ی شریف آورد، با یهود صلح و معاهده‌ای برقرار نمود. یکی از قبایل مختلف آنها قبیله‌ی «بنی نضیر» بود که جزو صلح کنندگان بودند، و در فاصله‌ای معادل چهار کیلومتر از مدینه سکونت داشتند، یک بار واقعه‌ای اتّفاق افتاد که دو نفر به دست «عمرو بن امیه ضمری» به قتل رسیده بود، که پرداخت دیه آنها بر همه لازم شده بود، آن‌حضرت ﷺ، از مسلمانان برای آنها کمک خواست، و چون موافق به قرارداد صلح، یهود با مسلمانان بودند، خواست تا از آنها در این باره نیز کمکی گرفته شود، بدین جهت به محلّه‌ی «بنی نضیر» تشریف برد، آنها به پنهانی نقشه کشیدند که جهت از بین بردن آن‌حضرت ﷺ، فرصت مناسبی به‌دست آمده است، و نباید آن را از دست داد؛ لذا آن‌حضرت ﷺ، را در

جایی نشاندند و گفتند که ما جهت جمع آوری کمک ترتیبی می‌دهیم، و با خود مشورت کردند که یکی بالای دیواری که آن‌حضرتﷺ، در زیرسایه‌ی آن نشسته‌اند، رفته، و از آنجا سنگ بزرگی را روی سر او رها کند تا کارش تمام شود، آن‌حضرتﷺ، فوراً به واسطه‌ی وحی از توطئه‌ی آنها آگاهی یافت، و از آنجا برخاست، و به مدینه برگشت، و برای آنها پیغام فرستاد که شما عهدشکنی نموده، صلح و معاهده را شکستید؛ بنابر این به شما ده روز مهلت داده می‌شود، تا هر کجا که می‌خواهید بروید، و هر کسی از شما پس از این مدّت در اینجا دیده شود، گردنش زده خواهد شد.

آنها خواستند که بیرون بروند؛ ولی عبدالله بن ابی منافق نگذاشت و گفت که هیچ جا نروید، دو هزار نفر جانباز نزد من هست که حاضرند خود را به کشتن دهند، تا کوچکترین آسیبی به شما نرسد.

در «روح المعانی» به روایت ابن اسحٰق آمده است که: ودیعه بن مالک و سوید و راعس هم در این قرارداد عبدالله، شرکت داشتند، یهود به گفته‌ی آنها عمل نموده، و برای آن‌حضرتﷺ، پیامی فرستادند که ما هیچ جا نمی‌رویم آنچه از دست تو بر می‌آید، نسبت به ما انجام بده.

آن‌حضرتﷺ، همراه با صحابه‌ی کرام بر آنها هجوم برد، و آنها در قلعه متحصّن شدند، و منافقان پنهان شده در جای خود نشستند، آن‌حضرتﷺ، آنها را در محاصره‌ی خود قرار داد و درختهای آنها را به آتش کشید و بعضی را قطع نمود، سرانجام به ستوه آمده، برای تبعید آماده شدند، آن‌حضرتﷺ، باوجود این، باز هم مراعات نموده دستور داد که هر مقدار اسباب و وسایل که می‌توانند، با خود ببرند، بجز اسلحه که مصادره خواهد شد؛ سپس آنها تبعید شدند که بعضی به شام و بعضی به خیبر رفتند، و در اثر حرص دنیا درها و چهارچوبها را از دیوار خانه‌ها کندند. این حادثه پس از جنگ بدر در ماه ربیع الاول سال ۴هـ به وقوع پیوست، سپس حضرت

عمر رضی الله عنه، آنها را با دیگر یهودیان از خیبر به سوی کشور شام تبعید نمود و این دو تبعید حشر اوّل و حشر ثانی نامیده شدند[۱].

خلاصه‌ی تفسیر

خدا را به پاکی یاد می‌کنند آنچه (مخلوقاتی) در آسمانها و زمین هستند، و او غالب، حکیم است (چنان‌که یکی از آثار علوّشان، قدرت و حکمت او، این است که) اوست آن که کفّار اهل کتاب (بنی‌نضیر) را نخستین بار از خانه‌های‌شان بیرون راند، (به قول زهری پیش از این بر آنها چنین مصیبتی واقع نشده بود، و این مصیبت برای اوّلین بار بر آنها واقع شد، که در حقیقت نتیجه‌ی حرکات زشت آنها بود. و در آن اشاره‌ای لطیف به این پیشگویی هم هست که یک بار دیگر نیز چنین اتّفاقی خواهد افتاد، چنان‌که حضرت فاروق اعظم بار دوم تمام یهود را از جزیرةالعرب بیرون راند[۲]. از آن جهت به اشاره‌ای لطیف تعبیر گردید که لفظ اوّل همیشه اتّفاق بار دوم را ندارد، چنان که می‌گویند فلان زن نخستین بار زایمان کرده است، بیرون راندن آنها از خانه و کاشانه در اثر غلبه و قدرت مسلمانان بود؛ در آینده توضیح داده است که ای مسلمانان شما با مشاهده اسباب و وسایل و انتظامات آنها) فکر نمی‌کردید، که (هیچ گاه) آنها (از خانه‌های خویش) بیرون روند و (خود) آنان هم پنداشته بودند که قلعه‌های شان آنها را از انتقام خدا نجات خواهند داد، (بر استحکام قلعه‌های خود چنان اطمینان داشتند که هرگز تصوّری از انتقام غیبی به دلهای‌شان خطور نمی‌کرد، پس حالت آنها و آن کسی که چنان پنداشته باشد که قلعه‌ی او، او را از مؤاخذه‌ی خدا نجات می‌دهد یکی است، و اگر قبیله‌ی بنی‌نضیر به تنهایی چندتا قلعه نداشته باشند، پس ضمیر جمع «حصونهم» به مطلق یهود بر می‌گردد، و هم

---

۱ ـ کذا فی زاد المعاد.

۲ ـ کذا فی الخازن.

چنین ضمیر «انهم»، البته ضمیر «ظنوا» تنها به سوی بنی‌نضیر راجع می‌شود؛ یعنی بنی‌نضیر فکر می‌کردند که کلّ یهود را قلعه‌هایشان از حوادث نجات می‌دهند، و در تمام یهود اینان هم داخل بودند که می‌پنداشتند که قلعه‌ی آنان حافظ آنها خواهد بود) پس (عقاب) خدا از جایی بر آنها رسید که خیال و گمانی هم نمی‌کردند، (مراد از آنجا این که توسط مسلمانان بیرون رانده شدند که با توجّه به این بی‌سر و سامانی احتمال نمی‌رفت که آنان بر کسانی تسلّط پیدا کنند که از هر جهت مجهّز بودند،) و (خداوند) بیم (مسلمانان را) در دلهای‌شان انداخت که (در اثر آن عزم کردند تا بیرون روند، و در آن حین، وضع‌شان چنین بود که) خانه‌های خود را به دستهای خود و به دستهای مسلمانان منهدم می‌کردند، (خود آنان به خاطر بیرون کردن در و پنجره خانه‌های خود را از بین می‌بردند، و مسلمانان به خاطر رنجاندن دلهای‌شان نیز خانه‌های آنها را منهدم می‌کردند، و انهدام مسلمانان را از این جهت به سوی آنان منسوب فرمود که علّت این انهدام خود آنها بودند؛ زیرا آنها عهد شکنی کردند و چون عهدشکنی که فعل یهود بود سبب آن قرار گرفت، لذا به سبب اسناد داده شد، و دست مسلمانان فقط وسیله قرار گرفت،).

پس ای دانشمندان با مشاهده‌ی این،) عبرت حاصل کنید (که سرانجام مخالفت با خدا و رسول بسا اوقات در این جهان هم بد، در می‌آید) و اگر خداوند متعال جلای وطن را برای آنها در تقدیر نمی‌نوشت در این جهان به آنها سزا (قتل) می‌داد، (چنان‌که بعدها با بنی‌قریظه انجام داد،) و (اگر چه در دنیا از عذاب کشته شدن نجات یافتند ولی) در آخرت برای آنها عذاب دوزخ مهیّاست، (و) این مجازات جلای وطن در دنیا، و عذاب جهنّم در آخرت، بدان جهت است، که آنها با خداوند و رسول او مخالفت کردند، و هر کسی که با خدا مخالفت کند (که همانا مخالفت با رسول خداست،)

پس (بدانید که) خداوند متعال سخت‌ترین سزا دهنده است، (این مخالفت به دو صورت انجام گرفت: یکی با نقض عهد که با جلای وطن مجازات شدند، دوم به عدم ایمان که موجب عذاب آخرت است، سپس به طعنه‌ای که یهود زدند، پاسخ می‌گوید. و طعنه‌ی یهود این بود که به آتش کشیدن درختها و قطع و برید آنها، یگ گونه فساد و ویرانگری است، که مذموم می‌باشد[1]، و نیز پاسخ به تصوّری است که بعضی از مسلمانان داشتند، که ترک نمودن یک امر جایز، جایز است و سرانجام این درختها در تصرّف مسلمانان در می آمدند، پس باقی ماندن آنها بهتر بود، لذا به آنها نباید دست می‌زدند، و بعضی دیگر بدین جهت که از سوختن و بریدن آنها قلوب یهود جریحه‌دار می‌شود، اقدام به سوختن و بریدن آنها نمودند[2]؛ لذا خداوند در ضمن پاسخ به طعنه‌ی یهود، این هر دو روش مسلمانان را صواب دانسته فرمود که:) آنچه از درخت خرما که شما بریدید (و یا آنچه به آتش کشیدید و) یا آنچه را (به حالت سابق) وا ایستاده برجای گذاشتید، پس (هر دو کار) مطابق دستور (و رضای) خداست، (تا این‌که) کفّار را ذلیل کند (هر دو روش متضمّن مصلحت است، چنان‌که باقی گذاشتن آنها متضمّن نوعی پیروزی و خشمگین ساختن کفّار است؛ زیرا مسلمانان از آنها استفاده می‌برند، و قطع کردن و سوختن آنها نیز متضمّن نوع دیگری از پیروزی است که مسلمانان غالب می‌شوند و کفّار در ناراحتی و غصّه غرق می‌شوند، که مسلمانان چگونه دارند ثروت و اموال ما را در تصرف خویش در می آورند، پس هر دو امر جایز است؛ زیرا که هر دو مبتنی بر حکمت است و متضمّن هیچ زشتی نیست.)

---

۱ ـ کذا فی الدر.

۲ ـ کذا فی الدر.

معارف و مسایل
ویژگیهای سوره‌ی حشر و تاریخ بنی‌نضیر

سوره‌ی حشر کلاً در باره قبیله‌ی بنی‌نضیر نازل شده است[1]. و از اینجاست که حضرت ابن‌عبّاس رضی‌الله‌عنه، آن را سوره‌ی بنی‌نضیر می‌نامید[2].

بنی نضیر قبیله‌ای از یهود از نسل حضرت هارون علیه‌السلام، بودند؛ آبا و اجدادشان از علمای تورات بودند که در آن، خبر حضرت خاتم الانبیا صلی‌الله‌علیه‌وسلم، و حلیه و علامات وی مذکور بودند، و نیز در آن مذکور بود که هجرت او به سوی یثرب (مدینه) می‌باشد. و این خاندان بدین جهت از شام به مدینه هجرت نمودند، تا در معیّت خاتم‌الانبیا صلی‌الله‌علیه‌وسلم، قرار گیرند، و در حال هجرت آن‌حضرت صلی‌الله‌علیه‌وسلم، نیز بعضی عالم به تورات بودند، و پس از تشریف فرمایی آن‌حضرت صلی‌الله‌علیه‌وسلم، به مدینه، با مشاهده‌ی علامات، او را شناختند که آن‌حضرت صلی‌الله‌علیه‌وسلم، خاتم الانبیا می‌باشد، و فکر می‌کردند که خاتم الانبیا از نسل حضرت هارون علیه‌السلام، می‌باشد؛ ولی برخلاف پندار آنان حضرت خاتم الانبیا صلی‌الله‌علیه‌وسلم به جای بنی‌اسرائیل در بنی‌اسماعیل مبعوث گردید، لذا این حسد، آنها را از ایمان آوردن باز داشت؛ ولی باوجود این، بیشتر آنها او را در دلهای خود خاتم‌الانبیا صلی‌الله‌علیه‌وسلم می‌دانستند، و می‌شناختند و با مشاهده‌ی فتح و پیروزی حیرت انگیز مسلمانان در غزوه بدر و شکست کفّار و مشرکین، بر یقین آنها افزوده شد؛ به‌گونه‌ای که آن را شخصاً اعتراف نمودند، امّا معیار قرار دادن این فتح و شکست ظاهری برای شناخت حق و باطل بر اساس ضعیفی، استوار بود؛ در نتیجه، هنگامی که مسلمانان در بدو امر غزوه احد به شکست مواجه گردیدند و چند نفری از آنان به شهادت رسید، یقین یهود متزلزل شد، و سپس با مشرکین رابطه برقرار نمودند.

---

۱ - قاله ابن اسحق.

۲ - ابن‌کثیر.

قبلاً این واقعه به وقوع پیوسته بود که رسول خداﷺ، پس از ورود به مدینه بر حسب مقتضای سیاست -حکیمانه‌ی خویش، نخستین کاری که کرد، این بود که با یهود ساکن مدینه و دور و اطراف، معاهده صلح برقرار نمود، که نه خود آنها علیه مسلمانان جنگ کنند و نه با کسانی که علیه مسلمانان می‌جنگند، کمک نمایند، و اگر کسی علیه یهود هجوم آورد، مسلمانان از آنان دفاع نمایند.

موارد دیگری نیز در این صلحنامه درج گردید که تفصیل آن در سیره ابن هشام و غیره مذکور است. تمام قبایل یهود که بنی‌نضیر نیز یکی از آنها بود در اطراف مدینه در فاصله‌ی چهار کیلومتری، قلعه‌های مستحکمی داشتند، و دارای مزارع و باغات بودند، و تا زمان غزوه احد در ظاهر، بر این عهد و پیمان پایدار ماندند، ولی پس از غزوه احد این عهد و پیمان را شکسته، دست به جنایتهای نهانی زدند، و آغاز این غدر و خیانت از آنجا پدید آمد که یکی از سران بنی‌نضیر به نام کعب بن اشرف، پس از غزوه‌ی احد با قافله‌ی چهل نفری از یهود عازم مکّه شد، و با کفّار قریش که پس از شکست در جنگ بدر، به خاطر انتقام از آن در غزوه احد، شرکت جسته بودند، و سرانجام اینجا نیز شکست خورده و برگشته بودند، ملاقات کردند و بین آنان و کفّار قریش، علیه رسول خداﷺ، و مسلمانان عهد و پیمانی تحریر گردیده، به امضا رسید.

به خاطر تکمیل و تأکید آن، کعب بن اشرف با چهل نفر از یک طرف و ابو سفیان با چهل نفر از طرف دیگر وارد حرم بیت الله شدند، و خود را با غلاف کعبه آویزان نموده عهد نمودند که ما دست به‌دست همدیگر داده یک پارچه علیه مسلمانان می‌جنگیم.

کعب بن اشرف پس از این معاهده به مدینه بازگشت، حضرت جبرئیل این معاهده را به‌طور مفصّل به اطّلاع آن‌حضرتﷺ، رسانید و

آن‌حضرتﷺ، حکم قتل کعب را صادر فرمود؛ چنان که محمّد بن مسلمه او را به قتل رسانید.

پس از این، رسول خداﷺ، بر خیانتهای گوناگون بنی‌نضیر اطّلاع یافت؛ یکی از آن جمله همان بود که در شأن نزول، ذکرش گذشت، که راجع به قتل رسول خداﷺ، توطئه چیدند و اگر رسول‌خداﷺ، به موقع به وسیله وحی بر این توطئه اطّلاع پیدا نمی‌کرد، آنها در توطئه خود پیروز می‌شدند؛ زیرا توطئه‌ی بالا رفتن روی بام آن دیواری که رسول‌خداﷺ، را زیر آن نشانده بودند انجام یافته بود، و نام آن شخص که برای اجرای این برنامه مقرّر شده بود، عمر بن جحّاش بود، حق تعالی جلّ‌شانه آن‌حضرتﷺ، را در پناه خود گرفت و این توطئه خنثیٰ گردید.

واقعه‌ای عجیب و عبرت آمیز دیگر

این نیز از وقایع عجیب است که بعد از سرگذشت فوق، تمام قبیله‌ی بنی‌نضیر از مدینه تبعید شده، بیرون رفتند، بجز دو نفر که مسلمان شده در آنجا محفوظ ماندند، یکی از آن دو نفر عمر بن جحّاش و دوم عموی او یامین بن عمر و بن کعب بود[۱].

واقعه‌ی عمرو بن امیه ضمری

آنچه در شأن نزول ذکر گردید که به دست «عمرو بن امیه ضمری» دو نفر به قتل رسیده بودند، و رسول خداﷺ، برای پرداخت دیه آنها، کمک جمع می‌نمود، و در این رابطه به خاطر گرفتن کمک از بنی‌نضیر به روستای آنها تشریف برد، این واقعه را ابن کثیر بدین گونه توضیح داده است که داستان مظالم و تدابیر کفّار علیه مسلمانان بسیار طولانی است.

۱ - ابن کثیر.

یکی از آن وقایع، به نام «بیرمعونه» در تاریخ اسلام بسیار معروف و مشهور است، که بعضی از منافقین و کفّار از رسول خداﷺ، خواستند که گروهی از صحابه‌ی کرام را جهت تبلیغ دین به روستای آنها اعزام نماید، و در مقام پاسخ به تقاضای آنها رسول خداﷺ، هفتاد نفر از صحابه را با آنان همراه فرستاد، سپس حقیقت آشکار گردید که آنها فقط برای توطئه چنین خواسته بودند، چنان‌که آنها تمام این گروه صحابه بجز از عمرو بن امیه ضمری را در محاصره قرار داده به قتل رسانیدند، نامبرده به نحوی از چنگال آنها رهایی یافته فرار کرده بود، هر کس می داند، کسی که چنین غدر و خیانت و به شهادت رسیدن شصت و نه نفر از برادران خویش به دست کفّار را مشاهده کرده باشد، چه بر او می‌گذرد، و جوش انتقامش از کفّار به چه میزان می‌باشد، هر کس می‌تواند میزان آن را دریابد، اتّفاقاً در هنگام بازگشت به مدینه‌ی منوّره، در راه به دو نفر از کافران برخورد می‌کند و هر دو را به قتل می‌رساند، بعداً معلوم شد که این دو نفر از قبیله‌ی بنی عامر بودند که رسول خداﷺ، با آنها معاهده‌ی صلح برقرار نموده بود.

معاهدات مسلمانان مانند معاهدات سیاسی عصر حاضر نبود، که پیشاپیش برای تخلّف و عهدشکنی، راههایی را تلاش و پیش بینی کرد؛ بلکه در اینجا هر چه از زبان یا قلم بر می آمد، حیثیّت دین و مذهب و حکم خدا را به خود می‌گرفت، و پایبندی به آن لازم می‌شد، زمانی که رسول خداﷺ، به این اشتباه، اطّلاع پیدا کرد، مطابق اصول شرع به پرداخت دیه‌ی آنها رأی داد و برای آن از مسلمانان کمک خواست که در این رابطه برای کمک گرفتن به محلّه‌ی بنی‌نضیر تشریف برد[1].

---

۱ - ابن کثیر.

مراعات اسلام و مسلمانان در هنگام تبعید نمودن بنی نضیر، برای سیاست مداران عصرحاضر، پند آموز است

فرمانروایان بزرگ و ابرقدرتهای جهان امروز، که برای حفظ حقوق انسانی سخنها می‌رانند و اداراتی دایر می‌کنند و در جهان به نام مسئول حقوق بشر، شهرت جهانی دارند، اندکی بر این‌واقعه تأمّل کنند که از طرف بنی‌نضیر توطئه‌های پیاپی و خیانتهای مکرّر و تدبیر قتل رسول‌خداﷺ، اتفاق افتاده است، که اگر این حرکات، امروز در جلوی یک حکمران و حاکم کشوری، پیش می‌آمد، شما خود قضاوت کنید که آن حاکم چه رفتاری با آنها انجام می‌داد؟!

نتیجه معلوم است!

امّا این حکومت، از خدا و رسول او بود، که وقتی غدر و خیانت از دست نبی‌نضیر به اوج خود رسید، چون حکومتهای امروزی به تقل عام آنها تصمیم گرفته نشد، و در فکر مصادره نمودن اموال و سرمایه‌ی آنها قرار نگرفتند، بلکه فقط چنین فیصله داده شد که:

۱- تمام وسایل و اسباب زندگی خود را برداشته فقط شهر را تخلیه کنند.

۲- از ده روز مهلت برخوردار هستند، تا بتوانند به سهولت و آسانی با همه وسایل خویش به جای دیگر بروند، باز وقتی که آنها نسبت به این دستور تخلّف ورزیدند، تصمیم گرفته شد، تصمیمی علیه آنها از جانب ملّت اتّخاذ گردد.

۳- جهت ترسانیدن آنها فقط تعدادی از درختها قطع و سوخته شدند تا این‌که آنها متأثّر شوند، ولی دستور به آتش کشیدن قلعه و محله داده نشد و نیز دستوری برای کشتن و آزار کسی صادر نگردید.

۴- باز چون مجبور شده حاضر به تخلیه‌ی شهر شدند، علیرغم اقدام

نظامی علیه آنها، به آنها اختیار داده شد، هر مقدار وسایلی که هر کس می‌تواند بر یک شتر حمل کند، و با خود ببرد، در اثر آن آنها حتّی در و پنجره‌ها را از جا کنده با خود بردند.

۵- مسلمانان بر این نقل و حرکت آنها که با تمام وسایل نقل مکان می‌کردند، هرگز التفاتی نکردند و آنها با اطمینان خاطر و امنیّت کامل با وسایل خود بیرون رفتند.

این رفتار آن‌حضرتﷺ، جهت انتقام گیری از دشمن زمانی بود که از قدرت و توان کامل برخوردار بود. و این برخورد وی با دشمنان غدار و خاین و توطئه گر، نظیر آن است که با دشمنان قدیمی پس از فتح مکّه انجام داد.

﴿**لِأَوَّلِ الْحَشْرِ**﴾ قرآن از این تبعید بنی‌نضیر به اوّل الحشر یاد نموده است، «حشر» به معنای بلند شدن و ایستادن است، یکی از توجیهات «اوّل الحشر» در خلاصه‌ی تفسیر بیان گردید، که آنها از قدیم الایّام در یکجا سکونت داشتند، و این نخستین باری بود که مجبور به نقل مکان و تبعید شدند.

وجه دیگر این‌که این دستور اسلام در آینده نیز خواهد آمد که جزیرةالعرب از لوث غیر مسلمانان تخلیه گردد، تا که دژ مستحکمی برای اسلام قرار گیرد، و در اثر آن، حشر دیگری به صورت تبعید، آمدنی بود که عملاً در خلافت حضرت فاروق اعظم به وقوع پیوست، و به کسانی از آنها که به خیبر رفته بودند دستور رسید که از سرزمین جزیرةالعرب، خارج گردند؛ بنابر این، تبعید بنی‌نضیر اوّل الحشر محسوب شد، و تبعید بار دوم در عهد خلافت حضرت عمر حشر دوم قرار گرفت.

﴿**فَأَتَـٰهُمُ اللهُ مِن حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا**﴾ ترجمه‌ی لفظی آن این است که الله تعالیٰ به نحوی نزد آنان آمد که گمان نمی‌کردند، مراد از آمدن حق تعالیٰ،

آمدن حکم و فرشتگان فرمانبردارش می‌باشد.

﴿يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُم بِأَيْدِيهِمْ وَ أَيْدِى الْمُؤْمِنِينَ﴾ تخریب منازلشان به دست خود آنها این بود که بخاطر بردن در و پنجرها با خود، آنها را خراب کردند، و به‌دست مسلمانان بدین شکل واقع شد که وقتی آنها در قلعه‌ها محاصره شدند، مسلمانان از بیرون برای متأثر کردن آنها تعدادی درخت و منازل آنها را از بین بردند.

﴿مَا قَطَعْتُم مِن لِينَةٍ أَوْ تَرَكْتُمُوهَا قَائِمَةً عَلَىٰ أُصُولِهَا فَبِإِذْنِ اللهِ وَ لِيُخْزِىَ الْفَـٰسِقِينَ﴾ لفظ «لینه» بر مطلق درخت خرما یا علاوه بر عجوه بر انواع دیگر اطلاق می‌گردد.

باغات بنی‌نضیر مملو از درخت خرما بودند، وقتی آنها در قلعه متحصّن شدند، بعضی از صحابه به خاطر این‌که آنها را به خشم در آورند و مرعوب‌شان قرار دهند، تعدادی از درختهای خرما را قطع کردند و یا به آتش کشیدند، و بعضی دیگر از صحابه فکر کردند که فتح و پیروزی، به خواست خداوند، از آن ماست، و این درختها و باغها در تصرّف مسلمانان در خواهند آمد، چرا از بین برده شوند؛ لذا از قطع و بریدن و به آتش کشیدن آنها، دست کشیدند این نوعی از اختلاف رأی بود، سپس که با هم صحبت کردند گروه اوّل به خود اندیشیدند که شاید ما مرتکب گناهی شده‌ایم؛ زیرا اموالی را که سرانجام به‌دست مسلمانان می‌رسید، از بین بردیم. سپس آیه نازل گردید، و عملکرد هر دو گروه مورد تأیید قرار گرفت، و بیان داشت که هر دو عمل مشمول اذن خدا بوده است.

حکم رسول الله در اصل حکم خداست و هشداری است برای منکرین حدیث

این آیه، دو عمل: قطع و بریدن درختهای خرما و نیز باقی گذاشتن

آنها را مشمول اذن خدا قرار داد؛ در صورتی که هیچ کدام از آنها، در هیچ آیه‌ای از قرآن، قبل از این، مذکور نیست. به ظاهر هر دو گروه آنچه کردند بنابر اجتهاد خویش کردند و یا می‌تواند به اذن رسول خداﷺ، بوده باشد؛ امّا قرآن، آن اجازه را که حدیثی بود، اذن خدا قرار داده، روشن ساخت، که رسول خداﷺ، از طرف حق تعالیٰ اختیار دارند که احکام را تشریع نمایند، و هر حکمی را که آن‌حضرتﷺ، اجرا نمایند، حکم خداست و عمل کردن به آن، همچون عمل کردن به آیات قرآن، فرض است.

هیچ‌کدام از دو طرف اختلاف اجتهادی را نمی‌توان متهم به گناه کرد

اصل مهم دیگری که از این معلوم می‌شود، این است که کسانی که شایستگی اجتهاد شرعی را دارند، اگر اجتهادشان در مسئله‌ی شرعی مختلف باشد، که گروهی امری را جایز و گروه دیگر آن را ناجایز بدانند، پس این هر دو حکم در نزد خدا درست و صحیح می‌باشد، و نمی‌توان عمل هیچ کدام از آنها را گناه و ناجایز شمرد، و چون هیچ کدام از آنها منکر شرعی نیست، قانون نهی عن المنکر بر آنها اجرا نمی‌گردد.

در جمله‌ی: ﴿وَ لِيُخْزِيَ الْفَـٰسِقِينَ﴾ عمل قطع کنندگان یا به آتش کنندگان توجیه گردید، که این نیز خلافی به حساب نمی‌آید؛ بلکه به خاطر ذلیل قرار دادن کفّار، موجب ثواب می‌باشد.

مسئله: آیا در هنگام جنگ با کفّار، منهدم کردن منازل و خانه و کاشانه‌ی آنها و یا قطع و بریدن و به آتش کشیدن مزارع و درختها و از بین بردن آنها جایز است یا خیر؟ در این باره اقوال فقها با هم مختلف است.

از امام ابوحنیفه رحمه الله، منقول است که همه این کارها در هنگام جنگ جایز می‌باشند، ولی شیخ ابن همام فرموده است که این جواز، زمانی است که بدون آن تسلّط بر کفّار دشوار باشد، و یا در صورتی است که گمان نرود

که بر آنها غلبه خواهند و فاتح خواهند شد، و علّت جواز شکستن قدرت و شوکت کفّار و یا در صورت عدم فتح، تضیع اموال آنها و ضربه وارد نمودن بر وضع اقتصادی آنهاست[۱].

وَ مَآ أَفَآءَ ٱللهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَآ أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَ لَا رِكَابٍ
و مالی‌که برگردانید خدا بر رسولش از آنها، نه دوانیدید شما بر آن اسبی و نه شتری،

وَ لَٰكِنَّ ٱللهَ يُسَلِّطُ رُسُلَهُۥ عَلَىٰ مَن يَشَآءُ وَ ٱللهُ عَلَىٰ كُلِّ شَىْءٍ قَدِيرٌ ﴿۶﴾
ولی‌خدا مسلّط می‌کند رسولان‌خود را بر هر کسی‌که بخواهد و خدا بر هر چیز قادر است.

مَّآ أَفَآءَ ٱللهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ ٱلْقُرَىٰ فَلِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِى ٱلْقُرْبَىٰ
مالی‌که برگردانید خدا بر رسولش‌ازاهالی‌روستاها، پس‌آن ازآن‌خداورسول‌و خویشاوندان

وَٱلْيَتَٰمَىٰ وَٱلْمَسَٰكِينِ وَ ٱبْنِ ٱلسَّبِيلِ كَىْ لَا يَكُونَ دُولَةًۢ بَيْنَ ٱلْأَغْنِيَآءِ مِنكُمْ
و یتیمان و مسکینان و مسافر است، تا نیاید در داد و ستد ثروتمندان شما،

وَ مَآ ءَاتَىٰكُمُ ٱلرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَىٰكُمْ عَنْهُ فَٱنتَهُوا وَٱتَّقُوا
وآنچه بدهد به‌شما رسول، پس‌بگیرید آن‌را، واز آنچه منع‌کند شماآن‌را بگذارید،وبترسید

ٱللهَ إِنَّ ٱللهَ شَدِيدُ ٱلْعِقَابِ ﴿۷﴾ لِلْفُقَرَآءِ ٱلْمُهَٰجِرِينَ ٱلَّذِينَ أُخْرِجُوا مِن
از الله، یقیناً عذاب خدا سخت است. از آن فقیران مهاجری است که بیرون رانده شدند از

دِيَٰرِهِمْ وَ أَمْوَٰلِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِّنَ ٱللهِ وَ رِضْوَٰنًا وَ يَنصُرُونَ ٱللهَ وَ رَسُولَهُۥٓ
شهرها ومالهای‌شان، می‌جویند فضل‌خدا و رضایت اورا، وکمک می‌کنند خداو رسول‌اورا

أُولَٰٓئِكَ هُمُ ٱلصَّٰدِقُونَ ﴿۸﴾ وَ ٱلَّذِينَ تَبَوَّءُو ٱلدَّارَ وَٱلْإِيمَٰنَ مِن قَبْلِهِمْ
ایشانند راستگویان. و کسانی که جا می‌گیرند در این خانه و در ایمان پیش از ایشان،

۱ - مظهری.

يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَ لَا يَجِدُونَ فِى صُدُورِهِمْ
دوستی برگزار می‌کنند باکسانی‌که هجرت کرده‌اند به سوی آنان و نمی‌یابند در دلهای خود

حَاجَةً مِّمَّآ أُوتُوا وَ يُؤْثِرُونَ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِمْ وَ لَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَ
تنگی از آنچه داده شده‌اند، و ترجیح می‌دهند آنها را بر خود اگر چه فاقه داشته باشند، و

مَن يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَـٰٓئِكَ هُمُ ٱلْمُفْلِحُونَ ﴿۹﴾ وَ ٱلَّذِينَ جَآءُوا
هر کسی که دور داشته شد از حرص نفسش، ایشانند پیروزشوندگان. و برای کسانی که می‌آیند

مِن بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا ٱغْفِرْ لَنَا وَ لِإِخْوَٰنِنَا ٱلَّذِينَ سَبَقُونَا
بعد از ایشان، می‌گویند ای رب بیامرز ما را، و برادران ما را که داخل شده‌اند پیش از ما،

بِٱلْإِيمَـٰنِ وَ لَا تَجْعَلْ فِى قُلُوبِنَا غِلًّا لِّلَّذِينَ ءَامَنُوا رَبَّنَآ إِنَّكَ
در ایمان، و نگذار، در دل ما کینه‌ای، برای ایمانداران، ای رب تویی

رَءُوفٌ رَّحِيمٌ ﴿۱۰﴾
مشفق مهربان.

خلاصه‌ی تفسیر

(آنچه در بالا ذکر گردید، رفتاری بود با افراد بنی نضیر) و (آنچه بر سر اموال آنان آمد از این قرار است که) آنچه خداوند از آنها به رسولش داد، پس (در آن هیچ مشقّتی متوجّه شما نشد، چنان که) شما نه اسبی (برای تحصیل آن) دوانیدید، و نه شتری (مراد این‌که مشقّت سفر را تحمّل نکردید؛ زیرا آنجا چهار کیلومتر از مدینه فاصله داشت، و نه مشقّت قتال به‌وقوع پیوست، و آنچه اسماً مبارزه‌ای انجام گرفت، معمولی و عادی نبود[1]، بنابر این شما حقدار توزیع و یا تملیک این مال نمی‌باشید، آن

---

۱ - کذا فی الروح.

چنان‌که در مال غنیمت می‌باشید،) ولی (عادتاً) الله (است که) رسولان خود را بر هر کسی (از دشمنان‌شان) که بخواهد (بطور ویژه‌ای) مسلّط می‌نماید، (فقط با رعب، آنها را مغلوب می‌نماید که هیچ کسی در آن متحمّل مشقّتی نمی‌شود، چنان‌که خداوند از جمله آن رسولان، رسول خود «محمّدﷺ» را بر اموال بنی‌نضیر مسلط گردانید، لذا شما در آن هیچگونه حقّی ندارید؛ فقط آن‌حضرتﷺ، اختیار تصرّف مالکانه را دارند،) و خداوند متعال بر هر چیز قدرت کامل دارد، (پس به هر شکلی که او بخواهد دشمنان را مغلوب می‌نماید، و به هر گونه که بخواهد به رسول خویش اختیار تصرّف را می‌دهد، و همچنان‌که این حکم در مورد اموال بنی‌نضیر بود، هم چنین) آنچه خداوند روستاهای دیگر (از کفّار) را به رسولش بدهد (مانند باغ فدک و قسمتی از خیبر، که این چنین به‌دست آمدند،) پس (شما در آنها هیچ گونه استحقاق ملکیّتی ندارید؛ زیرا) آن (نیز) حق، خداست (به هر نحوی که او بخواهد، در آن دستور می‌دهد، چنان‌که او در اشیای دیگر، نیز چنین حقدار است و این تخصیص برای حصر نیست) و (حق) رسول (است که خداوند او را در این مال موافق به آن مصلحت بداند، اختیار تصرّف مالکانه می‌دهد،).

و (حق) خویشاوندان (است) و (حق) یتیمان (است) و (حق) غریبان (است) و (حق) مسافران (است، یعنی تمام ایشان موافق به آنچه رسول‌خداﷺ، مصلحت بدانند مصرف این اموال می‌باشند، و در این انحصاری نیست به هر کسی که رسول خداﷺ، بخواهد، چیزی می‌دهد، و خود او نیز در این شامل است. و ذکر اقسام مذکور بطور ویژه، شاید بدین جهت باشد، که امکان داشت نسبت به آنان چنین شبهه‌ای پدید آید که وقتی شرکت کنندگان جهاد در این مال حقّی ندارند، این اقسام که شریک جهاد نبوده‌اند نیز حقّی نخواهند داشت؛ باز هم ذکر آنها در آیه با ذکر اوصاف

خاص، یتیم، مسکین، مسافر و غیره اشاره به این است که آنـان بـنابر ایـن، اوصاف خویش، با اختیار نبی‌کریمﷺ، می‌توانند مصرف ایـن امـوال قـرار بگیرند، و این ارتباطی به شرکت در جهاد ندارد. باز در این اوصاف، وصف «ذوالقربیٰ» یعنی خویشاوندان نزدیک پیامبرﷺ، نیز هست؛ به آنها از ایـن مال بدین جهت داده می‌شد که همه آنها یاور و مددکار پـیغمبر خـداﷺ، بودند و به هنگام هر مشکل، به‌درد می‌خوردند، ایـن سـهم بـعد از وفـات رسول‌خداﷺ، قطع شد؛ چنان‌که در سوره‌ی «انفال» گذشت، و این حکـم مذکور بدین جهت مقرّر گردید) تا آن (مال فئی) در تصرّف ثروتمندان شما قرار نگیرد، (آن چنان‌که در زمان جاهلیّت تمام اموال غنیمت و مـحاصل جنگ را اصحاب اقتدار می‌خوردند و فقرا کلاً از آن محروم می‌ماندند؛ بنابر این خداوند توزیع آن را در اختیار رسولش گـذاشت و مـصارف آن را نـیز تعیین نمود که شما باوجود این‌که مالک و اختیار دار هستید، باز هم آن را در اهل حاجت و مواقع مصلحت صرف بفرمایید) و (چون معلوم گردید، در اختیار گذاشتن پیغمبر، مشتمل حکمتی است پس) آنچه رسول بـه شـما می‌دهد آن را بگیرید، و از (گرفتن) آنچه منع می‌کند باز آیید (و عموم این الفاظ، شامل کلّیه‌ی دستورات، در تمامی افعال و احکام، می‌باشد،) و از الله بترسید و یقیناً خداوند (به مخالفان) سخت سزا دهنده است، (اگر در مال فئی، مطلقاً تمام مساکین حق دارند، ولی به‌طور خاص) حق از آن مهاجران نیازمندی است که از خانه‌ها و اموال‌شان (قهراً) اخراج گردیدند، (کفّار آن قدر روی آنها فشار آوردند که بر ترک خانه و کاشانه مجبور گشتند، و) آنها (در این هجرت) طالب فضل خدا (بهشت) و رضـای (او) هـستند (و بـه خاطر هیچ گونه اغراض دنیوی هجرت نکردند) و آنان بـه (دیـن) خـدا و رسول او کمک می‌کنند، (و) ایشانند راستگویان (در ایمان) و (نـیز حـق) کسانی است که در دارالاسلام (مدینه‌ی منوّره) و ایمان قبل از (ورود) آنها

(مهاجرین) قرار گرفتند (مراد از آنها، انصار مدینه هستند، و مقدّم قرار گرفتن آنها در مدینه روشن است چرا که اهالی مدینه بودند و مراد از ایمان قبلی آنها این نیست که ایمان کل انصار از کلّ مهاجرین مقدّم باشد؛ بلکه مقصود این است که آنها پیش از ورود مهاجرین به مدینه ایمان آورده بودند، اگر چه بعضی از انصار بعد از عدّه‌ای مهاجرین به این شرف نایل آمده‌اند، و) کسانی که هجرت کرده‌اند محبّت می‌ورزند، و آنها (انصار) از آنچه (مال غنیمت و غیره که) به مهاجرین می‌رسد در دل، هیچ گونه شک و تردیدی نمی‌یابند، و (بلکه بیشتر از گذشته محبّت نشان داده، در اطعام و غیره) باوجود ابتلا به فاقه آنها را بر خود مقدّم می‌دارند (خود آنها بسا اوقات گرسنه می‌مانند، و به مهاجرین طعام و غذا می‌دهند) و (در واقع) کسی که از بخل فطری خویش محفوظ بماند، (مانند کسانی که خداوند آنها را از حرص، و عمل به مقتضای آن باز داشته و پاکشان کرده‌است) ایشانند پیروز شوندگان و (نیز) کسانی (در این مال فئی حق دارند) که بعد از آنها (مهاجرین و انصار مذکور، به طریق هجرت به دارالاسلام و یا از نظر تولّد به دنیا) آمده‌اند (یا خواهند آمد و) دعا می‌کنند که پروردگارا بیامرز ما را و (نیز) آن برادران ما را که پیش از ما ایمان آورده‌اند (چه نفس ایمان و یا ایمان کامل که موقوف بر هجرت بود) و نگذار که در قلوب ما نسبت به اهل ایمان کینه‌ای پدید آید (این دعا علاوه بر متقدّمین، شامل معاصرین هم می‌باشد) پروردگارا شما بسیار شفیق و مهربان هستید.

معارف و مسایل

﴿وَ مَآ أَفَآءَ اَللّٰهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ مِنْهُمْ﴾ لفظ «أَفَآءَ» از فئی مشتق است که به معنای برگشتن است؛ بنابر این، به سایه‌ی هر چیزی که بعد از نیمروز به سوی مشرق برمی‌گردد، فئی گفته می‌شود.

اصل حقیقت در باره اموال غنیمت که از دست کفّار می آیند این است که اموال آنها که در اثر ستم‌شان به سود دولت مصادره می‌شود، از ملکیّت آنها خارج شده، به سوی مالک حقیقی «حق تعالیٰ» بر می‌گردند؛ بنابر این، به‌دست آمدن آنها به لفظ «أفآء» تعبیر شده است، و مالی که به وسیله‌ی جهاد و قتال به‌دست آید، چون در آن تا حدّی عمل و جد و جهد انسان دخیل است، بنابر این، از آن به لفظ غنیمت یاد شده است؛ چنان‌که خداوند در آیه‌ی ۴۱ از سوره‌ی «انفال» می‌فرماید: ﴿**وَٱعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِن شَىْءٍ**﴾ و آنچه در به‌دست آوردن آن نیازی به قتال و جهاد نباشد، به لفظ فئی تعبیر می‌شود.

حاصل آیه این‌است که آنچه بدون جهاد و قتال به‌دست بیاید، موافق قانون، مال غنیمت محسوب نشده، در میان مجاهدین و غانمین توزیع نمی‌شود؛ بلکه اختیار کامل آن به‌دست رسول خداﷺ، می‌باشد که به هر کس، به هر مقدار که بخواهد، می‌دهد. یا آن را برای خود نگه می‌دارد، البتّه به شرط این‌که توزیع آن در میان اصنافی باشد که مستحق این مال قرار داده شده‌اند.

توضیح آن در آیه‌ی بعدی، چنین آمده است که: ﴿**مَّآ أَفَآءَ ٱللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِۦ مِنْ أَهْلِ ٱلْقُرَىٰ**﴾ مراد از «اهل القریٰ» در اینجا بنی‌نضیر و مانند آنها، بنی‌قریظه و غیره می‌باشند، که اموال آنها بدون جنگ به‌دست آمد، سپس مصارف و مستحقین آن، پنج گروه مشخّص شدند که بیانش می‌آید:

در آیات مذکور احکام «فئی» و مستحقّین آن و نحوه‌ی توزیع بین آنها، بیان گردید. و در آغاز سوره‌ی «انفال» فرق واضحی میان مال «غنیمت» و «فئی» ذکر گردید که مال غنیمت به مالی گفته می‌شود که از کفّار در اثر جهاد و قتال به‌دست مسلمانان بیاید، و فئی آن مالی است که بدون جهاد و قتال به‌دست آید؛ چه کفّار آن را بر جای گذاشته بگریزند، و یا به

رضایت خویش به صورت جزیه و خراج و عوارض تجارت بپردازند.

تا حدّی تفصیل آن در ابتدای سوره‌ی «انفال» ص۱۷۴ جلد چهارم «معارف القرآن» گذشت، و تفصیل بیشتر آن ذیل آیه‌ی ۴۱ سوره‌ی «انفال» ص۲۳۶ در جلد چهارم آمده است.

در اینجا این امر قابل توجّه است که لفظ «خمس» در آیه‌ی ۴۱ سوره‌ی «انفال» در باره‌ی مال غنیمت آمده بود، و در اینجا در باره‌ی مال «فئی» آمده است. در سوره‌ی «انفال» آمده بود که: ﴿**وَٱعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِن شَیْءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِی ٱلْقُرْبَىٰ وَٱلْيَتَـٰمَىٰ وَٱلْمَسَـٰكِينِ وَ ٱبْنِ ٱلسَّبِيلِ**﴾ در این دو آیه، برای مستحقّین این مال، شش صنف یاد شده است: الله، رسول، ذوی‌القربیٰ، یتیم، مسکین و مسافر؛ این ظاهر است که خداوند مالک حقیقی دنیا و آخرت و تمام مخلوقات است، و نام مبارک او در ذکر مستحقین سهام، به خاطر تبرّک می‌باشد، و نیز اشاره‌ای است به این‌که این مال بسیار متبرّک و با ارزش و حلال و پاکیزه است، و همین است نظر امام حسن بصری، قتاده، ابراهیم، شعبی و عامّه‌ی مفسّرین[1].

امّا این‌که با ذکر نام خداوند به فضیلت و شرافت این مال چگونه اشاره شده‌است، بیان مفصّل آن در تفسیر سوره‌ی «انفال» گذشت. و حاصل آن از این قرار است که: خداوند متعال اموال صدقات را که از مسلمانان گرفته می‌شوند، حلال نفرمود؛ لذا می‌توانست بر مال غنیمت و فئی که از کفّار گرفته می‌شود، این شبهه وارد بشود که آنها چگونه برای رسول خداﷺ، حلال شدند؟ با ذکر نام خویش در اینجا، این شبهه را چنین برطرف فرمود که در حقیقت مالک حقیقی هر چیز، خداست. و او به فضل خویش تحت قانون خاصّی، به مردم حق مالکیت داده است؛ امّا کسی که باغی باشد، خداوند، نخست برای ارشاد و هدایت او، پیامبران علیهم السلام، و هدایتهای

---

۱ - مظهری.

آسمانی را می‌فرستد، و اگر کسی آن را نپذیرفت، حدّاقل از قوانین اسلام اطاعت کند، و خراج و جزیه‌ی مقرّره را به حکومت اسلامی بپردازد، و نسبت به کسانی که از پذیرش این حکم، نیز ستم اختیار نمودند، دستور به جهاد و قتال داده شده است، که حاصلش آن است که اموال و انفس آنها محترم نیستند؛ مالهایشان به سود حکومت اسلامی مصادره می‌گردند، و اموالی که به‌وسیله‌ی جهاد و قتال به‌دست آمد، در ملکیت هیچ انسانی در نیامده، بلکه مستقیماً به ملکیت خدا برگشته است.

در لفظ «فئی» بدین مطلب اشاره شده است؛ زیرا معنای اصلی آن برگشتن است و بدین جهت به این مال فئی گفته می‌شود که به سوی مالک حقیقی برگشته است. لذا اکنون مالکیت هیچ انسانی در آن دخیل نیست، و آنچه بعد از این به مستحقّین داده می‌شود، مستقیماً از طرف خداست، لذا این اموال چنان حلال و پاکیزه می‌باشند که آب و گیاهان بیابانی که مستقیماً از طرف خداوند عطیه‌ای حلال و طیب برای انسان می‌باشند.

خلاصه این‌که از ذکر نام خدا، در اینجا، اشاره به این است که کل این اموال، در اصل املاک خداوند و از طرف او به مستحقّین داده می‌شوند، و آنها هیچگونه خیرات و صدقه‌ای نیستند. اکنون مستحقّین در پنج گروه ذیل باقی می‌مانند:

۱- رسول، ۲- ذوی‌القربیٰ، ۳- یتیم، ۴- مسکین، ۵- مسافر و همین پنج گروه، مستحقّین خمس مال غنیمت، نیز می‌باشند که بیانش در سوره‌ی «انفال» آمده است، و هم چنین همین پنج گروه محل مصرف مال فئی هستند، و حکم هر دو این است که تمام این اموال، در حقیقت در اختیار رسول خداست که بعد از وفات او در اختیار خلفا می‌باشد و آنها می‌توانند اینها را برای استفاده مردم نگهداشته و در بیت المال محفوظ کنند، و به هیچ کس، چیزی ندهند و یا آنها را توزیع نمایند؛ البتّه در هنگام تقسیم، بین این

پنج گروه مذکور توزیع می‌نمایند[۱].

از عملکرد خلفای راشدین و اصحاب دیگر (رض) ثابت شده است که مال «فئی» در عهد آن‌حضرتﷺ، در اختیار او بود، و موافق به صوابدید او به مصرف می‌رسید، و پس از او به همین ترتیب در اختیار خلفا قرار گرفت و سهمی که برای رسول خداﷺ، در این مال مقرّر گردیده بود، با وفات ایشان خاتمه یافت، و سهم مقرّر ذوی القربیٰ چون مبتنی بر دو علّت بود: یکی نصرت و کمک نمودن آنان برای رسول خداﷺ، که بنابر این‌حتّی به اغنیای آنان نیز از این مال، سهمی داده می‌شد؛ دوم این‌که چون به جهت احترام، صدقه بر ذوی القربیٰ رسولﷺ، حرام شد، به فقرای آنها از این مال، سهمی واگذار گردید، و بعد از وفات رسول خداﷺ، علّت نصرت و کمک پایان یافت، لذا سهم اغنیای ذوی القربیٰ ساقط گردید، البتّه سهم فقرای آنها به جهت فقر و نیازمندی‌شان از این مال، باقی ماند، و بنابه قرابتی که با رسول خداﷺ، دارند، بر بقیه‌ی فقرا و مساکین مقدم می‌باشند[۲].

﴿كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنكُمْ﴾ «دولة» بضم دالّ به آن مالی گفته می‌شود که مورد داد و ستد قرار گیرد[۳]. معنای آیه این است که مستحقّین مال فئی بدین جهت معیّن گردید تا که بین ثروتمندان شما، ثروت قرار نگیرد، در این، اشاره به ازاله‌ی رسم جاهلیتی بود که در چنین موارد، رییس قبیله، قابض و مالک چنین اموال قرار می‌گرفت؛ فقرا و مساکین در آن هیچ گونه استحقاقی نمی‌داشتند.

قوانین اسلامی بر اندوختن ثروت، ضربه‌ی مؤثّری وارد نمود

حق تعالیٰ، ربّ العالمین است؛ تمام مردم از آن جهت که مخلوق او

---

۱ - قرطبی.
۲ - کذا فی الهدایه.
۳ - قرطبی.

هستند، در تمام ضروریات، از حقّی یکسان، برخوردارند؛ حتّی دراین باره بین مؤمن و کافر، فرقی وجود ندارد. پس چگونه در خانواده‌ها و طبقات بین امیر و غریب، امتیاز برقرار می‌گردد.

خداوند متعال در دنیا سهم بزرگی از توزیع ثـروت کـه مشـتمل بـر ضروریات فطری و ضروری انسان است را در اختیار خود قرار داده، چنین توزیع نموده است که هر طبقه و هر منطقه، ضعیف و قوی، بتواننـد از آن یکسان استفاده نمایند، و این‌گونه چیزها را خداوند بالاتر از دسترسی انسان و تسلّط و قبضه‌ی او قرار داده است، که کسی نمی‌تواند بر آنها قابض باشد؛ مانند: فضا، خورشید، ماه، نور، ستارگان، ابر و باران که بـدون آنـها انسـان نمی‌تواند لحظه‌ای زنده بماند، و همه‌ی آنها را خداوند متعال بـه قـدرت کامل خویش چنان وقف عام نموده است که هیچ ابرقدرتی نمی‌تواند بـر آنها قابض باشد؛ اینها به همه خلق خدا در هر کجا به یک میزان می‌رسند.

قسم دوم: مورد نیاز، آب و غذاست که از زمین بیرون می‌آیند، اینها اگر چه آن چنان عام نیستند، امّا قوانین اسلام کوهها و جنگلهای غیر معمور و چشمه‌زارهای طبیعی را وقف عام گردانیده است، به گونه‌ای که موافق به قانون ویژه، برای افراد ویژه، بر بعضی قسمت از زمین حق مـالکیت قـایل شده است. اگر چه بعضی از تجاوزگران بـه نـاحق و نـامشروع بـر بـعضی قسمت از زمین قـابض مـی‌گردند؛ ولی طـبعاً هـیچ بـزرگترین ثـروتمندی نمی‌تواند بدون فقرا و بذرگران و کارگران از زمین استفاده بـبرد؛ بـنابر ایـن باوجود نوعی از تسلّط، باز پرداخت حق فقرا اجباری است.

قسم سوم: طلا و نقره و پولی است که جزو ضروریات طبیعی و اصلی نمی‌باشند، امّا خداوند آنها را وسیله‌ی تحصیل تمام ضروریات قرار داده است که پس از استخراج از معادن، طبق قانون ویژه‌ای در ملکیّت استخراج کننده در می‌آیند، و سپس به طریق مختلف از ملکیت او به دیگران منتقل

می‌گردند، و اگر گردش آنها موافق و دل خواه مردم قرار بگیرد، هیچ انسانی گرسنه و برهنه باقی نخواهد ماند؛ امّا طبعاً هر کس می‌تواند از مال خودش استفاده نماید، و دیگران حقّ استفاده از آن را نداشته باشند، و این بخل و حرص در دنیا، برای گردآوری ثروت و سرمایه‌داری، راههای بسیاری قدیم و جدید ایجاد نموده است، که به‌وسیله‌ی آنها گردش ثروت فقط بین ثروتمندان محدود شده است، و عامّه‌ی فقرا و مساکین از آن محروم مانده‌اند که عکس العمل آن در این جهان، «کمونیسم» و «سوسیالیزم» به بار آورده است.

قانون اسلام از طرفی تا آن حد به مالکیّت شخصی احترام قایل شده است که مال را برابر با جان آدمی و حرمت جان او را برابر حرمت بیت‌الله قرار داده و از تصرّف نامشروع در جان و مال آدمی جلوگیری کرده است. لذا اگر کسی دست تعدی به جان و مال دیگران دراز کند، دستور به قطع آن داده است و تمام راههایی را که به‌وسیله‌ی شخص یا گروهی بتوان بر آنها قبضه نمود و عوام را از آن محروم ساخت، مسدود کرده است به عنوان مثال در طرق کسب و اکتساب، ربا و قمار، اموری هستند که به‌وسیله‌ی آنها ثروت، جمع آوری شده و در میان عدّه‌ی معدودی قرار می‌گیرد.

لذا با حرام قرار دادن آن، ریشه‌اش را از تمام معاملات تجاری و استیجاری و غیره برکنده است، و در ثروتهایی که به طرق مشروع پیش کسی جمع شده باشند، حقوقی مانند: زکات، عشر، صدقه‌الفطر، کفّارات و غیره به صورت فرایض و بیش از آن، به صورت صدقات نفلی، برای فقرا و مساکین برقرار نموده است. و پس از این هزینه‌ها، آنچه را که تا زمان موت پیش کسی می‌ماند، مطابق با اصول حکیمانه، توزیع نموده است و وارثان شخص متوفّی را موافق به اصل «الاقرب فالاقرب» مستحق آن قرار داده و آن را بین عامّه‌ی فقرا توزیع ننموده است تا در قلوب فوت شوندگان فکر

خرج و بذل بی‌جای آن، طبعاً پدید نیاید، و هنگامی که بدانند که این ثروت پس از ما به عزیزان و خویشاوندان می‌رسد، این انگیزه در قلوب آنها پدید نخواهد رسید، اتّخاذ این روش بدان جهت برگزیده شد تا راه نجاتی از جمع‌آوری ثروت و مال به‌دست بیاید.

راه دیگر به‌دست آوردن ثروت و مال، جنگ و جهاد است؛ در اموال به‌دست آمده از این راه آن تقسیم شرعی را به موقع اجرا گذاشت که ذکرش در سوره‌ی «انفال» آمده بود، و نیز مقداری از آن، در اینجا بیان گردید. چقدر بی‌بصیرت‌اند آنهایی که این نظام عادلانه و حکیمانه‌ی اسلام و الهی را گذاشته، سلیقه‌های شخصی و قوانین ساخته بشری را اختیار می‌نمایند!

﴿مَآ ءَاتَـٰكُمُ ٱلرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَـٰكُمۡ عَنۡهُ فَٱنتَهُواْ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ﴾ این آیه اگر چه در رابطه با تقسیم مال فئی آمده است و مفهوم مناسبش این‌است که اگر چه خداوند متعال در مال فئی، طبقاتی از مستحقّین بیان نمود، امّا تعیین این‌که به چه میزان به هر گروهی داده شود را به تصویب آن‌حضرتﷺ، موکول نمود. بنابر این، در این آیه، به مسلمانان راهنمایی گردید، که به هر کسی، هر مقداری که آن‌حضرتﷺ، بدهند، باید راضی شده، قبول کنند و آنچه را که نداد در باره‌ی آن هرگز نیندیشند. سپس آن را با حکم «اتقوا الله» مورد تأکید قرار داد که اگر کسی با حیله‌های بی‌جا و بهانه‌های دروغین، بیش از حق خود دریافت کرد، خداوند از آن آگاه است و او را به سزای عملش خواهند رسانید.

عمل به حکم رسولﷺ، همچون حکم قرآن، واجب است

الفاظ آیه، عام و تنها در اموال، منحصر نمی‌گردد؛ بلکه شامل احکام هم می‌باشند، لذا مفهوم عمومی آن، این‌است که هر حکم و دستور یا مال و یا چیزی دیگر که رسول خداﷺ، به شما بدهد، آن را بردارید، و بر طبق آن

عمل کنید، و از آنچه باز دارند دست بردارید. لذا صحابه‌ی کرام همین مفهوم عمومی آن را اختیار کرده، هر حکم رسول خداﷺ، را مطابق این آیه حکم قرآن، و واجب العمل دانستند.

علّامه قرطبی فرموده است که در این آیه، «نهیٰ» در مقابل به «اتـا» آمده است و از آن معلوم می‌گردد که معنای «اتا» امر است که مقابل صحیح «نهی» می‌باشد. امّا قرآن کریم کلمه‌ی «امر» را مقابل با «نهی» شاید بدین خاطر به‌کار نبرده تا آیه شامل مال فئی که در سیاق آن به این آیه وارد شده است، باشد.

حضرت عبدالله بن مسعودؓ، کسی را دید که در حالت احرام، لباس دوخته پوشیده بود؛ دستور داد که این لباس را بیرون آورد، او گفت: آیا می‌توانی در خصوص این امر، آیه‌ای از قرآن را به من نشان بدهی که در آن از استعمال لباس دوخته شده منع شده باشد؟ حضرت ابن مسعودؓ، فرمود: بلی؛ آن آیه را به تو نشان می‌دهم. سپس آیه‌ی: ﴿**مَآ ءَاتَـٰكُمُ ٱلرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَـٰكُمْ عَنْهُ فَانتَهُوا**﴾ را تلاوت فرمود.

حضرت امام شافعیؒ، باری به مردم گفت که: من می‌توانم به تمام سؤالات شما از قرآن پاسخ بگویم؛ هر چه می‌پرسید، بپرسید. کسی عرض نمود که: اگر کسی در حال احرام زنبوری را کشت حکم آن چیست؟ امام شافعی با تلاوت آیه‌ی فوق، حکم آن را از حدیث بیان فرمود[1].

﴿**لِلْفُقَرَآءِ ٱلْمُهَـٰجِرِينَ**﴾ در این آیه تا آخر رکوع، بیان فقرای مهاجرین و انصار و سپس افراد عموم امّت وارد شده است، و از نظر ترکیب نحوی «للفقرآء» بدل از «لذی القربیٰ» که در آیه ماقبل، آمده است، می‌باشد[2].

مقصود آیه این‌که در آیه‌ی گذشته که عموم یتیمان و مساکین و مسافران بنابه فقر و احتیاج، مستحق مال «فئی» قرار گرفتند، در این آیه

---

۱ - قرطبی.
۲ - مظهری.

تشریح بیشتر آن، چنین بیان گردید که اگر چه در این مال تمام فقرا و مساکین مستحقّند ولی باز هم از جمع آنان کسانی از همه بیشتر حق تقدّم دارند که خدمات و کمالات دینی و اوصاف ذاتی آنها معروف باشند.

صلحا و خدمتگزاران دین در توزیع صدقات در صورت نیاز، باید مقدّم باشند

از این آیه، معلوم گردید که اگر چه اموال صدقات به ویژه مال «فئی» برای رفع احتیاج عموم فقرای مسلمان در نظر گرفته شده است. امّا در آنها هم مردمان صالح و متدّین، بویژه خدمتگزاران دین،علما و طلاّب بر دیگران حق تقدّم دارند؛ بنابر این اصول بود که در حکومتهای اسلامی گذشته، هزینه‌های علما و مفتیان و قضات که در تعلیم و تبلیغ و اصلاح خلق خدا، مشغول بودند از مال فئی داده می‌شد؛ زیرا در این آیات، بین صحابه‌ی کرام دو طبقه مشخّص گردید:

یکی مهاجرین که قبل از همه، برای اسلام و رسول‌اللهﷺ، فداکاری نمودند، و به خاطر اسلام مشقّتها تحمّل کردند، و سرانجام از مال و وطن و خویشاوندان دست کشیده به سوی مدینه هجرت کردند.

دوم، انصار مدینه که با دعوت دادن رسول‌خداﷺ، و اصحاب مهاجر به شهر خویش، جهان کفر را علیه خود شورانیدند، و چنان از میهمانان خویش پذیرایی نمودند که دنیا از آوردن نظیر آن، عاجز مانده است. پس از این دو گروه مسلمانانی در درجه‌ی سوم قرار گرفتند که بعد از صحابه، مشرّف به اسلام شدند و به مسیر آنها حرکت نمودند و این درجه شامل تمام مسلمانان تا قیامت خواهد شد؛ سپس قدری از کمالات و فضایل این سه گروه بیان می‌شود.

فضایل مهاجرین

﴿الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِن دِيَـٰرِهِمْ وَ أَمْوَ ٰلِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلاً مِّنَ اللهِ وَ رِضْوَ ٰناً وَ يَنصُرُونَ اللهَ وَ رَسُولَهُ أُولَـٰئِكَ هُمُ الصَّـٰدِقُونَ﴾ نخستین وصف مهاجرین، در اینجا چنین بیان گردید که آنان از وطن و اموال و سرمایه‌شان اخراج گردیدند؛ یعنی کفّار مکّه آنها را تنها به این جرم که مسلمان شده و از رسول خدا حمایت می‌کردند تحت شکنجه قرار دادند، تا بنابه اجبار، مال و وطن را ترک نموده، هجرت کردند، و بعضی در اثر گرسنگی، سنگ بر شکم بستند و بعضی در فشار سرما زمین حفر نموده، در آن خود را از سردی محفوظ قرار دادند[1].

مسئله‌ی بسیار مهم تصرّف کفّار بر اموال مسلمانان

در این آیه، کلمه‌ی «فقرا» بر مهاجرین اطلاق گردید، فقیر به کسی گفته می‌شود که چیزی در ملکیت نداشته باشد، یا حدّ اقل مالک نصابی نباشد؛ در صورتی که اغلب مهاجرین در مکّه مالک ثروت و مال بودند، و اگر پس از هجرت، آن اموال در ملکیت آنها باقی می‌ماند، اطلاق فقیر بر آنها درست نبود، قرآن با اطلاق فقیر بر آنها، اشاره نمود که اموالی که پس از هجرت در مکّه مانده و در تصرّف کفّار درآمده است، از ملکیّت آنها خارج می‌باشد؛ بنابر این، امام ابوحنیفه و امام مالک فرموده‌اند که: اگر مسلمانان از جایی هجرت نموده، به جای دیگری بروند و کفّار بر اموال باقی مانده‌ی آنها، دست یابند، یا خدای نخواسته کفّار، بر دارالاسلام دست یابند و اموال مسلمانان را از دست‌شان بربایند، مالک آنها قرار می‌گیرند، و تصرّفات خرید و فروش آنها در آن اموال نافذ می‌گردد، و در «تفسیر مظهری» کلیه‌ی روایات حدیثی که مؤیّد این نظر می‌باشند، نقل گردیده‌اند.

---

۱ - مظهری و قرطبی.

صفت دوم مهاجرین، در این آیه، چنین شد که: ﴿يَبْتَغُونَ فَضْلاً مِّنَ ٱللَّهِ وَ رِضْوَ ٰناً﴾ یعنی آنان در نایل شدن به اسلام و هجرت و ترک مال و وطن، جز دریافت فضل و رضای خدا، غرض دیگری نداشتند، و از این، کمال اخلاص آنان معلوم می‌گردد. لفظ «فضل» عموماً بر نعمت دنیا و «رضوان» بر نعمت عقبیٰ اطلاق می‌گردد؛ لذا مفهوم آیه این است که: آنان تمام اموال و سرمایه و وسایل عیش گذشته را ترک نموده، اکنون در زیر سایه‌ی اسلام طالب ضروریات زندگی و نعمتهای آخرت می‌باشند، و ضروریات زندگی را هم تنها موافق به رضای خدا و رسول تلاش می‌نمایند.

سومین وصف مهاجرین، چنین بیان گردید که: ﴿وَ يَنصُرُونَ ٱللَّهَ وَ رَسُولَهُ﴾ یعنی تمام این‌کارها را بدان جهت انجام دادند که به خدا و رسول او کمک کنند؛ مراد از کمک به خدا، کمک به دین خداست که در این رابطه فداکاری‌های شگفت‌آوری از خود نشان دادند.

چهارمین وصف مهاجرین، این است که: ﴿أُولَـٰئِكَ هُمُ ٱلصَّـٰدِقُونَ﴾ یعنی آنان در قول و عمل راستگو هستند و به عهدی که با خواندن کلمه با خدا و رسول او بستند، کاملاً وفا نمودند، و این آیه اعلانی عمومی برای صادق بودن تمام مهاجرین می‌باشد، پس کسی که یکی از آنها را دروغگو بپندارد نمی‌تواند مسلمان باقی بماند. پس منافق دانستن صحابه‌ی کرام، توسط روافض، این آیه‌ی قرآن را آشکارا تکذیب کردن است؛ لذا مقام مهاجرین در نزد رسول خداﷺ، آن چنان بود که آن‌حضرتﷺ،به دربار خداوند به فقرای مهاجرین توسّل می‌جست و دعا می‌کرد[1].

فضایل انصار

﴿وَ ٱلَّذِينَ تَبَوَّءُوا ٱلدَّارَ وَٱلْأَيْمَـٰنَ مِن قَبْلِهِمْ﴾ «تَبَوَّءُوا» به معنای جای

---

۱ - کما رواه البغوی، مظهری.

درست کردن است، و مراد از دار، دار هجرت یا دار ایمان، یعنی مدینه‌ی طیّبه است.

فضیلت خاص مدینه‌ی طیّبه

بنابر این، امام مالک، مدینه‌ی طیّبه را به جهتی از تمام شهرهای جهان افضل قرار می‌داد، و می‌فرمود که: تمام شهرهای دنیا که اسلام در آنها گسترش یافته، به‌وسیله‌ی جهاد فتح شده‌اند، حتّی مکّه‌ی مکرّمه؛ و فقط مدینه‌ی طیّبه است که به‌وسیله‌ی ایمان فتح شده است[1].

در این آیه، تحت لفظ «تبوءُوا» همراه با لفظ «دار» لفظ «ایمان» را نیز ذکر نمود؛ در صورتی که جای گرفتن به مکان تعلّق دارد و ایمان چنان چیزی نیست که در آن جای گرفته شود؛ بنابر این بعضی فرموده‌اند که در اینجا لفظی محذوف است؛ یعنی «**اخلصوا یا تمکنوا**» مقصود این است که آنها کسانی هستند که در دارالهجرة جای گرفتند و در ایمان، مخلص و مستحکم شدند، و این هم می‌تواند مقصود آن باشد که در اینجا ایمان را به‌طور استعاره به مکانی مستحکم تشبیه نموده و جایگزین شدن در آن را بیان نمود، و مراد از لفظ «من قبلهم» یعنی جلوتر از مهاجرین، این است که یکی از فضایل انصار مدینه این می‌باشد که شهری در نزد خداوند داشت دارالهجرة یادارالایمان قرار می‌گرفت. سکونت آنها در آن، قبل از مهاجرین قرار گرفته بود، و پیش از این‌که مهاجرین هجرت نموده، در آنجا بروند و اسکان یابند، آنها ایمان را قبول نموده، ایمانشان پخته شده بود.

دومین صفت انصار مدینه چنین بیان شد که: ﴿**يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ**﴾ یعنی آنان به کسانی محبّت می‌ورزند که هجرت کرده، وارد شهرشان شده‌اند که این مخالف مزاج عموم مردم جهان است.

جای دادن چنین افراد آواره وخسته حال را در کجای دنیا قبول

---

۱ - قرطبی.

می‌کنند و در هر کجا بحث روی بومی بودن و غیر بومی بودن است، امّا حضرات انصار تنها بر این اکتفا نکردند که آنها را در شهر خود جای دادند، بلکه آنها را در منازل خود اسکان داده در اموال خویش سهیم گردانیدند، و آن قدر از آنها با عزّت و احترام استقبال گرمی بجا آوردند که برای جای دادن یک مهاجر پیش خود، چندین نفر از انصار متقاضی بودند تا این‌که در بعضی از مواقع نوبت به قرعه کشی می‌رسید و چون نام هر مهاجری که برای کدام انصار بیرون می آمد، به او سپرده می‌شد(۱).

صفت سوم انصار، این بیان گردید که: ﴿**وَ لَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّآ أُوتُوا**﴾ این جمله به واقعه‌ی خاص، دست یافتن مسلمانان بر باغ‌ها و منازل بنی‌نضیر به هنگام جلای وطن آنها، متعلّق است.

واقعه‌ی توزیع اموال بنی‌نضیر

زمانی که تقسیم اموال فی بین مهاجرین و انصار به اختیار آن‌حضرت ﷺ، واگذار گردید، مهاجرین نه منزل و مکانی داشتند و نه زمین و جایدادی، بلکه موقّتاً در منازل انصار سکونت داشتند، و در زمینهای آنان زحمت می‌کشیدند، و اوقات می‌گذراندند. هنگامی که اموال بنی‌نضیر و بنی‌قینقاع به صورت فئی در تصرف مسلمانان در آمدند، رسول خدا ﷺ، سردار انصار مدینه «ثابت بن قیس بن شماس» را پیش خود خواند و فرمود: قوم خویش انصار را پیش من بیاور. او پرسید که یا رسول الله تنها قوم خودم «خزرج» را یا کلّ انصار را فرا خوانم؟ آن‌حضرت ﷺ، فرمود: تمام انصار را، تمام انصار جمع شدند، سپس آن‌حضرت ﷺ، طی سخنرانی پس از حمد و صلوة از انصار مدینه چنین ستایش کرد که آنان با برادران مهاجر خود با حسن سلوک و عزم و همّت رفتار کردند، آنگاه فرمود: خداوند اموال

---

۱ - مظهری.

بنی‌نضیر را به تصرّف شما در آورد، واگر بخواهید من این اموال را بین شما مهاجر و انصار یکسان تقسیم می‌کنم، و مهاجرین طبق روال قبل در خانه‌های شما می‌نشینند و اگر شما اجازه بدهید چون مهاجرین آواره هستند، این اموال بین آنها تقسیم شود، آنان منازل شما را تخلیه نموده، برای خود فکری بردارند، و جداگانه خانه بسازند، با شنیدن این پیشنهاد دو نفر از سران انصار یعنی حضرت سعد بن عباده و سعد بن معاذ بلند شدند، و عرض کردند: یا رسول الله پیشنهاد ما این است که این اموال را تنها بین مهاجرین توزیع بفرما و آنها باز هم، همچون سابق در خانه‌های ما ساکن بمانند.

تمام انصار با شنیدن این پیشنهاد بلند شدند و گفتند که ما بر این داوری راضی و خوشحال هستیم، سپس رسول خداﷺ، برای تمام انصار و فرزندان انصار دعا کرد، و آن اموال را بین مهاجرین توزیع نمود و فقط به دو نفر از انصار که بسیار نیازمند بودند، به نام سهل بن حنیف و ابودجانه سهمی داد. و تنها شمشیر معروف ابی‌الحقیق را به سعد بن معاذ عنایت فرمود[۱].

مراد از «حاجت» در آیه‌ی فوق، ﴿**لَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِّمَّا أُوتُوا**﴾ اشیای ضروری است و ضمیر «مما أُوتوا» به مهاجرین برمی‌گردد، و معنای آیه این‌است که آنچه در این توزیع به مهاجرین داده شد، انصار مدینه آن را آن‌چنان با سعه‌ی صدر قبول کردند، که گویا آنها به آن هیچگونه نیازی نداشتند؛ چه برسد به این‌که آن را ناگوار پندارند، و یا از آن گلایه‌ای داشته باشند، و در برابر به این، زمانی که بحرین فتح شد و رسول خداﷺ، خواست که کلّ غنایم را در میان انصار توزیع کند، آنان قبول نکردند و عرض نمودند که تا زمانی که به برادران مهاجر ما سهمی از این اموال داده

---

۱ - مظهری به حواله سبیل‌الرشاد محمّد بن یوسف صالحی.

نشود، ما هیچ‌گونه سهمی را بر نخواهیم داشت[1].

وصف چهارم انصار مدینه در این آیه چنین بیان شده است، که: ﴿وَ يُؤْثِرُونَ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِمْ وَ لَوْكَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ﴾ «خصاصه» به معنای فقر و فاقه است، و ایثار عبارت از این است که خواسته‌های دیگران را بر خواسته‌ها و نیازهای خویش مقدّم بدارند، و معنای آیه این است که انصار دیگران، یعنی مهاجرین را بر خود ترجیح می‌دادند، که قبل از برآوردن احتیاجات خویش، احتیاجات آنها را رفع می‌ساختند، اگر چه خود آنان مبتلا به فقر و فاقه هم بودند.

حکایاتی چند از ایثار صحابه بویژه انصار

اگر چه برای تفسیر آیات، نیازی به ذکر وقایع نیست؛ ولی این وقایع به هر انسانی، درس انسانیت کامل داده، در زندگی او انقلاب پدید می‌آورند؛ بنابر این، حضرات مفسّرین، به‌ویژه علاّمه قرطبی آنها را با تفصیل تحریر نموده‌اند، که چند مورد از آنها در اینجا نقل می‌شود:

در «ترمذی» از حضرت ابوهریره روایت است که شبی میهمانی در خانه‌ی یکی از انصار وارد شد، و غذا در حد خود و عیالش داشت، به همسرش گفت: بچه‌ها را به نحوی بخوابان، و چراغ را خاموش کن، تا میهمان بتواند با فراغت خاطر غذا بخورد، که متعاقب آن آیه‌ی مذکور ﴿يُؤْثِرُونَ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِمْ﴾ بر این واقعه نازل گردید[2].

نیز در «ترمذی» واقعه‌ی دیگری از ابوهریره چنین منقول است که کسی پیش رسول خداﷺ، آمد و عرض کرد که از گرسنگی پریشانم، آن‌حضرتﷺ، نزد هر یک از ازدواج مطهرات رضی‌الله‌عنهن کسی را فرستاد، آنها در جواب اظهار داشتند که نزد ما بجز آب چیزی دیگری نیست، آنگاه حاضرین مجلس را مورد خطاب قرار داده، فرمود: چه کسی

---

۱ - رواه‌البخاری عن انس بن مالک، ابن‌کثیر. ۲ - قال الترمذی هذا حسن صحیح.

حاضر است امشب این را پیش خود میهمان قرار دهد؟ یکی از انصار عرض نمود که: من حاضرم، و او را با خود به خانه برد و از اهل خانه پرسید که: آیا برای غذا چیزی هست؟ همسرش گفت: فقط مقداری هست که بچه‌ها بخورند، گفت: بچه‌ها را بخوابان و سپس هنگامی که غذا را پیش میهمان گذاشتی به بهانه‌ای، چراغ را خاموش کن، تا میهمان متوجّه نشود که ما غذا نمی‌خوریم، او چنین کرد و میهمان غذا خورد، صبح که او به خدمت آن‌حضرتﷺ، حاضر شد، آن‌حضرتﷺ، فرمود که: خداوند از نحوه‌ی رفتار شما که دیشب با میهمان انجام دادید، بسیار خوشحال شد.

نیز «مهدوی» شبیه چنین واقعه‌ای را در خصوص چراغ خاموش کردن هنگام غذا دادن به میهمان را از حضرت ثابت بن‌قیس نسبت به یکی از انصار ذکر کرده است، و در ذیل تمام این‌وقایع آمده است، که شأن نزول این آیه همین‌واقعه بوده است.

قشیری از حضرت عبدالله بن عمر نقل کرده است که کسی به یکی از صحابه، کَلّه‌ی گوسفندی به عنوان هدیه تقدیم کرد؛ او با این تصوّر که فلان برادر و عیالش بیش از ما احتیاج دارند، کَلّه را به خانه او فرستاد و او نیز به همین تصوّر آن را به پیش دیگری رسانید تا بدین ترتیب به هفت خانه دور زده باز به خانه‌ی اوّل رسید، تا این‌که آیه‌ی مذکور بر همین‌واقعه نازل شد و همین‌واقعه را حضرت ثعلبی از حضرت انس نیز روایت کرده است.

در «موطأ امام مالک» از حضرت عایشه‌رضی الله‌عنها روایت است که مسکینی از او سؤال کرد و در خانه او فقط یک قرص نان بود و خود او روزه گرفته به کلفت خود دستور داد تا این قرص نان را به سایل بدهد. خادم گفت: که اگر این نان را به او بدهم چیزی هنگام شام برای افطار شما وجود ندارد؛ حضرت صدّیقه فرمود: اشکال ندارد، این قرص نان را به او بده. خادم می‌گوید وقتی که هنگام شام رسید کسی که عادت هدیه دادن را نداشت یک

لاشه‌ی بریان شده گوسفندی را که بر آن غلافی از آرد میده پخته شده پوشانده بود و در میان عرب بهترین غذا محسوب می‌شد، هدیه آورد، حضرت صدّیقه به خادم گفت: بیا از این بخور که از نان تو بهتر است.

امام نسائی واقعه‌ی حضرت عبدالله بن عمر را چنین نقل کرده است، که او بیمار بود، و دلش انگور می‌خواست؛ برای او یک خوشه‌ی انگور به قیمت یک درهم خریده و آورده شد؛ از حُسن اتّفاق مسکینی آمد و چیزی خواست آن‌جناب رضی الله عنه فرمود: این خوشه را به او بدهید، کسی از حاضرین به‌طور مخفی پیش آن مسکین رفت و آن خوشه‌ی انگور را از او خرید و آورد، و در خدمت حضرت ابن عمر تقدیم نمود، و باز سایل می‌خواست بیاید مردم او را باز داشتند، و اگر حضرت ابن عمر اطّلاع می‌یافت که این همان خوشه‌ی انگور است که او به سایل صدقه داده بود، آن را هرگز نمی‌خورد، ولی او فکر کرد که هدیه دهنده آن را از بازار آورده است، از این جهت آن را تناول نمود.

ابن مبارک با سند خویش روایت نموده است که باری حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه، کیسه‌ای را از چهارصد درهم پر نموده به غلامش داد تا آن را پیش حضرت ابوعبیده ببرد، و به او بگوید که این هدیه‌ای است آن را قبول نموده، صرف نیازمندیهای خود بکند، و به غلام راهنمایی کرد که پس از سپردن هدیه قدری توقّف داشته باشد و ببین‌که ابوعبیده این مبلغ را چه کار می‌کند؟ غلام طبق دستور آن کیسه را به خدمت حضرت ابوعبیده تقدیم داشت، و قدری توقف نمود. حضرت ابوعبیده کیسه را برداشت و گفت: خداوند به او یعنی عمر بن خطاب پاداش بدهد و او را قرین رحمت کند، سپس به کنیزکش گفت که بگیر این هفت مال فلان و پنج مال فلان است به آنان بده و برگرد تا این‌که هر چهارصد دینار را در همان زمان توزیع نمود.

غلام برگشته واقعه را به حضرت فاروق اعظم گزارش داد. حضرت

عمر باز چهار صد دینار دیگر در کیسه‌ای به غلام داد و گفت: این را به معاذ بن جبل بده و باز آنجا هم بنگر، او با اینها چه کار می‌کند؟ غلام آنها را رسانید، او نیز کیسه را تحویل گرفت و در حق عمر دعا کرد که «**رحمه الله و وصله**» یعنی خداوند او را رحمت کند و به او پاداش بدهد، و این نیز با تحویل گرفتن کیسه فوراً اقدام به تقسیمش نمود و بیشتر آنها را به خانه‌ها فرستاد و همسرش ماجرا را می‌دید و بالآخره گفت: به خدا قسم ما هم مسکین هستیم به ما هم باید چیزی می‌رسید، در این هنگام فقط دو دینار در کیسه باقی مانده بود که آنها را به او داد، و غلام پس از مشاهده برگشت و به حضرت عمر گزارش داد، آن‌جناب فرمود که همه‌ی آنان با هم برادر و دارای مزاج واحداند.

حذیفه عدوی می‌فرماید: من در جنگ یرموک به جستجوی عموزاده‌ام در میان اجساد شهدا رفتم و کمی آب با خود برداشتم که اگر هنوز در او رمقی باقی است جرعه‌ای آب به او بدهم، وقتی که بر سر او رسیدم دیدم که هنوز رمقی دارد، به او گفتم آمده‌ام به تو آب بدهم، با اشاره گفت: باشد، در این حین از نزدیک صدای شهید دیگری بلند شد؛ آه، آه، عموزاده‌ام گفت: این آب را به او بده، وقتی بر سر او رسیدم و می‌خواستم به او آب بدهم صدای شخص سومی به گوش او رسید او گفت: آب را به نفر سوم بده و بدین شکل این واقعه در مورد هفت نفر تکرار شد و چون بالای سر شهید هفتم رسیدم او فوت کرده‌بود باز به سراغ عموزاده‌ام برگشتم دیدم او نیز وفات یافته است.

این ها چند واقعه بود از بعضی مهاجرین و انصار که این آیه در شأن آنها نازل شده است، ولی اختلاف و تضادی بین آنها وجود ندارد؛ زیرا که اگر واقعه‌ای شبیه واقعه‌ای که در آن آیه‌ای نازل شده باشد، گفته می‌شود که این آیه در خصوص آن نازل گردیده است و واقع امر این است که تمامی

وقایع فوق، سبب نزول و مصداق این آیه می‌باشند.

پاسخ به یک شبهه

به وقایعی که در بالا در خصوص صحابه‌ی کرام ذکر شدند، از روی روایات، شبهه‌ای وارد می‌شود، با این عبارت که رسول خداﷺ، از تصدّق نمودن کلّی مال منع فرموده است؛ چنان‌که در حدیثی آمده است که شخصی تکه طلایی به قدر یک تخم مرغ به نیّت صدقه به خدمت رسول‌خداﷺ، آورد. رسول خداﷺ آن را مجدّداً به طرف او انداخت، و فرمود: بعضی از شما همه‌ی اموال خود را صدقه می‌دهند؛ در حالی که بعداً محتاج شده، گدایی می‌کنند. جواب این شبهه از همان روایات، چنین بر می‌آید که احوال مردم مختلف می‌باشند، و حکم هر جایی جداست؛ جلوگیری از صدقه دادن تمام مال برای کسانی است که بعداً نتوانند بر فقر و فاقه صبر کنند، و از صدقه دادن خود پشیمان بشوند، سپس مجبور شده دست گدایی به پیش مردم دراز کنند، امّا کسانی که عزم و همّت و ثبات و استقلال‌شان چنان باشد که بعد از تصدّق کل مال در قبال فقر و فاقه پریشان نشوند بلکه با همّت می‌توانند در قبال آن صبر کنند، در حق آنان جایز است که کل اموال خویش را در راه خدا صدقه کنند. آنچنان که حضرت صدّیق اکبر در جهادی تمام مال خود را تقدیم رسول‌خداﷺ، نمودند و نظایر آن، وقایع مذکور می‌باشند که آنان زن و بچه‌های خود را نیز به صبر عادت داده بودند. بنابر این، هیچ حقّی از آنان هم تلف نمی‌شد و اگر این اموال در اختیار خود اهل و عیال آنان قرار می‌گرفت آنها هم، چنین می‌کردند[1].

---

۱ - قرطبی با اضافه اشیایی.

جبران مهاجرین بر ایثار انصار

در دنیا هیچ کار اجتماعی بطور یک جانبه استوار نمی‌ماند، مگر این‌که از دو طرف انجام گیرد، بنابر این رسول خداﷺ، هم چنان‌که ترغیب نمود که مسلمانان به یکدیگر هدیه داده دوستی برقرار نمایند، هم چنین به کسی که برایش هدیه داده شده، تعلیم داد که احسان هدیه دهنده را جبران کنند، بدین ترتیب که اگر خداوند وسعت مالی به تو عنایت فرموده با مال آن را جبران نما، و اِلاّ در عوض با دعا آن را جبران کن.

بار احسان کسی را با بی‌توجّهی به‌دوش گرفتن، خلاف وجدان و مروّت است، انصار برای مهاجرین، احسان و ایثار بزرگی انجام دادند که آنها را در منازل، مغازه‌ها، آب و زمین خویش سهیم گردانیدند. همین که خداوند به مهاجرین وسعت مالی عنایت فرمود، آنان هم در بجا آوردن خدمات و جبران احسن انصار، کوتاهی نکردند.

علاّمه قرطبی به حواله «صحیحین» از حضرت انس روایت کرده است که: وقتی مهاجرین از مکّه‌ی مکّرمه به مدینه‌ی منوّره تشریف آوردند، چیزی در دست نداشتند و انصار مدینه تمام دارایی خویش را از قبیل زمین و سرمایه با آنان به‌طور مساوی تقسیم کردند، نصف درآمد سالیانه‌ی باغات خود را به آنان دادند. والده‌ی ماجده‌ی حضرت انس «امّ سلیم» چند درخت خرما به خدمت رسول خداﷺ، تقدیم داشت، و آن‌حضرتﷺ، آنها را به مادر حضرت اسامه «امّ ایمن» داد.

امام زهری می‌گوید که حضرت انس به من خبر داد که وقتی رسول‌خداﷺ، از جنگ خیبر با پیروزی باز گشت. (در این غزوه مقدار زیادی مال غنیمت به‌دست مسلمانان رسید) تمام مهاجرین کل عطیات انصار را محاسبه نموده، برگردانیدند، رسول خداﷺ، نیز درختهای خرمای مادرم را از «امّ ایمن» گرفته به او پس داد و به‌جای آنها به «امّ ایمن» از باغ

خود چند درخت خرما عنایت فرمود.

﴿وَ مَن يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَـٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ بعد از فداکاری و ایثار انصار، با ضابطه‌ای عام ذکر نمود، با این عبارت که «رهایی یافتگان از بخل نفس، در نزد خداوند فلاح یافته و پیروز هستند.» لفظ «شح» و بخل تقریباً هم معنیٰ هستند؛ البتّه در لفظ شح قدری مبالغه هست که به بخل شدید «شح» گفته می‌شود.

اگر در حقوق واجبه شح و بخل به‌کار گرفته شود، چه آنها حقوق الله مانند زکات،عشر، صدقةالفطر، قربانی و غیره باشند؛ و یا حقوق العباد مانند نان و نفقه‌ی اهل و عیال، نفقه‌ی والدین و خویشاوندان محتاج، پس بخلی که مانع ادای این‌گونه حقوق واجب باشد، قطعاً حرام است. و آنچه مانع از ادای حقوق مستحب و انفاق فضایل باشد، مکروه است. و آنچه مانع از انفاق چیزهای رسمی باشد، شرعاً بخلی به‌شمار نمی‌رود.

بخل و شح و حسد بر دیگران، خصلتهای نکوهیده‌ای هستند که در قرآن و حدیث مذمّت بزرگی برای آنها بیان شده است. و برای کسی که خود را از آنها به دور نگهدارد، مژده‌ی بزرگی داده شده است. باز ذکر جمیع صفات انصار که بیان شد، دوری آنها از بخل و حسد واضح و روشن است.

پاکی از کینه و حسد علامت بهشتی بودن است

ابن‌کثیر به حواله‌ی امام احمد از حضرت انس روایت کرده است که ما در بارگاه رسول‌خداﷺ، نشسته بودیم، آن‌حضرتﷺ، فرمود که: اکنون یکی از اهل جنّت وارد مجلس شما می‌شود، یکی از انصار آمد که آب وضو، تازه از ریشش می‌چکید و نعلین را در دست چپ خود داشت.

روز دوم هم همین‌واقعه پیش آمد و همین شخص با همین‌وضع وارد شد وقتی رسول خداﷺ، از مجلس برخاست حضرت عبدالله بن عمرو بن

العاص پشت سر آن شخص به‌راه افتاد (تا راز جنّتی بودنش را دریابد) و به او گفت: من در درگیری قسم یاد کرده‌ام که تا سه روز به خانه نروم. اگرشما مناسب می‌دانید مرا تا سه روز پیش خود جای بدهید، او قبول کرد.

عبدالله در این شب پیش او ماند دید که او در شب برای نماز تهجّد بر نمی‌خیزد؛ البتّه هنگامی که در شب بر رختخواب قرار می‌گیرد با کلماتی چند ذکر خدا را بجا می‌آورد، و برای نماز صبح برمی‌خیزد و در کل این مدّت بجز کلمه‌ی خیر کلمه‌ی دیگری بر زبان او جاری نمی‌شود.

من رازم را برای او افشا کردم که من در خانه هیچ‌گونه درگیری با کسی نداشته‌ام؛ ولی از رسول خداﷺ، سه روز پشت سرهم شنیدم که فرمود کسی وارد مجلس شما می‌شود که از اهل جنّت است، سپس شما در هر سه روز وارد مجلس شدید، لذا خواستم با شما در تماس باشم تا ببینم به سبب چه عملی شما به این فضیلت دست یافته‌اید. امّا تعجّب در این است که ندیدم شما عمل بزرگی انجام داده باشید! پس چه چیزی شما را به این پایه و مقام رسانیده است؟ او گفت: چیز دیگری جز این‌که هیچ کینه و حسدی از مسلمانان در دل خود احساس نمی‌کنم، و برای کسی که خداوند به او چیزی داده است، حسد نمی‌برم، نیست.

عبدالله بن عمرو فرمود: همین صفت است که شما را به این مقام بلند رسانیده است، ابن‌کثیر بعد از نقل این روایت فرموده است که امام نسائی نیز آن را در «کتاب عمل الیوم و اللیلة» نقل کرده است و سندش صحیح علی شرط الشیخین می‌باشد.

عموم امّت مسلمان بعد از مهاجرین و انصار

﴿وَ ٱلَّذِينَ جَآءُو مِن بَعْدِهِمْ﴾ مفهوم این آیه شامل تمام آن مسلمانانی است که بعد از مهاجرین و انصار تا قیامت می‌آیند، و همه‌ی آنها را در مال

فئی، حقدار قرار داده است، و بدین سبب زمانی که حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه، ممالک بزرگ جهان، مانند: عراق، شام، مصر و غیره را فتح نمود، اراضی آنجا را بین غانمین توزیع نفرمود؛ بلکه آنها را برای نسل آینده وقف عام قرار داد، که درآمد آنها در بیت‌المال جمع شود، تا برای همیشه، مسلمانان بتوانند از آن استفاده نمایند.

وقتی بعضی از صحابه، نسبت به عدم توزیع زمینهای فتح شده، سؤال کردند، او با حواله به آیه‌ی مذکور فرمود که: اگر در نظرم نسل آینده نمی‌بود، با فتح هر کشوری، اراضی آن را بین غانمین توزیع می‌کردم. آنچنان که رسول خدا ﷺ، اراضی خیبر را توزیع فرمودند، و اگر تمام این زمینها بر مسلمانان حاضر، تقسیم گردند، برای مسلمانان آینده، چه باقی خواهد ماند؟[1].

محبّت به صحابه و احترام به آنان، علامت شناخت بر حق بودن امّت است

در اینجا حق تعالیٰ کلّ امّت محمّدی را به سه گروه تقسیم نمود:

۱- مهاجرین، ۲- انصار، ۳- بقیه‌ی امّت. اوصاف و فضایل ویژه‌ی مهاجرین و انصار در اینجا ذکر گردیدند؛ ولی از فضایل و کمالات و اوصاف بقیه‌ی امّت، فقط این بیان گردید، که آنها سبقت ایمانی صحابه، و واسطه قرار گرفتن آنها را، برای رسیدن ایمان به دیگران بشناسند، و برای همه‌ی آنان دعای مغفرت کنند، و نیز برای خود چنین دعا کنند که نسبت به هیچ مسلمانی در قلوب ما کینه و نفرت نباشد.

از این معلوم شد که شرط مقبول شدن ایمان و مسلمانی نسل آینده، و نجات آنها، این است که محبّت و عظمت صحابه را در قلوب خود جایگزین کنند، و برای آنها دعا کنند، و کسی که این شرط درا و یافت نمی‌شود، سزاوار نیست که به او مسلمان گفته شود؛ از اینجاست که حضرت مصعب

۱- رواه مالک، قرطبی.

بن سعد فرموده است: تمام مسلمانان امّت سه گروه هستند که دو گروه از آنها، مهاجرین و انصار گذشته‌اند. اکنون فقط یک گروه باقی مانده است، و آن عبارت است از: کسانی که با صحابه‌ی کرام دوستی داشته باشند، و به عظمت آنان قایل باشند، اکنون اگر شما می‌خواهید در این امّت مکانی داشته باشید، پس در این گروه سوم داخل بشوید.

کسی از حضرت امام حسین رضی الله عنه، در باره‌ی حضرت عثمان رضی الله عنه، (پس از به‌وقوع پیوستن شهادت او) پرسید، حضرت امام حسین رضی الله عنه، از سایل پرسید که: تو از گروه مهاجرین هستی؟ او گفت: خیر؛ باز از او پرسید که پس از انصار هستی؟ باز او انکار نمود، آنگاه حضرت امام حسین رضی الله عنه، فرمود که: اکنون آیه سوم: ﴿ **وَ الَّذِينَ جَآءُو مِن بَعْدِهِمْ** ﴾ مانده است اگر تو در حق حضرت عثمان شک و تردیدی داشته باشی، از این درجه نیز خارج می‌شوی.

قرطبی فرموده است که این آیه، دلیل بر آن است که محبّت صحابه‌ی کرام بر ما واجب است. حضرت امام مالک فرموده است که: اگر کسی یکی از صحابه را بد بگوید یا نسبت به او عقیده داشته باشد که او بد است، آن شخص در مال فئی مسلمانان، هیچ گونه حقّی ندارد؛ سپس به این آیه استدلال نمود. و چون هر مسلمانی در مال فئی سهیم است، پس کسی که او در این مال سهمی نداشته باشد، مسلمانی و از اهل ایمان بودن او مشکوک می‌باشد.

حضرت عبدالله بن عبّاس فرموده است که: خداوند به همه‌ی مسلمانان دستور داده است تا برای اصحاب محمّد صلی الله علیه وسلم، استغفار و دعا کنند، در حالی که خداوند متعال می‌دانست که آنها در آینده باهم درگیر می‌شوند، و بین آنها آتش فتنه مشتعل خواهد شد؛ (لذا برای هیچ مسلمانی جایز نیست که در اثر مشاجرات صحابه، نسبت به یکی بدگمان باشد).

حضرت عایشه‌ی صدّیقه رضی‌الله عنها فرموده است که من از پیامبر شما شنیدم که فرمود: این امّت تا زمانی هلاک نمی‌شود که آیندگان بر گذشتگان لعنت و ملامت ننمایند.

حضرت عبدالله بن عمر رضی‌الله عنهما فرموده است که: هرگاه شما کسی را دیدید که به یکی از صحابه بد می‌گوید به او بگویید از تو و او هرکدام بدتر است، لعنت خدا بر او باد، و این واضح است که صحابی نمی‌تواند بدتر باشد؛ بلکه بدتر کسی است که به صحابی بد می‌گوید، خلاصه این‌که بد گفتن به یکی از اصحاب کرام موجب لعنت است.

عوام بن حوشب فرموده است که من اوایل، این امّت را بر این امر مستقیم و استوار یافتم که به مردم تلقین می‌کردند که فضایل و محاسن صحابه‌ی کرام را بیان کنید، تا محبّت آنها در قلوب مردم پدید آید، و از مشاجرت و اختلافی که در میان آنها به‌وقوع پیوسته است، یاد نکنید؛ زیرا از آن جسارت و بی‌ادبی پدید می‌آید[۱].

أَلَمْ تَرَ إِلَى ٱلَّذِينَ نَافَقُوا يَقُولُونَ لِإِخْوَٰنِهِمُ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ ٱلْكِتَـٰبِ

آیا ندیدی کسانی را که فریبکارند، می‌گویند برادران خود را که کافرند از اهل کتاب،

لَئِنْ أُخْرِجْتُمْ لَنَخْرُجَنَّ مَعَكُمْ وَ لَا نُطِيعُ فِيكُمْ أَحَداً

اگر شما بیرون رانده‌شوید ما هم با شما بیرون می‌آییم، و گفته کسی را در حق شما قبول نمی‌کنیم

أَبَداً وَ إِن قُوتِلْتُمْ لَنَنصُرَنَّكُمْ وَٱللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ

هرگز، و اگر با شما جنگ بشود ما به شما کمک می‌کنیم، خدا گواهی می‌دهد که آنان

لَكَـٰذِبُونَ ﴿١١﴾ لَئِنْ أُخْرِجُوا لَا يَخْرُجُونَ مَعَهُمْ وَ لَئِن قُوتِلُوا

دروغگو هستند. اگرآنها بیرون رانده‌شوند بیرون نمی‌روند با آنها، واگر باآنها جنگ بشود

---

۱ - همه‌ی این روایات ماخوذ از قرطبی‌اند.



لا يَنصُرُونَهُمْ وَ لَئِن نَّصَرُوهُمْ لَيُوَلُّنَّ ٱلْأَدْبَـٰرَ ثُمَّ لَا يُنصَرُونَ ﴿۱۲﴾
کمک نمی‌کنند آنها را، واگر کمک شان بکنند به عقب می‌گریزند، پس هیچ جای کمک نمی‌یابند.

لَأَنتُمْ أَشَدُّ رَهْبَةً فِى صُدُورِهِم مِّنَ ٱللَّهِ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَّا يَفْقَهُونَ ﴿۱۳﴾
البته بیم شما بیشتر است در قلوب آنها از بیم خدا، این از آنجاست که آنان فهم ندارند.

لَا يُقَـٰتِلُونَكُمْ جَمِيعاً إِلَّا فِى قُرًى مُّحَصَّنَةٍ أَوْ مِن وَرَآءِ جُدُرٍ
نمی‌توانند با شما جنگ کنند دسته جمعی، مگر در قلعه‌های شهرها، یا از پشت دیوار،

بَأْسُهُم بَيْنَهُمْ شَدِيدٌ تَحْسَبُهُمْ جَمِيعاً وَ قُلُوبُهُمْ شَتَّىٰ ذَٰلِكَ
جنگ بین آنها شدید است، تو می‌پنداری که باهم‌اند، و دلهایشان از هم جداست. این

بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَّا يَعْقِلُونَ ﴿۱۴﴾ كَمَثَلِ ٱلَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ قَرِيباً ذَاقُوا
ازآنجاست که عقل ندارند. مانند داستان کسانی که بوده‌اند درگذشته‌ی نزدیک، چشیده‌اند

وَ بَالَ أَمْرِهِمْ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿۱۵﴾ كَمَثَلِ ٱلشَّيْطَـٰنِ إِذْ قَالَ لِلْإِنسَـٰنِ
سزای کار خودرا، وبرای آنهاست عذاب دردناک. مانندقصه‌ی شیطان، چون بگوید به انسان

ٱكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنِّى بَرِىٓءٌ مِّنكَ إِنِّىٓ أَخَافُ ٱللَّهَ رَبَّ
که منکر باش، پس وقتی او منکر شد، بگوید من از تو بیزارم، من از خدا می‌ترسم که رب

ٱلْعَـٰلَمِينَ ﴿۱۶﴾ فَكَانَ عَـٰقِبَتَهُمَآ أَنَّهُمَا فِى ٱلنَّارِ خَـٰلِدَيْنِ فِيهَا وَ ذَٰلِكَ
جهانیان است. پس سرانجام آن دو تا این‌که هر دو برای همیشه در آتش می‌مانند، و این

جَزَٰٓؤُا ٱلظَّـٰلِمِينَ ﴿۱۷﴾
سزای گناهکاران است.

خلاصه‌ی تفسیر

آیا شما وضع منافقان (عبدالله بن ابی و غیره) را ندیدید که به برادارن (هم دین) خویش که کفّار اهل کتاب‌اند (بنی نضیر) می‌گویند (گفته بودند؛

زیرا این سوره‌ی پس از واقعه‌ی تبعیدی بنی‌نضیر نازل شده است، «کما فی‌الروح مستدلا بالحدیث والسیر») که و الله (ما همیشه در هر حال با شما هستیم، پس) اگر شما (از وطن خود به زور) بیرون رانده شوید، ما (نیز) با شما (از وطن خویش) بیرون خواهیم آمد، و در حق شما گفته‌ی کسی را قبول نخواهیم کرد، (هر چند ما را تسهیم کنند که در خروج و قتال که بعداً ذکر می‌شوند، با شما همراه نشویم، ولی ما قبول نخواهیم کرد، پس جمله‌ی «لا نطیع» به سیاق و سباق هر دو متعلّق است،) و اگر کسی با شما جنگید ما به شما کمک می‌کنیم، و خداوند گواه است که آنها کاملاً دروغگو هستند. (این بیان اجمالی دروغگویی آنهاست، سپس با تفصیل آن را بیان می‌فرماید، که) قسم به خدا اگر اهل کتاب بیرون رانده شوند، آنها (منافقان) با آنان بیرون نمی‌روند، و اگر با آنها جنگ شود، پس آنها به آنان کمک نمی‌کنند، و اگر (به فرض محال) به آنها کمک هم بکنند (و در جنگ شرکت نمایند،) پس به عقب می‌گریزند، سپس (بعد از گریختن) کمکی به آنها (اهل کتاب) نخواهد شد، (یاورانشان گریختند و یاور دیگری باقی نمانده است، پس حتماً مغلوب و مقهور خواهند شد. خلاصه آنچه هدف منافقان بود که نگذارند به برادران‌شان آفتی برسد در این هدف از هر جهت ناکام می‌شوند، چنان‌که هم چنین شد، هنگامی که بالآخره بنی‌نضیر رانده شدند، منافقان همراه با آنان بیرون نرفتند، و چون اوّلین بار تحت محاصره قرار گرفتند که در آن احتمال جنگ نیز وجود داشت، آنها در این حین کمکی هم نکردند،و گفتن این عبارت «لئن أخرجوا» که دال بر وقوع آینده است، پس از به‌وقوع پیوستن حادثه یا مبنی بر استحضار واقعه‌ی گذشته است، تا که وعده خلافی و خوار شدن‌شان مدنظر قرار گیرد، و یا احتمال کمک و نصرت موهوم بعدی آنها منتفی شود، سپس علّت عدم همکاری و عدم کمک را بیان می‌فرماید، که) یقیناً خوف شما در قلوب آنها (منافقین) از

خداوند هم بیشتر است، (با ادّعای ایمان که می‌خواهند ترس خود از خدا را بیان نمایند خلاف واقع است و اگر نه پس چرا دست از کفر بر نمی‌دارند؛ و در حقیقت از شما می‌ترسند و در اثر آن است که نمی‌توانند با بنی‌نضیبر کمک کنند، و) این (ترس آنها از شما و عدم ترس‌شان از خدا) از آنجاست که آنها کسانی هستند که (به جهت کفر، عظمت خدا را درک ننموده و) نمی‌فهمند (و یهود در اینجا عام است که شامل بنی‌نضیر و غیره می‌شود، و منافقان به تنهایی کجا می‌توانستند با شم' مبارزه بکنند) آنها همه باهم نمی‌توانند با شما بجنگند، مگر در روستاهای محفوظ یا پشت دیوار (قلعه و حصار شهر. مراد از محفوظ بودن عام است که چه با قلعه‌ای باشد و چه با خندق، و از این لازم نمی‌آید که گاهی چنین واقعه‌ای پیش بیاید که منافقان از داخل قلعه یا مقام محفوظ دیگری با مسلمانان مبارزه نمایند؛ زیرا مقصد این است که اگر گاهی یهود یا منافقان از هم جدا یا باهم با شما مقابله بکنند، پس مقابله‌ی آنها از داخل قلعه‌های محفوظ و یا از پشت دیوارها می‌باشد، چنان که یهود بنی‌قریظه و خیبر بدین شکل مقابله کردند، ولی منافقان با آنها همراهی نکردند، و این توان را نیز نداشتند، که خود به تنهایی، به مقابله با مسلمانان بپردازند، در این، تشجیع، یعنی همت‌افزایی برای مسلمانان است، که نباید از آنها هراسی داشته باشند، و آنها نباید با جنگیدن با برخی قبایل مانند اوس و خزرج بپندارند که می‌توانند با اهل اسلام نیز مقابله بکنند، حق این است که) جنگ بین خود آنها بسیار شدید است، (ولی با مسلمانان هیچ چیزی محسوب نمی‌شود، و هم چنین این احتمال هم نباید پدید آید که اگر اینها به تنهایی، جدا از همدیگر در برابر مسلمانان، ضعیف هستند، ولی بسا اوقات چنین می‌باشد که ضعیفان زیادی چون دست به دست همدیگر بدهند، قوی می‌گردند، شاید بدین شکل اینها هم بتوانند با مسلمانان مقابله نمایند، امّا این احتمال از آنجا هم قابل التفات نیست، که)

ای مخاطب تو آنان را (در ظاهر) متّفق می‌پنداری، در حالی که قلوبشان از همدیگر جداست، (اگر چه عداوت اهل حق در میان آنان وجه مشترکی است، ولی به سبب اختلاف عقاید میان خود آنها، نیز عداوت و افتراق وجود دارد، چنان‌که در زیر آیه‌ی ۶۴ از سوره‌ی «مائده» ﴿**أَلْقَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ**﴾ گذشت و نفی احتمال اجتماع و با هم بودنشان، به جهت تأکید و تقویت بیشتری مقصود است و اگر نه مشیّت خداوند نسبت به مغلوب و مقهور بودنشان متعلّق شده است، پس اگر باهم متّفق هم می‌شدند، چه کاری از آنها ساخته می‌شد، سپس علّت عدم اتّفاق آنها را چنین بیان می‌فرماید که) این (تشتت قلوب) ار آنجا ناشی می‌شود، که آنها چنان مردمانی هستند که عقل (دینی) ندارند، (لذا هر یکی پیرو خیال خودش می‌باشد، و هرگاه ایده‌ها و اهداف باهم مختلف باشند، آن مستلزم اختلاف قلوب می‌باشد، و چنین شبهه‌ای نباید پدید آید، که در بعضی مواقع در میان بی‌دینان مشاهده می‌شود، حق این‌است که هدف در اینجا بیان قاعده‌ی کلّی نمی‌باشد؛ بلکه علّت عدم اتّفاق آنها را بیان فرموده است، که برای آنان این چیز سبب قرار گرفته بود، چنان‌که ظاهر است. سپس به‌طور ویژه حالت بنی‌نضیر و منافقینی که وعده‌ی نصرت داده در عین حال عهدشکنی کردند و آنان را فریب دادند، بیان شده است، و مجموعه‌ی آن مشتمل بر دو تمثیل است: یکی به بنی‌نضیر، و دیگری به منافقین مختص می‌باشد. مثال بنی‌نضیر) مانند کسانی است که پیش از آنها گذشته‌اند، و مزه‌ی کردار خویش را (در دنیا) چشیده‌اند، و برای آنها (در آخرت) عذاب دردناک است، (مراد از آن یهود بنی‌قینقاع است، و داستان آنها از این قرار است، که پس از واقعه‌ی بدر در سال دوم هجری عهدشکنی نموده با آن‌حضرت ﷺ جنگیدند؛ سپس مغلوب و مقهور شده بر حسب دستور آن‌حضرت ﷺ، از قلعه اخراج و دستگیر شدند، و باز بنابه اصرار و سفارش‌های زیاد عبدالله ـ

ابن‌ابی، با این شرط رها گردیدند که از مدینه‌ی منوّره بیرون بروند، چنان‌که به اذرعات شام رفتند، و اموالشان به‌طور مال غنیمت توزیع گـردید[۱]. و مثال منافقین) مانند شیطان است که نخست به انسان می‌گوید که کافر باش، پس وقتی او کافر می‌شود، (و به سزای کفرش، چه در دنیا و چه در آخرت گرفتار می‌آید) پس (آنگاه به صراحت به آنان جواب می‌دهد و) می‌گوید، من با تو هیچ رابطه‌ای نـدارم، مـن از الله رب العـالمین مـی‌ترسم، (داسـتان اینگونه تبرّی در دنیا در آیه‌ی ۴۸ سوره‌ی «انفال» ﴿**وَ إِذْ زَيَّنَ لَهُمُ ٱلشَّيْطَـٰنُ أَعمَالَهُم** الخ﴾ گذشت، و اعلام بـیزاری مـضلّین از ضـالّین، در آخـرت، در آیات متعدّدی از قرآن آمده است) سپس سرانجام هر دوی آنها چنین شد، که وارد دوزخ شدند، و در آنـجا بـرای هـمیشه (بـه جـهت ضـلال و نـیز اضلالشان) خواهند ماند، و سزای ظالمان جـز ایـن نـیست (پس چـنان‌که شیطان در ابتدا انسان را فریب داد و سـپس بـه مـوقع، دست از حـمایتش برداشت، و هر دو در خسارت قرار گرفتند، هم‌چنین منافقین ابتدا مشورت بدی به بنی‌نضیر دادند، که شما بیرون نروید، سپس در عین حال، آنـها را فریب دادند، و هر دو گروه گرفتار مصیبت شدند، بنی‌نضیر تبعید شدند و منافقان به ذلّت و ناکامی مبتلا گردیدند.)

معارف و مسایل

﴿**كَمَثَلِ ٱلَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ قَرِيباً ذَاقُوا وَبَالَ أَمْرِهِمْ**﴾ در اینجا مثال بنی‌نضیر بیان شده است. حضرت مجاهد در بـاره‌ی تـفسیر: ﴿**ٱلَّـذِينَ مِـن قَـبْلِهِمْ**﴾ فرموده است که مراد از آن، کفّار اهل بدراند، و حـضرت ابـن عـبّاس رضی الله عنه، فـرموده است کـه مـراد از آن بـنی‌قینقاع (قـبیله‌ای از یـهود) مـی‌باشد، و سرانجام بد هر دو گروه، به قتل، مغلوبیت، ذلّت و خواری در همان زمان به

---

۱ - کذا فی زادالمعاد.

وضوح رسیده بود؛ زیرا واقعه‌ی تبعیدی بنی‌نضیر پس از غـزوه‌ی بـدر و احد اتّفاق افتاده بود، و واقعه‌ی بنی‌قینقاع نیز بعد از بدر به وقوع پیوسته بود، در غزوه بدر هفتاد نفر از کفّار قریش به قتل رسیده و هفتاد نفر اسـیر شدند، و بقیه با ذلّت و خواری پا به فرار گذاشتند.

و به قول حضرت ابن عبّاس رضی الله عنه، مراد از **﴿ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِهِمۡ﴾** آنـها هستند. پس مقصود آیه روشن است که آنچه در حقّ آنها در ذیل آیه گفته شده که: **﴿ذَاقُواْ وَبَالَ أَمۡرِهِمۡ﴾**، یعنی آنها سزای کردار خویش را چشیدند. قبل از آخرت در این جهان به چشم خود دیده‌اند، هم چنین اگر مـراد از: **﴿ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِهِمۡ﴾** موافق قول مـجاهد، بـنی قـینقاع از یـهود بـاشد، پس واقعه‌ی آنها هم این چنین عبرت آموز است.

تبعید شدن بنی‌قینقاع

واقعه‌ی آنها از این قرار است: زمانی که نبی‌کریم صلی الله علیه و سلم، وارد مدینه شد، با تمام قبایل اطراف مدینه، معاهده برگزار نمود، و از میان مجموع شرایط این معاهدات، این نیز بود که هیچ یک از آنان با مخالفان اسلام و مسلمین کمک نکنند، و از جمله قبایل فوق یکی قبیله‌ی بنی‌قینقاع بود، امّا آنها بعد از چند ماه از راه غدر در آمده پیمان‌شکنی کردند، و به هنگام واقعه‌ی بدر، به‌طور پنهانی با مشرکین مکّه سازش کرده و به آنها کمک کردند، که آیه‌ی ۵۸ سوره‌ی «انفال» **﴿اما تخافن من قوم خیانة فانبذ الیهم علی سواء﴾** نـازل شد، یعنی اگر (پس از برگزاری صلح و معاهده) از کسی احساس غدر و خیانت شد، می‌توانی صلح و معاهده را پایان دهی، و خود بنی‌قینقاع ایـن معاهده را در اثر غدّاری خویش شکسته بودند؛ بنابر این، رسول خدا صلی الله علیه و سلم، علیه آنان اعلام جهاد نمود. و هنگام حرکت به سوی آنها پرچم را به دست حضرت حمزه رضی الله عنه، داد و در شـهر مـدینه، حـضرت ابـولبابه را جـانشین

خویش قرار داد. و خود آن‌حضرتﷺ، شخصاً در این جهاد شرکت نمود، آنها با مشاهده نمودن قشون مسلمین، در قلعه‌ای محصور شدند، رسول‌خداﷺ، قلعه را محاصره نمود و تا ۱۵ روز محاصره را استمرار بخشید، ولی آنان از خود صبر و استقامت نشان دادند، و سرانجام خداوند در دلهای‌شان رعبی انداخت، و متوجّه شدند که با مبارزه کار به جایی نمی‌رسد، دروازه‌ی قلعه را باز کردند و گفتند که ما به داوری رسول‌خداﷺ راضی هستیم، تا در حق ما اجرا شود.

آن‌حضرتﷺ، چنین در نظر داشت که حکم به قتل مردان‌شان بدهد که عبدالله بن ابی منافق به الحاح و زاری اصرار ورزید، تا این‌که آن‌حضرتﷺ، از قتل صرف نظر فرمود، و دستور داد روستا را تخلیه نموده جلای وطن بشوند، و اموال آنان به غنیمت، مسلمانان در آید.

چنان که آنها حسب این قرارداد، مدینه را پشت سر گذاشته، عازم به اذرعات، از ملک شام شدند و اموال آنان را رسول‌خداﷺ، موافق به قانون اموال غنیمت، تقسیم نموده، خمسش را تحویل بیت‌المال داد، و چهارپنجم دیگر را در میان مسلمانان توزیع نمود، این نخستین خمسی بود که پس از غزوه بدر وارد بیت‌المال شد، و این واقعه در روز شنبه پانزدهم شوال سال ۲هـ پس از گذشت بیست ماه از هجرت آن‌حضرتﷺ، اتّفاق افتاد.

﴿كَمَثَلِ ٱلشَّيْطَـٰنِ إِذْ قَالَ لِلْإِنسَـٰنِ ٱكْفُرْ﴾ مثال دوم برای منافقین است که از جلای وطن شدن بنی‌نضیر، جلوگیری کردند، و آنها را برای مبارزه با رسول‌خداﷺ، وادار نمودند، و به آنان وعده دادند که کمک‌شان خواهند کرد، امّا زمانی که مسلمانان آنها را در محاصره درآوردند، هیچ منافقی به کمک آنها نرسید. قرآن مجید منافقین را به شیطان تشبیه نمود که انسان را برای کفر آماده کرد، و به او انواع و اقسام وعده و نوید داد، همین‌که انسان به

کفر مبتلا گردید، تمام وعدها را نادیده گرفته از او بیزاری جست.

وقایع شیطانی از این قبیل را، خدا می‌داند که چقدر است، از آن جمله یکی در خود قرآن منصوص است که بیان آن در آیه‌ی ۴۸ سوره‌ی «انفال» راجع به غزوه بدر چنین آمده است: **﴿وَ إِذْ زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَـٰنُ أَعمَالَهُم وَ قَالَ لَا غَالِبَ لَكُمُ الْيَومَ مِنَ النَّاسِ وَ إِنِّي جَارٌ لَّكُم فَلَمَّا تَرَاءَت الْفِئَتَانِ نَكَصَ عَلَىٰ عَقِبَيْهِ وَ قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنكُمْ﴾** شیطان به صورت وسوسه و یا در صورت آدمی پیش مشرکین مکّه آمده آنها را وادار به مبارزه با مسلمانان نمود، و وعده قطعی داد که من به شما کمک می‌کنم، و چون وقت مقابله با مسلمانان پیش آمد، به طور صریح کمک کردن را انکار نمود، و تشریح کامل این واقعه در صفحه ۳۵۶ تا ص ۳۵۸ جلد سوم «معارف القرآن» مفصّلاً گذشته، به آن مراجعه شود.

اگر در آیه‌ی فوق اشاره‌ای به این واقعه هست، ممکن است روی آن چنین شبهه‌ای ایجاد گردد، که وقتی شیطان به انسان دستور به کفر می‌دهد، و پس از کافر شدنش از او بیزاری می‌جوید، در حالی که در این واقعه دستور به کفری وجود نداشته است؛ زیرا که آن ها از قبل کافر بودند، بلکه شیطان آنان را برانگیخت تا مبارزه کنند. جوابش ظاهر است که دستور دادن به آنها جهت اصرار بر کفر و مبارزه با پیامبر در حکم این است که به آنان دستور به کفر داده باشد.

در تفسیر «مظهری و قرطبی» و تفاسیر دیگر منقول است، که شیطان در وقایعی چند، عدّه‌ی زیادی از راهبان و عابدان بنی‌اسراییل را فریب داده به مرز کفر رسانیده است، مانند این‌که یکی از راهبان و عابدان بنی‌اسراییل، در صومعه‌ی خود مستدام به عبادت اشتغال داشت، و چنان روزه می‌گرفت که پس از ده روز یک بار افطار می‌کرد، و هفتاد سال بدین شکل از عمرش گذشت، و شیطان لعین در تعقیبش قرار گرفت، و شیطانی را از مکارترین و

هوشیارترین افراد خود، به صورت راهبی پیش او فرستاد، تا نزد او مانده و بیشتر از او به عبادت مشغول باشد، تا این‌که آن راهب به او اطمینان حاصل کرد، بالآخره این راهب مصنوعی یعنی شیطان در هدفش پیروز شد و به آن راهب واقعی دعایی چند نشان داد، تا بیماران از آن شفا یابند، و بسیاری مردم را با تعرّض خویش بیمار گردانید و به سوی آن راهب راهنمایی کرد، و چون راهب آن دعاها را بر آنها می‌خواند، شیطان اثری را که بر آنها بود، دفع می‌کرد، و آنها شفا می‌یافتند، و این روش تا مدّت زیادی رواج یافت، سپس او به دختر زیبایی از سران بنی‌اسراییل تعرّض نمود، و آنان را رهنمایی کرد تا او را پیش آن راهب ببرند، و شیطان با فرستادن آن دختر به صومعه راهب نوعی از پیروزی را به‌دست آورد و به تدریج برای ابتلای آن راهب به انجام زنا با این دختر نیز کامیاب گردید، و در نتیجه آن دختر از او باردار شد، آنگاه برای جلوگیری از رسوایی او را راهنمایی کرد تا دختر را به قتل برساند، و پس از قتل، شیطان کل ماجرا را برای عموم مردم آشکار کرد، و آنها را علیه او برانگیخت، تا این‌که مردم بر او هجوم برده صومعه‌ی او را منهدم کردند، و تصمیم گرفتند تا او را به قتل برسانند، و به دار بکشند.

آنگاه شیطان پیش او آمد و گفت: برای رهایی تو از این مصیبت راهی نیست، و اگر مرا سجده کنی من می‌توانم تو را از این مشکل نجات بدهم، چون راهب قبلاً به تمام گناهها مرتکب شده بود، راه ارتکاب کفر نیز برای وی هموار گردید، لذا شیطان را سجده کرد، سپس شیطان به صراحت به او گفت چون تو در تسلّط من نمی‌آمدی، همه‌ی این تدابیر را بدین جهت به‌کار بستم تا تو را به کفر مبتلا کنم، اکنون من نمی‌توانم به تو کمکی بکنم[1].

۱ - این سرگذشت در تفسیر مظهری و قرطبی با تفصیل مرقوم است، والله اعلم.

يَـٰأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا ٱتَّقُوا ٱللهَ وَلْتَنظُرْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَٱتَّقُوا
ای ایمانداران بترسید از خدا، و باید بنگرد هر نفسی که چه فرستاده برای فردا، و بترسید

ٱللهَ إِنَّ ٱللهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿۱۸﴾ وَ لَا تَكُونُوا كَٱلَّذِينَ
از خدا، یقیناً خدا خبردار است به آنچه شما عمل می‌کنید. و نباشید مانند کسانی که

نَسُوا ٱللهَ فَأَنسَىٰهُمْ أَنفُسَهُمْ أُولَـٰئِكَ هُمُ ٱلْفَـٰسِقُونَ ﴿۱۹﴾
فراموش کردند خدارا، پس فراموش گردانید آنها را خدا از خود آنها، ایشانند نافرمانان.

لَا يَسْتَوِىٓ أَصْحَـٰبُ ٱلنَّارِ وَأَصْحَـٰبُ ٱلْجَنَّةِ أَصْحَـٰبُ ٱلْجَنَّةِ هُمُ ٱلْفَآئِزُونَ ﴿۲۰﴾
برابر نیستند جهنمیان و بهشتیان، جنتیانند پیروز شونده.

لَوْ أَنزَلْنَا هَـٰذَا ٱلْقُرْءَانَ عَلَىٰ جَبَلٍ لَّرَأَيْتَهُ خَـٰشِعًا مُّتَصَدِّعًا مِّنْ
اگر نازل می‌کردیم این قرآن را بر کوهی، تو می‌دیدی آن را پست شده از هم پاشیده از

خَشْيَةِ ٱللهِ وَ تِلْكَ ٱلْأَمْثَـٰلُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ ﴿۲۱﴾ هُوَ ٱللهُ
ترس خدا، واین مثالها را بیان می‌کنیم برای مردم تا آنها فکر کنند. اوست خدا که

ٱلَّذِى لَآ إِلَـٰهَ إِلَّا هُوَ عَـٰلِمُ ٱلْغَيْبِ وَ ٱلشَّهَـٰدَةِ هُوَ ٱلرَّحْمَـٰنُ
بجزاو معبودی‌نیست، می‌داند آنچه پوشیده است وآنچه ظاهراست، اوست بسیارمهربان

ٱلرَّحِيمُ ﴿۲۲﴾ هُوَ ٱللهُ ٱلَّذِى لَآ إِلَـٰهَ إِلَّا هُوَ ٱلْمَلِكُ ٱلْقُدُّوسُ ٱلسَّلَـٰمُ
و رحیم. اوست خدا که بجز او معبودی نیست، اوست پادشاه پاک و سالم از همه عیوب،

ٱلْمُؤْمِنُ ٱلْمُهَيْمِنُ ٱلْعَزِيزُ ٱلْجَبَّارُ ٱلْمُتَكَبِّرُ سُبْحَـٰنَ ٱللهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿۲۳﴾
امان‌دهنده، نگهدارنده، غالب، فشارآور، با عظمت، پاک است خدا ازآنچه شرک می‌کنند.

هُوَ ٱللهُ ٱلْخَـٰلِقُ ٱلْبَارِئُ ٱلْمُصَوِّرُ لَهُ ٱلْأَسْمَآءُ ٱلْحُسْنَىٰ يُسَبِّحُ لَهُ
اوست خدای آفریدگار، پدیدآور، نقاش، از آن اوست نامهای‌خاص، پاکی اورا بیان می‌کند

مَا فِي ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ وَ هُوَٱلْعَزِيزُٱلْحَكِيمُ ﴿۲۴﴾

آنچه در آسمانها و زمین است، و اوست غالب با حکمت.

خلاصه‌ی تفسیر

ای ایمانداران (شما سرانجام نافرمانی را شنیدید) از خدا بترسید و هر کسی ببیند که برای فردا (ی قیامت) چه (ذخیره‌ای) فرستاده است (در انجام دادن اعمال نیک بکوشید که آنها ذخیره‌ی آخرت هستند) و (هم چنان که در به‌دست آوردن طاعات و اعمال نیک دستور به تقوا داده شده است، هم چنان در باره دوری از سیّئات و معاصی نیز دستور رسیده است، که) از خدا بترسید یقیناً او از همه‌ی اعمال شما باخبر است، (پس در صورت ارتکاب معاصی، ترس عقوبت وجود دارد؛ اوّلین جمله ﴿**أَتَّقُوا ٱللَّهَ**﴾ برای طاعات به‌کار رفته است، به قرینه ﴿**قَدَّمَتْ لِغَدٍ**﴾ و جمله‌ی دوم متعلّق به معاصی است به قرینه‌ی ﴿**خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ**﴾) و (سپس جهت مزید تأکید نسبت به این احکام، فرمود که) شما مانند کسانی نباشید که از (احکام) خداوند بی‌اعتنایی کردند، (.ز عمل به آن احکام اجتناب ورزیدند، بدین شکل که برخلاف اوامر، عمل نموده مرتکب به نواهی شدند،) پس (اثر آن چنین شد که) خداوند آنها را نسبت به خود آنها بی‌اعتنا گردانید، (آنها را چنان بی‌عقل گردانید که به نفع حقیقی خود پی نبردند، و در پی تحصیل آن قرار نگرفتند،) آنها هستند نافرمانان (و به سزای نافرمانی خود خواهند رسید، و از آن دو گروه که یکی اهل تقوا و دیگری تارک احکام است، یکی اهل جنّت و دیگری اهل جهنّم است و) اهل جنّت و اهل جهنّم با هم برابر نیستند، (بلکه) اهل بهشت پیروز هستند، (و اهل جهنّم ناکامند چنان‌که از جمله‌ی ﴿**هُمُ ٱلْفَـٰسِقُونَ**﴾ معلوم گردید، پس شما بکوشید تا از اهل جنّت قرار بگیرید، نه از اهل آتش، و این چند

نصیحتی که به وسیله‌ی قرآن به استماع شما رسانیده می‌شوند، به گونه‌ای هستند که) اگر ما این قرآن را بر کوهی نازل می‌کردیم، (و اسباب فهم در آن مهیّا می‌کردیم، و از ماده‌ی شهوت چیزی در او نمی‌گذاشتیم) پس (ای مخاطب) تو می‌دیدی آن را که از خوف خداوند پست و از هم پاشیده می‌شد (قرآن مجید به ذات خود چنان مؤثّر و قوی‌التأثیر است، ولی لیاقت و استعداد انسان به جهت غلبه‌ی شهوت از بین رفته است، که در اثر آن تحت تأثیر قرار نمی‌گیرد، پس او باید بکوشد تا به‌وسیله‌ی تحصیل طاعات و ترک معاصی شهوت خود را سرکوب نماید، تا آنگاه بتواند از موعظه‌های قرآنی متأثّر گردد، و توفیق استقامت و تداوم علی الاحکام و اشتغال به ذکر و فکر، نصیب او گردد، که در ماقبل به آن دستور رسیده بود،) و این مضامین عجیب را برای (نفع) مردم بیان می‌کنیم، تا که آنان بیندیشند (و بهره بگیرند؛ بنابر این مضمون ﴿لَوْ أَنزَلْنَا﴾ در اینجا بیان گردید، در آینده صفات کمال خداوندی بیان می‌گردند، تا عظمتش در قلوب منعکس شده در بجا آوردن احکام مددکار باشد، لذا فرمود) او چنان معبودی است که بجز او کسی دیگر (شایسته) معبود (بودن) نیست، اوست دانای نهان و آشکار، بسیار مهربان و رحم کننده است، (و از آن جهت که مسئله‌ی توحید بسیار مهم می‌باشد، لذا از باب تأکید بیان نمود که) او چنان معبودی است که بجز او معبودی دیگر نیست، (که شایستگی معبودیت را داشته باشد) و اوست پادشاه پاک از تمام عیوب (که نه در گذشته در او عیبی بوده است، این است ماحصل لفظ: ﴿الْقُدُّوس﴾ و) سالم است (که نه در آینده در او عیبی خواهد بود، این حاصل لفظ ﴿السَّلَـٰم﴾ است کذا فی الکبیر) امان دهنده (به بندگانش از امور ترسناک و) نگهدارنده (که نمی‌گذارد تا بر آنان آفتی برسد، و اگر آفتی رسیده است آن را می‌زداید) غالب است، جبران کننده خرابی است، باعظمت است الله تعالیٰ (مقامش این‌که) پاک است از شرک کردن مردم،

اوست معبود (برحق) آفریننده و صحیح سازنده (که هر چیزی را با حکمت می‌سازد) تصویر کشنده دارای نامهای خوب (که بر صفات خوب دلالت دارند) همه چیز او را (چه به زبان حال یا مقال چه) در آسمانها و (چه) در زمین به پاکی (تقدیس) یاد می‌کنند، و اوست غالب باحکمت (پس بجا آوردن دستورات چنین ذات با عظمتی، لازم و بی‌نهایت ضروری است.)

معارف و مسایل

پس از بیان احوال و برخورد کفّار اهل کتاب و مشرکان و منافقان و سزای آنها در دنیا و آخرت که از آغاز سوره‌ی «حشر» بیان گردید اکنون تا آخر سوره‌ی برای مؤمنان تنبیه و راهنمایی است، تا باید بر اعمال صالح پایبند و استوار بمانند.

در نخستین آیه از آیات فوق الذّکر با بلاغت خاصّی دستور به تفکّر در آخرت و آماده سازی برای آن آمده است، اوّلاً فرمود:

﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ ٱتَّقُوا۟ ٱللَّهَ وَلْتَنظُرْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ﴾ یعنی ای ایمانداران را از خدا بترسید و هر یکی از شما باید بیندیشد که پیشاپیش برای آخرت چه چیزهایی فرستاده است.

به چند امر باید در اینجا توجّه شود: اوّل این‌که، از قیامت با لفظ «غد» تعبیر شده است که معنای آن فردا می‌باشد، که به دو چیز اشاره دارد: اوّل این‌که کلّ دنیا در مقابله‌ی آخرت چنان کوتاه و مختصر است که با توجّه به آخرت گویا روزی بیش نیست، و به اعتبار حساب نور همین نسبت هم مشکل است؛ زیرا آخرت دایمی است و نهایت و انقطاعی ندارد، و عمر جهان بشری چندین هزار سال گفته شده است، و اگر از بدو آفرینش آسمان و زمین حساب بشود، چندین صد هزار می‌باشد، که باز هم مدّتی محدود است، که با غیر محدود و لامتناهی هیچ گونه نسبتی ندارد.

در بعضی روایات حدیث آمده است که: «**الدنیا یوم و لنا فیه صوم**» تمام دنیا روزی است که ما در آن روزه هستیم، و اگر بیندیشیم چه از آغاز آفرینش انسان محاسبه شود، و چه از بدو آفرینش آسمان و زمین، هر دو برای یک فرد انسان اهمّیّتی ندارند؛ زیرا دنیای هر فردی مدّت عمر اوست که در قبال آخرت بسیار کوتاه است، و اندازه گیریش برای هر کس ممکن است.

اشاره‌ی دوم در اینجا یقینی بودن قیامت است؛ یعنی چنان‌که بعد از امروز آمدن فردا امر یقینی است که در آن هیچ گونه شک و تردیدی نیست، هم چنین پس از دنیا وقوع قیامت و آخرت، نیز امر یقینی می‌باشد.

اشاره‌ی سوم این‌که قیامت بسیار قریب است، هم چنان‌که بعد از امروز فردا زیاد دور نیست، خیلی نزدیک فهمیده می‌شود، هم چنین پس از دنیا قیامت بسیار نزدیک است.

قیامت بر دو قسم است: یکی قیامت کبریٰ که در اثر آن تمام کاینات از بین می‌رود، و اگر چه این قیامت هم بعد از چندین صدها هزار سال واقع می‌شود باز هم، در قبال آن مدّت قیامت، بسیار نزدیک است.

دوم قیامت صغریٰ است که با موت هر انسانی برای او واقع می‌شود، چنان که گفته شده است: «**من مات قامت قیامته**» یعنی چون هر کسی مُرد قیامت او برپا شد؛ زیرا از قبر آثار عالم آخرت شروع می‌شوند، و نمونه‌هایی از ثواب و عذاب نمودار می‌گردند؛ زیرا مثال عالم قبر که به آن عالم برزخ نیز گفته می‌شود، مانند محل انتظار دنیوی است که برای واگن‌های اعلیٰ و ادنی قطار، مختلف می‌باشد، پس انتظارگاه مجرمان، زندان می‌باشد که از آن هر شخصی می‌تواند پایه و مقام خود را متعیّن کند؛ لذا با مردن هر کسی قیامت او برپا می‌شود، و مردن انسان را خداوند آن چنان معمّایی قرار داده است که بزرگترین فیلسوفان جهان هم نمی‌توانند

وقت یقینی آن را متعیّن کنند، بلکه هر آن و هر وقت خطر آن، انسان را تهدید می‌کند، که شاید در ساعتی آینده حیات او پایان یابد، بویژه در این وقایع برق آسا، سکته‌ی قلبی، امر روز مرّه‌ای قرار گرفته است.

خلاصه این‌که قیامت را در این آیه با عبارت «غد» یاد نموده انسان بی‌فکر را متنبّه ساخته است که نباید قیامت را خیلی دور پندارد، بلکه آن مانند فردا خیلی نزدیک است، ممکن است که از فردا هم زودتر فرا رسد.

امر دوم قابل توجّه، در این آیه، این است که حق تعالیٰ انسان را دعوت به فکر نموده است که بیندیشد که چه توشه و سامانی برای قیامت که چون فردا یقینی و بسیار نزدیک است، پیشاپیش فرستاده است. از این معلوم می‌شود که وطن و جای اصلی انسان قیامت و سکونت او در دار دنیا به صورت مسافرتی است، و جهت اقامت در وطن دایم مقدار وسایل و سامان از اینجا باید تهیّه و پیش فرستاد، و هدف اصلی از این سفر انسان، این است که در اینجا چند روزی اقامت نموده، مقداری کسب کند، و سپس آن را به سوی وطن آخرت پیشاپیش بفرستد، و این نیز روشن است که از اینجا وسایل دنیا و ثروت و مال را نمی‌توان به آنجا فرستاد، فقط یک صورتی برای فرستادن به آنجا باقی است، که روش انتقال مال از کشوری به کشور دیگر این است که انسان پول خود را در بانک این کشور، بسپارد و دسته‌چک بگیرد تا در بانک آن کشور، آن را دریافت نماید، همین صورت در باره‌ی آخرت نیز هست که آنچه در اینجا در راه خداوند و عمل کردن به احکام او صرف شود، همه‌ی آنها در بانک دولت آسمان جمع می‌شوند و چک آنجا به صورت ثواب برای او نوشته می‌شود، و به محض ورود به آنجا تحویل او می‌گردد.

و لفظ: ﴿مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ﴾ عام و شامل نیک و بد می‌باشد هر کسی که اعمال نیک جلوتر فرستاده است، چک آخرت به صورت ثواب به او حواله

می‌گردد، و کسی که اعمال بد فرستاده است، برای او جرم منظور می‌گردد؛ سپس لفظ ﴿أَتَّقُوا اللَّهَ﴾ اعاده شده است که می‌تواند برای تأکید باشد، و نیز می‌تواند مراد آن، همان باشد که در خلاصه‌ی تفسیر بیان گردید، که مراد از جمله‌ی ﴿أَتَّقُوا اللَّهَ﴾ اوّل اهمّیّت دادن به فرایض و واجبات است، و مراد از جمله‌ی دوم ﴿أَتَّقُوا اللَّهَ﴾ اهمّیّت دادن به اجتناب از معاصی و گناهاهاست، و نیز امکان دارد که با ﴿أَتَّقُوا اللَّهَ﴾ اول، دستور داده شود که با انجام اعمال و احکام خداوندی، وسایل و سامانی برای قیامت بفرستید و با ﴿أَتَّقُوا اللَّهَ﴾ دوم هدایت به این باشد که وسایلی راکه به سوی قیامت می‌فرستید، متوجّه باشید چنان نباشند که به‌درد آنجا نخورند، مانند این‌که اعمال صالح باشد امّا به علّت عدم اخلاص و عدم ارضای خداوند و یا برای دریافت شهرت و نام و ریا و یا اغراض نفسانی دیگر فاسد بگردند، و یا صورتاً عبادت باشد امّا در دین ثبوتی نداشته باشند، مانند بدعات.

پس خلاصه‌ی ﴿أَتَّقُوا اللَّهَ﴾ دوم، این‌که برای آخرت تنها صورت توشه کافی نیست، بلکه دقّت باید داشته باشید، توشه‌ای بفرستید که فاسد نباشند و به درد آنجا بخورند.

﴿فَأَنسَـٰهُمْ أَنفُسَهُمْ﴾ یعنی آنانی که خدا را فراموش کردند در حقیقت خود را فراموش کرده‌اند، که متوجّه نفع و زیان خود نمی‌باشند.

﴿لَوْ أَنزَلْنَا هَـٰذَا الْقُرءَانَ عَلَىٰ جَبَلٍ﴾ این تمثیلی است که اگر قرآن بر چیزهای سختی مانند کوهها نازل می‌شد، و به آنها مانند انسان فهم و شعوری داده می‌شد، آنها در برابر با عظمت قرآن، سر خم می‌کردند؛ بلکه ریز ریز می‌شدند، ولی انسان چنان در غرض ورزی و خودپرستی مبتلاست، که شعور طبیعی خودرا هم‌از دست‌داده وازقرآن متأثّرنمی‌شود؛ گویا این یک مثال فرضی است که اگر در کوهها شعوری وجود می‌داشت.

بعضی فرموده‌اند که به عقل و نقل ثابت است که در کوهها و درختها و

تمام اشیای جهان شعور و ادراک وجود دارد، لذا این مثال به‌طور فرض هم محال نیست؛ بلکه واقعیت و حقیقت دارد[۱]. پس از جایگزین نمودن فکر آخرت و عظمت قرآن در ذهن انسان، با ذکر چند صفات کمال خداوندی در آخر سوره‌ی به پایان رسید.

﴿عَـٰلِمُ ٱلْغَيْبِ وَٱلشَّهَـٰدَةِ﴾ یعنی خداوند متعال به تمام حاضر و غایب و نهان و آشکار داناست. ﴿ٱلْقُدُّوسُ﴾ به ضم قاف آن ذاتی است که از هر عیب پاک و از هر چه مناسب به شانش نباشد، مبّرا باشد. ﴿ٱلْمُؤْمِنُ﴾ هرگاه این لفظ در حق انسان به کار برود معنایش ایماندار و تصدیق کننده کلام خدا و رسول می‌باشد، و هرگاه این لفظ برای خدا مستعمل شود، چنان‌که در اینجا آمده است، پس معنایش امان دهنده می‌باشد[۲]. یعنی اوست امان دهنده از عذاب و مصایب به هر کسی که به خدا و رسول ایمان آورده است.

﴿ٱلْمُهَيْمِنُ﴾ معنای آن نگهبان است[۳]، در قاموس آمده است که «هَمَنَ تَهْمِنُ» به معنای ملاحظه و نگرانی می‌آید[۴]. ﴿ٱلْعَزِيزُ﴾ به معنای قوی. ﴿ٱلْجَبَّارُ﴾ صاحب جبروت و عظمت و نیز امکان دارد که از «جبر» مشتق باشد. که به معنای بستن جبیره روی استخوان شکسته می‌آید؛ بنابر این جبیره به آن پارچه و چوب و غیره گفته می‌شود که برای درست و راست کردن استخوان شکسته روی آن می‌بندند، پس معنای این لفظ چنین است که او اصلاح و درست کننده‌ی هر چیز شکسته و ناکار آمد، است[۵].

﴿ٱلْمُتَكَبِّرُ﴾ از تکبّر و آن از کبریا مشتق است به معنای بزرگی؛ هر بزرگی در حقیقت مختص به خداست که در هیچ چیز به هیچ کس نیازمند و محتاج نیست؛ زیرا کسی که محتاج باشد نمی‌تواند بزرگ باشد، لذا به کار

---

۱ - مظهری.
۲ - کما قاله ابن عباس.
۳ - کذا قال ابن عباس و مجاهد و قتاده.
۴ - مظهری.
۵ - مظهری.

بردن این لفظ در حقّ دیگران عیب و گناه است. چرا که بدون حصول بزرگی واقعی ادّعای آن دروغ است، و نیز ادّعای شراکت در صفت خاص آن ذاتی است که در حقیقت از همه بزرگتر و بی‌نیاز است، لذا این کلمه‌ی ﴿ٱلْمُتَكَبِّرُ﴾ برای خداوند صفت کمال و برای دیگران ادّعای دروغی است.

﴿ٱلْمُصَوِّرُ﴾ به معنای نگارنده‌ی صورت؛ خلاصه این‌که خداوند به تمام مخلوقات صورت و شکل خاصی عنایت فرموده است که به سبب آن از همدیگر ممتاز و شناخته می‌شوند، هم چنین مخلوقات آسمان و زمین با صورتهای خاص خود شناخته می‌شوند، باز در تقسیم انواع و اصناف و امتیاز شکل و صورت هر نوع و صنف، سپس امتیاز شکل مرد و زن در نوع انسان، باز امتیاز در صورتهای تمام مردان و زنان که میلیاردها انسان در جهان آفریده شده است، و صورت هیچ‌کدام با صورت دیگری چنان شباهتی ندارد که کاملاً از هم ممتاز و جدا نگردد؛ این کمال قدرت، تنها مختص به ذات یگانه حق جلّ شأنه است که در آن هیچ شریکی ندارد، چنان که برای غیرالله جایز نیست که تکبّر کند؛ زیرا کبریایی صفت خاص خداست. هم چنین تصویر سازی هم برای غیرالله جایز نیست، که این هم نوعی از ادّعای عمل شرکت در صفت خاص اوست.

﴿لَهُ ٱلْأَسْمَآءُ ٱلْحُسْنَىٰ﴾ یعنی خداوند نامهای خوبی دارد که در قرآن کریم تعداد آنها متعین نشده است، ولی در احادیث صحیح تعداد آنها نود و نه (۹۹) آمده است که ذکر آنها در حدیث ترمذی یک جا آمده است، و بسیاری از علما برای آنها کتابهای مستقلّی نگاشته‌اند؛ رساله‌ی کوچکی از این حقیر نیز به نام «اسماء حسنیٰ» در ابتدای «مناجات مقبول» به چاپ رسیده است.

﴿يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِى ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ﴾ تحقّق این تسبیح به زبان حال روشن است؛ زیرا صورتها و ساخت‌های عجیب و غریبی که در تمام

مخلوقات به ودیعه نهاده شده، همه به زبان حال به حمد و ثنای آفریدگار خود مشغول‌اند، و امکان دارد که مراد از آن تسبیح حقیقی باشد؛ زیرا تحقیق از این قرار است که تمام اشیای عالم مناسب به وضع خویش، عقل و شعوری دارند، و نخستین مقتضای عقل و شعور، شناخت پروردگار خویش و سپاسگزاری اوست؛ بنابر این، هر چیز فی‌الواقع تسبیح می‌گوید، و هیچ بعید به نظر نمی‌رسد اگر چه ما نتوانیم تسبیح آنها را با گوش بشنویم، از اینجاست که قرآن کریم در آیه‌ی ۴۴ از سوره‌ی «اسراء» فرموده است که: ﴿**وَ لَـٰكِن لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيْحَهُم**﴾ یعنی شما تسبیح آنها را نمی‌شنوید و نمی‌فهمید.

فواید و برکات آیات آخر سوره‌ی حشر

در ترمذی از معقل بن یسار روایت است که رسول‌کریمﷺ، فرمود: هر کسی که هر صبح سه بار «**اعوذ بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم**» را بخواند و سپس سه آیه آخر سوره‌ی «حشر» از ﴿**هُوَ اللّٰهُ الَّذِى لَاۤ إِلَـٰهَ إِلَّا هُوَ**﴾ را تا آخر سوره بخواند، خداوند متعال هفتاد هزار فرشته مقرّر می‌نماید که تا شام برای او دعای رحمت بخوانند و اگر او در این روز فوت کند به مقام شهادت نایل می‌گردد. و هر کسی که هنگام شام آنها را تا سه بار بخواند به همین درجه نایل می‌آید[1].

تمت بعون الله تعالیٰ سبحانه و حمده سورة الحشر لعاشر جمادی الاولیٰ سنه ۱۳۹۱ھ ضحیٰ یوم الاحد و یتلوها انشاءالله تعالیٰ سورة الممتحنه.

و قد تمت الترجمة لاحدیٰ والعشرین من صفر سنه ۱۴۱۰ھ قبل صلوة العشاء و نرجو من الله أن یوفقنا لاتمام ترجمة باقی السور انشاءالله العزیز و ما ذلك علی الله بعزیز.

***

---

۱ - مظهری.

سورة الممتحنة

سورة الممتحنة مدنية و هی ثلٰث عشرة آية و فيها ركوعان

سوره‌ی ممتحنه درمدینه نازل شده ودارای سیزده آیه ودو رکوع می‌باشد

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

شروع به نام خدایی که بی‌حدمهربان وبی‌نهایت رحیم است

يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّى وَ عَدُوَّكُمْ أَوْلِيَآءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِم

ای ایمانداران نگیرید دشمنان مرا و دشمنان خودتان را دوست، پیام می‌فرستید به آنها

بِالْمَوَدَّةِ وَ قَدْ كَفَرُوا بِمَا جَآءَكُم مِنَ ٱلْحَقِّ يُخْرِجُونَ ٱلرَّسُولَ

به‌دوستی، وآنها منکرشده‌اند ازآنچه آمد پیش شما دین برحقی، بیرون می‌رانند رسول را

وَ إِيَّاكُمْ أَن تُؤْمِنُوا بِاللهِ رَبِّكُمْ إِن كُنتُمْ خَرَجْتُمْ

وشمارا، بر این‌امرکه شما قبول دارید خدا را که پروردگار شماست اگرشما بیرون آمده‌اید

جِهَـٰداً فِى سَبِيلِى وَٱبْتِغَآءَ مَرْضَاتِى تُسِرُّونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ

برای جهاد در راه من، وبرای رضاجویی من، در نهان می‌فرستید به‌سوی آنهاپیام دوستی

وَ أَنَا أَعْلَمُ بِمَآ أَخْفَيْتُمْ وَ مَآ أَعْلَنتُمْ وَ مَن يَفْعَلْهُ

ومن بهتر می‌دانم، آنچه‌شما پنهان‌می‌کنید وآنچه آشکارمی‌کنید وهرکس‌که بکنداین‌کار را

مِنكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَآءَ ٱلسَّبِيلِ ﴿١﴾ إِن يَثْقَفُوكُمْ يَكُونُوا لَكُمْ أَعْدَآءً وَ

از شما، او گم شده از راه راست. اگر شما در دست آنهاییفتید می‌شوند، برای شما دشمن و

يَبْسُطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ وَ أَلْسِنَتَهُم بِالسُّوءِ وَ وَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ ﴿۲﴾
دراز می‌کنند برشما دست وزبان خودرا به‌بدی، ومی‌خواهند که به‌نحوی شما منکرباشید.

لَن تَنفَعَكُمْ أَرْحَامُكُمْ وَ لَا أَوْلَٰدُكُمْ يَوْمَ ٱلْقِيَٰمَةِ يَفْصِلُ بَيْنَكُمْ
هرگز به درد شما نمی‌خورند قبیله و اولاد شما در روز قیامت، او فیصله می‌کند میان شما،

وَ ٱللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿۳﴾ قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِىٓ إِبْرَٰهِيمَ
و خداوند به آنچه شما می‌کنید بیناست. شما باید بروید به راه خوب ابراهیم

وَٱلَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَءَٰٓؤُا مِنكُمْ وَ مِمَّا تَعْبُدُونَ
و همراهان او، وقتی که گفتند به قوم خود، ما بیزاریم از شما و از آنچه شما می‌پرستید

مِن دُونِ ٱللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَ بَدَا بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمُ ٱلْعَدَٰوَةُ وَٱلْبَغْضَآءُ أَبَدًا
غیر از خدا، منکر شدیم از شما و ظاهر شد میان ما و شما دشمنی و بغض برای همیشه،

حَتَّىٰ تُؤْمِنُوا بِٱللَّهِ وَحْدَهُۥٓ إِلَّا قَوْلَ إِبْرَٰهِيمَ لِأَبِيهِ
تا این که شما ایمان بیاورید به خدای یگانه، مگر گفته‌ی ابراهیم به پدرش که

لَأَسْتَغْفِرَنَّ لَكَ وَ مَآ أَمْلِكُ لَكَ مِنَ ٱللَّهِ مِن شَىْءٍ رَّبَّنَا
من‌می‌خواهم آمرزش برای‌تو، واختیار ندارم به‌نفع تو از دست خدا چیزی را، پروردگارا ما

عَلَيْكَ تَوَكَّلْنَا وَ إِلَيْكَ أَنَبْنَا وَ إِلَيْكَ ٱلْمَصِيرُ ﴿۴﴾ رَبَّنَا
بر تو اعتماد کردیم و به سوی تو رجوع کردیم و به سوی تو است بازگشت ما. پروردگارا

لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِّلَّذِينَ كَفَرُوا وَٱغْفِرْ لَنَا رَبَّنَآ إِنَّكَ أَنتَ ٱلْعَزِيزُ ٱلْحَكِيمُ ﴿۵﴾
نیاز ما بر ما کفار را و بیامرز ما را پروردگارا، تویی غالب با حکمت.

لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِيهِمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا ٱللَّهَ وَٱلْيَوْمَ ٱلْأَخِرَ وَ مَن
همانابرای‌شمادرموردآنان‌سرمشق‌خوبی‌است‌برای‌کسانی‌که‌امیدداربه‌خداوروزقیامت،وهرکسی

﴿يَتَوَلَّ فَإِنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلْغَنِيُّ ٱلْحَمِيدُ ﴿٦﴾﴾
روی بگرداند پس خداوند اوست بی‌نیاز ستوده.

خلاصه‌ی تفسیر

ای ایمانداران! شما دشمنان مرا و دشمنان خودتان را دوست نگیرید که با آنها اظهار دوستی کرده باشید، (اگر چه در دل دوستی نداشته باشید، ولی چنین برخورد دوستانه هم نباید داشته باشید) در حالی که آنان دین حق را که در نزد شماست، انکار می‌کنند، (که از این دشمنی آنان با خدا که در آیه با لفظ ﴿عَدُوِّی﴾ بیان شده است معلوم گردید) رسول خداﷺ و شما را بدین جهت که به پروردگار خود ایمان آورده‌اید، وادار به ترک وطن کرده‌اند (این بیان لفظ ﴿عَدُوَّكُمْ﴾ است، یعنی آنها تنها دشمن خدا نیستند، بلکه دشمن شما هم هستند، خلاصه این‌که با چنین اشخاص، دوستی برقرار نکنید) اگر شما به خاطر جهاد در راه من و جهت رضاجویی من (از خانه‌های خود) بیرون آمده‌اید، (دوستی با کفّار که نتیجه‌ی اندیشه خشنودی گردانیدن آنهاست، با رضاجویی خدا و اعمال مناسب با آن، منافات دارد) شما با آنها در نهان، صحبتهای دوستی می‌کنید (اوّلاً برقرار نمودن دوستی با آنها، زشت است، باز فرستادن پیام مخفی که علامت تعلّق و رابطه‌ی خصوصی است، بدتر است،) در حالی که من بهتر می‌دانم آنچه را که شما در نهان و آشکار انجام می‌دهید، (مانند موانع دیگر که ذکر گردید، این هم باید مانع از دوستی با آنها باشد؛ زیرا خداوند از هر چیز آگاه است) و (سپس در خصوص این عمل، وعیدی بیان می‌فرماید که) هر کسی که از شما چنین بکند، او از راه راست منحرف شده است، (و سرانجام گمراهان معلوم است، سپس دشمنی آنها بیان می‌گردد، که آنان چنان با شما دشمن هستند که) اگر به شما دسترسی پیدا کنند، (فوراً) اظهار عداوت خواهند

کرد، و (آن اظهار عداوت این‌که) با بدی (و اضرار) دست و زبان دراز می‌کنند (این اضرار دنیوی است) و (ضررهای دینی این‌که) آنها آرزو دارند که شما کافر باشید (پس چنین اشخاصی، کجا شایسته‌اند که با آنها دوستی برقرار شود، و اگر شما با برقرار نمودن چنین دوستی در فکر اهل و عیال خود هستید، باید نیک بدانید که) خویشاوندان و اولاد شما در روز قیامت (هیچ) به دردتان نخواهند خورد، (و فقط) خداست که در میان شما قضاوت می‌کند، و الله است که تمام اعمال شما را کاملاً می‌بیند، (پس نسبت به هر عمل درستی قضاوت می‌نماید، لذا اگر اعمال شما موجب سزا باشد، پس ارحام و اولاد نمی‌توانند شما را از آن سزا نجات بدهند، پس با ملاحظه‌ی آن، تخلّف از حکم خداوند چقدر بد تمام می‌شود، از این، بیشتر واضح گردید که اموال هم قابل ملاحظه نیستند، سپس برای وادار نمودن به حکم مذکور، داستان حضرت ابراهیم علیه السلام، را بیان می‌فرماید که) برای شما در ابراهیم علیه السلام، و کسانی که (در ایمان و اطاعت) با او شریک بوده‌اند، الگوی عمده‌ای هست، (در چنین مواردی باید چنان با کفّار عمل کرد که حضرت ابراهیم علیه السلام، و پیروان او کردند) وقتی که آنان (در اوقات مختلف) با قوم خود گفتند، که ما از شما و آنچه شما بجز از خدا می‌پرستید، بیزار هستیم، (اوقات مختلف به این خاطر گفته شد که چون اوّلین باری که حضرت ابراهیم این سخن را با قوم گفت، کاملاً تنها بود، سپس هر کس با او همراه می‌شد با کفّار قطع رابطه می‌کرد. در آینده این بیزاری بیان می‌گردد، که) ما از (عقاید و عبادت معبودهای) شما بیزار هستیم، (این تبرّی به اعتبار عقیده است) و (بیزاری به اعتبار معاملات و برخورد این‌که) بین ما و شما برای همیشه دشمنی و بغض (بیش از پیش) ظاهر شد؛ (زیرا مبنای عداوت اختلاف عقیده است، لذا چون این بیشتر روشن شد عداوت هم بیشتر ظاهر می‌شود، عداوت و بغض باهم قریب المعنی هستند و آوردن هر دو باهم به

جهت تأکید است، و این عداوت بین ما و شما برای همیشه باقی خواهد ماند) تا این‌که شما به خدای واحد ایمان بیاورید (خلاصه این‌که حضرت ابراهیم علیه السلام، و پیروان او، به‌طور علنی روابط خود را با کفّار قطع کردند) امّا از حضرت ابراهیم علیه السلام، نسبت به پدرش این سخن بود که (به ظاهر او با پدرش محبّت و دوستی داشت؛ زیرا گفت) من برای تو آمرزش می‌خواهم و من برای شما در بارگاه خداوندی (بیش از استغفار) هیچ نوع اختیاری ندارم (تا خواسته‌ام را بقبولانم، و یا باوجود این‌که شما ایمان ندارید، بتوانم شما را نجات بدهم. مقصود این‌که حضرت ابراهیم فقط این را گفته بود که: ﴿لَأَسْتَغْفِرَنَّ لَكَ﴾ ولی بعضی از شما آن را مطلق استغفار تصوّر نمودند، در صورتی که معنای آن در اینجا چیز دیگری می‌باشد، یعنی در حق او چنین دعا کرد که او ایمان بیاورد تا مستحقّ مغفرت قرار بگیرد، و برای اینگونه دعاکردن همه اجازه دارند؛ زیرا آن با قطع رابطه تضادی ندارد، ولی با توجّه به صورت ارتباط و با در نظر گرفتن معنای ظاهری استغفار، آن را در صورت استثنا قرار داد. این بود گفتگوی حضرت ابراهیم با قومش، سپس مضمون دعای او ذکر شده است که او با کفّار، قطع رابطه نموه در این‌باره به بارگاه خداوند عرض نمود که پروردگارا ما (در رابطه با اعلام برائت و عداوت) بر شما توکّل می‌کنیم و (شما در تمام مشکلات و مهمات از ما کفالت نموده و ما را از گزند دشمنان محفوظ قرار دهید، و نیز در ایمان آوردن) به شما رجوع می‌کنیم و (عقیده داریم که) برگشت (همه) به سوی توست (پس بنابر این اعتقاد، در آنچه ما از کفّار اعلام برائت کردیم، آن را با خلوص کامل بجا آوردیم، که هیچ شایبه‌ای از اغراض دنیوی در آن نبود، و هدف تفاخر هم نیست؛ بلکه عرض حال برای غرض سؤال است و) پروردگارا ما را مورد آزمایش کفّار قرار نده (این که کفّار نتوانند به بهانه‌ی اعلام برائت، بر ما ظلمی روا دارند) و پروردگارا بیامرز گناهان ما را، یقیناً تو

غالب و با حکمت هستی (و هر نوع توان را داری) یقیناً در ایشان (حضرت ابراهیمعليه‌السلام، و پیروانش) برای شما الگوی نمونه‌ای هست یعنی برای کسی که به (حضور عند) الله و (وقوع) قیامت اعتقاد داشته باشد (این عقیده متقاضی آن است که در این رابطه از حضرت ابراهیمعليه‌السلام، پیروی شود) و (در آینده به نحوی دیگر وعید آمده است، که همانگونه که پیش از این در جمله‌ی ﴿**مَن یَفْعَله**﴾ وعیدی آمده بود که) هر کسی که (از این حکم روگردانی کند، پس ضررش به خود او برمی‌گردد؛ زیرا) خداوند متعال کاملاً بی‌نیاز و (از آن جهت که جامع کمالات است) سزاوار حمد می‌باشد.

معارف و مسایل

قسمت ابتدایی این سوره، در حرمت و ممانعت از برگزار کردن روابط و تعلّق، با کفّار و مشرکین است، و برای نزول آن واقعه‌ی خاصی هست.

شأن نزول

در تفسیر قرطبی به اسناد قشیری و ثعلبی منقول است که پس از غزوه‌ی بدر و پیش از فتح مکّه، زن آوازخوانی به نام ساره، به مدینه آمد. رسول خداﷺ، از او پرسید که هجرت نموده و آمده‌ای؟ او گفت: خیر؛ سپس آن‌حضرتﷺ، سؤال نمود که آیا مسلمان شده و آمده‌ای؟ او این را هم انکار نمود، آنگاه آن‌جنابﷺ، از او پرسید که پس برای چه مطلبی آمده‌ای؟ او عرض کرد که: شما در مکّه‌ی مکرّمه از خاندان بزرگی بودید که گذران زندگانی ما از خاندان شما می‌شد؛ اکنون سران قریش در غزوه‌ی بدر کشته شدند و شما به اینجا تشریف آوردید، وضع اقتصادی من رو به وخامت گذاشته است، و من به مشکلات و نیاز شدیدی مواجه شده‌ام، به جهت دریافت کمک پیش شما آمده‌ام.

آن‌حضرت ﷺ، فرمود: تو سرود خوان رسمی مکّه بودی؛ و جوانان مکّه که برای تو پول نثار می‌کردند، کجا رفتند؟ او گفت: بعد از حادثه‌ی بدر (مراسم و جشنهای آنها خاتمه یافت) کسی مرا دعوت نکرد، رسول‌خدا ﷺ به بنی عبدالمطلب ترغیب نمود، تا به او کمک نمایند، و آنان با پول و لباس و غیره کمک کردند و مرخصش نمودند، در این هنگام بود که کفّار قریش از صلح حدیبیه نقض عهد نموده بودند، و رسول خدا ﷺ، تصمیم گرفته بود تا به مکّه حمله کند.

به همین منظور داشت به‌طور نهانی آماده می‌شد. و نیز دعا کرده بود که رازش قبل از وقت، بر اهل مکّه کشف نشود. و از طرفی یکی از مهاجرین اوّلین به نام حاطب بن ابی بلتعه که در اصل ساکن یمن بود، و به مکّه‌ی مکرّمه آمده، سکونت اختیار کرده بود، و در مکّه قبیله و خاندانی نداشت، سپس مسلمان شده و به سوی مدینه هجرت کرده بود؛ امّا اهل و عیالش در مکّه مانده بودند. پس از هجرت رسول‌خدا ﷺ، و عده‌ای از صحابه، مشرکین مکّه به مسلمانانی که در مکّه مانده بودند، اذّیت و آزار می‌رساندند، و آنها را پریشان می‌کردند، آن عدّه از مهاجرین که خویشاوندان‌شان در مکّه بودند، تا حدّی از اهل و عیال آنها نگهداری می‌کردند.

حاطب بااین اندیشه که کسی را ندارد تا از زن و بچه‌های او درنگهداری کند، به خاطر نگهداری از زن و فرزندانش فرصت را غنیمت شمرد که برای اهل مکّه خدمتی کرده باشد، تا آنها از ظلم و ستم نسبت به اهل و عیالش دست بردارند، و او قلباً به یقین می‌دانست که خداوند، رسولش را فاتح خواهد ساخت و با این افشای راز، به او و یا به اسلام هیچگونه صدمه‌ای نخواهد رسید؛ لذا فکر کرد که برای آنها نامه‌ای بنویسد که رسول خدا ﷺ، تصمیم دارند به مکّه هجوم بیاورند، آنها از اهل و عیال او نگهداری خواهند کرد، و این اشتباه از او سرزد و نامه‌ای به صورت محرمانه نوشت و به ساره

داد تا آن را به اهل مکّه برساند[۱]. خداوند در این خصوص به رسول خود وحی فرستاد و اطّلاع داد که اکنون آن زن به محلّ روضه‌ی خاخ رسیده است.

در صحیحین «بخاری و مسلم» از حضرت علی کرّم‌الله وجهه روایت است که رسول‌خداﷺ، به من و ابومرثد و زبیر بن العوام، دستور داد که بر اسبها سوار شده، در تعقیب این زن بروید که در روضه‌ی خاخ به او می‌رسید، و او از طرف حاطب بن ابی بلتعه نامه‌ای برای مشرکین در دست دارد؛ او را دستگیر کنید و نامه را از او بگیرید.

حضرت علی کرّم الله وجهه می‌فرماید که ما مطابق فرمایش‌های آن‌حضرتﷺ، در تعقیب او حرکت کردیم و درست او را در جایی که رسول‌اللهﷺ، خبر داده بود، سوار بر شتری دیدیم، که دارد می‌رود، او را متوقّف نموده و به او گفتیم که نامه را بیرون بیاور، او گفت که نامه‌ای از کسی با خود ندارد، شتر او را نشاندیم و او را بازدید کردیم، ولی نامه‌ای گیر نیامد؛ امّا در دل به یقین می‌دانستیم که سخن رسول‌خداﷺ، اشتباه نیست، او حتماً نامه را در جایی پنهان کرده است. لذا به او گفتیم: که یا نامه را بیرون آرر و اگر نه تو را برهنه خواهیم کرد، وقتی که او دید که راه نجاتی نیست، نامه را از ازارش بیرون آورد.

ما نامه را گرفته در خدمت رسول‌خداﷺ حاضر شدیم، حضرت عمر به محض این‌که از واقعه اطّلاع یافت، عرض کرد که یا رسول‌الله این شخص نسبت به خدا و رسول الله و سایر مسلمانان، خیانت کرده است، که راز ما را برای کفّار نوشته است؛ اجازه بفرما تا سر او را قطع کنم، رسول خداﷺ، از حاطب بن ابی بلتعه پرسید که چه چیزی تو را به این کار وا داشت؟ وی عرض نمود که یا رسول الله اکنون هم در ایمان من کوچکترین تفاوتی

---

۱ - قرطبی و مظهری.

حاصل نشده است؛ حقیقت امر این است که به ذهنم رسید که بر اهل مکّه احسانی بکنم تا به زن و بچه‌هایم اذیتی نرسانند؛ زیرا بجز از من بقیه‌ی مهاجرین در آنجا قبیله و خویشاوند دارند، که از اهل و عیال آنها نگهداری می‌کنند.

رسول خداﷺ، با شنیدن سخنان حاطب فرمود: راست می‌گوید چیزی جز خیر در مورد او نگویید، حضرت فاروق اعظمؓ در اثر جوشش ایمان باز هم عرض خود را تکرار نمود، و برای قتل او اجازه خواست.

آن‌حضرتﷺ، فرمود که: مگر او از اهل بدر نیست؟ خداوند تمام شرکت کنندگان غزوه‌ی بدر را مورد مغفرت قرار داده و در باره‌ی آنها وعده دخول جنّت را اعلام نموده است، با شنیدن این، از چشمهای حضرت فاروق اعظمؓ اشک جاری گشت، و عرض کرد که الله و رسول او حقیقت را بهتر می‌دانند[۱].

در بعضی روایات از حاطب بن ابی‌بلتعه این قول نیز نقل شده است که: من به جهت ضرر اسلام و مسلمانان هرگز این کار را نکرده‌ام؛ زیرا به یقین می‌دانستم که فتح از آن شماست، و اگر اهل مکّه اطّلاعی هم بیابند باز هم ضرری به شما نخواهد رسید.

با توجّه به این واقعه، آیات آغازین سوره‌ی «ممتحنه» نازل گردید. و در آنها به مسلمانان آگاهی و هشدار داده شد، که برقرار نمودن هر نوع تعلّق و دوستی با کفّار حرام است.

﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّى وَ عَدُوَّكُمْ أَوْلِيَآءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ﴾ یعنی ای ایمانداران! دشمن من و دشمن خود را دوست قرار ندهید، تا به آنها پیام دوستی بفرستید؛ این به واقعه‌ی فوق‌الذکر اشاره دارد

۱- این روایت در صحیح بخاری کتاب المغازی باب غزوه بدر آمده است، ابن‌کثیر.

که نوشتن چنین نامه‌ای به کفّار، مرادف به پیام دوستی فرستادن برای آنهاست، و در اختیار نمودن عنوان: ﴿عَدُوِّی وَ عَدُوَّکُمْ﴾ به جای کفّار، اشاره‌ای به علّت و دلیل این حکم شده است، که توقّع دوستی از دشمنان خدا و خود، شدیدترین فریب خوردگی است؛ لذا از آن اجتناب ورزید، و نیز اشاره به این شده است که کافر تا زمانی که کافر است نمی‌تواند دوست مسلمانی، تا وقتی که مسلمان است باشد؛ چرا که او دشمن خداست. پس با مسلمان که مدّعی دوستی با خداست چگونه می‌تواند دوست باشد؟!

﴿وَ قَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءَكُم مِّنَ الْحَقِّ يُخْرِجُونَ الرَّسُولَ وَ إِيَّاكُمْ أَن تُؤْمِنُوا بِاللهِ رَبِّكُمْ﴾ مراد از «حق» قرآن یا اسلام است، بعد از بیان کفر که علّت اصلی عداوت آنهاست، عداوت ظاهری آنان را نیز بیان فرمود که آنان شما را با رسولتان از وطن عزیزشان، بیرون راندند، و سبب آن، امری دنیوی نبود؛ بلکه فقط ایمان شما علّت آن بود، پس از این واضح شد که تا وقتی شما مؤمن باشید، آنها نمی‌توانند دوست شما قرار گیرند؛ لذا اشاره به این شد، که هم چنان‌که این تصوّر حاطب که من بر آنها احسان می‌کنم، تا از زن و فرزندانم نگهداری کنند، اشتباه بود؛ زیرا دشمنی آنها با شما به خاطر ایمان است، پس تاوقتی که العیاذ بالله ایمان از شما سلب نگردد، توقّع دوستی از آنها جز فریب، چیزی دیگر نیست.

﴿إِن كُنتُمْ خَرَجْتُمْ جِهَـٰدًا فِي سَبِيلِي وَابْتِغَاءَ مَرْضَاتِي﴾ در اینجا نیز اشاره به این است که اگر هجرت شما، فی‌الواقع برای خدا و رضاجویی او بوده است، پس چگونه می‌توان امید داشت که کافر دشمن خدا، با شما مراعاتی داشته باشد؟!

﴿تُسِرُّونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ وَ أَنَا أَعْلَمُ بِمَا أَخْفَيْتُمْ وَ مَا أَعْلَنتُمْ﴾ در این آیه نشان داد، کسانی که با کفّار در نهان دوستی برقرار می‌کنند چنین نپندارند که این حرکت آنها مخفی می‌ماند؛ زیرا خداوند متعال از همه‌ی کارها و حالات

مخفی و آشکار آنها، آگاه است، چنان‌که خداوند متعال در این واقعه، رسول خود را به وسیله‌ای آگاه کرد و این توطئه را خنثیٰ نمود.

﴿إِن يَثْقَفُوكُمْ يَكُونُوا لَكُمْ أَعْدَآءً وَ يَبْسُطُوٓا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ وَ أَلْسِنَتَهُم بِالسُّوٓءِ﴾ یعنی چنین توقّع داشتن از آنها که باوجود فرصت یافتن، با شما ملاحظه و مراعات می‌کنند، امکان ندارد، بلکه آنها هرگاه بر شما تسلّط بیابند، پس از دست و زبان آنها جز بدی چیز دیگری عاید شما نمی‌گردد.

﴿وَ وَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ﴾ در اینجا به این مطلب اشاره دارد که وقتی شما با آنها دست دوستی دراز می‌کنید، پس دوستی آنها با شما به قیمت ایمان شما تمام می‌شود، و تا وقتی که شما به کفر مبتلا نشوید، آنها هرگز از شما راضی نخواهند شد.

﴿لَن تَنفَعَكُمْ أَرْحَامُكُمْ وَ لَآ أَوْلَـٰدُكُمْ يَوْمَ ٱلْقِيَـٰمَةِ يَفْصِلُ بَيْنَكُمْ وَ ٱللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾ یعنی در روز قیامت خویشاوندی و فرزندان شما به درد شما نخواهند خورد، خداوند در آن روز تمام این روابط را از بین می‌برد، فرزندان از مادر و پدر، مادر و پدر از فرزندان، می‌گریزند، در اینجا بهانه حاطب را رد می‌فرماید که فرزندانی که تو در محبّت آنان گرفتار شده و چنین کاری کردی، بدان که آنها در روز قیامت به درد تو نمی‌خورند، و هیچ رازی از شما از خداوند مخفی و پنهان نمی‌ماند.

در آیات بعدی برای تأیید و تأکید ترک موالات با کفّار، واقعه‌ی حضرت ابراهیم‌علیه‌السلام را ذکر نمود که کل افراد خاندان او مشرک بودند و او از همه‌ی آنها نه تنها اعلام برائت و بیزاری نمود، بلکه اعلام عداوت نموده و نشان داد که تا وقتی شما بر خدای واحد لاشریک، ایمان نیاورید، و از شرک دستبردار نباشید، دیوار بغض و عداوت بین ما و شما حایل خواهد ماند، مقصود آیه‌ی: **﴿قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِيٓ إِبْرَٰهِيمَ (الی) حَتَّىٰ تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحْدَهُۥٓ﴾** همین است.

پاسخ به یک شبهه

در آیات مذکور به مسلمانان دستور داده شد تا به اسوه‌ی حسنه و سنّت حضرت ابراهیم علیه السلام، اقتدا کنند، و از حضرت ابراهیم علیه السلام، ثابت است که او در حق والد مشرک خویش استغفار نموده است، که ذکرش در سوره‌ی «توبه» و غیره آمده است، پس با دستور به پیروی از سنّت ابراهیمی، امکان داشت کسی دچار این شبهه گردد که این دستور شامل دعای مغفرت برای والدین و خویشاوندان مشرک هم می‌باشد. لذا این باید جایز قرار بگیرد، بنابر این، آن را از اتباع اسوه‌ی ابراهیمی مستثنیٰ قرار داده فرمود: که در همه چیز پیروی از اسوه‌ی ابراهیمی لازم است، بجز اقتدا از این فعل، که برای مسلمانان جایز نیست تا برای والدین و خویشاوندان مشرک خود دعای مغفرت کنند. و همین است مقصود آیه‌ی: ﴿**إِلَّا قَوْلَ إِبْرَٰهِيمَ لِأَبِيهِ لَأَسْتَغْفِرَنَّ لَكَ**﴾ و عذر حضرت ابراهیم در سوره‌ی «توبه» بیان گردید، که او برای پدرش قبل از ممانعت، استغفار کرده بود، و یا با این گمان دعای مغفرت نمود که ایمان در قلب او وارد شده است، زمانی که اطّلاع یافت که او دشمن خداست، از او اعلام برائت و دشمنی نمود. کما قال تعالی فی آیه ۱۱۴ سوره «توبه» ﴿**فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ**﴾ و بعضی از حضرات مفسّرین، استثنا ﴿**إِلَّا قَوْلَ إِبْرَٰهِيمَ**﴾ را استثنا منقطع قرار داده‌اند، و حاصلش این که استغفار ابراهیمی برای پدرش، منافی به این اسوه ابراهیمی نیست؛ زیرا او بدان جهت استغفار کرده بود که می‌پنداشت او مسلمان شده است، سپس وقتی که حقیقت آشکار گردید، که او مسلمان نیست، دعای استغفار را ترک نموده اعلام برائت کرد. و چنین عملکردی اکنون هم جایز است که اگر گمان غالب کسی نسبت به کافری این باشد که او مسلمان شده است در استغفار برای او هیچ مضایقه‌ای نیست[۱].

۱- قرطبی.

در خلاصه‌ی تفسیر همین صورت اختیار شده است، والله سبحانه و تعالیٰ اعلم.

عَسَى ٱللَّهُ أَن يَجۡعَلَ بَيۡنَكُمۡ وَ بَيۡنَ ٱلَّذِينَ عَادَيۡتُم مِّنۡهُم مَّوَدَّةً وَٱللَّهُ
امید است‌که قرارداد خدا بین شما و کسانی که با شما دشمن هستند ازآنها، دوستی، وخدا

قَدِيرٌ وَٱللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿۷﴾ لَا يَنۡهَىٰكُمُ ٱللَّهُ عَنِ ٱلَّذِينَ
می‌تواندهرکاربکند، وخداوند بخشنده‌ومهربان است. الله شما را منع نمی‌کند از کسانی‌که

لَمۡ يُقَٰتِلُوكُمۡ فِي ٱلدِّينِ وَ لَمۡ يُخۡرِجُوكُم مِّن دِيَٰرِكُمۡ أَن تَبَرُّوهُمۡ وَ
باشما نجنگیدند درباره دین، وبیرون نراندند شمارا از خانه‌هایتان که نیکی کنید با آنها، و

تُقۡسِطُوٓاْ إِلَيۡهِمۡ إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلۡمُقۡسِطِينَ ﴿۸﴾ إِنَّمَا يَنۡهَىٰكُمُ ٱللَّهُ عَنِ
به انصاف رفتار کنید، یقیناً خدا می‌خواهد انصاف کنندگان را. الله منع می‌کند شما را از

ٱلَّذِينَ قَٰتَلُوكُمۡ فِي ٱلدِّينِ وَ أَخۡرَجُوكُم مِّن دِيَٰرِكُمۡ وَ
کسانی که با شما جنگ کرده‌اند در باره‌ی دین، و بیرون رانده‌اند شما را از خانه‌هایتان، و

ظَٰهَرُواْ عَلَىٰٓ إِخۡرَاجِكُمۡ أَن تَوَلَّوۡهُمۡ وَ مَن يَتَوَلَّهُمۡ
شریک شده‌اند بر اخراج شما، که با آنها دوستی بکنید، و هر کسی که با آنها دوستی بکند

فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلظَّٰلِمُونَ ﴿۹﴾
آنها هستند گناهکار.

خلاصه‌ی تفسیر

(چون احتمال داشت با شنیدن لفظ عداوت، مسلمانان پریشان باشند، و از قطع روابط خویشاوندی بطور فطری رنجیده شوند؛ لذا در مقام بشارت و در بعد پیشگویی می‌فرماید که) از خدا امید می‌رود (این وعده‌ای

از جانب اوست) که در میان شما و کسانی که شما با آنها عداوت دارید، دوستی برقرار کند، (اگر چه آن دوستی با بعضی از آنها باشد، یعنی آنها را مسلمان بگرداند تا دشمنی آنها به دوستی تبدیل گردد) و (آن را چندان بعید ندانید؛ زیرا) الله بسیار قادر است،) چنان‌که در روز فتح مکّه بسیاری با میل خود مسلمان شدند، مقصود این‌که اوّلاً اگر قطع رابطه برای همیشه می‌بود، باز هم به جهت مأمور به بودنش، واجب العمل بود، چه برسد به این که تا مدّت کوتاهی است، و سپس به علّت مشارکتشان در ایمان، دوستی و تعلّق به دستور سابق باز می‌گردد، پس جای پریشانی نیست،) و (اگر کسی تاکنون در این حکم دچار اشتباهی شده و حالا توبه کرده است، باید دانست که) خداوند (برای او) بسیار غفور و رحیم است (تا اینجا نسبت به حکم برقراری روابط دوستی، بیان فرمود که قطع آن واجب است، سپس حکم تعلّقات محسنانه را مفصّلاً بیان می‌فرماید، که) الله تعالیٰ شما را از بجا آوردن احسان و برخورد با انصاف، با کسانی که در باره‌ی دین با شما جنگ نکرده و شما را از خانه‌هایتان بیرون نرانده‌اند، منع نمی‌کند، (مراد از آن، آن دسته از کفّار است که ذمّی و یا مصالح باشند، یعنی برخورد محسنانه با آنها جایز است، امّا در برخورد منصفانه با عدل و انصاف، ذمی یا مصالح بودن، شرط نیست؛ بلکه آن با هر کافری حتی با حیوانات هم واجب است، و مراد از عدل و انصاف در این آیه، برخورد محسنانه است؛ بنابر این، آن به مصالحین اختصاص داده شد که) الله تعالی با اهل انصاف محبّت دارد (البتّه) از دوستی (یعنی برّ و احسان) نمودن با کسانی منع می‌کند که در خصوص دین، با شما جنگ کرده‌اند، (چه بالفعل و چه بالعزم) و شما را از خانه‌های‌تان بیرون رانده‌اند، و یا (اگر شما را بیرون نرانده‌اند امّا) در بیرون راندن شما (به دیگران) کمک کرده‌اند، (با آنان شرکت نموده‌اند، چه در عمل شریک آنان قرار گرفته‌اند، و یا به کمک کردن تصمیمی داشته‌اند، این

شامل تمام آن کفّار می‌باشد که با مسلمانان عهد و پیمانی ندارند، لذا با آنان به برّ و احسان برخورد کردن جایز نیست، بلکه جنگ و مقابله با آنها مطلوب است) و کسی که با چنین اشخاصی به دوستی (نیکی و احسان) برخورد کند پس آنها گناهکارند.

معارف و مسایل

در آیات گذشته حرمت و ممانعت برقرار نمودن روابط دوستی با کفّار، با شدّت بیان گردید؛ اگر چه آن کفّار در خویشاوندی و قرابت، بسیار نزدیک باشد، صحابه‌ی کرام در اجرای احکام خدا و رسول، نه به خواهش ذاتی خویش اعتنا و توجّهی می‌کردند، و نه به خواهش‌های خویشاوندان و نزدیکان، که در نتیجه، خانه به خانه این صورت پدید آمد، که پدر مسلمان و پسر کافر و یا برعکس، ولی رابطه‌ی دوستی بین آنها قطع شده بود، روشن است که چنین برخورد طبعاً و فطرتاً سنگین و ناگوار می‌باشد، بنابر این خداوند در آیات یاد شده پیشگویی فرمود که به زودی این مشکل آسان خواهد شد.

در بعضی از روایات حدیث آمده است که هرگاه بنده‌ای به خاطر خشنود گردانیدن خدا یکی از محبوبات خود را رها کند، بسا اوقات خداوند آن را حلال گردانیده به او باز می‌گرداند، و بسا اوقات چیز بهتری به او می‌دهد.

در این آیات خداوند به این اشاره فرموده است: کسانی که امروز بر کفر قرار گرفته‌اند و از آن جهت میان شما و آنها دشمنی وجود دارد، به زودی خداوند آن عداوت را به دوستی مبدّل خواهند فرمود. مقصود این‌که آنها را موفق می‌گرداند تا ایمان بیاورند، و روابط فیمابین شما و آنها را تازه همواره می‌کند.

ظهور این پیشگویی به هنگام فتح مکّه چنین به‌وقوع پیوست که جز

کفّار مقتول بقیه کلاً مشرّف به اسلام شدند[۱]. بیان آن در آیه‌ی دوم سوره‌ی «نصر» چنین آمده است: ﴿يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللهِ أَفْوَاجاً﴾ آنها دسته دسته با تعداد کثیری در دین اسلام داخل می‌شوند و هم چنین شد.

در صحیح «بخاری» از حضرت اسماء بنت ابی‌بکرالصدیق روایت است که مادر او در حال کفر از مکّه به مدینه آمد، (در مسند امام احمد آمده است که این واقعه زمانی بود که پس از غزوه‌ی حدیبیّه با قریش صلح و پیمانی برقرار گردید، و نام مادر او قبیله بود، و او برای دخترش اسماء هدایایی همراه داشته وارد مدینه گردید، ولی حضرت اسماء از قبول نمودن هدایای وی سر باز زد؛ مگر این‌که رسول خداﷺ، اجاز بفرماید، حتّی بدون اجازه آن‌حضرتﷺ، نگذاشت وارد خانه‌ی او بشود) الغرض حضرت اسماء در محضر رسول خداﷺ، عرض نمود که مادرم جهت دیدار آمده است؛ امّا هنوز کافر است؛ لذا بفرما که من با او چگونه برخورد وسلوک بکنم؟

آن‌حضرتﷺ، فرمود: با مادرت صله رحمی بجا بیاور، و با او با نیکویی رفتار کن، سپس بر این واقعه این آیات نازل گردیدند که: ﴿لَا يَنْهَـٰكُمُ اللهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَـٰتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ﴾ در بعضی روایات آمده است که حضرت ابوبکر صدّیق مادر اسماء (قبیله) را در زمان جاهلیّت طلاق داده بود، در حالی که اسماء در شکم او بود و حضرت عایشه‌ی صدّیقه از امّ رومان است که مسلمان شده بود[۲].

در این آیات به مسلمانان راهنمایی شده است، تا با کفّاری که با شما جنگ نکرده‌اند، شما را از خانه‌های‌تان بیرون نرانده‌اند، و با کفّار در بیرون راندن شما شرکت نجسته‌اند، به احسان و عدل و انصاف رفتار کنید، عدل و انصاف با هر کافری ضروری و لازم است، و این حکم عام و شامل همه‌ی

۱ - مظهری.
۲ - ابن کثیر، مظهری.

کفّار می‌باشد، چه ذمی و معاهد باشند، و چه حربی و دشمن، حتّی در اسلام عدل و انصاف در حق حیوانات نیز لازم و واجب است، که نباید باری بیش از توان بر آنها حمل گردد، و به گیاه و علف و راحتی آنها توجّه کرد؛ هدف اصلی در این آیه برّ و احسان نمودن است.

مسئله: از این آیه ثابت گردید که می‌توان صدقات نفلی و خیرات را به کافر ذمی و معاهد نیز داد، فقط دادن آن به کافر حربی ممنوع است.

﴿إِنَّمَا يَنْهَـٰكُمُ ٱللَّهُ عَنِ ٱلَّذِينَ قَـٰتَلُوكُمْ فِى ٱلدِّينِ وَ أَخْرَجُوكُم مِّن دِيَـٰرِكُمْ وَ ظَـٰهَرُوا عَلَىٰٓ إِخْرَاجِكُمْ أَن تَوَلَّوْهُمْ﴾ در این آیه بیان آن دسته از کفّار آمده است که در برابر مسلمانان جنگ و قتال می‌کنند، و در اخراج مسلمانان از خانه‌هایشان سهیم و شریک می‌باشند، خداوند نسبت به آنها می‌فرماید که الله تعالی از برقراری دوستی و موالات با آنها منع می‌فرماید، این شامل برّ و احسان نیست؛ بلکه تنها شامل جلوگیری از برقرار نمودن دوستی و تعلّق قلبی است، و این ممنوعی تنها منحصر به کفّاری نیست که در جبهه با مسلمانان درگیر مبارزه می‌باشند، بلکه دوستی و موالات قلبی با ذمی و معاهد هم جایز نیست.

در تفسیر مظهری از این آیه ابن مسئله نیز استنباط گردیده است که برقرار نمودن عدالت و انصاف با کفّار در حال جنگ، نیز لازم و ضروری است و ممنوعیت تنها متعلّق به موالات و دوستی است؛ نه از برّ و احسان، لذا از این معلوم گردید که حسن سلوک با دشمن در حال جنگ هم جایز است، البتّه باتوجّه به نصوص دیگر معلوم می‌شود که برقراری برّ و احسان با آنها مشروط است بر این که، خطر ضرر و زیانی برای مسلمانان دربر نداشته باشد، و در هر کجا چنین ضرر و زیانی احساس گردد، برّ و احسان نمودن به آنها جایز نخواهد شد، آری عدل و انصاف نمودن برای هر کس در هر حال، واجب و لازم است، والله سبحانه و تعالیٰ اعلم.

يَـٰأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا جَاءَكُمُ ٱلْمُؤْمِنَـٰتُ مُهَـٰجِرَٰتٍ فَٱمْتَحِنُوهُنَّ
ای ایمانداران وقتی که بیایند زنان ایماندار (بصورت) مهاجر، پس از آنها امتحان بگیرید،

ٱللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَـٰنِهِنَّ فَإِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِنَـٰتٍ فَلَا تَرْجِعُوهُنَّ إِلَى
خدابهتر می‌داندایمان‌آنهارا، پس‌اگر بدانیدکه‌آنهاایمان‌دارند، پس‌برمگردانیدآنهارابه‌سوی

ٱلْكُفَّارِ لَا هُنَّ حِلٌّ لَّهُمْ وَ لَا هُمْ يَحِلُّونَ لَهُنَّ وَ ءَاتُوهُم
کفار، نه آن زنان حلال‌اند برای آنها، و نه آنان حلال‌اند برای اینها، و بدهید به آن (کافرها)

مَّآ أَنفَقُوا وَ لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ أَن تَنكِحُوهُنَّ إِذَآ ءَاتَيْتُمُوهُنَّ
آنچه خرج کردند، ونیست بر شما گناهی که نکاح کنید آن زنان را وقتی که بدهید به آنها

أُجُورَهُنَّ وَ لَا تُمْسِكُوا بِعِصَمِ ٱلْكَوَافِرِ وَسْـَٔلُوا مَآ أَنفَقْتُمْ
مهریه‌شان را، و نگهمدارید پیش خود ناموس زنان‌کافر را، و بخواهید آنچه‌خرج کرده‌اید،

وَلْيَسْـَٔلُوا مَآ أَنفَقُوا ذَٰلِكُمْ حُكْمُ ٱللَّهِ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ
وبخواهند آن (کافر) هاآنچه خرج‌کرده‌اند، این‌است حکم‌خدا، که‌درمیان شماحکم‌می‌کند

وَٱللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿۱۰﴾ وَ إِن فَاتَكُمْ شَيْءٌ مِّنْ أَزْوَٰجِكُمْ إِلَى ٱلْكُفَّارِ
و خدا به همه چیز دانا و حکیم است. و اگر رفت از دست شما چند زن پیش کفار،

فَعَاقَبْتُمْ فَـَٔاتُوا ٱلَّذِينَ ذَهَبَتْ أَزْوَٰجُهُم مِّثْلَ مَآ أَنفَقُوا
پس‌شمادست‌زدید، پس‌بدهیدبه‌کسانی‌که‌رفته‌انداززنان‌شان‌آن‌قدر، که‌آنان‌خرج‌کرده‌اند

وَٱتَّقُوا ٱللَّهَ ٱلَّذِيٓ أَنتُم بِهِ مُؤْمِنُونَ ﴿۱۱﴾ يَـٰأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ إِذَا جَاءَكَ ٱلْمُؤْمِنَـٰتُ
وبترسیداز خدایی‌که شمابه‌اوایمان‌دارید. ای‌نبی وقتی‌که بیایند پیش شمازنان ایماندار

يُبَايِعْنَكَ عَلَىٰٓ أَن لَّا يُشْرِكْنَ بِٱللَّهِ شَيْـًٔا وَ لَا يَسْرِقْنَ وَ لَا يَزْنِينَ
برای بیعت کردن بر این‌که شریک نکنند با خدا چیزی را، و دزدی نکنند و بدکاری نکنند،

وَلَا يَقْتُلْنَ أَوْلَـٰدَهُنَّ وَ لَا يَأْتِينَ بِبُهْتَـٰنٍ يَفْتَرِينَهُ بَيْنَ أَيْدِيهِنَّ وَ أَرْجُلِهِنَّ وَ
و نکشند اولاد خود را، و نزنند تهمت، که ببندند در میان دستها و پاهای خود، و

لَا يَعْصِينَكَ فِى مَعْرُوفٍ فَبَايِعْهُنَّ وَاسْتَغْفِرْ لَهُنَّ اللَّهَ
نافرمانی‌نکنند از تو در کارخوب، پس‌بگیر بیعت ازایشان، وآمرزش بخواه برای‌آنهااز خدا

إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿۱۲﴾ يَـٰأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَوَلَّوْا قَوْماً غَضِبَ
یقیناً خدا بخشنده‌ومهربان‌است. ای‌ایمانداران دوستی برقرارنکنید باقومی‌که‌غضب‌کرده

اللَّهُ عَلَيْهِمْ قَدْ يَئِسُوا مِنَ الْأَخِرَةِ كَمَا يَئِسَ الْكُفَّارُ مِنْ أَصْحَـٰبِ
خدا بر آنها، مأیوس شده‌اند از خانه‌ی آخرت مانند مأیوس شدن کفار از اهل

الْقُبُورِ ﴿۱۳﴾
قبرستان.

خلاصه‌ی تفسیر

واقعه‌ی سبب نزول: (این آیات در واقعه‌ی بخصوص صلح حدیبیّه نازل شده است) که در ابتدای سوره‌ی «فتح» بیان آن گذشت، از جمله شرایطی که در صلحنامه نوشته بود، یکی این بود که هر کسی از مسلمانان به سوی کفّار برود، برگردانیده نشود و اگر کسی از کفّار به سوی مسلمانان بیاید او را باید برگردانند، اتّفاقاً چند نفر از مسلمانان از مکّه به مدینه آمدند، و طبق شرایط باز به مکّه برگردانیده شدند. و نیز چند زن، مسلمان شده وارد مدینه شدند که خویشاوندان‌شان از مسلمانان خواستند تا آنها را هم برگردانند که آیات فوق در خصوص این واقعه نازل گردید. و از برگردانیدن آنها منع شد و عمومیتی که از مفاد صلحنامه مفهوم می‌شد، مخصوص و منسوخ گردید، و در حقّ این قبیل زنان احکام ویژه‌ای مقرّر گردید، و نیز همراه آن احکامی چند نسبت به آن قبیل زنان مقرّر گردید که در گذشته در نکاح

مسلمانان بودند؛ امّا هنوز به اسلام مشرّف نشده، و هنوز در مکّه بودند، و چون مدار این احکام بر مسلمان بودن زنان است، لذا طریقه‌ی امتحان نشان داده شد.

(پس با خطابی عام می‌فرماید) ای ایمانداران! وقتی زنان با ایمان (از دارالحرب) هجرت نموده بیایند (چه در مدینه که دارالاسلام است و چه در حدیبیه که پایگاه اسلام است، و حکم دارالاسلام را دارد، (کذا فی کتاب الحدود من الهدایه) پس شما (مسلمان بودن) آنها را امتحان کنید، (که طریقه‌ی آن با خطاب خاصّی ﴿یَـٰٓأَیُّهَا ٱلنَّبِیُّ﴾ آمد، و در این امتحان بر امتحان ظاهری اکتفا نمایید؛ زیرا) ایمان (واقعی) آنها را خدا بهتر می‌داند، (و شما نمی‌توانید تحقیقی واقعی بکنید) پس اگر آنها را (از روی این امتحان) مسلمان یافتید، پس به سوی کفّار آنها را برنگردانید؛ (زیرا) نه آنها برای کفّار حلال‌اند، و نه آن کفّار برای آن زنان حلال می‌باشند؛ (زیرا نکاح زن مسلمان با مرد کافر مطلقاً منعقد نمی‌گردد) و (در این صورت) آنچه کفّار بابت مهریه برای این زنان) خرج کرده‌اند را به آنها پس بدهید، و هیچ گناهی برای ازدواج نمودن با آن زنان متوجّه شما نمی‌گردد، وقتی مهریه‌شان را به آنان بدهید، و (ای مسلمانان) شما روابط زنان کافر را باقی نگذارید، (نکاح همسران شما که در دارالکفر باقی مانده‌اند شکسته و اثری از تعلّقات آنها را باقی نپندارید) و (در این صورت) آنچه شما (در ارتباط به مهریه آن زنان) خرج کرده‌اید، (از آن کفّار) بخواهید و (هم چنین) آنچه آن کفّار (در مهریه) خرج کرده‌اند آن را (از شما) بخواهند (چنان‌که در بالا گذشت که: ﴿ءَاتُوهُم مَّآ أَنفَقُوا﴾ شاید تکرار این مطلب با اختلاف عنوان، از آن جهت است که شما حقّی از دیگران را که بر عهده دارید مؤکّدتر بدانید،) این (که گفته شد) حکم خداست، (از آن پیروی کنید،) و در میان داوری (مناسبی) خواهد فرمود، و الله تعالی بسیار دانا و حکیم است (و احکام را

مناسب علم و حکمت مقرّر می‌نماید،) و اگر یکی از همسران شما در میان کفّار بماند که (به هیچ وجه) در اختیار شما قرار نگیرد (نه خود او بیاید و نه مهریه‌ای عوضش به شما برسد،) سپس نوبت شما برسد (که مهریه را ادا کنید یعنی حقّ پرداخت مهریه‌ی کافری بر ذمّه‌ی شما واجب گردد) پس (شما آن مهریه را به کفّار ندهید، بلکه) به کسانی (از مسلمانان) که همسرانشان از دست رفته‌اند (و ذکر آنها در ﴿فَـاتَكُمْ﴾ گذشت) به قدر (مهریه) که آنان (در خصوص آن زنان) خرج کرده‌اند (از آن مبلغ واجب الادا) به آنها بدهید، و از خداوند که به او ایمان دارید، بترسید، (و در احکام واجب خلل نیندازید و در آینده، به عبارت ویژه‌ای، طریقه‌ی امتحان گرفتن ایمان را، بیان می‌فرماید که) ای پیغمبر وقتی که زنان مسلمان نزد شما (بدان جهت) بیایند که در این امور بر دست شما بیعت کنند که نه کسی را با خدا شریک کنند، و نه دزدی کنند، و نه کار بدی انجام دهند، نه فرزندانشان را به قتل برسانند، و نه فرزندان نامشروعی بین دستها و پاهای خود (که به شوهران خود نسبت بدهند) بیاورند (چنان‌که در جاهلیّت روش بعضی از زنان بود که بچه دیگری را به شوهر خود نسبت می‌دادند، و یا ضمن زنا با کسی، فرزند به دنیا آمده را به شوهر خود نسبت می‌دادند، اینجا علاوه بر گناه زنا، الحاق فرزند غیر، به شوهر را نیز شامل می‌شود. که در حدیث وعیدی برای آن مذکور است[1]. و نه در امور مشروعه برخلاف دستور شما عمل نمایند، (این شامل تمام احکام شرعی می‌باشد، پس آن زنان اگر تمام این شرایط را قبول کردند که اعتقاد به آنها شرط ایمان و التزام عمل به آنها شرط کمال ایمان است) پس شما از آنان بیعت بگیرید، و برای آنها (نسبت به گناهان گذشته‌ی شان) از خداوند مغفرت بخواهید، یقیناً الله غفور و رحیم است (مقصود این‌که وقتی که بر حقّانیت این احکام و واجب

---

۱ - رواه ابوداوود و نسائی.

العمل بودن آنها، اعتراف نمایند آنها را مسلمان بدانید، اگر چه در اثر مسلمان بودن آنها، گناههای گذشته‌شان آمرزیده می‌شوند، امّا حکم استغفار در اینجا، یا برای به‌دست آوردن آثار کامل مغفرت است، و یا هدف از آن، دعا بر قبول ایمان است، که خود بخود مغفرت بر آن مترتّب می‌گردد،) ای ایمانداران! با کسانی که خداوند بر آن‌ها غضب نموده است، دوستی برقرار نکنید، (مراد از آنها یهودند، چنان‌که خداوند در آیه‌ی ۶۰ از سوره‌ی «مائده» فرموده است: ﴿**مَن لَعَنَهُ اللهُ وَ غَضِبَ عَلَيْهِ**﴾) که آنها از (خیر و ثواب) آخرت ناامید شده‌اند، مانند کفّاری که در قبرها (مدفون) هستند (از خیر و ثواب آخرت) ناامیداند (هر کافر چون بمیرد و آخرت را مشاهده نماید، بر حقیقت این امر کاملاً اطّلاع می‌یابد که او هرگز آمرزیده نخواهد شد؛ زیرا بر حسب آیه‌ی ۱۴۶ سوره‌ی «بقره» ﴿**يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ**﴾ نبوّت آن‌حضرت ﷺ، را و هم‌چنین کافر و غیر ناجی بودن مخالفین او را، کاملاً می‌دانستند، اگر چه به علّت عار و حسد از او پیروی نمی‌کردند؛ بنابر این در دل یقین داشتند که ما ناجی نیستیم گر چه در ظاهر به صورت لاف‌زنی برخلاف آن عمل می‌کردند، پس نتیجه این شد که کسانی که گمراهی آنها آنچنان مسلم است که خود آنها نیز آن را مسلّم می‌شمارند، پس چه نیازی هست که با این گونه گمراهان تعلّق و رابطه برقرار گردد، و نباید در این فکر قرار گرفت که کسی که گمراهی وی شدید نباشد، برقراری رابطه و دوستی با او جایز است؛ زیرا مطلق کفر مانع از جواز دوستی است. امّا باتوجّه به این صفت، آن عدم جواز شدّت می‌یابد، شاید ذکر یهود در اینجا به‌طور ویژه بدین جهت است، که در مدینه یهود نسبت به اشرار و مفسدان دیگر بیشتر بودند.)

معارف و مسایل

تحقیقی پیرامون بعضی شرایط صلح حدیبیّه

در سوره‌ی فتح، واقعه‌ی حدیبیّه مفصّلاً بیان گردید که سرانجام بین رسول خداﷺ، و کفّار قریش قرارداد صلح و پیمانی تا مدّت ده سال نوشته و امضا شد، و بعضی از شرایط این معاهده چنان بود که در ظاهر، تحت فشار قرار گرفتن مسلمانان و مظلومیت آنها احساس می‌شد؛ بنابر این میان اصحاب کرام آثار غم و غصّه موج می‌زد، ولی رسول‌خداﷺ، با اشارات ربّانی احساس می‌نمود که مغلوبیت موقّت چند روزه، مقدّمه‌ای برای فتح مبین جاویدانی خواهد شد، لذا آن شرایط سنگین را قبول نمود، سپس صحابه‌ی کرام نیز اطمینان یافتند.

یکی از شرایط این معاهده چنین بود که اگر کسی از مکّه به مدینه بیاید، آن‌حضرتﷺ، او را به مکّه باز گرداند، گر چه او مسلمان هم باشد، ولی اگر کسی از مدینه به مکّه برود قریش او را به مدینه باز نمی‌گردانند. عبارت این معاهده عام بود که به ظاهر شامل مرد و زن هر دو می‌شد، یعنی هر مسلمانی چه مرد و چه زن که از مکّه به مدینه نزد رسول خداﷺ بیاید، آن‌جنابﷺ، او را برگرداند.

وقتی که این معاهده به پایه‌ی کمال رسید و رسول‌خداﷺ، هنوز در محلّ حدیبیّه تشریف داشتند، چند نمونه از وقایع صبرآزما برای مسلمانان اتّفاق افتاد؛ من جمله واقعه‌ی ابوجندل است که قریش مکّه او را به زندان انداخته بودند، و او به گونه‌ای از دست آنها رها شده خود را به مسلمانان رسانید. صحابه‌ی کرام با دیدن او مشوّش شدند که مطابق با این قرارداد باید او پس گردانیده شود، و چگونه ما این برادر مظلوم خویش را به دست ظالمان بسپاریم؟!

امّا چون رسول خداﷺ، معاهده‌نامه را تحریر نموده بودند، و

نمی‌توانست به خاطر یک نفر از حفظ اصول شرع و استحکام آن، چشم بپوشد، و در ضمن، او با چشم بصیرت نجات فاتحانه‌ی تمام مظلومین را مشاهده می‌کرد، اگر چه او با برگردانیدن ابوجندل طبعاً رنج می‌برد؛ امّا به خاطر پایبندی بر معاهده، او را تفهیم نموده، برگردانید.

واقعه‌ی دیگری که نیز اتّفاق افتاد این بود، که سعیدة بنت الحارث الاسلمیة که مسلمان بود و در نکاح صیفی بن انصب کافر در آمده بود، و در بعضی روایات نام شوهرش مسافر المخزومی گفته شده است، (و تا آن زمان عقد نکاح بین مسلمانان و کفّار از دو طرف حرام نشده بود) این زن مسلمان از مکّه فرار نموده، به خدمت رسول خداﷺ، رسید و پشت سر شوهرش آمد و از رسول‌خداﷺ، خواست که همسرم را به من برگردان؛ زیرا شما این شرط را قبول نموده‌اید، و هنوز مهری که بر معاهده‌نامه زده شده است خشک نشده است؛ آیات فوق الذکر نسبت به این واقعه نازل گردید، و در آنها حرمت عقد نکاح بین مسلمانان و کفّار اعلام گردید، و در نتیجه این هم معلوم گردید که هر زن چه مسلمان بودن او از قبل معلوم باشد مانند سعیده و یا به وقت هجرت مسلمان بودن او بطور صحیح به ثبوت رسیده باشد، در هر دو صورت، پس از هجرت و آمدن نزد رسول‌خداﷺ، نباید برگردانیده و به کفّار تحویل داده شود؛ زیرا او برای شوهر کافر خویش حلال نمی‌باشد[1].

مقصود این‌که نزول این آیات، روشن ساخت که این شرط صلحنامه که چون مسلمانی از مکّه به خدمت شما بیاید، شما باید او را برگردانید، اگر چه به اعتبار عمومیت الفاظش شامل مرد و زن هر دو می‌باشد، امّا فی الواقع چنین نیست، بلکه این تنها در حق مردان بود، و در حق زنان قابل قبول نبود، در باره‌ی آنها می‌توان چنین عمل کرد که هر زنی که مسلمان شده، هجرت

۱ - این واقعه به روایت حضرت ابن عباس در تفسیر قرطبی منقول است.

نموده بیاید، آنچه شوهر کافرش به صورت مهریّه برای او مصرف نموده است، مخارجش به او باز گردانیده می‌شود، با توجّه به این آیات، رسول‌خداﷺ، مفهوم شرط را توضیح نمود و مطابق آن، سعیده را برنگردانید.

در بعضی روایات آمده است که امّ کلثوم بنت عقبة بن معیط از مکّه هجرت نموده به خدمت آن‌حضرتﷺ رسید و خویشاوندانش بر حسب عموم الفاظ شرط، از آن‌حضرتﷺ، خواستند تا او را برگرداند، آیات فوق بنابر این واقعه نازل گردیدند، و در بعضی روایات دیگر آمده است که ام کلثوم همسر عمرو بن‌العاص بود، که او هنوز مسلمان نشده بود، او و دو برادرش گریختند و به خدمت رسول خداﷺ، آمدند و پشت سر آنها عمرو ابن‌العاص شوهر امّ‌کلثوم وعدّه‌ی دیگر فرا رسیدند، و برگشت آنها را از رسول‌خداﷺ، خواستند، آن‌جنابﷺ موافق با شرط، آن دو برادر او را به نام عماره و ولید برگردانید، ولی امّ کلثوم را برنگردانید و فرمود: شرط در حق مردان بوده زنان را شامل نمی‌شود، آنگاه این آیات جهت تصدیق رسول‌خداﷺ نازل گردیدند.

هم چنین وقایع دیگری از این قبیل است که زنان به خدمت رسول‌خداﷺ، آمده‌اند، روشن است که بین روایات یاد شده تضادی نیست، امکان دارد که همه‌ی این وقایع اتّفاق افتاده باشد.

استثنای زنان از شرط مذکور، نقض عهد نیست؛ بلکه توضیح آن به قبول طرفین می‌باشد

از روایات بالا که در قرطبی آمده است، معلوم گردید که گرچه الفاظ شرط یاد شده، در معاهده عام بود، ولی آن عمومیت در حق زنان درست نبود؛ بنابر این، آن‌جنابﷺ، آن را در خود مقام حدیبیّه توضیح داد و نسبت

به تصدیق آن‌جنابﷺ، آیات فوق الذّکر نازل گردید.

از بعضی روایات چنین معلوم می‌شود که آن‌جنابﷺ، این شرط را با عمومیتش پذیرفته بود که زنان در آن نیز شامل بودند، امّا نزول این آیات، عمومیت آن را منسوخ کرد و رسول خدا فوراً در همانجا به قریش مکّه توضیح داد که این شرط شامل زنان نمی‌باشد؛ چنان‌که زنان را برنگردانید.

بنابر این، معلوم گردید که صورت فوق نه نقض عهدی بود؛ زیرا آن از رسول‌خداﷺ امکان نداشت، و نه نبذ عهد (یعنی اعلام به پایان رسیدن عهد) بود، بلکه توضیح یک شرط بود، چه از قبل مقصد رسول‌خداﷺ، چنین باشد و یا پس از نزول آیات، آن‌جنابﷺ، آن را در حق مردان مختص کرده باشد، به هر حال پس از توضیح، هر دو فریق معاهده‌ی صلح را قبول کردند، و تا مدّتی بر آن وفادار ماندند، و در نتیجه راهها ایمن شدند و رسول خداﷺ، برای پادشاهان اطراف، دعوت نامه فرستاد و در اثر آن، قافله‌ی ابوسفیان با اطمینان به کشور شام رسید، و هرقل پادشاه روم، در باره‌ی رسول‌خداﷺ، از او تحقیق و بررسی نمود.

خلاصه این‌که الفاظ شرط صلح، عام بودند عدم شمولیت زنان چه از قبل، مد نظر آن‌حضرتﷺ، باشد و یا پس از نزول آیات، آن‌جنابﷺ، آنها را از این عمومیت خارج کرده باشد، در هر دو صورت این معاهده پس از این توضیح از نظر طرفین مسلمانان و کفّار قریش مورد قبول واقع و تکمیل شد، و تا مدّتی به مفاد آن عمل کردند. لذا نمی‌توان این توضیح را نقض عهد و یا نبذ عهد دانست، والله اعلم.

و اینک با ذکر عبارات آیات به مضامین آنها توجّه داشته باشید؛

﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓا۟ إِذَا جَآءَكُمُ ٱلْمُؤْمِنَـٰتُ مُهَـٰجِرَٰتٍ فَٱمْتَحِنُوهُنَّ ٱللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَـٰنِهِنَّ﴾ علّت استثنای زنان از مفاد شرط صلحنامه، مسلمان و مؤمن بودن آنهاست، در باره‌ی زنانی که از مکّه به مدینه آمده‌اند، احتمال داشته

است که بعضی به خاطر اسلام و ایمان نیامده باشد، بلکه در اثر نارضایتی از شوهر و یا به خاطر دوستی که با یکی از اهل مدینه داشته‌اند و یا به خاطر اغراض دنیوی دیگر آمده باشند، پس این قبیل زنان از مفاد شرط صلحنامه مستثنیٰ نمی‌باشند، لذا بازگردانیدن آنها موافق شرط صلحنامه ضروری است، از این جهت به مسلمانان دستور داده شد تا از زنان مهاجر، امتحان بگیرند، و نیز فرمود که: ﴿**ٱللَّهُ أَعۡلَمُ بِإِيمَـٰنِهِنَّ**﴾ در اینجا اشاره به این است که ایمان حقیقی و اصلی، به دل تعلّق دارد، که به جز خدا کسی از آن آگاه نیست. البتّه می‌توان از اقرار زبان و قراین دیگر آن را اندازه‌گیری نمود. و مسلمان مأمور و مکلّف به همین است.

از حضرت ابن عبّاس رضی الله عنهما، روایت است که طریقه‌ی امتحان آنان بدین طریق بود که به هر زن مهاجر چنین سوگندی داده می‌شد که او در اثر بغض و نفرت از شوهرش نیامده است، و نیز با کسی در مدینه عشق و علاقه نداشته و نه بنابر غرض دنیوی دیگر آمده است، بلکه او فقط به خاطر جستجوی رضای خدا و رسول او آمده است، وقتی او چنین سوگندی یاد می‌کرد، رسول خدا ﷺ، به او اجازه می‌داد تا در مدینه سکونت کند، و به میزان آنچه از شوهر کافرش مهریه و چیزهای دیگری که دریافت نموده، به شوهر پس داده می‌شد[1].

در جامع «ترمذی» از حضرت عایشه‌ی صدّیقه حدیثی روایت است که امام ترمذی آن را حسن و صحیح گفته است، و در آن، صورت امتحان همان ذکر شده که تفصیلش در آیه بعدی می‌آید: ﴿**إِذَا جَآءَكَ ٱلۡمُؤۡمِنَـٰتُ**﴾ گویا طریقه‌ی امتحان زن مهاجر تازه وارد، این بود، که نسبت به اموری که در خصوص بیعت می‌آیند با رسول خدا ﷺ بیعت کند، و نیز بعید نیست که نخست از او به‌وسیله‌ی آن کلمات اعتراف گرفته شود، که در روایت ابن

---

۱ - قرطبی.

عبّاس ذکر شده است، و سپس به‌وسیله‌ی بیعت تکمیل گردد، والله اعلم.

﴿فَإِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِنَـٰتٍ فَلَا تَرْجِعُوهُنَّ إِلَى ٱلْكُفَّارِ﴾ یعنی وقتی که به روش فوق‌الذّکر از ایمان این زنان مهاجر، آزمایش گرفته و آنان را مؤمن یافتید، برگردانیدن آنها به سوی کفّار، جایز نیست.

﴿لَا هُنَّ حِلٌّ لَّهُمْ وَ لَا هُمْ يَحِلُّونَ لَهُنَّ﴾ یعنی نه این زنان برای مردان کافر حلال‌اند، و نه مردان کافر می‌توانند برای آنها حلال باشند، که دوباره بتوانند با آنها نکاح کنند.

مسئله: این آیه روشن ساخت، هر زنی که در نکاح کافری بوده باشد، به محض مسلمان شدن نکاحش با آن شوهر کافر، خود به‌خود فسخ خواهد شد، و آنها بر یکدیگر حرام می‌گردند، و علّت مستثنیٰ شدن زنان از برگردانیدن موافق شرط صلح همین‌است، که اکنون برای شوهر، کافر حلال نمی‌باشند.

﴿وَ ءَاتُوهُم مَّآ أَنفَقُوا﴾ یعنی آنچه شوهر کافر به این زن مهاجر از مهریّه و غیره داده باشد، به او برگردانیده می‌شود؛ زیرا مستثنیٰ از شرط صلح مسترد کردن زنانی می‌باشد که به وجه حرام شدن آنها بر شوهران کافر، نمی‌توان آنها را برگرداند، ولی اموالی که به آنها داده‌اند، موافق شرط باید برگردانیده شوند، و برای برگردانیدن این اموال، زنان مهاجر مخاطب نیستند، بلکه به عموم مسلمانان دستور داده شده است، تا آنان این اموال را پس بدهند؛ زیرا امکان دارد، بلکه ظن غالب نیز همین‌است که آنچه شوهر به او داده ختم شده و از بین رفته باشد، و اکنون راهی برای پس دادن آن نیست، بنابر این، این فریضه به دوش مسلمانان گذاشته شد تا به خاطر وفاداری بر قرارداد صلح از طرف آن زنان، این مال به شوهران کافر آنها پس داده شود، و اگر امکان داشته باشد که از بیت‌المال بدهند چه بهتر، و اگر نه عموم

مسلمانان با همکاری یکدیگر آن را عطیّه تلقی کرده، بپردازند[1].

﴿وَ لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ أَن تَنكِحُوهُنَّ إِذَآ ءَاتَيْتُمُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ﴾ در آیه‌ی قبلی توضیح داده شد که نکاح زنان مهاجر، با شوهران کافر، نسخ شده، و این زنان برای آنان حرام شده‌اند، تتمّه و تکمله‌ی این بحث در این آیه، چنین بیان می‌شود، که اکنون می‌توانند با مردان مسلمان ازدواج نمایند، اگر چه از شوهران سابق باردار باشند، و آنها طلاق هم نداده باشند؛ زیرا طبق دستور شرع نکاح آنها فسخ شده است. بنابر این، نکاح آنها با مردان دیگر مسلمان، حلال است.

از این آیه معلوم گردید که اگر زن مرد کافر، مسلمان بشود نکاحش فسخ می‌شود، امّا چه وقت او می‌تواند با مرد دیگر مسلمان ازدواج نماید؟ در نزد امام اعظم ابوحنیفه ضابطه‌اش چنین است که هرگاه زن مرد کافری مسلمان باشد، حاکم شرع باید شوهرش را به اسلام دعوت نماید، و بگوید که اگر مسلمان شدی نکاحت طبق سابق برقرار خواهد ماند، و در غیر این صورت نکاحت فسخ خواهد شد. اگر او باوجود این پیشنهاد از پذیرفتن اسلام، سرباز زد، فرقت و جدایی بین آنها به حدّ نهایتش می‌رسد، و زن می‌تواند با مرد مسلمانی ازدواج نماید، ولی این روشن است که احضار نمودن حاکم شرع و عرضه نمودن اسلام بر مرد کافر، زمانی متصوّر است، که او در دارالاسلام موجود باشد، و اگر چنین اتّفاقی در دارالکفر و دارالحرب پیش بیاید، راهی برای احضار نمودن مرد کافر و عرضه نمودن اسلام به او وجود ندارد، تا که پس از آن فرقت و جدایی بین آنان به پایه کمال برسد؛ بنابر این، راه جدایی بین آنها این‌است که زن از دارالکفر هجرت نموده، خود را به دارالاسلام و یا لشکرگاه مسلمانان برساند؛ که فقها آن را به اختلاف دارین تعبیر نموده‌اند؛ یعنی هرگاه بین شوهر کافر و زن مسلمان او،

۱- قرطبی.

فاصله‌ی دارین پیش بیاید، که شوهر در دارالکفر مانده و زن وارد دارالاسلام باشد، که لشکرگاه مسلمانان نیز در حکم دارالاسلام است، جدایی کامل شده زن برای ازدواج مجدّد، آزاد می‌گردد[1].

آنچه در این آیه: ﴿إِذَآ ءَاتَيْتُمُوهُنَّ﴾ را به صورت شرط بیان فرمود که شما زمانی می‌توانید با آنها ازدواج کنید که مهریّه‌ی آنها را پرداخت کنید. در حقیقت این شرط نکاح نیست؛ زیرا به اتّفاق امّت انعقاد نکاح موقوف بر ادای مهریّه نیست، ولی بعد از انعقاد نکاح ادای مهریّه لازم و واجب است، و بیان آن به صورت شرط در اینجا شاید بدین جهت باشد که اکنون چون مهریّه به شوهر کافر او پرداخت شده است، نباید شوهر مسلمان چنین تصوّر نماید که مهریّه‌ی او پرداخت گردیده است. و نیازی به مهریّه‌ی جدید نمی‌باشد؛ لذا فرمود که ادای مهریّه‌ی گذشته متعلّق به نکاح گذشته بود، و این نکاح جدیدی است که برای آن مهریّه‌ی جدیدی لازم است.

﴿وَ لَا تُمْسِكُوا بِعِصَمِ ٱلْكَوَافِرِ﴾ «عصم» جمع عصمت است که معنای اصلی آن حفظ و استحکام است، که مراد از آن عقد نکاح و سایر مواردی است که از آن نگهداری و حفاظت می‌شود.

«کوافر» جمع کافره است و مراد از آن زن مشرک است؛ زیرا اجازه‌ی نکاح با زن کافر کتابی در قرآن به صراحت وارد شده است، پس مقصود آیه این است که اجازه‌ی مناکحت میان مسلمانان و مشرکان تاکنون مجاز بوده است، اکنون منسوخ می‌باشد، لذا الآن نکاح هیچ مرد مسلمانی با زن مشرکی جایز نیست، و نکاحی که قبلاً بوده است اکنون به پایان رسیده و ختم شده است، پس نگهداری زن مشرک در نکاح مرد مسلمان، حلال نیست.

زمانی که این آیه نازل گردید، هر صحابی که زن مشرکی در نکاح

---

۱ - هدایه و غیره.

داشت، فوراً او را رها نمود، حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه، تا این زمان دو زن مشرک در نکاح داشت که به هنگام هجرت در مکّه مانده بودند، پس از نزول این آیه هر دو را طلاق داد[1]. مقصود از طلاق در اینجا رها ساختن و قطع رابطه است؛ زیرا نکاح به‌وسیله‌ی نزول آیه شکسته است، نیازی به طلاق اصطلاحی نیست.

﴿**وَاسْئَلُوا مَا أَنفَقْتُمْ وَلْيَسْئَلُوا مَا أَنفَقُوا**﴾ یعنی وقتی که چنین مقرّر است که هر زنی که مسلمان شده و هجرت نموده به مدینه بیاید او به مکّه باز گردانیده نمی‌شود، هم چنین اگر خدای ناخواسته زنی مسلمان، مرتد شده به مکّه برود و یا از قبل کافر بوده و از تصرّف شوهر مسلمان خارج گردیده است، (در خلاصه‌ی تفسیر شاید صورت اخیر بدان جهت برگزیده شد که چنین واقعه‌ای که زن مسلمان مرتد شده به مکّه برگردد و با حال کفر خود در آنجا باقی بماند، اتّفاق نیفتاده بود، البتّه چنین واقعاتی اتّفاق افتاده بود که زنان کافر در نکاح مردان مسلمان بودند و بنابر ماندن آنها در مکّه، از قبضه و تصرّف شوهران خویش خارج گشته بودند) کفّار آنها را برنمی‌گردانند و چون برگردانیدن آنچه شوهران مسلمان به‌صورت مهریه و غیره به آنها داده‌اند، لازم است، بنابر این چنین معاملاتی را باید با همدیگر تسویه حساب کرد که آنچه مهریه و غیره از طرفین پرداخت گردیده است به همدیگر برگردانند.

مسلمانان با طیب خاطر بر این حکم عمل کردند؛ زیرا پایبندی به احکام قرآن، بر آنها فرض است، و در برابر هر تعدادی از زنان مسلمان که هجرت نموده به مدینه آمده بودند، مهریه و غیره‌ی آنها را به شوهران کافر آنها برگرداندند، ولی کفّار مکّه چون به قرآن ایمانی نداشتند به این حکم

---

۱ - رواه البغوی بسند البزار، کذا فی تفسیر المظهری.

عمل نکردند، لذا در حقّ آنان آیه‌ی بعدی نازل گردید[۱].

﴿وَ إِن فَاتَکُمْ شَىْءٌ مِّنْ أَزْوَٰجِکُمْ إِلَى ٱلْکُفَّارِ فَعَاقَبْتُمْ﴾ «عاقبتم» مشتق از معاقبه است و یکی از معانی آن انتقام‌گیری است، و می‌تواند همین معنی در اینجا مراد باشد[۲].

پس منظور آیه در این صورت، این است که اگر زنان بعضی از مسلمانان در قبضه‌ی کفّار قرار گیرند، بر آن کفّار لازم است، آنچه را شوهران مسلمان به صورت مهریه و غیره به آنها داده‌اند، مسترد کنند، ولی هم چنان که از طرف مسلمانان به شوهران کافر زنان مهاجر، مهریه و غیره ادا می‌گردید، از طرف کفّار چنین عملی انجام نگرفت و مهریّه‌ی زنان کافر را به شوهران مسلمان آنها پس ندادند، لذا فرمود: اگر شما به خاطر این عمل آنها، انتقام بگیرید، بدین صورت که آنچه بر شما لازم است که جهت ادای مهریّه‌ی زنان مهاجر به کفّار بدهید از پرداخت آن در حقّ خود جلوگیری نمایید. حکم آن از این قرار است که: ﴿فَـَٔاتُوا ٱلَّذِینَ ذَهَبَتْ أَزْوَٰجُهُم مِّثْلَ مَآ أَنفَقُوا﴾ پس شما آن مبلغی را که در ادای مهریّه‌ی زنان مهاجر از کفّار جلوگیری کرده بودید، به مسلمانانی پرداخت کنید که مهریّه‌ی زنان خرد را پرداخت کرده‌اند، امّا زنان‌شان در حال کفر در قبضه‌ی کفّار قرار گرفته‌اند.

و معنای دوم ﴿عَاقَبْتُمْ وَ عَقَبْتُمْ وَ اعَقَبْتُمْ﴾ دریافت مال غنیمت در جنگ هم هست، و در این آیه لفظ: ﴿عَاقَبْتُمْ﴾ به هر سه قرائت از قرّاء مختلف، منقول است و از حضرت قتاده و مجاهد روایت است که معنای هر سه لفظ غنیمت می‌باشد، پس در این صورت معنای هر سه لفظ چنین است که شوهران مسلمانی که زنانشان در تصرّف کفّار در آمده‌اند و طبق شرط صلح، کفّار، مهریّه‌ی آنها را به شوهران مسلمان مسترد نکرده‌اند، هرگاه مسلمانان مال غنیمتی به‌دست بیاورند، حقّ آن شوهران را از مال

---

۱ - ذکره البغوی عن الزهری، مظهری.　　۲ - کما روی عن قتاده و مجاهد و قرطبی.

غنیمت ادا نمایند[۱].

آیا هیچ زن مسلمانی مرتد شده، به مکّه رفته بود؟

نسبت به این قضیه که در آیه بیان گردید، فقط یک واقعه نزد بعضی، چنین اتّفاق افتاد که ام‌الحکم دختر ابوسفیان که همسر عیاض بن غنم بود، مرتد شد و به مکّه رفت و او نیز در نهایت به اسلام بازگشت.

حضرت ابن عبّاس به‌طور کلی انحراف شش زن و اختلاط آنها با کفّار را بیان فرموده است، که از آن جمله یکی: همین ام الحکم بنت ابی سفیان است، و بقیه زنان دیگری بودند که به هنگام هجرت در مکّه ماندند، و از قبل کافر بودند. وقتی که این آیه‌ی قرآنی نازل گردید که نکاح مسلمان و کافر را از میان برداشت، باز هم آنها آماده نشدند، مسلمان شوند، در نتیجه ،آنها هم در جمع آن زنانی قرار گرفتند که مهریه‌شان باید از طرف کفّار به شوهران مسلمان مسترد می‌شد، امّا چون کفّار از پرداخت آن، سر باز زدند، رسول‌خداﷺ، آن را از مال غنیمت به مسلمانان پرداخت نمود.

از این معلوم شد که ارتداد و برگشت از مدینه به مکّه فقط برای یک زن «ام الحکم» اتّفاق افتاد و بقیه‌ی پنج زن دیگر از قبل کافر بودند و به علّت برقرار ماندن حالت کفرشان، طبق این آیه از نکاح مسلمانان خارج شدند، بنابر این، آنها هم در شمار این دسته از زنان قرار گرفتند، و آن زنی که مرتد شده به مکّه رفته بود، بعداً مسلمان شد[۲].

بغوی به روایت ابن‌عبّاس نقل کرده است که آن پنج زن دیگر نیز بعداً مسلمان شدند[۳].

بیعت زنان

﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ إِذَا جَآءَكَ ٱلْمُؤْمِنَـٰتُ يُبَايِعْنَكَ﴾ در این آیه، بیعت گرفتن از

۱- قرطبی.
۲- قرطبی.
۳- مظهری.

زنان مسلمان به‌طور مفصّل مذکور است. که در آن همراه با ایمان و عقاید، تعهّد بر پایبندی احکام شرع، نیز شامل است.

آیات پیشین که آیه‌ی بیعت، در سیاق آنها آمده است، اگر چه در باره‌ی امتحان از ایمان آن زنان مهاجر هستند، امّا این آیه در باره تک میل ایمان آنهاست، البتّه الفاظش عام است که مختص به مهاجرت نومسلمان نمی‌باشد؛ بلکه عام و شامل تمام زنان مسلمان است. و واقعه‌ی آن هم چنین اتفّاق افتاد که زنان مهاجر نومسلمان، در بیعت مذکور، با رسول‌خداﷺ، تنها نبودند؛ بلکه زنان مسلمان قدیم نیز شرکت داشتند، چنان‌که در صحیح «بخاری» از «ام عطیه» و به سند بغوی از «امیمه بنت رقیه» منقول است. حضرت امیمه می‌فرماید که: من با جمعی از زنان دیگر، با رسول‌خداﷺ، بیعت کردم و در ضمن تعهّد به پایبندی احکام شرع که از ما در این بیعت گرفته شد، این کلمات را نیز تلقین فرمود که: «**فیما استطعن و اطقتن**» یعنی ما در پایبندی به احکام تا حدّی تعهّد می‌دهیم که استطاعت و توان ما باشد، حضرت امیمه بعد از نقل آن فرمود: از این معلوم می‌شود که رحمت و شفقت رسول‌خداﷺ، بر ما از خود ما هم بیشتر بود که ما می‌خواستیم بدون قید و شرط تعهّد بدهیم و آن‌جنابﷺ، این شرط را به ما تلقین نمود. تا اگر در حالت اضطراری از کسی خلافی اتّفاق بیفتد، عهد شکن محسوب نشود[۱].

از حضرت عایشه‌ی صدّیقه ـ رضی الله عنها ـ در صحیح «بخاری» در باره‌ی بیعت زنان آمده است که بیعت آنان فقط به وسیله گفتگو و کلام بود، و آنچه در بیعت گرفتن از مردان رایج است که دست را در دست می‌گذارند، در حق زنان انجام نگرفت، و دست مبارک رسول‌خداﷺ، به دست هیچ زن نامحرمی نرسیده است[۲].

---

۱ - مظهری.

۲ - مظهری.

از روایات حدیث ثابت است که این واقعه‌ی بیعت زنان، تنها پس از صلح حدیبیّه نبوده، بلکه بارها اتّفاق افتاده است، حتّی هنگام فتح مکّه رسول خداﷺ، پس از فراغت از بیعت مردان، کنار کوه صفا از زنان نیز بیعت گرفت، و حضرت عمر بن خطاب رضی الله عنه، در دامن کوه از طرف رسول خداﷺ، کلمات مبارک او را از زبانش گرفته تکرار می‌کرد، تا زنانی که در بیعت شرکت داشتند، بشنوند.

از جمله زنانی که در آن بیعت شرکت داشتند، یکی هند همسر ابوسفیان بود، که در ابتدا از روی شرم می‌خواست خود را پنهان نگهدارد. ولی سپس در خصوص بعضی از احکام که نیاز به تفصیل و گفتگو افتاد، او مجبور شد که حرف بزند، سؤالی چند مطرح نمود، این واقعه مفصّلاً در تفسیر «مظهری» منقول است.

اجمال در بیعت مردان و تفصیل در بیعت زنان

بیعتی که از مردان گرفته شد، عموماً در باره‌ی اسلام و جهاد بود، و نسبت به احکام اسلام در آن تفصیلی وجود ندارد؛ برخلاف بیعت زنان که در آن تفصیل آینده وجود دارد.

وجه فرق از این قرار است که بیعت گرفتن از مردان به ایمان و اطاعت شامل همه‌ی احکام می‌باشد؛ لذا نیازی به تفصیل نبود. ولی چون زنان عموماً در عقل و فهم نسبت به مردان در سطح پایین‌تری قرار دارند، مناسب دانسته شد تا به تفصیل، به مسایل توضیح داده شود. این بیعت با این تفصیل نخست از زنان گرفته شد؛ ولی سپس مختص به زنان نماند و نسبت به این امور، بیعت از مردان نیز در روایات حدیث ثابت است[1].

علاوه بر این، چون نسبت به احکامی که از زنان تعهّد گرفته شد، تا بر

---

۱ - کما روی عن عبادة بن الصامت، قرطبی.

آنها پایبند باشند عموماً زنان به بی‌راهی عادت دارند. از این جهت به‌طور ویژه در بیعت از آنان، تفصیل مندرج در ذیل وارد شده است:

﴿يُبَايِعْنَكَ عَلَىٰ أَن لَا يُشْرِكْنَ بِاللّٰهِ شَيْئاً﴾

نخستین امر در اینجا بحث از ایمان و اجتناب از شرک است که در بیعت عمومی از مردان نیز آمده است.

امر دوم عدم سرقت است، برخی از زنان، به دزدی از اموال شوهر، معتاد می‌باشند؛ بنابر این، چنین ذکر شد.

امر سوم اجتناب از زناست که وقتی زنان در این باره پخته شوند، نجات مردان از آن نیز آسان می‌گردد.

چهارم عدم قتل اولاد است که در زمان جاهلیّت رایج بود که دختران را زنده در گور کرده، از بین می‌بردند؛ لذا از آن باز داشته شدند.

پنجم این‌که: افترا و بهتان نبندند. و در ضمن ممانعت از بهتان، آمده بود که: ﴿بَيْنَ أَيْدِيهِنَّ وَ أَرْجُلِهِنَّ﴾ یعنی در میان دست و پاهای خود بهتان نبندند، این بدان جهت ذکر گردید که در روز قیامت دست و پای انسان بر اعمال او، گواهی می‌دهند. مقصود این‌است که هنگام ارتکاب چنین‌گناهی، باید چنان تصوّر کرد که من دارم این‌کار را در میان چهار گواه انجام می‌دهم؛ و آنها علیه من گواهی خواهند داد.

در اینجا لفظ بهتان عام است که بر شوهر خود باشد، و یا بر کسی دیگر؛ زیرا افترا و بهتان بر هر کسی، حتّی بر کفّار هم، حرام است؛ بویژه بر شوهر خود گناهی شدیدتر است، و یکی از صورتهای بهتان بر شوهر، این است که فرزند کسی دیگر را فرزند شوهر خویش معرّفی کند و آن را در نسبت او داخل نماید، و این نیز از جمله بهتان بر شوهر است که زن «معاذ الله» از عمل منافی عفّتی باردار گردد که در نتیجه‌ی آن، فرزندش به شوهر منسوب می‌شود، و از فامیل او به حساب می‌آید.

﴿وَ لَا يَعْصِينَكَ فِي مَعْرُوفٍ﴾ یعنی آنها در کار خیر از دستورات شما سرپیچی نکنند. در اینجا آوردن قید «معروف» یعنی کار خیر، باوجود این که امکان ندارد رسول خداﷺ، برخلاف معروف، دستوری بدهد، به این جهت است تا عموم مسلمانان کاملاً بدانند که برخلاف حکم خدا اطاعت از هیچ مخلوقی جایز نیست؛ حتّی اطاعت از رسول هم مشروط به این است که بر معروف باشد.

چنین نیز می تواند باشد که در اینجا بحث از زنان است، امکان داشت چون بحث اطاعت عام بود، مبادا شیطان در قلوب آنان وسوسه اندازد که در هیچ کاری نباید از دستور او سرپیچی کرد، و بدین طریق گمراه‌شان می کرد، لذا برای سد باب چنین وساوسی، این قید افزوده گردید، والله سبحانه و تعالیٰ اعلم.

تمت سورة الممتحنة بعون الله تعالیٰ و حمده لعشرين خلت من جمادی الاولیٰ سنه ۱۳۹۱ھ یوم الثلاثاء و یتلوها انشاءالله تعالی سورة الصف.

وکذلك تمت الترجمة بعونه تعالیٰ فی غرة ربیع الاول سنه ۱۴۱۰ھ بعد صلوة العشاء و نسأل الله أن یوفقنا لاتمام بقیة الترجمة و ماذلك علی الله بعزیز.

***

سورة الصف

سورة الصف مدنية و هی أربع عشرة آية و فيها ركوعان

سوره‌ی صف درمدینه‌نازل‌شده ودارای‌چهارده‌آیه ودو رکوع‌می‌باشد

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

شروع به‌نام‌خدایی‌که‌بی‌حدمهربان‌وبی‌نهایت‌رحیم‌است

سَبَّحَ لِلّٰهِ مَا فِي ٱلسَّمٰوٰتِ وَ ٱلْأَرْضِ وَ هُوَ ٱلْعَزِيزُ ٱلْحَكِيمُ ﴿۱﴾

به پاکی یاد می‌کند خدا را آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، و اوست غالب و حکیم.

يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ ﴿۲﴾ كَبُرَ مَقْتاً عِندَ ٱللهِ أَن

ای ایمانداران، چرا می‌گویید به دهان آنچه را نمی‌کنید. بسیار ناگوار است نزد خدا این‌که

تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ ﴿۳﴾ إِنَّ ٱللهَ يُحِبُّ ٱلَّذِينَ يُقَـٰتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفّاً

بگویید آنچه نمی‌کنید. خدا می‌خواهد کسانی را که می‌جنگند در راه او صف بسته،

كَأَنَّهُم بُنْيَـٰنٌ مَّرْصُوصٌ ﴿۴﴾ وَ إِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ يَـٰقَوْمِ لِمَ

گویا آنها دیوار آمیخته با سرب‌اند. و وقتی که گفت موسیٰ به قوم خود که ای قوم من چرا

تُؤْذُونَنِي وَ قَد تَّعْلَمُونَ أَنِّي رَسُولُ ٱللهِ إِلَيْكُمْ فَلَمَّا

اذیت می‌کنید مرا، و شما می‌دانید که من فرستاده‌ی خدایم به سوی شما، وقتی که آنها

زَاغُوا أَزَاغَ ٱللهُ قُلُوبَهُمْ وَٱللهُ لَا يَهْدِي ٱلْقَوْمَ ٱلْفَـٰسِقِينَ ﴿۵﴾ وَ إِذْ

برگشتند، برگردانید خدادلهای‌شان‌را، وخدا هدایت‌نمی‌کند مردمان نافرمان‌را. و وقتی‌که

قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَـٰبَنِىٓ إِسْرَ ٰءِيلَ إِنِّـى رَسُـولُ ٱللهِ إِلَـيْكُم مُـصَدِّقاً
گفت عیسیٰ پسر مریم ای بنی‌اسرائیل، من فرستاده‌ی خدایم به سوی شما یقین کننده

لِّمَا بَيْنَ يَدَىَّ مِنَ ٱلتَّـوْرَاةِ وَ مُـبَشِّراً بِـرَسُولٍ يَأْتِـى مِـن بَـعْدِى اسْـمُهُ
به آنچه پیش از من است، تورات و مژده دهنده‌یم به رسولی که می‌آید بعد از من نام او

أَحْـمَدُ فَـلَمَّا جَآءَهُـم بِـالْبَيِّنَـٰتِ قَـالُوا هَـٰذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ ﴿۶﴾
احمداست، پس‌وقتی‌که‌آورد نزدآنهانشانی‌های‌روشن‌را، گفتنداین سحرآشکاری است.

وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى ٱللهِ ٱلْكَذِبَ وَ هُوَ يُدْعَىٰٓ إِلَى ٱلْإِسْلَـٰمِ وَٱللهُ
وکیست ظالم‌تر ازکسی‌که ببندد برخدادروغ و اوفراخوانده می‌شود به‌سوی اسلام، وخدا

لَا يَهْدِى ٱلْقَوْمَ ٱلظَّـٰلِمِينَ ﴿۷﴾ يُـرِيدُونَ لِـيُطْفِـُٔوا نُـورَ ٱللهِ بِأَفْـوَ ٰهِـهِمْ
هدایت نمی‌کند مردمان ظالم را. می‌خواهند که خاموش کنند نور خدا را به دهان خویش،

وَ ٱللهُ مُـتِمُّ نُـورِهِ وَ لَـوْ كَـرِهَ ٱلْكَـٰـفِرُونَ ﴿۸﴾ هُـوَ ٱلَّـذِىٓ أَرْسَـلَ
وخدا به اتمام رساننده نور خود هست اگرچه ناگوار بگذرد بر کافران. اوست آن‌که فرستاد

رَسُولَهُ بِـالْهُدَىٰ وَ دِيـنِ ٱلْـحَقِّ لِـيُظْهِرَهُ عَـلَى ٱلدِّيـنِ كُـلِّهِ وَ لَـوْ كَـرِهَ
رسول خودرا باهدایت و دین برحق که غالب‌کند آن‌را بر تمام دینها، اگر چه ناگوار بگذرد

ٱلْمُشْرِكُونَ ﴿۹﴾
بر مشرکان.

خلاصه‌ی تفسیر

همه چیز (با زبان قال یا حال) خدا را به پاکی یاد می‌کنند، آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است و اوست غالب با حکمت، (پس کسی که دارای چنان عظمت و شأنی باشد، اطاعت او در هر امر، ضروری است، که یکی از آن امور جهاد است که در این سوره‌ی به آن یادآوری شده است، و

سبب نزول آن از این قرار است که باری مسلمانان باهم مذاکره نمودند که اگر ما به چنان عملی پی بریم که بی‌نهایت مورد پسند خدا باشد، حتماً به آن عمل خواهیم کرد، پیش از این، گروهی در جنگ، از میدان کارزار گریخته بودند، و داستان آن در سوره‌ی «آل عمران» آمده است، و نیز حکم جهاد به هنگام نزولش بر بعضی سنگینی نمود که قصّه‌ی آن در سوره‌ی «نساء» گذشت، بنابر این بود که این آیات نازل شد) ای ایمانداران! چرا چیزی می‌گویید که به آن عمل نمی‌کنید؟ این امر در نزد خدا بسیار ناگوار است که بگویید، چنان چیزی را که انجامش نمی‌دهید، الله تعالیٰ دوست می‌دارد کسانی را که در راه او چنان صف بسته بجنگند، که گویا آنها ساختمانی هستند با سرب آمیخته شده، (هم چنان‌که این ساختمان مستحکم و شکست ناپذیر است، آن مجاهدان نیز در برابر با دشمن به عقب برنمی‌گردند.

هدف این‌که آنچه می‌گویید که اگر می‌دانستیم کدام کار نزد پروردگار محبوبتر است آن را انجام می‌دادیم. آن عمل جهاد است. پس چرا هنگام نزول حکمش بر شما سنگین تمام شد و چرا در جنگ احد گریختید؟! پس باوجود در نظر داشتن تمام این امور بی‌نهایت ناگوار، در نزد پروردگار ناپسند است که چیزی را بگویید که خلاف آن آشکار شده است، و این توبیخی بر این لاف‌زدن و ادّعای بی‌جای آنهاست، موعظه‌ی بدون عمل جزو مفهوم آیه نیست) و (سپس علّت سزاوار بودن کفّار به قتل و قتال را بیان می‌فرماید که آن اذیت و تکذیب و مخالفت با خدا و رسول خدا ﷺ است، و به همین مناسبت قصّه‌ی موسیٰ و عیسیٰ علیهما السلام، را بیان می‌نماید که آن وقت نیز قابل ذکر است که وقتی حضرت موسی علیه السلام، به قومش فرمود: ای قوم من، چرا به من آزار می‌رسانید! در حالی که می‌دانید که من فرستاده‌ی خدا در نزد شما هستم، (و آن اذیتهای آنان به گونه‌های مختلف

بودند، که بعضی از آنها به‌طور ویژه در سوره‌ی «بقره» مذکور است، و حاصل همه‌ی آنها سرکشی و مخالفت است) باز وقتی که آنها (با این تفهیم، باز هم) به انحراف رفتند (و به راه راست روی نیاوردند) خداوند دلهای‌شان را (بیشتر) منحرف گردانید (بر انحراف و نافرمانی آنان بیش از پیش افزوده شد؛ چنان‌که قاعده است که تداوم بر گناه میل قلب به سوی خدا و جذبه‌ی اطاعت را می‌کاهد) و (عادت) خداوند (چنین است که) به چنین نافرمانان (توفیق) هدایت نمی‌دهد، (هم چنین آنها با انواع مخالفت، به رسول خداﷺ، اذیت و آزار می‌رسانند، لذا انحراف و کجروی آنها روز افزون می‌شد، که امیدی برای اصلاح باقی نمی‌ماند، پس به جهت اصلاح آنها، مصلحت آن است که دستور به قتال داده شود، و (نیز آن زمان قابل ذکر است که) وقتی عیسیٰ پسر مریمعليه‌السلام، فرمود: ای بنی اسرائیل من فرستاده‌ی خدا نزد شما هستم، و آنچه را که پیش از من از تورات (آمده) است تصدیق می‌کنم، و به آمدن رسولی بعد از خود مژده می‌دهم که نام (مبارک) او احمد است (و نقل این مژده حضرت عیسیٰعليه‌السلام، از خود اهل کتاب در احادیث ثابت است، چنان‌که در تفسیر «خازن» به روایت ابی داوود از نجاشی که پادشاه حبشه و عالم نصارا بود آمده است، که در حقیقت مصداق بشارت حضرت عیسیٰعليه‌السلام، آن‌حضرتﷺ، بود، و نیز در تفسیر فوق الذّکر به روایت ترمذی قول حضرت عبدالله بن سلام که او نیز یکی از علمای یهود بود، چنین منقول است که صفت رسول خداﷺ، در تورات نوشته شده است و نیز این هم در تورات آمده است که حضرت عیسیٰعليه‌السلام، با او یک جا دفن خواهد شد، و چون حضرت عیسیٰعليه‌السلام، مُبَلِّغ تورات بود می‌توان گفت این بشارت از حضرت عیسیٰعليه‌السلام در «تورات» منقول است، و مولانا رحمت الله، در کتاب خویش «اظهار الحق» از سخنهای تورات فعلی چندین بشارت نقل نموده است، ملاحظه کنید جلد دوم ص ۱۶۴، طبع قسطنطینه،

عدم وجود این بشارت در «اناجیل» عصر حاضر، بدین جهت مضر نیست که طبق تحقیق علمای محقّق، نسخه‌های اصلی «انجیل» نمانده‌اند، ولی باز هم آنچه موجود است، در آنها مضامینی از این نوع، وجود دارد، چنان‌که در ترجمه‌ی عربی انجیل یوحنا مطبوعه‌ی لندن سال ۱۸۳۱م، سال ۱۸۳۳م باب چهاردهم آمده است: رفتن من برای شما بهتر است؛ زیرا اگر من نروم «فارقلیط» در نزد شما نمی‌آید، پس اگر من بروم او را نزد شما می‌فرستم، «فارقلیط» ترجمه‌ی احمد است.

عادت اهل کتاب است که نامها را هم ترجمه می‌کنند

حضرت عیسیٰ علیه السلام، در عبرانی به نام «احمد» بشارت داده بود وقتی که انجیل به زبان یونانی ترجمه گردید، «احمد» به «بیرکلوطوس» ترجمه شد که معنایش «بسیار ستوده» و بسیار ستایش کننده است، سپس چون از زبان یونانی به زبان عربی ترجمه شد بیرکلوطوس به «فارقلیط» معرّب گردید، و در بعضی نسخه‌های عبرانی هنوز نام مبارک «احمد» موجود است. ملاحظه کنید عبارت پادری «پارکهرست» که می‌گوید «دبارحمده خل بکوتیم» منقول از حمایت الاسلام چاپ بریلی سال ۱۸۷۳م ص۸۴-۸۱ ترجمه‌ی «اپالوجی گاؤفری هینگنس» چاپ لندن، سال ۱۸۲۹م، و نسبت به این «فارقلیط» در انجیل یوحنا چنین آمده است: «او به شما همه چیز یاد می‌دهد، سردار این جهان می‌آید و با آمدن خویش، جهان را بر گناه و خلاف عدالت و راستی، سزا می‌دهد» این عبارت، بر نبی مستقل بودن، دلالت دارد و بحث کامل این مقام در تفسیر حقّانی است که شمّه‌ای از آن در اینجا نقل گردید. خلاصه این‌که حضرت عیسیٰ علیه السلام، فرمود) باز وقتی که او (حضرت عیسیٰ علیه السلام، جهت اثبات نبوّت خویش توأم با بیان مضامین فوق‌الذّکر) دلایل صریحی نزد آنها آورد، پس آنها

(نسبت به این دلایل،) گفتند این سحری صریح است (ضمن سحر تلقی کردن آن، نبوّتش را نیز تکذیب نمودند، چنان‌که در آیه‌ی ۱۱۰ از سوره‌ی «مائده» ﴿وَ إِذْ كَفَفْتُ بَنِىٓ إِسْرَاءِيلَ عَنكَ إِذْ جِئْتَهُم بِالْبَيِّنَٰتِ الخ﴾ و هم‌چنین پس از حضرت عیسیٰ علیه السلام در عهد رسالت آن‌حضرت ﷺ، کفّار عصر حاضر حضرتش را تکذیب نموده با او مخالفت ورزیدند، و این ظلم بسیار بزرگی است، پس دستور به قتال جهت دفع این ظلم و تعدّی عین مصلحت می‌باشد،) و (فی‌الواقع) کیست ظالم‌تر از کسی که بر خدا دروغ ببندد، در صورتی که او به سوی اسلام فرا خوانده می‌شود، و خدا به چنین ظالمان (توفیق) هدایت نمی‌دهد، دروغ بستن علیه خدا، تکذیب نبوّت است، اثبات المنفی و نفی المثبت: یعنی آنچه از طرف خدا نباشد نسبت دادن آن به سوی خدا، و آنچه از طرف خدا باشد نفی نمودن آن از او، هر دو افترا علی الله می‌باشد، و قید ﴿وَ هُوَ يُدْعَىٰٓ﴾ بدین جهت افزوده شده که با آن تقبیح بیشتری بشود، یعنی باوجود متنبّه گردانیدن، باز هم متنبّه نگشت، و جمله‌ی: ﴿وَٱللَّهُ لَا يَهْدِى﴾ را بدین جهت افزود که وضع و حال فعلی آنها از اصلاح به دور قرار گرفته است، بنابراین، تجویز مجازات قتال، مناسب و عین مصلحت است، هم چنان‌که امروز هم اگر کسی از اسلام آگاه نباشد، نخست باید او را به اسلام دعوت نمود، زمانی که او از پذیرفتن دعوت اسلام انکار نمود، که به ظاهر این علامت ناامیدی است، آنگاه نوبت به جهاد می‌رسد، سپس برای تشویق و ترغیب به جهاد و وعده‌ی نصرت و غلبه‌ی حق و مغلوبیت باطل را بیان فرمود، که) اینها می‌خواهند نور خدا (دین اسلام) را با دهان خویش (دمیده) خاموش کنند، (در ضمن تدبیر عملی، با دهان نیز صحبتهای ردّ و اعتراضی می‌گفتند، تا دین حق فروغی نیابد، و بسا اوقات شبهات قولی نیز مؤثّر قرار می‌گیرند، و یا این‌که این تمثیلی است، یعنی مثال آنها مانند کسی است که بخواهد نور الهی را خاموش نماید، به

گونه‌ای آن را خاموش کند که در آن ناکام باشد) در حالی که الله نور (مذکور) خود را تا سر حد کمال، می‌رساند هر چند که بر کفّار ناگوار آید (چنان‌که) او چنان کسی است که (جهت اتمام نور خود) رسولش را با وسایل هدایت و دین برحق (اسلام در دنیا) فرستاد تا آن (دین) را (که نور مذکور است) بر تمام ادیان (دیگر) غالب گرداند (و مراد از اتمام همین غالب گردانیدن است) اگر چه بر مشرکان ناگوار آید، (و قد مرّ تفسیر الاتمام والظهور فی آیه ۳۳ من سورة البراءة.)

معارف و مسایل با شأن نزول

امام ترمذی از حضرت عبدالله بن سلام روایت نموده و حاکم سند آن را صحیح قرار داده است که گروهی از صحابه‌ی کرام با هم صحبت می‌کردند که اگر ما می‌دانستیم که کدام عمل نزد خدا محبوب‌تر است، به آن عمل می‌کردیم، بغوی این را نقل نموده است که بعضی می‌گفتند که اگر ما أحب الأعمال عندالله را می‌دانستیم، مال و جان خویش را برای آن، فدا می‌کردیم[1].

ابن کثیر به حواله‌ی مسند امام احمد روایت فرموده که آن دسته از صحابه گرد هم جمع شده چنین گفتند که یکی از ما و شما در خدمت رسول خداﷺ، برود و از او سؤال کند، امّا کسی نتوانست جرأت رفتن داشته باشد، هنوز آنان در همین بحث و گفتگو بودند، که رسول خداﷺ، تک تک آنها را به نام و نشان پیش خود فرا خواند، (از این روایت چنین معلوم می‌شود که آن‌حضرتﷺ، به وسیله‌ی وحی از این نشست و گفتگوی آنها اطّلاع یافته بود) وقتی همه‌ی آنها در خدمت حاضر شدند رسول خداﷺ، کل سوره‌ی «صف» را که تازه نازل شده بود، برای آنان تلاوت فرمود.

---

۱ - مظهری.

این سوره‌ی بیان نمود که أحبّ الأعمالی که آنها در جستجوی آن قرار گرفته‌اند، جهاد فی سبیل‌الله است، و ضمناً آنچه آنها گفته بودند که اگر ما می‌دانستیم به آن عمل نموده چنٰن و چنین فداکاری می‌کردیم این یک گونه ادّعایی بود که ما می‌توانیم چنین بکنیم، خداوند آن‌ها را بر این‌گونه ادّعاها هشدار داد که برای هیچ مؤمنی جایز نیست که چنین ادّعاهایی داشته باشد؛ زیرا او چه می‌داند که به هنگام تصمیم وفا، آیا می‌تواند آن را جامه‌ی عمل بپوشاند یا خیر، فراهم شدن انگیزه‌ها و برطرف شدن موانع، در اختیار او نیست.

باز هم دست و پا و جوارح و اعضا حتّی عزم و اراده‌ی قلبی او، نیز چیزهای نیستند که کاملاً در تسلّط او قرار گیرند؛ لذا به خود رسول خداﷺ، نیز در قرآن تلقین گردید که اگر خواستید ابراز داشته باشید که فردا فلان کار را انجام می‌دهم پس آن را با قید ان شاءالله باید اظهار فرمایید، که اگر خدا بخواهد فردا فلان کار را انجام می‌دهم، ملاحظه کنید آیه‌ی ۲۳ سوره‌ی «کهف» ﴿**وَ لَا تَقُولَنَّ لِشَیْءٍ إِنِّی فَاعِلٌ ذَٰلِكَ غَداً إِلَّا أَن يَشَاءَ اللهُ**﴾ اگر چه صحابه‌ی کرام نیّت و قصد چنین ادّعایی را نداشتند، ولی صورت گفتگوی به شکل ادّعا بود، و این در بارگاه الهی مورد پسند نیست، که کسی ادّعای انجام کاری را بکند، بجز این‌که آن را حواله به مشیّت خدا نماید، و «انشاءالله» بگوید، برای تنبیه به این مطلب، این آیات نازل گردید: ﴿**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ ○ كَبُرَ مَقْتاً عِندَ اللهِ أَن تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ**﴾ معنای ظاهر ﴿ **مَا لَا تَفْعَلُونَ**﴾ این است که کاری را که نمی‌خواهید انجامش دهید، چرا ادّعا می‌نمایید، بنابر این، واضح می‌شود که چنین ادّعایی ممنوع می‌باشد؛ زیرا چنین ادّعایی، دروغ محض است، که می‌تواند فقط به خاطر نام و نشان باشد، ولی روشن است که واقعه‌ای که صحابه‌ی کرام در آن بحث و مذاکره می‌کردند، چنین نبود، که قلباً نسبت به آن اراده و تصمیمی نداشته

باشند و تنها به آن ادّعا کنند؛ لذا در مفهوم آن، این نیز شامل می‌باشد که اگر چه در دل تصمیم و اراده به کردن کاری داشته باشد، باز هم بنابر اعتماد بر نفس، چنین‌نمودن که من فردا فلان کار را انجام می‌دهم، مخالف شأن بندگی است.

اوّلاً نیاز به گفتن نیست، بلکه هرگاه فرصتی یافت، باید آن را انجام دهد و اگر بنابر مصلحتی مجبور به گفتن شد، آن را با قید انشاءالله مقیّد نماید، پس آن ادّعا باقی نمی‌ماند.

مسئله: از این معلوم شد که ادّعای کاری که اراده‌ی انجام آن نداشته باشد باعث نارضایتی خدا و گناه کبیره است. و همین است مصداق: ﴿**كَبُرَ مَقْتاً عِندَ اللهِ**﴾ و هر جا که چنین نباشد، بلکه اراده به انجام دادنش باشد، باز هم بنابر اعتماد به نیرو و قوّت خویش، ادّعای آن ممنوع و مکروه می‌باشد.

فرق میان ادّعا و دعوت

از تفسیر مذکور معلوم گردید که این آیات در ارتباط با ادّعا می‌باشد، که ادّعای امری که انسان اراده انجام آن را ندارد، موجب نارضایتی خدا خواهد بود، امّا معامله‌ی دعوت و تبلیغ و موعظه و نصیحت به کاری که خود انسان آن را انجام نمی‌دهد، و دیگران را به آن نصیحت نموده و دعوت می‌دهد، در مفهوم آیه داخل نیست. بلکه احکام آن در آیات و احادیث دیگر وارد شده است، چنان‌که در آیه‌ی ۴۴ از سوره‌ی «بقره» فرموده است: ﴿**أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ**﴾ یعنی شما مردم را به کار نیک امر کرده خود را فراموش می‌کنید، که به آن عمل نمی‌کنید؛ این آیه امر کنندگان به معروف و موعظه کنندگان را با این امر، شرمنده کرد که دیگران را به کار نیک دعوت کنند و خود به آن عمل ننمایند، منظور این‌که وقتی دیگران را نصیحت می‌کنید، پس نصیحت نمودن خویش بر آن مقدّم است؛ لذا از

آنچه دیگران را به انجام آن دعوت می‌دهید، نخست خودتان به آن عمل کنید و نفرمود چون خود به آن عمل نمی‌کنید، دعوت دیگران به انجام آن را ترک نمایید، پس معلوم گردید، کسی که به انجام کاری موفّق نمی‌شود دعوت دادن دیگران به آن و نصیحت نمودن شان را نباید ترک دهد؛ زیرا توقّع می‌رود که به برکت همین موعظه و نصیحت شاید خودش موفّق به انجام آن بشود، هم چنان‌که به کثرت تجربه و مشاهده گردیده است، البتّه اگر آن عمل در حد واجب یا سنّت مؤکّده باشد باید با ملاحظه و توجّه به آیات مذکور باید احساس شرمندگی و پشیمانی را در دل خود ادامه دهد، که این واجب است، و اگر در حدّ استحباب است، پس ادامه‌ی این احساس مستحب می‌باشد.

در آیات بعدی بیان اصل معامله که سبب نزول این سوره می‌باشد، ذکر گردیده است، یعنی توضیح این‌که کدام عمل نزد خدا محبوب‌تر است چنان‌که می‌فرماید: ﴿**إِنَّ اللهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَـٰتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَأَنَّهُم بُنْيَـٰنٌ مَّرْصُوصٌ**﴾ یعنی محبوب‌ترین چیز نزد خداوند صف قتال است، که برای اعلای «کلمةالله» در مقابل دشمنان بسته می‌شود، و در اثر عزم و همّت مجاهدان، مانند دیواری می‌باشد که جهت استحکام، با سرب آمیخته شده چنان پا برجاست که کوچکترین تزلزلی به آن راه نمی‌یابد.

سپس کیفیّت جهاد حضرت موسیٰ و حضرت عیسیٰ علیهما السلام، در راه خدا و تحمّل مشقّات در این راستا را بیان فرمود. و بعد از آن مسلمانان را تلقین به جهاد نمود.

در وقایع حضرات موسیٰ و عیسیٰ علیهما السلام، که در اینجا بیان شده است، فواید بسیاری علمی و عملی، و هدایات بسیاری وجود دارد. در داستان حضرت عیسیٰ علیه السلام، آمده است که او هنگام دعوت نمودن بنی‌اسرائیل بر پذیرش نبوّت خویش و اطاعت از او، دو چیز را به‌طور ویژه یاد آور شد:

اوّل این‌که او رسول تازه‌ای نیست و سخنان تازه‌ای نیاورده است، بلکه سخنانی را بیان می‌کند که انبیای گذشته بیان داشته‌اند، و در کتابهای قدیم آسمانی بیان شده است، و به دنبال آن، پیغمبر آخرالزمان خواهد آمد و او نیز چنین هدایاتی را می‌آورد.

ذکر ویژه تورات در اینجا بدین جهت است که کتاب نازل شده بر بنی‌اسرائیل به تازگی آن است، و اگر نه تصدیق انبیا شامل همه‌ی کتب گذشته می‌باشد، و نیز به این‌اشاره دارد که شریعت عیسوی اگر چه شریعت مستقلّی است، امّا بیشتر احکام آن موافق با احکام شریعت موسوی و تورات می‌باشند، فقط در چند حکم تغییر و تبدیلی پدید آمده است، مضمون تصدیق کتب و انبیای گذشته این است.

امر دوم این‌که نسبت به آمدن نبی آخرالزمان مژده داد، که اشاره دارد که هدایات او نیز مطابق به آن می‌باشند، لذا ایمان آوردن به او مقتضای عقل و دیانت است.

در ضمن، آخرین رسولی که حضرت مسیح، بنی‌اسرائیل را به آمدن او مژده داده است، نام و نشانی‌اش در انجیل مذکور است، در این، بنی‌اسرائیل هدایت گردید، که چون او تشریف بیاورد، بر شما فرض است که به وی ایمان بیاورید، و از او اطاعت نمایید.

همین مطلب در آیه‌ی: **﴿مُبَشِّراً بِرَسُولٍ يَأْتِي مِن بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ﴾** بیان شده است، که در اینجا نام رسول آینده احمد نشان داده شده است. و نبی ما که خاتم الانبیاست نیز محمّد نام داشت و هم احمد، و نامهای متعدّد دیگری هم داشت، ولی یادآوری در انجیل به نام احمد، شاید بدان مصلحت است که نام‌گذاری محمّد در عرب از قدیم الایام رواج داشت، و بدین نام افرادی دیگر هم در عرب بودند، برخلاف احمد که نامی معروف در عرب نبود، بلکه نام تازه‌ای است که مختصّ آن‌حضرتﷺ، می‌باشد.

مژده‌ی رسول خداﷺ، در انجیل

بر همه واضح و روشن است حتّی خود یهود و نصارا نیز اعتراف دارند که در تورات و انجیل تحریف به کار رفته است، و حق این است که در این دو کتاب به قدری تحریف شده است که شناخت اصل کتاب آسان نیست، و بنابه انجیل محرّف شده در عصر حاضر، مسیحیان این خبر قرآن مجید را تسلیم نمی‌نمایند، که در انجیل به نام احمد نسبت به رسولی در آینده مژده‌ای داده شده باشد.

جواب مختصر آن همان کافی است که در خلاصه‌ی تفسیر آمده بود و به جواب مفصّل آن به کتاب «اظهارالحق» تألیف مولانا کیرانوی رحمه‌الله مراجعه گردد؛ زیرا این کتاب در رابطه با بیان حقیقت مذهب عیسوی و تحریفات انجیل و باوجود تحریفاتی که در آن به کار رفته باز هم مشتمل بودنش بر بشارت و مژده به تشریف آوری رسول آخرالزمان، کتابی است بسیار بی‌نظیر، تا جایی که خود مسیحیان بزرگ، اعتراف دارند که اگر این کتاب انتشار یابد، امکان ندارد عیسویّت رشد و ترقّی داشته باشد.

این کتاب به زبان عربی نوشته شده سپس به زبانهای ترکی و انگلیسی ترجمه و انتشار یافته است؛ شواهدی بر این وجود دارد که سازمان مسیحیت خواست، تا این کتاب را از صحنه‌ی هستی بردارد، و تا زمان نه چندان دور، به زبان اردو ترجمه نشده بود، امّا در حال حاضر حضرت مولانا اکبرعلی آن را به زبان اردو نیز ترجمه نموده است، و حضرت مولانا محمدتقی عثمانی استاد دارالعلوم کراچی (و خلف الرشید حضرت مؤلّف معارف) بر آن تحقیقاتی مفید و جدید از اناجیل چاپ شده عصر حاضر افزوده است، که در سه جلد چاپ و انتشار یافته است، و در جلد سوم آن از ص۱۸۳ تا ص۳۶۲ این بشارت مفصّلاً با حواله‌ی اناجیل و پاسخ به شبهات وارده مذکور است.

يَـٰأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَـٰرَةٍ تُنجِيكُم مِّنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ ﴿۱۰﴾
ای ایمانداران آیا نشان دهم شمارا چنان بازرگانی‌ای که نجات دهد شمارا از عذاب دردناک.

تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ تُجَـٰهِدُونَ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ بِأَمْوَٰلِكُمْ وَ أَنفُسِكُمْ
ایمان بیاورید به خدا و رسول او و جهاد کنید در راه خدا، با اموال خود و جان‌های خود،

ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿۱۱﴾ يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَ يُدْخِلْكُمْ
این بهتر است در حق شما اگر فهم دارید. می‌آمرزد گناهان شما را و داخل می‌کند شما را

جَنَّـٰتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَـٰرُ وَ مَسَـٰكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّـٰتِ عَدْنٍ
در باغهایی که جاری است در زیر آنها نهرها، و در خانه‌های پاکیزه در باغهای همیشگی،

ذَٰلِكَ ٱلْفَوْزُ ٱلْعَظِيمُ ﴿۱۲﴾ وَ أُخْرَىٰ تُحِبُّونَهَا نَصْرٌ مِّنَ ٱللَّهِ وَ
این است پیروزی بزرگ. ومی‌دهد چیز دیگری که می‌خواهید آن‌را، کمکی از طرف خدا و

فَتْحٌ قَرِيبٌ وَ بَشِّرِ ٱلْمُؤْمِنِينَ ﴿۱۳﴾ يَـٰأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا كُونُوا أَنصَارَ ٱللَّهِ
فتح نزدیکی و مژده بده به ایمانداران. ای ایمانداران باشید کمک خدا،

كَمَا قَالَ عِيسَى ٱبْنُ مَرْيَمَ لِلْحَوَارِيِّـنَ مَنْ أَنصَارِيٓ إِلَى ٱللَّهِ
هم چنان‌که گفت عیسیٰ پسر مریم به یاران خود، کیست که کمک کند به من در راه خدا،

قَالَ ٱلْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنصَارُ ٱللَّهِ فَـَٔامَنَت طَّآئِفَةٌ مِّن بَنِيٓ إِسْرَٰٓءِيلَ وَ كَفَرَت
گفتند یاران، ما هستیم مددکار خدا، پس ایمان آورد گروهی از بنی اسرائیل، و منکر شد

طَّآئِفَةٌ فَأَيَّدْنَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا عَلَىٰ عَدُوِّهِمْ فَأَصْبَحُوا ظَـٰهِرِينَ ﴿۱۴﴾
گروهی، پس تقویت کردیم ایمان داران را بر دشمنان شان، پس شدند غالب.

خلاصه‌ی تفسیر

(در آینده نخست به ثمره‌ی اخروی جهاد و سپس به ثمره دنیوی آن وعده داده ترغیب می‌نماید، که) ای ایمانداران! آیا من چنان تجارتی را به

شما نشان بدهم که شما را از عذاب دردناک نجات دهد (و آن این‌که) شما به خدا و رسول او ایمان بیاورید و در راه خدا با مال و جان خویش جهاد کنید، این برای شما بهتر است، اگر فهمی داشته باشید (هرگاه چنین عمل کنید) خداوند متعال گناهان شما را می‌آمرزد و شما را در چنان باغهای (جنّت) داخل می‌نماید که در زیر آنها نهرها جاری می‌باشد، و در منازل عمده (داخل می‌نماید) که در باغهای همیشگی (ساخته شده) باشند، این پیروزی بزرگی است، و (علاوه بر این ثمره حقیقی اخروی) یک ثمره‌ی دیگر (دنیوی) نیز دارد که شما آن را (به‌طور ویژه) دوست می‌دارید، (یعنی) کمکی از طرف خدا، و فتحی نزدیک، است و (محبوب بودن آن به‌صورت ویژه‌ای بدین جهت است که انسان طبعاً خواهان ثمره عاجله است) و (ای پیامبر!) شما مؤمنان را (به همه‌ی این امور) بشارت بدهید (چنان که ظهور پیشگویی فتح و نصرت با فتوحات اسلامی ظاهر است. سپس داستان اصحاب عیسیٰ علیه السلام، را یادآوری نموده و کمک کردن به دین را با آن، ترغیب می‌نماید که) ای ایمانداران! (به گونه‌ای که برای شما مشروع است، یعنی جهاد،) مددکار (دین) خدا باشید، چنان‌که (حواریون موافق روش شریعت خویش، ناصر دین بودند، زمانی که اغلب مردم دشمن و مخالف حضرت عیسیٰ علیه السلام بودند، و وقتی که) عیسیٰ علیه السلام پسر مریم به (آن) حواریان فرمود، چه کسی برای خدا مددکار من می‌باشد، آنان گفتند ما مددکار (دین) خدا هستیم (چنان‌که آنان دین خدا را کمک کردند که در رواج آن کوشیدند) پس گروهی از بنی‌اسرائیل (پس از این زحمات) ایمان آوردند، و گروهی انکار کردند، (سپس بین آنها به اعتبار اختلاف مذهب، عداوت و اختلاف و مباحث مذهبی برپا گردید) لذا ما مؤمنان را در برابر دشمنان‌شان تقویت نمودیم، پس آنان غالب آمدند (هم چنین شما به خاطر انتشار دین محمدی بکوشید و جهاد کنید، و اگر آغاز جنگ‌های خانگی از

طرف کفّار باشد از آن لازم نمی‌آید که در دین حضرت مسیح دستوری به جهاد باشد.)

معارف و مسایل

﴿**تُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَ رَسُولِهِ وَ تُجَـٰهِدُونَ فِی سَبِیلِ ٱللهِ بِأَمْوَٰلِکُمْ وَ أَنفُسِکُمْ**﴾ در این آیه، ایمان و مجاهدت با مال و نفس را، به تجارت تعبیر نمود؛ زیرا هم چنان که در تجارت با صرف مال و قدری زحمت منافعی به‌دست می‌آید، با صرف مال و جان همراه با ایمان، رضایت خدا و نعمتهای دایمی آخرت به‌دست می‌آیند، که ذکرش در آیه‌ی بعدی می‌آید، هر کسی که این تجارت را اختیار کند، خداوند گناهان او را می‌آمرزد، و در جنّت منازل و مسکن پاکیزه‌ای به او عنایت می‌فرماید، که در آن همه نوع سامان عیش و راحت مهیّاست، چنان‌که راجع به تفسیر مساکن طیّبه، در احادیث آمده است، سپس همراه با نعمت‌های آخرت به نعمت‌های دنیوی هم وعده می‌دهد، ﴿**وَ أُخْرَىٰ تُحِبُّونَهَا نَصْرٌ مِنَ ٱللهِ وَ فَتْحٌ قَرِیبٌ**﴾ لفظ «أخریٰ» صفت نعمت است. منظور این‌که نعمت‌های اخروی و منازل جنّت چنان‌که وعده داده شده است، میسّر می‌شوند، ولی نعمت نقدی در دنیا هم، می‌رسد که عبارت است از: نصرت خداوندی به وسیله‌ی فتح قریب، یعنی فتح ممالک دشمنان.

اگر لفظ «قریب» در اینجا در مقابل با آخرت باشد، پس فتوحات آینده اسلامی در عرب و عجم همه را شامل می‌شود، و اگر مراد از آن قریب عرفی باشد، پس نخستین مصداق آن، فتح خیبر است، و پس از آن فتح مکّه‌ی مکرّمه.

در باره‌ی این: ﴿**فَتْحٌ قَرِیبٌ**﴾، فرمود: ﴿**تُحِبُّونَهَا**﴾ یعنی این نعمت نقدی محبوب و مورد پسند شماست؛ زیرا انسان طبعاً عجله‌پسند است، و در آیه‌ی یازدهم از سوره‌ی «اسراء» آمده است که ﴿**وَكَانَ ٱلْإِنْسَـٰنُ عَجُولاً**﴾

یعنی انسان شتاب زده است، و مفهوم آن این نیست که نعمت‌های آخرت مورد پسند او نبودند، بلکه هدف این است که تلاش برای کسب نعمت‌های آخرت و محبّت به آنها امری است واضح و روشن، امّا طبعاً قدری نعمت نقدی دنیا هم محبوب و مورد پسند شماست، که آن هم به شما اعطا خواهد شد.

﴿كَمَا قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ لِلْحَوَارِيِّينَ مَنْ أَنصَارِيَ إِلَى اللَّهِ﴾ حواریین جمع حواری است که به معنای دوست خالص می‌باشد، که از هر عیب پاک و صاف باشد[۱].

لذا به کسانی که به حضرت عیسیٰ علیه السلام، ایمان آوردند حواری گفته می‌شود و آنان دوازده نفر بودند، هم چنان‌که در سوره‌ی «آل عمران» گذشت، در این آیه یکی از وقایع زمان حضرت عیسیٰ علیه السلام، را ذکر نموده مسلمانان را به آن ترغیب می‌فرماید، که برای کمک به دین خدا آماده باشند، چنان‌که زمانی که حضرت عیسیٰ علیه السلام، از دشمنان تنگ آمد به مردم فرمود: ﴿مَنْ أَنصَارِيَ إِلَى اللَّهِ﴾ یعنی در رواج دین خدا چه کسی به من کمک می‌کند، پس دوازده نفر عهد وفاداری بستند و سپس در گسترش دین مسیحی، خدمات ارزنده‌ای، به‌جا آوردند، لذا لازم است مسلمانان هم خود را مددکار دین خدا قرار دهند.

اصحاب کرام در اجرای این دستور، چنان کارنامه‌ای از خود، نشان دادند، که نظیر آن در امّت‌های گذشته وجود ندارد.

در کمک به رسول خدا صلی الله علیه وسلم، و خدمت به دین، خریدار دشمنی با همه‌ی عرب و عجم، شدند، و شکنجه‌های آنها را تحمّل نمودند، جان و مال و فرزندان خود را فدا نمودند، و سرانجام خداوند آنها را به فتح و نصرت خویش نوازش نمود، و آنان را بر تمام دشمنان فتح و پیروزی و

۱- روح از ازهری.

غلبه عنایت کرده، ممالک آنها را در دست مسلمانان گذاشت و به فرمانروایی کلّ جهان نایل آمدند. ﴿فَـَٔامَنَت طَّآئِفَةٌ مِّن بَنِيٓ إِسۡرَـٰٓءِيلَ وَكَفَرَت طَّآئِفَةٌ فَأَيَّدۡنَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ عَلَىٰ عَدُوِّهِمۡ فَأَصۡبَحُواْ ظَـٰهِرِينَ﴾.

سه گروه مسیحی

امام بغوی در تفسیر این آیه از حضرت عبدالله بن عبّاس روایت کرده است که وقتی حضرت عیسیٰ علیه السلام، به آسمانها برداشته شد، مسیحیان به سه گروه تقسیم شدند، گروهی گفتند: که او خدا بود که به آسمانها رفت، گروه دوم گفتند که او خدا نیست، بلکه پسر خداست که او را خداوند پیش خود فرا خواند، و به آسمانها برد، و بر دشمنان برتری داد.

گروه سوم آنچه را حق و صحیح بود گفتند که او نه خدا بود و نه پسر خدا، بلکه بنده و رسول خدا بود، و خداوند او را به خاطر حفظ از دشمنان و رفع درجاتش به آسمانها برد، این گروه مؤمن واقعی بودند. با هر سه گروه برخی از عوام ملحق گردید، و باهم درگیر شدند، تا اینکه نوبت به جنگ و قتال رسید؛ از قضا دو گروه کافر بر گروه مسلمین غالب آمدند، تا اینکه خداوند، رسول خود خاتم‌الانبیا صلی الله علیه و سلم، را مبعوث نمود، و او این گروه مسلمانان ر تأیید کرد، و بدین شکل گروه مسلمان به دلیل و حجّت غالب آمد[1].

پس مراد از ﴿ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ﴾ مطابق به این تفسیر، مؤمنین امّت حضرت عیسیٰ علیه السلام، می‌باشند، که به تأیید و حمایت حضرت خاتم‌الانبیا صلی الله علیه و سلم، مظفّر و منصور خواهند شد[2].

و بعضی فرموده‌اند که: پس از رفع عیسیٰ علیه السلام، امّت او به دو گروه تقسیم شد: یکی آنکه حضرت عیسیٰ علیه السلام، را خدا یا پسر خدا گفته، مشرک

---

۱ - مظهری.

۲ - مظهری.

شد، دوم بر دین صحیح بجا ماند که او را بنده‌ی خدا و رسول او می‌دانست، سپس بین مشرکان و مؤمنان جنگ درگرفت، خداوند مؤمنان امّت حضرت مسیح علیه السلام، را بر کفّار و مشرکین آن امّت، پیروز گردانید، امّا مشهور این است که در مذهب حضرت عیسیٰ علیه السلام، حکم به جهاد و قتال نیامده بود، لذا قتال مؤمنین آنها بعید به نظر می‌رسد[1].

ولی در خلاصه‌ی تفسیر اشاره شد که امکان دارد آغاز جنگ از گروه دیگر باشد و مؤمنین مجبور به دفاع شده‌اند، پس این در حکم قتال و جهاد نمی‌باشد، والله اعلم.

تمت سورة الصف بحمد الله و عونه للحادی والعشرین من جمادی الاولیٰ سنه ۱۳۹۱هـ یوم الخمیس ویتلوها انشاءالله سورة الجمعة.

و قد تمت الترجمة فی السابع من ربیع الاول سنه ۱۴۱۰هـ بعد صلوة العشاء و تتلوها ترجمة سورةالجمعة انشاءالله تعالیٰ.

پایان جلد سیزدهم



۱ - روح المعانی.

فهرست مطالب

سورة الحُجرات ۱۲۲

سورة قٓ ۱۷۴

سورة النَجْم ۲۶۳

سورة القَمَر ۳۲۰

سورة الصف ٦١٦